
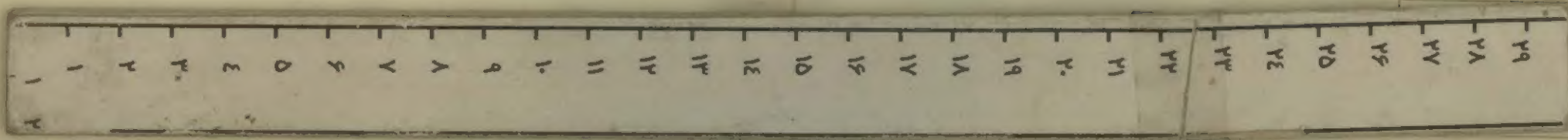





کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب مکملیات (مجموعه ربانی)		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۳۸۵۶۴
شماره قفسه	۵/۵۹۸	

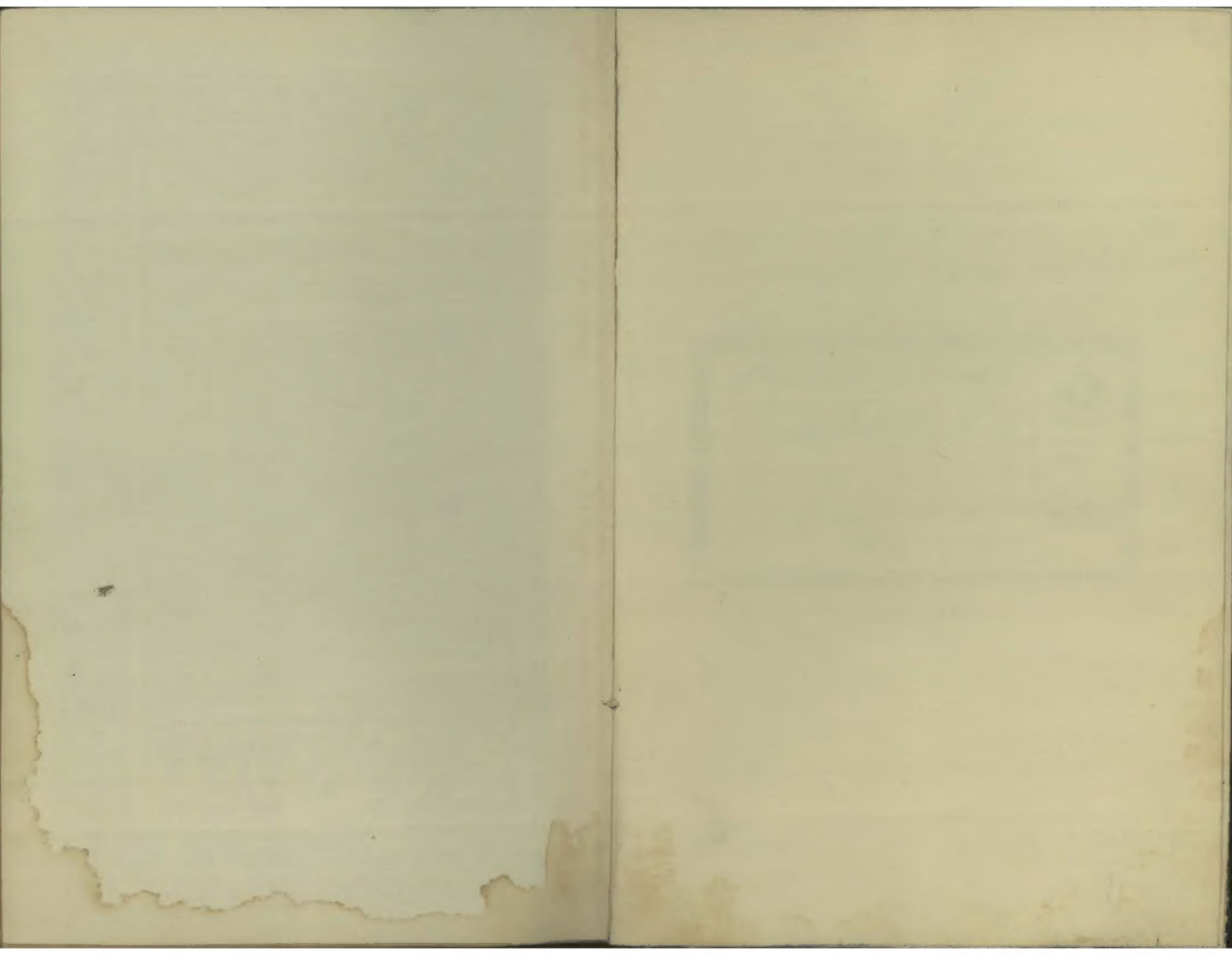




۴۵  
۴۴  
۴۳  
۴۲  
۴۱  
۴۰  
۳۹  
۳۸  
۳۷  
۳۶  
۳۵  
۳۴  
۳۳  
۳۲  
۳۱  
۳۰  
۲۹  
۲۸  
۲۷  
۲۶  
۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب مکتب باستان (مجموعه ۱)		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۳۸۵۶۴
شماره قفسه	۵/۵۹۸	

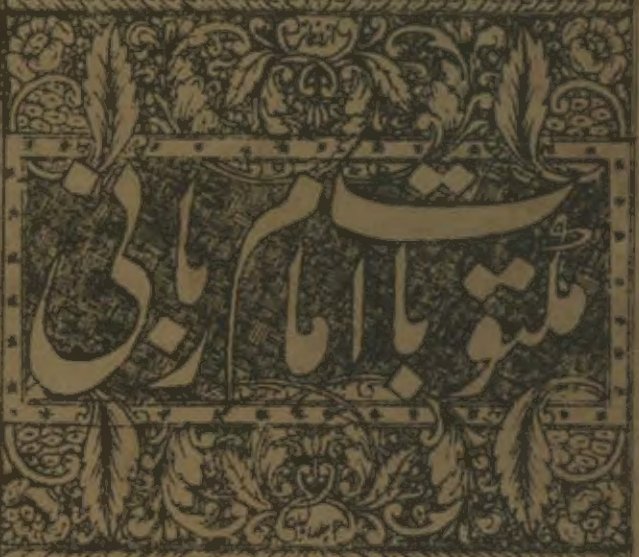
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۵
۵۹۸	





بن صنایع کیمین مکان فضل خلق پیرین

شرح کاشانه دیاریات و عرفان مصطفی آئینه صفائی در دلمان مورد الوار الهامات نزوالمی انجمنی



مکتوب امام ربانی

از ارشادات علیه قوت ربانی حضرت محمد و ائمه ثانی فی مرتبه و درود مریدان فاضل عالمی

مطبع مشرقی نول کشور طبع بن مطبوعه



اطلاع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور اسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپ خانہ سے مل سکتی ہے جو جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین صلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہو لیکن اس کتاب کے ٹیبل چ کے تین صفحوں جو سادے ہیں انہیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب جو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قد دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب تصوف فارسی		دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی	۶
بحرہ ہجاء رقم نشی شمس الدین صاحب		شرح حدیث موسومہ برآہ الحدائق واصل فی فیض	۶
واضح قلم کاغذ سفید گندہ	۶	بکے شایخ مولانا عبد اللطیف صاحب	۶
دیوان حافظ - جلی قلم کاغذ رسمی	۱۲	ہن کاغذ سفید گندہ	۶
ایضاً فی قلم کاغذ سفید وحنائی	۱۲	ایضاً - کاغذ حنائی	۶
شرح دیوان حافظ - از صادق علی	۱۲	گلشن اسماء - رموز تصوف از مولوی	۶
نہیں لا رواج - از حضرت شیخ	۱۲	انور علی صاحب	۶
معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ	۱۲	کیمیائے سعادت - از امام غزالی	۶
کلمۃ الحق - از شاہ عبد الرحمن مع شریح	۱۲	اکسیر ہدایت - اردو ترجمہ کیمیا سموات	۶
نور مطلق - از ملا نور اللہ در بیان وحدت	۱۲	ہدایت المؤمنین - رسالہ در بیان بیعت	۶
وجود و دلائل و دفع شکوک	۱۲	صالحین از ملا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ	۶
مکتوبات جمالی - شیخ شرف الدین یحییٰ بن	۱۲	مطالب رشیدی - از حضرت شاہ	۶
مناجات ہفت پیکر	۱۲	تراب علی قلندر قدس سرہ	۶
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ بن	۱۲	رسالہ معرفۃ السلوک - از حضرت	۶
مطلع الانوار - نظم از مولوی ہندامیر خسرو	۱۲	شاہ محمود خوش زبان	۶
		رسالہ الحق - از شاہزادہ داس نکوہ مرحوم	۶

فہرست جلد اول کتببات امام ربانی حضرت محمد والف ثانی

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
مکتوب در بیان احوال کہ نسبت بہم ظاہر اند	۲۳	مکتوب در بیان کتب کی بعد از ان حاصل شود	۲۳
مکتوب در بیان حصول ترقیات و مقامات اخلاقیات	۲۴	مکتوب در سفارش بعضی باب حوائج	۲۴
مکتوب در بیان حلالہ و بیہوش گوار و نوشتہ اند	۲۵	مکتوب نیز در سفارش بعضی باب حوائج	۲۵
مکتوب در بیان جوہر شہسواران بقام حصول	۲۶	مکتوب در بیان درجہ اولیت خصوصاً درجہ اول	۲۶
مکتوب در بیان فضائل سر رمضان و ایام تہ	۲۷	مکتوب در بیان و تحقیق در بیان روح و نفس	۲۷
مکتوب علی علیہ الصلوٰۃ والسلام پیرو گوار خود	۲۸	مکتوب جان فغان در سبب اندر طریق از مآق	۲۸
مکتوب و سفارش خواجہ بیان الدین	۲۹	مکتوب در طبعی در بیان انکساری کا بیان	۲۹
مکتوب در بیان حصول جہد و سلوک و تربیت یافتن	۳۰	مکتوب در سبب تہمت علیہ السلام علیہ السلام	۳۰
مکتوب در بیان جمال و بیان فنا و بقا	۳۱	مکتوب بیولا احسن خان در بیان کتب و ترقی از برکت	۳۱
مکتوب در بیان بعضی احوال خود و بعضی احوال	۳۲	مکتوب بخیر علیک در بیان مریضہ علیہ السلام	۳۲
مکتوب پیرو گوار خود نوشتہ اند	۳۳	مکتوب نیز بخیر علیک دعا و جال	۳۳
مکتوب در بیان احوالی کہ بقا و تعلق دارند	۳۴	مکتوب شیخ نظام الدین در بیان ادبی و فاضل	۳۴
مکتوب در بیان احوال کہ بقا و تعلق دارند	۳۵	مکتوب در بیان حقیقت شہوات فانی و نفسانی	۳۵
مکتوب در حصول قرب و بعد از قرب و وصل	۳۶	مکتوب شیخ مصطفیٰ در بیان حقیقت غیور و مدحی	۳۶
مکتوب در بیان بعضی کتب و عقول نظام الدین	۳۷	مکتوب بمنزہ امام الدین در بیان کمال کہ خصوص	۳۷
مکتوب در بیان حصول مقام فنا و بقا اے آخرہ	۳۸	باسحاب کرام است رضوان اللہ علیہم	۳۸
مکتوب در بیان یہ تہمتی راہ طاعت و طاعت	۳۹	مکتوب بیلا حاجی محمد در بیان منہج عالمی	۳۹
مکتوب در بیان حصول کمال و تہمتی راہ طاعت و طاعت	۴۰	مکتوب نیز بیلا حاجی محمد در بیان جوامع عالمی	۴۰
مکتوب در بیان احوال کہ بقا و تعلق دارند	۴۱	مکتوب نیز بیلا حاجی محمد در بیان جوامع عالمی	۴۱
مکتوب در بیان احوال کہ بقا و تعلق دارند	۴۲	مکتوب نیز بیلا حاجی محمد در بیان جوامع عالمی	۴۲
مکتوب در بیان احوال کہ بقا و تعلق دارند	۴۳	مکتوب نیز بیلا حاجی محمد در بیان جوامع عالمی	۴۳















صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۴۳	مکتوب ابی بنو محمد مصوم در بیان فرق ولایت سرگانه -	۴۴۵	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در بیان معیت ائمه -
۴۴۴	مکتوب ابی بنو محمد کثیری -	۴۴۶	مکتوب ابی بنو محمد سعید در بیان اسرار غاصه -
۴۴۵	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در احوال صالحه -	۴۴۷	مکتوب ابی بنو محمد نعمان در جواب اسوله -
۴۴۶	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۴۸	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۴۷	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۴۹	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۴۸	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۰	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۴۹	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۱	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۰	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۲	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۱	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۳	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۲	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۴	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۳	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۵	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۴	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۶	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۵	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۷	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۶	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۸	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۷	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۵۹	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -
۴۵۸	مکتوب ابی بنو محمد عبدالحی در بیان اسرار غاصه -	۴۶۰	مکتوب ابی بنو محمد هاشم در جواب اسوله -

بنو صنایع و مکن فضائل خلق و مکن

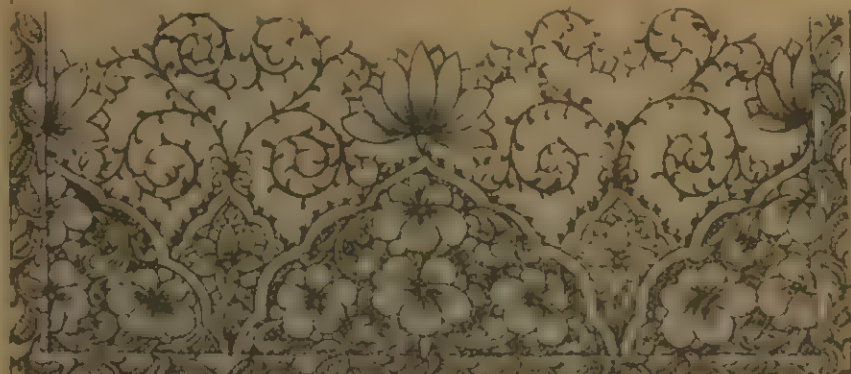
شرح کاشانه هدایات و عرفان و عقاید آئینه صفای درویشان و درویشان را الهامات و زوایا

مکتوب ابی بنو محمد هاشم در بیان معیت ائمه

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت محمد و آله ثانی مرتبه و در درویشان را الهامات و زوایا

مکتوب ابی بنو محمد هاشم در بیان معیت ائمه





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين انصاف ماحده جميع خاتمه ما يجب ربنا ويرثي والصلوة والسلام على من رسل  
 رحمة للعالمين كلما ذكره انما يكون عن ذكره انما يكون كما ينبغي له بحري وسنة الله واصحابه  
 البررة النقي اما بعد فمودة هي آية كه اين دفتر اول است از كتابات قدسي آيات حضرت  
 غوث المحققين قطب العارفين برهان الولاية المحمدية بحجة الشريعة المصطفوية شيخ الاسلام والمسلمين  
 شيخنا واما شيخنا الفاروق في انقشبندي سلمه الله سبحانه والقاءه اين حقير قليل البضاعة كثرين  
 خاك نشينان آن مقدس درگاه يار محمد مجد يد البخشى الطائفي جمع نموده در تحریر آورده چنانكه  
 نفعي ازان بظالمان حق جل و علا برسد والمسئول من الله سبحانه العصية والتوفيق مكتوب  
 اول در بيان احوالي كه مناسبت با اسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحيد و بيان  
 عروجات كه بر فوق محدوده واقع شده است و انكشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضي از  
 اهل الله به پير بنده گوار خود نوشته اند و هو شيخ الكامل المكمل الواصل الى درجات الولاية  
 البادية الى طريق اندراج النهاية في البداية مؤيد الدين الرضي شيخنا واما شيخنا محمد الباقر  
 انقشبندي الاحرار في قدس الله تعالى سره الاقدس وبلغ الله سبحانه الى المعصية باتباعه عرفت  
 كثرين بنده احمد بذرة عرض ميرساند بحسب امر شريف گستاخي ميانيد و احوال پريشان را  
 معروض ميدهد كه در اثنا راه آنقدر تجلي اسم الظاهر گشت كه در جميع اشياء تجلي خاص  
 غلبه بخبره ظاهر گشت على مخصوص در كسوت نسائي بلكه در اجزاء اينميريد جدا افتاد و نقد اين طائفه

نسخه  
الباقى بالبر

گشتم كه چه عرض نايم درين انقيا و مضطرب بودم ظهور كه درين كسوت بوده در پنج جانب و خصوصيات  
 لطافت و محنات عجيب كه درين لباس منموده از پنج منظري نشده پيش از من تمام گداخته  
 آب شده ميرقم و همچنين در هر طعامي و شرابي و كسوتي جدا جدا تجلي شد لطافت و حسني كه در طعام نذير  
 بود در ما و آن نبود در آب شيرين تا آب غير شيرين همين تفاوت بود بلكه در هر لزيد و شيرين  
 يك خصوصيت كمال على تفاوت الدرجات جدا جدا و خصوصيات اين تجلي را تحسیر بعرض نيتواند  
 رسانيد اگر در ملازمت عليه و شايد معروض ميداشت اما در اثنا اين تجليات آرزوي ريشه  
 داشتم و باينها هماهنگي ملتفت نمي شدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درين اثنا معلوم شد كه اين  
 تجلي بان نسبت تنزيه جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصل ملتفت نيست  
 ظاهرا كه از نسبت خالي و معطل بود باين تجلي مشرف ساخته اند و بحق همچنان يا فتم كه باطن اصلا  
 بزيغ بعرض مبتلا نيست و از جميع معلومات و ظهورات معروض است و ظاهر كه توجه كثرت و تشويق بود  
 تجليات مستعد گشته است بعد از چند نگاه اين تجليات رو بخفا آورد و در همان نسبت حيرت و ناداني  
 بحال خود ماند و مارت تلك تجليات كان لم يكن شيئا زكورا و بعد از آن يك فنا خاص رو داد و همانا كه  
 آن تعين علمي كه بعد از عود تعين پيدا شده بود درين فنا كم شد و اثرى از مظان انا نماند در نوبت  
 آثار اسلام و علامات انا بجام شرع خفي بظهور آمدن گرفتند و همچنين در قصور اعمال و متمرد داشتن  
 نيات و خواطر باجملة بعضى امارات عبوديت و نيتى ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالى بركت  
 و توجبه حضرت ايشان بحقيقت بندگى رساند و عروجات بر فوق محدوده بسيار ميشود مرتبه اول كه  
 عروج واقع شد بعد از طي مسافت چون بر فوق محدوده رسيد و از حلقه آمد از انجا بامت تحت شهود گشته  
 در ان اثنا بخاطر آنكه مقامات بعضى مردم را در انجا مشاهده نايم چون متوجه شدم مقامات آنها  
 در نظر آمد و آن اشخاص را نيز در ان محال ديدم على تفاوت درجاتهم مكانا و مكانا و شوقا و ذوقا  
 مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشايخ عظام و ائمه اهل بيت و خلفاء راشدين و مقام  
 فامده حضرت رسالت پناه و همچنين مقامات سائر انبياء و رسل على تفاوت و مقامات ملائكة  
 فوق محدوده شهود گشت و فوق محدوده عروج واقع شد كه از مرتبه خاك تا محدودي اندكي كمتر از من  
 و اما مقام حضرت خواجه نقشبندى شد و فوق آن مقام چندي از مشايخ بودند بلكه در همان

نسخه

مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراسانی و باقی مشایخ بعضی ذریه آن مقام داشتند و بعضی در میان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاءالدوله و شیخ نجم الدین کبریه و فوق آن مقام انکه اهل بیت بودند و فوق آن خاها و را شدین و مقامات سائر اینها یک طرف علیحد از مقام آنسرور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین و طرف دیگر جازان مقام بود اما مقام آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما و هرگاه میخواهم بنسبت الله بجهان عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بخواب است و واقع می شود و چیزی دیگر دیده میشود و بعضی عروجات آثار هم مترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و هر چند میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضداشت کردن پیدا آید و بیشتر میشود زیرا که آنچه در نظر محقر می آید جای آن دارد که ازان استغفار کرده شود چه جای آنکه توبه بکردار و انشاء الله هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر و فانکر که نوشته خود زیاده گستاخی نموده حال ملا قاسم علی بهتر است غلبه استلک و استغراق است و از جمیع مقامات جذیف و قدیم نهاده و صفات را که اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را غالی محض میابد بلکه نوریکه صفات قایم با ویند نیز از خود جدا می بیند و خود را ازان نور در طرف دیگر میابد و احوال دیگر هم روز بروز بیست و در عرضداشت دیگر انشاء الله العزیز تفصیل عرضداشت خود کرد و مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مبایات بعنایات خداوندی جل سلطان به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره عرضداشت کترین بندگان بذوره عرض میرساند ام با استخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد ساینده آنقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را به عتبه بوسی مشرف تواند ساخت بفرورت بر معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی جل و علا که بیکرت توجبات علیه حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فالض دوارد اند چه عرض نماید من آن خاکم که بر نو باری مکن از لطف برین قطره باری اگر بر وید از تن صد زبانهم + ایچو سینه شکر لطفش کی توانم + هر چند اینها و این قسم احوال موهم جرات و گستاخی است و مشعر افتخار و مبایات است سه دلی چون شه مرا برداشت از خاک + سزدگر یگز انهم سر را فلک + ابتدا و عالم محو و بقا از او آخر ماه ربیع الآخر است و تا حال ببقای خاص در هر یک مدتی

مشرق میسازند و تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره و دعوی آرند باز شکری بر بند و در اول و عروج علوم غریبه و معارف عجمیه افاده می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند و بتایخ ششم ماه مبارک رمضان بقا مشرف ساختند و آسانی میسر شد که چه عرض نماید میباید که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا مترتب بر آن اکل خواهد بود و هر چند بقا اکل باشد محو بیشتر خواهد بود و هر چند محو بیشتر باشد فنا فائده علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال محو انبیا را بود علیهم الصلوٰه و السلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریعت است و عقائد یک در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالف ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارف که باین کمینه فاضل اند اکثر تفصیل معارف شریعت است بیان آنها و علم استدلال کشفی و ضروری می گردد و مجمل مفصل میشود و اگر بگویم شرح این بیدر شود می ترسم مبادا منجر گستاخی شود مکتوب سوم در بیان نبوس شدن یا ران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیر به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت آنکس را که انجا بود و همچنین یا ران آنجائی هر کدام بمقام محبوس اند طریق بر آوردن آنها ازان مقامات متعسر است آنقدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق بجهان بیکرت توجبات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت و بمقدمه تجلیات ذاتی رسیدنش بسیار خوب است قدیم بر قدم حقیر از دوبره دیگران هم امیدوار است و دیگر بعضی از یاران آنجائی بطریق مقرین مناسبست ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجملة یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود و هر کس را هر کاره ساختند و در تفصیل آسانی آنها جرات ننموز که از حضرت ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی ننمود و در زحمات عرضداشت میرسد شاه حسین مشغولی خود چنان دید که گویا دروازه های کلان رسیده است میگوند که دروازه جبر است درون او که نظر میکنم حضرت ایشان را و تو می بینم و چند سویی میکنم که خود را در و اندازم پای سن یاری نمیکند مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان بیان



حقیقت محمدی علیه علی آله و الصلوٰۃ والسلام نیز بر پیر بزرگوار خود نوشته اند و خدا  
 احقر خدمت آنکه مدتی است که از راه مغاوره شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیا اطلاعی ندارم و اگر  
 می باشد قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات  
 ذاتی و ثنوی است و داخل دایره اصل است که هیچ غلطی باورده نیافته است و قابلیت ذاتی نقل  
 اوست مناسبت تمام است و آن مناسبت نزد آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی  
 انزل فیہ القرآن من ذی القعدة و آن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است  
 هر یک کتی و خیریه که در تمام سال برکت میرسد و از راه که می آید قطره ایست از دریای بی نهایت برکات  
 این شهر عظیم القدر و جمیع این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب  
 تفرقه تمام سال قطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و دلیل لمن غلط علیه فتنع من برکات  
 و حریم من الخیرات ایضا سنت ختم القرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که جمیع کمالات اصلی برکات  
 فعلی میسر شود من جمیع مینما بر جی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته برکاتیکه بایام این شهر  
 وابسته اند دیگر اند خیراتیکه بایامی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم با ولویه بمیل فطار  
 و تاخیر تحریر بوده باشد تا امتیاز تمام بین اجزای اوقاف حاصل آید قابلیت اولی که بالانکه کور شد و حقیقت  
 محمدی عبارت از آن است علی غرض به الصلوٰۃ و التسلیات و قابلیت ذات است مراعات جمیع صفات  
 را که حکم با بعضی بلکه قابلیت ذات است غرض از مراعات علم را که متعلق شود به جمیع کمالات ذاتی و ثنوی  
 که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب خانامی صفات است و برین است  
 میان ذات صفات و حقائق بنیادگر است همین قابلیت بلا غلط اعتبارات که مندرجه اند در وی  
 حقائق متعدد گفته قابلیت که حقیقت محمدی است اگر چه ظلمت دارد اما رنگ صفات با و متمیز گشته است  
 و هیچ عالمی در میان نیامده و حقائق جماعت محمدی المشرب قابلیت ذات است عرشه مراعات علم را که  
 متعلق شود بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بر خست میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیت  
 متعدد و حکم آن بعضی بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدیمه است و بس و نهایت عروج آن  
 بایان قابلیت است لاجرم آنرا بآن سر و نسبت کرده علیه الصلوٰۃ و السلام و چون این قابلیت  
 اتصاف هرگز مرتفع نمیشود و آن بعضی را نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی میغه حاصل است لا قابلیت محمدی

مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگر چه  
 اعتبار است اما بواسطه بر خست رنگ صفات گرفته که در خارج موجودات خود را در مدار ارتفاع از کمال  
 برآمده لاجرم حکم میکند وجود آن حائل دائما احوال این علوم که نشاء آن جامعیت اصالت و ظلمت است  
 بسیار وارد میشوند اکثر آنها در بر جی می کاغذ نوشته میشود مقام قطبیت نشاء و قائلین علوم مقام ظلمی است  
 و مرتبه خودیت و واسطه در و معارف دائره اصل امتیاز میان نقل و اصل بے اجتماع این دو دولت  
 میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی که تعیین اول میگویند را مدبر ذات نمیدانند و تجلی  
 ذاتی شود و آن قابلیت را می انگارند و الحق با حقیقت والا مرا و صحت و اندر سبحانه بحق الحق و  
 هو میدی السبیل رساله را که بتوسید آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود و همان سبب افتاده اند  
 تا حکمت آتی جل شانه درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب و در است مکتوب  
 پنجم و سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی از احوال خود  
 به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر خدمت آنکه رساله در بیان طریقت حضرت خواجه گان  
 قدس شد تعالی اسرار هم نوشته اند رساله افتد است بقدر مبارک خواهد آمد هنوز مسوده است خواجہ  
 برهان بسیرت طبی شدند فرجه میافتن آن نشد پیش که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی  
 رساله سلسله الاحرار بنظر در آمد در آن اثنا بخاطر فائز رسید که بایشان عرض داشت بکنم تا خود چیز  
 در باب بعضی علوم آن نویسنده یا بفقیه می کنند تا چیزی در آن باب نویسد این خاطر خیلی قوی  
 متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند و فی الجمله سعادت بعضی علوم آن رساله و ضمن  
 آن بن گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند نجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسب از آن انتخاب  
 نموه بآن ساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت حیرات از ادب و در است خواجہ برهان درین مدلت  
 خوب کردند و از سیرموم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه هم مدد معاش صوبه  
 مالوه مشوش دقت در ملازمت رسید اندر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود مکتوب ششم  
 در بیان حصول جذبه سلوک ترتیب یافتن هر دو صفت جمال و جلال بیان فناء و بقا  
 و ما يتعلق بذلک بیان فوقیه نسبت نقشبندی به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت  
 اکثر بنندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه برکت توبه عالی بر و طریق جذبی و سلوکی تربیت موده بود

جمال و جلال هر بی ساخت حال جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حوشتی رساله قدسیه  
 این عبارت از مفهوم صحیح خود حضرت ساخته بر غنوم موهم خود جل کرده است و عبارت معمول  
 بر ظاهر خود است و انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت تحقیق شد نیست بحسب ذاتی پیش از  
 محبت تحقیق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوای است  
 این نسیان را نیکو علم تمام از ساحت سینه رفته نشود و تجمل مطلق تحقیق نشود و از فنا بهره ندارد و این حیرت جمل  
 واهی است امکان زوال ندارد و آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایب مانی الباقی  
 بقا جمالت محض است و بعد از بقا جمالت علم با جمیع اندو عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بجهت که این  
 مطلق حق البقیه است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمیکه پیش از چنین جمالت حاصل نشود از غیر اعتبار  
 خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شعور است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز  
 در خود است تا نیکو نظر در بیرون است حاصل است اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظریه بیرون بالکل منقطع  
 بسیار که شود حضرت خواهد بزرگ میفرماید که باین شد بعد از فنا و بقا هر چه بینی در خود می بیند و هر چه شناسی  
 در خودی شناسد و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحاً مضموم میشود که شعور معرفت و حیرت نیست  
 پس بیرون بچگونه اینها نیست تا نیکو یکی از این باشد در بیرون است اگر چه در خود هم دارد و از فنا بهره ندارد  
 کیفیت بقا نهایت مرتبه رفقا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق عام است بقا اندازه فناست لهذا  
 بعضی باین شد بعد از تحقیق بقا و بقا و بیرون نیز شود و از اما نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتها است  
 که هر که آینه دارد سکندری داند و نه که ستر خد قلندری داند هرگاه از کابری سلسله بعد از قول بسیار یکی دو کی باین  
 نسبت شرف سازد از سلسله دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواهد علیه خالی سجداتی است و تم و مکمل آن حضرت  
 خواهد خواجهاست یعنی حضرت خواهد با الدین المعروف نقشبندی قدس سره عا و از خلفاء ایشان حضرت خواهد  
 علامه الدین باین دولت مشرف شده بودند عین کار دولت است اکنون تا گردیدند و عجب است اولایا  
 و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و حرمت میشد و دل من مزید میگفت هر چه از استعداد نوی که میشد خوش می  
 و این هم را از روی که حال که با علل اسباب فرد آورده اند و نظر بر عجز و انقیاد آنرا اندک ضرری لاحق خود  
 و احوال نوعی از حزن میدید هر چه بیست زایل میشود و هیچ نماد چنین گویند که زبانی دفع عا و مصیبت  
 مقصود از دفع آن بود بلکه نشان از دعوتی بود حال مقصود از دعوت دفع بلیه مضایب است خوف و ترس نیکو زایل

شده بودند باز جوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و هیچ وجهی عوام الناس را مست این راست  
 از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا بود که قصور دارد و عارفان را نمود و دل را بمعنی خوش نمی آمد  
 لیکن حال غالب بود بنظر سگ داشت که دعا از انبیا از قبیل غیبی که حصول مراد بخوانند حال آنکه آنجا حشر  
 ساخته حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که مایه نیاید از صلوٰه زمره عجز و افتقار و خوف  
 و حزن و غم و شادی و بعضی مودت و امید به سبب درگاه جنت آن میراستا نمی ناید  
 ملقوب بفتح در بیان بعضی از احوال عزیزیه خود با بعضی استفسار بهای ضرورتی به  
 بزرگوار خود نوشته اند و خدا داشت کسری بنندگان احمد آنکه مقامیکه فوق حمد و بود و روح خود را  
 بطریق عود در انجامی یافت و آن مقام بحضرت خواهد بزرگ قدم من شده و الا قدر من اختصاص داشت  
 بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آنوقت چنان تمجیل گشت که این عالم را  
 عنصريات و فلکیات به قدرت و نام و نشان از آن نماید چون در آن مقام نبودند لا بعضی از اولایا  
 که باین زمان که تمام عالم را بخود در جانی و مقامی شریک میاید به حیرت دست میدید که بود بیگانه می  
 تمام خود را ایشان می بیند از غرض حالیکه گاه گاه دست میداد که در آن بخود می نماید و در عالم در نظر  
 چیزی می آید و نه در علم حال آنکه است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمد و بعد از آن  
 همان مقام یک و فک عالمی ظاهر شده که نه پنهان داده اند آنجا بر آمد و مقام هم در رنگ عالم تبدیل می فرمود  
 و ساعت فصاحت خود استصاعده یافت اتفاقاً از شاعر بود و خود میزد که مقامی پس عالمی نمایان شده  
 و اکابر را به نقشبندی مآدم من الله تعالی اسرار هم در مقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید احمد لفظی غیره  
 در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالایی آن مقام هستند اما قوا هم آنرا گفته نشسته اند و بعضی با یان  
 علی تفاوت در جات هم و خود بسیار در از آن مقام یافت که ما نسبت به هم بدین و احوال غلطاب تمام  
 پیدا شدند و یک بود که یوانه شده بر آید و از افراد آمده و حضرت قالب تی کند چند گاه برین فرج گشت آخر  
 تجویبات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید و اول خود را از آن مقام یافت و در هر چه فضا  
 آن مقام نخست بعد از توجیه چنان مضموم شد که آن مقام کسلی است که بعد از توحی سنوک مقام میرسد و بعد  
 سنوک تمام نکرده از آن مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان تمجیل گشت که در حصول این مقام از شایع آن  
 و احد است که در ملازمت حضرت ایشان به بود و بفرمان رسانیده که حضرت یکریم الله تعالی چه میفرماید که اندام تاترا



علم السموات تعلیم نموده و چون نیک متوجه شد این مقام مخصوص بعضی از میان سایر مخلوقات را خدای تعالی انعم بر جمیع یافت و الله سبحانه عالم دیگر جهان را بر پیشو که اخلاق سنیه ساعت بساعت می آید یعنی رنگ رشته از وجود می برآیند و گاهی در رنگ و دیرین می آیند در بعضی اوقات تمیل می شود که تمام برآمده اند در غایتی اعمال نیز می دیگر ظاهر میشوند و می برآیند تا آنجا که معرفت میگرداند که توبه از برای دفع بعضی امراض و خدایا بشود و بیاست که اول مرتبه می آید و دانسته شود که در آن توبه هست یا مشروط نیست آنچه از عبارات رشمات است که از حضرت خواجه قدس سره الهی نقل میکنند مقدم می خود که نیست درین باب هر چه حکم فرماید آنکه خوش بینی آید توبه کردن ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقیق حضور طالبان را آید از ذکر باز داشتن و امر بنگاهداشتن حنفی کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه مقصود است که در آن ذکر نویسد لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع ننشده و کار نزدیک به نهایت رسانیده اند تحقیقت کایست بر هر امر فرمایند را بقا معروض آنکه حضرت خواجه در عقرات میفرمایند آخر بذكر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمی شوند تعیین آن مقاصد فرمایند و اما بعضی میسازند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق می کنند لیکن در تمام احتیاط نمیخوانند که در با وجود بی احتیاطی حنفی و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تا لیک در گفته کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب به حکم است یعنی دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریف بطریق اراده بخوانند بی آنکه علیت از ذکر کنند این قسم اتصال هم مجرب است یا نه و اگر مجرب است طریق آن حیثیت زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب مشتمل در بیان احوالیکه به بقا و حصول بقا دارند به پیر بزرگوار خود نوشته اند و منراشت کتبین بندگان حمدان از آن زمانکه بصورت آورده اند و لقا بخشیده اند علوم غریبه معارف نادره غیر متعارفه تواتر توانی فالص و وارد اند اکثر آنها به بیان مرقوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هر چه از مسئله و حدیث وجود و توانی آن گفته اند و ادوا لکل آن حال مشرف ساخته اند و مشهور و عدت در کثرت میرسد از آن مقام بدعجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن اقاوه موده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کدام قوم صریحا یافته میشوند و اخارت در موزاجا لیدر تمام شریف بعضی از بندگان اینهاست لیکن گواه عدل بر محبت آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفیت بظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکم و اصول معقول آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جدا و مخالفیت با اهل سنت اند اصول نیز موافقت

و در بعضی از کتب آمده است که بعضی از بندگان اینهاست لیکن گواه عدل بر محبت آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفیت بظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکم و اصول معقول آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جدا و مخالفیت با اهل سنت اند اصول نیز موافقت

نیست استطاعت مع الفعل مشکف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت مقارنه فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب اعضا میدهند که مقرر علماء اهل سنت و درین مقام خود بر قدر حضرت خلیفه نقشبند قدس سره الهی رساله قدس می باید ایشان در مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز اینها نصیبی است و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه علیه غایت قدس سره الهی رساله قدس از شایخ ما تقدیر حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس سره الهی اسرار بر ما موصول نمیکند بعد و بیگانگی است کار از معاصی گذشته تا زمانیکه محب بمذول بوده اند سعی و اهتمام بجامان ریخ آفاداشت اکنون بزرگی و حجاب اوست فلاطیب لما و لارا ق بدینان بیگانگی و بی منافقتی را وصل و اتصال نموده اند و بیات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال است در آنگاه و درین آوازه از دوست کمتر در دست دین گویا بود پوست شهود کجاست و شاد به کیست و مشهور و حیات خلق را روی کی نماید القرب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و همچنین تمام عالم را خالق و قادر حق و از وجل میدانند و این بی نسبت ثبات نمیکند و درین خود کجا دارند در آید و علماء ظاهر اهل سنت هر چند بعضی اعمال مقصود باشند اما بحال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آنقدر رنور نیست و در آن تقصیر جنب آن معضل و ناخیز در نظری در آید و بعضی متصوف با وجود ریاضات و عبادات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن حال دلها نیافته میشوند و محبت علماء و طایفه علوم بسیار پیدا شده و در ایشان خوش می آید از و دارد که در هر کجا آنها باشد و تلویح را از مقدمات ارجو به طالب علمی مباحثه میکنند و هدایه فقر نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علماء شریک است همچنین حق سبحانه را زمین عالم میداند و متصل عالم و منفصل عالم و جدا از عالم و محیط و نه ساری و ذات و صفات و افعال را مخلوق او میدانند آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میدانند و قدرت مخلوق را تا اثری نمیدانند که ما هنوز به طایفه العلماء و متقین و همچنین صفات سبوع را موجد میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی محبت فعل و ترک تقیین تصور مینماید یعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل که شرطی ثانی متمتع باشد کال الحکماء و بعضی انصاف نیز که این سخن باید بحاج می کشد و موافق اصول حکما است و مسلک قضا و قدر را بطریق علم میداند فلما لک ان یعرف فی ملک کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که با بحاج می کشد و هو سبحانه



مختار فعال نماید بدینکه این اقیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنا بر آن عبادت آنکس  
 نمود و بنده باید که حد خود را ندانند و بگویند در بیان احوال که بتمام خود آمدن مناسب است  
 بهر بزرگوار خود نوشته اند و خدا شست بر سیاه رو مقصود خود فرو وقت و حال مفتون و وصل  
 کمال کارش همه نافرمانی موی است و تملش به ترک غیبت و اولی است نظر خلق را راسته و منظر حق  
 بر تعالی و تقدس غریب ساخته اند و تملش به هر آرائی است بافتش ازین بر بزرگوار بر سوالی  
 حقان و منافقانی حال دست و حال و دینی و خیالی و آرزوی خوب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه  
 کشاید و بار و خسارت نقد وقت است عبادت و ضلالت برکت است و سبب انداد و شرارت است  
 و مشاغل و معصیت با تجمل عیوب محسوسه و ذنوب مجتبه خیرات اولایق لعن و در دنیا و اشیایان  
 طبع و در بقراری فقر القرآن و القرآن یحیی و روح او توادد است و کرم من جانی سر بر میامان انظار  
 و اجود در شان او شاه صدق قبول لما کان به ارحامه و منزه کماله و در حجت استغفاره ذنب کساکه  
 از نوبت بل شد و حقیقت کساکه المعاصی بل کمال با ایضاً القبح قبح مصداق این سخن است رع  
 نرندم جویند که نماید در حق او ذاتی است علاج نمی پذیرد و او اوهامی است قبول و دانستند  
 با بابت از انبیاک عن الذات ع سیاهی از عیبتی کی و در خود رنگ است چه تواند کرد و ماظم الله  
 لکن کما ان الله یحب ان یغفر الذنوب و یحب ان یغفر الذنوب و یحب ان یغفر الذنوب و یحب ان یغفر الذنوب  
 غیر از کمال میا بود شمر و نقص در دنیا است حسن و جمال را آینه در کار است آینه نمی ناید مگر در مقابل  
 شی پس لاجرم خیر را شمر و کمال را نقص میانه آمد پس در هر چه نقص و شرارت بیشتر نمایند طبع کمال  
 زیاده ترجیح کار و بار است این ذم معنی بر میاید که در این شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت  
 پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه اشغلی در عبدیت احم و اکمل است محبوبان  
 را با این مقام مشرف می سازد و بآن بدو قشود و متذکر اندام تدار و بندگی و انس بآن مخصوص  
 محبوبان است انس محبوبان باشد به محبوب است و انس محبان به بندگی محبوب و درین انس ایشان  
 باین دوست میرسانند و باین نعمت سرفروز میسازند و شاه سوار آید تا ازین میدان سرور دنیا و دین  
 سید و لیلین آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة التمام و من التیمات المکمل و کسکی که بعضی فضل  
 خواهند که باین دولت رسانند و ابر کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة و السلام متحقق میسازند و آنرا باین میسرند

و کمال فضل الهی و تیسرین شیوه اند و انفعالی عظیم و از کمال شمر و نقص علم ذوقی است بر آن آنکه شمر است و نقص  
 محقق شود صاحب این علم خلق با حقایق الله است این علم را از جمله قلمات آن مخلوق است و نقص را  
 بر این مطلق و محال است که علم با آن متعلق شود و این علم بواسطه شهود نامحسوس است که در جنب آن شمر میاید و این  
 فرو و آمدن آن علم است مقام خود را در این قسم خود را بر زمین نرند کارش با این علم و رسد از کمال مولای  
 نمود و جانشان بی نصیب است که خود را عین موی و اندام صفات خود را صفات الوانکار و تعالی اندرین ذلک علو کبر  
 بر این محاد و انوار صفات است اربابین زمره و در الدین و کمال و فی السعاده داخل اند آنکه هر که جذب  
 او بر سواد و مقام است محبوب است لکن تقدیر چه چیز است در محبوبیت آری در هر جذب بخوبی زمینی محبوبیت  
 حاصل است که جذب بی آن نیست و آن معنی را عوارض پیدا شده است ذاتی نیست اشغلی ذاتی غیر معلل است  
 بشیء و این را شایان که به شئی را از جذب چه چیز است با داخل زمره محبان است بواسطه عارض محسوسیت پیدا شده  
 است و این را شایان که به شئی را از جذب چه چیز است با داخل زمره محبان است بواسطه عارض محسوسیت پیدا شده  
 و شئی را شایان که به شئی را از جذب چه چیز است با داخل زمره محبان است بواسطه عارض محسوسیت پیدا شده  
 ذاتی اشغلت است و آید به است مناسب است که شمر است واقع شده است در حق این خصوصیت  
 و انجا این عبادت کساکه کرده است و الله سبحانه اعلم بالصواب و الله یحب ان یغفر الذنوب و یحب ان یغفر الذنوب  
 مکتوب به حصول قریب بعد و فرق و وصل معانی غیر متعارفه بعضی علوم مناسب آن نیز بهر  
 بزرگوار خود نوشته اند و خدا شست بر سیاه رو مقصود خود فرو وقت و حال مفتون و وصل  
 سبب نیست اگر نرند شود جان عزیز چون آن یار جدا مانده پیامی برسد میزند که شایان ذلت حضور نیست  
 رخ این بسکه رسد و در بانگ محبت کار و بار است نهایت بعدی را قریب میاید و غایت اقلا وصل گفته اند  
 هوایان تحقیقت و شمر این شمر باقی قریب حال کرده اند شعریک الوصال الی سعاده و دنایا قلل الجبال و دنون  
 ظرف پس حوائج بعدی و در دایمی لاجرم و استلزام در دایمی آخر الامر باراده مرید میاید شد و محبوب به محبت محبت  
 می باید گشت آن سرور دین و دنیا با وجود مقام ملائمت و محبوبیت از محبت آن مدد از مریدین گشت لا جرم از  
 حال او پیش خبر داده اند که کان رسول الله متواصل بخیر دائم الفکر آن سرور فرموده ما ذی نبی مثل  
 ما او ذیت محبان با محبت تواند شد محبان را محبت را در شوار است این قصه پایانی ندارد و گفته العیش  
 لا اقصاه لما حاصل عرض داشت شیخ آن بخش بخوبی از جذب محبت دارد و باره چند کجایان نشان نویسانده



انقض که شوقی که است کما بهرسانیه متوجه آن حد و داشته است اول معنی داده افا هر ساخت چون در این باب  
 ازین تغییر نظر نمود که در مجرور و ماقای معنی شده چند که نویسانند زیاده گساختی از ادب است مکتوبات و دوم  
 در بیان معنی کثوف و حصول مقام دیدن تصور نمود و تمام داشتند خود را جمیع اعمال اقبال و نظر و سواد کل شیخ و سید  
 ابو انجیر که گفته است من میماند که با ماندن بیان حال معنی یاران و میریزد که چنین نوشته اند غرض داشت کثرتین  
 بندگان جمله کلمه قاسم که سابقا خود را در آن دیده بود چون حسیله اعلی باطل خطه بود و بنویسند خلفا و ثانیة حیوانی الهی میسر  
 در مقام نظر آمدن این مقام و استقرار در آنجا داشت در دفعه اولی نظر نمودند و چنانکه از کمال بیت غیر از این  
 زین امدادین معنی الهی تمام و همچنین مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری در آن واقع شده است بدقت نظر متواتر  
 یافت و آنکه اول خود را و آن مقام نامناسب می یابدی مناسبتی در دو نیست یکی آنکه بواسطه عدم نظم و ترتیبی از طریق طری  
 میشود چون بی و نوزدان بی مناسبتی بر طرف میشود و در بی مناسبتی هتلی است که هیچ و قابل و ال نیست و راهها که اصل  
 آن مقام اند و اندک ثالث ندارد یعنی در نظر و رای آن طریق طریق دیگر بنا بر شوقی که به نظر تصور است نیت خود را تمام  
 داشتن است در خیرات با قوت جذب گیر محبت شیخ کما میگوید سلوک تمام کرده و قیام و تقالی لطف غایت حضرت  
 ایشان طریق اول را بقدر استعداد غایت فرموده است هیچ معنی از اعمال نمی جو قوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل  
 متوجه ساز و بلکه تا ماند که بوجه تمت ننهند بقراری آرام میباشند و خود بخوان میماند که هیچ علی روی میماند میشود  
 که قابل خواجه ملا محمد عین باشد و میداند که محقق همین را اعمال خیر خالیست که آن معطل بیکار ماند خود شایان آن حضرت است  
 کی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر و نیک محمد زندقه از خود بوجه بهر سبب داند و بدترین بهر بهر خود را  
 می نگارد و وجه بهر چند بجای میری اله تمام شده بود اما بعضی از او را و توان آن مانده بودند که در ضمن فانی که  
 مگر مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شد و احوال آن فناء در چند داشت سابق تفصیل نوشته است که میباید که  
 حضرت خواجه میرزا که غایت این کار را فانی گفته اند همان فناء بوده باشد که بعد از تجلی ذات حق سیر فی الله محقق  
 شده و فناء اراده بهر بهر بهر شعب همان فناء است بهر کس را تا نگردد و او فانی نیست رودر بارگاه کبریا و  
 با مناسبت این مقام هم که دو طایفه اند نظر از مجامع متوجه آن مقام و جویای طریق و حصول آن اند و طایفه دیگر هیچ  
 و لغات و توجه بآن مقام ندارند و توجه هر خط ایشان بطریق دوم از طریق و حصول آن مقام بیشتر است و مناسبت میان  
 طریق میناید چون از جانب حضرت ایشان مامور بود و امتثال الامر و بعضی مودر و گساختی نمود و الارع من همان احمدی است  
 که تمام استم تا نیا معروض آنکه در انظار و خطا آن مقام مرتبه ثانیه مقامات دیگر بعضیها فوق بعضی ظاهر شدند

بعد از توجه نیاز و شکستگی چون مقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت فی المنور است  
 و خلفا دیگر را بعد از آن مقام عبوری واقع شده است این مقام درین مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین  
 در مقام فوق هم که اکنون در مشهور و مذکور است آن مقام مقام دیگر هم در نظر اند چون بآن مقام رسیده شد معلوم  
 گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفا دیگر را هم در اینجا عبوری واقع شده است و فوق مقام  
 مقام حضرت صدیق آب ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم جمیع این مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه  
 نقشبند قدس سره الله سره الا قدر را در مقامی با خود همراه می یافت و خلفا دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع  
 شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و در ثبات و بالای آن مقام هیچ مقامی معلوم نمیشود الا مقام  
 حضرت رسالت نیست میباید و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهم مقامی دیگر نورانی پس شکر که هرگز  
 مثل آن نظر نیامده بود و ظاهر شد و نمکی از مقام ارتقاء داشت چنانکه گفته اند و از زمین بلند میسازند و معلوم  
 شد که آن مقام مقام محبوبیت است مقام ریلین نقشش بود خود را هم با آن مقام ریلین نقش یافت بعد از  
 بهر آن کیفیت خود را شیف یافت و رنگ مویا اقطار بر در آفاق منتشر دید یعنی اطراف را گرفت حضرت خواجه  
 بزرگ مقام صدیق اند خود را درین مقام محاذی آن میباید که فیتی که معروض داشت یک ترک شغال این  
 عمل معنی نمی نماید کیفیت و حال آنکه میرزا ب مصلحت غرق میشود و یکد خود قوت بر آوردن از آن گردا میباید  
 چگونه خود را ممان دارد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین مفر و نیست مریض است اما بنظر  
 آنکه از بعضی ساو من و اجمن که در اختیار این عمل رود و مندا مستغفار را لازم باید داشت بهرین شرطه افضل مزا  
 میشود بی ملاحظه این شرطه اهل نمیشود و در نهی است اما در یاد حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین  
 بی شک این شرطه را ملاحظه کرده شود مریض است و عمل این کمتر احوال بجا حفظ آن شرط گاهی داخل است و گاهی در  
 می استند که از غفلت عثمان حضرت شیخ ابوسعید و انجیر که در مسجده مین می ماند اثر کما ماند لا یعنی ولا تدر این سخن  
 در اول نظر شکل خود در حضرت شیخ محمد بن ابی طالب نشان بر آنکه که نوال عین که معلوم است از معلومات الله  
 سبحانه حال است از اقبال علم جلا چون عین ظاهر نشود اثر کار و همه چیز در زمین سخن بیان بود سخن حضرت  
 ابوسعید هیچ عمل نمی شد بلکه توجه تمام حق سبحانه و تعالی سخن را منکست ساخت و متحقق گشت که در عین میماند اثر خود  
 نیز همین معنی مدایق است هیچ شکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر نه پس عالیه است فوق مقامیکه حضرت شیخ و تاج  
 ایشان مودند این دو بحث با یک دیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی ایجاب است دیگری از جای دیگر



تفصیل عرضداشتن موجب تطویل و ملال است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر  
گشت که حدیث عبارت از چه بود و دوام آنچه بود در خود نیز لغایت دانی یافت اگر چه از نو درست دیگر است  
صلح خوش می آید مگر آنکه ذکر اقدام مایه کابر که در مقارنات گذشته اند جای ثبت نموده باشند خوش می آید اگر این  
تفسیر بی یوه شود احوال شایع متقدمین بیشتر در دست کتب نقل و معارف علمی مخصوص همان تفسیر است و مراتب  
را نمیتواند مطلقا که در خود را در بنیاب بفرستد و اول بسیار مناسب بیاید و ذوق و حال درین سلسله بیخ مشایخ  
متفق است با علم سابق تا با فکر و شدت مدن نمی در دیگر چیز بر تبار برای دفع بعضی از من توجیه کرده شد و از  
ظاهر گفت و همچنین احوال بعضی سوتی که از عالم غایت ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شدت نا توجیه شده اما  
حالات قدرت بر توجیه مانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتواند ساخت یعنی شده اند مردم بر فیکه گذر شدند و ستم نمود  
بسیار که متعلقان این جانب بنا حق دیران ساخته و در وطن خود اصل و اصل ظاهر غبار و کافت راه نیافت چه بای  
آنکه خاطر گذارد بعضی از یاران که از مقام جذبه شگوه رفت پیدا کردند و تا غایت قدیمی در سازل سلوک نموده اند  
شمره از احوال نیامعروض میدارد امید است که حق سبحانه و تعالی تمام جمیع بجز بدولت سلوک مشتغول گرداند شیخ خود  
در همان مقام بندست بنقطه فوق که در مقام جذبه است نرسیده و در کائنات سکنت آرا رسیده و کماست نمی فهمد  
بمخوست کار او در توفیق می فکرت همین که یاران بواسطه عدم رعایت آداب کار ندارد توفیق می قدرت در بنیاب  
نیز است که از این مرتبه اراده توفیق نیست بلکه اراده ترقی آنها بخواهست کار که متعلق میشود الا راه اقرب است  
مولانا بموجب بنقطه پایان فرورفته است و کار جذبه با انجام رسانیده جذبه بر زمین افتاده و فوق را من جمیع بنیاب  
و ساینده اول صفات را بلکه نوریک صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ قائمی یافته بعد از آن صفات را  
از ذات جدا دیده و این یه با حدیث مقام جذبه رسیده مالا عالم و خود را چنانی که ساخته است که نه با عاقل قائل است  
و نه بمحضت چنان باطن بطون توجیه است که نیز از حیرت نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک به بنقطه پایان  
از مقام جذبه رسیده است پس بر بنقطه همین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات جدا در او مایه بد و از طوبی محفوظ است  
و همین بیان بفرهم نزدیک به بنقطه پایان رسیده است او خیلی بشوق و دلور را هر میشود قریب بشاه حسین است  
و در یاران دیگر کم تفاوت ظاهر میشود میان شکیبایی شیخ عیسی شیخ کمال در بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز  
متوجه نزول است و فسخ ناگوری در بنقطه فوق آمده است او خیلی سافت و سبب دارد و از یاران اینجا علی حال  
هست یا نه کس بلکه در کس در بنقطه فوق آمده اند بعضی و اصل نقل شده و در بنزول دارند بعضی دیگر قریب اند

و بعضی بیداریان شیخ من خود را کمی یابد صفات را از اصل بنید و مطلق را در هر می یابد و اشیا را در رنگ سراب  
باعتبار میداند بلکه هیچ نیاید درین باب مولانا معهود چنان ظاهر شود که اجازت تعلیم او در مردم را از جمله  
مرفیات است اما اینجا تنگ مناسب جذب است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده بیاید کرد  
لیکن در رفعت سرعت کرد و توفیق نموده بمشوراة قدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود  
و آنچه را که میگذرد مدعو و خدا داشت و احکوم کند که خود ضیا و الدن محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور جمعیت  
پیدا کرده بودند آخر الامر از قنات اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه بشکر شدند و پسر و لانا  
شیر محمد به توجیه من زست است فی الجمله حضور جمعیت دارد و بواسطه بعضی مولف چندانی ترقی نکرده زیاده  
است نیست ع بنده باید که خود دادند بعد از تحریر خدا شدت کیفیت روداد و داس پیشی که در تحریر  
انجاش میان آن نیست و در اینجا فهای ارادت متحقق گشت همچنان که سابقا متعلق ارادت بملکات بر طرف شده  
بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرفا داشت معروض داشته بود احوال ارادت بهم انجی بر آن حدیث العزم  
و اما اراده و صورت این فنانیز در نظر و مد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالقن گشتند چون در تصویران  
علوم بواسطه وقت و غموض تسری بود لا جرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقق این فنا  
و فاضله علوم یک نظر خاص را در ارادت پیدا شده است هر چند مقرر است که در او ارادت وحدت نظری  
نیست بلکه هیچ نسبت نیست اما آنچه بیاید معروض میدارند تا نیک یقین نیویست بر روشن شدن جرات نمود و  
صورت آن مقام در او ارادت وحدت چنان می بنید که اگر او را دلی است و هیچ شبیه در آن نمیاید هر چند در نظر  
و حدت است و در ای آن شیخ مقامیکه بعنوان خفیه ندانند یا حق را و ای آن اندر حدیث حمل بمان ملاحظه  
و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم هر تناقض در تناقض است در گفت نمی ید و حال  
بسیار شگفتی است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضر و ناظر و ایضا این را چنان  
سلوک گشت که سابقا انجاز فنای صفات میدانستم فی الحقیقه فنای خصوصیت و بالایتا از آنها بود که در  
ضمیم حدت مندرج شده بودند و خصوصیات را از گشتند بود احوال اصل صفات و لو کانت علی سبیل  
الانسان و الاذنی غیر بر طرف شده و قهرمان احدیت بهیچیز را نگذاشته و تمیز یک از مرتبه علم علی یا تفصیلی  
حاصل بودند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و لم یمن معشیت و مولان که کان این زبان طابق حال  
گشته و سابقا علم بمشغولی این حدیث بودند حال میدیدار که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و یزبان میناید



ایوانا قاسم علی را از مقام تکلیف الصبی مستعین یعنی یاران انجاریان از ان مقام نفی معلوم میشود و اند  
 سجد اعلی بحقیقه همان مکتوب روز دهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه  
 خاص هر شی و حقیقت میر فی الله و تجلی ذاتی برقی و خیر آن به سیر بر گوار خود نوشته  
 اند و مندرج است کترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند انفسیت خود چه عرض نمایند یا شاد الله کان  
 و ما لم یکن لولین دلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم منو سیکمل مقام فنا فی الله و البقاء و اشتند حق سبحا  
 بعنایت خود متکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص بر شی چیست و سیر فی الله چه معنی است تجلی  
 ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و مثال آن در مقامی بوزم و ضروریات آنرا بنمایند  
 و سیکند از خود و کم چیزی مانده باشد که اولیا الله از ان نشان داده اند در راه فرود گذارند و نمایند قیل من قیل  
 بلا علی چنانکه ذوات اختیار معمول میدهند اصل قابلیت و استعداد آنرا نیز معمول و مضموع میدهند و  
 بحاکم محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیرا که گستاخی ننمود ع بنده باید که خود را  
 مکتوب سیزدهم در بیان بی نیامتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر  
 بر گوار خود نوشته اند و مندرج است کترین بندگان احمد معروض میگردد آنرا به نیامتی این راه حشر  
 و ارادت و عنایات باین کثرت انجاست که مشایخ عظام فرموده اند میرلی الصغیرا هزار ساله راه است  
 تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسمین الف سنه و گویای باین معنی داشته اند چون کارهای سیر  
 و امید با منقطع گشت هو الذی فی ال نفی من بعد ما قنطوا و نیشتر حجت در که ریشه چند روز است که سیر را خیار و قی  
 شده است و مردم مسترخد باز غلو کرده اند فی الله خرد می در کار ایشان کرده شده است ما هنوز خود را قابل  
 آن مقام نمی یابیم لکن از ابرام مردم بواسطه سرعت و حیایری نیگویند و در مسئله توحید که سابقا متوقف بودند  
 مگر بر عرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف بر آرد و یار  
 همه از دست بدر یاف و کمال را در ان بیشتر دید از مقوله بدست و افعال و صفات با هم بزرگ گیر معلوم  
 کرد و هر یک یک نموده بوقی گذارند و در ریج شبه بالکل بظن شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت بر آن  
 و سر موی از ظاهر شریعت مخالف ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفایان میکنند یا از سهوست  
 یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت و نظریه و محتاج توجیه و جمع میشود اما  
 منتی حقیقه موافق ظاهر شریعت باطن را میباید در میان علماء و این بر گواران همین قدر اتفاق است که علماء

۳۱۲

استندار و علمایند ایشان کشفان و نو قایمانی دلیل علی صحت عالم دل من بدهم مطابقه یضیق صدری  
 و لا ینطق سانی فقد وقت است نمیدارم چه عرض نمایم توفیق بر کسوی بعضی احوال ندارد و عرض داشت شایم  
 انجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این مردم مجبور از توجیه غریب پروری مردم ندارد و  
 راه گذار نیست این سخن را چون تو میدا بوده مگر فزون گرد و توانش افزوده زیاده گشت حتی ننمود رخ بند  
 یاید که خود داند مکتوب چهاردهم در بیان حصول قلیل که در انشا و راه رود داده بودند و بیان  
 احوال بعضی مستتر شد ان نیز به سیر بر گوار خود نوشته اند و مندرج است کترین بندگان احمد انجلیا  
 و مراتب کوان ظاهر شده بودند با فزان در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از ان مرتبه واجب کعبان  
 صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر صیبه مسود اللون مثل گشت و پس از ان مرتبه احدیت بصورت  
 مرد در ان ظاهر بود و بار یک چنین بوده است تجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شد و بخلاف  
 تجلیات سابق که باین عنوان بودند و زمین انشا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا  
 شخصی بر کنار دریای محیط الاستاده ام باراده انکه خود را در دریای اندازد اما از عقب او را بر بسیاری مضبوط  
 کرده اند که نمیتواند بدین درون رفت و ان ریسان عبارت از تعلقات به بدن عنصری خود میدارم  
 دار و میگردم که این ریسان گسته شود و ایضا کفایتی خاص رود و که در وقت بطریق ذوق دریافت  
 کرد دل بایستی غیر حق بجهان مانده است بعد از ان کلیه وجوبه که باعتبار محال و مظاہر خصوصیات  
 پیدا کرده بود و در نظر آمد پس از ان خصوصیات تمام از آنها فرود میخند و باقی نماند الا بعنوان الکلیه و وجوب  
 و صورت تجربه از ان خصوصیات نیز انظار به چینه علوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش  
 از تجربه از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرید باشد که مو حال را باب التجلی  
 الصوری و فنای حقیقی این زمان تحقیق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود  
 بودند یک پنج یافت و امتیاز محال بر خاست درین وقت از بعضی دقائق انوار شکر خفی غلامی  
 میسر شد و میبندد عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه جهات حدود و اگر فرضا سالما فکر کنم هرگز  
 در علم نیایم که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از ان تعیین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز تعیین  
 در رنگ نام بود و نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن شخص وجه خاص انست اما بعنوان حقانیه  
 مشهود و گشت از ان است ان شخص متعلق و مستحق و نظر آمد و خود را معین آن پوست یافت و این جامه تعیین



از خود بیگانه دیدم و نور که در آن بوست بود و نظر آمد بعد از ساعتی آن نور غایب گشت و این بوست جامه  
 نیز از نظر من تعلق گشتند و همان جهالت سابق مانند تعبیر این صورت و آنچه مذکور و آنچه در علم آن بصر من میسر آمد  
 که تا صحت و سقم او معلوم نشود و آن آنست که این صورت مذکور عین ثابت است کالبرخ بین الوجود و امکان  
 که هر حرف او از یک گیرید اشتداند و کمال فرق تحقق شده اند و آن بوست که در میان آن جامه کند و آن نور و  
 است بر زینت بین الوجود و عدم و خود را که در آن آخر بوست یا فخر شارت است و حصول بر زینت سابقا  
 در واقع نیز خود را بر زینت بین الوجود و عدم می یا فخر ناظر بر آن نسبت آفاق بود و این نظر نفس است یک  
 فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت و آنچه در آن حاصل است و  
 حیرت و نکات است و گاه گاه همین طور شعبه پیدا میشود و بطرف میگردد و معرفت آن می ماند و در تعبیر  
 بعضی قایل در میماند و اگر چیزی در علم آید بر آن اعتماد نمی کند همان تقریب در عرض داشت گستاخی مینماید  
 باشد که عالم حضرت ایشان یقین بامری پیدا شود امیدوار است بهو جبات علیه اگر قاری تعلقات نیز  
 بجات میسر خود و الا کار بسیار مشکل است به عنایات حق و فاضل حق اگر کتاب شد بسیار مستشور برق  
 شیخ طبرسی شیخ عبدلهدیه نیز که از مشاهیر مشایخ سریندست و خدام حاجی عبدلهدیه نیز به تفصیل ایشان شناسانند  
 قد مبوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را وادعیه انانیت باین طریق علیه تشریف پیدا  
 شده است و بصدد و نیاز ملتی شده است استخاره اش گفته ام که بکند ظاهر است و دار و دارانی  
 اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراهی آیند و  
 بعضی پیش از آمدن از دلی رابطه داشتند و الا بهر حال استغراق میر و بعضی از آنها صفات هم باصل میسرند  
 بعضی نه اما هیچ کس بر او توحید و انوار و کشف نمیرد ملا قاسم علی دلا مود و محمد و عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه  
 رسیده اند از مقام جذبه با ملا قاسم علی و محمد و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه  
 بنقطه است اما رسیده است ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه و ملا عبدلهدیه  
 حضور با استغراق در آن پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منور اجل شاد و در اشیا به صفت شریعی بنمیرد  
 افعال را هم او تعالی میداند و دولت ایشان است که باطنان و مستعدان فالص میشود و این مینه را در فاضل  
 هیچ نصیب نیست ع من همان احمد باری که هستم هم روزی فرموده بودند در میان آنقدر و قلی که اگر معنی  
 محبوبیت در می بود تو وقت بسیار در وصول مقصد واقع میشد و محبوبیت و راست است بغایت خود میبایان

فرموده بود و در آن سخن امید واری تمام است و این جزات و گستاخی از آن است مکتوب یا نزد هم در میان  
 احوال که مناسبت مقامات هم بود و نزد است با بعضی ملر مکتوب نیز به پیوسته و گوار خود نوشته  
 اند و بعد از آنکه در غایت جفا قند قبل عرض آنکه در مقام او را می جست خود را می یافت بعد از آن کار و  
 با آنجا میسر که خود را می جست او را می یافت کنون در آنکه کرد و اما خود را میا بد با وجود کم کردن جوای  
 و نیست با تحقق نقد آن خواهان و از روی علم حاضر و اجد و قبل است و روی ذوق غائب فاقه و عرض  
 ظاهرش بقا است و باطنش فساد عین بقا فانی است و در عین فنا باقی بکین علمی است بقا ذوقی کار و بارش  
 هم بود و نزد قرار یافته و از معبود و عروج باز مانده و بچنانکه او را از قلب بقلب قلب بود و نه کنون  
 باز از مقلب قلب در مقام قلب فرو آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از طاعت  
 از غلظات انوار روح او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و بر زینت این جنتین و را شرف گویانند  
 استفاده را فوق و افاده به تحت او را معالیه حصول بر زینت عطا فرموده اند و عین استفاده مفید است  
 و در عین فاده مستفیض است بر یک شرح این عید خود و در سیم بس قلما بشکند و عرض میگرداند که دست چپ  
 عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بقلب قلب حاصل است بعد از هم بود از فوق که بمقام قلب  
 فرو می آیند که بر زینت چپ راست است کما هو الظاهر علی ارباب مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوبند  
 رسیدن بقلب بقلوب و البته بسلوک است و تعلق مقام شخصی کنایت از حصول شان خاص است او را  
 در این مقام امتیاز نلمده است او را از ارباب این مقام از جمله آن امتیاز آن سبقت بجذب است و در آن سخن فیه  
 و بقاء خاص است اینشاء الله و معارف مناسب که مقام شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبه سلوک فنا  
 و بقاء و امتیاز قادر را به معبود و بر تفصیل تحریر یافته است میر سید خا ه سین با طرب راهی خند میر  
 بیاض آن عده است عاقب انشاء الله تعالی اشرف از طالع خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است  
 و مقام جذبه با روش بنام نیست توجیه فوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود با طبع مناسبت بجذب  
 داشت در وقت نزول از فوق برادر خود چیزی کمتر آورده است یا نسبتی که از توجه قاصر بود عرض اثر آن  
 آید بود هنوز باقی است در نسبت کار روحی آنجسده است و کالند فی الظلمه لیکن این جذبه حال غیر جذبه خواجاست  
 جذبه است که حضرت خواج صاحب را آرای گرام خود رسیده است و شان خالص ایشان نزدین مقام بوده است  
 در واقع بعضی طالبان که نموده بودند که خواج را چنانچه بوده اند تفریز متوقف حور و است طور اتر آن در مقام

است این جذبه نسبت بمقام افاده ندارد و همیشه بمقام رفیع و فوق است و شکر الهی از این است بعضی از مقامات جذبه منافی بسلوک است بعد از دخول در آن بعضی دیگر منافی بسلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی بسلوک است بعد از دخول در آن وقت محرم بر عین توجیه آن مقام شده بود بعضی وقایع آن ظاهر است تا باعث نباشد توجیه میسر نشود و الله سبحانه و تعالی علم بحقیقه الحال چند ماه است که منفرجه فرد آمده است اما مقام داخل مقام جذبه مذکور نشده مانع عدم علم است ایشان آن مقام با توجهات برگزیده امید است که در وقت مطالعات کلمات نامربوط دخول تمام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواهر را تمام خود خواهد بود و مکتوبات نزد هم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بنز و گوار خود نوشته اند و خدا داشت حق تعالی که او از شما مروت و علم و الهی را باید در کشف هر یک از مقدمات مذکور بتجسای وقت مسوده کرده شد بعضی مقامات و کمالات آن مقام مسطور و غیر متفق شده بود فرصت تحریر آمانه را حاصل چند داشت زبانی شد انشاء الله تعالی متعاقب خدمت خواهد فرستاد بحال رساله دیگر که بیاض رسیده بود فرستاد آن رساله با تمام بعضی یا از آن میسر شد انعام نموده بودند که نصاح بخوبی که در طریق نافع باشد و مقتضای آن زندگانی کرده شود بحق رساله غیر مکرر که بیشتر است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت فائیت علیه الصلوٰه و السلام و التحمید با جمیع کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و این رساله را دست مبارک خود دارند و از کرم خویش ترا بوسه میکنند و مشایخ می نمایند که این نوع معتقدات میباید حاصل کرد و جماعت که باین عاوم مستعد گشته بودند غرضی و ممتاز اند و غرض از وجود و بر روی آن سرور ایستادگانند انقباض بطنها در همان مجلس با شاعت این واقعه حیرت افروز بودند و بر بر میان کار با دشواری است و از آن روز که از ملازمت برآمده است بواسطه میل افوق مقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چونگاه خود هست آن بود که در گوشه خیزه شود و مردم در صحبت بگویند و شیر در نظری آید نه غم عزت محم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایت الغایت هر چند غایت ندارد میسر شد و میشتوی نزد علی اند کل بوم و فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی که نمایند نه سگلی بردند زین و نایز و سبیل بدان درگاه والادست برد دست هر بین میان کوسه روحانیت مشایخ را تعداد و نایم بطول بنامید با جمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات نقل نمایند از عنایات چه نویسد قیل من قیل بل علیه چند رجوع ولایت کمالات آنرا نمودند که چه در قریه آرد و در غمزدی المحمود در مارج نزول تا مقام تلب و در

در این مقام سقا که کسب و ارشاد است اما هنوز چیزی با او تمام نگشت از برای این مقام در کار است تا میسر شود اما آن است با وجود مراد است چندان قطع منازل کرده می شود که میدان را در عمر نوج هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص مراد است میدان نجات و نگاه ندارد بنفایت عروج افراد ابدیت مقام اول است افراد هم گذرند از آنکه فضل الهی بر یمن بشا و اندر و الفضل انظیم درجه توقف در مراتب تکمیل در خواست و عدم نورانیت و واسطه ظهور و غفلت غیب است چیز دیگر نیست مردم در تعلیمات خود چیز است دیگر به نزد اعتبار بنامید که در دنیا به دل پیوسته بخام پس سخن کوتاه باید و اسلام به در اندیشیدن قسم غیبات احوال فر غالب است آن به بعد و فرمایند که از احوال این مشت با لظری خیالی خود پوشند بحال نظر احوال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا جویند با گم شدگان سخن گویند از غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید امری که حق سبحانه و تعالی کمال میجوید و تحقیق سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با تعالی و نزول در مقام تلب تحقیق مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین موطوع عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس خل بود در نور روح و آن جمیع بود از جمیع و فوق میسر از این هر چه میگویم میشود از سبب حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می باشد از حقیقت ندارد همین روح را حق میسر و جدا دیدن و از ارتسب صبا دیدن حق میداند تعالی و تقدیر خلق و کذا اقیاس فی اکثر عاوم را با اسراران حقیقه الهیه منقوده و الاله عند الله سبحانه و در رساله دیگر تفصیل عاوم را با با جذبه و ساوک و حقیقت این هر دو مقام محصور یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوبات نیز در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بنز و گوار خود نوشته اند و خدا داشت حق تعالی که او از شما مروت و علم و الهی را باید در کشف هر یک از مقدمات مذکور بتجسای وقت مسوده کرده شد بعضی مقامات و کمالات آن مقام مسطور و غیر متفق شده بود فرصت تحریر آمانه را حاصل چند داشت زبانی شد انشاء الله تعالی متعاقب خدمت خواهد فرستاد بحال رساله دیگر که بیاض رسیده بود فرستاد آن رساله با تمام بعضی یا از آن میسر شد انعام نموده بودند که نصاح بخوبی که در طریق نافع باشد و مقتضای آن زندگانی کرده شود بحق رساله غیر مکرر که بیشتر است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت فائیت علیه الصلوٰه و السلام و التحمید با جمیع کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و این رساله را دست مبارک خود دارند و از کرم خویش ترا بوسه میکنند و مشایخ می نمایند که این نوع معتقدات میباید حاصل کرد و جماعت که باین عاوم مستعد گشته بودند غرضی و ممتاز اند و غرض از وجود و بر روی آن سرور ایستادگانند انقباض بطنها در همان مجلس با شاعت این واقعه حیرت افروز بودند و بر بر میان کار با دشواری است و از آن روز که از ملازمت برآمده است بواسطه میل افوق مقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چونگاه خود هست آن بود که در گوشه خیزه شود و مردم در صحبت بگویند و شیر در نظری آید نه غم عزت محم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایت الغایت هر چند غایت ندارد میسر شد و میشتوی نزد علی اند کل بوم و فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی که نمایند نه سگلی بردند زین و نایز و سبیل بدان درگاه والادست برد دست هر بین میان کوسه روحانیت مشایخ را تعداد و نایم بطول بنامید با جمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات نقل نمایند از عنایات چه نویسد قیل من قیل بل علیه چند رجوع ولایت کمالات آنرا نمودند که چه در قریه آرد و در غمزدی المحمود در مارج نزول تا مقام تلب و در





ایشان نیز ماحض است در سنگ بلکه قاری محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان  
گفت که سنگ فی الحقیقت شکم است و صفت کلام دارد و چنانکه سنگ جماد است این صفت هم  
در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است و ظهور حزن و صوت از وی هیچ مدخلی ندارد و جمیع صفات این  
قبیل است غایب مافی الباب چون در وصف نما هر چه بود و خصما الله تعالی فیها و بکون نرحم نفی البواتی  
منه بطریق الادی حق سبحانه اول وقت علم خلق کرد بعد از آن خلق کرد و بعد از آن معلوم را  
بر وی شکست ساخت پس شکافت و در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز در جمیع العاده پس  
معلوم است که علم را در شکافت چه مدخلی باشد همچنین اول خلق صفت من کرد بعد از آن مقدار توبه  
بمسووع بعد از آن سماج بعد از آن ادراک بمسوع همین طو ادر خلق اهلر کرد بعد از آن تقلیب  
تحرکه و توبه بمرئی بعد از آن رویت بعد از آن ادراک مرئی علی هذا القیاس سمع و بصر کسی است که  
سید اسطاع و رویت و اوین و صفت باشد و او اتمین کدک قدر سمع و بصر پس تحقیق گشت که  
صفات ایشان در رنگ صفات زوات نما در مرقه ثانی مقصود من از کلام نفی الصفات عنهما  
اما ان صفات صفات صفات ثانیة مدعیان میگویند معاینه شریه و تشبیه بل تمام الایة الکریمه  
الاثبات اثبات و نفی لمانته را سا علم اول مدعی اثبات صفات اینها من روذوت اینها و جماد محض  
و انستون در رنگ و او ان و کوزه یا فتنه آب از اینجا هر است از علوم مناسب مقام و ایست  
و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یا فتنه و تمامی ادراست و انستون که یک میست و  
انتم میتون از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تاریان مقایم مفهوم میشود و التلیل  
بدل علی اکثره و اخیره یعنی من انظر القدر ع سالی که گوشت از بهارش پیدا است و همچنین ادبای این مقام  
علی افعال مخلوقات را نیز کالیت و ایجاد می باشد آنکه افعال اینها را بجهت نسبت به خود و اعلی افعال  
و در اینجا داند تعالی سبحانه عن ذلک علو اهلر در رنگ نیست که شخصی سنگی را بنیاند و حرکت دهد  
نمیوان گفت که آن شخص متحرکست بلکه موجد حرکت است در رنگ رنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه سنگ  
جماد محض است حرکت او نیز ماحض است اگر با فرض بآن حرکت شخصی پاک شد میگویند که سنگ گشت  
بلکه میگویند که آن شخص گشت و قول علماء شریعت موافق این است میفرمایند که با وجود صدور افعال  
و بوالا راده و الاختیار از مخلوقات مفعولان ما مصنوع حق است فعل اینها را در منوعیتها هیچ

در خلق نیست افعال ایشان حرکات چند است من غیر اینکه لمانته فی مجموعیه الممول اگر گویند که برین  
تقدیر افعال امانا طواب و عقاب ساقط نیست در رنگ نیست که سنگی را بامری شکافت سازند و  
بر افعال و در جماد مترتب سازند و گویند که فرقت در میان سنگ مکلفین چه شایا تکلیف قدرت دارد  
در رنگ راد است نیست لیکن چون ارات اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر فی حصول افعال راد است  
نیز کالیت است همین کار که در مراد بعد از تحقیق آن مخلوق میشود بطریق جمعی العاده و اگر قدرت مخلوق را  
نموت فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء امام و الله شکر الله تعالی میگویند که آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند  
چنانکه قدرت را آفریده اند فنی تاثیر را اختیار میگویند تا اینکه بجا و دخل شخصی سنگی را دیده که از بالا  
به پایان آمد متحرک است محرک و حیوانی را که ساخت شخص چنانکه آن سنگ جماد میداند فعل و ادراک گشت نیز  
جماد میداند و نیز مترتب بر آن فعل که یک است نیز جماد میداند فالذو صفات افعال کلاما جمادات محضه  
یا موت و توفیق القیوم و بهر کسجه البصیرة و غیره افعال مایر یقل لو کان الجماد الکلمات ربی  
نقد است قبول تغذیات ربی و بوجوبنا بشه مدراست حتی بسیار نمود و جرات پیدا و تشبیه تو اکر مثال  
سخن که از جمیع سطلق است بر آن داشت که بجز به سخن در از کند زیرا بد و هر چه از او گوید رعنا غایب با وجود خود  
هیچ مناسبه ای با دیگر از اینجا ب سخن کند و یا نام او بر زبان آورد سه هزار بار بشویم و من ز شکاک کلاب  
چون نام تو گفتن مرا نمی شاید مع بنده باید که حد خود داند و امیدوار توبه عنایا است ز خرابی خود چه عرض نماید  
و هر چه در خود بیاید از عنایا مبدء آن توبه عالیست لا س من همان حمد بارینه که هستم مستم میان شاه  
سین طریق توحید دارد و درون مخلوط است بخاطر می آید که از اینجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقفم  
ست محمد و دق از خودی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری عماره میشود ترقیات بسیار میکند و میردامن  
که بر او بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بقیه سنا سبت تمام دارد و شخ نوزیر  
درین مقام است ثانی ترقی کرده است و از خویشان بن فیه حیوانی است عاشق بسیار بلند است تجلیات برقیه  
از دیک است و مستند است مکتوب نوزیر و در رفتارش بعضی را با حجاب نیزه پیر بزرگوار خود نوشته  
و حضرت شفا فرموده که شخصی از شکایه و انمود که مبلغ و فیضه داران فقر ادلی در سهند باب فصل خریف گذشت  
حواللا زمان بقیه غایب کرده اند که بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا علی ذلک گشای نموده شدند هر سنگ فضیلت  
یا سم شخ بولحسن حافظ اهل علم هزار تنگه فضیلت با شمشیر شاه محمد حافظ از سر کار نواب شخ مقرر است را الیما می قائم اند









السادات العظام وانقباء الكرام في البيت شكري حلالا على هذا الاسم شنيعا بعد شناعة المسلمين في ان ينسبوا  
من هذه الامور زيادة. فيقرن الاسم بملك كيرب كل كيربته لان هذا الاسم دسماه بغضوان الله تعالى و  
رسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مأمورون بعداوة ابن كفر واللعنة عليهم فاستحاشي عن مثل  
هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض افشاح قدس من الله تعالى اسرارهم في غيايات اسكر  
من روح الكفر والشفقة عليه على شدة نار وانشا ان ذلك مضمون عن الظاهر ومحمول على التاميل فان  
كلام اسكاري يحل ويصرف عن انظاره بانه في غير مذورون بنبذة اسكاري في ركب هذه المخلوقات مع ان  
كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند اكابر هؤلاء اسكاري غير مذور في تقليد جملة عندهم ولا عند  
اهل الشرخ لان لكل شئ سوادا وقتا خاصا لا يقع ذلك شئ في ذلك الموضع وفيه في موضع آخر والعامل  
والنفس احدهما على آخر فالنفس من قبل ان يتغير هذا الاسم ويبدل به هو نفس من واجب باناسمي فانه موافق  
الحال والمسلم ومقادير انساب الى الاسم الذي هو الدين امر في غير الله سبحانه وعذابه رسول عليه الصلوة  
والسلام واجتناب عن التهمة التي مرنا بقدره اقوام من هؤلاء اسكاري في اعتبار عليه في الامانة وبعد  
مؤمن غير من شريك السلام على من اتبع الهدى مكتوب لجنت وجهه في النار في جهنم فان في بيان  
ان الصوفي كائن وان تلقى القلب لا يكون اكثر من واحد وان هؤلاء اسكاري الذين يتبعونهم ما استواء الايام والالام  
من المحبوب والفرق بين عبادة المقيمين وعبادة البربر وكذا بين الاولاد والاشقياء ومن الاولاد والاشقياء  
المرجوعين الى دعوة المخلوق ملك الله سبحانه وادنى كبريته يدركه من غير ان يخلق على انه سبحانه وتعالى  
مع من احب فطوبى لمن لم يبق قلبه حب لاسم الله تعالى وطوبى له والوجه الثاني في تقديره ان يوسع الاسم  
حين سلطانه وان كان ظاهره مع المخلوق وانتقل به صورة وهو شان صوفي كان في ان يوسع الاسم  
سبحانه والبارئ من الخلق حقيقة او لم يكن مع المخلوق صورة والبارئ من الخلق حقيقة والقلب لا يتصل بمجته  
باكثر من واحد فالمرئى في تعلق كمي بذلك او احدهم تعلق بما سواه مجته ومارى من كثرة مزاياه وتعدد  
تعلقه بمجته بالاشياء المتكثرة كالمال والولد والرياسة والرفقة والباس فلهذا ايضا محذور ان يكون  
الا واحد وهو نفسه بمجته هو لا ذفر مع مجته تنفصلان هذه الاشياء لا يربطها ان النفس لا انفسها فاذا زالت  
مجته مع نفسه زالت مجته بالشيء ايضا فلهذا قيل ان المحجوب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم  
فان العالم في نفسه غير مراد العبد حتى يكون محجوبا دائما المراد بالعبد هو نفسه فلا جرم يكون المحجوب

هو بعد لا يفرق بين العبد عن مراد نفسه كونه لا يكون الرب مراده واليسع محبة سبحانه في تلبية هذه الدولة القصد  
التي تحقق لا بعد الغناء المطلق منوط بالتحلي الذي فان رفع الغلطات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بانزعة  
فان حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالجنة الذاتية استوى عند المحب لغام المحبوب واما ما في حصول  
الاخلاص فلا يعبر به الا بالاجل نفسه من طلب الغنام ودفع الايلاء لانما عنده سواء وهذه رتبة المقربين  
فان الايمان لا يعبدون الله خوفا وطعنا واما جنان الى انفسهم مودعهم فبهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون  
حسنات الابرار سيئات المقربين فحسنات الابرار حسنات من وقبيل سيئات من ودية حسنات المقربين حسنات  
مخفية فمن المقربين من يعبد الله خوفا وطعنا ايضا بعد تحققه بقاء الاكس وتنزله بعالم الاسباب لكن خوفا من  
وطنيهم غير الجعنين في انفسهم بل في العبدون خوفا لمرئاه سبحانه وخوفا عن سخط تعالى وكذا انما يطلبون الجنة  
بما عمل رعاياه سبحانه لا محظوظا لانفسهم وانما يستفيدون من ان لا ينامحل سخط تعالى لا لدفع الايلاء عن  
انفسهم لان هو والا كابرهم دون عن رتبة النفس صاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من بين رتب  
المقربين ولما صاحب هذه الرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة الولاية الخاصة ومن  
لم ينزل الى عالم الاسباب فهو من الالوياء مستكملين فلا نصيب من كمالات مقام النبوة فلا يكون الا بتكميل  
بجوانب الاول رزقنا الله سبحانه بحبه هو الا لا كما يوجد حبه سيد البشر عليه السلام واتباعه من الصلوات افضلها  
ومن التسليمات اكملها فان الموضع من احبها السلام اولها واخرها مكتوب بسبب ثم إرسال الى خواجة جهان  
في التبريض على متابعة سيد المرسلين بتابته خافاه الراشدين عليه عليهم من الصلوات اكملها  
ومن التسليمات اكملها سلام الله تعالى عليكم ورحمة وبركاته وركي انفسكم والان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات  
الروح والسر والافني منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه السلام من الصلوات افضلها ومن التسليمات  
اكملها فليكن بمتابعة خافاه الراشدين ايام الدين المهديين من بعده فانهم يجمع الدراية وشموس الولاية  
فمن شرف بتابته بعد فوزه عظيم ومن جبل على ما انعم الله عليه من فضل لا يبذل البقية من القصد لتمام الاضطراب  
المعينة لا يني لمحم الشيخ السلطان فالتمس من جنابه مددكم او اعانتهم فاكمم حريون بذلك بل موقوفين بقبلة مرجع  
الناس طرأ الله تعالى توفيقكم وجعل الخير فيكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب بسبب ثم إرسال  
الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد اللامهورى في بيان ان اشوق يكون لا يار دون المقربين مع علوم كتاب  
هذا مقام بقاء الله سبحانه واماكم على جادة الشريعة العظيمة على صاحبها الصلوة والسلام والجنة ودون في الحديث





این حالت را طبع تصور و حاضر شده بر آرم زبان این گاه را به غیر این جهان بستاند و رو به از حیدر  
 پسان بگسلد این سلسله را و السلام اول و آخر مکتوب بسمت و ششم نیز بخواجه ملک صدور یافت  
 در احوال ما بسیار تهنیت یافتند است که موهم تنزل و بعد است حرمت نامه گرامی که از روسه که فراموش  
 این مخلص ساخته بودند و در آن پیچ گردید و بمطالعته شرف گشت چه نیت است که از دادن یاد گرفتاران  
 کنند و چه دوستی است که رسیدگان غورگی مجوران نایند مجاریه مجور چون خود را غایبان و محال نیافت  
 بهر دورت محمول زاویه بجزان گشت و از قرب گر خجسته بهر آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت چون  
 در اختیار آزادی گرفتاری و دید بنیت گرفتاری را که دیدست چون طبع خود بدین سلطان دین و خاک بر فرق گفتا  
 بعد ازین به عبارات نامربوط و اشارات پراکنده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید ثبوت الله تعالی و ایا کم  
 علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آلهم الصلوٰت و التسلیمات اکملها مکتوب بسمت و نهم  
 بشیخ نظام نقاشی سری صدور یافته در بیان ترغیب در ادای فرائض و رعایت سنن و آداب حاکمات  
 در ادای نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفین نصف اخیر شب منع کردن از تجویز نمودن  
 خوردن آب مستعمل و وضو منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند و عصمان الله سبحانه و ایا کم عن تعصب  
 و التمسع و جانا و ایا کم عن التمسع و التمسع بمرتبه سید المرسلین علیه و علی آلهم الصلوٰت و التسلیمات  
 سنن تسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرائض ندای نوافل نوافل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرائض از  
 فرائض و وقتی از اوقات باز ادای نوافل هزار ساله است اگر چه بیت نافع و استغفار نماید که باشد از صلوٰه و حرم  
 و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم که رعایت سنن از سنن و آداب حین ادای فرائض نیز همین کلام وارد منقول است که در  
 این مکتوبین حضرت فاروق رضی الله عنه نماز باید و ایجماعت گزار و بعد از فراغ صلوٰه در توم نگاه کرد و در شخصی از صحابه  
 خود در آنوقت نیافتند فرمود که که فرائض جماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد  
 بخش که در اینوقت خوابش برده باشد فرمود که اگر تمام شب بیدار بود و نماز باید و ایجماعت میگزار و بترمی بود  
 پس رعایت ادب و احتساب را کرد و ای که بترستی یا خد کلیف تشری بمراتب ذکر و قنوت و توبه بترستی یا خداری  
 این موردین رعایت احتساب را جمیع کند فقهنا و خود را عظیم و بدو غیره اتفاقا و خلاصه صدق و انگی در حساب که چنانچه  
 تصدق بحال عظام از ذهاب بطریق نقل بمراتب بترست رعایت ادب از آداب و تصدق آن دانگ  
 مثل آنرا به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بترست پس نماز خفین را در نصف اخیر

از شب بزرگ و آن تا خیر و وسیله تا کید قیام میل ساختن بسی سکره باشد چه نزد صغیر یعنی تندرستی  
 ادای نماز خفین در آنوقت کرده است هر ازین که است که است تحریر کرده و از زیر که ادای نماز خفین  
 نصف لیح صباح داشته اند و از نصف آن طرف کرده گفتند پس مکر و بی که مقابل صباح است کرده  
 تجویزی است و نزد شافعی در آنوقت ادای نماز خفین جائز نیست پس بواسطه قیام میل و حصول ذوق و محبت  
 در آنوقت ترک بایز که گشتن بسیار سکره است زیرا برای این غرض تا خیر ادای و تریجم که فحش است آن تا خیر است  
 هم و در وقت نیک ادای بسیار و هم غرض قیام لیل و بیداری و وقت محرم سرگرد پس ترک این عمل باید  
 نمود و صلوٰات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنیه بواسطه ترک ادب از آداب صومیه نماز  
 چنانچه سال را قضا فرمود و اینها است عمل که از آنکه است نموده باشد یا بنیت قریب استعجالش کرده باشد و در  
 تجویز نکند که مردم آن آب بخورند که آن آب نزد امام اعظم غرض منقطع است فقها منع خوردن آن آب  
 کرده اند و خوردن آنرا کرده داشته اند است بقیه آب خود را خوردن شفا گفته اند که از اعتقاد کسی ملک باید  
 از آن آب بدهند این فقیر را درین فوایدی مثلین است و اما واقع شده بود یعنی از باران در واقع نموده بودند که آب  
 مستعمل وضو فقیر انجور ند و الی غیره ایضا خواهم شد چند دفع کرد فایده فکر و کتب فقیر جوع نمود غلغلی پیدا شد  
 اگر بعد از غلغلی غسل نیت و قربت نکند و مرتبه چهارم است عمل نشود باین حیل تجویز نموده آب غسل چهارم  
 را بنیت قریب بخورد نش داد و ایضا مردم معتقد نقل کرده اند که بعضی از خلفا و شمارمیدان ایشان سجده میکنند  
 بر زمین بوس هم کفایت نمیکند غنا عت این فعل از هر من شمس است منع شان بکنید و تأکید منع نمایند چنانکه این  
 قسم فعالی که به سبب مطلوب است علی الخصوص شخصی که با قتل خلق خود را بر آورده باشد احتساب باین قسم فعالی را  
 از اشد ضروریات است که مقلدان با اعمال را اقتدا خواهند کرد و در بالا خواهند افتاد و ایضا علوم این حالت را علم احوال  
 است احوال بپایست اعمال اند کسی را از علوم احوال بیرون بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام  
 نموده و اعمال را بصورتی پیش رود که اعمال را بشناخت که نیست عمل بدانند و آن علم حکام شرعیست از نماز و روزه و سایر  
 فرائض علم معاشرت و صلاح و طهارت و سایر اینها علم هر چه که حق سبحانه و تعالی بخواهد و این علم است و این علم است  
 و این علم است که بپایست از خوشن آن یکس چاره نیست علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبول از  
 حصول و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید چنانکه در مجلس شریف رتبه تصوف مذکور میشود که در کتب فقیر  
 مذکور شود و کتب فقیر عبارات فارسی بسیار در مشموله خانی عمده الاسلام و کتب فارسی بلکه کتب عربی و کتب فارسی و کتب

که آن با حوال تعلق دارد و در قال درمی آید و از کتب فقهی مذکورنا شدن احتمال فرود زاده چنانچه  
 تعلیل بر علی اکبر سه اند که پیش تو گفته غم دل ترسیدم که دل ز روه شوی زین سخن بسیارست و زینا  
 بماند و ایام تبلیغ مبریه علی الله صلوات و التسلیمات مکتوب سی ام در بیان شمول فانی و انفسی و تفرقه  
 در میان شمول انفسی و تجلی موری و در بیان علو شان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعی  
 و انیا سبب ذلک من محمد صدیق که از جمله قدیم اندیشان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز از  
 تفسیری صدور یافته است مگر آنکه در کمال لایق است از یکم بری الهی و تفرقه علی و سبب آنکه  
 من الصلوات افضل من التعلیمات کما فی حدیث چه نویسم اگر سخن جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس  
 بر زبان می آید محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلند ترست که زبان زد مثل من  
 بزرگوئی گردد چون از بچون چه گویم محدث از قدیم چه گویم مکانی در اسکانی تا چند بویچه از بیرون خود میبری  
 نثار و در واری خود گذرسته نداده ترس نیست پس بدو که بگریختی بگفتند در خود بوده انچه  
 در سیر انفسی که نهایت کلامی شود سرست حضرت خوابه بزرگ خود بقتضی قدس شد تعالی سر لا قدر فرموده  
 این سر عبد از قنار و بقا و هر چه می بیند و هر چه می شناسد در خود می شناسد و حیرت ایشان در وجود خودست  
 و فی انفسکم افلا تعقلون پیش ازین هر سیر که هست داخل سیر فانی است که حاصلش بجا علی است  
 اطلاق لفظ بجا علی نسبت بمحوال اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معاد است از شمول انفس  
 که در تو هم نیفتد و آن در رنگ شمول تجلی موری که در نفس تجلی است تخلیل کند حاشا و کلا تجلی موری  
 بر قسم که باشد داخل سیر فانی است و در مرتبه علم یقین حاصل است و شمول انفسی مرتبه حق یقین است که نهایت  
 مراتب کمال است اطلاق لفظ شمول درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا چنانکه سلطان ایشان بچون  
 و بچگون است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچون و بچگون است چون را بچون نیست شمولی اتصالی بی  
 کیفیت بی قیاس است رب الناس را با جان ناس و نیک گفتن ناس را ناس است و نام غیر زمان جان  
 اشخاص و وفاء حق و اتحاد و شمول انفسی با شمول موری مذکور حصول بقا شخص است در هر دو مقام هر تجلی  
 موری استی نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما تا حد فانی نرسد پس بقیه وجود سادگان تجلی ناس  
 است سیر انفسی بعد از فانی اتم و بقای کمال پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا می تواند کرد و با  
 حکم با تجلی نایند اگر علوم نماند بقای نانی نزد ایشان معبر بقای تعالی شد است در وجود و هو حق میگوید

شاید ازین توهم خبر نشود و نه چنانکه گوید که بقا بشمار ثانی یافتن دست یمن حق تعالی و تقدیر حق تعالی  
 اگر بمعنی زینت عبارت است قوم ستفا دشواری جواب گویم که این بقا در مقام بندیه بعضی را بعد از استلاک  
 و انحال که خیمه بندیت است و دست میدهند و اکابر نقشبندی قدس الله تعالی امر را هم بغیر از آن بوجود می  
 میکنند و این پیش از فناست این زوالی متصور نیست بلکه واقع است گاهی او را زوی می ستانند  
 و گاهی باز سیدهند و بقا یکبار بعد از فنا می آید تم است از زوال مصون و از غفل محفوظ است فانی ایشان فنا  
 و می است درین بقا فانیست و درین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله احوال و قلوبیات است  
 و در استن بعد و او نیزین است حضرت خوابه نقشبند قدس شد تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود نیست  
 خود میکنند با وجود فنا بوجود نیست عود میکنند پس هر چند وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی  
 بل لا وقت لهم و لا حال لهم ایشان با سوقت اوقات است معامله ایشان با محال احوال پس قبول زوال  
 مخصوص بوقت و حال نیست تا که از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ اند ذلک فضل الله و توفیق  
 ایشان و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند دوام وقت باعتبار بقا و اثر آن وقت از تعین غیر اطلاق  
 کرده اند لایزال و ابد تعین بوقت و لا استمرار نفس بحال ان النفس یعنی من مع شیئا بل نقول ان بعض لظن  
 اثر سخن بطویل بنجامید بر اصل سخن گویم که چون مجال سخن فهای قدس یزدی جل شانه نیست پس مقام  
 بندگی و ذل و انکسار خود سخن که مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست که در او و وسط عشق و محبت  
 داده اند مقصود قطع تعلق دست از مادی و جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت همه در مقاصد مستند  
 از برای حصول مقام عبودیت اندیده خدا جل شانه وقتی شود که از سر قناری و بندگی غیروا تمام  
 خدا من شود عشق و محبت وسیله انقطاع میش نیستند از نهایت مراتب بلیت مقام عبدیت است  
 و در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست در مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد  
 الا الامتیاج من جانب الا استغناء الامر ذاتا و صفه من جانب المولی تعالی و تقدس ذات است که ذات  
 او تعالی و صفات خود را با صفات او و سلطانه او فعال خود را با فعال او سلطانه هیچ و بی نهایت اطلاق  
 محبت هر از جمله مناسبات است ازین هم تنزه می نمایند و را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین  
 هیچ چیز مراتب نمی نمایند و حمید فعلی که جمعی را در شاد راه دست نمیدهد و قاعل جبر حق را سبحانه نمی یابند  
 از بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست و سبحانه افعال کلین سخن خود نزدیک است که بزرگوار



رساند این را بقتل و دفع کرد و اینم شغل شعبده بازی و بر پرده نشسته صورتها را در حرکت می آورد و افعال غریبه در آنها ایجاد مینماید جماعت که مدید بصرند میدانند که جاعل این افعال در آن صورتهاست جمادیان شخص پرده نشین است اما مبشرین افعال همان صورتها را میگویند که صورت متحرک است نیکویند که شعبده باز هر که است نفس الامر درین حکم محقق اند شرع انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات همین حکم نامق اند و حکم بحدت فعل از جمله سکریات است بل محقق الصریح ان افعال متعدد و خفایا افعال واحد و همچنین است که علوی در توحید وجود گفته اند مبتدای آن بر سرکرد وقت و غلبه مالست علامت دستی علوم که تبطا بقوت است با صریح علوم شریعه که سر و تاجا در ستارک است و این واقعیت محقق جمادیان ان بل نیست و جماعت و ما سوسی ذلک باز ندیده و اما در سکر وقت و غلبه مال این تمام مخالفت در میان عبدیت میسرست و در ما درای این بخوی از سکر متحقق است ع بر بگویم شرح آن بخیر شود و شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند با معرفت اجمالی تفصیل کرد و دستمال کشفی خود را فرمودند که تا معرفت زائد بر معارف شرعی حاصل نگردد چه در راه امور زائد پیدا میشوند اما اگر نهایت کار رسانند آن را و اینها را نشور بگویند و همان معارف شرعی بر وجه تفصیل معلوم میگردد و از ضیق استدلال بفضای ملایق کشف می آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوات و السلام آن علوم را از وی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل خدای کنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه ابتداء را علیهم الصلوات و السلام حاصل بود تفصیلا و کشف ایشان را نیز همان پنج حاصل میشود اما نکته و تبیین در میان است باین قسم کمال از ادبیا و اهل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاویر و از منتهی تبعاعه انتخاب میفرمایند بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلال را مفصل بنویسند اما کافذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان درین بوده باشد اسلام مکتوب سی و یکم شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی اسوله و اجوبه که تعلق تحقیق این مقام دارند ثبوت الله سبحانه و تعالی علیه شایسته سید المرسلین علیه و سلم و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات است اکمالا شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان میان شیخ نظام بنیاسری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

نی نایب آن شخص نقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدا می نشان نویسد که مردم ازین نقل تاپه فرنگیرند و در سوختن نیستند که این بعضی اهل ایمان را بجا به مسوئله بچند کلمه متصدع غشت مخدوما که با معتقد فقیر از خودی با مشرب اهل توحید بود و الله فقیر قدس سره بظاهر بر این مشرب بوده اند بر سبیل دوام همین طریق شغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبگی کیفی داشته اند و بگویند بقیه نصف فقیر ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت اما آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی کرم خویش بخیر مت ارشاد بنای حقائق و معارف آگاهی سید الدین از منی شینا و مولانا و قبلتا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعالی فرمودند و توبه باینجا این میکنی مرغی داشتند بعد از چهار ستارین طریقه علیه در اندک مدت توحید و جوشه تکلف غشت و علوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم و قیسه از وقایع این مرتبه مانده باشد که آنرا تکلف نگردانند و قائل معارف شیخ محی الدین ابن العربی که این بقی را ساخته و تعالی ذاتی که صاحب فتوح آن فرموده است نهایت عروج جز آنرا نمیدانند و در شان آن تعالی نیکوید و ما بعد از آن اعمد الحفص با آن تعالی ذاتی مشرف کشف و علوم و معارف آن تعالی را که شیخ مقصود بنجام اول یتیه میداند نیز تفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه بر حال درین وجه بعد از رسیدن بعضی اینها که بجهت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سر سر سکر است نوشته بود در باب دریا کین شریعت طریقت اعمی است چه تری کافری و کتب ترسانی است که کفر و ایمان زلف و کتب آن بری نیایلی است که کفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتانی است چه و این حال تا مدت مدید از شرم و ریشین بنجامید ناگاه عنایت بیغایت حضرت جل سلطان از دریچه غیب علیه ظهور آمد و پیرده رویش بیخونی و بگویند که اینرا در تحت علوم سابق که منی از حجاد و وحدت وجود بوده اند و زوالی آوردند و افاضه و بیان و قرب معیت ذاتی که در آن مقام تکلف شده بود و ستر گشتند و بهیقین معوم گشت معارف جل شان با عالم ازین نسبتهاست مذکوره هیچ ثابت نیست خاطر و قرب و تعالی علمی است چنانچه تقریر اهل حق است شکر الله تعالی بجهت او سبحانه با هیچ چیز نیست اوست تعالی و تقدس و عالم او سبحانه بچون و چنانچه است و عالم سر سر برادر غیور و بگویند تقسیم بچون را عین چون نتوان گفت از جب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود متعین عدم عین با نیز عدم

نگردد و انقلب حقائق محاسن عقد و شرعاً و محبت محلی بر دیگر مستحق است. حاصل در اسباب محبت  
که شیخ محی الدین و تاجان اوقات واجب تعالی را بمحلول مطلق میگویند و محکوم علیه حکمی نمی دانند و مع  
ذلک احاطه ذاتی و قرب و سمیت ذاتیه ثبات می نمایند و اما اولاً حکم علی لذات تعالی و تقدس قاصد  
ما قاله اهلنا من ان الله من اقرب العلم الى الاحاطة العلمية و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب  
وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید دیگر عالمی ترسید نیست تبخیر و زاری دعا میکرد  
که این حضرت زائل نگردد تا آنکه محبت تمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت که این معنی شکست شد معلوم گشت  
که عالم هر چند مرایای کمالات معانی است و محالی نظورات اسامی اما مظهرین ظاهر نیست نقل عین اصل  
چنانکه در سبب اهل توحید وجودی است این بحث بشانی واضح گردد مثلاً عالمی ذوقی خواست که کمالات  
متنوع خود را در درجه ظهور جلوه دهد و صفای سیمت خود را در معرض افشاح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود  
و در مرایای آنها آن کمالات مخفی ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که  
مجاای و مرایای آن کمالات تحفیه شده اند عین آن کمالات اجنای محیط آن کمالات اند بالذات  
یا قریب اند با لذات یا سمیت دارند بلکه نسبت در میان دالیه و دلویه است حروف و اصوات  
ایشان در اول پیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر طرف اطلاق خود اند آن نسبتاً که پیدا شده است  
از روی اوام و خیالات است فی الحقیقت زان نسبتاً هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات  
دین حروف و اصوات مناسبت ظاهره و مظهره و دلویه و دالیه متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه  
بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهاست و عینه میگردد و نفس الامر آن کمالات اجمع این نسبت معروض  
و باطن فی غیره علاقه دالیه و دلویه و ظاهره و مظهره نیست عالم علم بر خود صانع خودست تعالی و تقدس  
مظهرست مظهر کمالات سماوی و معانی او را سبب و همین ملاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی حکام  
و هی میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این حکام می آرد که صورت آن مراقبات در تخلیه نقش می بندد  
و بعضی دیگر عالم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق بآن حکام می بخشد و این دو صورت توحید معلومند و داخل  
دائرة علم بحال کاسه ندارند و بعضی دیگر افشای این حکام غلبه محبت است که بواسطه استیلا محبت  
محبوب غیر محبوب از نظر محبت می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند آن که در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست  
که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث کم احاطه و قرب ذاتی میگردد و این توحید علی

از دو قسم سابق است و داخل دائرة حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تعلیم آن  
بشریعت و نفس الامر کفایت محض است در رنگ تکلفات باره فلسفیه که اسلامین بنمایانند که اصول  
فاسده نمودار بقوا این شریعت مطابق سازند کتاب خوان الصفا و مثل ان زین قبیل است غایه مافی الباب  
خصای کشفی مکتوبات است و اما وی دارد که ملامت و عتاب از ان موقوف است بلکه یکبار در درجات  
صواب در حق او تحقق است اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد محمّد دارند و در مجاز درجات صواب بر تقدیر  
خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که سزد و نیستند و از درج صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه اسام  
و کشف بر غیر محبت نیست و قول مجتهد بر غیر محبت است پس تقلید دل بر تقدیر احتمال خطا جز نباشد و تقلید  
ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شهود بعضی از سالکان که در مرایای تعینات کونیه  
است نیز از تقلید احکام سابقه است و این شهود را شهود حدیث در کثرت نامیدند زیرا که واجب تعالی  
و تقدس که چون و چگونه است هر چند در مرایای جوی نگنجد و در محالی جندی نمی آید اما مکانی در مکان  
گنجایش ندارد و بی چون و بیرون و نه چون باید است لاسکانی را ماری مکان باید طلبید آنچه در آفاق و  
انفس دیده میشود آیات او نید سبحانه و تعالی و تقدس قطب بره ولایت یعنی حضرت خواجیه نقشبند قدس  
الهدی تعالی سره فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلامه لایقی آن  
باید کرد و سمیت در رنگهای صورت معنی چگونه گنجد و در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد و صورت  
پرست مائل معنی چه دانند آخره گویا جمال جانان نهان چه کار دارد و اگر گویند که در عبارات اکثر شایخ  
چه نقشبندیه چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب سمیت ذاتیه دور  
شهود و وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گویم که این حوال و شهود در توسط احوال ایشان را  
روی داده باشد بعد از ان زین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است  
جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب حدیث حزن ظاهر ایشان که کثرت بین است  
بآن حکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر شاد و مصلوبند در کثرت  
چنانچه احوال والده خود خبر داده است در ادل این مکتوب و تحقیق این جواب تفصیل  
در رساله و در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام تحمل زیادتى بر آنچه مذکور  
شده اند و گفته شود که چون در نفس مر وجودات متعدد باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد



و شود و وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع  
 بفضل امام است زیرا که جواب گویند که این بزرگواران باندازه نمودن خود این حکم کرده اند و رنگ آنکه  
 شخصی حکم کند بلکه صورت زید را و مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن  
 صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست بنادیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب  
 انگیزد هر چه مطابق فضل او نباشد که او درین حکم معذور است و علامت کذب را روی مرفوع است که  
 امر سابقا نموده و اظهار احوال که شایان استوار است و دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است  
 اگر کشف بوده است نازوی آفتاب و اگر کار است هم از امام است گنجایش نکند و در هر چه غیر محبت  
 جواب دیگر برای دفع شبهه کذب نیست که افراد عالم باید گیر در بعضی موارد شرک دارند و بعضی دیگر امتیاز  
 همچنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و قدس در بعضی امور غیر هر چند بالذات متمایز اند پس  
 بر تقدیر غلبه محبت با بالاتر از غیر محقق می آید و ما بالاخر اگر نظر نماید پس تصور است اگر که بعینه یکدیگر کنند  
 مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا محال خواهد ماند و اخلاص ذاتی و مثل آن نیز بر همین قیاس می آید و  
 از اسلام مکتوب سی و دوم برزاسام الدین احمد بعد و یافته در میان کمال که مخصوص باصحاب  
 کرام است رفوان الله تعالی علیه و از اولیا که کسی به آن کمال شرف شده است و در  
 حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذب و سنوک است  
 و در بیان آنکه کمال مناعت تملق احکام است زیادتى آن به تالیع انظار نسبت پیراگر همان  
 صرافت بماند موجب نقصان است هر چه در خیر تواند که آنرا کامل سازد و ما فی سب ذلک ثقات نام  
 گرامی و رو یافتند سبحانک و المنة که در افتادگان از یاد و فرشته اند و بتقریبی مذکور میگردد و در  
 یاری هیچ خاطر خود شاد و مکمل از عدم دریافت نسبت خاصه بر شکر علیه رحمت نوشته اند و سبب پیوسته  
 محروم و تشریح امثالین بخوان بلایق ظهور بکافیه بر همه مناسبت نمی نماید و در فهم کسی چه آید و از اینجا چه آید  
 حضور شریف جنت با طول محبت بر سر نه که باشد و کار است بدو خط افتاده است و شویب باید و خوش  
 متاسفانه تا با تو حکایت کنم از هر بابی و اما بگویم سوائی را جوابی بیاورد و اینها که بر مقلد را  
 علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در سقائے مناسب که توجیه است و در مقام دیگر است  
 و از دست مقامی مخصوص خبر به دست مقامی است و این هر دو دولت متمیز است مقامی است

کناز هر دو جهت جذب و سلوک جداست نه جذب را با وسایل سلوک را با آن تعلقی این مقام بس مقام شکر است  
 اصحاب آن سرور علیه و علی آرد علیهم من مساوات افضلها و من التسلیمات اکملها یا بمقام ممتازند باین دست  
 عظمی شرف صاحب مقام را امتیاز تمام است از باب مقامات دیگر مشابهت با یکدیگر کمتر دارند و این مقام  
 و دیگر که باید که مشابهت دارند و بوجه دون وجه این نسبت را گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام  
 بر وجه ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از مشایخ طبقات حشر شده که کسی ازین مقام خبر نداده است باین  
 علم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم نایافته باقی باب  
 اصحاب کرام باین نسبت غیر الوجود و اول قدم ظهور می آید و در بحال میسر و دیگر که در این دولت  
 شکر سازند و بر قدر نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذب سلوک و طی علوم و  
 معارف و غایت این دولت عظمی مستعد خواهد گشت و در بعد ظهور این نسبت مخصوص بر کثرت محبت سید الشیخ است  
 علیه و علی آله و معارف و انجیات و البرکات و التسلیمات ما تواند بود که از متابعدان و نیز کسی باین برکت شرف  
 سازند و صحبت او نیز در بعد و سبب ظهور این نسبت علیه بر دوسه فیض روح القدس باز در و فرایند دیگران  
 هم که بعد از سیمای سکر و در وقت درین نسبت با هم اندراج النهایة فی البیدایة تحقیق خود چنانکه در صورت  
 قدم بنابر سبب تحقیق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد و شعور من بعد از مایه در صفا با و با  
 احکامیه و اصل با بعد از آن ملاقات واقع شده از جانب ستمان منظره حجاب استعاره دریافت نموده این مقام  
 انشاء الله تعالی بر من ظهور خواهد آورد و در هر چه از انموافق در باب بعضی زیاران قلمی فرمودند این فیض از ذات  
 ایشان در این حق سبحانه تعالی اجماع ابراهیم است عفو فرماید یا ابرار انصحت فرمایند که حضور و عبادت  
 در مقام ترا باند و توبه و فناء خود کنند و ان الله انیر فی قوم حتی یذروا بالانفسهم از او اند و قوم سوار ظهور  
 از او بر سر و در این باب میان شیخ الهدایه و خصوصاً نوشته بود و تفسیر اینچ ستمان الله نیست اما در تفسیر  
 وضع خود نشان میدهد و کار است که اندم توبه استشفاع قرع نداشت است به تقریر فقیر جانم و در مقام  
 گذشت جانب دیگر ایشان دانند و دیگر سر مندر استل خود ظهور فرمایند که محبت و نسبت هم پیرایه از  
 قبول است که با مویا غیر ستمه گرد و زیاده پیوسته و اسلام خود را با وسایل ایل بیت بدو مخصوص فرمایند  
 تسویه بر توبه محبت که غنای در نبات یاران و عفو از انمخ تر نویسد که در بحال بیام است و در  
 شود و عفو بر تقدیری مطلوب تصور است که آن جماعت آن دفاع را بدین مقدار است و اینها را

گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیر و سنگی قدس سره این مقام را بنهادن شما را شایسته خود میداند و سپرده بودند این سخن بیانی میطلبید که پیران با معنی گفته اند که تربیت جماعت عابدان بکند و در مقام شرف بنشیند ممنوع است و در مرتبه افضال مقامات بقیه حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز نکنید که شیخ امداد از جانب مارفته یعنی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بارساند که مارتاب حضور علیهم السلام مشغولی فتن و احوال پرسیدن نیست فقیر در بناب هر متوقف بود چون ضرورت شد فقیر بجهت قدر تجویز نمود این هم تبلیغ از جنس سفارت محض است معنی غفوس کنی بر ضرورت باشد و ضرورت بقدر بقدر بپای آن سفارت هم مخصوص بزمان حیات ایشان باشد بعد از آنجا نشان مشغولی فتن و مسائل طاسبلان برسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر و سنگی باقی ماند یعنی زیارتی بقصد آن پذیر و محمد و کمال صناعه بتلا حق فکر است بخوی که سیب و بدیع کرده بود افکار شما خزان زنده چند نژاده کرده است بهمان طریقت مانند خود معین نقص است نسبتی که حضرت خواجہ نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجہ عبدالخالق قدس سره و شما علی بن اذ القیاس علی انعموم که حضرت خواجہ مامود و کمال بن نسبت بوده اند و از تمام نمیدانستند که اگر حیوة و فایده کرد بارادۀ خداوندی من سلطان این نسبت را تا کجایی بردستی کردن در عدم یادتی آن مشایخ نسبت و فقیر نمیدانید که بن نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علمی دارید نسبت ایشان ساس ندارد و این سخن مکرر در حضور ایشان مضمحل شده بود شیخ امداد فقیر نسبت را چه دانند که محبت تجویز و حضور قلبی شد غیر از هم علم نیست که چه حالت است بر پا دارند آن نسبت کیست اما باید تا فقیر هم محاکمات شد اوقات اعتقاد نمیند که خیالی اند صدق ندارند شیطان دشمن قوی است از تسوید او من ممتنع است لاجرم صمد تعالی و از سلب تمامی مکتب نوشته بودند که ما آن سلب کردن با اختیار نمود چنانکه حضورند نوشته بود احوال هم آن سلب حال خود است ترس نشان زایل تصور کردن خیاست از یک زوایا مشغولان حالت کاری ندارد اگر کسی را که در میانند آتش زوایا نعل سگ در بعد از ابل اند فتن هم آوازی در و میماند میتوان گفت که منور آتش وی مکنونست قانع را اعتبار نیست بن سخن اگر مزبور نوشته است منتظر باشند فرائد انشا الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما سبانه نوشته بودید و ضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الا لا تقریب سخن کردن میسر نمیشد مکتوب سی و سوم به ملا حاجی محمد اموری صدر یافت بیان نمیداد پسوند محبت دنیا گرفتار اند و علم و وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح علماء از یاد کرده دنیا به غیبت گشته اند علم محبت دنیا و غیبت در آن کاف حیره جمال شایسته خلق را اگر چه از ایشان حصول فوائد است

۱. طمشان در حق ذاتی ایشان نافع نیاید هر چند تا این حد شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما گاه است که این تا این حد تقویت از دل مجبور و ریاب فتور هم می آید چنانکه سید ابنای علیه و علی را صلوات و تسلیات از ایشان مرد قاجار خبر داده اند فرموده ان الله یوید به الدین بالعدل القاجار در رنگ سنگ پارس اند که در سینه این هر چه باور سدر زرد و وادی حد فاته بر حجره خود است و همچنین آتش که در سنگ نه موج عالم را از آتش حصول نافع است اما آن سنگ فی اذان آتش درونی به نصیب اند بلکه گویم که این علم در حق ذات ایشان مضرت است که محبت را بر ایشان تمام ساختن شد الناس عندنا یوم القيمة عالم لم یغفر الله لعل چگونه مضرت باشد بلکه نزد خدا می عزوجل عزیز است و اشرف موجودات از ادویه دنیا و دنیا مال دجاء و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است بدترین مخلوقات پس چرا خدا را عزوجل خوار ساختن ذلیل و اسباب عزت دادن بنایت مستقیم است فی الحقیقت مراضه است بحق بجان و تعالی تدریس افتاد حق نافع آید که خالصان و بندگان باشد و از شایع جبهه چاه در ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد علامت این خلوص در دنیا است بی رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای که باین بلا مبتلا اند و محبت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشان علماء سوء و شرار مردم و معصومین حال آنکه ایشان خود را مقتدرای دین میدانند و بهترین خلائق می انگازند و کسیون انهم علی شوالا انهم هم انکاذون ان خود علیهم السلام از بزرگواران و بزرگواران خراب شیطان لایان خراب شیطان هم انکار من غیری شیطان بعین را دید که فارغ نشسته است از تفطیل و اغوا و خاطر جمع ساخته آن عزیز سرزنش پرسید بعین گفت که علماء سوء این وقت در بیکار با من و عظیم گردیدند هر از این مع فایع ساختند و اسحق درین زمان هر سستی بد آینهی که در امور شرعیه واقع شده در فتور می که در ترویج ملت دین نه هر شسته است بهر زخمی علماء سوء است فساد نیات ایشان روی علماء از دنیا به غیبت اند و از محبت و بیست مال رفعت آزاد از علماء آخرت اند و درغ ابنایا علیهم السلام تسلیمات بتجربین خلائق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان بخون شهیدی فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلای این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادۀ ایشان ایشان تحقق است ایشانند که جمال خرت و نظرشان مستحکم به و قیامت یا و شایع آن مشایخ گشته اند و بنظر مقام دینداران را بد از زوال قسم یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت شمره شود و جل الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لازم شهود عظمت آخرت است اما ان دنیا و الآخرة منزاتان ان غیبت احدیما سخطت لاخره اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است اگر دنیا خوار است





کمال فیض محبوب غیر حقیقت اخلاص محبوب انجاست میدهد و فضل صلی الله علیه و آله انجا حاصل میشود و کلام توحید حق  
 زمان درست می آید و در خط افتاد بی محبت ذاتی که بے ملاحظه مساویات بے توسل انعام و اکرام  
 محبوب است کار دخل است و تمامی مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد شغوی عشق آن شمایست  
 که چون بر فرخت بهر چیز مشوق باقی بایه سوخت به تیغ لاد قتل غیر حق بماند و در نگران پس که بعد از چه ماند  
 ماند الا الله ربانی چاه رفت به شاد باش و عشق شرکت سوز رفت مکتوب سی و ششم نیز علامه حاجی محمد اموری  
 صد در یافت بر میان نیکایه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است مطلبی نیست که حصول آن با و  
 شریعت متیاج اند طریقت و حقیقت خارمان شریعت اند و ما نیا سب کاک محققان الله سبحانه و ایا که حقیقت شریعت  
 المصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و ائمه و جرم الله علیه و آله متیاج شریعت است که جز دست علم و عمل در این  
 هر که جز و تحقق شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع  
 سعادات دنیوی و اخروی است رضوان من الله که پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و طلبه ناز که  
 باورای شریعت در آن مطلب متیاج اند طریقت و حقیقت که موفیه آن محتاج گشتند به دو خادم شریعت اند و کمال  
 جز ثالث که خلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو کمال شریعت است نه امر دیگر درای شریعت احوال و مواجیز علم  
 و معارف که موفیه را در انداره دست میدهند ناز مقاصد بدل و با و خیالات تربی با اطفال نظر لغت از  
 جمیع اینها گذشت مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات مذکور که جذب است به مقصود از طریق منازل طریقت و حقیقت و راه  
 تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانند و از نظر آن یک است  
 اخلاص مقام رضا میرساند کوی اندیشان احوال و مواجیز مقاصد می شمرد و مشاهدات و تجلیات را از مطالب  
 می انکارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگرددند بر علی انشراح مدغم  
 بهیچ ایامی نشاء ویدی ایامی من نیست آری حصول مقام غلامی و مولی بر تیر بنفاس و طریقی این احوال سواجید است  
 و مویوط تحقق این علوم و معارف پس اینها مشذرات مطلوب باشند مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعد فرام  
 جمیع انبر علیه علی آله الصلوٰه و السلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا میدو و شایه شریعت  
 کما فی غیبه جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتاری احوال مواجیز داشت و غیر تحقق حقیقت شریعت طلبه در نظر نمود  
 لیکن برین عرصه که حقیقت امر کما هو بطنه و آمد احمد بن علی ذکاء محمد اکثر طبیب مبارکافیه مبارک علیه نوت مغفرت بنایم  
 میان شیخ جوان جمیع اهل سلام را باعث خرن و فقر است مخدوم زاد های ایشان را از بنای فقیر غر غر نموده

فانتهی و دست مکتوب سی و ششم نیز محمد بنی صدر یافته تحریر بر اتباع سنت سینا علی صاحبها  
 الصلوٰه و السلام و ائمه و در ترغیب بمحصل نسبت نقشبندی قدس الله تعالی امر بهم امر شریف و کاتب  
 الحقیقه که از وی بیهوده فرموده بودند بماند آن سرور و متوجع گردید استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه  
 نقشبندی نوشته بودند از محمد بن سحانه علی ذکاء حضرت حق سبحانه و تعالی بکرت اکابر این طریقه علیه ترقیات  
 بے نهایت راست فرمایند طریق ایشان بکرت احرست و منی بر متابعت سنت علی مصداقها الصلوٰه و السلام  
 و ائمه بر نیکوترین نقد و تست خود می نویسد که در تقاضای علوم و معارف و از احوال و مقامات و در نازک بر میان  
 نیکند و کاریکه باید در جنایات الله سبحانه کرد و در احوال رزوی خنده است الا آنکه حیای سنتی از سنن موقوف  
 علی صاحبها الصلوٰه و السلام و ائمه است نموده آید و احوال و مواجیز طریقی را سلم باشد میاید که باطن  
 و نیست خوابا و قدس من الله تعالی امر بهم صورت داشته ظاهر را بکلیت متابعت منقذ هر تحلی و قدر برین اند  
 مضر که را نیست غیرین همه بهیچ نماند بنگارند و در وقت اول او نایند الا عشاق و زیستان که ثلث شب  
 تاخیر در آن تعب است درین امر فقیر به اختیار است میخواهد که سر و تاخیر او را در سه صوره گنجایش باشد  
 و غیر این شریعت شش است مکتوب سی و ششم نیز محمد بنی صدر در یافت در گرفتاری بذات  
 بخت تعالی و تقدیر که منزه است از اعتبار اسما و صفات و حیوان و اعتبارات و در مذمت جماعه  
 تا رسیدگان چون را بچون تصور کرده آن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فدا که مرتب است  
 بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید و موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی  
 انوار با خود دارد و یک بخش با غیر خود گذارد و هر چه مادر و ن ذات بخت است تعالی شانه مبرین است گزیده  
 اسامی و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته معنی دیگر دارد و از غیر مصطلح خواسته اند  
 و آن معنی نشانی خالص کرده اند یعنی مطلق و نفی قاصر مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات غر سلطانیه و سلب  
 تعبیر نمیتوان کرد در آن مرتبه هر چه ثبات است اتحاد است و مبرقن قبولیت و جامع ترین عبارات لیس شده  
 شمس است که بر زبان فارسی ترجمه آن بچون و بچگونه است و علم و خشم و معرفت را با و بجه راه نیست هر چه  
 می بیند و میداند و می شناسد غیر دست تعالی با نماند گرفتاری گرفتاری بغیر دست پس نفی آن لازم  
 باشد و تحت کلام آید و آورده انبیا آن ذات چچون و بچچون را به کلام الله میاید که در این اثبات  
 در تقابل است و آخر تحقیق و بعضی از باب ساوگ نهایت کار را رسیده چون تصور کرده اند



نقدان اینوقت این قسم دعوی نمایند بخوانا الله سبحان الله من استقام السوا بعد قه حیدبه علیه الصلوة والسلام  
 والتحیه مکتوب چهلم نیز شیخ محمد خیری مدد ریافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو نیست  
 از اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت فاروان شریعت اند و امثال آنها نیز در فصل  
 علی بنیه و سلم محمد و ابدا در طریقت منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شده که مقصود از این میرساند تحصیل  
 مقام اخلاص است که مربوط بطنای ایه انانی و انفسی و این اخلاص جزو نیست از اجزای شریعت  
 چه شریعت راسته جزو است علوم و عمل و اخلاص بر طریقت و حقیقت فاروان شریعت اند و در تکمیل جزو اول و ثلثه شریعت  
 حقیقت کار این است تا انچه هر کس اینجا نرسد اکثر عالم خواب و خیال آرمیده اند و بجز و مویز اکتفا نموده  
 از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه رسد شریعت را پوست خیال میکنند  
 و حقیقت را سفر میدانند و نماند که حقیقت معامله بیست به مراتب موفیه میفرمایند و باحوال و  
 مقامات مفتون بدانند سبحان الله سوا الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین مکتوب چهلم نیز  
 شیخ درویش مدد ریافته در ترغیب بتابعیت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام  
 والتحیه در بیان آنکه طریقت و حقیقت ستمان شریعت اند و در بیان علوم شرعی و علوم مونیسم  
 که در مقام صدقیت که علمای مراتب ولایت است فائض میگردد اخلاص مخالفت نیست  
 و اما نیا سب ذلک حق سبحان و تعالی ظاهر و باطن را بتابعیت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها  
 الصلوة والسلام والتحیه متحلی و متزین گردانا و بحمد البنی و آلہ المجادعیه و علیهم الصلوات والتسلیمات  
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین است بر چیزی که خوب و مرغوب است  
 از برای مطلوب و محبوب است لهذا حق سبحان و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق  
 عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک من علیین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تاسی و تقدس ان هذا  
 صراطی مستقیم فاتبعوه ولا تتبعوا السبل ملت و اعلیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سوا  
 او را داخل سبیل گردانیده و از اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام اللهم انک  
 و اعلا ما خلق و هدایت نم فرمودی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادعی ربی فاحسن تادیبی  
 و باطن متمم ظاهر است و کمال آن سرور بایکدیگر مخالفت ندارد و مثلاً دروغ بزرگان گفتن شریعت است  
 و از اول انفی ناطق کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی تکلف و عمل است طریقت است

و این

و اگر بخواهیم سرست پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت است متمم و کمال ظاهر است که شریعت است  
 پس سالکان بسل طریقت و حقیقت را اگر در تنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ نظر هر شوند  
 و ظاهر سازند یعنی بر سر وقت و غلبه حال است اگر از آن مقام گذرانند و بخواهند آن مقامات بالکلیه  
 مرتفع میشوند و آن علوم مستفاده تمام همها و مشور میگردد و شکل جسم از سکر با حاطه ذاتی قابل نشسته اند و بالذات  
 حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای ملای اهل حق است ایشان با حاطه ذاتی قابل اند  
 فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب است اگرگاه همین موفیه قابل باشد بآنکه ذات حق تعالی و تقدس  
 هیچ حکم نمیکرد و پس حکم در وی با حاطه و سربان نمودن مخالف آن قولست و الحق که ذات او تعالی  
 بچون و بچگون است هیچ حکم را بوی راه نیست اینجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جبل صفت است  
 و سرگردانی محض حاطه و سربان را در آن جناب قدس چه یار اگر نماند از جانب موفیه که قابل این احکام اند  
 و عذر نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اوست و چون آنرا از بدیهه تعین نمیدانند آن تعین را عینیت  
 میگویند و آن تعین اول که بمنزله ذات است در جمیع ممکنات ساریست پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد  
 اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علما اهل حق بچون و بچگونه است و با سوا  
 او هر چه است بروی باید است آن تعین هم آنرا نزد ایشان ثابت خود نیز ند خواهد بود و از دایره  
 حضرت ذات بچون بیرون خواهند دانست پس حاطه او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علمای و از  
 نظر آن موفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن موفیه است نزد این علما داخل ماموسی است همین  
 قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعی ظاهر تمام و کمال بحدیکه بر تفریق  
 و تفریق خیال مخالفت نمایند در مقام صدقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدقیت مقام  
 نبوت است ماموسی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق امام منکشف  
 گشته است در میان این دو عالم غیر فرق وحی و امام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در یادون  
 مقام صدقیت هر مقامی که باشد بخوبی از سکر بخوبی است محو تمام در مقام صدقیت است  
 و پس و فرق دیگر در میان این دو عالم است که در وحی قطع است و در امام ظن زیرا که وحی توسط  
 ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و امام اگر چه محل مای داروان است  
 و قلب از عالم امر است اما قلب با عقل و نفس بخوبی از تعلق متحقق است و نفس هر چند به تزلزل

مطلبه گذشته است تا بهیت هر چند که مطیبه گردد و هرگز صفات خود نگردد پس خطا را و ران موطن  
 مجال پیدا شد باید دانست که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس  
 با اکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی سدد و میگردد روح را حکم ماک پیدا  
 میشود و مجوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند  
 ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من اتمیات اتمات و من التسلیات اکلمات و فنی که از جهاد کفار  
 مزجت میفرمودند و جفا من ایما والا صفر الی ایما والا کجا و با نفس را جهاد کبریه فرمودند  
 و مخالفت نفس درین موطن تبرک غریمت او نه است بلکه باراده آن ترکست ممالک من تحقق ترک  
 هم تصور نیست و همان اراده آنقدر هدایت و پشیمانی و انجا و تفرع بجناب قدس خداوندی  
 جل سلطان دست سید که کار یک ساله شد و در یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن و یک مقرر  
 در هر چیز که خلاق و شامل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به بهیت محبوب محبوب می گردد و بیان  
 این رمز است در کرمه فایده می بیند در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجبه  
 مقام محبوبیت آمد فیل کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیب علیه الصلوة والسلام ظاهر  
 و باطن سخن بطول ایجاب میدهند و فرمایند جمال سخن چون از جمل مطلق است هر چند دراز  
 میگردد و زیاده تر می آید لکن آن بجز واد نکات ربی نقد البحر قبل آن نقد کلمات ربی و لوجها  
 بشانه مدد سخن جاسه دیگر باید بر دماغ و عامل قیمته الدعا مولانا محمد حافظ اهل علم است و کثیر العیال  
 از قلت اسباب معیشت متوجه عساکر گشته اگر توبه فرموده از سر کار رفرت آثار سیادت و تقابست  
 دستکای شیخ میوه ذیفه یا امداد از براسه شازایه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تعدیه  
 نمود مکتوب چهل و دوم نیز شیخ در ویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصلحا از براسه  
 زردون رنگ محبت مودون حق سبحانه از برای حقیقت جامه قلبیه متابعت سنت است علی  
 صاحبها الصلوة والسلام سلکم الهدی و سبحانه و انفاکم آدمی تازمانه بدنس تعلقات پراکنده  
 شلوک است محروم و محروست میقل مرات آمینه حقیقت جامع از رنگ محبت مودون و عزوجل است  
 و برترین مصلحا دراز آن رنگ اتباع سنت سینه مصطفویه است علی محمد بابا الصلوة والسلام  
 و انتمیه که مدار این بر رفع عادات نفسانی در دفع رسوم کفالی است فطوبی من غمر بنده انتمیه

و این

درین من جرم سن بنده اند و له العنوی بقیه المرام بلکه جناب انوی اعز میانی مقدر و در حرم شیخ گویان  
 از مردم ایمان و بزرگ زاده اند و کثیر ایشان وابسته اند محل ترجمه است زیاده چه تعدیل نماید و انسجام  
 علیکم غنی من تبع اندکی مکتوب چهل و سوم بیایوت بنه نقد استگاه شیخ و در بخاری صدور یافته  
 در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و انچه باید است توحید شهودی که فناء بان مربوط است  
 و توحید شهودی بعقل و شمس مخالفت ندارد و بحال توحید وجودی و اقوال مشایخ که توحید شهودی اند  
 باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین یقین است که مقام حیرت است  
 و چون از آن مقام میگذرد بحق یقین بهر سبب از مثالین احوال تماشایی میمانند و انیا سبب ذناب  
 آن لا سوت و الا جوبه و التمثلات الموضعه سلک الله تعالی و سبحانه و عهده که صاعدا و صاعدا حکم توحیدی که  
 در خفا و درین عاقله غیبه را و است میبرد و قلم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی  
 کسی دید نیست یعنی نمود ساک جزیکه نباشد و توحید وجودی یک سو وجود و انشتن غیله و اسعد و در توحید  
 و با وجود غایت مجلی و مظاہر آن یکپارچگی بنارشتن پس توحید وجودی از قبیل علم البیقین مدد شهودی است  
 عین یقین توحید شهودی زواریات این راه است چه فانی این توحید تحقیق نمی شود و عین یقین  
 به آن میسر میشود زیرا که رویت یک با استیلا او ستانم عدم رویت ماسومی اوست بخلاف توحید وجودی که  
 نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم یقین به آن معرفت حاصلست چه علم یقین ستانم نفی ماسومی  
 اوست فایده فی باب ستانم نفی علم ماسومی اوست در وقت غلبه استیلائی علم آن یکیشا شخصه  
 کویقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلائی این یقین ستانم آن نیست که ستاره بار و در آن وقت متغی و معروم  
 و اندام و قیاس آفتاب را دید و ستاره را از انچه اهدید و شهود و از آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره بار غنی  
 میدانند ستاره بار را می بینند بلکه میدانند که هستند استوارند و در شمعان نور آفتاب مخلوقند این سخن جماعه  
 نمی و بود ستاره بار در آن وقت کنند در مقام انکار است میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی  
 کشفی ماسومی یک ذات است توانی و تعد من بعقل و شمس و جنگ است بخلاف شهودی که در یک و در آن  
 هیچ مخالفت نیست شهودی در وقت طلوع آفتاب ستاره بار را نمی بیند و در وقت غروب آفتاب ستاره بار را  
 و در آن بین هیچ مخالفت نیست بلکه آن ناوید و بواسطه ذلالت نور آفتاب و ضعف بصیرتی اثر برائی بنوایان  
 آفتاب تحمل شود و قوت پیدا کند ستاره بار از آفتاب جدا نمیدانند و در حق یقین است پس تحمل بعضی از مشایخ



که ظاهر هر شریعت حقه مخالف نیابند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردی آرند مثل قول ابن منصور کلام  
تا حق و ابی نیریز البسطامی سبحانی و اشغال آنها اولی و مناسب آنست که توحید شهودی فردی و اولی آورد  
و مخالفت را در برابر نخت هر گاه مساوی حق سبحانه از نظر شان مخفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ تکلم  
فرمودند و غیر از حق سبحانه ثبات نمودند و معنی آنرا حق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند  
نمیکنند بلکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید این خود کفر است اینجا کس نگوید که اثبات ناکردن بطنی  
نمیکنند و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که توحید که از عدو ثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت  
و احکام تمامها ساقط شده اند و در کمالی نیز تشریح حق نه تشریح خود که در تعارض نظر او مرتفع شده است  
حکما و تعلیق نیکنند و اشغال این سخنان در مقام یقین که مقام حیرت است بعضی را رو میبرد و چون  
ازین مقام گذرانند و حق یقین برسانند از اشغال این کلمات تخاشی مینمایند و از اعتدال تجاوز نمیکنند  
درین زمان بسیاری ازین طایفه که بزی صوفیان خود را و ایمان توحید وجودی را شائع ساخته اند  
و کمال راجح آن میدانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن فعالیست بخارج و بیانیست خود فرد و آوره مقتدری  
روزگار خود ساخته اند و باز کار خود را باین تعلیمات راجع داشته اند اگر بالفرض در عبارات بعضی ازین  
ما تقدم الفاظ که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در امتداد مقام  
علم یقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده و از علم بعین  
برده اند اینجا کس نگوید که ارباب توحید وجودی نیز نمائند که یک میدانند یک می بینند پس از  
عین یقین نیز نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را  
ویده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ  
مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم بامر و در آن موطن نیست و  
ما حسب این توحید وجودی با وجود و شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی  
وجود ما مساوی میکنند نفی حکم است از احکام از مقوله علم حیرت و علم باید که بر جمع میشوند پس ثابت شد که  
ما حسب توحید وجودی از مقام عین یقین بهره اندازد اسع صاحب توحید شهودی را بعد از  
مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق یقین است برسانند و در آن موطن علم حیرت  
جمع میشوند و سطح که بحیرت است و پیش از حیرت است علم یقین است این جواب

بشائ و اتمج گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطه سنا بسته که مقام پادشاه است دارد و خود را پادشاه وید و  
قوازم پادشاه است در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی  
پادشاه است در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاه است را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست  
از آن جهت که توحید اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت غیر میسر  
اگر نه بی بند و عنایت خداوندی جل سلطانة شامل حال او شود بآن مقام هر سبب از قوت تا فعل فرق بسیار  
بسیار است که تا بحیرت مرآتیت داشته باشد تا مراتب نشودید است با دشواری آن نرسد و از حصول حال  
شان بهره نیابد کجا اقدام میگویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر انما فی این وقت  
بعضی بتقلید و بعضی بحد علم و بعضی دیگر بعلم متخرج بذوق و لونی بجمه و بعضی با محاد و زندقه دست  
بدر من توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهای خود را از ربه تکلیف  
مشرعی با محلیه میکشایند و در اثبات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و نرسند و اتیان  
او امر شرعی را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی و رای شریعت خیان میکنند عا شاد و کلام  
عاشا و کلام خود را بآنکه کلام فی الا اعتقاد و السوء و الطیقت و شریعت عین یکدیگر اندر سر موی از مخالفت  
در میان ایشان واقع نیست فرق بحال و تفصیل است و استدلال و کشف هر چند مخالف شریعت است  
مرد و دست کل حقیقت رفته الشریعه فموزند شریعت را بر جاد داشته طلب حقیقت نمودن کار مرد است  
در قضا الله سبحانه و ایا کم الاستقامه علی شایعه سید البشر علیه و علی آل الصلوات و التسلیما ات التحیات  
ظاهر و باطن معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجده قدس الله تعالی سه چند گاه شرب توحید وجودی  
داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند و آخر کار حق سبحانه و تعالی کمال ثنایت خویش  
از آن مقام ترقی از زانی فرموده بشاهراه انداخته از ضیق این معرفت خلاصی داد میان علم و حق  
که یکی از مخلصان ایشان نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان یک هفته فرموده اند که مرا عین یقین  
معلوم شد که توحید کوچه است تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت  
و این حقیر نیز چند گاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائیدین  
طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی بس سلطانة از آن مقام گذرانیده به مقامی که  
خواست مشرب گردانند زیاده برین موجب اخطاب است میان فیج زکریا از برگنه خود مکرر







اما بعد از نبات از مرض قلبی و دفع غشاده بصری غیر از بدایت هیچ نیست مگر صفائی از آنکه ببلت  
صفر غشاده است غیر غشاده و نبات نزد محتاج بدلیل است لیکن بعد از غشاده ای از آن علت هیچ احتیاج  
بدلیل ندارد احتیاج به کنش آن وجود آفت است بدایت جنگ ندارد و بیچاره احوال که غشاده  
آفتین می بیند و حکم بدیم وحدت آن غشاده میکند و دست و وجود آفت در احوال وحدت غشاده  
نمی بر آرد و غشاده نمیکند و تحقق است که جولا نگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که او را دلیل پیدا  
شود بجهت دست پس در تحصیل یان یقینی ذکر از راه دفع قلبی نمودن ضروری است و صفرا را  
از راه علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیر غشاده نبات ضروری تر از آنکه دلیل بر یقین حلاوت  
نبات اقامت نماید و دلیل چه مو یقینی حاصل شود که وجدان و سبب علت صفرا یعنی نبات حاکم است  
نعمین در مانع فی نفس ماره بالذات منکر احکام شرعی است و باطل بقا نیست آن حاکم پس تحصیل  
یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان استدلال بسی دشوار است پس نفس  
محرکے ساختن ضروری است یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود و قد علم من زکما  
و قد غاب من و سما پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر و این ملت ظاهره در رنگ منکر  
حلاوت نبات است مصرع خورشید نه مجرم ار که بینا نیست پس مقصود از سیر  
ساوک و تزکیه نفس و تفسیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریسم  
فی قلوبهم منزع شعر از آن است تا حقیقت ایمان تحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است  
بحسب ظاهر است و پس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مصر  
است مثل این ایمان و تصدیق صور سے ایمان صفرا نیست بخلاوت قند  
و نبات که وجدان او بخلاف آن ظاهر است یقین حقیقی بخلاوت شکر بعد از زوال  
غرض صفرا صورت بند و پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت  
و وجدان می گردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق شرف است سبحانه بشارت  
بذلایمان انکامل الحقیقی بحرته البنی الامی القریب علیهم و علی آل من الصلوات  
افضلها و من التسلیمات الکلهما مکتوب چهل و هفتم نیز بیادت بنای شیخ فریدمد دریافت

در شکایت از قرن سابق که کفار این استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب ملک  
در تدارک بادشاهت اگر ترویج این میسر شود بدست سباده فساد و فتنه در میان آمده غلغل در کاغذ  
اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد و تنگ اندیشه بجهت علی جاده ابانکم لکم علی افضلهم سید الکونین  
و الله علی و اقیمنه نیا الصلوة و التبیة و السلام بادشاه نسبت بجمله در رنگ دل است نسبت ببدن که  
میرد انصاف است بدن صانع است و اگر فاسد است فساد بصلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد و فساد  
عالم میداند که در قرن یاضی بر مصلحت اسلام چه گذشت است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت  
در قرون سابقه ازین گذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود کمر میسازند و یکم  
و بی دین بیان این غشاده است و در قرن یاضی کفار بر مصلحت بطریق استیلا اجزای احکام کفر در اسلام میکنند  
و مسلمانان از آنها احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قتل میر سیدند و اولاد و معیتها و احسرتا  
و احزنه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب عالمین است مقدر قان و ذلیل و خوار بودند و  
منکران ادبغت و اعتماد مسلمانان بادشاه ریش و تعزیت اسلام بودند و معاندان به غریبه و استعلا  
بر جراحتهای ایشان تنگ پاشیدند آفتاب هدایت و ترقی ضلالت ستور شده بود و نور حق در محب  
باطل منور و معزول مرز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش  
خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند که معز و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و  
تقویت ملت و امانت نمایند این مداد و تقویت خواه بریان میسر شود و خواه بدست سابق ترین  
دولت مدد با تمیز مسائل شرعی است و اطمینان عقاید کلامیه بطریق کتاب و سنت و اجماع است  
اما مبتدعی و ضلالتی در میان آمده از راه بند و کار فساد و انجی مداین قسم مداد مخصوص بعلماء اهل حق  
است که ربه آخرت دارند علماء دنیا که همت ایشان دنیا است و نه است صحبت ایشان  
بر هر قتل است و فساد ایشان فساد تمدنی است عالم که کامرانی و تن پروری کند و ادخویشتن  
کم است که راهبری کنند و در قرن یاضی هر ملای که بر سر کار نشوی این جماعت بود و باطلان را  
ایشان از راه می برند و فساد و دولت که راه ضلالت اختیار کرده اند و مقتصدان اینها علماء  
سود بودند و فساد علماء هر که ضلالت رفت کم است که ضلالت او بدیگر است تعدی کند و اکثر  
اعمال صوفی تا این زمانه حکم علماء سود دارند فساد اینها نیز فساد است و ظاهر



اگر کسی وجود استطاعت امداد بر قسم مدد سے کہ باشد تقصیر نماید و در کار خدا اسلام فوراً واقع  
 شود آن مقصر معاتب گردد و دنیا علی ذلک این حقیر قلیل انبساطت نیز خواهد نمود و در حیرت گردد  
 محمدان دولت اسلام اندازد و در ین باب دست و پا به بزدلیم من کشم و قوم فو منهم  
 یحکل که این بے استطاعت داخل آن جماعت گرام سزاوارش خود را مثل آن زل می نگارند  
 که ریسمان چند تنیده خود در سبک خیزیداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام  
 ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله تعالی بفرز بشرن حضور مشرق گردد متوقع  
 از جناب شریف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را  
 حق سبحانه و تعالی میسر ساخته است در خدا و مدد در ترویج شریعت محمدی علیه و سلمه آنکه من  
 الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها گویند و سلمان از غریب برانند حاصل قیمه نیاز نامه دولان  
 حامد از سر کار قبالتا و در فیض مقرر دارد پارسا ن ظاہر از حضور یافته بود اسال نیز امید دار  
 آید است دولت حقیقی و مجازی میسر باد مکتوب جمل و ختم نرسیدات و نقابت دستگاه  
 شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب بر عظیم علماء و طالبه علوم که حاملان شریعت اند نظر حکم الله سبحان علی  
 الاعداد بحکمت سید الانبیاء و علیهم الصلوات و التسلیات و التیمات مرحمت نامه گرامی یقیناً  
 را بان نواخته بودند به ملاحظه آن مشرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیج صوفی مرحوم فرموده بودند  
 جزو خرچ برای طالبان موفیان فرستاده شد که تقدیم طابعمان بر موفیان در نظر محبت بسیار  
 زیبا در آمد حکم الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه گرام تقدیم پذیرد کرده  
 باشند کل نا و شرح بما فیہ مقرر از کوزه همان بردن تراود که در دست و در تقدیم طابعمان  
 ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیهم و سلمه  
 الصلوات و التسلیات بایشان بر پا است فروای قیامت از شریعت خواهند پرسید  
 از تصوف نخواهند پرسید و خول جنت و جنب از نار و البته بایشان شریعت است  
 انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیات علیهم که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند و  
 در نجات بران مانده اند و مقصود از نجات این اکابر تبلیغ شریعت است پس بزرگ ترین  
 خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانه مسک

شعرا اسلام منهدم شده باشند و در راه خدای عزوجل و خلا خرب کردن بر آن نیست که  
 مسئله رسایل شرعی را و اوج دادن چه درین فعل اقتدا بنیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات  
 و التسلیات و مشارکت است بان کابر و مقرر است که کامترین حسانت بایشانان سلم فرموده اند خرچ  
 کردن بر او با غیله زمین اکابر و انیزه مسرت و انضاد اتمان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت  
 بر خلاف نفس وارد شده است در رفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بینه انفاق اموال  
 را که برای تأیید شریعت باشد و ترویج مکت در جبه علیاست و انفاق تثنی باین نیت خرچ کردن  
 بر خرچ گهاست در غیر این نیت اینجا کسے سوال نماند که طالب علم گرفتار صوفی و درسته چون  
 مقدم باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت سخن را در دنیا فترت طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات  
 خلاق است چه تبلیغ حکام شرعی از دمسرست اگر چه خود بان متغیر نشود و صوفی با وجود واریشکی نفس خود  
 خود من ساخته است بخلاق کار سے ندارد شخصی که با کثرت نجات و بسته باشد مقرر است که مبر  
 باشد از ان شخصی که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عین شد باشد  
 بنام گرام آینه باشد و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیب دارد و داخل سلیمان شریعت حکم علماء  
 شریف دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب جمل و ختم نرسیدات تثنی  
 شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر با احکام شرعی است و متعالی است  
 و باطن را از گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدو دولت موری و سعادت منوی شمس گردد  
 فی تحقیقت دولت موری متعالی شدن ظاهر است با حکام شرعی مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام  
 و اخوت و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری مادی و حق سبحانه تا گرام صاحب نیت را باین  
 دو کمر مشرف سازند ع کار نیست غیر نیمه هیچ و زیاده تصدیع است اسلام مکتوب پنج اتم  
 نیت بیاد تثنی شیخ فرید و در نیت دنیای دنی حق سبحانه و تعالی از رقیب مادی خود را و دنی را است  
 فرموده تمام گرفتاری خود گرداند بحکمت سید البشر محمد بن یحیی البصر علیه و سلمه و علی الصلوات و التسلیات دنیا  
 انظاریه برین است و بصورت طراوت دارد و فی تحقیقت کمی است قاتل شتای است باطل و گرفتاری  
 الدنیا من مقبول افتد دل است مفتون و مجنون است حکم عالمی است زبانه دوه و مثل او مثل  
 زبانه است شکسته آوده عاقل آن است که بنچنین متاع کا سد فرشته نشود و بنچنین کالاس

فاسد گر خوار نگردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بقاتل زمانه بدهند براهی بیاورد و ادک که از  
 دنیایی رشت است و آن بی غنای زکمال فطانت دوست زیاده برین افتاب است بقیة التصدیق آنکه  
 فطائل آب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کردی گریست با وجودین گرفتاری همواره از محاسبه  
 حاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبه جلد هر سال است و غیقه غلطی در عالم سباب توجیه  
 شریف میداند امیدوار است که بدین جوان جدید نظر بشود که ایشان از خاندان آن درگاه  
 مالی اندسه تو مراد دل ده و دیرین بین و دیویش خوان و شیر سببین بدولت صورتی منوی  
 محصل باد بحیثه البنی الامی و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات الفضلها من التسلیات اکملها  
 مکتوب پنججاه و یکم نیز سیادت بنای شیخ فرید محمد و ریاضت در ترغیب برتر و بیج شریعت  
 غرض ما حبس الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید به توسل وجود شریف آن  
 سلامه عظام ارکان شریعت غرض احکام ملت گیرند و رواج پذیرند ع کار نیست غیر  
 این همه پنججاه و امرو غرض ابل سلام را درین طور گرداب فضیلت اسید نجات هم از سفینه بل سعادت  
 خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات التمام و التسلیات اکملها قال علیه الصلوة والسلام  
 مثل این بی مثل سفینه نوح من که با کجاوس مختلف غنایک هست علیا را تمام بران گمانند که این ذات  
 غلظی را بدست آرند بنفایع الله سبحانه از قسم جاه و جلالت و عظمت و شوکت همه میرست با وجود  
 شرف ذاتی اگر این مخلوقه آن نعم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از پیش برده باشند این فقیر  
 باراده الهما ریخال این نعمان در تائید و ترویج شریعت حق متوجه خدمت ایقان است بلال ماه  
 رمضان در حضرت دینی دیده شد مرض حضرت والده نیز گفارد در توقف غمگشت بضرورت اجتماع  
 نعم قرآن توقف نمود و از مرعند الله سبحانه سعادت دیرین محصل باد مکتوب پنججاه و دوم نیز سیادت بنای  
 شیخ فرید محمد و ریاضت درین محصل باد مکتوب پنججاه و دوم نیز سیادت بنای  
 اگر می که از وی شفقت و مهربانی داعی خاص خود را بان متعارف نموده بودند بطامه مضمون آن  
 مشرف گشت نعم الله سبحانه اجر کم و رفیع قدر کم و شرح صدر کم و یسر امر کم که محترمه جد کم و امجد علیه  
 و علی آله من الصلوات الفضلها من التسلیات اکملها بقنا الله سبحانه علی متابعت ظاهره و باطنه  
 و یرحم الله عبدا قال آفیا ثانیاً فقره چند در شکایت مصاحب سواد و دیو بدخوس

مسوده بنیاد سبب قبول شمع خواب من فرمود محمد و ما کرنا نفس آثاره انسانی مجبول است بر حسب جاه و ریاست  
 و مکی است و ترغیب بر ترانست و با نذات خوابانست که خلق همه بوی محتاج باشند و منتقاد  
 او را و نواهی او اگر دهند و او هیچ مس محتاج نباشد و محکوم احدی بنود این دعوی الوهیت است از  
 و شرک است بخدای بی همتا جل سلطان بکمال آن بی سعادت بشرکت برافتنی نیست بخود هر که عالم او باشد  
 و بس همه محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمده است غا و نفسا کما انما تصعبت بجمادی بیغنی و غمن دار  
 نفس خود را زیرا که بدستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمون به تحصیل مردود  
 از جاه و ریاست و ترغیب و تکیه بر تحقیقت مدد کرد و دست غمن خدای عزوجل تقویت نمودن  
 مراد از شاعتین امر اینک باید درین وقت در حدیث قدسی وارد است الکبریا اردانی و العظمه ازادی  
 من نار عنی فی شمسها و خفته فی انوار و ابالی دنیای دلی که موعود و موعود حق سبحانه تعالی بوا سطه  
 که حصول دنیا و سعادت حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مد نماید ناچار است راست یار  
 و فقره فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات زیرا که در فقره امرادی نفس است حصول عجز آن  
 مقصود از بعثت انبیا علیه الصلوات و التسلیات و حکمت در تکلیفات غیر عجز و تخریب همین نفس  
 اماره است فخرایع برای رفع هوای نفسانی و روش اند هر قدر که مقتضای شریعت عمل در آید بدان  
 هوای نفسانی و رزوان در دنیا تیان یک فکر از حکام شرعی در آید و هوای نفسانی بر سرست در زیجات  
 و مجاهدت جز سانه که از نمر خود کرده شود بکمالین یا نذات مجاهدت که مقتضای شریعت غرض واقع  
 نشده اند و بد و مقوی هوای نفسانی اند بر همان وجوگان در ریاضات و مجاهدت تفسیر نموده اند  
 و پنج نیز ما مسوده مندرگشته و غیر تقویت نفس تربیت آن نموده و کما میامردادی زکوة که شریعت  
 آن امر فرموده است و تخریب نفس مسوده تر است زکوة نیز در دنیا از پیش خود من کند و طعم خود  
 او عید فقره فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات زیرا که در فقره امرادی نفس است حصول عجز آن  
 مجاهدت جز سانه که از نمر خود کرده شود بکمالین یا نذات مجاهدت که مقتضای شریعت غرض واقع  
 نشده اند و بد و مقوی هوای نفسانی اند بر همان وجوگان در ریاضات و مجاهدت تفسیر نموده اند  
 و پنج نیز ما مسوده مندرگشته و غیر تقویت نفس تربیت آن نموده و کما میامردادی زکوة که شریعت  
 آن امر فرموده است و تخریب نفس مسوده تر است زکوة نیز در دنیا از پیش خود من کند و طعم خود  
 او عید فقره فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات زیرا که در فقره امرادی نفس است حصول عجز آن



تقدیر الله تعالی امر را بر ما می ترکیز نفس همین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند و تا بجای آوردن  
 نه ردی راه نرسی در سر راه الله بهرگاه نفس در مقام کششی آید و نقض عهد نماید بیکبار این کلمه  
 تجرید یابان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جد و ایماکم بقول نا الله الله بکمه همه وقت از  
 بیکبار این کلمه چاره خود را که نفس آواره همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است و فضائل  
 این کلمه که آسمانها و زمین در پناه بند و این کلمه در پناه دیگر بر زمین پناه رنج آید بیکبار دیگر و السلام  
 علی من اتبع الهدی و آخر متابعه المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیات مکتوب پنجاه و سوم  
 نیز سیادت انساب شیخ فرید صمد دریافته در بیان آنکه منتقلان علماء اسود موجب فساد عالم است و  
 ما غاسب و کج غم نه چنان علی باره بآنکه کرم شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاء مسلمانانی  
 که در دنیا و خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ما بزم باشند و بیان  
 مسائل شرعی میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و ای شیخ بجهان علی ذکات مسلمانان را بیزین  
 چهار کس از عالم زوگان را باین چه نوید میکنی چون حقیقاً مسلمین غرض توحید خدمت علیا است چنانکه  
 اگر را اهل آن نموده بهر وقت در خیابان از گفتن و نوشتن محاف غویب داشت امید است که معذور  
 خواهند فرمود صاحب غرض بخون معروف میگردد اند که علماء و دیندار خود اقل قلیل اند که از حجاب  
 و ریاست گذشته باشند و طلب غیر از ترویج شریعت و تائید است نداشته باشند بر تقدیر حجاب هر کدام  
 ازین علماء طر فی خواهند گرفت و انما از نیابت خود خواهند نمود و سخنانی در میان خواهند آورد و آن  
 را توصل قربت بادشاه خواهند ساخت تا چاره مردم را بر خواهند داشت در قرن سابق اختلافات علماء عالم را  
 در بلاد اختلف و همان صحبت در پیش است ترویج چه تمایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد  
 و اسباب انحراف دین من ذکرت من فتنه العلماء السود اگر یک عالم را از بر سر این غرض انتخاب کنند  
 بهتر نماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیدا نشود بعد از اهل  
 صحیح بهتر است دین جنس را اختیار کنند مالا یدرک کلام تیر که گامی در چه نویسم همچنانکه خلاصی خلوت بوجود  
 علماء است خسران عالم نیز بایشان مربوط است بتموین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان چنانکه  
 خلوت هدایت و انزال را بایشان مربوط ساخته اند عزیز بیس لعین را دید که فایز و یکار نشسته است  
 سر نیز پس گفت علمی نبوت کار می کنند در اغوا و انزال کانی اند که عالم کارانی و تن به و بکنند و او خوشتر است

که است کر سبزی کنده غنچه در میناب فکر میجو و تا صدق مرعی داشت اقدام خواهند نمود چون  
 کار دست برد و در دست نمی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی مثال این سخنان با ریاضات  
 صحیح نخواهد زد و اینها در سایه سعادت خود دانسته متصدع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم  
 نیز بیست و نفاذات بنای شیخ فرید صمد دریافته در بیان آنکه چنانچه از صحبت مبتدع لازم است  
 نیز صحبت مبتدع فوق هر صحبت کافرست و بدترین فرق شیعه غنیوه دانیاسب ذکک عظم غن  
 و تعالی جبر که در شیخ تدر که دیسر مردم و شرح صدر که محرمه سید بنابر المصطفی علی البصر علیه علی که من  
 الصلوات و التسلیات و من تسلیات الکما من لمیشکر فاش مریشکر الله بیکبار شکرمی بجایار و شکر خدی  
 عروج بخانیا و در پس برافقیران شکر اسنانا شمال هم سنت اول سبب جمعیت حضرت  
 خواجها باشد بوده ای جلیل شادان جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حفظای و افریدیم  
 تا نیا چون بکمر است بهت انکس بر نوبت باین فتنه رسید و اسطه جماع فقرادس باعث انتظام  
 و بیان نیز نماینده جز که الله سبحانه و تعالی خیر بخیرا دس سر بر تن من زبان خود هر سوسه یک شکر تو  
 از بهر رنخواه کردی آرز و آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمار از آنچه نباید و نه شاید  
 محقق گردد و بیکر متوجه که سید المصلحین علیه علی که من الصلوات و التسلیات التماس و الکما این فقیر جمعیت  
 شرمی شاد و رنخواه است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را بجاییش ست و نیس خلوت  
 و خلوت نیست سه خور بهر بشد زویده درین فکر که سوز و کاشوش که شد منزل و آسایش و است  
 یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاد از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع مبتدعان  
 است اندک به صاحب بغیر علیه علیه الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا  
 کفار می نامد و میگوید انما یفرقون و شریعت را انصاف تبیع نموده اند اگر ایشان مطعون باشند  
 ملعون در قرآن و شریعت را زمس آید قرآن جمع حضرت عثمان ست علیه الرنوان اگر  
 عثمان ملعون ست قرآن هم مطعون ست انا ذنا الله سبحانه و تعالی عاقبتقراننا و قته خلاصه و  
 از آنست که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوا س نفسانی نیست در  
 صحبت غیر البشر نفوس ایشان چه ترکیده رسیده بودند و از آنکه آرا داشته اینقدر می دانم  
 که حضرت امیر در آن باب برحق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود و این خطا و اجتهاد نیست

باید حق نرسد ندیده است با هم درین جور خفا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است  
از ثواب و نیز بدید دولت از اوصاف نیست در بدین حق او که من است کار است که ان بدینت کرده  
بیج کافر فزنگ کند بعضی از علماء اهل سنت درین وقت کرده اند آنکه از دس لاضی اند یک  
رسانیت احتمال ربوع و به مرده اند بسیار که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی خود  
جمانیان هر روز چنانست خوانده شود تا معلوم شود که انحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام چه طور  
است پیش مرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا حق تعالی بدانند پیش نرسیده و محمد دل گردید درین ایام این  
طائفه بدانند پیش بسیار غلو کرده اند و باطن و جوانب متشکک اند بواسطه آن درین باب چند کلمه  
نوخته اند تا در محبت شریف این قسم بدانند ایشان را چنان باشد که حق تعالی علی الطریقه افرضیت  
مکتوب پنجاه و پنجم نیز بیاید بنا به شیخ عبد الوهاب بخاری صدر یافته در انظار محبت چند گاه است  
که دل را محبت نسبت کمال از زمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی سابقاً متحقق بود و بنا علیه  
بدعا و اظهار الغیب به اختیار شغول است و چون سرور کائنات و منزه موجودات علیه و علی الصلوٰۃ  
و التحیات و التیمات فرموده اند که من احب اغاه لعلکم یا اهل الحجاب خود نمودن دولی و انساب  
داشتن و باین محبت که نسبت به اقربا و آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام پیدا شده است نشانه امیدی  
تمام بدست آورده است حق تعالی بحجت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر  
علیه و علی الصلوٰۃ و السلام مکتوب پنجاه و ششم نیز به شیخ عبد الوهاب صدر یافته در فشار  
سیدی جناب قدس سادات کثیر بر کات بواسطه خیریت آنست در دین دنیا علیه و علی الصلوٰۃ  
و التحیات ازان برتر است که نربان قاهر باین تقبیت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از وسیله سعادت  
خود دانسته درین باب جرات نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و انظار سعادت ایشان که آن مامور است  
مینماید اعم اجعلنی من محبت سید طهر سلین علیه و علی الصلوٰۃ و السلام حامل عقیقه نیاز سیر سید احمد از  
سادات سامانه اند و طابع علم و صاحب از حقیق معیشت متوجه آن حد و گشته اگر در سر کار عالی  
گنجایش باشد شایسته لائق و مندر و آن است و الا نه به سبب از مخلصان خود سفارش نمایند که  
از عمر معیشت ظاهر جمع ساز و چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقر و محتاجان توجه  
اخم دارند علی انحصار در امداد و سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن

هر چند بسبب دلت رخصت مستعد گشت اما داخل چرخه خاص است حق سبحان و تعالی بر افعال محبت ایشان  
استقامت ارزانی فرماید زیادت گشتا شرف مکتوب پنجاه و هفتم به شیخ محمد یوسف صدر یافته  
در نصیحت حق سبحان و تعالی بر جاده آباد کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید طهر سلین  
علیه و علی الصلوٰۃ و التحیات و التیمات اکملها بزرگ در خاندان شامور و ثیست برنج  
زندگانی نمایند که استحقاق این در اثنای میسر گرد ظاهر را بظاہر شریعت و باطن بباطن شریعت  
که عبارت از حقیقت است تحت و تشرین و اندر حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت  
و طریقت حقیقت آن نه آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت حقیقت گیر آن کاد و زندگانه  
است زعم فقیر در باره شما بسیار فیک است بعضی وقایع را بر این بنی شایه دارد و ازین ما جبراً  
بوالد نرگوار شما علیه الرحمۃ اظهار نموده بود بقیه المقصود شیخ عبد الوهاب بخاری صدر یافته در انظار محبت  
است و فیک نهاد اگر بخیر است علیه و امری از امور رجوع نماید القات خواهند فرمود و السلام  
و الا کرام مکتوب پنجاه و هشتم بیاید بنا به شیخ عبد الوهاب بخاری صدر یافته در انظار محبت  
که مادر صدر قطع انیم یکی هفت کام است در بیان آنکه شایع نقشبندی ابتدا سیر از عالم اختیار  
کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و ما نیاسب  
ذکر صفات نامتگرمی در و دیافت از انجا شوق اجتماع سخنانین طائفه علیا مفهوم گشت  
باجرم سخن چند در تحریر آورد و بابتی لیسول و ترغیب اے الما مول محمد و امین راه که مادر صدر  
قطع انیم یکی هفت کام است بعد هفت لطیفه انسانی و قدم در عالم خلق اند که بقالب و  
نفس تعلق دارند و شیخ قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و مشرقی اخفی مربوط اند و در هر قدم  
ازین اقدام سبده هزار عجب خرق مینمایند نورانیه کانت تملک المحبوب و ظلمانیست ان شد  
سبعین الف حجاب من نور و ظلمه و کام اول که در عالم امر مینزند تجلی افعال رو سید هد و کام  
دوم تجلی صفات و بکام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و غم غم طاعت در هاتما  
کمال تحفه علی اربابا بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحان  
نزدیک حتم تیم القرب تمام هذه الاقدام فح شر فوا بالفاء و البقاء و بلغوا الی درجه  
الاولیه انما مشایخ طریقت علیه نقشبندی قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا و این سیر



از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع می نمایند بخلاف مشایخ سلسل  
دیگر قدس الله تعالی امیرانهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در  
برایت ایشان مندرج گشت رعایای کن زنگستان من بهار مراد خلق این بزرگواران بعینه  
حقوق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر  
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج نهایت که در برایت آن میسر شد که کمال اولیاد  
است را در نهایت کم است که دست دهد و از وحشی قاتل غرور علیه رحمت که یکبار در صحبت خیر البشر  
رسیده بود از او پس قرنی که خیر القابین است افضل آمد سلسل بیدل الله بن مبارک رضی الله تعالی  
عنه و افضل معاویه امیر ابن عبد العزیز فقال انما الذي دخل الف فرس معاوية مع رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم فیر من حمر بن عبد العزیز کذا مره پس باید اندیشید که در  
برایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران  
چه طور خواهد گنجید و یا علم جنود یک الایموسه قاهره که کندان فاعله را طعن تصور می نمایند که  
بر آرم بزرگان این کله را با همه شیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیل چو سان بکسله این سلسله  
از قنایان سجانه و یا کم محبت بده الطافه العزیز و جو دها کاغذ بر خیزد محقر شده است اما سعاد  
بلند و حقائق ارجمند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب نجاه و نعم نیز بید محمود  
همد و ریافته در بیان آنکه آدمی را از سیر نیاید نیست تا بجات بیری میسر گردد و در بیان آنکه غیبت  
بلی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل سلفا و از شریعت اند و اخلاص  
منوط بسلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل و ایثار در جمیع افعال و اعمال و حرکات  
و سکناات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام  
و التحیة استقامت که است فرموده بکلیت که قنایان جناب قدس خود گردانا و مفا و منه تشریفه  
و مرا سله بطیفه و رد و یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص باین طائفه  
بوضوح انجاسید اللهم زد طلب فوائده بود و می داند آدمی را از سیر چیره نیست تا بجات ابدی  
بیسر گردد و علم و عمل و اخلاص علم و تقوی است که مقصود از ان عمل است که علم فقر شاکل است  
علی است که مقصود از ان مجر اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته به تفصیل

آرست صاحب اهل سنت و جماعت که فرق ناجیه اند و نجات بلی اتباع این بزرگواران ممکن نیست  
و اگر بر سر مخالفات است خطر و خطر است این سخن کشف معج و الهام صریح نیز یقین پیوسته است  
احتمال تخلف ندارد و قطوبه لمن و تنق لتا بستم و قسرت بتقلید کم و دل لمن فالهم و اخلاص منهن و نقص  
عن الصلوة و خرج عن زمتم فقلوا فانكم و الرویه و الشفاعة و غنی علیه فضیلة الصعبة و فضیلة الصعابة  
و حمروا عن محبة اهل بیت الرسول و مودة اولاد البعل المنعوا عن خیرة النما اهل سنته و اهل سنته  
الصعابة علی ان افضلهم ابو بکر الصديق قال الشافعی و هو اعلم باحوال الصعابة افضل الناس بعد  
رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فلم يجد و انت ادم السما خیر من الی بک فوله و قاجم و یا انصریح ست  
بان الصعابة متفقون علی افضلیة الصديق فیکون اجماعا فی الصلوة و الا دل علی فضیلة فیکون قطبیا  
لا یسوغ انکاره و اهل بیت الرسول مثله کفیل سفینه نوح من رکبها نجا من تخلف عنها ملک قال  
بعض ائمه ان رسول الله صلى الله عليه وآله علیه و علی آله و اصحابه و سلم حمل صحابه کالجو  
و باجمهم بهریت و دن و شبه اهل بیت سفینه نوح اشاره الی ان رکب سفینه لابد من رعایة  
تجویم نوح من اهلک و به دن رعایة التجویم النجاة متضمنه طعاما و شربة ان یعلم ان الانکار عن  
بعض افکار عن جمیع قانم فی فضیلة صعبة خیر البشر کون و فضیلة الصعبة فوق جمیع الفضائل  
و کمالات و لهذا لم یبلغ اوسیل القرنی الذی هو خیر القابین مرتبة او من من صعبة علیه الصلوة و السلام  
فلا تعدل لفضیلة الصعبة شیئا کانما کان فان ایامهم بیکر الصعبة و نزول الوحی یصیر خیرا و یا  
و لم یفوق احد بعد الصعابة بده القرین من الایان و الا اعمال متفرعة علی الایمان کما ما علی حب  
کمال الایمان و ما جرمی بنهم من المنازعات و المحاربات و محمول علی حامل صاعده و حکم بالانتهایات  
عن هوس و جبل و لکن عن اجتهاد و علم و ان خطا بعضهم فی الاجتهاد و لکن خطی درجه ایشان عند الله  
سجانه بذا هو الطريق الوسطین لا فراط و القریط الذی اختاره اهل سنت و هو طریق الاسلام  
و السبیل الا حکم بالجملة علم و عمل مستقار و شریعت و تحصیل اخلاص که بجو روح است مر علم و عمل  
و البته سلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله تحقق نشود که از حقیقت  
اخلاص و درست و از کمالات مخلصان مجبور آرست عامه مومنان را نیز تمیل و تکلف در بعض  
از اعمال و اخلاص و لو فی الجملة متحقق میشود اما اخلاصی که ما در صد و بیان انیم اخلاص در جمیع

اقوال و افعال و حرکات و سکناات است بے تامل و تکلف و این احوال منوط بانفعال و ایستادن  
و انفسی است که با و باقاربط است و وصول است بمرتبه لایت خاطر فلاهی که تعجب و تکلف محتاج  
است دوام نمی پذیرد بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق یقین است پس  
او یا اله هر چه می کنند بر اے حق می کنند جل و علاه بر اے نفس خود چه نفس ایشان قدسی حق  
شده است در خصوص غنای ایشان از هیچ نیست در کار نیست نیت ایشان به فتا فی الله و بقا با الله  
تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه می کند بر اے نفس خود می کند نیت کند  
یا کند و چون این گرفتاری نفس زائل شود گرفتاری حق جل و علاه بجای آن نشیند تا عیار بر سر  
کند بر اے حق کند نیت دست و دبیانه نیت محمل در کار است و متیقن احتیاج تبیین نیست و ذلک لعل  
بالتوکلین بشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام احوال من مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد  
و کسب احوال من میناید مخلص است بکسر لام مشتقان مابینها و تفکیک از طریق توفیق بعلم و عمل میرسد  
آنست که علوم کلاسیه استدلالیه کشفی میگردد و دیگر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از  
جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد و این کار دولت است کنون تاگزارد و السلام  
اولاً و آخراً مکتوب مشتمل بر بیست و پنجاه سید محمود و در یافتن در بیان نفی خواطر  
و دفع وساوس بالکفیه و اما ایناسب ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدم خود  
مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس در طریق حضرت  
خواجه گان قدس الله تعالی اسرار اتم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خاوا و  
بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اولین باطن خود را زود و خاطر باز داشته اند حضرت خواج  
احرار قدس الله تعالی سرور درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر نیست که مانع دوام  
توجه بطلب اندن دفع خواطر مطلقاً و در ویشی از مخلصان این سلسله غایه حکم و اما غنمه ربان نیست  
از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بجد می منتفی میگردد که اگر فرغ از حضرت نوح علی نبینا علیه  
الصلوة و السلام بصاحب لقب بدهند هر خاطر بر قلب عبور نکنند آنکه درین دفع متکلف باشد  
چون تکلف موقت است و دوام نمی پذیرد بلکه در ایمان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم نشود تعلق بر این از  
تعلل و تکلف خبر میدهد و تعلل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعلل و تکلف دار باندید کرد و در طریقت

است و یادداشت حقیقت پس متحقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت به توقیت است از عشره  
و این یعنی دوام توجه بطلب محاسن است به تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام متعوض نیست ایکه  
دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را دران موطن مجال نیست پس در دو خاطر در مرتبه تکلف  
البت مانع دوام توجه است و دوام گزانی قلوب مبتدیان این سلسله غایه دست میدهد امری دیگر است دوام  
توجه که مادر صد بیان غیر عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواج عبدالحق عارف  
فرموده اند قدر من الله تعالی سره که در ای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قلم محفل  
بر غیب طالبان این طریق است هر چند که متکثران را غایه از انکار نخواهد افزود و فیصل بکشید ویدی بکشیرا  
نقشومی بر سر فسانه بخواند فسانه است و آنکه پیش نقد خود مردان است به آب نیل است و بقیع خون نموده  
تومبوسی را خون بود آب بوده و السلام والا کرم مکتوب شصت یکم نیز بیست و آبی سید محمود  
نموده و یافته در غیب صحبت فتح اکمل کمل و اجتناب از محبت ناقص و اما سبب ذلک حق سبحانه  
و تعالی از یاد دے در طلب خود گرفتار فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام مسر  
گرداناد بحکم سید البشیر خضر عن ربیع البصر علیه و علی الله تعالیات و التسلیمات نامرگرمی مشرف ساخت  
چون منی از طلب شوق و شعر زور و تعلقش بود در نظر بسیار زیاده را در طلب بیشتر حصول مطلب است  
و در مقدمه وصول بمقصود عزیزی می فرماید اگر بخوانی دادندے خواست حصول دولت را به  
نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالفت او است احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برود  
در ان برارت تا به غایه و مختم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت ممکن  
است و باز یاد نمود و الله تعالی و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلاطینا و وجه طلب را از کعبه  
همان بیزان خود و صرف نگراند اگر حقیقت التماس تضرع بیشتر صورت تضرع و نیاز مندی  
از دست نمی برد و در ان لم یلو اقتبا گویسان این غنچه است این محافظت تا زمان وصول  
بشی کمال و کمال است بعد از ان توفیق مراد است خود است بان بزرگ و در ربان میست نیت  
در دست فساد فساد اول فساد فی الشیخ است و آن فنانا فیا وسیله تنافی الله دے گردد  
سفران دوسه به پیغم است احوال به معبود تو پیوسته دل به زبیر که طریق افاده و استفاده  
ایش بر مناسبت طریقت است ابتدا و غالب را بواسطه کمال دانست و خاست متلای بجناب



قدس غر سلطان نیست بر خنجر ذی جبین در کار است و آن شیخ کامل مکل است و قوسه ترین  
فتور در طالب انابت است به شیخ ناقص که به سلوک و جذبه کار را تمام نکرده پسند شیخی خود را  
کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و انابت او مرض مهلک است تعداد بلند غالب را  
بنچین صحبت به پستی می آرد و از ذره بخلی می اندازد مثل مریضی که از طبیب ناقص وارد خورد  
در از دیا در مرض خود میکوشد و قابلیت از آن مرض خود ضائع می سازد و چند آن دارد و راجع است  
از تحقیق بخشد اما فی الحقیقت نفس مهتر است این مریض اگر فرضا به طبیب حاذق برسد آن طبیب  
اول فکر از تاثیر آن دارد و میناید و بمسلمات معالج می نماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از آن مرض می کند  
و در طریق این بزرگواران قدس الله تعالی امر بهم بر صحبت است بغفت و شغف و کاره  
نیکشاید بلکه سستی در غالب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دینی و اگره سیر  
واقع شود اگر چه در خود را سازند و شافیه چیز به اخذ نموده بسعرت باز گردند و گنجایش از دنیا و  
برین قصد غیر است بقیه الاجوبه المستول عنهما آنکه جناب شیخ پناهی ساری آگاهی میان شیخ صالح  
در آن صوبه مقیم اند و بزرگ اما استعداد و شمار را بطریق ایشان مناسب است کم است بے رابطه نسبت  
حصول مطلوب متعسر است و اما مرعند که اگر گاه خبره از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب  
از جناب چیزه نوشته شود مناسب است چه سلسله افلاک من زمین راه همواره در حرکت میباشد  
مکتوب شخصیت و دو مکتوب میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از  
سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست از براسه قطع منازل سلوک سهولت و جذبه که بعد  
از سلوک است از مقاصد است و اما مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی طریق و مول  
بر او جز دست جذبه و سلوک عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد  
نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از  
حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است و جذبه و تصفیه سابقه است از  
برای تسهیل ساداک سلوک است بے سلوک کا نیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید  
جذبه او را که بصورت است مرعند به آخره را فی الحقیقت باید که مکتوب مناسب ندارد پس  
از اندراج نهایت در هدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت

نهایت است در هدایت و الاحقیقیت نهایت در هدایت نیکو و نهایت با هدایت نسبت ندارد  
تحقیق این صحبت در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته متفصیل ذکر  
یافته است انقضه بمواز صورت حقیقت ضرورت است و انکشاف حقیقت بصورت از دوری  
حقنا الله سبحانه بالحققة الحققة و جنبنا عن النور الباطلة بکرمه البنی المختار و آله الابرار علیهم  
علیهم من الصلوات الکما و من التیمات افضلها مکتوب شخصیت و سوم به سیادت پناهی  
و نقابت دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی علیهم تسلیما و حصول  
دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی  
از کلمات متفق ایشان بتنا الله سبحانه و ایاکم علی عباد آبارکم الکریم علی افضلهم امانتا و علی  
یو اتمیم کتاب الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیما و برکات علی جمیعهم عموما  
و علی افضلهم خصوصا رحمتها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است  
و از گرفتاری کسری خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نبی بود حق سبحانه و تعالی که نبی  
مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و قدس خبر نمی داد و آن راه نمی نمود  
و بچکس او انبی شناخت و به ادا امر و نواهی که عباد را به محض کرم از براسه نفع ایشان کفایت  
ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نامریضات جذبی گشت پس شکر  
این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرم اجمال آنکه از عمده آن بر آید الحمد لله الذی تم  
علینا و هدانا فی الاسلام و جعلنا من صدق الانبیا و علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران  
در اصول متفق و کلمه ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و شرف و نشر و  
ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و قیوم جنیت و عذاب مجرم بطریق خلود و تائید اختلاف  
ایشان در بعضی احکام است که به فروع دین تعلق دارد و حق سبحانه تعالی در هر یک زمانه  
بر هر یک پیغمبر و ائمه انبیا و آن زمان را به بعضی احکام مناسبه آن وحی فرستاده و  
با احکام مخصوصه تکلیف فرموده شیخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است  
سجانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده  
بطریق شیخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفقین بزرگواران نفی عبادت غیر حق

سبحانه و منع اشتراك است باو تعالى و تقدس و ناگزیر فتن بعضی مخلوقات است مریض دیگر را  
 از باب غیر از حق را سبحانه این عام مخصوص با بنیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت  
 مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگر چه بتبار  
 سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب  
 وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است  
 بهم در استحقاق عبادت مراد از کلمه صبیح لا اله الا الله تعالی عبادت آنه باطله است و اثبات  
 معبود بحق است سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند  
 مثل سایر مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه  
 از طول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند  
 و حق را سبحانه در خود حلول ثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود  
 تخاشی نمی نمایند لاجرم با از بندگی برآورده در منکرات افعال و استحقاقات اعمال می افتند و  
 اباحت بدینا کشفه میگردد و گمان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند صواب  
 میداند و هر چه میکنند مباح می انگارند مثلوا فافعلوا فویل لهم ولا تباعه ولا تشابهوا و کلمه دیگر که  
 انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت انصیبی نیست  
 آنست که این بزرگواران بنزد اول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تملک ندارند قائل اند  
 و اما دوحی و کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس باین بزرگواران هر چه میگویند  
 از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان  
 نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض رسالت واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوسیله  
 قطع می فرمود و ریسان منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند  
 و همان را صواب دانند بوا سطره زعم الوهیت پس انصاف در کار است  
 شخصی که از کمال غیبه دے خود را آنکه بکسیر دوستحق عبادت داند و افعال  
 ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آورد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع  
 او چه مدار مصرع ساسی که نکوست از بهارش پیداست و اخبار امثال

این سخنان بر سه زوایا دلالت مست و از حق را باطل جبر است و لولا از غلظت هویدا بجهالت  
 و زندقه انبیا پس ان باطل کان زهوقا للمؤمنین علی متابعتهم و ان کلمه علیهم الصلوة و السلام  
 از او کمتر بقیه مقصود نمائید سیادت پناهی میان پیر کمال ایشان بترسیدند چه احتیاج است  
 از خطاب چنینست نوشته می آید لیکن بقدر هست که بقیه چه گاه است که از استغنائی نشان محفوظ  
 است در است که ایشان استیاق عقبه بوسی داشتند و باین اثنا می ضعف بر ایشان جاری  
 شده بود است تعجب فرشت بود و بعد از فرشت متوجه باز است مایه غشته امید و رعایت اند  
 مکتوب شخصیت و چهارم نیز به سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صمد و یافته در بیان اند  
 از مدعیان درونی و تحریف بر تمام اصحاب و آلاء جسمانی و مایه سبب لک ستمگرانه بجا بود و عاقبت  
 انی حارین بحرته سید تقیین بنید و علی الله الصلوات و التسلیات لذت و دنیا برد و قسم است  
 جسمانی در روحانی هر چیز که در ان لذت است روح را در ان اله است و هر چه جسم را از ان لذت  
 روح را از ان لذت است پس روح و جسم قفس یکدیگر میباشند و درین نشانی که روح بمقام سلطه  
 نموده است و در قفس جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده لذت و تسلذ زگشته است  
 و با او متعلق نیست مرتبه عوام کالافعال و قفس در دناه اسفل سائین در شان ایشان صادق است  
 و است بهار و است اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوحی انی رجوع نه نماید سببه آنست  
 که هست و آدمی بکشت خود و از مقام فرمودی و هر گاه در باز مسکین زمین سفر نیست از دست دوحی  
 از یکس محروم تر و زیاده روح است که خود را از لذت می نکارد و لذت را از می کشد باشد  
 از یکس صفاست و به مقتضای صفت شیرینی رقیق می یا بدین بر عقل فکر نه این مرض  
 از دست تار آمد و نه تعجب جسمانی خرم و شادان زندگانی می نمایند نیست از پی  
 این پیش و عشرت شائق پی نهد بر ان جان بیاید بافتن و چون نیک ملا حظ  
 کرد و بشود معلوم میگردد در دنیا در و واده و صیبت نمی بود بخوبی نمی از زیر ظلمات  
 ان را قانع و حوادث را اهل می گردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارد و نافع است  
 از آن مرض می نمایند محسوس این فقیر شده در دغوت با سه عام که طعام سه بزرند  
 و غلظت نیست میخوانند کرد و جمیع از طعام خوانان بشکوی منبرند و مشقت طعام



[illegible]

حجت علی دیگر نمایان نیست که فحشه اعتبار پیدا کرده است پس ایمان در وقت غلبه  
 عدل و براندگی تردید میکنند اعتبار بسیار پیدا میکند بخلاف در وقت امن و تسکین  
 عدل و این جهاد قوی که امر از شمار میسر شده است جهاد کبیرت معقود داند و اهل من مزید  
 گوید و این جهاد عقن را به جهاد کشتن داند مثال امر در فقر و بیداری و باز این دولت محروم  
 است اینها را با بی اعتباری و لغاشق مسکین با تجربه و دایم تیراز گنج مقصود نشان  
 برانز سید و شاید برسی بقتدرت خود جهاد را قدس الله تعالی میفرمودند که من شیخی گنم  
 بیخ غنی و عام مزید نماید امر را و دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تاید ملت است و ابرام  
 بنحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منتقد میمانند و به وصل ایشان ترویج  
 شریعت میفرمودند تسنن است که چون حق بجانب پیرکت محبت شما با کابر این خانواده برگز  
 قدس الله تعالی امرایم سخن شمارا با تیرت بخشیده است و عظمت مسلمانی شما  
 را نظر و آن ظاهر شده است فرماید که اقل حکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام  
 شوخی پیدا کرده اند منهدم و منهدم می گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانده  
 چرا که الله سبحانه و تعالی عن جمیع مسلمین نیز بخیر در سعادت پیشین عناد است بدین مصطفوی  
 علیه الصلوٰه و السلام مفهوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر هست  
 از بد ملت ترس آن است که مبار و بخا به کار بنهاد انجامد و بر مسلمانان حساسه  
 سنگ ترافتند مصرع چو سید بر سر میان خویش میسرزم نه تنها الله سبحانه و تعالی  
 علیه الصلوٰه و السلام علیهم السلام و الله اعلم بالصواب و التسلیمات فقیهیه تقریبی  
 بخاتمه بود بخود است که از آمدن خود ایشان را اطلاع نداده و بعضی سخنان نافع نویسد  
 از محبت عزیز که بواسطه متابعت فطرت خبر نمکند مثال علیه السلام من  
 حسب الله لعلیم یا ه یعنی کسیکه دوست دارد در اسلام خود را پس گواهم گفت و او را  
 از آن محبت و التزم بلایک و جمیع من اتبع الله به مکتوب قصص و ششم  
 از آن عظمی و عظمی در مدحی طریق علیه نقشبندی قدس الله تعالی  
 به هم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علیه الصلوٰه و السلام

و میان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران بر چه دین قری با شد یا عمر مردانی اندرند و سیاه  
عباده الذین انفقوا من اموالهم فی سبیل اللہ و انفسهم فی سبیل اللہ تعالیٰ اسرار اتم یعنی بر انداز  
نهایت در بدایت سنت حضرات خواب نقشند قدس الله تعالی سره فرموده اند که انما یت  
در بدایت در حق میگویند و این طریق بینه طریقی اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه  
این بزرگواران را در اول تعلیم آن سرور علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات آن میسر می شد  
که دیار امت در غایت نهایت شمه از آن کمال دست میدیدند و مدد دینی قابل حضرت بزرگوار  
علیه السلام یک مرتبه در بدو اسلام خود شرف محبت میدادند و درین طریق علی علیه السلام  
و التسلیمات و التحیات مشرف شده بود و در دین قری با غیر ائمه اربعین است فضل مدد دینی را در  
اول محبت غیر البشر علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیم میسر شد و دین قری با آن خصوصیت در نماز  
میسر شد و جرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رفوان الله تعالی علیه السلام که کار دیگران  
را در پس انداخت و اشارت به بعد و چه نمود شرف از عبد الله بن سبا که قدس سره سوال کرد  
ایها فضل سعادتیه ام عمر بن عبد العزیز قان غبار مذی دخلت فرس سعادتیه تبع رسول الله صلی  
الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز امرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسله انبیا  
آمد و در نهایت این طریق مالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون بهترین  
جماعه را که کمال فضل در آغاز شرفی از انجام رزائی دارند و طایفه حقیقت کمالات ایشان غیرشان  
شعور است غایت ایشان فوق غایت دیگران خواهد بود و هر چه قیاس شش زن گلستان  
من بهار ما به مصر عمه سال که نکوست از بهارش پیدا است و آنکه فضل الله و توفیق  
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت خواب نقشند سفر می دهند که ما فطیما نه جعلنا الله  
سبحانه و را ما من حجه یومنا کابر و متابع آثار هم عمره البنی اقرشته دید و علی آله الصلوٰت  
و التسلیمات و التحیات کما کتوب شخصیت و هفتم خان خانان هند و یافتم در  
سفارش محتاجی نسبتا اندر سبحانه و یا کم علی متابعت سید طریلین علیه و علی آله الصلوٰت  
و التسلیمات ظاهر و باطنا و در حمده و ثنای خداوند و ابراهیم است بسیار بران  
آور دند که قصد بی ایشان جزای نماید اول اظهار رفیع شرف از دست بلکه حصول مودت

و خیر و مروتانی یا محتاج محتاج است به فضیلت و صلاح متکبر است و بمرقت و شهود  
آنکه در دین است شب کرم است و از دست محبت شریف خند و مادرانها حق نوبت از مرارت  
است از یک محبت شدت و ضعف متفاوت باشد خیل سعادت و محبتی میباشد که این مرارت را  
در رنگ غسل بیا شد و دل من مزید گوید تلونیات احوال از لوازم صفات مکان است جماعه  
در تنگ رسیده اند نیز از تلوی من مرشته اند بجا که ممکن گاه به مغلوب سلطان صفات جلالت  
است و کاتب محکم صفات جماعه است و قتی غل قبض است و قتی موطن بسط و هر دو سحر را  
حکام جدا است و در روزان بود امر و زانیست قلب مؤمنین برین صیغین من اصابع الحسن علیهما  
کیف یشاء و السلام کتوب شخصیت و هشتم نیز خان خانان هند و یافتم در بیان آنکه لاف  
از باب غنای زبید و استغنا از ارباب فقر و نایا سب ذلک فیما صنع الله عند و ما  
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم و تو خواه از سخن مندی خواه ملال و تو از ارباب غنا بیا  
و استغنا از ارباب فقر لان المعاملات بالاضداد و در مقام تبشیر شایسته شام غنیمت از  
استغنا امر من مفهوم نشد و چه مقصود شما تو اضاع بود مثلاً در کتوب اخیر مسطور بود بعد  
از کد و الصلوٰه نموده است ازین عبارت رنگ دریا مید که در کجا باید نوشت آری  
خیریت فقر و بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا غرق بر این  
امترتب شود و بدینا خیر و تقادس ائمه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات  
اتحاد الملک از خلف بر می اندازد اما اشک بر مع اشک برین صدقه حضرت خواب نقشند را قدس سره  
تعالی شرف گفت که متکبر است فرمودند متکبر من از کبر یا لے است این طایفه را  
ذلیل و خوار و انکار مدرب اشعث مدقوع بالا یواب و انقسم علی الله لایره حدیث نبوی  
علیه الصلوٰه و السلام اند که پیش تو غنم غم دل ترسیدم که دل از درده شوم و قدس سره  
بسیار است و محبان غیری و مخلصان صحیحی شامی باندک ملاحظه نفس امر داشته باشند  
بشما هر چه رسانند نفس الامر را نهند و هر گناشته که بهرند صلاح شما را میباید منظور  
دارند و مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل فائده  
دین سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما گذشتند تقصیر ازین طرف

در کتوب اخیر  
مسطور بود بعد  
از کد و الصلوٰه  
نموده است ازین  
عبارت رنگ دریا  
مید که در کجا  
باید نوشت آری  
خیریت فقر و  
بسیار کرده اند  
اما رعایت آداب  
خدمت هم ضروری  
است تا غرق بر  
این امترتب شود  
و بدینا خیر و  
تقادس ائمه و  
علی آله الصلوٰت  
و التسلیمات  
اتحاد الملک از  
خلف بر می اندازد  
اما اشک بر مع  
اشک برین صدقه  
حضرت خواب  
نقشند را قدس  
سره تعالی شرف  
گفت که متکبر  
است فرمودند  
متکبر من از کبر  
یا لے است این  
طایفه را ذلیل  
و خوار و انکار  
مدرب اشعث  
مدقوع بالا یواب  
و انقسم علی  
الله لایره حدیث  
نبوی علیه الصلوٰه  
و السلام اند که  
پیش تو غنم غم  
دل ترسیدم که  
دل از درده شوم  
و قدس سره بسیار  
است و محبان  
غیری و مخلصان  
صحیحی شامی  
باندک ملاحظه  
نفس امر داشته  
باشند بشما هر  
چه رسانند نفس  
الامر را نهند و  
هر گناشته که  
بهرند صلاح  
شما را میباید  
منظور دارند و  
مصلحت خود را  
که آن خیانت  
محض است بعضی  
از منافع شما  
نیز از علل فائده  
دین سفر بود  
اما در عالم  
اسباب محبان و  
مخلصان شما  
گذشتند تقصیر  
ازین طرف



بر انداختن این مقدمات تلخ مانند ما خوش گویند گمان شما بسیار اندک با اکتفا کنند  
 تصور از مشغالی فقر اطلاع بر میوب کمونه است و تصور از عمل محسنه و نه لیکن  
 بدانند که انکار این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی سخنی بی و دل است  
 این که و نمایند خود چه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند بخش فقیر خود را بهر حال  
 بشما می رسانید پس ادا را شما راه می رسید حتی خدمت مذکور خواستند داشتند  
 غیر اینها نوع الله تعالی **مکتوب شخصیت** و نعم نیز بخان خانان صدور یافت  
 در بیان توافقی که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته متابعت اهل  
 سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله  
 انشأ الله نامه گرامی که به مکتوب، خوشه مولانا محمد صدیق ارسال داشته بود  
 در موصول یافت کرم فرمودند جزا کم الله سبحانه عا نیزه بخیر چون رعایت آداب  
 تصور خود را نتوانست سخن رانده اند این است که کجک من توانم شکر حق اند این منزل  
 موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بیشتر است کجک چون الفاظ انا بیت  
 در جوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انا بیت بر دست درویش  
 از درویشان واقع شده است مترصد نتایج و شکر آن باشند اما حقوق آن را باید  
 که محال کن هر سه دارند از رعایا و نصاری چه نویسند و علوم و معارف چه دانند  
 که انوار مجتهدین و صوفیه تحقیق شکر الله تعالی میسر در بسط و تفصیل سخن تقصیر جایز  
 اند شسته اند و پاره از مسودات این که بنشأ است را نیز ظاهر است از یاران  
 بخندست شما برده اند به نشر مشربیت گذشته باشد با جمله طریق النجاة متابعت  
 اهل سنت و جماعت کثر الله سبحانه من ان قوال و ال فعال و فی الاصول و فی الفروع  
 فانهم افرقة الناجية و ما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال و شرفت ملک علمه یوم احد  
 اولم یعلم ان فی الله فی علمه کل حد و لا ینفع العلم بیننا قبل ان ینبنا الموت سیادت آبی سید  
 در ایام قدیم چون استسایه بان آستان ملایم دارد و در ملک دعا گوینان منتظر است  
 بر ذم کرم لازم است که در تکریم فرمایند که از ان فقر بی بی با اهل و عیال خود فقر غنا گزینند

بسم الله الرحمن الرحیم

و بدین سبب می درین نشان مغلول باشند و اسلم مکتوب هفتادم نیز بخان خانان صدور  
 یافته در بیان آنکه آدمی را جماعتی است و سبب بعد است همچنانکه همین با معیت او سبب قرب است  
 یونانی سبب ذلک فیکم الله سبحانه علی جادة الشریعة المعصومیة علی ما جمیع المعصومیة  
 و السلام و التیمة حم الله عبد قال یمن آدمی را همچنانکه جماعت سبب قرب دیگر که و  
 تعلیل است سبب مد و تعلیل و تعلیل نیز همان با جماعت است قرب بواسطه جماعت  
 حرمت است و قابلیت ظهور جمیع سبب و صفات را که تعلیمات ذمیه را نیز حدیث قدسی  
 ربیعی رنجی و لاسمانی و لیکن معنی قلب عبیدی المؤمن رمزی بیان است و بعد از این  
 احتیاج است بر جزئیات نیز بیانات عالم چه و در همه چیز در کار است خلقی که ما رسته  
 و لاری جمیع این احتیاج در جمیع اشیا برقرار می است که سبب بعد و تعلیل و  
 گشته است پای خردمست و آدمی گشت محروم از مقام مروتی و گرنه در باز  
 مسکینین سبب نیست از روی سبب محروم تر پس بهترین همه موجود است انسان است  
 و بدترین همه کائنات بعد از ازاگان منزه سبب رب العالمین غایب است از انوار التسلیم  
 و احتیاجات و اوجاع المعین عدد رب السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات  
 میسر نشود گرفتاری سبب که فقر است از یک نیز ناچار تا از گرفتاری سبب که فقر است  
 نالایر که همه تیرک گذرند گاهی چند روز به دفع اقبال صاحب شریعت نماید با آنکه  
 الصلوة و التیمة باید بسوزد که در عذاب خرد می و فو قناعات سرمدی وابسته به او  
 این جماعت است پس مولانا به نام سانه او می زکوة که باقیه باید نمود و آنرا وسیله  
 عدم فقری با سوال و انعام باید ساخت و مقبوضات و مقبوضات لذت و نفی حظه نفس  
 منظور نباید و شت با آنکه در الحمد و شکر فی غیر حصول وفات یا در اطلاعات نیست دیگر  
 نماید بر دجا مسه نفس بحکم بر می رسد و از فقر عند الله سجد به نیست تضرع یا مورا باید  
 پوشید و مشوب به نیست دیگر نباید ساخت و از فقر نیست میسر نشود خود را بکاف  
 برین نیست باید آورد فان کم تمکوا فتبا و اولم یحق سبحانه و تعالی المتجی و متضرع  
 باید بود که حقیقت نیست به شود و تکلیف است و سبب میان که در عذاب و محرومیت

بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه در ساخته است قطره باران را به علی بن اقیس در تبع مور بمقتضای فتوی علماء و من تارک  
 راه عزیمت را اختیار نموده اند و از خصلت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات بدنی  
 باید دانست یا بفعل یا بغير بکاران شکریم و انتم مکتوب بقتاد و دیگر میرزا و رباب  
 ابن خان خانان مدد و ریافت در میان آنکه شکر بنویس بر منوعلیم و حسب سلت و حصول شکر  
 باتیان شریعت است لا غیر یدر الله سبحانه و تعالی شکر منعم بر منعم علیم و حسب سلت عقلا  
 و شکر ما معلوم است که وجوب شکر به اندازه و مصلحت است پس هر چند و مصلحت نیست  
 وجوب شکر زیاده تر پس بر اعتبار علی تفاوت در مراتب به نسبت بفقرا و اغنیاء و متاع و شکر  
 واجب آمد مذا فقرا این تمت میسر از اغنیاء یا نقد سال در پشت خواهند در و شکر نعمت الهی  
 و لا تعصم عقائد است بمقتضای آراء فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و تاجیه باتیان اعلام  
 شریعه و علیم است بر وفق آراء محمدین این فرقه علیم و تاجیه تعصیف در تکیه است بر طبق سلوک  
 صوفیه علیم این فرقه سینه و وجوب این رکن خیر استحسانه است بخلاف رکنین سابقه چه  
 اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال سلام منوط بآن یک رکن و علی که مخالف است  
 این را کان فلسفه است هر چه از نفس ریاضات شاک و مجاهدت شدید باشد داخل معصیت است  
 و تا فرمانی و تاسیای منتهی سلطانه بر آمده باشد و قلوب مقید بآن در ریاضات و مجاهدت خود را  
 معاف ندانند اما آن ریاضات چون بر وفق شریعت اینها صلوات الله تعالی باینها  
 علی جمیع عموما و علی افضل خصوصاً واقع نشده اند و در انداز نجات اخروی به نصیب حکیمانه  
 سیدنا و سولانا و شفیع ذنوبنا و حبیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم و متابعین و  
 المرشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب بقتاد و دوم بخواجه جهان  
 صد و ریافت در میان آنکه جمیع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را ترک دنیا  
 بیاره نباشد و اگر ترک شقیق بشود و از ترک علمی چاره نیافتا سبب ذلک است سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه  
 ما حسن الدین و الدنیاء اجتماع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع نمودن دست پس طاعت آخرت  
 ترک دنیا با هر دو چون درین آوان حقیقت ترک آن شیرین است با کمال بهر صورت به ترک  
 علمی باید توجه داد و ترک حکم عبارت از آنست که در امور دنیوی بمقتضای حکم شریعت مخیر نگردد  
 باید که

در مطاع و مشارب و مسکن حدود شریعه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد  
 در اموال نماید و انعام سانه زکوٰه مفروضه را باید کرد و چون تجلی با حکام شرعی پیشتر شد از مضرت  
 دنیا نجات حاصل گشت و باختر جمع شد و اگر این قسم ترک علمی هم پیشتر نشود از بخت خارج است  
 حکم منافق دارد که صورت ایمان در ترش سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت مآ و اموال نبوی  
 است نقطه من آنچه شرط بلا غصب است تا تو میگویم به و خواه از بخیر بند گیر خواه طلال تا کدام صاحب  
 دولت باشد که باین مطراق دنیا و دین و باین خدم و حشم و بالین طعامهای لذیذ و حبیب باین تاسیها  
 فائزه در برش کلام حق را بسع قبول استماع نماید به گوشش زیاده گران شده است نشنود دایه و فغان  
 مرا و وقتان الله سبحانه و ایاکم بتابعه شریعه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و اتمیه بقیته المراد  
 سیان شیخ زکریا که سابق کرده و در عالم و فاضل است بشوی اعمال بدنی است که بندان محبوس  
 بواسطه ضعف پیری و شقیق میشت و عامی مدت بسر بسته آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده  
 سع و خلص ما مانده کثرت سافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صدیق محمد است ایشان میفرستند  
 بضرورت بچند کلمه تصدیق گشت امید است که توبه عانی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت  
 که عالم است و بپر و استقام اولاً و آخراً مکتوب بقتاد و سوم به پنج بن قلیان مدد و ریافت در مدت  
 و نیاز دنیای آن در نکوش تحصیل علوم غیر نفع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریر غیر طاعت  
 صاحب علی الخصوص در زمان غفوان جوانی و ما بنا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده غریبه است  
 سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و التسلیات و التحیات لایبیه اسرمدیه استقامت زانی فریادی فرزند  
 دنیا محل آرایش و تمل است ظاهر او را با نور عز و خرافات موه و عزیز گردانند و است مورت و انحال  
 و خط و زلف و دود و موه و مزین خسته اند و بنود شیرین نیست بهر اوست نصارت تمجیل است لیکن فی الحقیقت  
 جیفه نیست عطر اند و دود و مزین است پلوز ذباب و دود و سبب است با و شکر نیست زهر باطنی مضر  
 خراب است معامله و با نهای خود با این همه گندی از هر چه دنی بدنی فریفته او دوانده و سحر است گرفتار و چون  
 و مودع است هر که ظاهر او مفتون گشت بدای خسارت ابدی تنهم شد و هر که محال است و طراوت  
 نظیر زندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیم و طلال  
 که صلوة و السلام فرموده است ما الدنیا و الآخرة الا ضررنا ان رضیت احد لهما



عقبت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سطح است پس ناچار از  
 آخرت بے نصیب آمد عاذا بالله سبحانه وایاکم من محبتهم و محبة اهلها اے فرزند هیچ  
 میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد و پس از زن و فرزندان و مال و جاه و ریاست  
 و ملوک و لعب و اشتغال بآلایه همه داخل دنیا است ملوک که با آخرت کار نیایند  
 هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و اغفال آنها از علوم لا طائل  
 بکار می آید فلا سفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامه  
 اعرفه تعالی عن العبد الشقیة مالایعینه ه ه ه هر چه جز عشق خداست حسن است  
 مگر شکر خوردن بود جان کنده است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات  
 صلوة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکه  
 باین معنی است که علم نجوم یک از طرق معرفت اوقات است بسیار از مردم هستند  
 که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین  
 سخن است و بیکه تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم  
 شرعیه دکانه گفته اند بالجمله بعد از تحکلات بسیار و وجو از برای اشتغال باین  
 علوم پیدا میشود اما اگر مقصود اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله  
 کلامیه امری دیگر نباشد والا يجوز الصلوات باید کرد و ارتکاب امری مباح که مستلزم  
 فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می بر آید یا نه شک نیست که اشتغال باین  
 علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروری است اے فرزند حق سبحانه و تعالی از کمال  
 عنایت بیفایت خویش ترا و ابتدا جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود بدولت  
 یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی امر را بهم اتا بت داده نمیدانم  
 از دست نفس و شیطان ترا ثبات بر آن توبه میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید  
 موسم عقودان جوانی است و اسباب و نیوس همه بیشتر و بیشتر از قرنی مناسب و نا ملائم  
 ه ه ه اند از من بخواه این است که تو طفل و خانه رنگین است اے فرزند کار این است  
 که از فضول مباهات اجتناب باید نمود و از مباهات بقدر ضرورت انکسار باید کرد

آنهم به نیت جمیعت از برای ادا و طاعت بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر  
 ادا طاعت است و از پوشاک ضرورت و دفع حر و بر دوش طاعت است و از القیاس  
 سایر لمباحات المفرویه اگر بقشبنده قدس الله تعالی امر را بهم عمل بضریمت  
 اختیار کرده اند و از رخصت مهمانان اجتناب فرموده اند از جمله غرام الحفاست  
 بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دائره مباهات بیرون نباید نهاد و کمالات  
 و شقیات نباید رفت تنوعات با امور مباهات بروجه اتم و اکل حق سبحانه از کمال کرم تجویز  
 فرموده است و دائره این تنوعات را پر و وسیع ساخته قطع نظر از این تنوعات کدام  
 عیش برابر آنست که مولا می این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا بر او  
 آنست که سید و از اعمال او در مخط باشد رضا الله تعالی می آنجه خیر من آنجه و مخط  
 الله تعالی فی النار تر من النار این کس بنده ایست محکوم محکوم موی او را پس فرود  
 نساخته اند و در هر جسد افتد و اندک داشته فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود  
 فرد غیر زندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی است جوانی و نیت  
 که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد و بخیل که در امانان پیری نگذارد و اگر گذارد  
 جمیعت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد حال آنکه اسباب جمیعت  
 همه میسر است و وجود والدین اتم از جمله الغامات حق است سبحانه که غم معیشت این کس میسر است  
 و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر را میفرود باید انداخت و خست  
 پس بگوید باید شید قال علیه الصلوة والسلام ملک المسوفون آری اگر محامات دنیا و دنی  
 را بفرود اندازد و امروز با عمل آخرت پردازد پس سقسن است چنانکه عکس این مستقیم است  
 درین وقت عقوقان جوانی که استیلا دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر  
 اعتبار است که در وقت عدم استیلا و آنها اضعاف مضاعف آن را اعتبار نیست در توره  
 سپاهی گری سپاهیان کار گزار در وقت استیلاست اعتبار بیشتر است  
 اندک تردوم اعتبار می گیرد و نمایان می شود و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار  
 فی مانای فرزند مقصود از خلقت انسانی که فایده موجود است نه مود و لعب خود و خلق نیست

این  
 مکتوبات امام ربانی  
 در خطبه

مقصود از وسع ادای و نالفت بندگیست و ذل و نکسار و عجز و انقار و دوام التوا و تعظیم بجناب  
قدس خداوندی جل سلطانہ عبادت کے شرع محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن نالفت است و مقصود  
از ادای آن منافع و مصالح عبادت و بجناب قدس خداوندی غرضانہ بیج از ان ماند  
نمی شود بجان نمون گشته می باید کرد و بالقیاد تمام در مثال و مردانہا از منافی باید پوشید  
حق سبحانہ با وجود غنا و مطلق عبودیت با و امر و نواہی سرافراز ساخته است ماحمت جان را شکر این  
نعمت بر وجه اتم باید کرد و بخت داری تمام در مثال احکام باید پوشید ای فرزند میداند که  
اگر از انانی دنیا که بشوکت و جہا صورتی متحقق است اگر رستخیزان زیر دست خود رستخیزی سرافراز ساند  
و در آن خدمت نفی بآئین نماید است این زیر دست حکم در جہا بل از زیر دست او میداند که شخص عظیم القدر  
این خدمت را فرموده است چنانچہ تمام بجا باید آورد و بلا شد عظمت خداوندی باشد از عظمت این شخص  
هم در نظر کثرتی آید که مثال خداوندی عظمت نمی شود شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را بیدار  
بر آورد و عدم اتقالات و امرائی جل سلطانہ از وجہ خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ  
میداند و باور نمی کند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر ترا عظمت ابناء دنیا می آید شاعت  
این امر را باید ملاحظہ نمود ای فرزند اگر شخصی که کذب او را بار بار تجربه کرده اند بگوید که اعدا با ستم  
تمام بر فلان قوم شیون خواهند ریخت عقلاً دانم از بی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن  
بلیه مینمایند با وجودیکه میدانند که آن مجرب کذب است لیکن میگویند که در محل تو ہم  
خطر نزد عقلاً استمرار لازم است محض صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام مبالغتاً تمام از عذاب  
اخر دے خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمیشوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند  
و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز از محض صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام التحیة معلوم کرده اند پس چه  
ایمان است که خبر محض صادق در رنگ خبر و غلو اعتبار ندارد و صورت اسلام  
نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن ہم نیست بلکه وجه ہم  
نیست چه عقلاً در خطر با و هم را نیز اعتبار سے نمند و همچنین حق تعالی در کلام مجید  
خود می فرماید و اللہ یبصر ما تعملون با وجود این اعمال بیهوده بود و ع سے آرند اگر  
بدانستند که شخص حقیر سے براعمال اینها مطلع است هرگز عمل شیوع در نظر او میکنند

پس حال ایمان از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانہ باور نمی کنند یا اظهار حق سبحانہ تعالی  
را اعتبار نمی دهند پس این قسم کرد و از ایمان است یا اگر کسی بران فرزند لازم است که از سر تجدید  
ایمان بکند قال علیہ الصلوٰۃ والسلام جدد ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرئیات حق  
سبحانہ توبه نصوح از سر عاده نماید از سر یکدیگر فرموده است و محرم ساخته بجنب باشد و بیج  
وقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام میل و نماز را تہمید شود زبے سعادت و داد و زکوٰۃ مال نیز بطل  
ارکان اسلام است آنرا البته او کند و طریق که دانی آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه  
حق فقر است سالیانہ جدا سازد و بنیت زکوٰۃ بجا بیاورد و تمام سال بمصارف زکوٰۃ خرج نماید  
برمی تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوٰۃ این نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم  
است که در تمام چه قدر خرج میکند فقر او سخفان ما چون بنیت زکوٰۃ نیست محسوب  
نمی شود و در صورت حرق و زکوٰۃ از سر او شود هم از خرج بے تقریب خلاصی است و اگر  
بالفرض آنقدر در سال خرج فقر نشود و بقیه آنرا از مال خود جدا کند و در  
هر سال همین قسم عمل بکند بر تہمید چون مال فقر جدا میشود که هر روز توفیق ادای آن روزی باشد  
شاید که در اموال فقیر سازند سے فرزند چون نفس باله است تحصیل است و در اتقالات احکام آتلی  
جل سلطانہ سرکش بقدرت سخن بلیه نگفته میشود و از اموال و املاک همه از حق است سبحانہ  
این کس را چه مجاست که در آن کس نماید باید که بخت تمام او کند و همچنین در سایر عبادات خود را  
بیج و جماعت ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ بندد و باید داشت و کوشش باید نمود  
که حق یکس در دے نماید بجا ادای آن حق آسانست ببلایست و تعلق هم دفع میشود در آخرت  
که شکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود و سخن ایشان را  
ماتر سے است شاید برکت انقاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که نام را وسیله  
مال و جہا ساخته اند دور باید بود مگر آنکه عالماتقی پیدا نشود و بقدر ضرورت با ایشان  
باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد آثره از علماء دنیا داند و شیخ علی آثره خود آشناسے  
شما اندر غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی متفقند در تفقیش مسائل شرعیہ با ایشان رجوع  
نمودن انساب است است فرزند فقر را با غنی دادینا چنان سبب که از نیک و بد ایشان



سخن کنم نصائح شرعی در نیاب بر وجه اتم و اکمل و ارد شده اند لکن آنچه ابا الفیاض آن فرزند چون از راه انابت به فقر و جوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه بحال آن فرزند میشد بهمان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح و مسائل گوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیاری که علم بدار و می نص خود دار و توان دار در انحراف و محبت نمی یابد علم بدار و فائده نمیکند این همه ابرام و مباهله بر اسم عمل است علم خود محبت را درست می سازد قال علیه الصلوة والسلام ان اشکر الناس غذا یا یوم البقیة عالم لم یفقه الله علیه السلام آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه کثرت صحبت در باب جمعیت اگر چه فایده نداشته باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میدهم رسیدست که حق سبحانه بیکت آن انابت در آخرت موافق مرضیات خویشش موافق گردد اند از اهل نجات سازد و در حال رشتن محبت این طائفه را از دست ندهد و احتیاج و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بواسطه محبت این طائفه محبت خود مشرف سازد و تمام بکام خود کشد و ازین خرخرشه بابا لکل خلاص سازد و دشمنوی عشق آن خداست که چون بر فروخت به هر چه بر مشوق باقی جمله سوخت به تیغ لادر قتل غیر حق برانند و در نگز ان پس که بعد لاجم ماند به ماند لا اله الا الله باقی جمله رفت به خدا و باش اس عشق شرکت سوز رفت مکتوب به فتا و چهارم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته و تحریرش بر محبت فقر و توجه بایشان و التمس باتباع صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام مرا سکه شریفه و سفاد و غنیطه و رود یافت حمد الله سبحانه که از غم و آس آن محبت فقر و توجه در ایشان منوم گشت که سرای سعادت است انهم جلسوا الله سبحانه و هم قوم لا یشفع جلیسم و کان رسول الله علیه و آله و سلم یشفع بعضا لیکت لهما جبرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اغث مدقوب بالابواب لوانهم علی الله لایزه سعادت آثار فقره در صحیفه اگر می اندراج یافته بود که خدیو نشاتین این نیست است که مخصوص حضرت واجب الوجود دست جل سلطان عبد ملوک بقدر ملی شته را چه رسد که بوجه از وجوه بخند و ندبل سلطان مشارکت جوید و در راه خدا وندی

بسم الله الرحمن الرحیم

بوی علی الخصوص در نشاء اخروی که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بکس نیست تا آنکه یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا در دهد که این ملک ایوم و خود در جواب آن فرماید الله اعلم الله تعالی عباد را در ان روز غیر از مول و و هشت تحقق نیست و چه سرست و مدارست مقصودند الله تعالی در قرآن مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلقت خبر میدهم بحیث قال تبارک و تعالی ان زلزلة الساعة شتی عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما رضعت و تلضع کل ذات حمل حملها و تری ان السککرمی و ما هم بسککرمی و لکن مذاب الله شدید و در ان روز کثر فعل پر سهند قول و الا لعزم را دل بمرز دهن و بجاییکه دشت بر ندا بنیاید تو نذر گد را چه داری بیا به بقیة النعم باتباع صاحب الشریعة علیه الصلوة والسلام و التیة لازم فان العجاة بد و نامحال و عدم الاتفاقات الی زخارف الدنا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها فان الدنیا بمنزلة الله سبحانه لیس لها قدر عنده تعالی لیس فی ان یكون عدما خیرا من وجودها عند العباد و قبیة عدم دفا و با مسرعة زوالها مشهوره بل مشهوره فاعتبروا یا بنی ائما الذین مضوا من قبل و تعالی الله سبحانه و یا کم بتیابو سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب به فتا و پنجم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته و تحریرش بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً بدستن احکام فیه و ریه فیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یاب و سبیله و اوراقا حاث میبایست سید کونین سلم الله سبحانه و عا فاکم بقدر سعادت دارین منوط است بعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها بنیک علماء اهل سنت شکر الله بهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بقتضای آرایه صاحب این بزرگواران باید که دانایا علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبیه حاصل باینمود و عمل بقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این و جناح اعتقادی و علمی اگر سعادت ازلی مد فرماید حیران عالم قدس میسر آید و بد و نامحط العناد دنیا سے دنی که می آن نمیکند که آنرا از مطلب فخر و حصول آن و

عباده و اوراق مقامات را که در بند نیست باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی و سبیل  
 او را تعالی باید طلبید رعایت کار نیست غیر این همه بیچون اتفاق نموده و مستحق  
 خواسته اند شکر منم سالی و غایب از جنت خواهند نمود اما یک شرط را رعایت دارند و آن  
 وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد و ساختن خود را در تفرقه انداختن است غفلت است  
 هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر مبادی تفریق است مصطفوی علی  
 الصلوٰۃ و السلام و ائمه است کرامت فریاد و السلام علی من تبع بعدی و التزم متابعت  
 المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیات مکتوب بنما و در ششمین فصلی که در بیان  
 در بیان تفریق و ترقی و البته بوسع و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر بیشتر شود  
 اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت در بیان آنکه اجتناب از  
 محرمات نیز دو قسم است عسلک الله سبحانه علیه و ما نلکم عما شاکر محمد سید البشر متقی علیه و  
 علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیات گفتند و من التمسها فقلنا قال الله تعالی فما آتکم الرسول فخذوه  
 و ما نلکم عنه فانتهوا و از آنجا که او امر و نهی از او است و مطهر ترین این  
 دو چیز است و اخیر است که بعد از رعایت و تقوی است و ذکر رحمت رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 و علی آله و سلم عباد و جهاد و ذکر آخر بر عت نقال البنی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بامر دنیا  
 یعنی الورع و نقال ایضا علیه من العتدات است و من التمسها فقلنا قال الله تعالی فما آتکم الرسول فخذوه  
 انسان بر ملک ازین جزو تحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود و چنانکه  
 در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس عایت جزو ورع و تقوی از اهم  
 مقام اسلام است و از شد ضروریات این جزو که در آن بر اجتناب از محارم است و بر رعایت  
 وقتی میسر شود که از فضول مباحات احتیاط نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات کثرت  
 کرده شود زیرا که غافلان در ارتکاب مباحات با مومنین است و رسالت  
 به محرم نزدیک است من عام حول احمی یوشک ان للقی فیهم پس در حصول  
 کمال در رعایت و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لا بد آمد و آن به سه مشروط  
 به نیست او اسے و غافل بندگی و الا آن قدر هم و بال است و قلیل آن ضمیمه حکم

۱۰۰

بیشتر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات با کلیه در همه اوقات خصوصاً در وقت بسیار  
 عزیز الوجود است اجتناب از آن محرمات لازم ساخته میماند اما در ارتکاب فضول مباحات  
 تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در یک از براس  
 دخول حوائی محرمات و البته همیشه بحق سبحانی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التماس  
 تضرع و تضرع که کار آن اجتناب بکند که فضول مباحات تعلق داشت و از آن آن مضمون و محفوظ دارد  
 عزیز میفرماید انما انما صابین حبلی من حوله طبعین اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسم  
 به حقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که حقوق عباد تعلق است و رعایت قسم ثانی اهم  
 است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقر محتاجانند و بالذات  
 بخیر و نیکم اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة لآخر من عرضة  
 او شئ فلیتمها لیه ایوم قبل ان لا یكون دینا و اولادها ان کان له عمل صالح اخذ بقدر  
 مظلمته و ان لم یکن رحمت اخذ من سیئات صاحب فعل علیه و قال ایضا صلی الله علیه  
 علیه و آله و سلم تدرون ما الفلوس قالوا الفلوس فینا من لا ورع له ولا متاع فقال صلی الله علیه  
 و آله و سلم ان الفلوس من متی من لا یایی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و یا یتی قد شتم  
 هذا و قد شتم هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا یصعب هذا من حسنة و هذا من  
 حسنة فان فینت حسنة قبل ان یقف ما علیه اخذ من خطایا هم فطرحت علیه ثم  
 طرح فی النار هذق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثانیاً انهار محمد  
 گزاره ایشان می نماید که در بکده عظمت لاهور بوجو و ایشان بسیار از احکام  
 شرعیه درین طو زمانه روا بے پیدا کرده است و تقوی دین و ترویج ملک  
 در آن بقعه حاصل گشته است و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت  
 بسائر بلاد دهند وستان خیر و برکت آن بلده به جمیع بلاد دهند وستان راست  
 اگر آنها دین را ترویج است و همه جان خود را از رواج تحقق است حق سبحانه و تعالی  
 نوید و ناصر ایشان با و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یزال طاعتکم  
 من امتی ظاهری و باطنی و یضربهم من نذرهم حتی یأتی امر الله



و هم علی ذلک چون ایشان را رشتۀ ارتباطی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواصه  
 نامحکم بود بنا بر آن به سود چند کلمه محرک آن نسبت جمی گشت زیاده برین اصحاب  
 ست حامل رقیه دانا گو که از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زاده است حاجت جناب  
 ایشان آدرده است امید است که توبه شریف در باره او مرعی داشته روا سے  
 حاجت او خواهند نمود و دولت حقیقی سعادت سرمدی محصل باد بحضرت البنی دالک الامجاد  
 علیه و علی آله الصلوات و التیمات مکتوب هفتاد و هفتم بجاری خان صد و ریافت  
 در بیان آنکه عبادت خدا سے بیچون و بیچگون کس میسر شود و اینا سبب ذلک احمد لک  
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بعد از خدا سے هر چه برستند هیچ نیست  
 بے دولت ست آنکه هیچ اختیار کرد و عبادت خدا سے بیچون و بیچگون جل سلطانہ  
 و تھے میسر شود که از قیمت تمام ماسوا سے زیاد شد قبله توبه جز ذات احدیت هیچ نامر  
 در مصداق این توجہ استواء انعام و ایلام اوست تعالیٰ بکده در ابتدا حصول این  
 مقام ایلام مرغوب تری آید از انعام اگر چه در آخر کار به تفویض می کشد و هر چه میرسد  
 اولیٰ و انسب میدان عبادت سے بر غبت و محبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت  
 خود ست مقصود از انجائیات و سرور خویش ست تا تو در بند خویش تن  
 باشی و عشق کوئی دروغ زن باشی و حصول این دولت و البسته بقدر مطلق  
 است و این توجیه تجریمت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی  
 صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمہ حصول این نعمت عظمیٰ موقوف ست بر کمال  
 اتباع بشریعت او علیه من الصلوات و التیمات اکملها چه شریعت هر بنی  
 علیه الصلوات و التیمات که از راه نبوت برو سے عطا فرمودند مناسبت ولایت  
 اوست چه در ولایت روحی ست سبحانہ بالکلیه و چون به نبوت فرود می آرند  
 همان نور فرود می آید و همان کمال را با توجہ فائق جمیع مے کند و سلب حصول  
 کمالات مقام نبوت بمهمان نور ست و هذا گفته اند و اینست نبی افضل ست از  
 نبوت اولاد جرم شریعت هر بنی مناسبت است او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم

و معمول ست بآن ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوٰۃ  
 و السلام از ولایت آن سرور نصیب نیست بلکه بر قدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نصیب دارند  
 جواب گویم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوٰۃ و السلام جامع جمیع شرائع ست و کتابی که برو سے  
 منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا متابعا  
 جمیع شرائع ست پس باندازه استعداد و خود مناسبت به بنی از انبیاء دارد که ولایت او را  
 اخذ میکند و از محذوریه بلکه بگویم که ولایت او علیه الصلوٰۃ و السلام حاوی ولایتها سے  
 جمیع انبیاء ست علیهم الصلوات و التیمات پس وصول بآن ولایتها وصول بجزو است از  
 اجزای این ولایت خاصه و سبب عدم وصول ای تمام ولایت بقصور سے کمال  
 متابعت علیه الصلوٰۃ و السلام و لاقصور در جات فلا حرم حسن التفاد و تے درجات  
 ولایت و تفسیر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی تک ولایت احتراض و تھے دارد  
 میشود که متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات و  
 التیمات و التیمات حاصل مے شد و لیس فلیس احمد لک الذی انعم علینا و هدینا  
 الی القراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت  
 بین ست تک من مصلحت صراط مستقیم و لیل اینست رزقنا اللہ سبحانہ  
 و ایام کمال اتباع شریعت علیه الصلوٰۃ و السلام بحضرت کمال اتباع و عظمت و دیا رزقنا اللہ  
 تعالیٰ فلیعلم جمیع آیین حامل رقیه دانا تر و آن حد و بود و چند کلمه طریک سلسله محبت گشت  
 و اسلام علیکم ورحمۃ اللہ سبحانہ لکیم مکتوب هفتاد و ششم تیر به جباری خان صد و ریافت  
 در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت و البسته باتباع  
 مدح شریعت ست علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام حق سبحانہ و تعالیٰ بر جا و شریعت  
 مقدم علی مصدرها الصلوٰۃ و السلام و التیمہ استقامت از زانی فرمایند چند روایت که از سفر و بیرون  
 حرکت واقع شده است و بوشن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت ست بقدر  
 وصول بوطن اگر سفر ست در وطن ست سفر در وطن از اصول مقررہ اکابر خانوادہ علیه نقشبند است  
 اندر منتهای اسرار جمعی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج انبیا علی نبی

میشود و جمیع را ازین طائفه اگر خواهند مجدوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرامی میدهند مفسر علم این کار دولت است کنون تا اگر اسرار و هیولای باب الیقین فهمیده و موصول باین نعمت علیّه است با تباع سید اولین و آخرین است علیه و علیّه آنکه من الصلوات افضلها و من التقیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم سازد و با مثال او امر و انهما از نوای تمجید و بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سرسوی باشد اگر بالفرض احوال و مواجبه و دهر داخل سدر راج است آخر و راسوا خواهند ساخت خلاصی بے اتباع محبوب بمانندین علیه و علیّه آنکه من الصلوات افضلها و من التقیات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرقیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولا س این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزو س و علی او مطلع است از حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود مسلم حضور حق سبحانه بیچ پاک نیکند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند و اعوذ بالله سبحانه من شرور نفسنا و من سیئات اعمالنا بکرم حدیث جد و دوا رحمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم ایشان میباشد کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر نرسد بلکه السوفون حدیث نبوی است علیه و علیّه الا الصلوات التیلمات یعنی هلاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی تا خیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان این نیست باشند و در ویشانی که قدم را بر سر شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان سبته باید طلب نمود و مدد باید جست تا عنایت حق سبحانه از در بچه ایشان ظاهر شده تمام بجای نیاید قدس خود

تعالی جذب نماید و مخالفت را دور و سنجایش نماید تا سرسوی راه مخالفت شریعت کشاده است محل نظر است تمام سبیل مخالفت را باید سد و ساخت بهیت محال است بعد که راه صفا نتوان رفت جز در پی سقطه صلوة الله و سلامه علیه و علیّه از اعتراض بر اهل الله خصوصاً که اسم پیری و مری در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آن را هم قائل بایدانکاست زیاده برین اطلاق است این چند حرف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص جهر بر آورده امید است که موجب ملال نشود و ثانیاً مصدر سبگرد که ملا عمر و خواه حسین آدمی زاده اند خوابان ملازم است ایشان اندامید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسماعیل نیز همین اراده بخند است آمده است اگر چه پیاده است امید دار است که فراخور حالت خود بهره یابد زیاده تصدیق ندارد و السلام والا کرام مکتوب هفتاد و نهم نیز بمباری خان صدر یافته در بیان آنکه این شریعت غرض جامع شرائع ما تقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای تبع شرائع و ما نیاسب ذلک الله تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمة ثبات و استقامت از زانی فرموده با کلیه توجیهات قدس خود گردانند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و ظهر تبیع انبیاست بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آن سرور اعظافرموده اند زبدیه جمیع شرائع ما تقدم است و اعماله که بمقتضای این شریعت محقق است منتخب از اعمال شرائع سابقه است بلکه ز اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی و سلامه علی نبینا وعلیهم چه بعضی از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی به قیام و همچنین اعم سابق بعضی بنماز با مداد مامور بودند و بعضی دیگر بنماز سه دیگر درین شریعت از اعمال اعم سابقه و ملائکه مقرر شده اند زبدیه آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان بالغال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال



مقتضیات آن شرع پس لاجرم مصداق آن شرعیت نیز لازم باشد و همچنین مکتب  
این شرعیت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تذبذب است. جمیع شرع را تقدم را عدم  
اتیان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوة والسلام انکار  
در جمیع کمالات اسمای و صفاتی و تصدیق و تصدیق است جمیع آنها پس ناچار است که آن  
آن سرور و مکتب آن شرعیت بدترین اعم باشد از نجاست اعراب احد کفر و اذقان  
محمد عربی کابر و سب برد و مرست بیکه خاک در شش نیست خاک بر سر است  
احمد لله ذی الانعام و المنة که حق اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شرعیت و صاحب  
آن شرعیت علیه الصلوة والسلام و النجیة با حسن وجوه مشهور و شده بود و  
و عدم است بر او ضایع تا ملائکه همواره در انگیزشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیو بزرگان  
فرماید تا آنکه حاصل رقیه الدعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند و رین دیا بزرگان  
ایشان بزرگ شده آمده اند و جوه معارف و ظالمت بسیار داشتند شارایه از بے معاشی  
متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل ایشان  
جمعیت پیدا کنند و یا ده تصدیق نشد شارایه را بعد و عظام بر بنجی سفارش فرماید  
که کارگر خود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد و الاسلام و الاکرام مکتوب شهادت و  
بیر زانق الله حکم مدوریافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و دو فرقه اهل سنت و  
جماعت اند و در کلامش فرق مبتدعه و ماینا سبب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت  
مضطویه علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة استقامت از زانی فرماید مصرع  
کار نیست غیر این همه هیچ؛ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و  
جایز نجات خود کل حزب بما لایم فرعون نقد وقت شایسته اما سبیل که غیر مایه و علیه  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحد ناجیه از آن فرق متعدد  
فرموده است انتم الذین اعم علی ما انا علیه و انما لی یلین آن فرقه واحد ناجیه آنانند  
که ایشانان بطریق اند که من غیر آن طریق و اصحاب من بران طریق اند و اگر اصحاب با وجود  
اکلایت بذكر صاحب شریعت علیه الصلوة و النجیة درین موطن براس آن کو اند بود

که تا بداند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشان است  
و پس چنان که حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد طاع الله پس اطاعت رسول  
عین اطاعت حق است و سبحانه و ظلال اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت  
او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدای را چهل سلطان خدای اطاعت رسول تصور کرده اند  
حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید ویریدون ان  
یفرقون بین الله و رسوله و یقولون لو من بعضنا و کفر بعض و یریدون ان یجدوا بین ذلک  
سبیلا و انما هم الکفرون حقایس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور بودن علیه الصلوة  
و السلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی  
باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام پس  
نجات را در آن طریق مخالفت چه مجال و محسبون انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون مطابق  
حال ایشان است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه الصلوة  
و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شایسته الله تعالی میمیرم فرقه ناجیه چه طاعتان اصحاب  
بغیر علیه و علیهم الصلوات و التیمات خود از اتباع ایشانان محروم اند کافیه و انوار  
و معتزله خود مذنب محروم دارند و اصل بن عطار پس ایشان از تلامذ امام حسن غفری است  
بناجیات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل  
عن علی بن ابي القیس سائر الفرق الباقیة و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کرد نیست  
بیشتر ضد جل شان ما آمن رسول الله من لم یقر الصحاب چه نیست اینها منجیه خبیث  
اصحاب ایشان میشود لغو بالله سبحانه من هذا لا اعتقاد و السور و ایضا شراست که از راه  
قرآن و حدیث بما رسید است توسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند  
نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی دون بعض نیست بل کلهم  
ست العداة و الصدق و البقیع سوا پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن  
در دین است و الیایا بالله سبحانه و نه اگر طاعتان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنم  
از من نیست که جمیع اصحاب را متابعت با شید بلکه ممکن نیست متابعت جمیع آنها را و اختلاف

ندایم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتیه سودمند افتد که انکار از بعضی دیگر بمان نشود و بر تقدیر  
انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر تحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثل توفیر و تعظیم خلفا و ثلثه رضوان  
الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدایته ایشان را دانسته بایشان بیعت نموده اند پس  
با وجود انکار خلفا و ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن  
انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و روایت صریح مرقول و افعال ایشان را  
و احتمال تقیه را در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخافه عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند  
که اسد الله با وجود کمال معرفت و خجاست بعضی خلفا و ثلثه را سی سال مطعن دارند و اظهار  
خلاف آن نمایند و محبت لفاق بایشان دارند از ادعای اهل اسلام این قسم نفاق  
متصور نیست شناخت این فعل را باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زیبوسنی و چه  
نوع خدای متعجب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و  
توقیر به که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفا و ثلثه را میکردند و از ابتدای ابتدا  
ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنایش ندارد دو تبلیغ حق بر پیغمبر  
و احب است تقیه را آنجا راه دادن بزمند که یکصد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله یعصمک من الناس  
کفار یسکفون که خدا از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار  
نمیکند و می پوشد و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا غلطی در  
شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفا و ثلثه از آن حضرت بطور نیامد  
معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از دال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب  
اعتراض ایشان را منتهی تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز  
در اصول اختلافی ندارد اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است  
از متابعت جمیع محروم است هر چند کلام ایشان تفق است اما شومی انکارا که بر دین در اختلاف  
می اندازد و از اتفاق می آرد بلکه انکار قائل با کار مقوله او میرساند و اینها مبلغان شریعت  
جمیع اصحاب اند که مران الصوابه کلم عدول از هر یکی چیزی از شریعت جاریست و همچنین

قرآن را از هر واحدی امته منافقانه گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از مبلغ  
اول پس امتیان بیع شریعت در ماده منکر تحقق نگشت کلیت انچه و الاطلاق دل الله تعالی  
افتور منون بعضی کتب و تکفرون بعضی فاجزا من یفعل ذلک منکم الاخری فی الحیوة  
الدنیة و یوم القيمة میروند الی اسد العذاب یا آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان  
است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سواست  
قرآن سبب پس باید این اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عیاذاً  
بالله سبحانه و تعالی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن  
حیث اعتقاد دارند گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین به تمام بر بسم  
نمی شود و اگر مایل به تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیات  
در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و معتزست که در روز رحلت آن حضرت  
سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند  
اینهمه اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آن حضرت علیه  
الصلوٰة و التحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقیفی که در اقبال از حضرت امیر واقع  
شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بود نه چنانکه  
حضرت امیر فرموده اند ما غلبنا الا باخرا من المشورة و اما تعلم ان ابای خیر منایح و  
ما طلبیدن شانمان منی بر مصلحت خود بود و کالتسلیمه لاهل البیت بوجوه الامیر عند من فی الصد  
الا و ان من المعصیة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة و  
التسلیمات واقع شده نه از هوا یا نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از  
انارگ باطمینان رسیده و هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف منی بر اجتماع  
بود و اعلاست حق پس مخطی ایشان نیز در جه واحد دارد عند الله و مصیب را خود در دست  
پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی باید کرد و قال الشافعی  
رحمه الله سما ذلک و ما طهر الله عننا و دنیا طلیطه عننا استغنا و نیز شافعی فرموده است اضطر  
الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فاجتهدوا فی السواخیر ان ابی بکر فاوله و ثانیهم



انقول تخرج است بر نفی تقیه و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیه المقصد و آنکه میان  
سیدین و لدیان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است و ملازمت شما بسفردکن همراه رفته  
بود امیدوار غایت و المقات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است  
در اوم و ملا بود بتقریب مدو معاش آمده توجبه را امیدوار است و السلام و الا کرام  
**مکتوب هشتم و دهم** به لایلا یکصدور یافته در تحریر بر ترویج اسلام و  
بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان و استیلا کفار و کوفتار از انا الله سبحانه و یاکم  
تیمه الاسلام غایت اسلام نزد یک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر  
مجدد اجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند بخواند که احکام اسلامی  
با تکیه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را آسان بر صدر سازند  
که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز بقره و هندوستان عظم شعار اسلام  
گناه بخیزد و این شاید راضی شوند اما بجز بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتدا و بادشاهست  
اگر مسلمانی را اج یافت و مسلمان اعتبار پیدا کردند و بنهاد اگر عیاد ابا الله سبحانه و توفیق افتد  
کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد انقیات ثم انقیات تا کرام صاحب  
دولت باین سعادت مستعد گردند و کرام شایان باین دولت دستبر نمایند و لک فضل الله  
یغنیهم من یشاء و الله ذو الفضل العظیم یشاء الله سبحانه و یاکم علی سابقه سید المرسلین علیه و علی  
آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام **مکتوب هشتم و دهم**  
بکنده رخا بود صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نیسان ماسوائے حق جل  
علا صورت نه بدو این نیسان معبر بفناست حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد  
و بیتی خود نگذارد بجز سید البشر المظهر من زین العبر علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیات انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از مادون حق سبحانه و این  
سلامتی و سقته میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم  
عبور غیر وابسته به نیسان ماسوائست که معبر بفناست نزد این طائفه علیه  
باعتبار غیر آتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا کار باین متبیه نرسد سلامتی محال است

و از این نسبت عقدا قاف است بلکه اگر گفته شود باور نگذرد به خطا لا باب انفعیم فیسیان  
للعاشق المسکین مایعبر به زیاده برین چه نوشته آید و السلام اولاد آخر **مکتوب**  
**هشتم و نهم** به بهادر خان صدور یافته در تحریر بر جمع کردن جمیع ظاهرو باطن را  
بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شنی نجاتی ارزانی فرموده با تفسیر  
گرفتار جناب قدس خود گرداند بجز سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات  
افضلها و من التسلیات اکملها **بسم** هر چه جز عشق خداست حسن است بجز شکر خیر و ن  
برود جان کندن است بظاهر و باطن بر شریعت غزا راستن و باطن را همواره با حق جل و  
علا و آیتین کاظم است تا کرام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز  
جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من  
الکبریت الاخر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت صبا و لدین و  
الاخرین ظاهر و باطن کرامت فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
**مکتوب هشتم و نهم** بسید احمد قادری صدور یافته در بیان اینکه شریعت و  
حقیقت همین یک دیگرند و علامت وصول بحق یقین مطابقت علوم و معارف آن  
تمام است بعلوم شریعه و ماینا سب و لک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت  
ارزانی داشته بکی همت متوجه جناب اقدس خود گردانیده ما را اتمام از استاز و بحایت  
اعراض از مادون خود میسر گرداند بجز سید البشر المقدس من زین العبر علیه  
من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین . آمین **مکتوب**  
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بجز هر چه گفته میشود از دوست سخن بدتر  
لیکن چون این سخن را نخوای از مشابست با جناب حق تعالی تقدس ثابت است  
آن معنی مناسب را معنی شمرده در آن باب جرأت و زبان درازی نیاید المقصود  
شریعت و حقیقت همین یکدیگرند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل  
شد بال و کشف است غیب و شهادت است و قیل عدم فعل است احکام و ملومی  
بموجب شریعت غرامتین و معلوم شده از تحقیق تحقیق حق یقین همین احکام و

علوم بعینہ تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشهادت می آید و تجسم کسب محل عمل از میان  
برمیخیزد و علامات وصول بحقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است  
معلوم و معارف شرعی و تاسر موی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و  
بر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طایقت مبنی بر سکروت  
است و سکروت وقت واقع نمی باشد الا در آثار راه منتیان نهایت نهایت را همه صحو  
است وقت مغلوب ایشان است حال و مقام تابع کمال شان طریقت صوفی این وقت  
آمد در مثال بلیک صافی فارغ است از وقت و حال یا پس تحقیق شد که خلاف شرعیست  
علامه عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست  
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شرعیست این عبارت هر چند از بلی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بفصل  
حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت  
بر لب اما اگر برستقیم الاحوال اشیان این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و  
فرق جذبات و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند  
قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا  
معرفت اجمالی تفصیل گردد و استدلالی کشفی شود و زقنا الله سبحانه الثبات والاستقامه  
علی الشریقه علما و عملا صلوات الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة القصدین آن که حال  
رقیمه الدعا شیخ مصطفی شریکی از نسل قاضی شریح اندید ایشان بزرگ بودند و کمال  
و جود مدو معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه بشکر شده  
است مشارالیه از نقد آن اسباب معاش مضطر است التفات نمود بر سنج  
آوجه فرماید که سبب حصول جمعیت شود از اضطراب و تفرقه سخات یا بدین زیاده  
مصدع نشد مکتوب هشتم و دهم مرز اخ و الله حکیم صد و  
یاخته بود در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادا صلوته بمقامات و  
مایا سب و لک و فکرم الله سبحانه لرفضا آومی را اینجا که از درستی اعتقاد است

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات  
ادایه است قال علیه الصلوٰة والسلام الصلوٰة عماد الدین لمن اقامها فقد اقام الدین  
من ترکها فقد هدم الدین و کسی را که بر موافقت ادا صلوته موفق سازند از فحشا و منکر باز  
دارند و گویند ان الصلوٰة تنی عن الفحشا و المنکر مؤید این سخن است و صلواتی که نه  
چنین است صورت صلوته است حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را  
از دست نمی باید داد و ملائیر که کله لایرک کله اکرم الاکرم اگر صورت را بحقیقت اعتبار  
نمایم مستبعد نیست خلیکم بواظبه ادا الصلوٰة مع الجماعات مع الخشوع و الخشوع فائز است  
النجاة و الفلاح قال الله سبحانه و تعالی قد اطلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون کار  
آشت که با وجود مخاطره کرده شود سپایان در وقت غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار  
بسیار پیدا میکنند علاج جوانان بان سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوت نفسانی  
خود را بصلاح آورده اند اصحاب کف اینهمه بزرگی بواسط یک بجز از مخالفت  
دین یا نقد و حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام دارد است عبادت فی الدرج کجرا الی  
میں زمانی فی الحقیقت عین باعث است زیاده ازین چه نوشته آید فرزند شیخ بهاء الدین  
را صحبت فقر، مرغوب نمی افتد و بابل غنا و نعم مائل و مجذب است نسبت و مانند که  
صحبت ایشان سم قائل است و لقمه چرب شان طعمه افزاست الحمدرا الحمدرا الحمدرا  
الحمد و حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوٰة والسلام من تواضع لغنی بعبادة  
لقد اذین فیل لمن تواضع لغناهم و الله سبحانه الموفق مکتوب هشتم و دهم  
بکی از حکام برگزیده که در بیان سلامتی قلب از مادون حق سبحانه و تعالی  
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت گرفت فرماید بجز مرتبه سید المرسلین علیه و  
علی آئین الصلوات افضلها و من التعلیمات اکملها آنچه بر ما دشوار است سلامتی قلب است  
از گرفتاری مادی مادون حق سبحانه و این سلامتی بر نقدی است که غیر او را بجان بر دل  
خطور است نماید اگر فخر فخر از سال حیات و فاکند غیر بر دل گذرد بواسط لسانی که دل را  
از ماسوائی حاصل شود مصرعه کار این است غیر این هر چه بچند و در وقت ملاقات



از روی کرم گفته بودند که در غلبی و کاری اگر رجوع افتد بناخواهی نوشت بنا علی ذلک مقصد  
گشت که شیخ عبدالصونی از نیکان است بواسطه بعضی حوایج قصد ارگشته است امید است  
که در دس در تخلص و نه او خوا بند فرمود و السلام **مکتوب هشتم و هشتاد و هشت**  
به پهلوان محمود و در یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا اجل ملاکسی را  
قبول نمایند سلکم الله تعالی و بکرم الله علی جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام و التحيه  
تختین بشارت خاندان ایشان را قدم میان شیخ نزل است برکات صحبت ایشان  
را چه شرح و چه سعادت که دوستان خدا اجل و ملاکسی را قبول نمایند چه جای  
آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایقی جلیسم بالجمله صحبت ایشان را غنیمت  
شمند و ادب محبت را امری دارند تا موثر افتد یاده چه نوید و السلام اولاد و آخراد  
**مکتوب نهم و هشتاد و هشت** نیز به پهلوان محمود و در یافته در بیان آنکه چه نعمتی کسی  
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یا بدور پیری  
رجاء حق سبحانه و تعالی بوارده با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی  
سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام من شاب شیبته  
فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند وطن مغفرت را غالب سازند که در  
جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر میاید و السلام اولاد و آخراد  
**مکتوب دهم و هشتاد و هشت** به مرزا علیجان صدور یافته در غرضی حق سبحانه و تعالی  
بر جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام و التحيه استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم  
کل نفس ذائقه الموت از مرگ چاره نیست قطوبی لمن طالع عمره و کثر عمله همین موت است  
که مشتاقان را بان تسلی میدهند و وسیله وصول دوست بدوست میسازند من کان  
یرجو لقاء الله فان اجل الله لات ادره حال و پس ماندگان و گرفتاران بیدولت  
حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابر استولی نعمت مرحوم شمارین اودان  
بسی معتزم بودند احوال بر شما آن لازم است که مکافات احسان باحسان بکنند و بدعا و صدقه  
ساعت بساعت مدد نمایند فان المیت کالفریق منظر و عوة لمحة من اب او ام اولاد

او صدق نیز میاید که از مرگ ایشان مرگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بر فضی حق سپرد و حیات دنیا را  
غیر از متاع خود و نشمارند اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر مهر موی بر کفاره بدر کردار  
تجربین می فرمودند و ز قاسم سبحانه و ایامک الاعراض عن ما سوی الله سبحانه و الاقبال الی جناب  
قدسه بجز سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام  
و الاکرام **مکتوب نهم و هشتاد و هشت** قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بحلیت متوجه حق  
سبحانه باید بود و امر و زحمات این دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبند است  
قدس الله تعالی امر ابراهیم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا و دینه را در نظر هست خوار و بی اعتبار  
گردانیده حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و متزین گرداناد و بکرمت سید البشر  
المطهر عن زینج البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها اتفات نامه  
گرمی بخدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جز آنکه الله سبحانه خیر الجزا نصیحتی که بجهان  
و خلصان کرده میشود همه آنست که بحلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرضانده سر  
گردد و اعاضی از مادون او تعالی حاصل آید **مصرعه** کار نیست غیر اینچه پنج به امروز حصول  
دولت غنایی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبند است بر یا ضاقت و محابرات  
شاقه آن میرنده گردد و کربک صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران  
اندر ارج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشد که منتیان را در  
نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشانرا اول  
صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات آن کمالات میرمیشد که اولیاء است  
را شاید در نهایت میر شود و این طریق اندر ارج نهایت در بدایت است تعلیم کجاست و لا الاکار  
قائما طاک الام و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله  
الصلوة والسلام **مکتوب نهم و هشتاد و هشت** شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تقصیر عقائد و احوال  
اعمال صالحه در دو جناح اند از برای طیران عالم قدس مقصود از اعمال شریعت و احوال  
حقیقت تزیین نفس و تصفیه طلب است رزقا الله سبحانه و ایامک الاستقامه علی متابعت الله تعالی  
صاحبها الصلوة والسلام و التحيه بکار نیست که اولایه تصحیح عقائد بر وفق آرائی علماء اهل سنت و

جماعت که فرزند ناجیه اند باید که در دنیا علم و عمل بقضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرعه** کار نیست غیر این همه هیچ به مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تعصیه قلب است تا نفس مری نشود و قلب سلاقی پیدا کند ایمان حقیقی که نجات و ابدیت است میسر نشود و سلاستی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصطلاح دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد و غیره را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را انسان ماسوا تمام میسر شده است که اگر تکلیف یادش دهند یاد نکند این نجات معجز بقیاست و قدم اول است درین راه و به خط اعتقاد و اسلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و دوم** نیز شرح کبر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بطور استدلال شینا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و ائمة الاثر که اطمینان اقلوب راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه نه نظراً استدلال است **مصرعه** پای استدلالیان چنین بود: پاس چو بین سخت بے تکلیف بود چه در ذکر کسب مناسب است یا بجناب قدس سرچند هیچ مناسب نیست بالقراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر کور پیدا شود که موجب محبت می گردد و چون محبت مستوفی شد غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **سه** ذکر گو ذکر تا تر ارجان است به پاک دل ز ذکر زوان است به و اسلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و سوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر آتی جل شانه باید پرداخت بعد از ادا اے نماز پنجگانه جماعت و ادا اے سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر آتی جل سلطان باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را به شما معلوم کرده شده است همان طریق استعمال نمایند اگر در جمیع فتور یا سبند اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن تلاشی تقصیر آن باید نمود و با تعجب و تقصیر تمام به حضرت حق سبحانه ره باید آورد و در غفلت آن باید خواست و شیشی را که از وسوسه

ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل العیبر و السلام **مکتوب نو و چهارم** بخضر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و ایتان اعمال شایسته چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و ائمة الاستقامت کرامت فرماید آنچه باید است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرائی ضالیه اهل سنت و جماعت که فرزند ناجیه اند و ثانیاً ایتان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از استیانت آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مستحب چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوند جل سلطان مساعد نماید می تواند که به تمام حقیقت طیه ان نماید و به حصول این دو باز و طیران وصول به عالم حقیقت محاسن است محاسن سعادت می که راه صفایه توان رفت جز در بے مصطفیة سبحان الله سبحانه و ایاکم علی متابعت علیه و سلم آیه الصلوة و السلام **مکتوب نو و پنجم** بسید احمد بخاڑه صدر یافته در بیان آنکه آدمی نسخه نجات است و قلب او نیز برقیقت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و اشغال آن محمول بر توهمات اند و در بیان آن که صحو افضل است از سکر و مایه مناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع بر همه در تمام موجودات در انسان تناسبات است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجودی بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت است قلب انسان که به چه در کلیت انسانست و قلب تناسبات انداز آن را حقیقت جامع گویند و همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و مافیه در آید و قلب مارن اند از زمین محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و قتل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس هر آینه عرش و مافیه را باطله شمول لامکانی در قلب مقدار نباشد چه عرش و مافیه با وجود وسعت داخل اند و مکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری مبار و اما در باب



صحو از مشایخ قدس الله تعالی امر ابرو میدهند که این حکم منی بر سکر است و محمول است بر عدم  
تمایز میان حقیقت شی و انمودج او عرش مجید که محل ظهور تمام است از این رفیع تر است که  
در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بنماید آن انمودج عرش است حقیقت  
عرش و شک نیست که آن انمودج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که اوجام انمودج  
بی نهایت است آئینه که در دس آسمان باین بزرگی باشی و دیگر نماید غیو آن گفت که  
آئین از آسمان وسیع تر است آست مثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان  
صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث بشانی روشن گردد و مثلاً در انسان انمودجی از کوه  
غفر خاک کم نیست نظر بجامعیت انسان غیو آن گفت که وجود انسان از کوه غفر خاک  
اوج است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقداری نیست جز محشر شی بلکه انمودج  
حقیر شی را شی دانسته نمیکم بوقوع می آید از جن قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در قلبه  
سکر گفته اند جمع محمدی از جمیع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوٰة والسلام و التحية  
جامع حقیقت و امکان و مرتبه و وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت  
الله تعالی شانه زیاده است اینها نیز صورت را حقیقت تصور نموده اند حکم کرده اند محمد علیه و آله  
الصلوات و التسلیمات جامع صورت مرتبه و وجوب است نه حقیقت و وجوب الله تعالی و تقدس  
و اوجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و وجوب و صورت و وجوب چنین حکم  
نمیکردند حادثاً و کلاً سن اشغال بنده الاحکام السکریة محمد بنده ایست محدود و تنهایی و اوقات تعالی  
و تقدس غیر محدود است و نامنایی باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت  
است و هر چه از صحو است بنقام نبوت تعلّق دارد که اکل تا بجان انبیا و علیهم الصلوٰة و التسلیمات  
بواسطه صحو از بنقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطایم سکر البصو فیض مکنیزه لشدایخ  
ابو یزید بطای قدس سره میگوید لوائی از صحن لواء محمد و امی خود را لوائی ولایت میدهند و لوائی  
محمد را علیه الصلوٰة و التسلیمات لوائی نبوة لوائی ولایت را که در سکر دارد و ترجیح میدهند بر لوائی نبوة  
که در صحو دارد و از این عالم است سخن یعنی گفته اند لوائیة الفضل من النبوة میدهند که در ولایت رو  
حق دارند و نبوة باطل است و شک نیست که روحی افضل است از روحی بعضی در توجیه این سخن گفته اند

که ولایت بنی افضل است از نبوت و از دین حیر مثال این سخنان و در از کار میانی در نبوة  
و خلق فقط نیست بلکه بین توبه و بخت نیز دارد یا پیش با حق است بسمانه و ظاهرش با خلق  
و اگر نتواند رو خلق دارد و از بد است انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات به بین جمیع موجودات  
از جهت بن دولت با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة  
افضل باشد از ولایت خواه و الایت بنی باشد خواه ولایت دلی پس صحو افضل است از سکر  
و صحو سحر مندرج است بجه اندراج ولایت و نبوة صحو تنگ تر غوام الناس راست از بحث  
خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است  
از سکر علوم شرعیة که مصدر آنها را مرتبه نبوة است همراه صحو است و مخالف آن علوم هر چه باشد  
از سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر تبانی الله سبحانه  
علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدر با الصلوة و السلام و اجماعی بر حرم الله عبد اقل آمینا و آنچه در  
حدیث قدسی واقع است لا یسعی ارضی و لا سانی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن مراد از این  
گنجایش صورت مرتبه و جویت نه تحقیق که حلول و رانجا محال است چنانکه بالا گذشت پس  
ظاهر شد که شمول قلب را لامکانیة را باعتبار صورت لامکانیة است نه تحقیق آن تا پیش  
و ما فی المقداری نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیة است مکتوب بود و ششم  
بجه شریف صدور یافته در منع و زجر تسوئیت و تاخیر و در تحرص بر متابعت شریعت علی  
اصحابها الصلوة و السلام و التمتة و ما یاسب و لک ای فرزند امر و ز که آوان فرصت است  
و سباب بقیت همه میر گنجایش تسوئیت و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عفو ان  
جوانی است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میباید مصروف  
داشت از محرمات و تشبیهات شرعیة اجتناب نمود و بوقت نماز بجامعت لازم باید ساخت  
و ادانکه بر تقدیر وجود و نصاب نیز از ضروریات اسلام است آزار هم بر غیبت بلکه غیبت  
میباید او نمود از کمال که خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادة معین  
ساخت و از اموال نامیه و انعام ساقط ربع عشر تحقیقا و تقریبا از برای فقیر و اقلین  
مفروضه و میدان تصرف مباحات را فروغ گردانید خیلی بے انصافی است که در شصت گزری

روز و شب و در گهری صرف طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا و از آنها بدو  
و از ده وسیع به حاجات پایرون کشیده بحجرات و شتبات هر رفته شود و در موسم جمعی که او آن  
سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان عین قلیل عمل را بکثیر اجری بردارد و فرزند او که  
بار ذل عمر رساند و حواس و قوی سستی پیدا کند و اسباب جمعیت نشت نماید غیر از دست  
و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذرند و فرصت نداشت پشیمانی که بخوی از  
توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پناه جفا و قی علیه من الصلوات افضلها این  
التسلیمات الکمله از آن اخبار فرموده و بعضا قرآن از آن ایضا نموده و پیش است تخلف نداد و او در شیطان  
بغیر کرم بر در و کار جل سلطان دره است می اندازد و عفو او را بجهان بهانه ساخته مگر کتب معاصی  
میان زد و باید دانست که در دوزخ که محل آزارش و ابتلا است دشمن و دوست را تمیز ج ساخته اند  
و هر دو دشمنان رحمت گردانید و گریه و جنتی و سعادت کل شی از آن شعر است و در روز قیامت  
و شمع را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه و آینه و ایام انجم چون نجر از آنست و در آن  
وقت قرص درخت و انبام دوستان خواهند اخت و دشمنان انجم و مطلق و ملعون محق خواهند فرمود  
فما کتب الله ین یقون دیو و قون الزکوة و الذین هم باقیان و منون شاید این معنی است یعنی بحقیقت  
اثبات خواهم کرد آن رحمت از برای آنجماعت که بر نیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس  
کرم و رحمت را در آخره مخصوص با برادر اهل اسلام نیک کرد و داشت آری مطلق اهل اسلام را  
بمقتدر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منته مقادله از عذاب و دوزخ نجات یابند  
اما ظلمات معاصی و عدم مہانات با حکام منزل آسمانی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت بر د علما  
فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میسر سازد اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذ الله بجانم و فر  
انگی پیش تو گفتیم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است به حق سبحانه و تعالی  
توفیق مرقیات خود رفیق گرداند بجز مخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود و آنکه  
مولانا اسحق حالی رقیه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بد و اعانتی  
طلبد توجه سلامی مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر ضرورت اطلاع  
دور و السلام مطلوب بود و ختم شیخ درویش حد و ریاضه در بیان آنکه مقصود از عبادات

مأموره تحصیل یقین است و اوصای عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ایمان  
 یقین کرده شده و از غرض آنکه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوه و آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا  
 العبادات المأموره بمقصود از فحوا و بقا که ولایت عبادت از تحصیل این دولت است همین  
 یقین است و پس و اگر از فانی الله و البقا بمعنی دیگر خواهند که بحالیت و ملکیت موهب باشد خود معین  
 الحاد و زندقه است در غلبه حال و سر وقت چیز با ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت  
 و مستغفر باشد ابراهیم بن شیبان که از شاخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم سلو  
 علم است و اخباریه و زعمی خلاص الوجوداتیه و جسم العبدیه و ما سومی ذلک تعاضط و زندقه و الحق  
 که است یفرمایند و این کلام از استقامت و غیره میبرد فحوا فی الله عبارت از فحوا فی الله  
 است سبوانه و علی بذال القیاس السیرانی الله و انیر فی الله و سنه با نیا مصدر میگردد که صلاح  
 اناری بیان شیخ اگر پیش اصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و هیچ کس با ایشان وابسته در داده  
 از خود اگر معنی غلبه امید است که تو بر شرف بحال ایشان مری خواهند نمود و السلام علیکم  
 علی من اتبع الهدی مکتوب بود و بیشتر عبد القادر پیر شیخ زکریا صمد دریافته و در غریب  
 بر وفق و کس مختلف باریا و احادیث نبویه علی الصمد را صلوة و سلام حق سبحانه و تعالی بر مرکب  
 در است استقامت از زانی فرمایند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من اتبع الهدی  
 انما که در باب تذکره و غفا و فضیلت وارد شده اند و او نموده حق سبحانه و تعالی عمل بقضای آنرا  
 میگرداند و قال رسول الله علیه و آله و سلم ان الله فرق حب الرفق و عطي على الرفق مالا  
 عطي على العنف و ما لا يحيط على ما سواه و او مسلم و فی روایتی که تا ان بجائسته ملک بالرفق و انما  
 بالعنف و انشایان بر فرق لایون فی شیخ الازانة و لا یفرح من شیخ الاشانة و قال ایضا انی  
 و علی من عبده الخیرة من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیه علی الصلوة و السلام ان من  
 سلم فی سکره اذ قال ایضا علیه الصلوة و السلام من عطي حظ من الرفق عطي حظ من الدنيا  
 و الخیرة و قال ایضا علیه و علی من اتبع الهدی و التسمیات انما من الایمان و الایمان فی الخیرة  
 و الخیرة من جواد بخاری النادر ان الله یفضل النشار البذی الاخر کم من یحرم علی النار و من  
 یحرم النار علیه الاکل من من قریب سهل المؤمنون هینون لیون کاجل الالف ان قید القاد و ان



استیغفار علی صخره استخوان من کفر غیظاً و یقیناً علی ان یقظه دعاه الله علی رؤس الخلائق  
 یوم القيمة حتی یخبره فی ای الحور اشرار ان جد قال للبني صلی الله تعالی علیه و سلم علی آل  
 و سلم ایسنی قال لا تعذب فردم از اقال لا تعذب الا اخر کم ۱۲۰ الختم کم ضعیف متضعف  
 یوم قسم علی الله لایدره الا اخر کم بابل ان رکب علی خواطسک از تعذب احدکم و هو قاسم  
 یلیبس فان ذبب عنه العنق و الا فیض علی ان تعذب لیفسد الا ایمان کما یفسد غیره  
 من تو ضیع لیدر بعد الله نونی نفس صغیر فی عین ان من عظم من کبر و ضعف الله منو  
 امین اناس صغیر فی نفس به حتی یوا یمن علیهم من کلب او خنزیر قال موسی بن جعفر  
 علی بن امو علیه الصلوات و التسلیات یا رب من انرا عیادک قال من اذکرک عذر و قال  
 ایضا علیه الصلوة و السلام و التقریر من حزن سانه ستر الله حوریه و من کف عنفیه کف الله  
 عنه مذابه یوم القيمة و من اعتذر الله الله علیه عذره و قال ایضا علیه الصلوة  
 و السلام من کانت رنظله لایخیر من حرضه او شی فی کل من ایوم قبل ان لایکون له دنیا  
 و لا دین جم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر رنظله و ان لم یکن من حیات اخذ من سیات صحابه  
 عمل علیه و قال ایضا علیه الصلوة و السلام امدنونی بالقلس قالوا القلس فی سنان لا دین جم  
 و لا تمان فقال ان القلس من متی من یاتی یوم القيمة بصلوة و صیام و زکوة و یاتی  
 قد شتم بواو اکل مال بواو و شتم دم بواو و ضرب بواو و عیسی بواو من حیات فان  
 فینت حیات قبل ان یقینی با علیه اخذ من خطایا بمرحمت علیه ثم طرح فی النار  
 و عن معاویه رضی الله عنه ان کتب انی فانه رضی الله تعالی عننا ان کتبی انی کتاب  
 تو صنی فیہ و لا اکثر کتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه و علی آل و صحبه و سلم یقول من انشأ رضی الله بخط اناس کفاه الله موتة  
 اناس من اناس رضی الله بخط الله و کله الله الی اناس و اسلام علیک صدق  
 رسول الله صلی الله علیه و علی آل و صحبه و سلم و بارک و زکوا الله سبحانه و ایاکم التوفیق باکمل  
 یا اخبر الخیر الصادق و السلام این احادیث اگر چه ترجمه نوشته شده است اما به خدمت  
 شیخ جیور جوع نموده معانی اینها را فسیده سعی خواهند کرد که عمل بقضای اینها میسر شود

بقای دنیا پس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دینی است عقل و دین اندیش  
 را کما باید فرمود و بطاوت بطلان و نیا مغرور نباید شد و اگر دنیا کسی را مغرور و آبرو  
 باشد کفار دنیا را باید که از به خیز تر باشد و بظاهر دنیا فریفته گشتن از خیر و نیت نیت  
 چند روزه را نیت باید شد و در صحنه خدای عز و جل باید که بشید و بخلق خداست باید  
 احسان نمود و بظهور الامرات و اشسته علی خلق الله به اصل عظیم اند از برای نجات اخروی  
 مخبر صادق علیه الصلوة و السلام به به فرموده است مطابق نفس الامریست هرل و در بیان  
 نیت خراب خرویش تا چیده خود به خود رسوائی است و میوانی قال الله سبحانه و  
 تعالی استبشروا بخلقکم عباد الله انما لایرجمون بربنا میداند وقت شما تقاضای استماع  
 انما ان شتان نیکند و عفتان جوانی است نجات دینی میسر و حکومت و تسلط بر  
 خدای حاصل ناشیقت بر احوال شما باعث این گفتار میگردد بنور هیچ نرفت است  
 وقت توبه و انابت است خبر شرط است ع در خانه اگر کسی است یکم جزن تبت مکتوب  
 نو و دهم به طاس کشیده می خرد و ریافته در جواب استغفاری که نموده بود از کیفیت دوام آگاه  
 جمیع آن بحالت نوم که به امر غفلت و تعطیل است اتفاقات نامه گرامی مشرف ساخت  
 استغفاری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمیع آن باحالت نوم که سر امر غفلت و تعطیل  
 است که بعضی به آگاه بر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند خود و محل این  
 اشکال منی بر مقدمه است که بیان آن ضرورت است که ایم روح انسانی امیش از خلق باین  
 بیکر میولانی به ترقی و عاوت مسدود بود و بر قفس و اما لاله مقام معلوم مقید و محسوس لیکن در  
 نهاد آن جوهر نفیس استعداد و عروج بشه و نزول و در نیت نهاده بودند و فریت او ازین راه  
 بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی باین بیکر ظلمانی جمیع  
 خود را به جان من بچ من التور و نظیره و کرم ایام با خلق و چون این دوام فی تحقیق برود  
 طواف تحقیق واقع شده بود و بیکر محقق حاکم سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این نظام  
 روح با نفس نسبت مشق و گرفتاری او و این بقیه رتی رسالتی و اینها که اندک گوید لقد خلقنا الانسان  
 است انسان تقریر فرموده انما انشأنا کلین و منی ازین بیان میفرماید و این منزل روح

و اگر فانی آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشه الذم است پس بواسطه آن نسبت جمیع روح تمام  
خود را به نام نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیه از خود  
نفس اماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهره رومی آورد  
حکیم او میگردد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بر تبه  
و جوب تعالی و تقدس است. نسبت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بخلقت سپارد و بگویم  
ظلمه گیر و الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بموت  
ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود بخواهت نفس روح را که معشوقه اوست امر  
نمود من روح العتق می خد غار نور عظیم او من لم یرض راسه و آخر الخلود الی الارض فحصل ضلالت  
بعید از اجواب آن اشکال گویم که ازین مقدمه اجتماع روح بانفس مضموم گشت بلکه فانی آن  
و نفس و بقا آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انضمام بریاست غفلت ظاهر و غفلت  
باطن و نوم که غفلت ظاهرست بین غفلت باطن و چون این انضمام غفلت پذیرد و باطن از  
محبت ظاهر احوال منورده و محبت انطن البطن آورد و فنا و بقا که به فانی پیدا کرده بود و  
بروال آورده فنا و بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در  
مغفوره باطن تاثیر کند چرا تا اثر کند باطن را تمام پشت بجنب ظاهر گشته است و از ظاهر  
به باطن رجح در می رود پس رو است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور و مثلاً  
روغن بادام تازه را تا نیکو کنجاوه نموده و مخلط است حکم هر دو متحدست و چون روغن از کنجاوه  
جد گشت احکام تمایزه پیدا شد پس حکم یکی بردگیری امتش نشود همچنین صاحب دولتی را  
اگر خواهند بحالم باز گردانند و عالمی را بتوسط و بود شریعت و از ظلمات نفسانی و اربابانند  
اورا بطریق سیر عن الله بانی فرود می آورند روی او تمام بخلق میگردد بی آنکه گرفتار  
باینها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود دست بی اختیار و او درین عالم آورده اند  
پس این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق  
در صورت شرکت و اودا فی الحقیقت رجح مناسبست نه اود و از گرفتاری تا عدم گرفتاری  
تفاوت فاحشست و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی به اختیار نیست رفعتی درین ندارد

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبالست و در مبتدی ذات و بر غمتست و نامرضی  
حقست بهانه و قرقی دیگر گویم مبتدی را میسرست که از عالم روگردانیده و رو بحق تعالی و  
تقدس آورد و منتی را اعراض از خلق محالست دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست گر آنکه  
کار دعوت او تمام شود و او را از دوار فنا بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی  
تقدوست اوست مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار بهم در تعیین مقام دعوت بخوان فرموده اند  
جمعی جمع تو جمع بین الخلق و الحق گفته اند اختلاف آن مبنی بر اختلاف احوال و مقاماتست هر کسی  
از مقام و رتبه و رتبه و الا لام عند الله سبحانه و الخیر سید الطائفة جعفر جعفری رضی الله تعالی عن  
فرموده است انما هی الی الرجوع الی البدایه موافق دعوتیست که درین مسوده تحریر یافته  
چه در بدایت امام روح بخلقست حدیث تمام مبنی و لا ینام قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام  
آگاهی نیست بلکه اختیارست از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش اندانوم در حق آن  
سرمه علیه الصلوة و السلام ناقض طهارت گشت و چون بنی در رنگ شائست در محافلت  
ست خود غفلت شایان منصب بنو ساد نباشد و حدیثی مع الله وقت لایستی قریه ملک  
مقرب و لایبی رسل بر تقدیر صحت اشارت قلبی ذاتی برقی تواند بود و آن قلبی نیز مستلزم توجه بجناب  
قدس خداوندی علی سلطان نیست بلکه این قلبی از ان باب است مبتدی نه در آن منتهی نیست  
از قبیل سیر معشوق و عاشقست عاشق از سیر سیر گشته است صحت آینه صورت از حفر  
دور است بیکان پذیرای صورت از نورست بنایدانست که بر تقدیر رجوع بخلق محجب  
مستغفوره و نمکند با وجود بی رویگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاخ خالق را با بامر بوط ساختن  
ش این بزرگواران مثل شخصیست که کمال تقرب بادشاه دارد و میان او بادشاه عالمی از صورت  
و منتهی فی نیست مع ذلک او را بخدمت ارباب عاقل مشغول داشته است این فرق دیگر  
است از میان مبتدی و منتهی هر چه مبتدی صاحب حجبست و منتهی مرتفع از حجب السلام  
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب صدم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب  
سوالی که نموده بود که شیخ عبدالکبیر مبنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست به انتفات  
نامرئی مشورت ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر



مینی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست و خداوند قادر و قادر بر تمام اشیا این سخن  
برگزین نیست بی اختیار برگزیده و در حرکت می آید و قدرت تاویل و توجیه آن نمیدهد قابل آن  
سخن شیخ کبیر میباشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوٰه والسلام دعا است  
نه کلام محمدی الدین عربی و صدر الدین قولی و عبد الرزاق کاشی مار انص کار بست نه نفی  
خوات مذمه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بجهل غیب خود  
می شناید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از وجهان بسیار مستقیم و منکره است  
و فی الحقیقت تکذیب است و حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی برآید و کبریت  
کلمه تخریج من افه ابرم فی ایت شعری ما علم علی التوفه با مثال بده الحکات الصریحه فی  
خلاف اشریقه منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در غلبات  
احوال انا این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عبد رانی  
شاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فلان کلام السکامی ایچ و بصرف  
عن النظائر لایحده و اگر مکمل این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و  
نصرت اینها کان نیز منکره است و متعین از برات تحصیل ملامت خلق را بهای بسیار است بحسب  
ضرورت کسی تا بهر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بچشم  
سوالی اجوابی باید ضرورت در آن باب سخن نهاده علم غیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند  
که غیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است  
و الاشیء محض حق علم بودی معنی نباشد چه معنویت او را از عدمیه مطلق و لا سببیت محض می برآید  
توان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اعلام او چه  
میت و لاشی صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق  
اینهاست نه در مفهوم چنانست حال جمیع محالات که مفروضات آنها ممکن تصور اند و مصادقات  
متنع التصویر چه معلومیت از استحال می برآرد و لا اقل وجود و نهی می بخشد و اعتراض که بر توجیه  
مولانا محمد رومی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق  
علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه

در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیه نفی است اما عالیه او تعالی بر حال خود است چه بذات  
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نقایه صفات حق سبحانه عالم میگویند یا آنکه صفت  
علم را از وی تعالی سلب میسازند انکشافی که بصفت مرتب می شد به ذات مرتب  
میدانند گفتند او تو چنین که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس را داده  
نموده اند و تعلق علم را با آن جانور نداشته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس و قرب توجیهات  
ست و انقیاد در عدم جو از تعلق علم واجب تعالی بذات کتبت او سبحانه کتبت است چه وجهی که  
در عدم جو گفته اند اقتضا حقیقت علم است مرا حاط معلوم را ذات مطلق تعالی مقتضی  
عدم احاطه است فلا یجوز ان یعلق است اینجا محل شد زیرا که در علم حصولی انیمینی  
در کار است که آنجا حصول صحت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضور می بیج در کار نیست  
و در سخن فیه علم حضور می است نه حصولی فلا یجوز فی ان تعلق العلم الواجب سبحانه  
بذات تعالی بطریق انحصار بطریق الحصول و الله بذاته علم حقیقه الحال و ضلی الله تعالی  
علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و سلم و بارک و السلام اول و آخر آنکسب صد و یکم  
نیز بلا من کثیری صدور یافته در باب جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتدال  
در ازای نمایند احسن الله سبحانه حاله و اصل با کمال مفاد شریف مولانا محمد صدیق رسلین  
حمد الله سبحانه که در واقعات کان را فراموش نساخه اند مخاطبان که بر نفس بحسب ظاهر ایراد  
نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر امری که بر نفس وارد در زمان امارت  
مسلم است اما بعد از حصول طینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق  
سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض  
نموده و او را و حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان خلق با خلاق الله  
است حاجت قدس او را اعتراض مایست فطران لمبدست هر چه میگویم با عاید است  
بسیار که از خوشی چو نیست چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به با ست که جلال  
از کمال جلال نفس مطهر را با مارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطینه اجرا میسازند  
چنانکه تقارن با اعلی الصلوٰه و السلام در رنگ سائر بشر انکاشته از کمالات نبوت انکا

نموده اند اعادنا الله سبحانه عن انكار هؤلاء الاكابر وانكار متابعتهم طمس الصلوات والتحيات  
 مكتوب صدود دوم باین مظهر صد دریافت در بیان آنکه حرم در قرض بود مجموع مبلغ است  
 نه زیادی فقط شش شخص و تنگ را قرض گرفت بدو از ده تنگ درین صورت مجموع دوازده  
 تنگ حرام است نه ده تنگ زیادتی و ما یعلق بذلک الحکم و سلام علی عباده الذین  
 اضلوا شیئا من روز میفرمودید که بابت قرض بود همان فضل است و پس حرم در قرض  
 ده تنگ بدو از ده تنگ همان ده تنگ زیادتی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده شد  
 ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در فضل است نیز با است پس ناچار این عقد حرم باشد  
 و هر چه نسبت محرم تحصیل نمایند حرم خواهد بود پس آن ده تنگ نیز با باشد و محرم مقصود  
 از فرستادن کتاب جامع الرموز در روایات کتاب ابراهیم شاهی انجمنی بود بانی ماند  
 صورت احتیاج نمود و محرم را با بعضی قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج  
 است تخصیص محتاج را آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بر وایت قینه رتبه آن ندارد  
 که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اهل علم و ادب و زهد و تقوی است فرموده که بسیار  
 از روایات قینه اعتماد و اشایان نیست و مخالفت است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحه  
 آنچه در روایت پس احتیاج را با اضطرار و غصه بیاورد و اما تخصیص آن حکم قطعی که میگوید  
 فبنی اضطرار فی شخصه باشد که مثل اوست در قوه منع که رستم را کشید هم رستم نه و ایضا اگر  
 از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت را بپیدا نشود چه هر که زیادتی  
 قبول میکند عیش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج بچکس بضر خود اقدام نخواهد نمود  
 غلامی اندک الحکم المنزله من الحکم الحمید مزید فائدة تعالی کتابه العزیز من اشال نه التوهم و  
 ولو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل قرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة  
 بقدر بقدر با پس طعام از آن مبلغ سود بخون و مجرم خوردن داخل احتیاج نیست  
 ضرورتی بآن تعلق نه اندازد ترک ریت احتیاج مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و  
 طعامی بر عاریت و بخون داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بقصد پس  
 بصورت تمانع نه با حقه فرماید که مستقر ضمان بود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعام میگوید

ایشان از برای جماعت از آن بل نهند آن جماعت را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعتی  
 و سپاه گری را حمله احتیاج ساختن و قرض بود را باین علت گرفتند و آنرا جایز و حلال دانستند  
 از تهمین دورست می باید که شیوه امر معترف و نمی منکر امری داشته جماعت که باین بلا گرفتار  
 باشند منع نمایند و بعد صدق این حمله آگاه سازند چه کسی را باید اختیار کرد که آخر بار کباب  
 این قسم بخورد و بقیه باید شود و جوهر معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از  
 اهل صلاح و تقوی اید روایت طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان  
 بی شبهه بدانی شود راست است اما ممالک از شبهه باید احتراز نمود زراعت فی طهارت  
 که منافعی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب از آن ممکن نیست لایکلف الله نفسا الا سعیا  
 اما ترک طعام بودن در کمال آسانی است حلال و حلال دانستن و حرام و حرام دانستن  
 در حلال و حرام قطعی است که انکار آن کفر می کشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند  
 نزد خدایی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در ماکن فیه اگر کسی در حلیت قرض بود  
 محتاج مشکوک را که بظاهر مخالفت حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تفصیل نمود و تکلیف  
 باستماع حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب اوراجع است بل مقیین و مخالفت او در خطر است  
 بعضی از یاران شما نقل کرده اند که روزی مولانا عبدالفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض بود  
 پیدا شود بهتر است چه کسی بود و نگیرد شما و از جر کردید و گفتید که از حلال آنکار می کنید و ما  
 بقتال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولی  
 است اهل و رع بر خست ادب می کند و بغیریت دلالت نماید بفتیان لاهوری احتیاج را  
 و غل داده حکم حلیت کرده اند احتیاج را در امن فراخ است اگر پسین کنند میج را بنامند و حکم  
 نص قطعی بحرمت را باعث می افتد چنانکه بالا گذشت اما بقدر ملاحظه بایستی می نمود که  
 دیگران را طعام خورانید چه قسم احتیاج است مستقرض بود روایت قینه بعد اتقوا و التقی  
 بخور استقرض بود و است محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید  
 بریت کفارت باین یا اظهار یا نه میخیزد باشد و شک نیست که او با او اسے این کفارت محتاج  
 است گوئیم که استطاعت طعام دارد و روزه دارد نه آنکه قرض بود گوید و اگر اقسام احتیاج



ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه برکت تقوی مندرج خواهد شد و مندرج است بحسب له  
 نحر جاد و برزق من حیث لا یحسب زیاده اطباء نرفت و اسلام علیکم و علی من اتبع الهدی  
 مکتوب صد و سوم بیاد و تقابلت پناهی شیخ فرید صد و ریافته در بیان معنی  
 عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد آن عافیت  
 خواسته می آید که غریزی همواره دعا میگرد و تمنائات عافیت میگرد و می نمود شخصی از ان عزیز  
 سوال کرد این همه میگردانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواستیم که روزی از صبح تا شام مکتوب  
 معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشیم مدتی است که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعی  
 محال بود چنانچه برادر زاده میگردانید و او یار و میراث مانده است و نمی دارد و در تصرف  
 آن مال بی از آن شرعی مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میگذارد علی هذا التماس مکتوب  
 صد و چهارم به قضاة پراگنه سنگین صد و ریافته در خواست هر چند معصیتی که از فوت مغفرت پناهی  
 رسیده بسیار شده است و متعصب اما بندگیست غیر از رضی بودن بعل مولی تعالی و تقدس چاره  
 نیست از برای بودن نیاروده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرد رفت  
 باکی نیست بلکه بادشاه است الموت جمیع مصلح الجیب الی الجیب در شان او ثابت معصیت بر رفتن  
 نیست بر حال رفته الی الجیب است تا با وجه معامله کند بدعا و استغفار و تصدق اداء نمود و قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المغتوف فیظرب دعوه لم تحقه من اب او ام  
 او اخ او صدق فاذا تحقته کان حسب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور  
 من دعا ر اهل الارض اقبال الجبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم انفا  
 نامه رسیده هوای سر مبارک بسیار شده است و الا خود را معاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته  
 است انشاء الله تعالی سودمند گردد و زیاده تصدیق است محبت شفاعی قاضی حسن و سایر اعاده دعوات  
 فراوان مطالعه نمایند و از حقایق در جمیع امور راضی و شاکر باشند مکتوب صد و پنجم بحکم عبدالقادر  
 صد و ریافته در بیان اگر مریض تازمانیکه از امر حق به نشود هیچ غذا و اورا سودمند نیست و اما ایستادگی  
 چون نزد حکما مقرر است که مریض تازمانیکه از امر حق به نشود هیچ غذا و اورا سودمند نیست اگر چه مریض  
 باشد بلکه تقوی مرض است و هر چه گیر و غای میلت شود و پس اول فکر از امر حق و میناید بعد از آن

بندهای مناسب تدبیر امر بقوت اصلی آدمی از پس آدمی تازمانیکه مرض قلبی مبتلاست فی قلبه بهم  
 مرض بیج عبادتی و طاعتی و امانا نیست بلکه مغفرت رب تال القرآن و القرآن بیعت حدیث معروف  
 است در بیهوشی پس له من صیامه الالبوع و انظما و خبر صحیح طبای امراض قلبیه نیز اول بازالمرض  
 و مغفرت و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است بجهان بلکه گرفتاری است بخود چه هر کسی به جز  
 خود بخود برای خود بخود اگر گرفتار دارد و دست میدارد و دست میدارد و همچنین اموال و ریاست  
 و حب ناه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس است و دست تازمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید  
 نجات پس مستعد است پس بر علماء الالاباب و حکمای ذی الالباب فکر از این مرض لازم است  
 و در خانه اگر کسی است یک حرف پس است مکتوب صد و ششم به عباد حق کشمیری رسیده ریافته  
 در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است جل شان  
 مکتوب مرغوب که مری از فرط محبت و کمال و داد و بود وصول یافت شد بجهان الحمد و المنة علی ذلک  
 محبت این طائفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطانه تا که ام صاحب ولت  
 در بیان نعمت شرف سازند شیخ الاسلام هر دو میفرماید آبی چیست اینک و ستان خود ترا کردی که  
 اگر ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا یافت ایشان را شناخت بغض این طائفه سم قاتل است و  
 طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بجهان الله سبحانه و ایا کم عن هذا التماس شیخ الاسلام فرمود آبی  
 که خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی است بی غیایات حق و خاصان حق اگر یک باشد سیاحتش  
 و حق این رجوع و ذنابت که حق سبحانه بتجدید شمارا کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور  
 فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم  
 متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و هفتم نیز به عباد حق  
 کشمیری صد و ریافته در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود از انجا بوی گفت می آمد و این کتاب مثل  
 است بر فواید و رویه که در بیان این طائفه علیه نافع آید و حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این  
 طائفه علیه مستعد گرداند و کتابی که در سال داشته بودند مثل بر اسوله چند رسید به چند  
 سوالیکه شایسته گفت و تصعب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک منزل نموده در  
 جواب اقدام مینماید اگر کسی را نفع کند شاید که دیگر نافع آید سوال اول آن بود

سبب چیست که از اولیا مقتدین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکند از بزرگان این زمان کم ظاهر  
 میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان  
 چنانکه ظاهر از فحواهی عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور  
 خوارق نه از ارکان ولایت نه از شرائط آن بخلاف معجزه مرئی را علیه الصلوة والسلام که از  
 شرائط مقام نبوة است لیکن ظهور خوارق از اولیا الله شایع و ذائع است کم است که مختلف  
 کند اکثریت ظهور خوارق برانضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب  
 الهی است جبل سلطانه تواند بود که از وی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق  
 که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از صحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین عشر عشره  
 آن بظهور نیامده بآنکه افضل اولیای مرتبه انبی صحابی نزد نظر بظهور خوارق از  
 کوه نظریست و دلیل است بر تصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوة و ولایه سبحانه  
 اند که استعداد تقلیدی در ایشان غایب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله  
 تعالی علیه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در صدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصل  
 تمام بکم گشت و ابو جبریل لعین بواسطه تصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات با بر معجزات  
 با هم بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دوستان میفرماید فان یرو  
 کل آیه لا یؤمنوا بها حتی اذا جاءواک یجادونک یقولون الذین کفروا ان هذا الاصله الاولین  
 یا آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر تقدیم در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند چنانچه  
 که سید این طائفه است معلوم نیست که از دوسه ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه  
 تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال غرضی و لقد  
 ایتاموسی تسع آیات بیات از شاخ این وقت آنجا معلوم شد که اشغال این خوارق بظهور نبی  
 آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه تاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا اند یا  
 همانند مصرع غرضیدن مجرم کسی بنیاست دوم آن بود که کشف و شهود طالبان صادق  
 القادشطان را داخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست  
 سبب آنکه امور را به بعضی علما یافته میشود چیست جوابش نیست والله سبحانه اعلم بالصواب

چنانکه از القادشیطانی مخوف نیست هرگاه که در دنیا مقصود باشد بلکه تحقق در اوسب بطریق اولی  
 خواهد بود و طالب صادق چه باشد غایه مافی الباب انبارا علیه الصلوات والتسلیمات بر آن القاد  
 مستحب میبازند و باطل را از حق جدا نمایند که ریه منشی الله تعالی الشیطان ثم یحکم الله آیه تنبیه دال  
 است بر نفی و در اولیا این لازم نیست که او متابع نبی است هر چه مخالف نبی و از دریافت رو  
 خواهد کرد و باطل خواهد داشت مامور تکیه شریعت نبی از ان ساکت است و با شهادت و نفی  
 آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق تطبیق و شواهد است چه الما و نفی است لیکن درین  
 عام امتیاز هیچ تصور می بولایت راه نمیداد چه آیمان شریعت و متابعت نبی تکلف نجات دارین  
 است و امور سکوت عنما زانده بر شریعت اند و ماکلت بر امور زانده میسر باید داشت که غلط  
 کشف منجمه بر القادشیطانی نیست بسانت که در تخلف احکام غیر صادق صورت پیدا کنند که  
 شیطان را در آنجا هیچ دخل نباشد ازین قبیل است که در بعضی مناجات حضرت پیغمبر علیه الصلوة  
 والسلام می بیند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی حقیقت خلاف آن احکام محقق است درین  
 صورت القادشیطانی مقصود نیست که مخیار علماء اندم پیش شیطان است بصورت خیر باشد  
 علیه و علی آله الصلوة والسلام هر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف تنبیه که غیر  
 واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کرامات است و تاثیرات است و در  
 در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی  
 صاحب استدراج جوابش نیست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه  
 ایل واضح است و آن وجه ان جمیع اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی تبع  
 خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معاصر  
 خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خلافی در معنی است عوام کار را ندانم راست  
 نه طالبان را و خدای عوام نزد خواص از خیر اعتبار با قاطع است که منشی آن مرتضی قلبی است و  
 انشا و الهی چیز بای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن تفرقه ضرر نیست و منجمه  
 الملكتب بعض المعارف الهی بیفک فی انراة مثل فیه الشکوک والشبهات بدانکه معنی مخلوق با خلاق  
 اند که ولایت را خود از انست که حاصل شود مراد یا الله را معنی تکیه مناسب باشند و صفات و این



تعالیٰ لیکن آن شایسته در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقان در تحقیقات و احوال محسوسات و معانی مخلوقات باطنی است و معنی مخلوقات باطنی آنست که صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون روزه راه که بنفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف در دنیا نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است و چون روزه راه سخن حق را از هر کسی که باشد بی گزافی قبولی کند و امر را بشی و تحقیق لاری بی گزافی حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون روزه راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرتی حق منظومه نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون روزه راه با حیا سنت سر و کتبی قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محبت است و معنی محبت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتهای بدین صفت موصوف شده باشد علی بن ابراهیم و عوام معنی مخلوق را برنگ دیگر نمیده اند تا چارده تنی غلات فروخته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جدیدی در کار است و اشیای غیبی بیاید که اکثر بر دس منکشف شود و اشغال اینها و هوگو کتری من الطنون الفاسده ان حبس الطن اثم و ایضا خوارق منصرف در احیاء و اماتت نیست علوم معارف الهامیه از عظم آیات است و از رخ خوارق اندام معجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی و البته اندر چشم کشانند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میسر یزد از کجاست علوم باین کثرت تمامها موافق علوم شریعیه اند سر موی مخالفت را نگزینش نیست این خصوصیت علامت علوم است حضرت خواجۀ با قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجۀ بر شما حجت نیست هر چند خود را پرست راست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسو لهام و لا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تحقیر اینها و گفت آمده است نیک است بصیرت بیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست به زنی شتر رنگ را

و ندان چو در و گوهر است به عجب کار است که در مکتوب سابق اخلاص بسیار نظام هر ساخته بودید و سبب آن را فطرت و واقعه بی در پی نموده نوشته بودید که اثر آن در اقامت نیز یافت بحدی که اندامت تمام از وضع سابق تحقق گشت و به توبه و بانابت که آورد و تجدید ایمان مشرف ساخت یکماه گذشته بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و رجوع تقریری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدور آن آیدید که آن دو واقعه را وحی پیدا شود که با تعاقب شیطانی مخرج گردد و با غلبه کشف بکشد آن چه بود و این صفت بصیرت بکفا فلانی چه بد میکند نه با من که بنفس خود میکند و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم شایسته المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و هشتاد و یکم بیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بعکس آنچه گفته که ولایت افضل از نبوت است ثبوت آنکه سید احمد بیان سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضل من التسلیمات اکتفا بعضی از شاخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت نبی خواسته اند تا ما هم فضیلت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت افضل است در ولایت از تنگی سینه و بخل نیت و اندر آورد و در نبوت او کمال انشراح صدری نه توجع حق سبحانه مانع توجع خلق است و نه توجع خلق مانع توجع حق تعالی در نبوت تبار و بخلق نیست تا ولایت را که روحی دارد ترجیح بروی ندهند عیاذ الله بجان و بخلق تنها مرتب عوام کالانعام است شان نبوت از این برتر است نعم انفعنی از باب سکر او شوار است اما اکابر سنی علم الاحوال ازین معرفت تمایز اند عینیا لا رباب الیم فیما یبقیة المقصود بیان شیخ عبد الله لدیان شیخ عبد الرحیم باین غیرت و قربت دارند و والد ایشان مدت ملازم بهادر خان بودند و حاجتند الحال مذهب بشارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود و رباب اگر از جانب ایشان نیز اشارت رود سودمند خواهد بود و السلام مکتوب صد و نهم و یکم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نیان او و ادون حق را بهاء اهل الله اطباء اراض قلبه اند از اهل طایفه منوط توجع این بزرگواران است کلام ایشان دو است و نظر ایشان شفا هم نوم را بشی طایفه و هم جلد را الله بهم میطران و بهم برزقون راس امراض باطنیه

و مصلی مطلق معنوی گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی  
نمیبرد شود سلامتی محاسن چه شکرست را در آن حضرت جل سلطانہ اصلا با فضیلت الاله الدین  
الخالص قلبت که شریک را غالب ساخته باشد نهایت بیجانی است محبت خیر حق را بجای  
برنج غلبه ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معیوم گردد یا مغلوب الحیا و تحبته من الایمان  
مگر این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نمایان اوست ماسوا را کلیت و ذبول  
اوست از اشیا جلالت که اگر تکلف یا دایما کند هرگز بیادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه  
محال اینجات نزد اهل الله معبر بفتا است و قدم اول است درین راه محمد انظروا انوار قدم است  
و متعارف و در معرفت و حکم و در ناخود آلوده سبکس تا نگر و این فایده نیست ره در  
بارگاه کبریایه **مکتوب صد و دهم** شیخ صدر الدین عدد و زیاده در بیان آنکه از خلقت انسانی ادا  
و وظائف سلوک است و کمال اقبال است بجنب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه تعالی بنبشای تمامی  
ارباب بنال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست و دوام اقبال است بجنب  
حق سبحانه و تعالی بی تحقیق شدن بجمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهر او باطن علی بن مصلوات  
اتما و من التیمات الکلیما میسر نیست در مقام الله سبحانه و یا کم کمال آباء علی الله تعالی علیه و سلم تولا و عیلا  
ظاهر او باطن عیلا و اعتقاد آمین رب العالمین سه بعد از خدای هر چه بر تنه نیست بی بدست  
آنکه هیچ اختیار کرد و هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادات غیر دینی نجات  
یا بد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی مانند اگر چه از مقاصد اخروی و منافع دینی باشد هر چند این  
مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدن متوال  
باشد از امور دنیویه چگوید که دنیا مقصود به حق است بماند و تا آفریده است هرگز بجنب از نگاه نگیرد  
و حب او سرگنایان است و طالبان آن مستحق طعن و طرد اند الدینا لمعوتہ دلمعون ما فیها الا ذکر الله  
تعالی انجا الله سبحانه عن شر او شر ما فیما بخرمه حبیب محمد سید الاولین و الاخرین علیه الصلوٰه و السلام  
**مکتوب صد و یازدهم** شیخ حمید بنعلی عدد و زیاده در بیان توحید عبارت از تخلیص قلب  
است از مادیات حق سبحانه و تعالی و مانیاسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین مطلق  
توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجیه مادون او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری با سوسی

تحقیق اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد گفتن نزد  
ارباب اصول از فصول است آری از واحد گفتن و احد گفتن که در تصدیق ایمان معتبر است  
الابد است مابقی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا الله و لا اله الا الله بین است  
تصدیق ایمان علی است و ادراک وجدانی حائقی است پیش از حال سخن از ان را ندن محظور است  
جمعی از شایخ که در مباحث سخن رانده اند از دو حالت خانی نیست یا معذور اند در غلبه حال مستور  
یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محکم احوال شود و تحقیقات  
احوال را و عو جاج آنرا بنمایان احوال ایشان بشفقتی این دولت افشای اسرار مکنون است  
حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما بر آن گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیہ  
مصطفوی علی مصدرها الصلوٰه و السلام و التیمہ روزی گردانا بخرمت البنی و آلہ الامجاد علیه و علیہم الصلوٰات  
و التسلیمات بقیة التصدیق آنکه حال رقیه و عاسیان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده  
اند و کثیر العیال و ابوابیات قلت اسباب بعیشت بر آن آورده که خود را بکبریا سازد امید است که  
بمقتضای سبب زاده تصدیق است **مکتوب صد و دهم** شیخ عبدالجلیل عدد و زیاده  
در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت تحقیق کردیم بدایین دولت اگر احوال و  
ساجد مطاف فرایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی میداریم چون این هست همه هست حق سبحانه  
و تعالی شانه ما نعلسان را بحقیقت مقدمات حق اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت تحقیق ساخته  
و رفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اند که امت فرموده تمام  
بجنب قدس جل سلطانہ جذب فرماید سع کار نیست و غیر این همه بیج و چه احوال و مواجید که بی  
تحقیق بحقیقت مقدمات این فرقۀ ناجیه میسر شود جز استدراج بی تمیذایم و جز خرابی بیجی انکاریم  
ما این دولت اتباع فرقۀ ناجیه هر چه بد بندست میداریم و شکر بجای آریم و اگر همین را بد بند و بیج  
از احوال و مواجید ندهند باک ندانیم و در اضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که در  
غلبه حال و سکوت بعضی از علوم و معارف متفاده آرائی صائیه اهل حق ظهوری آیند چون  
افشای آن کشف است معذور اند امید است که فردا بان مؤخذۀ نمایند حکم محمد مطلق و از اندک خطای  
اورانیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکرا لله تعالی ستمیز را که معلوم علمای



مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الحقیقه که مؤید است بوحی قطعی تقدسای معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام مطابقت است با علم و علماء اهل سنت اگر هر موعی مخالفت است از انزه صواب هر دو است  
 و هو العلم بالصحيح والحق الصريح فماذا بعد الحق الا الصلوات في رتبه الله سبحانه و اياكم الاستقامه على متابعه  
 سيد المرسلين ظاهر او باطنا و عطا و عليه و علی و علی من الصلوات اکملها من التسليمات افضلها  
 و الاسلام علیکم و علی من اتبع الهدى مکتوب صدور سیم و هم بحال الدین حسین کوالی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبه بتدی و جذبه بتی و آنکه مشهور مجذوبان و ابتدایت الارواح که فوق قلب است و همان مشهور است و آنی جل شانہ تعجیل می کند الحمد لله و سلام علی عباده  
 الذین اصطفیٰ انجداب و کشش فی باشد الا بقام فوق نه بنفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند انجداب نیست الا مقام روح که فوق مقام قلب است انجداب آئی و جذبه بتیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و مشهور و جذبه بتی عایت نیست الا روح متفوق و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود و روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس و چون روح را بعالم اجساد و نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند گاهی بتی قائل میشوند شهود حق جل و عایبه حصول فنای مطلق که نهایت سلوک متحقق است متعوض نیست شعری چکس را تا اگر در این فنا نیست ره در بارگاه کبریا و این شهود را بعالم روح کاری نیست فرق در میان شهودین است که در عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد و شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر فی مناسبت است علامت شهود است  
 آئی جل و خلا شود بواسطه تنگی عبارت از اطلاق میاید و الانسبت در رنگ منتب الیه چگونه و چگونه است مع ما فرچون را به بیچون راه نیست به لا یمیل عطاء الملک الا مطایه مکتوب صدور چهارم و هم بصوفی فرمان صدور یافته در تحریرین به متابعت سید المرسلین علیه و آله الصلوات و التسلیات چون حق سبحانه و مافلسان به برگ و سر را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که بطنیل دوستی و کمالات اسمائی و صفائی خود را در غرضه ظهور آورده اند و از بهترین جمیع کمالات خلق کرد علیه من الصلوات فثلثه من التسلیات اکملها مشرف گرداناد و بران استقامت

بخشاد که زره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و نعمات اخروی بر مراتب بهتر است  
 تفصیلت منوط بتابعیت سنت اوست و فریت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و الحقیقه شلک خواب غیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرد و کرد و احیای نیایی که غیر متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الابد کرد و مأخوذ شریعت اند بهتر است اعطای جنتی با مر شارب از اتفاق که هر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی مناساز با هر اجتماع ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز با نداد و اجتماع گزاردی بهتر بودی اهل یا ضا  
 اجتماعات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند اگر چه بدان اغمال شانه مرتب میشود هم مقصود به بعضی منافع دنیویست تمام دنیاچسبت تا بعضی منافع اورا کسی اعتبار بند شل ایشان شل کناسی است که ریاضتش از همه پیش است اجزش از همه کمتر شل تا بعبان شریعت شل آن جماعت است که در جوهر نفیسه بالما سات لطیفه کار میکنند عمل انیا در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل کیاست تواند بود که با جزه را برابر بود و آنست عمل که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نارضی اوست تعالی پس نارضی چه جاس ثواب بلکه متوقع عقاب است اینی را در عالم مجاز شارب واضح است باند التفات به طور می آید سبب هر چه گیر و عطی علت شود به کفر گیر و کمالی ملت شود پس سرایه جمیع سعادات متابعت سنت است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت بتبا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین مایه علی آله الصلوات و التسلیات و السلام مکتوب صدور و یانزد و هم بملا عبد الحق و یلوی صدور یافته در بیان آنکه مادر صدور قطع آنیم بکی هفت گام است مضرع از هر چه میر و سخن و دست خوشتر است به این راه که مادر صدور قطع آنیم بکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و بنگام در عالم امر بنگام اول که در عالم امر نیز بکی افعال روید و دو گام دوم بکی صفات و بنگام سوم شریعی در تجلیات ذاتیه می اند تم و تم علی تفاوت درجات انمال کما یلحق علی اربابا کل و اگر

معجب  
 در این  
 سکوت  
 نظر بند  
 بعضی  
 از کتب  
 است  
 و بعضی  
 در کتب  
 دیگر

منوط باتباعه سید الاولین و الاخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیات افضلها و آنکه گفتند  
 که این راه دو خطه است مردان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسلیات  
 الامر علی نظر الطلاب و حقیقه الامر حقیقت بیوفیق الله سبحانه و اهو مکتوب صد شانه و هم  
 بملا عبد الواحد باهوری رسیده و یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیان ماسوی است  
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مباد و رغبتی در دنیا پیدا نشود و مکتوب مرغوب  
 انوی رسیده و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود و توضیح انجا میدانی سلامتی قلب موقوف  
 بر نیان ماسوی است از قلب بحدی که اگر تکلیف یا دشواری دهد یا دنیا را برین تقدیر خطور  
 ماسوی را معنی نباشد این حالت معبر بقضای قلبی است و قدم اول است درین راه و بمشتر  
 کمالات مراتب و ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد و محبت را بلند آورد و بجزری  
 و مویزی قناعت کنند ان الله یحب المعانی و کثرت اشتغال با امور دنیویه خوف رغبت  
 است درین امور و نیندازد بآن سلامتی قلب نگران شود که امکان رجوع است و در اشتغال  
 دنیوی هم امکان اقدام نمایند که مباد و رغبتی پیدا نشود و در خسارت اندازد عیاذ الله سبحانه  
 گمانی در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا بکلی هست آن باشد که بفقیر نام ادا  
 زندگانی چند روزه بسر برده شود و فرس افتاد و آواره باشد اکثر ما قرض من الاسد و السلام  
 مکتوب صد و هفتادم بملا یار محمد بخشی قدیم رسیده و یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب  
 تابع حس است و در انتها این طبیعت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نگردید باشد چندگاه قلب  
 تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینه  
 فلیس القلب عنده غیر تیر است در نهایت کار چه که قلب را بتبعی کس نماید دوری از حس در  
 قرب قلبی تاثیر نماند از شاخ طریقت مبتدی و متوسط و افراقت از صحبت شیخ کامل ملل تجویز  
 نفرموده اند با جمله حکم لایدرک کله لایدرک کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناچسب بوجه ابلغ اجتناب  
 نمایند قدم میان شیخ منزل مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غایت شمرند و اکثر اوقات با ایشان  
 صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند و السلام مکتوب صد و هفتم بملا قاسم علی بخشی رسیده و  
 یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل اندام اعتراض کنند و کتابی که صحبت آثار می مولانا قاسم علی

باید دید  
 که در این کتاب  
 چه چیزها  
 است

فرستاده بودند رسیده بنمون بود و توضیح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها فاجه  
 عبد الله انصاری میفرماید آنکه هر که خواهی بر اندازی با ما و اندازی بر ما بر تویم آن قوم که  
 برادر کشان نمیندند در سر کار خرابات کنند ایمان را با حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را  
 از انکار فقر و وطن و درویشان نگاهدارد بکرمه سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و السلام  
 مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بخشی رسیده و یافته در غیب بر صحبت شیخ مقتدر بریان  
 آنکه نگاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را بجهت تعلیم طریقت اجازهت مینمایند  
 بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میه وصول یافت این را دیوانی می طلبید در خبر  
 آمده است بن یونس اندک می یقال انه یخون و چون چون آمد از تدمیر زن و نسوزنه  
 قارغ گشت و زانداشته که او که ابعیت میسر شد این دیوانگی در نهادش است اما بعوارض لا ظالم  
 آن را خشن پوش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بے مناسبی بیار مفهوم میگردد و زود قرار ک  
 نمایند و بے استطاعت دانسته رفع بعد مصوری نمایند تبعیت این طائفه در اوردای جمعیت خلق  
 است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشان است دست در اسباب تفرقه باید زنا جمعیت  
 حاصل آید و اگر فرضا در جمعیت خلایق این طائفه را جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید  
 و بجا حق سبحانه التما باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان  
 فلان نباید کرد پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی قناده در جاتل مع فراق دوست اگر  
 اندک است اندک نیست به شاخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازهت تسلیات  
 و رعایت داده اند حضرت خواجسته نقشبند قدس الله تعالی سره و لانا یعقوب چرخنی را  
 بعد از تعلیم طریقت و تسلیم بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما رسیده است  
 بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار  
 در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نعمات ایشان را اول در  
 مریدان خواجہ علاء الدین میشارند و ثانیاً بحضرت خواجہ نقشبند نسبت میدهند با جمله ملاح این  
 تقریر صحبت ارباب محبت است مکرر و مکرر نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری  
 اختیار کرده وضع فقر را گرفته است انوس هزار انوس که کسی را از اهل علیین با سفلی سنا فلین



بر نماز و اذان و حال بیرون نخواهد بود و یاد لکری جمعیتش خواهند و او یا نخواهند و اگر جمعیت خواهند و او یا  
 و اگر نخواهند و او بدتر بنا تا زرع قلوبنا بعد از هر متاویب نمازین اندک است اما آنکه است او باب و اسلام  
 مکتوب صد و بیستم نیز میر محمد نعمان صد و ریافته در ترغیب بر صحبت از باب جمعیت مانا که خدمت  
 میرزا ابوشی گزیدند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در ابرام  
 مقام ضرورت و آن صحبت از باب جمعیت است لا تعذر بالصبر شیئا ایامکان الاتری ان اصحاب  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و بارک فضلوا بالصبر علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام و امکان  
 او بسیار قریب و علم امر و ایمان بلوغ انما نایه الدرجات و وصولها غایه الکمالات سوی الصبر فلا جرم  
 است خطا معاویه خیر من صوابها بکره الصبره و سهو عن دین العاصی افضل من صوابها لما ان  
 ایام بولاء الکبراء صابر بالصبره شود یا بر دین الرسول و حضور الملک و شود الوحی و معاشیه  
 المعیارات و ما اتفق من عداهم هذه الکمالات التي بی اصول سائر الکمالات کما و لو علم فی فضیله  
 الصبره بنده انما صبره لم یکنه مانع من الصبره و ما اثر شیئا من الاشیا علی هذه الفضیله و انشد فی جملة  
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی بخشد آیه نه بزور زمر میرفت این کاره  
 اللهم و ان لم یکن فی هذه النشأة فی قرن بولاء الا کابرنا جلالت النشأة الاخرة محشورین  
 فی زمرهم بستم بستم سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و السلام مکتوب  
 صد و بیست و یکم نیز میر محمد نعمان صد و ریافته در بیان آنکه این راه بکلی نیست گام مترادف  
 یافته است بعضی از یاران پیش گام رسیده اند خدمت میر عوات فرادان مطالعه فرمایند  
 در قیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقره ای بخانه خبری نگرفته اند بجهت سبانه و المنة  
 که فقره ای حرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان نی آر و محبت آثار این راه بکلی  
 نیست گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و بجهت تابانج  
 گام و طالعنه تا چهار گام و فرسته تا سه گام علی کفاده در جاتم و صاحب سه گام هم بمرور  
 افتاد و بناید تکلیف جماعه که پیش قدم باشند بلند میی در کار است تا به حیر و فقره اکتفا نه شود زیاده  
 برین گنجایش وقت نبود و اسلام مکتوب صد و بیست و دوم بلا ظاهر بخشی صد و  
 ریافته در ترغیب بر بلند میی و عدم انکاف بهر چه درست افتد و مولانا محمد طاهر معذور اند

مولانا یار محمد و جبر اتغال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بروند و  
 از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند السلالی مثل مشهور است و ام چهاره بقتاب از اختلاط باغیان  
 لا بدست محبت را بلند باید داشت و بهر چه بد است نباید پرداخت بسمت مانایی صورتیکه بود  
 مشرق انوار به از مغرب و کوب و شکوه گذشتیم به فقره ای این زمانه اکثر در مقام روستا کثافتات  
 دارند صحبت ایشان هم قائل است فرستم که نظر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و احتیاجات  
 را چندان اعتبار ننند که مجال تاویل را میدان وسیع است و زمانه تجارب و خال گویا نشوند  
 شکر کیف الوصول الی السعادة و دونا به قلیل البحال و دونهن خوف و السلام مکتوب صد و  
 بیست و سوم بلا ظاهر بخشی صد و ریافته در بیان آنکه از نقل اگر چه صحیح باشد اگر مستلزم  
 باشد فوت فرضی را از فرض لایینی داخل لایینی است به مکتوب شریف انوی ارشدی لالال  
 کاسه طاهر امن و دلش العلاقات رسید است برادر در خبر آمده است علامه اعراضه تقاضای  
 من العبد اشتغاله بالالعینة اشتغال به نقلی از نوافل باعوض فرضی از فرض داخل لایینی  
 است پس تقیض مر احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بجهت نیز است بخل  
 است یا بفرض بود یا بیک حج نقل مرکب چندین مخطورات نباید شد یک ملاحظه نمایند القائل  
 علیه الاشارة و السلام علیه و علی رفقا که مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بلا ظاهر  
 بخشی صد و ریافته در بیان آنکه استطاعت راه شرط واجب حج است و ای حج با وجودی استطاعت  
 نسبت بمحصل مطلب داخل تصنیع اوقات است به مکتوب شریف انوی خواجده محمد طاهر بخشی رسید  
 نه بجهت الحذر و المنة که قنور در اخلاص و محبت فقره ای یافته است با وجود تمامی ایام مهاجرت این  
 علامت سعادت عظیمه است محبت آثار را چون شمار خدمت طلبید و بر فتن غم مصمم گردید و وقت و دست  
 انقدر مذکور ساخته بود با احتمال که شاید با هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چه قصد کرده شد استفاده و موافق  
 نماید و تجویزی در میان مفهوم گشت ضرورت تقاعد و زید صلاح فقره اول در ضمن شما نبود اما  
 شوق شمار الملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شمر راه است بی استطاعت تصنیع اوقات است  
 و هر چه گشته با غیر ضروری بر وقت مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده  
 باشد یا نه بیست و شصت فقره از مکتوب صد و بیست و پنجم میر علی بنیابوری صد و ریافته

نقد و تحریف  
 در کتب معتبره  
 و کتب معتبره  
 و کتب معتبره  
 و کتب معتبره

در بیان آنکه عالم صغیر و کبر مظاہر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا مخلوقیه و المظهریه و مایا سب ذلک و العلم از حقائق الاشیا کمایی عالم چه صغیر و چه کبر مظاہر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مریایا شیون کمالات ذاتیه او غر سلطان نجی بود مخفی و مرمی بود مکنون خواسته که از غلا بلا عرض دهد و از جمال تفصیل آرد عالم را بر جمیع خلق فرمود که بذات و صفات خویش دال باشد بر ذات و صفات او سبحان پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات دی اند و تدبیرات و شیونات او تعالی حکم از اتحاد و نسبت و نسبت احاطه و مریایا و معیت ذاتیه آنجا از غلبه حال و سکوت است اکابر است که احوال که از قس صحو ایشان را شرفی و رزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی نیست اثبات نمیکند ان مخلوقیه و المظهریه و احاطه و مریایا و معیت علمی میدهند مطابق ملک اهل حق اند شکر اند تعالی صغیر عجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه نمایند کمالا مائمه و الهیه مثلاً معرفت اند با آنکه از ذات جمیع نسب مسوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز مسوب نمایند فصل اول از تائید مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تائید مختلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است اباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسط حقیقی نمیداند و او را ای او هر چه باشد خل ساهمی نخرند فرو ذاق دوست اگر اندک است اندک نیست به ورون دیده اگر نمیخوست بسیار است به شانی از برای تحقیق این بحث بیان کنم مثلاً عالمی بخوری ذوقی خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن کمالات را جلوه و بدین صورت این حروف و اصوات و دال را با معانی مخزنه هیچ نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاہر آن معانی مخفی است مریایا آن کمالات مخزنه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معانی نه آرد و همچنین حکم با احاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان مرافقه مخزنه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آن معانی را بیان نمیکند لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات و دال نحوی از مناسبت و الیه و ولایت تحقیق است بعضی معنی زائده از آن در تحلی می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آن معانی زائده منزله و مبر است آنچه مقدم است درین مسئله نیست اثبات امر زائده و مریایا مظهریه و مراتب

نمودن از اتحاد و عنیه و احاطه و معیت و سکوت ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت مقرر است و از مناسبت مبر ما لمراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهریه و مظهریه و حده وجود گویند یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهریه و مظهریه نه آنکه یک موجود است و ماسوای او او با هم و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سلفطالی است اثبات حقیقت دردی نمودن او با هم و خیالات ویرانی بر آرد که مقصود سلفطالی است مشغولی چون بدستی تواند و در این نخست به سوی آن حضرت نسب کردی بدست بود و نگارندستی که نقل کسیتی به فارغی گر مردی در گزستی به مکتوب صد و نسبت و ششم نیز به صانع ایشان پوری صد دریافت در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آنکه باطل نماید چه آفاقی و چه نفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و در حلیه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته اسفا موجودیه مطلوب نماید و اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و مایا سب ذلک سیادت و تقاب و تنگنا طالب را باید که اهتمام در نفی آنکه باطل است آفاقی و نفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و در حلیه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل سازد و آنجا به موجودیه مطلوب نماید مصراع بیش ازین بی نه پرده اندک است به اگر چه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ما و را ای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر اند تعالی صغیر یا گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحان و وجود را عین ذات حق و ما و را ای وجود امر دیگر اثبات ناکردن از تصور نظرست قال ای شیخ عالم الدوله فوق عالم الوجود عالم الملك اودو این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانید و ناخداگاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و وجدان از اباب تعطل بی یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمیکرد و چه وجود را در راه گزاشته بود در مرتبه ذات وجود را گنجایش بی یافت اسلام او در آن وقت اسلام تعلیمی بود نه تحقیقی با جمله هر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید بهمان من لم یحبل للخلق الی الله سبیل الا بالعجز عن معرفه از حصول فانی فی الله و البقا باشد کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم طلب حقایق پس چون ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از مجز باشد قهر و غنا شکر کس نشود و امام باز چنین بی کایا همیشه با دست و دامن را به بلند می بین طور مطلب می خواهم که هیچ از بدست می آید



و بیچ نام و نشان از و پیدا نشود مگر بهشت که مطلبی می باشد که از عین خود یابند و قرب معیت با و پیدا سازند  
**مصرع** آن را نشانند من خیز یارب به واسطه اول و آخر **مکتوب صد و سبست** و هفتم بلا صفا احمد  
 رومی صد و ریافته در بیان آنکه خدمت و الدین هر چند از حسنه است اما جنبه صول مطلب حقیقی بجاری  
 محض است و قیاس صرف بلکه اصل سیم است حسنه الابراریات المعتبرین و مایه سب و لک **مکتوب**  
 مرغوب رسیدن که در باب توقف موده بود و در صحیح است زیاد از آنچه بود توقع می آید باید کرد  
 و خود را مقصود بندید. نسبت قال الله سبحانه و تعالی و ضعیف الانسان لولایة احسانا حمله الله عز و جل و نفعه  
 عز و جل و قال الله سبحانه ان اشکرکم و لولا لیکم مقتدر آن باید بود که انیمه در جنبه صول  
 مطلب حقیقی بجاری محض است بلکه در خور طری منازل سلوک نیز قیاس صرف حسنه الابرار  
 سیات المعتبرین شنیده باشند بیت هر چه جز عشق خدا می حسن است بهر شکر خوردن بود  
 جان کنان است به حق الله سبحانه بر حقوق بیع خلافت مقدم است او اسه حقوق اینها مثلاً  
 الامر است سبحانه و الا اگر محال آن بود که خدمت او را گزاشته بخدایت و دیگری اشتغال  
 نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت  
 فرق بسیار است مزارعان و قبله رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است  
 آنجا نام ز است و قلبه ربانی بر دین معصیت است و مغرور کار باندازه آن کار راست  
 آینه رانان با تحت تمام در روی یک تنگ اجرت میگردند و مقرب در ساعت بخدایت حضور سستی نگارند  
 میگردند و لک او را باین کلمات تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس نشان با اینها فرج حسن  
 خیلی موفق است خاطر از جانب او قیام دارند زیاد و چه نویسم و السلام **مکتوب صد و سبست** و هفتم  
 بنو ابراهیم صد و ریافته در غیب بر بلند ممتی و عدم آنجا بغیر مطلب بیچنی خدمت خواجیه مقیم دور افتادگان  
 فراموش سازند بلکه دور نماند امر مع من احب المقصود و غفلت بغایت طویل است و مطلب  
 در غایت کمال رفعت و عجم در غایت منفعت و منازل وسطی چه مراب مطلب ناست عیاداً  
 باشد سبحانه و سطر انهایت انکاشه بیکبار مقصود را مقصود اند و چون رایچون تصور نماید و از وصول  
 مطلب حقیقی باز ماند ممت را بلند میاید ساخت و بیچ حاصل میفرمونی باید کرد و در و رای الوار  
 میاید حست و صول اینچنین ممت و البته توجه بیچ منتقد است و توجه او بقدر اخلاص و محبت

بر بدقتی است و لک فضل الله یوتیه من یشاء و الله و افضل و اعظم **مکتوب صد و سبست**  
 و هفتم سید نظام صد و ریافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت  
 است که سبب جمعیت اوست که تاویل با ترجمه بین و بلا ترجمه بین **مکتوب شریف و صول یافت**  
 آدمی چون که جامع ترین موجودات است و بواسطه هر چیزی از اجزای تعلقی و گرفتاریه  
 دردی موجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدر  
 خداوندی محل سلطانه از همه پیشگشت و تعلقات متعدد سبب محرومی او از همه زیاد کند و اگر توفیق  
 ایزدی غرضانه خود را از این تعلقات پاک کند جمیع سازه و رجوع تفرقی نماید نقد ناز نور غلظت و  
 ال نقد اصل ضلالت البعدی بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات  
 بواسطه جامعیت هم اوست از همه او بواسطه جامعیت اتم است اگر و بعالم دارد از همه چه گویند مگر  
 ترست و اگر و بختی سبحانه و تعالی دارد و صفات و از همه پیشگشت کمال از آدمی از ویس این  
 تعلقات خاصه محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از این انبیا و اولیاد و غیر علی تفاوت  
 و جامعیت صلوات الله و تسلیاته علی نبیای و علیهم علی ایا هم اجمعین الی یوم الدین رزق الله سبحانه  
 و ایام بخاتمان هذه التعلقات بجزه البنی المصطفی المدح بقوله سبحانه و تعالی ما زرع البصر و المظنی  
 علیه و علی آل من الصلوات انما و من التسلیات المکملات زیاد برین موجب طلال است و السلام  
 و الا کرام **مکتوب صد و سی** ام بجمال الدین صد و ریافته در بیان آنکه تلویات احوال را  
 چند ان اعتباری نیست حصول مقصود بیچنی و بیچکونی باید کرد و تلویات احوال را چند ان  
 اعتباری نیست بآن مقید باشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از  
 گفت و شنود و دید و شنود منزله و میر است طفلان سلوک را بجز و موز تسلی میدهند ممت  
 بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را بادشاه و بد نفس  
 الام بادشاه نیست اما این خواب امید واری می بخشد و طریق تشبیه قدس الله تعالی امر ابراهیم  
 و قلی را اعتباری نند این بیت در کتب ایشان نوشته است چو نظام آفایم هم از آفتاب گویم پنه ششم  
 نه شب پرتم که حدیث خواب گویم که اگر خالی از احوال بیاید و بروی شادی و غم نیست منتظر  
 حصول مقصود بیچنی و بیچکونی باید بود و السلام **مکتوب صد و سی** و یکم بنو ابراهیم کابلی

صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجہ اقدس اللہ تعالیٰ اسرارہم و شکایت از حال  
 جماعت کہ درین طریقه علیہ اعدائات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانستہ اند کہ رب العالمین  
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین و اخوی ارشدی خواجہ محمد اشرف شرنہ اند  
 سجانہ بشارتات اولیائہ الکرام بدانند کہ طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم  
 اقرب طرق موصلة است و نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت  
 ایشان فوق ہر نسبت است اینہم بواسطہ آنست کہ درین طریق التزام سنت است و اجتناب از  
 بدعت ہما ممکن عمل بر ریخت تجویز نمی نمایند اگرچہ بظاہر در باطن نایب یابند و عمل بغیریت از دست  
 نبرند اگرچہ بصورت در سیرت متغیر و اندوخال سواجید را تابع احکام شریعیہ ساختہ اند از واق  
 و معارف را خادم علوم شریعیہ دانستہ اند جو اہل نفسیہ شریعیہ را در رنگ طفلان بجز و مویز و جد و  
 حال عوض نمیکند و بہ ترتبات صوفیہ مغرور و مفتون نمیکند از نفس باز نمیکند و از فتوحات مدنیہ  
 نفیحات کیہ اتفاقات نمی کنند حال ایشان بدوام است و وقت ایشان بر استمرار تکیہ ذاتی  
 کہ دیگران را کابرق است این بزرگواران را دائمی است حضوری کہ کیفیت در تقای آن باشد  
 نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقطست رجال لا تلیم تجارت ولا یبع عن ذکر اللہ ما فہم بہر کس  
 بمذاق این اکابر سزد نزدیک است کہ قاصران این طریقه علیہ نیز از بعضی کمالات ایشان آگاہ  
 نمایند بہیت قاضی گر کنند این طائفہ را طعن قصور بہ حاش اللہ کہ بر آرم بزبان این گلہ را بہ  
 آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیہ درین طریق نیز اعدائان نموده اند و روش اصل  
 اکابر از دست دادہ جمعی از مردمان ایشان اعتقاد آن دارند کہ باین محدثات تمیل این طریقه  
 نموده اند حاشا دکاکبرت کلمتہ تحریف من افواہم بلکہ در تحریف و تضعیف آن کوشیدہ اند انوس ہزار  
 انوس بعضی از بزرگان کہ در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیہ اعدائات نموده اند و نماز  
 تہجد را بجاعت میکردند از انداز اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تہجد جمع میکردند  
 و بجمیعت تمام ادیانیند و این عمل کردہ است بکہارتہ تحریفہ از جمعی فقہا کہ تداعی شرط کراہت داشتہ  
 اند جو از جماعت نفل را مقید بواجبہ مسجد ساختہ زیادہ از کس را باتفاق مکررہ گفتہ اند و ایضا نماز تہجد را باین  
 وضع نیز در رکعت سیدانند کہ دو اندہ رکعت را ایستادہ می بگزینند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کنند بآن

نیز درہ گردد و چنین ست حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات کہ گاہی نیز در رکعت اول فرمودہ اند  
 و گاہی یا زودہ گاہی یا زودہ گاہی ہفت نماز تہجد بخراہد و ترک حکم فردیہ پیدا کردہ است نہ آنکہ در رکعت  
 قنوی را حکم یک رکعت قیام دادہ اند و نشان ایشان این علم و عمل عدم تبع سنت سننیہ منقطع است  
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمہ و التیمہ عجیب است و ربنا و علما کہ ماورائی این مجتہدین ست علیہم  
 رضوان این قسم محدثات را واجب یا نہ بانکہ با فقران علوم اسلامیہ را از برکات ایشان استغاضہ نمایند  
 و نہ سجانہ الملم للقصوب فروانند کہ پیش تو قسم نمودن ترسیم بہ کدول از رده شوہ و نہ سخن  
 بسیار است نہ والسلام مکتوب صدوسی و دوم بلا محمد صدیق بخشی صدور یافتہ در اجتناب از  
 صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا کہ گمانی فقرا بہ از صد نشینی اغنیاست ربنا لا تزغ قلوبنا  
 بعد اذ ہدینا و سب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوباب ای برادر ظاہر از صحبت فقرا و تنگ  
 نشستہ مجلس اغنیاء اختیار کردہ ای بسیار بد کردہ اید امروز اگر چشم شما پوشیدہ است فردا خواہند  
 کشادہ و غیر از دست فائدہ نخواہد کرد و غیر شرط است است بوالعوس امر توازد و حال غالی نیست  
 بولعین اغنیاء جمعیت خواہند و ایدانہ اگر بدیند استہراج ست عیاذ باللہ سجانہ من تنگ و اگر بدیند  
 شمر الدنیا و الآخرة نشان حاصلست گمانی فقرا بہ از صد نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا  
 نشود آخر معقول خواہد شد و فائدہ نخواہد داشت آرزوی طعام چرب و تنمائی لباس فاخرہ شما با درج  
 بالا انداختہ ہوز ہم سچ زفتہ است فکر را صل بکنید و ہر چہ از حق سجانہ تعالیٰ مانع آید آزاد شمن  
 و نشسته از فقر نمایند و حذر کنند آن من از ادا حکم و اولاد کم عدو کم فاحذر و ہمز نفل قاطع ست  
 حقوق صحبت بر آن داشت کہ یک مرتبہ شما نصیحتی کردہ شود بعل در آرد باندہ من از اول میدانستم از  
 انصو لیہاے شما کہ استقامت بر فقر باین وضع دشوارست شمع و قدگان ما خفت ان کیونابہ  
 انانی شہ را جہونا بہ و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات  
 و التسلیمات و التیمات التما و الکلمات من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر دیشتم جوہر نفیس را شما در  
 سرگین انداختہ انا شہ و انالیہ را چون مکتوب صدوسی و سوم نیز بلا صدیق صدور  
 یافتہ در بیان آنکہ فرصت را ضیعت باید شمر و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکہ بدست قاضی  
 رسالہ داشتہ بودند رسید فرست را ضیعت باید شمر و وقت را عزیز باید داشت از رسوم



علاوت کاری نمی کشاید و از تمهل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید بجز صادق علیه من الصلوة  
اتما و من التسلیمات انکما فرموده ملک السونون سوف فعل گویندگان بپاک شدن عمر موجود را  
حضرت امروم نمودن و موهم را از براس موجود نگاه داشتن بسی مستکبره است باید که نقد  
وقت معروف امرا هم گردد و نسیه از برای مخزنفات الیعنی بدخر باشد حق سبحانه تعالی نداده  
بنی آدمی بدو که از آرام ناموسی او تعالی بخانی میسر گردد و گفت و گو حاصل ندارد سلامتی قلب  
می طلبند فکر بر مصل باید کرد و از مالا یعنی اعراضی تمام باید نمود و سیت هر چه جز عشق خداست احسن است  
گر شکر خورون و در جنان کنن ست بنام علی الرسول الامام مکتوب صدوسی و چهارم نیز بملا  
محمد صدیق صدور یافته در نسخ از تسوین حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب و درجات  
بنی اند که است فرماید بجز سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتما محبت آثار الوقت  
سین قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت و بندیان امرا هم امروز باید کرد و غیر اجماع را فردا باید  
انداخت حکم عقل نیست عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد و السلام مکتوب  
صدوسی و پنجم در المکتوب ارسل الی الخلفاء الصدیق محمد صدیق فی بیان مراتب الولایة  
عامة کانت او فخرت مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن البقاء و البقاء و بی اما عاتة  
او خاصة و یعنی بالعامة مطلق الولایة و بالخاصة الولایة المحمدية علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية  
و تعاضد البقاء و من شرف هذه النعمة العظمی فتد لان جلده للطاعة و الشرح صدره للاسلام  
و طمات نفسه فرضیت عن مولا باورضی مولا باعنا و سلم قلبه المقلبة و تخلص روحه کلیة الی بکاشفة  
حضرت عنفات الملاسوت و شاید سره مع ملاحظه التسلون و الاعتبار و فی هذا المقام شرف  
بالتجلیات الذاتیة البرتیة و تحریفه لکمال التزهد و التقوس و الکبر بادی الصل اخفاده اتصالا بکلیف  
و ضرب بود مثال در مضمون نهی الارباب النعم فیما و مما یعنی ان یعلم ان الولایة الخاصة المحمدية  
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية تمیزة عن سایر مراتب الولایة فی طبع فی العروج و النزول اما  
فی طرف العروج فلان تمام الاصل و بقاره فمحقان بکمال الولایة الخاصة و عروج سایر الولایات  
الی الصحن فقط مع تفاوت درجات یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام التزهد  
و عروج البعض الی السور و عروج البعض الآخر الی الصحن و هو اقصی درجات الولایة العامة

امانی طرف النزول فلان لاجساد الاولیاء المحمدية علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحية نصیبا من  
کمالات درجات ملک الولایة لما انه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم امری بینه العراج با محب الی  
ما شاء الله تعالی و عرض الجنة و النار و اوحی الیه ما اوحی و شرف ثمة بالردیة البصریة و هذا القسم من  
المعانی مخصوص علی الصلوة و السلام و الاولیاء و التابعون بکمال المتابعة سالکون تحت قدمه لهم  
ایضا ان نصیب من هذه المرتبة المخصوصة مصرع و لا ارض من کاس الکرام نصیب بآغایه مانی  
الباب ان وقوع الروتیة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة و السلام و الحالة الی صحت لا دیار  
الذین تحت قدمه یست رویت الفرق بین الروتیة ملک الحال کالفرق بین لاهل الفراع و انفس و انفس لاهل  
احد بامین الآخر مکتوب صدوسی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در نسخ از تسوین  
و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصدا و اخر عشره  
آیه که رسید بعد از مضمون آن بجواب کتابت سپرداخت جواب کتابت خانمان و جواب  
کتابت خواجه عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود در فتن ششادین  
در نه بکمال عقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد و الام خداوند سبحانه ملاحظه فرمایند که  
حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده  
تکرار خود باید کرد نه از او سیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل یکشد در روشنی طول  
امل کفرست و معامله تخلیس از قرض معلوم نیست که از خویشی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی  
دارند بخویشی چیزی نوشت منع و صریح اگر در جواب هم منع نبوسید و عده موکد مفهوم شود  
این نیست بروند اما عراج تسوین و تاخیر چه باشد هر چه کنند زودتر کنند که فرصت بسیار نیست  
مکتوب صدوسی و هفتم بحاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان نماز که منوط است  
کمال آن بنهایت النسیات و مایا اسب و لک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست  
انداود و عبادات و دفع کلفت در ادای آن از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در  
ادای صلوته که غیر منتی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوته زیرا که در ابتدا نهایت بادا  
صلوته نافایه ملتزم می سازند و در نهایت نهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد و در ادای فرائض  
خود اینجا رسیدند کار غیر نزد ما و ادای فرائض است و بس مصرع این کاد است کنون اگر رسید





در حرکت این انجی گنجایش ندارد و سیر الی الله عبارت از حرکت علمیت است که از علم افضل علی بن ابی طالب  
و از ان اعلایا علای و دیگرانی ان بیانی الی علم واجب تعالی بطریق معلوم انکشاف گشود و از انجا که سیر در  
انده الحاله بواسطه بافتن و تیسری ان عبارت از حرکت علمیه است و در مرتب و جواب از سوره انکشاف شریف  
و اعتبارات و تقدیمات و تخریجات الی ان میانی الی الله تعالی لایکن تبتغی الا وجهه و لا تبتغی الا وجهه  
باشاره و لایستی باسم و لا کنی بکنایه و لا یعلمها عالم و لایدرک کما درک و لا یسمی سیر الی الله تعالی  
باشد که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم افضل علی بن ابی طالب و از ان  
افضل افضل و دیگرانی ان یرجع الی انکشاف رجوع لغتیه و نیز ان من سیر مرتب و جواب شد  
هو العارف الذی نمی ات با تدریج عن الشدع تدریجاً و هو الله جل جلاله و هو الله جل جلاله و هو الله جل جلاله  
بعید و سیر الی الله در سیر در سیر است عبارت از حصول علم شایسته شایسته سیر الی الله جل جلاله  
کلمه فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثانی فی السیر الی الله جل جلاله  
الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر  
در اربع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بافتن و سیر است و سیر الی الله جل جلاله  
سیر الی الله جل جلاله و علی افضلهم خصوصاً و متابعان کمال ان مقام این بزرگواران فی سیر سلم است  
الله تعالی نیز تقییب است قیل نه سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
بدایت و نهایت که مقصود از آن توحید و تثنوی و تثنوی و تثنوی است و سیر الی الله جل جلاله  
گوری سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
در تسلیات مکتوب صد و چهل و پنجم بلا عبد الرحمن فی سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
تقشیریه قدس الله تعالی اسرار عظمیه از عالم سیر انکار کرده اند و یا سیر الی الله جل جلاله  
این طریقت لبرعت به تبتا الله سبحانه و یایم علی باده الشریعه المصطفویه فی سیر الی الله جل جلاله  
ویرحم الله مبداء حال آینه شایخ طریقت تقشیریه قدس الله تعالی اسرار عظمیه و سیر الی الله جل جلاله  
کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که سیر الی الله جل جلاله  
خلق است بعد از خلق عالم خلق قدم در عالم اهری ننند و مقام خدیه سیر الی الله جل جلاله  
حق آرد و لا جرم نهایت و یلان در بدایت ایشان مندرج است در سیر الی الله جل جلاله

در حرکت این انجی گنجایش ندارد و سیر الی الله عبارت از حرکت علمیت است که از علم افضل علی بن ابی طالب  
و از ان اعلایا علای و دیگرانی ان بیانی الی علم واجب تعالی بطریق معلوم انکشاف گشود و از انجا که سیر در  
انده الحاله بواسطه بافتن و تیسری ان عبارت از حرکت علمیه است و در مرتب و جواب از سوره انکشاف شریف  
و اعتبارات و تقدیمات و تخریجات الی ان میانی الی الله تعالی لایکن تبتغی الا وجهه و لا تبتغی الا وجهه  
باشاره و لایستی باسم و لا کنی بکنایه و لا یعلمها عالم و لایدرک کما درک و لا یسمی سیر الی الله تعالی  
باشد که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم افضل علی بن ابی طالب و از ان  
افضل افضل و دیگرانی ان یرجع الی انکشاف رجوع لغتیه و نیز ان من سیر مرتب و جواب شد  
هو العارف الذی نمی ات با تدریج عن الشدع تدریجاً و هو الله جل جلاله و هو الله جل جلاله و هو الله جل جلاله  
بعید و سیر الی الله در سیر در سیر است عبارت از حصول علم شایسته شایسته سیر الی الله جل جلاله  
کلمه فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثانی فی السیر الی الله جل جلاله  
الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر  
در اربع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بافتن و سیر است و سیر الی الله جل جلاله  
سیر الی الله جل جلاله و علی افضلهم خصوصاً و متابعان کمال ان مقام این بزرگواران فی سیر سلم است  
الله تعالی نیز تقییب است قیل نه سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
بدایت و نهایت که مقصود از آن توحید و تثنوی و تثنوی و تثنوی است و سیر الی الله جل جلاله  
گوری سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
در تسلیات مکتوب صد و چهل و پنجم بلا عبد الرحمن فی سیر الی الله جل جلاله و سیر الی الله جل جلاله  
تقشیریه قدس الله تعالی اسرار عظمیه از عالم سیر انکار کرده اند و یا سیر الی الله جل جلاله  
این طریقت لبرعت به تبتا الله سبحانه و یایم علی باده الشریعه المصطفویه فی سیر الی الله جل جلاله  
ویرحم الله مبداء حال آینه شایخ طریقت تقشیریه قدس الله تعالی اسرار عظمیه و سیر الی الله جل جلاله  
کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که سیر الی الله جل جلاله  
خلق است بعد از خلق عالم خلق قدم در عالم اهری ننند و مقام خدیه سیر الی الله جل جلاله  
حق آرد و لا جرم نهایت و یلان در بدایت ایشان مندرج است در سیر الی الله جل جلاله





فصد و کسوت فقر این همه تلاش و تحصیل موقوفه حق جل شاناه چه بلاست که است عجب است که این  
استمگر را در نظر شانیه طور زیاده مانده اند و تحصیل امور ضروری به بقدر ضرورت باید کوشید تمام محبت را  
آنان مصروف ساختن و بکار آوری آن گذرانیدن سعادت محض است فرصت بسیار غنیمت است  
نه در انوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لا طائل صرف کند خبر شرط است و ما علی الرسول الا ابلاغ از  
غلت شوند مردم از آزار کشنده چیز با یکدگر بشانیت میکنند هرگاه در کلماتنا شده هیچ غم نیست چه دولتی است  
که مردم کسی را بداند و فی تحقیقه نیک باشد اگر کس این قضیه متحقق شود مثل خطر است و السلام  
مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت  
واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + اتفاقات نامہ اخوی محمد قاسم وصول یافت موجب فرست  
گشت از شش اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و تنگ نشوند که گرای آن نمیکند زیرا که  
این نشانه در معرض فنا است بر ارضی حق سبحانه و تعالی میاید بهر برود و درین ضمن همرا باشد یا بهر  
شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شاناه خصوصاً اشغال شمارم عزیز را مع ذلک  
اگر بختی و کاری اشارت نمایند محبت درمی آید کوشید و السلام مکتوب صد و پنجاه و یکم  
بمیر حسن بنی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرت خواجه گان قدس الله تعالی امر از هم میان بنی  
یادداشت که مخصوص باین اکابر است از هر چه میر و دخن دوست خواستار است پیادداشت  
از طریقه حضرت خواجه گان قدس الله تعالی امر از هم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور  
حضرت ذات است تعالی و تقدس بی غفلت و غلبه بی غلبه و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و کاری  
غیبت یعنی وضعی که تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر و میان آیند چنانچه در تعالی ذاتی برتی که کالبر حق  
تمام از پیش حضرت ذات او تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بهرست باز در برده شیون و اختیارات  
هی آید پس نزد این اکابر از حیرت اقبال ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تعالی  
و تیکه عبارت از ظهور حضرت ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میر میگردد  
و مایه کمال را در مقام اثبات میکند و الهی گردد و وجب هرگز جوع نکند و اگر جوع کند حضور بغیبت بتدل  
خواهد گشت و یادداشت نخواهد گشت پس متحقق گشت که شود این اکابر بر وجهی اتم و اکمل است و ملکیت  
فنا و تیت بقا با اندازه محبت و ملکیت شود استع قیاس کن زنگستان من بهار ما مکتوب

صد و پنجاه و دوم بسادت و تقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان آنکه اطاعت رسول  
مین طاعت حق است سبحانه و ما یاسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یعط الرسل اطاع الله حضرت  
حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را مین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای خود میل به غیر حق است  
بول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق یعنی کلمه قد ۲ و رد تا بود الهی در میان این  
و اطاعت جهانی پیدا کنند و یکی را بر دیگری نه گزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکنند  
از حال جاسسه که در میان این دو اطاعت تفرقه مینماید کما قال سبحانه و یدون ان یفرقوا بین الله و  
رسوله یقولون لئن لم یفزع بعض و کفر بعض و یدون ان یفزعوا بین ذلک سبلا اولک هم الکافرون حقا  
آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی امر از هم در وقت غلبه سکر و غلبه حال سخنان گفتند آنکه  
موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشران با اختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان  
محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزد یک بزرگان فرود آمده بود انداخته و کلامی خود را بخندست  
شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و اتماس نمود که حضرت شیخ بدین اوبانید و بولکلاسه خود گفت  
اگر شیخ تو قضا نمی کند که میگوید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر خوانید چون و کلا از  
شیخ توقفت نمیداند که میگوید مذکور را بر خوانند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار اطیعوا الله و اولی الامر  
که شرمند اطیعوا الرسول ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه  
در غیر اطاعت رسول او است این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین  
قسم سخنان تمیزه مینماید و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه و اولی الامر  
رسول اوسید الله و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوٰة و السلام  
مین خلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ ابنه و شیخ ابوسعید ابو الفرج مجلسی داشتند و سید  
اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشست بودند با اتفاق در آن آنجا بودند  
مطلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد سید فرمودند که  
تقدیم نا بود اسط محبت رسول است علیه الصلوٰة و السلام و تقسیم این مخدوب بود اسط محبت حق  
سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سبحانه بر محبت  
رسول او علیه الصلوٰة و السلام از سکر حال میدانند و جز غفولی می انگارند اما بقدر نیست

که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نفسی از مقام نبوت است محبت رسول غالب است بنابر سبب علی اطاعت الرسول التي هی بین اطاعة الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سوم بیان شیخ فرل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقت ماسوای که مربوط بنمای مطلق است نه کتابیکه ارسال داشته بودند سید محمد توحی الانعام و المنة که طایبان خود را در طلب بقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی نام از رقت اختیار وقتی میر شود که بنمای مطلق شرف شود و نقوش ماسوای را باصل از آینه دل محو سازد و مطلق علی و محبتی در هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی اورا مقصودی و مرادی نباشد و در نه خط افتاد هر چند گمان بی تعلقی دارد اما این الطین الیغنی عن الحق شیئا موصوع این کار و دولت کنون تا کار رسد به گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید به هر چه از دوست دامانی چه کفران صرف و چه ایمان به هر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیاده غریب شتاب طویل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اندر فرصت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد ابل عالم را رضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود و طفیل دوست باشد هر چه باشد به مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه بیع شود اگر نشود و گونه شود رخسار من اینجا و تو در گل نگر می نه و اسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بیان فرل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت و حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین نملک و لا اقل منا فیضی بر بلای که هست از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری مادی او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود می پرستند که افرات من اتخذ الله اولاه از خود چه گدشتی به عیش است و خوشی بوقع نمک و تعال بجهان که از خود گزاشتن فرض است و خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در بدن خود یافت نیباشد به با تو در زیر کلم است آنچه هست به بجز نایاب هر سوی دست به سیر اتفاقی صدور بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شود است و در خود است و اگر معرفت است هم از خود اگر حیرت هم در خود بیرون خود قدح گدای نیت سخن بجا رفت مباد ساده ولی

اینجا محلول یا اتحاد فم کند و بوطر شلالت رود اینجا محلول بود اتحاد هم پیش از تحقیق باین مقام تفکر این ممنوع است رزق الله سبحانه و ایام الاستعانة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمة از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود عدم آنرا مساوی دهند و اسلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بیان شیخ فرل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد به بعد از خدا هر چه پرستند هیچ نیست به بدولت است آنکه هیچ اختیار کرد به غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت ولی شرف گشت و بمحض صادق نیز همراه است چند روزه اگر اراهه خداوندی می توانی است اینجا سیر برده به سرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیحست بجا به بجا روزنامه بدست او دارد و ماسن دابة الاموال اخذ باصبعها ان ربی علی شرط مستقیم این المهر مکر آنکه فخر و الی الله گفته دردی بوی بگریزند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته و باصل باید آورد به هر چه جز شرف خدای احسن است به گزشتن خوردن بود جان کندن است مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان فرل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله کتابتی که بدست آقایی زاده جالند حضرت شاه بودند در دلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقر انقدر وقت دارند و بحکم المراجع من احب با ایشان ماه رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است و ماسی در ورست به فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نعم موت بسیار است به چون بواسطه رعایت حقوق ارباب بتدقیق انفعیل را اختیار کرده اند همان طور بکنند فقیر هم ناماه رجب شاید اینجا بماند و الله سبحانه اعلم بالذواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بقدری باید گزرا نید و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم باغدا و العشی یریدون بهر چه خود نفس قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه من الصلوات المبارکات انیتا با بیان امر فرموده عزیز میفرمایند ای پیغمبر اینک دوستان خود را گردی که بهر که ایشان را شناخت ترایا و تا ترایا فت ایشان را شناخت رزق الله سبحانه و ایام الاستعانة علی الطریقة المرضیة و المنة لیست مکتوب صد و پنجاه و هفتم بیکم عبد الوهاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش در ایشان رود باید که خود را خاکی کرده و در پای او بماند و در بیان آنکه اول قیام عظمی باید کرد و مرتبه شما



قدم رنج فرموده آمده اید و زود برخاسته رفید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت او کرده  
شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداف خارج  
است بیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار فدا خود باید نمود تا ایشان را بروی  
شفقت آید و راه استفادہ بخشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و اشتغال اجز علت با رفیت  
و استفادہ اجز طغیان کارند و حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته  
بعد از آن توجه خاص شکسته پس توجه بر این شرط آمدن و درین آوان که طالب علمی آمده  
طالب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر نیت که چون مجرد آمدن ایشان را اهم محسوب  
پس از جانب خود معامال کن ادا حق باید نمود لا جرم زبان قلم از محبت تبارک ما مضی و طمانی با سبق  
چون کلمه بمقتضای وقت و حال امانده بجانب ایشان اریا ال داشت و الله سبحانه الملهم  
لالمصاب و موفق لشد و سعادت بتار آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقاید بمقتضای کتاب و  
سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی بعم ز کتاب و سنت آن عقاید را فحیده اند و از آنجا اخذ  
کرده چه فحیدان ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیرا که  
هر قیدی و ضلال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فخذ و از آنجا اخذ نمایند و الحال آنه لایق  
من الحق شیکه و ثانیاً علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثانیاً علم بمقتضای این  
علم است و باطریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم تا صیغ عقاید  
نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدهد و تا این هر دو تحقق نشوند عمل نافع نیاید تا این هر سه میسر نگردد حصول  
تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با سمات و کمالات اینا کاسته کلمه للفرغ  
هر چه هست از فنون است و اصل دایره مالایعنی دین من اسلام المراد که مالایعینه و استفاد  
بما یعینه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات مکتوب  
صد و پنجاه و ششم شرح محمد بکائی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت  
الاستعداد و نظم مراتب الکمال تفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد  
بکون بحسب الکلیه و فکیون بحسب الکلیفیه و قد یکون بهما معاً فکمال بعض متلاً العلی الصفاتی و کمال  
الآخرین باطنی الذاتی تفاوت فاش بین افراد ذلک انجلیین و بین اربابها ایضاً فکمال

البعض بسبب الله القلب وخلص الروح و کمال الآخر بها و باشد و اسری ایضاً و کمال اثبات  
و کمال الثالث با بحیره المنسوبه الی الحق و کمال الرابع بذک الاستیعاب الاتصال بالنسب الی الانبی  
و کمال فصل الشریعیه من بشاء و الله و الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی اسی مرتبه بکانت من  
المراتب المذكوره اما رجوع المعقودات و استقرانی ذلک المومنین و الاول هو مقام طویل و  
الارشاد و در جرح من الحق الی الحق للمدعوه و الثانی هو موطن الاستسلام و الغفر من الخلق و السلام و اولاً  
و آخراً مکتوب صد و پنجاه و ششم شرح بن الدین حسین جنبی صادر شده و غزا هر چند آلام و مصاب  
بظایر تلخ است و مولم بحکم بکین باطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا هر دو طرف  
تقیض واقع شده الم کی مستلزم لذت و کبریت است فطری که در میان این دو تقیض و لوازم آنها  
تمیز نتواند کرد و از بحث خارج است و قابلیت ندارد و اولی کمال عام الی هم اصل سه اگر از آخرین  
چونیت چنین چه خبر دارد از چنان چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار  
نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته بر این معمار چه شناسد تا روح بمقام اصلی خود رجوع  
تقرری ننماید و امر از خلق جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر گردد و حصول این دولت و اوسته  
بوی است که پیش از دو داخل سعی صورت می بندد و شاخ طریقت قدس الله تعالی امراییم  
از ابتنا تبصر کرده اند خاک شد خاک تا بیدید گل که بجز خاک نیست منظر کل و یکسایش  
از مردن غر و مقصبت او باید داشت و غزا باید آورد و خبر از جمال و الدر عوی شما که نیکنامی  
شهرت و اشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمان را موجب حزن  
مستلزم اندوه گشت انانیت و انالیه را چون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش از رنگان  
را بقدره و عباد استغفار ممد و معاون باشد که سوتی را شد احتیاج با دعا و ایاء و حدیث نبوی  
علیه و علی آله الصلوات و التحیات آمده است ماسیت الاکا لغریق المغوث یقظ دعوه کتمه  
من اب اوام اداخ و احدین فاذا الحقه کان احب الیه من الدنیا و دنیا و ان الله لیدخل  
علی اهل القبور من و عار اهل الارض اشیال انجالی من الرتمه و ان هدیه الانبیاء الی السموات  
الاستغفار بقیة النصع مدایره الذکر و ملازمة الفکر فان الفرقة قلیله جدا یعنی من یصرف الی اهل السلام  
و السلام مکتوب صد و شصت و نهم تا فردین کترین بنده خود فرموده اند یعنی یا محمد یا محمد یا محمد

الطالقانی در بیان آنکه شایع طاعت قاسم الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام  
اینها و کمال نقصان هر طائفه ازین شایع طاعت قاسم الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند طائفه  
اولی قائل اند بآنکه عالم بیکاد حق سبحانه و تعالی موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال هم  
بیکاد حق است سبحانه و خود را شایع می بیند بآنکه شایع هم از دست غرضه در هر چیزی جهان کم میگرداند  
که نه از عالم خبر و از خود و از خود در رنگ شخصی بر بند که جهان عاریت پوشیده باشد و بداند که این جهان  
عاریت است و این دید عاریت بر وی چنان غالب می آید که دست جهان را باصل میدهد و خود را بر بند  
می یابد و اگر اینچنین شخصی را از نی شعوری و سرکش و شور و بهیو آورد و به بقا بعد الفنا مشرف سازند  
هر چند جامه را بر خود می یابد اما بقیقین میداند که از دیگر است چه آن تا اکنون در علم مندرج است  
و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و چنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات  
خود را در رنگ جهان عاریت می انگارد و اما میداند که این جامه در و هم است در خارج هیچ جامه  
ندارم بر بند ام این دید غالب می آید بحدی که آن لباس و همیه را در دست می اندازد و خود را بر بند  
می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص اول اتم  
است و بقای سترت بر آن اکمل کما یسبحی عن قرب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع  
معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند علماء اهل سنت و جماعت متفق  
اند و فرق نیست در میان تکلمین و ایشان الا بآنکه تکلمین یعنی را علماء و استدلال در میانند و ایشان  
کشف و ذوقا ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبحانه بنایت تخریه هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع  
نسبت را سلب میکنند فکیف العقیقه و الجویته تعالی شأنه الانسیت مولائیت و عبودیت صافیت  
و مضمونیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم کم میکنند این زبان فانی حقیقی مشرف شده قبل  
تجلیات ذاتیه پیدا میکند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردد طائفه دیگر عالم را داخل حق سبحانه  
میداند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اهلیت  
و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه کتبیام انظروا بالاصل مثلا از شخصی سایه ممتد شد و  
آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز معکوس ساخت از علم و قدرت و اراده و غیره  
مقی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد بآن تمام شود و عقلا و عرفا خواهند گفت

که آن شخص تمام شود چنانچه طائفه ثالث بآن قائل اند علی بجا قیاس جمیع افعال نسبی که از مخلوقات  
خارج میشوند یعنی آن گفت در فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باران خود حرکت کند نتیجتا آن گفت که شخص  
متحرک شد آری مستقر آن گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق دوست و مقدر است  
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل کسب قبیح است طائفه ثالث قائل اند بآنکه وجود بعضی  
در خارج یک موجود است و بعضی آن ذات حق سبحانه است و عالم را در خارج از خدا کفایت نیست  
شربت علی دارند میگویند الا لیسان باسخت را که الوجود و هر چند این جماعه همه عالم را داخل حق سبحانه  
میکنند لیکن میگویند که وجود ظل ایشان در مرتبه حسن است فقط در نفس الامر و خارج عدم نفس است  
و ذات حق را غرض جمل تصفیات و جویه و امکانه میداند و مراتب تنزلات اثبات  
میکنند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام الله این مرتبه مصطفی می سازند و متکلفه و تمام همان ذات  
غرضانه را میداند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوجه و مخطورات عقلا و شرع را بر اینها بسیار  
دارد و میشود که در جواب آنها کمالات و تکلفات ینمائند هر چند این طائفه باصل و کمال اند علی  
تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را بخمان اینها بقتلالت و الحاد و بنوی کرده بر زمینند  
رسانند طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت و اسلمیه و اوفقیه ظاهر  
است و اکتیه و اتیه بنابر آنست که بعضی مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و بجزر و بحد اشد است  
و مناسبست تمام دارند کالحنی و الاغنی پس جماعه که با وجود فانی سری این مراتب را از میان  
عبودیت استند کرد یا تحت لاد آورده یعنی آن کنند بلکه سیدانند و ایشان همه تخریب و متشابه اند و خود  
را حق یا قند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و اما اصلا وجودی نیست اما چون تعداد آنها  
خیالیه حقیق بود و بطوریت به ثبوت علی قائل شدند و از همین جاست که بیان را بر این زمین الوجود  
والعدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از سبب احدا ساختند قائل بودند بوجوب وجود  
و نداشتند به برزخیت گویا باشند و در رنگ و جوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ  
بر رنگ ممکن است مشابه بواجب و لای الصدوره و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن  
را بواجب جدا میساختند هرگز خود را حق غرض جمل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود  
قائل نمی گشتند و آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بداند که اثری از حق باقی



مانده است این نیز از کتب اخلاقی است و طائفه ثانیه بر چندین مراتب را هم از سید اخلاص دیده و بجز لای  
آورده یعنی آن نمود اما بواسطه ظنیت و اصالت یک چیزی انقباضی و جو اینها ثابت ماند چه نسبت  
اصل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر نشان محو شد اما طائفه اولی بواسطه  
اکمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیه من الصلوات و التماسات التیجات الکلیات مع مرتب  
امکن را از واجب جدا ساختند و بعد از تحت کلمه لای آورده یعنی نمودن ممکن را با وجوب هیچ مناسبتی  
ندیدند و هیچ نسبت را با او ثابت نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر معذور نشان دادند و او را نه از  
انضای و ولای خود دانستند خود را مونی دانستند و باطل او انکاشتن برین بزرگواران بسیار گران  
و دشواری آید ملاحظه اب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند و انحال آنها  
است میدانند و محبوب و نظرشان می آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و انحال آنها  
نیز مصنوع است جل شان تمام شفا و تسلیم اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیدادند  
اما انکار الشریقه چنانکه از باب توحید او اسطر مظهریه بلکه نسبت بحق سبحانه و ازین قسم  
محبت و انقیاد است میداد ایشان را با محرم و مضموعیت و مخلوقیت آنها دست میداد هر چه بین تفاوت  
هم از یکجا است تا یکجا همین محبوب را با آنکه محبت هم دوست میخوان داشت اما مضموعات و مخلوقات  
بعبیه او را تا کمال محبت بخوب پیدا کنند و دست میدادند و محبوب نمی انکار ملین طائفه عایه را از  
مقام عبودیه که نهایت جمیع مقامات ولایت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال  
این بزرگواران ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر هر  
شریعت است و هر سویی از ظاهر شریعت مخالفت بر این راه نیافته است اللهم اجعلنا من  
یکم و تا بهیم بجز مظهری صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک درویشی که این سلطور  
ازین متفاوت گشت اول مقادیر توحید بود و از زمان صبی علم این توحید داشت و به تقیسن  
پیشتر بود و هر چند عالی نداشت چون درین راه در اول راه توحید نگشت شد و دست  
در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فالف گشتند و مشکلات  
و ادوات که بر باب توحید وارد میشوند همه کثوف و علوم فالفه حل شدند بعد از مدتی  
نسبت دیگر برین درویش قلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسب غلبه

با انکار مدتی توقف بود و آخر الامر با انکار پنجاسید و نمود که این پایه نیست درخت به مقام ظنیت بر و اما  
درین انکار به اختیار بود و نمیخواست که ازین مقام بر آید بواسطه آنکه شایع عظام این مقام است  
از اندوختن ظنیت رسید و خود را و عالم را اطل یافت چنانکه حالت ثانیه بان قابل از این است  
آن شد که کاشک ازین مقام خبره که کمال در وحدت وجود میدادست و این مقام فی الجمله بواسطه  
دارند اتفاقا از کمال عنایت و غریب نوازی ازین مقام هم بالا بردند و به مقام عبودیه رسانیدند  
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت از مقامات گذشته تا به دستغش و  
اگر این درویش را این طریق نمی بردند و فوئیت بعض را از بعض نمی نمودند منزل خود را در غیبت هم  
میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام دیگر دست نبود و الله حق الحق و هویدی بسبب باید بود  
که نشانه تفاوت علوم و معارف جدا و مکتوب و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده  
است همین تفاوت حصول مقامات تفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است  
بحال را قابل ملاحظه پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ و حکام شرعی است  
فلاکمن من المهرین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم **مکتوب صد و شصت و**  
یکم بلا صراح بخشی کولابی صد و ریافته در بیان آنکه مقصود از سط منازل سلوک حصول ایان  
تتمیمی است که وابسته باطنیان نفس است مقصود از سط منازل سلوک حصول ایان  
حقیقی است که وابسته باطنیان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد و نجات مقصود نیست و نفس برتر  
اطمینان رسد تا سیاست قلب بروی نگارند و سیاست قلبی واقعی میسر گردد و قلب بزرگاری  
که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری مادی و حق سبحانه حاصل کند و علامت  
سلامتی از گرفتاری نیان ماسوای است تعالی و تقدس و تا سر مواز غیر آگاه است از سلامتی  
آگاه است تعالی لمن سلم قلبه بر سببی لازم است که سلامتی قلب مشرب گردد با طنینان نفس انجامد  
و یک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم السلام **مکتوب صد و شصت و**  
دوم بنوا محمد صدیق بخشی صد و ریافته در بیان تفصیل ماه رمضان و بیان مناسبت از  
قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت قرآن که انظار بآن شایسته  
و بیعت با آنکه سبحانه و تعالی بکلام از جمله شایسته است از آنکه است بهای بیعت که از آن است

این و شیوات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع  
 خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست منافع از حضرت ذات تعالی و تقدس و توفیق  
 فیها ناست و بجز این بهر شیء نقص که بود می آید فشار آن ذات و صفات محدثه است اما صاحب  
 این کتاب است و اما صاحب این سینه من لیسک خود نفس قاطع است پس جمیع خیرات و  
 برکات این ماه مبارک نیت آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید  
 است که حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک با قرآن مجید مناسبت تمام  
 است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات و ثمرات آن کمالات اند  
 و جمیع مناسبت با مثل نزول قرآن درین ماه شد شمه رمضان نذی ازل فیہ القرآن و  
 شب قدر و این ماه غلامه و زبده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشقران  
 است که درین ماه جمیع گزارد و از خیرات و برکات این بهره مند شو و تمام سال بحسبیت  
 آنکه در و بخیر و برکت مملود محتوی باشد و قضا الله سبحانه الخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک  
 و در قضا الله سبحانه انصیب الاکثر حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰة و السلام و الخیر  
 فرموده است انظر انکم فی نظر علی قمر فانه برکت آن سرور انظار صوم بهره کرده اند و  
 این بود آن قمر برکت آنست که خبره آن نخل است بعنوان جامعیت و صفت عدلیت  
 مخلوق است در رنگ انسان مذاحضت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخل را که نبی آدم  
 فرموده که از حلیت کرم مخلوق است کما قال علیه الصلوٰة و السلام انکم انخله فانما خلقت من بقیة  
 نسل آدم و جمیع او به برکت با اعتبار جمیع جامعیت تواند بود پس انظار بهره آن که ترست جزو صاحب  
 این ماه شود و حقیقت جامع آن با اعتبار این خیریت جز حقیقت آن که آن برگردد و آن که آن اعتبار  
 جامع کمالات بی نهایت است حقیقت جامع آن هر چند در اکل مطاق آن حاصل است  
 اما در وقت انظار که او ان خلد صاحب ترست از شہوات باغ و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن  
 معنی بر وجه اتم و اکل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات و التماسات  
 انکما تم تحورا المؤمنین کن التمر با اعتبار آن و اند که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد و مثل حقیقت  
 درست حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مقصود است از برای تلافی بخور و تر غیب فرمود

که گویا اکل این فایده جمیع کمالات دارد و برکت آن با اعتبار جامعیت تا وقت انظار منیایه و این  
 فایده غذا که مذکور شد بر تقدیری ترتیب میشود که آن غذا بخور شرعی واقع شود و سرسوی  
 از حد و شرعیه تجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فایده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت  
 گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر و باطن آرسیده ظاهر غذا بر ظاهر او باشد و باطن غذا  
 تکمیل باطن او و الایراد می نماید و این حقیر است و اکل آن در عین صوم سه سی کن بالقرآن سازی  
 که بعد از آن چندان کبریا بی بخور و این تکمیل غذا است و صاحب غذا را در اکل انظار و تاخیر  
 تیر و السلام که خوب صوم است و صوم بیاد و نجات پناهی شیخ فرزند و یا فته  
 در بیان آنکه اسلام و کفر و غیره یکدیگر انداخته اند و این دو ضد محال است و غرت و ادون یکی  
 را مستلزم خواری دیگر است انی انما قال الله تعالی فی تذیل لکنار و عدم الانحطاط معهم مع  
 بیان مضار نه الانحطاط و بیان آنکه نیا و عزت نیز ضد یکدیگر اند و کفر نه الذی انعم علینا و  
 و اما الی الاسلام و جمیع این است که علیه الصلوٰة و السلام قد سعاد و این وابسته با ثبات سبید  
 گویند است و بس علیه و علی ان من اصلوات افضل من اشیات اهلها متابعه او علیه الصلوٰة و السلام  
 با ثبات احکام اسلامی است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی  
 موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و غرت و ادون یکی  
 را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوٰة و الخیر  
 سه فرمایند یا ایها النبی جابر الکفار و المنافقین و غلط فایده پس پیغمبر خود را که موصوف  
 بحکم عظیم است بجای کفار و منافقین با ایشان بر فرمود معلوم شد که غفلت  
 ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام بخواری کفر و اهل کفر است یکدیگر اهل کفر  
 و عزت داشت اهل اسلام را خوا ساخت عزیز داشتن عبارت از آن نیست که البته ایشان را بیظم کنند  
 و ایشان را نشاندند و محاسن خود و جاس و ادون و با ایشان مناجت نمودن و میزبانی کردن  
 ایشان و غل اغراض و در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر عرضی از اغراض  
 ایشان با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را امری داشته بقدر ضرورت  
 ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که انسان سرخ و دنیاوی نیز باید گذشت با ایشان



نباید پرداخت حتی سبانه در کلام مجید خود اهل کفر دشمن پیغمبر خود فرموده است پس احتیاط و  
مواظبت باین دشمنان خدا و رسول او از اعظم خدایات باشد اقل ضرر در مصاحبت مخالفت  
این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری زبوان میگردد و بیایست  
ماند آن می آید در این ضرر بسیار عظیم است و سستی و الفت با دشمنان خدا بخریدارشی غرض  
دشمنی پیغمبر علیه الصلوة و السلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و قصد یق  
ایمان باشد و بر سوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف  
میسرد و لغو با دشمنان شرور افشا و سن سیات اعمالش را خواجه پنداره که مرد و اصل است  
حاصل خواجه بجز پندار نیست بکار این نامکاران است و آخرت است با سلام و اهل آن  
که فقط اند اگر قابو بیایند ما را از اسلام بر آورند یا بمقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام  
را هم شرع و در کار راست که انبیا و ائمه و اهل بیت و اهل کفر و بدعت را در مقام خواب  
اینجا باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان بطوت شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر  
است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این  
خواری بدست که از ترس جزیه تمامه خوب نمیتوانند بوشید و بتهلیل نمیتوانند بود و همیشه ترسان  
و لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان و آنچه میرسد که شیع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی  
جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و عزت و غلبه اهل اسلام  
هم در هر که شود گشته شود اسلام است غلامت حصول دولت اسلام بغیر اهل کفر غلامت  
با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را بنس فرموده و در جای دیگر فرمود پس در نظر  
اهل اسلام میاید که اهل کفر بنس و پلید در آیند چون چنین بنید و اندل جرم از صحبت ایشان  
برهنه نمایند در مجامعت ایشان مشکله بود جزیه را از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم انبیا عمل کردن  
از کمال اغوا و این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبه و عاقله بوسط ایشان خواهد چه  
خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خودی فرماید و اما عاقلان کفرین الانی ضلال دعای این  
دشمنان باطل و بجاصل است اجابت را و انجاچه احتمال نقد رفساد لازم می آید که است از این  
سنگان می افزاید ایشان گرو عا خواهند گرد جان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد

که کار تا کجا میکشند و از مسلمانی بوی نمی ماند غریزی فرموده است تا کی از شما بپا نشود مسلمانی ز سر  
دو انگلی عبارات از گذشتن است و تقع و ضرر خود بواسطه اعلامی کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود  
نگردد و اگر نشود گوشت و دو جوان مسلمانی است رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر علیه الصلوة  
و السلام و ائمه دو ای عظیم تر از رضای مولا نیست رضایا باشد سبانه ربا با اسلام و بیا و بجد  
علیه الصلوة و السلام بنیاد رسولا پیغمبریم یارب بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اتمها و السلام اولاً و آخراً عجاظه الوقت انچه ضروری  
و لاجدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین اگر توفیق رفیق گشت تفصل تر ازین  
نوشته ارسال خواهد گشت بچنانکه اسلام خدا کفر است آخرت نیز خدا دنیا است دنیا و آخرت  
بیع نشوند بزرگ دنیا بدو و فرع است نوعی است که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر  
این قسم علی ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود  
یا مور مباحه آن تنم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین آداب بسیار غریب بوجود است  
سه آسمان نسبت بعرض آید فرود و زنه بس عالیت پیش خاک تو دین پس ناجار از تعالی  
ذوب و فضا و لبس حریر و اشمال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة و السلام و ائمه و آخر  
محرم ساخته است اجتناب باید نمود او ای ذی ذهاب و فضا را که برای تجمل بکنند فی الجمله گنجینش در  
ما استمال اینا حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرسره و آن  
ساعتن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دانه امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است نعمات و  
نعمات باینها و عیش و لذت زیاده از آن است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است  
سبانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند کسی برای لذتی که بقایم ندارد عدم رضای  
مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است در قضا  
سبانه و ایام الاستقامه علی تائبه صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوة و السلام در معامله حل و حرام  
بمبارزه و بملاد و نیدار رجوع باید نمود و اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوای ایشان عمل باید نمود که  
راه نجات شریعت اوست و بعد شریعت هر چه است باطل است و بی اعتبار فساد اجد الحق الا  
الضلال و السلام اولاً و آخراً مکتوب بعد و شصت و چهارم بحفظ جهاد الدین مرهمدی

صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام از دست تفاوت قبول عدم قبول  
 آن ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تعالی بجایه شریعت تقاضای بخشش آنکه فیض حق سبحانه  
 تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و اولاد و غیره از جنس هدایت و ارشاد  
 بی تفاوت است ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیض بر او عدم قبول بعضی از فیض  
 آنکه و لکن کافران و کفار و منافقان و کاذب و جاهل و کسان می تابد روی کاذب سیاه سیر و دو  
 جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطان معروض  
 را او بار لازم است و درمان از نعمت و حبیب این کسی نگویید که بسیاری از صفات باشد که بتبعات  
 عاجله متنازع و اعراض سبب حرمان ایشان گشته است باید داشت که آن نعمت است که  
 بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خزان اوقات و اعراض و ضلالت منتهی گردد  
 قال الله سبحانه و تعالی یحبوننا فاندکم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل یشعرون  
 پس دنیا و نعمات او با وجود اعراض من خرابی است آنکه از الخیر و السلام مکتوب **صدور**  
**شخصت و تحمیل** بیاد و تقاضای پناهی شیخ فرید صدور یافته و ترغیب بر متابعت صاحب  
 شریعت علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و نفرت با مخالفان  
 شریعت او علیه الصلوة و السلام و شریک الله سبحانه بتشریع المیراث المعنی بن النبی الامی  
 القرشی الباقی علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات و من التسلیمات و التسلیمات علیه المیراث  
 الصور و یرحم الله عبدی قال آمین المیراث معوری آن سرور علیه و تعالی آله الصلوات  
 و التسلیمات بعام خلق تعلیق دارد و میراث معوی بعام امر که آنجا به ایمان و معرفت  
 در شد و عبادت شکر نعمت تعلیم المیراث معوی آنست که میراث معوی تعلیمی کردن آنکه علی المیراث  
 المعنی لا یتیمه الا بالکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة و السلام و ائمه علیهم السلام  
 اطاعت فی امره و نواهی و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن مژر علیه الصلوة و السلام  
**مصرع** ان المحب لمن یطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است باعداء و صلی الله  
 علیه و سلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت و علیه الصلوة و السلام و محبت مدانست گناهان و  
 و محبت دیوانه محبوب است تا بتفاوت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه اشتیاقی نماید و محبت قبیاحت

جمع نشود جمع ضدین را محال گفته اند محبت کی متکرم عداوت و کبریت نیک نال باید فرمود که معنوی  
 کار از دست زرقه است مدارک بعضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود و غیر از دست حاصلی  
 نخواهد بود و وقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب و بجز بدست دنیا  
 غرور در غرور است معامله اخروی ابدی بر آن ترست است نزد گمانی چند روز را اگر مبتلا بعبت  
 سیاه اولین و آخرین علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات بسر برده شود امید بخت ابدی است والا  
 هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر کند و هر عملی کابر وی هر دو سر است که یک خاکش  
 نیست خاک بر سر او حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا  
 دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه شلای شود می شود حکم ترک کل دارد و در حصول حضرت چه مال  
 ترک از ضرر بر آمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از آن لگه ترک کلی اولی  
 و انقض است اما دای زکوة هم کاران می کنند آسان نسبت بعرض آمدن فردا و در تبس  
 عالیت پیش خاک تو و پس لازم است که سنگی همت در ایتان احکام شریعت باید صرف نمود و  
 این شریعت را از علماء و صلی عظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و عبت  
 خواری باید داشت من و در صاحب حق فقه اعان علی عدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عزوجل  
 و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات و التسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان  
 سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و این بید و نشان را در تبس خود را و بناید و دیوانه است  
 نمود و او شدت و عظمت را ایشان پیش باید کرد و مها کن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود  
 و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکره و اضطراب قضای حاجت  
 از ایشان باید نمود و این که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات  
 می رساند انیت اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار است هیات هیات  
 که کعبه الوصول الی سعاده و دو دنیا و قل الجبال و در نهان فیوت چنانچه چه ابرام نماید  
 اند که پیش تو لایتم غم دل برسدیم که دل از روده شود و در سخن بسیار است مکتوب  
**صدور شخصت و شکر** ملا محمد امین مد و رفته در بیان آنکه در بحیث بی در چند روز  
 نایر نهاد و فکر از آله مرض طلبی درین فرصت سیر بکر کشید که از احم مهمام است باید نمود



خداوند ما چند پر خود چون مادر مهربان ما را لرزید و تا که بر خود از غصه و غم بایستد خود را با همه را مرده بایست  
 از کاشت و مبادی حسن و حرکت بایستد اوست که میت و انیمیتون نفس قاطع است فکر از این  
 طبی درین فرست یسیر که کثیر از اسم مدام است و علاج علت معنوی وین مصلحت قلیل جیا و رب حلیل  
 از اعظم مقاصد دلی که گرفتار خیر است از وجه توقع خیر روحی که ماکمل بکثرت نفس اماره از و بهتر  
 است آنجا همه سلامت قلب می طلبند و خلاصی روح می جویند و با کونه از ایشان همه فکر تحصیل  
 اسباب گرفتاری روح و تبذیر مبیات مبیات چه توان کرد و با تکلم الله و لکن کائنات انفسهم یظلمون  
 دیگر از غرضت ظاهر ادب است نمک انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت  
 خاطر اینجانب ازین ره که رجوع است بانه فقر که طلب داشته بودید پیر من فرستاده شده  
 خواهند پوشید و ترصد تاج و خمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه  
 بخواند افسانه است و آنکه پیش نقد خود مراد است و السلام علی من اتبع الهدی  
 و السلام متابعه المصلطه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم  
 به هر دو رام بنده و که اظهار اخلاص این صانع علیه نموده بود و صد و ریافته در ترغیب بر عبادت  
 پروردگار عالمیان که بچون و بیگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله نبود و در کتاب  
 شامسید از هر دو محبت فقر و التبا بین طائفه علیه مفهوم است چه نعمتی است که هر کسی را  
 باین دولت بزرگ شایسته من آنچه شایسته بلاغ است با قومی گوئیم که تو خواه از سخنم پند گیر و  
 خواه ملل و به ان و آگاه باش که پروردگار را و شایسته پروردگار عالمیان چه موات چه ارضین  
 و چه عظیم و عظیمین کی است بچون و بیگونه ایشنه و مانند منزه است و از شکل و مثال بیایدی  
 و فزندی و حق و تعالی محال است کفایت و تامل را در آن حضرت چه مجال شایسته اتحاد  
 و حصول در شان او سبحانه است و نظر کنون و پروردان جناب صفت زانی نیست  
 که زمان مخلوق است مکان نیست که مکان مصنوع اوست و جو و او را بایست نیست  
 و بقا است او را نهایت به هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه است و هر چه از نقص  
 و زوال است از و تعالی سلب برین عبادت او تعالی باشد و نرا و پرستش بوجاه  
 رام و کرشن و مانند آنها که آله منبذ و از کنیه مخلوقات و سه اند و از مادر و پدر زاییده اند

امام سیر حسرت و برادر لچمن و شوهر سیاه گاه رام زوجه خود را نگا و متواند داشت فیری را  
 چه مد نماید عقل و در اندیش را کار بایستد و تقبیه ایشان نباید رفت نرا ان عار است که کسی  
 پروردگار عالمیان را نام رام یا کرشن یا کند در رنگ است که با و شاه عظیم ایشان را نام اذل اناس  
 یا کند ام در حسن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق کی نمی شود و چون با چون  
 مستعد نمی گردیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدایش  
 اینها چه شده که نام رام و کرشن یا و سبحانه تعالی اطلاق می کند و یا کرشن و یا کرشن و رام را یا و  
 پروردگار میداند حاشا و کلام حاشا و کلام پیغمبران ما علیهم الصلوات و التسلیمات که قریب یک  
 اند و سب و چهار هزار گشته از خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر  
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از سب او غفلت و لغو تعالی ترسان و لرزان بوده اند  
 و آله منبذ و خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته به چند پروردگار قائل اند او را  
 و خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود می خوانند و خود را الگوینده اند  
 و در محرمات بی تحاشی افتاده بر عزم آن که آله از هیچ چیز منوع نیست در خلق خود تفرقه نخواهد بکنند  
 اقسام این تخیلات فاسده بسیار و ازده صلواتا فاضله بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات  
 که خلایق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از ان چیز باز داشته اند و به وجه اتم و اکمل خود را  
 بر شریک با بشر می گفتند **ف** بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا **مکتوب صد و شصت و هفتم**  
**سب و شصت و هفتم** به محذوم زاده ان کنی ایشنه خوا چه همه تا ستم صد و ریافته بیان  
 علو سلسله علیه نقشبندیه و شکایت از حال جماعه که محرمات و مختصات درین طایفه ترفیه  
 لاحق کرده اند و با نیاسب ذلک و الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی سید المرسلین  
 و آله اطهرین الجمین ما بعد عوات موفوره و تحیات نامحصوره تعالی جناب سلاله الشایخ  
 اکرام خیر اولیاء العظام خدمت محذوم زاده مستقیم بر جاده سلسله تعالی سبحانه و البقاء  
 تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزو مندی بنمایند **ه** کفایت الوصول الی سعاد و دو دنیا **الحال**  
 دوین خیر و معلوم شریف محذوم زادگی با و که علو این طریقه علیه و رخصت طبقه نقشبندیه  
 بواسطه السلام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر خیر اجتناب

فرموده اند و نیز کتب و ولایت نموده اند و از سماع و قیاس و قول مجید که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام  
 و در زمان خلفای راشدین بنموده و طایفه از مفسران منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول  
 بنموده بجای آن خلوت و انجمن اختیار کرده و لاجرم تاج عظمی برین التزام مترتب گشته است و ثمرت  
 کثیره بر آن اعتناست و تفرع شده از نجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج  
 است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دواء اعراض قلبیه است و نظرشان شفا فی  
 علل معنویه توجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کوفین نجات می بخشد و همت رفیع شان  
 مردمان را از تحفیض امکان بزرگ و وجوب می برد و نقشبنده عجب قافله سازند که بر اندازند  
 چنان بجزم قافله را با از دل سالک زره جاذبه از محبت شان بی برد و سوره خلوت و فکر جلوه راه  
 لیکن درین آوان که آن نسبت شریفه عنقادی مغرب گشته و رو با ستار آورده جمعی از همین طبقه  
 از یافت آن دولت عظمی و از فقهان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر  
 غنیه بجزفت ریزه چند غرغره گشته و در رنگ طفلان بجز و موز آرام یافته از فاقیت اضطراب و  
 حیوانی طایق اکابر خود را گذاشته گامی بگامی می جویند و زمانی بسامع و قیاس و آرام می طلبند  
 و چون در انجمن ایشان با خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آن که این عرش  
 مستمسک و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و  
 تعالی ایشان را انصاف و دلدننده از کمالات اکابر این طریق بشام جانهای ایشان رسانا و  
 بالنون و الصادق و الباقی آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون این محدثات در آن دنیا  
 سفیری پیدا کرده است بحدی که طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و دو طبع و شریف آنجا  
 وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت کثرت ازین  
 باجر انجمن و آن عقبه علیه اظهار نماید و این بسبب در ذیل بیرون اندازد و می داند که این مجلس  
 خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و منش محفل از کدام فرقه است و خواهم باشد از دیده  
 دین مکرر سوز و کاغوش که شد منزل و اسکنانش خواب و به المکول من الله سبحانه این  
 معسم جناب قدسکم عن عموم ذاه البلی و ان خطبته بکثرت علم عن ستمون الا ابتلاء و مخد و انوار احدلث  
 و ابداع را درین طریق علیه عینی روح داده اند که اگر غافلان گویند که درین طریق التزام به عیس

و اعتناست از سنت هم گنجایش دارد و از تمجید را بحیث تمام و امینا بدین بدعت و رنگ سنت  
 حرام و بیج و سبکد روایح و رونق می بخشند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بر این ترغیب می کنند  
 و احال آنکه او ای نواخل را بجاعت نقاشا شکر الله تعالی اعصم مکر و گفته اند باشد که است جمعی از آنها  
 از داعی شر ما که است در جماعت نقل داشته اند و از جماعت نقل را عقیده بنامیه مسجد ساخته اند و از  
 سبکس را اتفاق کرده گشته اند و ایضا نماز تجمد را با این وضع سیر و رکعت می انگارند که و از در رکعت  
 استاد می گذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کنند از آنجا گرفته اند که اب قد نصف  
 ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است صی صاحبها الصلوة و السلام و التوجه حضرت  
 پیغمبر که سیر و رکعت او افزوده اند همراه و ترست و فوریته دو رکعت نماز تجمد را و در رکعات  
 توبه پیدا شده است لا کم از هم و لا الاکرام و از کس پیش تو نفسم غم دل ترسیم که که دل از  
 شوی درین سخن بسیارست عجب است که بلاد ما و اراکله که او ای علمای اهل حق است  
 این جمیع بدعتها را و اج یافته و این نوع مختصرات تسبیح پیدا کرده و حال آنکه با فقران علوم شرعیه  
 از ابرکات ایشان استفاده می نمایند و الله سبحانه و الله سبحانه و الله سبحانه و الله سبحانه و  
 یا کم غی جاده التشریفة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و علیه و برحم الله عبد اقال اینا  
 مکتوب صد و شصت و هفتم شیخ عبد الصمد سلطان پوری صد و ریافته و جواب سوال  
 او از حال مریدی که به پیروی گرفته اگر در وقت خاص بنکیر با حق سبحانه باشد تو در میان ده آس سران  
 آن جد آنهم پیر آن سخن او را بپند و ده کنار گرفت الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین  
 و آله الطاهین اجمعین و راسله شریفه و قاضیه لطیفه که از روی کرم صادر نموده بود و در رسیدن حاجت  
 گرفت استفساری رفته بود و مخدوم مقصد اقصی و مطلب استثنای وصول جناب قدس خداوند است  
 اهل سلطان لیکن چون طالب هدایت با واسطه تعلقات فشی و کمال دهن و منزل است و جناب  
 قدس او تعالی در نهایت و ترفع و مناسبتی که سبب اصناف و تفادیه است در میان مطلوب و طالب  
 سبب است لاجرم از پیر راه و ان راه بین چاره نبوده که بزرخ بود و از بدو وطن خطا و افراط و  
 تا واسطه وصول طالب مطلوب گردد و هر قدر که طالب را بطلب مناسبت پیدا می گردد  
 بان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب را بطلب مناسبت تمام پیدا شده





بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو در واقع خواهند بود معارف نشان کمال  
حیوة خواهند افتاد و این نشان عظیم الشان را بعالم بیح مناسبتی نیست از شیوات حقیقت که در مقام  
بان نرسیده است تا نقلی بعالم پیدا کند و این نشان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب برین  
مویطن عارف خود را از دروازه شریعت بچرخ میاید اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت فرو  
نمی گذارد چنانکه باین دولت عقلی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر چه و آنرا بیان کنند شاید  
که اقل قلیل قبول کند و جمیع کثیر از صوفیه اند که لظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را  
در سافل غلی است از ظلال آن انکاشته اند که قدم از دروازه شریعت بیرون نهاده اند پوست را گذاشته  
بغیر رسیده این مقام از زلزال اقام صوفیه است جمیع از انصافان ازین راه بالحد و زنده صید اند  
و سر از رقبه شریعت غنایز آورده و صلواتی را از کمال آن که بدرجه از درجات و ولایت  
مشرف شده اند و این معرفت را در اقلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل کمال  
مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را در گذارند تجویز نمی نمایند هر چند بر این  
معرفت را نمی دانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقر معنائیت الله سبحانه  
و صدق جیبیه علیه و علی آله الصلوٰة و السلام سر این ممتا مشکف شده است و  
حقیقت کار کما یفنی بوضوح بیوسه شمه از آن ماجرا در معرض بیان می آرد و عیقل  
که انصافان را بر آه آورد و کمالان را حقیقت معامله و انالی باید دانست که تکلیفات شده معیه  
مخصوص بقالب اند و قلب چه ترکی نفس متضرع بر اینهاست و آنچه اول طائف قدم از دروازه  
شریعت بیرون می نهند و اسوای اینهاست پس آنچه بزرگترین تکلف است بیه تکلف است و آنچه بزرگترین  
تکلف نبوده غایت مافی الباس پیش از سلوک لطائف با یکدیگر متخرج بودند از قلب جدی داشتند  
چون سیر و سلوک هر که ام را از دیگر جدا ساخت و مقبر اصلی خود رسانید معلوم شد که  
تکلف که بود و غیر تکلف که ام سوال اگر گویند آن مقام عارف قالب و قلب خود را بر بیرون  
دروازه شریعت می یابد و وجه آن چه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست تخیلی است فشار  
تحیل الصباغ قلب و قالب است بزرگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه  
تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در ما و را می

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون آمدن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت  
تیر از روح و سرمنی گذرد و بخشی و اخفی بنی رسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بمن خفی و اخفی اند  
والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال متبنا الله سبحانه وایاکم جمیع المسلمین علی متابعت  
سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات و التسلیات و التها و اهلها مکتوب صد و  
هفتاد و سوم میر محمد نمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند بایمان بعضی از اسرار  
غیبیه که متعلق اند بلفظی و اثبات کلمه طیب لاله الا الله بعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی  
یاد که پرسیده بودند چون هر چه در دیده و دانش در آید بکلام لافعی آن نغز و رست چه مطلوب  
مثبت ماورای دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که بشود محمد رسول الله صلی الله علیه و  
آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت را ماورای آن تحقق بود ای برادر محمد رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم بآن علو شان بشیر بود و بدانش حدوث و امکان ستم بشیر از خالق التبریل  
سلطان چه ریای و ملکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را حلیت غنیمت چه طو اعطایه  
لا یطون بر علما الغنی فاطم است شیخ عطار فرماید ه غنی منی که شایسته چون هیچ عزیز نیست او فقیر  
کل قرین کم بر غنی عزیز این مقام تفخیل می طلبد گوش بوش باید شنید بدانکه کلمه طیب  
لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه نفی تحقیق  
عبادت اله باطل کرد و شود و اثبات استحقاق عبادت معبود حق خود کرد و اثبات ثانی آنکه نفی متعلق  
شود بمقتضیات غیر معبود و تعلقات غیر مطلوبه متعلق اثبات خبر مطلوب حقیقی نباشد و و رای  
مقتضیات اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در اثبات آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه  
و است لا داخل شود و در جانب اثبات غیر و کلامه استنسیج چنین طرح خان بود و بعد از چند گاه که بصیرت  
است با الله و کمال خاک راه مطلوب کتمل گردد و مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شود و ملک سالک  
خود را اگر فرماید رای آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در اثبات این  
کمال هر چه و تحت لا داخل شده بود و تمام از ادوات ممکنات بود که استحقاق عبادت داشت  
و بر برکت تکرار این کلمه علیه از معبود می که تحقق عبادت است و کلامه الا مثبت گشته جدا شده بود  
الکین انعمت بصیرت در تیره خوب را که شایان عبادت جدا شده و کلامه الا مثبت گشته منی دید غیر از



حکم بکلیه مستثنی از آن مقام نصیب داشت اما بعد از فوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی نشود گشت  
 و چون مرتبه و جوب جامع اسامی صفات الهی است پس سلطانه و تقاضی مبت مالک مدیه میفرموده است  
 که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لایم مقصود  
 خود را از ما و از مملو صفات می طلبد و اگر گرفتاری نباشد و آن تماشای مینایه چو دل باد ببری را بگریز  
 از وصل دیری که کام گیرد نهی صدمه ریحان پیش بلبل به نوا بخاطرش جز نکست گل به نیش  
 چو در نیلوفر افتد تا شای مهرش که در خور افتد چو خواهد تشنه جانی شربت آب به نیت سودمند  
 شکر آب و کمال در اعتبارشانی که مقصود از آن نفی مقصودات غیر مقصود است آنست که شود و مرتبه  
 و جوب نیز در رنگ شود و مراتب امکانی تحت لاد اخل شود و در باب اثبات هیچ چیز موقوف بود و اگر  
 قوله بکلیه مستثنی است چه گویم با تو از غنی نشانه که با عقاب و دهم آشنایه به عقابست نامی پیش مردم  
 ز رخسار من به دامن نام هم گمراه و آنکه که فطرت علیا و مبت تصویب منی هم مطلب را خواهم است  
 که هیچ از آن در دست نیاید لکن هیچ گاه به این دراک نرسد و تیرا خرویی حق است اما مقصود  
 آن در انجامی بروم و به عده و مبت خرویی سرور و موقوف اند و گرفتاری من بجز نهی غضب  
 نهی عبت خواهان آنست که سروی از مطلوب از غضب به شهادت نیاید و از گوش باغوش  
 ز سر درخت از علم بعین نکند چه توان کرد مرا چنین آفریده اند و هر کسی را هر کاری ساخته  
 هر چند درین مقام از دیوانگی با بسیار دارم اما از ادب لب نتوانم بنباید غ غنوم من  
 حبیب ذی فنون است عمر گزشت و حدیث در دما آخر نشد به عقب با خمر شد  
 اکنون کوی کسم انسان را به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتی لطیفه علیه و  
 علی آله الصلوات والتسلیمات انتها و اکملها مکتوب صد و مقفاد و چهارم بخواجه افق  
 کالی صید ریخته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نیکنند و این بعد قرب ناشکین  
 نمی یابند قریبی می خواهند لب تا وصلی می جویند سحر اسلور بیان آنکه واقع که نوشته بود و در مخرج  
 چو در بقرت باطل او به مکتوب مرغوب اخوی اخوی وصول یافت چون سببی از محبت تو و التماس  
 باین طایفه علیا بود موجب و جوب گشت الموع من احب نقد وقت و اندامه اند که در لایحان  
 این راه باین معیت تسلی نیکنند و باین بعد قرب ناشکین نمی یابند قریبی می خواهند که

بعد نماند و وصلی می جویند که سحر اسلور و تسو لیت و تاخیر را تجویز نمی یابند تقطیل تعجیل استبحن  
 می نکند نقد وقت بجز خرفات پیوده صرف نمی کنند صراحتا هر را به مملو است لاطال لغت نمی فرمایند  
 از شریف بنحسین نمی گرانید و از مضمی بنحسوب التفات نمی نمایند بقه های سپید و شیرین خود را میفرستند  
 و بجایهای قیق و مزب خط بندگی میند بند عار دارند از آنکه تحت شاهی را بقا و رات تعلقات  
 موقوف دارند و رنگ دارند از آنکه در ملک خداوندی جلست طائفه لایعنی اشکرت و منهدای برادر اینجا همه  
 عین خالص می طلبند آلا الله الدین الخالص و غباری از اشکرت تجویز نمی فرمایند لکن اشکرت که در ملک  
 ساعتی بکمال خود در رویه اگر این دین خالص میترسد است لبی لکم و الا علی و افعی پیش از وقوع  
 باید کرد و واقع که نوشته بود و در مخرج بود و بقرت باطل و این قسم ظهور و بقرت او بر طالبان بسیار واقع  
 می شود و غم نیست آن کید استیطان کان ضعیفا و اگر با ظهور کند بیکر کله قبیله احوال لا قوه الا بالله اعظم  
 و قی آن کید نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتی لطیفه علیه و علی آله  
 الصلوات والتسلیمات انتها و اکملها مکتوب صد و مقفاد و چهارم بخواجه محمد و ریاض  
 و بیان آنکه تمکینات احوال حصول تمکین و معنی حدیثی مع اشرف وقت مفاد و نه شریف بر او ری  
 سوال یافت شد از تمکینات احوال نمود نوشته بود و بدانند که سالکان را چه در بدایت و چه در  
 نهایت از تمکینات احوال چاره نبوده و فایده مانی الباب اگر آن تمکین طلب است مالک از  
 ارباب طلب است و سببی باین الوقت و اگر قلب از تمکین برست و از قیست احوال خود را بگذشت  
 و مقام تمکین پیوست این زمان و بود احوال تملونه نفس است که بتمام قلب بخلاف آن نوشته است  
 این تمکین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تمکین را اگر لایق وقت آن نگشاید دارد و اگر  
 بچشم عقل انیزدی جل سلطانه نفس نیز از این تمکینات برگشته بتمام تمکین و تمکینان پیوست این  
 زمان در دو تمکینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تمکین و انمی است  
 به تمکین و حق قالب مقصود نیست اگر چه ضعیف شد و باشد بر رنگ الطوف اطاعتی به آن تمکین که از راه  
 این انضباط می آید بطریق تبعیت است و در و احوال تفاوت باطل است اما از این انضباط  
 این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت احوال وقت هم او تواند بود که در حدیثی معنی  
 که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت ستر





گفتند که خبر زبش تمام است مولانا فرمودند که شما گویید که خبر زبش تمام است فرمودند که گویید  
 سید هم خبر زبش تمام است از وقت مولانا مرید گزینش شروع نمود این نقل هم بسیار مستبعد بود که  
 بجز این قول مولانا خود را شیخ گیرند و در بی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجها و بزرگان گفتند  
 که این دو اسامی بزرگان کین حضرت مولانا حضرت خواجها احراز نقل می کنند و می بایند دو اسم  
 میدانند خطاست با ساسی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد راز حال خود شبعی نیست  
 از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان عجب بسیار حاصل شد فیض و نور و کشتک با ساسی  
 آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد که بحال سخن نماند و حدیث اجازت اچا احتیاج است که بیشتر  
 شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسد قطع لسان علانیان شود و دیگر معلوم نشد که مقصود  
 خدمت خواجها و بزرگان ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بی بغاغت بود یا منع  
 و جود نفی بیستار از نفی میسر است بلکه وجوه پس نفی این بی بغاغت را طریقی بسیار بود چه بقیاج  
 به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر باشد است به باشد نفی بزرگان  
 بالا صالته خواسته نیز سخن نیست کما لا یخفى علی من له ادنی درایته ربنا لا تدرع قلوبنا

بعد از بدینا و میب لسان لک رحمة الیک انت الوباب بحر مته سید المرسلین  
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و ششاد و ولیم  
 بحضرت محمد زاده اعنی محمد صادق علیه السلام و ابقاه علی مفارق الجبین صد و ریافته  
 در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از شاخ رانی منیم که در مراتب قرب الهی جل شان  
 درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زمر و توکل و غیره مسا ایشان را درجات علیاست  
 و جمعی دیگر از شاخ رانی منیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تزلزل  
 انساب ذلک و فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از  
 شاخ رانی منیم که در مراتب قرب الهی جل شان درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات هر دو توکل  
 ترک و مبرور و ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر از شاخ رانی منیم که در مراتب  
 درجه علیا دارند و در مقامات زمر و توکل و غیره مسا اتمد و نفی و مقر است که الکلیت این مقامات باعتبار  
 اتمت یقین است و اتمت یقین سبب افریبه است بکینا تهن خداوندی جل شان پس از چند

چ

خالی نیست یا نظر کشی با خطا میکند که قریب را بعید میدانند و بعید را قریب بسبب الکلیت این مقام  
 امری است و راسی یقین یا ترتیب یقین بر قرین نیست و جواب نفی که ترتیب یقین بر قریب است  
 قریب بیشتر یقین زیاده تر سبب الکلیت آن مقامات نیز اتمت یقین است نه امر دیگر و نظر کشی هم  
 صحیح است غایت آنی الباب حصول قریب را طفت لطافت است پس یقین نیز نصیب بهمان با شد  
 و الکلیت آن مقامات چون ترتیب بر اتمت یقین است نیز ایشان حاصل بولس تواند و دیگر بزرگی با وجو طفت  
 قریب در مقامات این مقامات الطف لطافت لغات و در زیاده باشد و با کشف لطافت رجوع ناکرده  
 بود در مقامات مذکوره اکل بود و بزرگی دیگر که قریب بیشتر دارد و با کشف لطافت که لطیفه قالب است  
 رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قریب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد  
 پس الکلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین لطیفه افستاده است  
 حکم این لطیفه پیدا کرده است یقینات لطافت دیگر که سابقا حاصل شده بود دستور گشته  
 بطلان بزرگی که به قالب رجوع استفاده است تمام او حکم الطف لطافت است قریب یقین  
 و حق او استقامت دارد و استقامت پیدا کرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و امل بود و نا  
 باید دانست که صاحب رجوع بهینا که قریب یقین اکل است و مقامات نیز کمال است لیکن  
 این مقامات او را دستور ساخته اند و برای دعوت تلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افاده  
 و استفاده است ظاهر او را هیچ ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالا صالته مقام انبیاء  
 مرسل است عظیم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوات و السلام  
 طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بدو تیه  
 بعبر می گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوات و السلام گفت انی بحی ذبه  
 الله بعید و متها و آنکه رجوع مذکوره است از یقین خود گفته لو کشف العطاء و از و درت یقینا  
 این بکرم اثبات شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و چه پس حل بر آن باید کرد که پیش از  
 حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در  
 حصول یقین محتاج به لاکل و برا من است این در پیش رایش از رجوع جمیع معتقات  
 تیه بهی شده بود و یقین آن معتقات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع

آن چنین ستور شد و درنگ مردم الناس محتاج بدلائل و بر این گشت ع چنانکه بر دوشم میدهند و میروند  
 او السلام مکتوب صد و شصت و دوم بلا ساخت کولابی صدور یافته در میان حدیث نبوی  
 علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام کفرموده اند و بعضی اصحاب خود را از نکایت از خواطر سوخو خود خوانده  
 و آنک من کمال الایمان و انما سبب آنکه جمعی از ایشان نوشته بود و تخنی از خطرات و مساوین  
 مطالبان در میان آوردند و این سخن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و  
 علیه الصلوٰۃ و التسلیم پیش آن سرور را خطرات سوخو خود نکایت کردند آن سرور فرموده  
 علیه الصلوٰۃ و السلام و آنک من کمال الایمان این فقر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر  
 گشت اند سحانه اعظم حقیقه الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است کمال یقین مبتنی بر  
 بر کمال قرب و بر حقیقت و مافوق او را از لطائف قرب الهی جل شانہ بیشتر پیدا شود ایمان یقین  
 زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقلب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات و قالب بیشتر  
 خطرات خواهد یافت و مساوین نامناسب تر را نخواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوخو کمال ایمان  
 پس منتفی بنات نهایت را بر حقیقت خطرات بیشتر و نامناسب تر اکتیلت ایمان زیاده تر چه کمال  
 ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف قالب و این بی مناسبتی چه چنان افزون  
 قالب خالی تر و ظلمت و کم و درت نزدیک تر و در خواطر و مساوین در آن بیشتر خطرات  
 مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قائل است و زیادتی بخش باطن فسادکن  
 من القاصین این معرفت از معارف غامضه این درویش است و السلام علی من اتبع الهدی  
 و التزم متابعت مطهر علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیم مکتوب صد و شصت و سوم  
 بلا معصوم کابلی صدور یافته و نصیحت به حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت مصطفویه  
 علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التمه استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب  
 قدس خود گردانده امید است که تعلقات شقی و توجهات پراکنده که بظواهر مبتلایان یافته اند مانع نیست  
 باطن نباشد مع ذلک سعی نماید که حقیقی که در فرق ظاهر میر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از  
 وصول مطالب باز دارد و عیاذ بالله سبحانه و من ذلک دنیا و مافیها کرامی آن نمیکند که کسی از اجزای  
 عمر گرامی حاصل کند غیر شرط است خواب خرگوش تاکی خواهد بود و ای سرای دباغ تو زندان

بجای  
 شایسته

بلای جان تو به پیش از بزرگ اگر کار می کردی و با او اخلاقی و خیرانی است سبق باطن اغریز باید داشت  
 و بر چهره بیانی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و هر چه بیشتر شقت ندیدی حسن است بگرشگر خود را  
 جان نهدن است و اما علی الرسول الهی السلام مکتوب صد و شصت و چهارم بفتح الله صدور  
 بر غیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیم مکتوب صد و شصت و چهارم  
 اغری که از روی محبت اخلاص نوشته بود و در رسیدن خواهر رسانیده موجب عزت است حضرت حق  
 سبحانه و تعالی تو نیکایات مصلیات خود فرمودی گردان و بجز مته العینی و آله الای و علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیم  
 و متهای فرزند اغری و با بکار خواهد آمد متابعت عا صاحب شایعیت است مایه الصلوٰۃ و السلام  
 و التمه احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و ذکر آن متابعت جمع شوند و فیها و نعمت  
 والا جز خرابی و استدرج تیغ میرسد و الطائفه بنیدر العبد از فوت شش بخواب دید و از  
 حاشا بر رسید جنید در جواب او گفت عا است العبارات و نعمت الاشارات ما تقفنا الا زیات  
 که نماند و بی جویان محاکیم متابعت العینی و من ابدا سلفاء الراشدین علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و ایام  
 و محاکم شریعتی قول و عمل و اعتقاد و افان الدولی میمن و برکت و شایسته شوم و بلکه نه دیگر رساله و که  
 در ستاده بود و در رسیدن بی با که خواهد شد و در فرمود و در آمد اما کار دیگر از کیف است و است  
 و با و در اختن انب و اوی است و السلام مکتوب صد و شصت و پنجم بنصیر  
 ع ب صدور یافته و در فارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوه شایعیت مصطفویه  
 علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التمه استقامت از انانی داشته بکلی محبت متوجه جناب قدس  
 خود گردان و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری نادون حق سبحانه و این  
 سلامتی بر تقدیری میسر گردد و غیره او را سبحانه بر دل خطوری نماید اگر فرضا هزار سال حیات وفا  
 کند غیر بر دل نکند و بواسطه نسیانی که دل را از ماسوا و اوقالی حاصل شده است ع کلام نیست  
 غیر این همه تیغ بقیه المرام آنکه مولانا فاضل سر سندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر را در سر زنده  
 آرزوی آن دارد که در سیری و صفت خود بملاقات پیغمبر خود برسد و در دنیا و آخرت و کمال  
 فقر و بقیه این معنی منوئل ساخت و الام عند کم کل من عند الله و شایسته و شایسته  
 و شایسته بنوا جید الرحمن مفتی کابلی صدور یافته و در انصاف بر متابعت سید العبد از بیدعت



و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است - از حضرت حق سبحانه و تعالی بتبیح و زاری و احتجا  
و انقار و نعل و انکار و درو و جها رسالت بنیاد که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در  
آن خیر البشر و خلاق را نشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چنانچه در روشنی  
مثل خلق صحیح بود این صغیف را با جمعی که با و هستند آنکه گرفتار عمل آن محدث نگردانند و بگویند آن سن آن مبتدع  
مکتوب خرمه سید الخاتم و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسن  
و حسنیه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلاق را نشدین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
و حسن الحقیقت الکنایه پیداشده باشد و در شن سنت نه نماید و سبیه آنکه رافع سنت باشد این فقر در هیچ  
یکی ازین بدعتها حسن و نورا نیست شامه یعنی کند و جز غلط است که ورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل  
مبتدع را در و بر واسطه نفع نصارت لطاوت و نصارت بینند فردا که حدیث هرگز نداده اند که جز  
نصارت و نداشت نتیجه داشت بدعت بوقت صبح شود و صبح روز معلوم است که اگر با بدعتی  
نوشته بخورد سید البشری فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا ما  
لنفس منه فهو کافر و بدعت حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان  
الحديث کتاب الله الهدی فی محمد و نشر الامور محمد تأتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة  
و السلام انکم تموتون فی الله و کسب و الطاعة و ان کان عبد احبنا فانه من عین منکم بعدی فیری  
فانما یستقیم بکتاب الله و سنته و الخلفاء الراشدین المهديین ملکوا اباها و عصفوا عنها بالانوار احبوا  
فانما و کتبت الامور فان کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة و هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت  
ضلالت پس بدعتی حسن و بدعت چه بود فیضا آنچه از احادیث مفهوم می گردد آنست که هر بدعت  
رافع سنت است یعنی بعضی ندارد پس هر بدعت سبیه بود قال علیه الصلوة و السلام اما بعد  
توم بدعة الا فرح منکم من بدعة خیر من احدث بدعة و من حسان قال ما بدع  
توم بدعتی بنیم الا فرح الله من ستم شکرنا هم لا یعیدهم الیوم الفقیه باید دانست که بعضی  
از بدعتها که علماء و شایخ آموست دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که رافع  
سنت او مثلا در مکتوب میت عامه را بدعت حسن گفته اند با آنکه بعضی بدعت رافع سنت است چه زیاده  
بر عدد منون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین شایخ ارسال نشر را بجانب

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت و فرسخ ارسال آن بین الکفین است بر ظاهر است که این بدعت  
رافع سنت است و هم چنین است آنچه علماء و دین ناز مستحسن داشته اند که با وجود اولاد و طایف بان  
نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام ثابت نشده است بر اینست  
و نه بر وایت صغیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بر این نیت کرده باشند بلکه چون ثابت  
می گشتند تکبیر تحریمی می فرمودند پس نیت بر این بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و بعضی  
سیدانه که این بدعت چه جای نفع و منفعت می نماید چه در تجویز آن که مردم بر این نیت نمایند  
و از غفلت قلبی پاک اندازد پس درین منمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک نگردد  
و بفا و ناز میرساند علی نه القیاس سائر القیاسات و التثبات فانها زیادات است و نه استیفاء  
و بوجوب الوجوه و الزیادة نسخ و التسخیر علیکم بالامتناع است متابعه رسول الله صلی الله  
تعالی علیه و علی آله و سلم و التکفای علی اقتداء اصحابه الکرام فانه کما یجوز انما یجوز بدعتی  
الاقیاس و الاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه مظنه فی النصوص انما یجوز بدعتی  
یا اولی الامر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه سنته علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
مکتوب صد و ششاد و ششم بخواجه محمد اشرف کابل صد و یازدهم بیان آنکه خواجه  
الطیبه اقرب طرق موصلا است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او که شای  
که بیا ران نوشته بود و بنظر آمد و بر احوال مسقوره مطلع گشت بدانکه حصول و حفظ  
شیخ مرید را بی تکلف و بی تعقل علامت مناسبت تام است در میان پیرو مرید که سبب اناده  
و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوجوه از طریق رابطه نیست تا که احم و وقتند را که بان معاد  
مستعد سازد حضرت خواجه احمر اقدس الله تعالی سر و فقرات می آید که سایه مرید است  
از ذکر حق گفتن با اعتبار نفع است یعنی سایه مریدان تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را و چه  
بیکر بل و علامت مناسبت کابل حاصل نیت تباراه ذکر نفع تمام تواند گرفت و اسلام اولاد و آخر  
مکتوب صد و ششاد و ششم بخواجه محمد صادق بدعتی صد و یازدهم بیان عل مسائل که پرسیده  
بودند مکتوب و غوب اخوی اعزای وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بود بدعت محبت آنرا  
اشتمالی یعنی از لطافت و در تبره قلب مقصور بران لطافت است که قلب متضمن آنها است

[illegible]

بناید کرد و الله سبحانه و الحمد لله که دوام ذکر و طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا  
میسری گرد و بطریق اندراج نهایتی فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مطالب اولی  
والب باشد بلکه واجب و لازم پس تر باید که قبله توجه را از همه سوگردانید بکلیت بجنبای عالی اکابر این  
طریقه علیه اقبال نمائی و متنی از باطن شریعت ایشان خواستی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که  
استوجه قلب نمودی گردی لکن شفعه همچون حجه است و قلب حقیقی را واسم مبارک الله را بر قلب  
الذاتی و در موقت بقصد بیخ عضو می راحرت مدی و کبایت بوجه قلب نشینی و در خلیه صورت قلب را  
چانه می و بان شرف نباشی چه قصود تو و قلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را  
بیمچوینی و جگونی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بان مضمر نزاری و بخاطر و ظاهر نیز لحظ فاعلی تا از روی  
حضرت ذات تعالی بکنفیض صفات فرود نیائی و از اینجا بشود دو حدت که کثرت تنقی و از  
کثرتی چون بشود چون آرام گیری و هر چه در آت چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در  
کثرت نمود اگر در دو حدت تنقی نباشد همچون را در می دانه چون باید حجت سبحان حق را بیرون  
نماید کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بنی حکمت ظاهر شود آن را نیز اقبال  
باید برود و قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که بر کسیت پیر آنگس است که از طریق قبول  
بجنباب قدس خداوندی جل شانہ استفاده نمائی و مدد با آغا نیت با مدین طریق یابی مجرد  
کلاه و دامن و خنجر که عرف شده از تحقیق پیری و مریدی خارج است و داخل سوم  
و حدت گذر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و اخلاص با و  
تذکراتی نمائی احتمال خرافات و تباہ درین صورت نیز تولیت دینی که مناجات و اوقات شان  
اعتقاد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب با شاه دید یا قطب یافت فی الحقیقت نخستین  
بیرون خواب و واقع اگر با شاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در  
میداری و واقعت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الاقله و البی که تغیر کثرت آثار بران مربوط  
با تیان شریعت است پس در ادای فرائض و عین و اجتناب از محرم و شتمینک احتیاط باید  
کرد و در ظیل و کینه بعد از رجوع باید نمود و مقبضای فتوی ایما نذغانی یا بنود و اسلام مکتوب  
او نمود و یکم بخانان صد و یافته در مرغی بر متابعت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام



بود میان آنکه تکلیفات شرعییه مراعات میسر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده اند و الله اعلم بالصواب  
 لهذا و انما الله تعالی یولانا هدايا الله تعالی جارات سل ربنا بحق سعادت ابدی و نجات سرمدی  
 مرد و عاقلان عاقلان دنیا صلوات الله تعالی و تسلیاته سجاده علی آبهم عموما و علی انفسهم خصوصا و انما الله تعالی  
 نیز ارسال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر چه بتأجیل است و گویان  
 منور نگردد و بجوی منی خرم و بخواهیم و زی که سرانجام غفلت و تعطیل است که با این برگزیده گان واقع  
 شود برابر منی اند از در پیش سرانجام بقیعت می شمرند کمال غنایت خداوندی جل سلطانه است که  
 در جمیع تکلیفات شرعییه و مامورات دینییه نهایت سیه و نایت سهولت مراعات فرموده است مثلاً در شستن  
 شستن و زوی بوقت رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نیستند مع  
 و لک در قراوة آن بهر چه میسر شود کفایت نمود اگر قیام متعذر شود و بقیه فرموده و در وقت تعذر قعود  
 با تسبیحات اشارت فرموده و چون رکوع بجهت متعذر شود یا با و اشارت دلالت نموده در ملامت  
 اگر قدرت بر استعمال آب تحقق نشود تیمم الخیفه آن ساخته و در زکوة از حیل یک ساعه را بقرار  
 مساکین معین فرموده و از آنرا معتد با اموال نامیده و انعام سالمه دانسته و در تمام یک ساعه یا  
 فرض ساخته مع ذلک مشروط بر اذرا حله و اس طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته  
 چهار زن به نکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیع کرده و تبسیل  
 نشاء گردانیده و از الله و اشربه و آتش اکثر مباح ساخته و اندک را محرم و آن هم بواسطه  
 مصالح عبادت اگر چه یک شراب بی فزه پر هر را حرام گردانیده اما خدا این اشربه خوششود  
 خوشبوی چند آن منافع را دعوت می آن مباح ساخته عرق قنفل و عرق دارچینی آن خوشخوری  
 و خوشبوی چند آن منافع فوائده دارد که چه نولید چیز تلخ و بزمه تند بوسه بخور و بوسه  
 بپخته سبزه را بان عرق خوشبوسه خوش خور به مناسبت شستن جنها مع ذلک  
 فرست که از راه حل و حرمت می نیز جداست و تمیز که از راه گذر رنمای پروردگار جل  
 سلطانه و عدم رضای او لغای پیدا می شود علیحد و دینی از لباسها و بر شمر که محرم  
 فرموده چنانکه که چندین انواع جامه های مزین و تماشایه فرین در عرض آن حلال  
 گردانیده است و لباسهای پشیم که مطلقا مباح ساخته برابر لباسهای ابریشم است

مع ذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عامه مردان است و بچشم حلال  
 و مباح و فتنه که علی زنان از برای تمتع و لذت اگر بی انسانی باین سیر و این سهولت متعذر و اند  
 بر فرض قبی قبیلا است و تعلب بالنی گرفتاری بسیار است که صاحب قیل آن سیر تمام دارند و  
 بر بعضی است و سیر تمام مریض قلبی عبارت از عدم تعین طلب است با حکام منزله مساوی و فتنه  
 که در اند صورت نقد می است و حقیقت نقد می عبارت از عدم حقیقت نقد می ثبوت راست در ایتان  
 است و شرعیته و به و مناخره القادر قال الله تبارک و تعالی که علی المستعین بالله عوهم الیه الله  
 یجئ الیه من یشاء و یدعی الیه من یشاء و السلام علی من اتبع الهدی و الذین هم متابعه لعلی علیه  
 علی آله الصلوات و التسلیمات و التهان و الکلمات مکتوب صد و نود و دوم شیخ بهای الدین سبزواری  
 بعد در یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام زکین که باید از مقام حضرت صدیق اکبر است  
 زکوة بود و اغوی اغوی ارشدی شیخ بهای الدین استفسار نموده بودند که در غرض است یا زکوم که  
 حضرت خواجده سمره نوشته واقع شده است که بقای زکین و حصول سیر گشت که باید از مقام  
 صدیق اکبر است یعنی الله تعالی غنی معنی این کلام چه باشد به آن ارشد که الله تعالی لا نسلم که  
 این عبارت مستلزم تفصیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و بسلم کلمه این سخن و سخنان دیگر که  
 در آن عهد ارشد واقع شده است از جمله واقعات است که به پیرو خود نوشته و قراین ظاهر است  
 که به چه از وقایع رومی بدینچه باشد یا بقیه منی حاجشی به پیرو خود اظهار بنمایند چه غیر صحیح نیز احتمال  
 تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبوده و در این فییه ملاحظه این معنی صحیح منظر لازم نمی آید  
 حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر منی را بر منی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع  
 است چنانکه در ماده شده از یادها واقع شده است که در انبیانیت علیهم الصلوات و التسلیمات  
 با آن فضل کلی منی راست علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات برین تقدیر اگر غیر منی در  
 کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا به هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام  
 از واسطه متابعت منی است و منی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنة طایه اجروا و اجروا  
 من عمل بها انصیب تمام است پس هرگاه فضل جزئی غیر منی را بر منی مجوز گشت بر غیر منی بطریق اولی  
 مجوز خواهد بود و ظاهر اشکال اصلا و اساسا مکتوب صد و نود و سوم بسبب پناهی شیخ فرید

این مکتوبه در جواب استفساری است که در جواب مکتوب صد و نود و دوم فرستاده شده است

صدور یافته در غیب بر شیخ عقاید بر وفق آباء اهل سنت و جماعت و تحریر بر علم احکام فقهیه از سلاله علم  
و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غریب اسلام و اعزاء بر ترویج و تائید ان الله تعالی  
ما مكرمکم علی کل البلیه و یشدکم علیکم غنم من ذریات بر ارباب تکلیف و تصحیح عقاید است بر وفق آراء است  
علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سبب که بجات اخروی و البته با تجار آراء معطوب مناس  
این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان و ایشان که بر طریق انس و روحان  
آن سرورند صلوات الله و تسلیاته علیه و علیهم اجمعین و از علوم که از کتاب و سنت مستفاد اند همان  
معتبرند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده اند و بر آنکه بر ترویج و فضال عقاید  
خاصه خود و رابرم خاصه خود از کتاب و سنت اخذ می کنند پس بر معنی از معانی مفهومه از اینها و تیرانه  
و از برای تصحیح این عقاید رساله امام اجل توشیحی بسیار مناسب است و قریب بلفظ  
که مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه شکل بر استلال است و طول و بسط بسیار  
دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد این و انسب خواهد بود درین اثنا بجا طرح حقیر  
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذه  
اگر میسر شد و نه شش متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید مذهب حلال و حرام و غیره  
واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه تکفل آنست و عمل مقتضای این علم نیز ضروریست و در  
از طلبه فرماید که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد مجلس می خوانند باشد مثل مجموعه خانی  
و مده الاسلام و اگر عیادت الله سبحانه و رساله از مسائل اعتقادی و فروعیه مثل فیتا و زیاده و لغات اخروی  
خبر و است و اگر و علیات سالیله رود و تکمیل که تبویب هم در گذرانند و اگر مواضع هم کنند آخر کار بجات است  
پس عمده کار تصحیح عقاید است از جهت خواجہ احرار قدس الله تعالی سر منقول است که میفرمود که اگر  
تمام احوال و واجبه را با همه حقیقت ما را بقایه اهل سنت و جماعت سختی فرماید جز برای هیچ فایده  
با اگر تمام غرابی ای را با جمع کنند حقیقت ما را بقایه اهل سنت و جماعت نخواهد بود هیچ با کسی که اندک اشتیاق  
سجانه و یا کم نلی طرقتیم الموضیعه بجز تشریع علیه و علی آل من الصلوات است و انما من التسلکات الکما  
در و شیخ از جانب لایور آمده بود گفت که شیخ جو در مسجد جامع نخاس گفته از برای نماز جمعه  
حاضر شده بودند و میان رفیع الدین لبه از اظهار اشغالات ایشان گفتند که نواب

شیخ جمیع و روحانی خود مسجد جامع بنا کرده الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید  
توفیق ارزانی فرماید این ستم انبار که مختصان میباشند غایب اغایه میسه و در متبع میگردن سیات پنا با کرامت و  
اسلام بسیار غریب است اجتناب که مفرود تقویت آن صرف میکند کبر و یا میفرماید تا کدام شاه باز لبان  
و دولت غنمی مشرف سازند ترویج و تقویت ملت و همه وقت از هر کس که بتواریعی این بیات  
و رعنا ما درین وقت که غریب اسلام است از اشتال شاخ و اندوان اهل بیت ریاست و رعنا ترست که این  
دولت خانه را از خانه ان بزرگ شاست از اشتاد است و دیگران غرضی حقیقت فرات نبوی علیه علی  
المن الصلوات انفسا و ان الخیات و التلیات الکما بتکمیل این اعظم القدر است حضرت خاتم النبیین علیه السلام  
انصاف انصاف ساختن فرموده که شاد زبانی موجود شده آید که اگر از او امر و نواهی دهم حصه را  
حرک کنید پاک شود بعد از شما اگر وی نخواستند آید که اگر در دهم حصه را از او امر و نواهی بوقوع آید  
غلامش شود و بعد از شما این آن وقت است این گروه آن گروه که گویند توفیق و سعادت  
در میان آنگاه اند که پس بمیدان دینی آید سلطان را چه شد درین وقت کشتن کافر لعین گویند  
وال بسیار خوب واقع شده و باعث شکست عظیم می شود و دو گشت بهرنت که گشته باشند و هر غرض  
بناک کرده خواری کفار خود و نقد وقت اهل اسلام است این قریب ادا آنکه این کافر را بکشند و خواب  
دریده بود که پادشاه وقت کافر شرک را شکست است و الحق که آن کافر درین اهل شرک بود و امام اهل  
کفر قدس الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوات و السلام و عقیقی او میخواند شرک را این  
عبارت تفرین فرموده اند اللهم شکست کفر من و خرب بنیانهم و خند هم انداخته عزیز مقتدر غرست  
اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت  
ایشان است هر قدر که اهل کفر را غرست باشند دولت اسلام همان قدرت این پر خشته انیک با نیک باشد  
و اگر و دم این سرشته را که کرده اند و از شوی کن دین را بیدار داده قال الله سبحانه و تعالی یا  
ایا النبی جابا لکفار و المنافقین و انما علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ترویج دین است  
بقایای رسم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود و ریخت که پادشاه اسلام را آن که بجا اهل  
نفرنامه است و دهمای سلمان بسیار گران است بر سلمان لازم است که پادشاه  
اسلام را از ریشی رسوم آن بدیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای اینها



مستغنی باشد بر عدم علم او شاه برشتی آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یا نبه بعضی از علمای اهل اسلام را  
اعلام بخشد که آیه بر شاعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی آنها جوایز و کفو  
شیخ و کارمندان در قیاسات غرض نخواهد شد که به تصرف تبلیغ احکام شرعی بپردازد و انبیا علیهم الصلوات  
والتسلیمات که بهرین موجودات از تبلیغ احکام شرعی میگردانند اگر ایشان بجزای می طلبند می فرمودند  
که بجزای از نزد خداست غرض جلیب را تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثباتشاید حق سبحانه  
و تعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعی  
اطلاع و ادان نه ورمی است تا این واقع نشود و عمده بزرگه علما و قربان حضرت پادشاه است  
به سعادت که درین گفتگو به آزار رسد انبیا علیهم الصلوات و تحقیقات در تبلیغ احکام شرعی  
چه اگر از آن کشیده اند و چه نمانده بهرین ایشان علیهم من الصلوات افضلها و من النقیات  
انکما فرموده ما اودی فی شل ما اودیت سه عمر گذشت و حدیث در دما آخر نشد به شب  
با آخر شد کنون گویند نسیم انسله راجد و السلام و الاکرام مکتوب صد و نو و چهارم  
عبد جهان صد و ریافت و تحفین بر ترویج ملت و تائید دین بتعلیق بدکاس سلم الله  
سجانه و القامه استقامت سخنان ترویج احکام شرعی و تامل اعدا ملت مصطفوی  
علی صاحبها الصلوة و السلام و تحفه مسلمانان اتم زیادگان را فرج بخش و روح افزاست  
الحمد لله سجانه و المنته من الملک القدر از دیار ابرار و الاطهار  
بفرقه العنبر البشیر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات الکمل  
یقین است که تحفه ایان اسلام از سادات نظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی  
از دیارین دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود به سر و برگ دین باب  
حیدر از لغوی نمایان شده که پادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خواهان علما اند  
الحمد لله سجانه و المنته من الملک القدر از دیار ابرار و الاطهار  
از شومی نظام و سود نظام را که درین باب متبع تمام دعی داشته از علماء و دیندار انتخاب نمود و احاطه  
خواهند فرمود و علماء و دینداران درین اندک مطلب ایشان بجاه و ریاست و منزلت نزد خلق است  
و العباد الله سجانه و المنته من الملک القدر از دیار ابرار و الاطهار

بخان شهدای فی سبیل الله و زن خواهند کرد و لیک این سیاحتی خواهد چید شرفانست  
و غیر الناس خیا علیها و ثانیاً تمت آنکه بعضی نیات بر آن آورده خود را بکمر سازد تقریباً میباید  
روضان در حضرت دلی توقفت واقع شد انشاء الله بعد از رضی این ماه مبارک بخدمت اعزّه خواهد  
رسید مکتوب صد و نو و پنجم عبد جهان صد و ریافت و تحفین بر ترویج ملت مصطفوی  
است بر خف اسلام اهل آن شکم الله سجانه و القامه استقامت سخنان ترویج احکام شرعی و تامل اعدا ملت مصطفوی  
الغیور و لهای خلایق حکم جلیت الخلاق علی حب من احسن الهمم بجان بختان اهل است پس  
اچار بر اسطین ارتباط با حب اخلاق و الوضاع پادشاهان موم خلایق علی تفاوت و اجاب الحسن  
ساریت از خیر و شر و صلاح و فساد و اما که از اینجا گفته اند اناس علی دین ملوک کما و باقرن سابق  
مصدق این سخن است اکنون که انقلاب و دل نظمو بیوسته و صورت نهاد اهل ملل بر هم شکسته  
بر اندک اسلام از معد و عظام علماء کرام لازم است که تمام محبت خود را اندرون روح شریعت است  
و بهایت ابرار کان اسلام منهدمه را بر پا سازند که در توفیق خیریت ظاهر نمیشود و ولماست  
نایان ازین تاخیر در انظار شد هشتاد و سه سال است که در ولای مسلمانان بگن است مبادا  
لانی آن نشود و عزت اسلام بطول انجامد هرگاه پادشاهان از گرمی ترویج سنت سینه طفوی  
علی صاحبها الصلوات و التحفه بفرمان ایشان نیز دین باب خود را معاف و از دیار حیات  
چند روزه و لغزیر شمرند کار بر فقر اهل اسلام بسیار تنگ و تیره خواهد بود و انشاء الله و انما الله اعلم  
عزیز می فرماید سه ایچ از من گم شده که از مسلمانان گم شده می باشد مسلمانان هم بری  
هم امیرین بگمشتی و شعر صبت علی مصائب لوا مناد صبت علی الایام صرن لیا لیا  
از جمله شفا اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود  
سریند که احکام بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیه و عاقاضی  
آیامی او مانا بر سر منداست قاضی شده که و اند چنانکه اسناد مسلمانان است و دارد شمارا ای  
اصلاح و تقوی متلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را با و قولن فرمایند بتبنا الله  
سجانه و اما کم علی جاده الترفیه القفه علی مصدر الصلوات و السلام و التحفه مکتوب صد و نو  
و ششم مبنور عرب صد و ریافت و تحفه در میان آنکه راسی کما در صد و قطع انیم بکی غفرت گام

است و هر گاهی ازین گاهها سالک از خود دور می افتد بکن سجاده نزد یک میگرد و صهیقه و حجت  
و تقیه بکمرست در اعزاز منه و دریافت منه سجاده الهی و البته که خواص از یاد اوام فارغ نیستند و بیشتر  
از خوارگی کمتران خالی نمید بزرگم الله سجاده عنایه جزا بخند و ما ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر  
این راه که مادر صد قطع آنیم بکنی هفت گام است نو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنجم بعالم ارباب  
اول که سالک در عالم ادمینه ندی انفعال رومی بد و بنگام دوم بقی صفات و بنگام سوم شش و نه  
تجلیات ذاتیه می افتد و و همی تفاوت و جابجاییها که الا فی سطر اربابا کل و لک منو ثابتا بقه  
سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات و التحیات اکملها آنکه  
گفته اند که این راه دو نطویه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال  
و بعد از این نظر اطلب بهر گامی ازین گاههای هفت گانه از خود دور می افتد و بکن سجاده نزدیک  
و بعد از این گاههای فانی اتم است که بقای اکل بر آن مترتب است و باین فنا بقا حصول  
و ولایت حاصل نموده است علی صاحبها الصلوات و السلام و آنچه مخصوص این کار دولت است کنون  
ما که رسیده با فقیران نامدار با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از آن که کام و دهان خود را  
بزال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گزیداریم از شکر جزا م بهر چه این بسی خوشتر  
که اندر کام ز سر به آسمان نسبت بفرس آید فرو در و در پس عالیت پیش خاک تود و و السلام  
اولا و آخرالکتوب حمد و نود و نهم بیوان محمود و یاخته در بیان آنکه ما و تمس کسی  
است که دلش از دنیا سروده باشد و تجارت محبت حق سجاده و تقای گرم و انیاس  
و لکن بنگام الله سجاده علی جاده الشرقیه سعادت کسی است که دلش از دنیا سروده باشد و تجارت  
محبت حق سجاده تقای گرم محبت دنیا سرگشایان است و ترک آن هر چه عبادات چه دنیا مغضوب  
حق است سجاده و تا آخر آفریده است بسوی آن نظر فرموده او و اهل او بدان غلظت و طعن موسونده  
خبر است که دنیا ملعونه و ملعونانها الا ذکر الله چون بگویند آن بلکه هر چه از ذرات وجود ایشان بزرگ الله  
سجاده ملو است پس اگر آن حق سجاده ازین وعید خلق باشند و دشمنان دنیا نیانند زیرا که دنیا چیز نیست  
که دل را از حق سجاده باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز خواه جاه و ریاست  
و خواه تنگ و ناموس فاعرض عن من تولى عن ذکرنا نفس قاطع است هر چه از دنیا است بلاما که

جان است اهل آن در دنیا همیشه در فقره اند و در نوبت از اهل نماز است حقیقت ترک آن عبارت  
در ترک رغبت در آنست و ترک رغبت یعنی تحقیق شود که وجود عدم آن مساوی شده باشد حصول  
این معنی بی صحبت ارباب جمیعت تعسر است صحبت این بزرگان اگر تسیر شود مقتضای شکر و خود را این  
باید پس در صحبت میان شیخ فاضل سرحدی شامی مقتضای است و امثال این عزیز عزیز الوجود و اغراض کبریت  
الاحمر را می شود اهل کیم انشا است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ فاضل را  
حضرت فرماید بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز از خواندن وقت اغراض غایبانه هم شایسته  
حضرت می گذارد و قد منع است ز قضا الله سبحانه و الاکم الاستقامه علی متابعت سید البشر علیه علی آله  
من الصلوات المتأوی من التیات الکماها و السلام و الاکرام مکتوب صد و نود و دو ششم بخان خانان  
عهد و یافته در بیان آنکه آشنائی فقر با غنیان در زمان بسیار تعسر است و مایه بزرگ فتنات  
آنکه منافق فتنات مدعیان با جرحه العینی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فتنات نام  
گرمی که نام زندقه افروخته بود و در حصول یافت موجب از یاد صحبت گشت شبری که شرم شبری لکم  
انخد با فقر را با غنی آشنائی کردن درین زمان بسیار تعسر است اگر فقر را گفتن یا خوشن خلق راه  
توانع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگیرند که اندیشان از وطن خودی انکارند که طامع  
و محتاج از لاجرم درین مطن خسر دنیا و الآخرة می گردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند اگر  
فقر را استغنا که نیز از لوازم فقر است حرم میزنند قاصد نظر ان از بد خلقی خود قیاس می کنند که متکبر  
بد خلق اند یعنی و اند که استغنائی از لوازم فقر است که جمیع ضدین از اینجا از استحالته برآمده است  
و به سعید خراسانی فرماید عزت ربی بکس الاضداد هر چند ارباب نظر این مقدمه را قبول نمی کنند و  
احمال انکارند لیکن غم نیست طور ولایت و راسی طور نظر عقل است باقی احوال امیر و لا تفصیل  
معرض خوانند است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نود و دو هفتم بلاء محمد امین کا بی  
صد و یافته در بیان قبول فرمودن انچه او طلب نموده بود و از در دشتی صحیفه گرمی که منی بود و  
فقط صحبت و اغراض و شتر از خودت و اختصاص در و دیافت موجب فرحت گشت عاقل الله سبحانه  
الطما طلب و دی از او نموده بودند بنا علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد  
تا بگری ازین طریق علیه شغل سازد و با نچه امری فرماید و امثال آن می منع خوانند نمود و امید





رسیده خواست که از مرکب سگروستی که قطع ازین راه بی مد آن مرکب سیر نیست فرو گیرد که  
 به وصول مطلوب بیا ساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه اسلوک بیای  
 قلب و روح میرود نه بیای علم و عمل که آن را اسلوک مناسب است و در اول از سستی که فرود  
 می آید بمان روح است و ثانیاً قلب که بای چپ عبر از انست از کتاب بیرون آورده بود و که الهام  
 بگوشتش رسیده که سلطان در خیمه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون فوت جنبه نیست  
 بانهک بشارت از سستی فرو و آمد و آن در کان چون جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این  
 بی شبه اب گول نشدند و مرد و ابلا که شدند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را  
 هرگز در خیمه نخواهد یافت که او تعالی و را را افکار است قوی به بر شسته است و بشکار شده یعنی بر جمالی  
 و مظاهر جمیل بر شسته است و بعبید و لهامی عشاق شده و این آواز و این یعنی بانگ زنده نمود ایت  
 حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالی و اقدس  
 بر شستن و بشکار شدن یعنی نه از بسببیت لاه و جویان سراسی روزی به باز گشتند و حبیب و  
 کسبه تنی به و این عبارت را معنی دیگر نیز بنابر فائز میرسد که مناسب مقام نفوذ و کربانی است  
 هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر اونی قصاب است  
 و این معنی نیست که بر وحدت که نقیض اول است و فوق مرتبه و احدیت بر شسته است و چون  
 در مرتبه وحدت انحلال و استعلاک تعینات علی یعنی است بشکار که سبب هلاک نبوتش و طبع است  
 مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عیوبه بشکار گاه  
 سلطان رسیده و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب با صید  
 بر گشتن سلطان در خیمه با می و احدیت ماند و الله سبحانه اعلم بحقیقه المراد و مافی من الصواب  
 و الله اعلم و ما اکابر طایفه نقشبندی قدس الله تعالی اسرار بهمین راه اسلوک را اختیار کرده  
 اند و آن راه اسه و در طایفه این بزرگواران راه سه و گشته است و حاکم عالم را ازین راه بوجه  
 تصرف مطلوب می رسانند این طریق را وصول لازم است اگر درجات ادب پیغمبر نموده آید چه  
 درین طریق سیر و جوان در وصول برابرند و سلو میمان مساوی بکامی موفقی نیز این دولت امیدوار اند  
 حضرت خواجیه نقشبندی قدس فرموده اند که از حق سبحانه طریق خواسته ام که الله به وصل باشد

و حضرت خواجیه طاهر الدین عطار قدس سره که خلیفه نقشبندی ایشان است در معنی بیت میخ اندر سه  
 زنجشکی دل و زبان را زنجشک جهازا به بکشادی بنشینا شد سبحانه علی طریقه مولانا اکابر اسلام  
 مکتوب و وصود و کم بگویند یک حصاری صد و ریافته در استفسار او اخبر شد و سلام  
 علی عباده الذین اصطفی جناب اکوچک یک حصاری پرسیدند که شخصی میگوید که علوم بهام  
 و دوسه حرف مندرج است این سخن را باور میدان کردیانه در جواب گفته شد که خطاب آن  
 شخص از روی علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین اشغال این سخنان بزرگ  
 اند حضرت امیر کرم الله تعالی و چه فرموده اند که جمیع علوم و دریا و اسل مندرج است بلکه نقطه آن  
 و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید برین کشف  
 ساخته اند که تمام علوم در دوسه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را مخصوص  
 علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف بر من  
 کشف کرده اند و در ضمنه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است  
 از و باور نباید کرد و اسرار علی بن ابراهیم الدینی و الترم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات  
 و تسلیات آنها و اکمل مطلوب و وصود و هم میرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف از  
 حال تبعه که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و بهوجب قطع این بزرگواران  
 انوار و ثبنا الله سبحانه و یا کم علی الطریقه استقیمه المرضیه المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام  
 و ائمه روزی سخنی از غیرت مشایخ نقشبندی قدس الله تعالی امر بهم مذکور شد و در آن اثنا  
 مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و  
 یا در ضمن آنها خود را آورده اند و ایشانان قبول فرموده و در ثانی الحال به جهت و بهوجب  
 قطع این بزرگواران نموده اند و بنظر حقین مشبث ذیال دیگران گشته درین ضمن نام شاد و نام  
 قاضی شام مذکور شده بود و آن مذکره معلوم نیست که یک لمح کشیده باشد و آنهم مبتنی بر تقریب  
 بوده بعد از آن خدا کند جلشانه که فقری از از مسلمان را خواسته باشد یا در دل کمینه نگذاشته خاطر  
 شریف آن را بگذریم باشد معلوم نشا شده باشد که طریق با طریق دعوت اسامیت اکابر این طریقت  
 استعلاک و در کامی این اسما اختیار فرموده اند از ابتدا تا توبه ایشان باحدیت صحت است از اسم و محف



جزوات پنجاهم تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع  
قیاس کن زنگنه کن بهار این حال چون آن اند که و توسط تعلیمای متعدد بهیت دیگر پیدا کرده و  
شایان آن گشته که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلام اقدام نمود از  
آشنائی شهابی می افزاید و از عدم آشنائی هیچ نفی راه نمی باید ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما اگر  
بالفعل استی نظری مشهور است تعیین دانند که این فقره شما نوشته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی  
سختی بود از روی غیرت که در ایشان را می باشد تقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را در حضرت  
صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دانند و او از دو حال خالی نیست زندقه نفس است یا با جهل صرف  
این فقره پیش ازین چند سال مکتوبی که بنجاب شما نوشته بود در میان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند  
عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز نمایند کسی که حضرت امیر افضل از حضرت  
صدیق گوید از جرکه اهل سنت می بر آید نکیت که خود را افضل دانند و مقرر این طائفه است اگر سالکی  
خود را از مسلک کرکین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر فضیلت حضرت  
صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات منع گشته است اعمی باشد که توهم خرق این  
اجماع نماید این فقره در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قائل حضرت تهره که کبریه صحبت خیر بشر  
علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده از او پیش قری که خیر القابین است بهتر است پس در حق این  
طور شخصی آن قسم سخنان نخل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتیکه مردم این توهم را از آنجا پیدا  
کرده اند باید دید و تحقیق معامله دار سیده مجرد تعلیم از باب حمد نمودن چه مناسب است اما کاش شایع  
در غلبه سکر چیزهاست نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لولایه محمد از آنجا به فضیلت  
توان بر کرمین زندقه است و در عبارت فقره حاشا و کلا که این قسم کلام چیزه مذکور شده  
باشد و السلام مکتوب و و صد و سوم بلا حسینی صدور یافته در تحریر بر محبت این طائفه  
علیه و در میان آنکه مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و نامناسب ذلک اسمن الله تعالی  
حوالکم و اصل سبانه اعمالکم و اما کلام مکتوب شریف چون منی بر محبت فقره بود برسد آن فرحت  
فردان وی و اوصی سبانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی  
نسبت بایشان نه برایه روزگار سازد حکم المراجع من احب محبان ایشان بایشانند و ایشانند

مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتها و من اتحات الکملک  
خداوند تعالی را فرستگانه و رای کتبه اعمال در راه و سرگزار طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بنده این  
طائفه را که در ذکر اند و یکدیگر کنند که بتباید سبوی حاجت خویش پس اگر دیگر ایشان را با خج خویش  
و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داننا تر است بحال بندگان از ملائکه هر چند چون دیده  
بندگان را فرستگان گویند اکی حمد و ثنای تو میکنند و ترا به بزرگی یاد میکنند و ترا از جمله عیوب و  
نقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر بنیند  
چگونه باشند گویند بیشتر تجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبیدند گویند  
بشست مطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بشست را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر بنیند  
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه اند و درخ  
نی رسیند و بتوبناه میبندد حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان و درخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان  
آید که اگر بنیند چگونه باشند گویند اگر بنیند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند  
خداوند تعالی فرستگان را فرماید شما را گواه گرفت ایشان را همه بیامرزیم ملائکه گویند یارب دران  
مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت و نیادی داشت برای آن آمده بود و حق  
سبحانه فرماید ایشان جلیسانند منی جلیسان من اند حکم انما مجلس من ذکر کنه همیشان ایشان بد بخت  
نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المراجع من احب لازم می آید که محبان این طائفه  
بایشانند و سر که بایشان است بد بخت نباشد بتقنا الله سبحانه و لیاکم علی محبة هؤلاء الکرام بحرمت  
النبی الای و الهامنی علیه و علی آل الصلوات و التسلیات و اتحات کما ذکره الاکرون و کما نخل  
عن ذکره الثاقبون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ آنکه داد قلمی نموده بودند این قسم  
عدمات و کم شدت طالبان را بسیار روی و دهمت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت میکنند  
سبب بی رنگ است بار دل خواه می دل به قانع نشی برنگ ناگاه ایدل به صحبت  
این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازده گردستان  
گرد اگر کم میرسد بوی رسد به گریه بوسه هم نباشد رویت ایشان پس است به بمان طریق که از  
حضرت بزرگای منی خواجه عبدالباقی قدس سره اند کرده باشند اسم مبارک الله را یعنی چونی

و بیکهنگی بعد از توجیه با کلیه قلب گزراوند و معنی حاضر در ظاهر تصور نگنجد هیچ صفت ملحوظانه از مدح و  
اکم مبارک را بعد از توجیه بیکه همواره در اول حاضر در آن بعضی امور ضروریه منوط بمشهور و صحبت است  
اگر ملاقات میرشد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجرده نویسان باشند که مطالعه آنها  
باعث توجیه غالبانه میگردد و السلام مکتوب و و صد و چهارم میر محمد نعمان بخشی صدور یافت  
در بیان آنکه از تفرعات اهل خسران محنت نکشند و بجای که در پیش دارند مشغول باشند و محبت و ستایش  
و حصول ترقیات ایشان خدمت میر نعمان از نعمان پزیشان ارباب خسران محنت نکشند کل عمل  
علی شاکسته لائق آنکه بکافات و مجازات متدخیر نشاند و عینی را فرغی نیست باعث کسادت  
بازار آنها کلمات متافقه آنها خواهد بود پس در عین حال آنکه نور افشانه نور شغلی که در پیش دارند  
در همان گوشند و از غیر آن حشو بپوشند علی الله ثم ذکر کنیم فی توضیح کلمه نعمان اخوی خواهر میر محمد صادق  
بوقت رسیدند عشره اعتکاف با اتفاق بجا آوردند و بقیوتات و اوقات محدوده مشغول نشدند و آنچه  
بجای آنکه اوقات ساز و ستان نیز مقرون جمعیت است و ترقیات پی در پی ذلک فضل الله  
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب و و صد و پنجم خواهر میر محمد اثرن کاتبی صدور یافت  
فی بیان آن متابعت صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التیمه نیک الامور ثم علی الله سبحانه  
بجمال السالبه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه فانه ملاک الامر و التیمه الصدقین و ملا  
سوی ذلک فادبام باطله و خیالات فاسده بخانا الله سبحانه و ایام علماء السلام علی بن ابی طالب  
و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات و اما مکتوب صد و ششم خواهر میر محمد  
میر قندی صدور یافت و در دست دنیا و نگویش بگرفتاری به نعمات آن الهی هم بنما قبل ان یفنا الموت  
بکرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات التمام و انضاماً و ضمه لطیفه و ملا طیفه  
شریفه که نامزد این حیر دور افتاده نموده بودند بوصول آن متبج و مسرور گردید چرا که الله سبحانه  
غنا خیر الجزا را برادر آدمی را دور دنیا را برای طعامهای حریب و لذیذ و لبا سهای غریب و نفیس  
نیارده اند و از برای متبج و نعم و کرم و لعب نیافریده و عقود از خلقت او دل و انگار و عجز و فقر  
او است که حقیقت بزرگی است اما آن انگار و فقر که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام  
و التیمه بآن اذن فرموده چه ریاضات مجاهدات اهل باطن که بواسطه بشریت عز اندارد و خوار است

و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و مذمت نمی نگارد و باید بعد از تجلی و ترنم بانیان احکام شرعی علماء و افتاد  
بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی میهم باطن خود را بدگرانی جل سلطان معبود و از دست  
کمر در طریقه علمیه و اکابر تشبذیه قدس الله تعالی اسرار جم اخذ کرده اند فکر فرمایند که در طریق این بزرگواران  
خارج نهایت و در بایست است و نسبت ایشان فوق نسبتهاست کونه اندیشان سخن را با و دارند و باید بقصد  
ترغیب و تشویق دوستان است مخالفان خارج از بحث اندک هر کس انسان بنحو انسان است و دانک  
بیش نقد خود مردانه است به با جملة فلاح اخروی را به بطریق کثیر داشته اند که میوه و ذکر و الله شکر نعمت  
ملکوت - شاهد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است آنرا دشمن باید در است  
طریق رستگاری نیست ماعلی الرسول الا بملایع صف ذکر و ذکر تا ترسانان است به پاک دل ذکر  
جاست به الا بکماله لظن القلوب نفس قاطع است المسؤل من الله بانه التوفیق علی ذلک لثبات  
و الاستقامه علیه فانه ملاک الامم و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و آل الصلوات  
و التسلیمات التمام و اکملها بانه ذبی که در اوقات نیک کمر پوشیده است و مسل داشته خواهند پوشید  
اعقاب جمیع امور بخیر یا بخرت الهی و آل الاجل علیه و علیهم الصلوة و السلام مکتوب و وصود و مضمون  
بر ذاسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است  
و در بیان آنکه بعد حال را تا بیزان شرع بسجده بنیم جلیل نفیرند الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
استغفروا فی است اخبار سلامتی جناب شاد حضرت محمد و زاد با فرزند میانی جمال الدین  
حسین و سائر ائمه و خدمت عقبه علیه و علی الخصوص میان شیخ الله داد و میان شیخ الله داد  
نرسیده مانع آن غیر از نیان و در افتاد با نخواهد بود آری قرب ابدان را در قرب  
قلب تاثیر عظیم است لذا راجح ولی بمرتبه صحابه زسد و قرنی بآن رفعت شان که بشرف  
صحبته خیر البشر علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات زرسیده بمرتبه ادنی صحابی زسد شخصی از  
عباده بن المبارک رضی الله عنه پرسیده ایها افضل معاویه ام عمر بن عبدالعزیز در جواب  
فرمود العبا الذی دخل الف فرس معاویه مع رسول صلعم خیر من عمر بن عبدالعزیز که امره احوال  
و اوضاع بخند و مع لواحی و توابع مقدان بجایست است الله الحمد و المنة علی ذلک علی علیه  
جمع الثمار و الا لا و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعه سید الانام علیه و علی آل الصلوة



والسلام خانه ملاک الام و مدار النجاة و مناط الغفران با سعادات الدنویة و الاخریة تبتا الله سبحانه وایام  
 علی ذلک بخرت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة و التهاد الکمل مع کار نیست غیر این همه هیچ  
 از تراتب صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد حال را تا بپایان شرع نرسد به غیر  
 بتجلی نرسد و کشف و الهامات را تا بر یک کتاب و سنت نرسد به غیر جوی نمی پسندند مقصود سلوک  
 طریق صوفیه حصول انوار یقین است بمقامات شرعی که حقیقت ایمان است و نیز حصول سیر است  
 در ادوات احکام تقصیه امر و دیگر و رای آن چه روتیه موعود با خیر است در دنیا البته واقع نیست و شایسته  
 و تجلیاتی که صوفیه بآن خرسند از ارم نطال است و تسلی شبه و مثال او تعالی و در الورا است عجاب  
 کار و بار است اگر حقیقت شهادت تجلیات ایشان را کماهی گفته شود خوف آن دارد که قوری در  
 طلب قیدیان این راه پیدا شود و قوری در شوق ایشان افتد و از آن نیز می ترسد که اگر نگوید  
 با وجود علم تجویز التباس باطل محبت کرده باشد یا دلیل التحیرین و لدی بخرت من حبله رحمة للعالمین  
 علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرماید موجب از و یا محبت  
 است و السلام علی من تبع الذی و التزم متابعة الصلوة علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات و  
 التسلیمات افضلها و الکمل مکتوب و و صد و ششم بحضرت مخدوم زاده معنی میان محمد صادق  
 سلمه الله سبحانه علی مفارق الحجبین صدر یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این  
 طریق کما هست که خود در مقامات انبیای یا بد علیه التسلیمات و الصلوات بلکه در بعضی اوقات  
 می بیند که از آن مقام نیز بالا رفته است سرانحی چکیت فرزندی پرسیده بود که سالک  
 این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود در مقامات انبیای یا بد علیه الصلوات و التسلیمات التها  
 و الکمل می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از آن مقام نیز بفرق رفته است سرانحی چیست حال  
 آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل اعتبار است علیه الصلوات و التسلیمات و الیها هر چه میباید و تکالیفات  
 ولایت میرسد بتابعیت ایشان میرسد جوابش آنست که آن مقامات انبیای یا بد علیه الصلوات البرکات  
 نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از آن مقامات بالا  
 رفته است چه آن مقامات عبارت از اسماء الکسیت جل سلطان که مبادی تعینات ایشان است  
 و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات ربی توسط اسماء عالم هیچ مناسبتی نیست

و غیر از غایب حاصل که کثیر این الله تعالی عن العالمین شایر با منعی است و چون این بزرگواران از  
 مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار بالا را خود گرفته فرو می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب کما هست  
 با خبار طبقه ایشان دارند اما قاست میفرمایند و توطن میبایند اند اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در همان  
 اسما یا بد پس بلند استعداد که توجیه حضرت ذات تعالی و تقدس تا چار و رقت عروج بآن اسما خواهد  
 رسید و از آنجا بفرق خواهد گشت الا ماشاء الله تعالی چون آن سالک را از بالا فرو آید و با سبک مقدمات  
 تعین و جودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایان تر از آن اسمی که مقامات انبیاست علیه السلام  
 و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط تفضلیت است هر که مقام او بلند  
 است افضل است و سالک باز با هم خود نگردد و اسم خود را پایان تر از آن اسمی نیابد تفضلیت  
 آن بزرگواران را به طریق ذوق و حال نتواند دریافت به تقلید ایشان را افضل میگوید و به یقین  
 سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجدان او مذهب حکم اوست در نیوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز  
 بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و انتقام خزانة اقدام سالکان  
 است این جواب را بشانی واضح گردد این باب معقول گفته اند که دکان مرکب از اجزای  
 ارضی و اجزای ناری است و قتیکه دکان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا  
 خواهند رفت و بحصول قمر قاهر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دکان قوی باشد عروج او تا کره  
 ناری تحقق می شود درین صعود اجزای ارضی بقامات اجزای ناری و اجزای هوایی که با طبع تفوق دارند خواهند  
 رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند رفت در نیصورت نیقون گفت که رتبه اجزای ارضی  
 بلند تر است از رتبه اجزای هوایی چه آن تفوق با اعتبار قاهر بوده است نه با اعتبار ذات  
 و بعد از وصول به کره ناری چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و مرکز طبعی خود بر سنده بر آئینه  
 مقام اینا فرو تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در نخن فیه عروج آن سالک از آن مقامات  
 با اعتبار قاهر است که آن قاهر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و با اعتبار ذات  
 مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم  
 پیدا شود خود در مقامات اکابر یا بد جیش آنست که هر مقام را بر ابتدا و توسط اطل و مثال است  
 و مقیدی و متوسط چون نطال آنها می رسند خیال میکنند که حقیقت آن مقامات رسیدند فرقی

در میان ظلال تمام غیبه اند که در چنین شبه و مثال اکابر چون در ظلال مقامات ایشان یا بند  
خیال میکنند که شریکی با کبر در مقامات پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا استباه غلشی است به  
تغیض شئی اللهم انما تخاف الاشياء كما هي و جنبنا عن الاستغفال بالملاهی بمرتبه سید الاولین و الاخرین  
علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التما و الکذا مکتوب و و صد و کلمه بر سر نعمه نعمان چندی تدور  
بیانته و حل بعضی از عبارات تعلق رساله مبارکه معاد که پرسیده بودند یعنی از عبارات دیگر که تقریب سطوح  
گشته و در جواب مکتوب که گشتن است بر بعضی نثریات این راه اندک در رب العالمین و الصلوة و السلام  
علی سید المرسلین و آله الطاهین اربعین سیات پناهی خوی معوی میر محمد نعمان کعبیت باشند  
احوال اینجند و دستوب همداست در وقت و دواعی برای فرستادن خوی خواجهمحمد شرف معنی عبارت  
که در رساله مبارکه معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرده موقوف مانده بود و الحال  
بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تنفی احباب گردد و عبارات آن رساله  
انیت که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام زمان می آید  
که حقیقت محمدی از مقام خود خارج فرماید و مقام حقیقت کعبه محمد گردد و این زمان حقیقت محمدی  
احمدی نام یابد و منظره ذات احدی سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک یکی مستحق شبه و منتهای حقیقت  
محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل شریعت  
محمدی نماید علیهم الصلوات و التحیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود خارج نموده و مقام  
حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعیین و جوبه  
است که تعیین امکانی آن شخص ظل آن تعیین است و آن تعیین و جوبه است از اسماء  
اکبری جل سلطانه کا علیم و القدیر و المرید و الشکر و الشاهد و آن اسم اکبری جل سلطانه رب آن  
شخص است و مبارک فیوض وجودی و توان وجودی او این اسم را نسبت بحضرت ذات  
تعالی شانه مراتب شئی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد است بر وجودات این  
اسم اطلاق میابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بجز اعتبار است نیز این اسم  
صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در سببیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته شده  
به تفصیل ذکر یافته است اگر خفای باشد بان رساله چون نیند و شک نیست که حصول شان

اگر چه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبارک و  
اعتباری و گردش این اسم را از آن مرتبه تعبیری حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز از احتمال جاری  
است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقر که بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گردانیده است  
اما در فوق آن مرتبه غیر از استیلاک و ضمه لای نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علم شمع بنیا لارباب  
الغیر نمیناید و لغاتش اسکنین یا تجرع یا تفاضل اقدام اهل انشد با اعتبار طایفه ای از آن است  
علی تفاوت الاستعداد و التقابلیات و الواصلون الی الاسم فلیکن من الاولیاد فان اکثرهم  
و اصلون الی ظل من ظلال ملک الاسم بعد آن عروج من المراتب الامکانیه با سربا بطریق السلوک  
و السیر فیصلا و قد توهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق المجذبه الصفا لکنه غیر معتبر و لا معتبر  
والذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فمولا اقل قليل منهم بر سر اصل سخن  
رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعیین و جوبی را گویند تعیین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات  
معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوات و التحیات در رنگ کانه نام مرکب از عالم  
خلق و عالم امر است و اسم اکبری جل شان که رب عالم خلق است شان اعلم است و آنکه ترتیب عالم  
امر او میفرماید آن معنی است که مبارک وجود اعتباری آن شان است که حقیقت محمدی عبارت از شان  
اعلم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبارک آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی بهمان معنی  
است و بنویزیش از خلق حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوة و السلام آن سرور را حاصل بوده و آن  
مرتبه خبر داده و گفته که گفت بنیاد آدم بین الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق  
دارد و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة و السلام که کلمه الله بوده اند و بعالم امر بیشتر منکبت  
داشتند بشارت قدم آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات باسم احمد داده و فرموده و مشیرا  
بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد و بنوی که بنشاند غفری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدیت بلکه  
باعتبار حقیقتین است و رب او در مرتبه آن شان و مبارک آن شان اند و دعوت اخیر تبه اتم است از  
دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و ترتیب او مقصود بر روحانیان  
و در مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و ترتیب او شامل بر اجساد و ارجح غایت مافی الباب درین  
انشاء انشا غفری او را علیه و علی آله الصلوة و السلام غالب ساخته بودند بر نشاء علی او تا مناسب



که سبب افاده و استقاده است مثبت پیدا شود بخلافی که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت  
حق سبحانه تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و علی آله وسلم با که وجه ارمیز نماید باطن بشریت خود را قال سبحانه  
و تعالی قل اما انما بشر متکلم یوحی الی انبیاءنا فظننکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارجاع انشاء  
انصری جانب روحانیه و علیه الصلوة والسلام غالب آمد و مناسب بشریت و نقص آورد و نوریت  
و غوث تقیات پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دشمن آن سرور علیه و علیه الصلوة  
و السلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم پس ایمان شهودی بایمان غیبی سبب  
گشت و عامل از اغوش بگوشت کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله  
الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منتهی مطایفه جانب روحانیت  
بر نیجه غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق بفریب عالم اگر گردانید  
پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی  
حقیقت محمدی عروج فرموده لم یبق حقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد  
هر از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در خیانتین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوة  
و السلام تعیین و جوی تعیین امکانی او غفلت است چه عروج تعیین و جوی را یعنی نیست و محقق شدن  
ایان تعیین معتدل نه چون حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت  
خاتم الرسل علیها الصلوة والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده بعیت بتمام حقیقت محمدی خواهد  
رسید و تقویت دین او علیها الصلوات و البیات خواهد نمود و اینجا است که نقل میکنند از شرافع ما تقدم  
که بعد از هزار سال از ارجاع پیغمبران اولوالعزم از انبیاء کرام و رسل عظام مبعوث میشدند که  
آئین شریعت آن پیغمبران فرمایند و اعلا کلمه او نمایند و چون دوره عورت شریعت او تمام  
میشد پیغمبر اولوالعزم دیگر مبعوث می گشت و مجدداً شریعت خود میفرمود و چون شریعت  
خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و السلامات از نسخ و تبدیل محفوظ است ملائمت او را حکم  
انبیاء و اهل کرامت شریعت و تأیید ملت را بایشان آموختن فرموده مع ذلک یک پیغمبر  
اولی العزم را متابعت ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالی انما نحن  
نزلنا الذکر و انما له انما فظنون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارجاع خاتم الرسل علیه

و

و علیه الصلوة والسلام اولیا است او که بظهور آید هر چند اقل باشد اکل بود تا تقویت این شریعت  
بر وجهی که نماید حضرت مهدی خاتم الرسل علیه و علیه الصلوة والسلام از قدم مبارک او بشارت فرمود  
تا بعد از هزار سال بوجود خواهند آمد و حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از  
هزار سال نزول خواهند فرمود با جملة کمالات اولیا این طبقه شیه کمالات اصحاب کرام است هر چند  
بعد از انبیاء افضل بر اصحاب کرام است علیه السلام اما جاس آن داده که از کمال تشابه یکی را بر  
دیگری فضل توان داد و از اینجا تو اند که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لایدری  
او کتم خیر ام آخریم فرمود و اوری و لکم خیر ام آخریم بطلسه بحال کل من الغریقین لهذا قال  
خیر القرون قری الا چون از کمال شباهت جای تردد بود فرمود لایدری اگر پرسند که آن  
سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است  
و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد  
پس نشان این طبقه در کمالات اصحاب کرام چه بود در جواب گویم تواند بود که خیریت آن قرن  
برین طبقه با اعتبار کثرت ظهور اولیا الله باشد و قلت وجود اهل بیعت و قدرت از باب فسق و  
معصیت و هولایانی که بعضی الافراد من اولیا الله فی هذه الطبقة خیر من اولیا الذین  
مخفوة الهدی شلای فیض روح القدس را باز مد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میسازد که در  
اما قرن اصحاب از جمیع جوه خیر است آنجا سخن کردن از فتنه است سابقان سابقان در  
جنت نعیم قربان ایشانند اتفاق کوه ذهب دیگران بعد شیع ایشان رسد و الله تحقیق بر منتهی من  
ایشان باید است که زبان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در ساله مبداء و معاد فوق  
این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی سجد حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی  
بعینا حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناچار سجد حقیقت  
محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطوان اولیا است اوی آید از ایشان برکات می باشد چون  
حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی انفعنی چگونه جائز باشد در جواب گویم که حقیقت محمدی  
نهایت مقامات نزول محمد است از اذن تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج  
کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات

اورا غیر از حق سبحانه و تعالی ندارد و چون اولیا اکمل است و از عوالت انسر و علیه علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام نصیب تمام است اگر چه کعبه از برکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجب است زمین زاده  
 بر آسمان ناخته به زمین و زمان را پس انداخته به عبارت دیگر از ان رساله که در مقام واقع شده بود نیز حاصل  
 و آن عبارت نیست که صورت کعبه چنانکه مسجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و حقائق آن اشیا است  
 چه از مقدمات سابق معلوم شد و است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الهیت جل سلطان که مبادی  
 فیوض وجودی و توانی وجود و ایشان است حقیقت کعبه فوق آن است پس بر آئینه حقیقت کعبه  
 شمع حقائق اشیا باشد آری اگر کمال و یا در سیر باله حقیقت کعبه واقع شود و انوار با نثار گرفته بر آب حقائق خود  
 کشیده با جابجا طبعی اشیا است و مراتب عروج فرود نیک کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود که ما را بقا  
 و ایقار رساله بعد از معاد چند فقره نوشته است در بیان افضالیت انبیاء الوالغرم صلوات الله تعالی  
 تسلیات علیهم معنی فضیلت ایشان را از بعض دیگر و چون بنیای آن بر کشف انام است که حقی است  
 و از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فصل آدم مستغفر است چه در ان باب سخن جز بیل قضی باز نیست  
 و مستغفر الله و التوب الی الله من مع ما کرده است و لا و عظامه و کتب خود نوشته بودند که در سرای فرخ  
 بر سیده بودم که تعلیم طریقت و طایبات از انست بمن معنی است یا نه تو در جواب گفته بودی که به خاطر  
 حق نمائنده است که الفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بر شرط است مطلقا معنی نیست و الحال  
 در همین طور میداند باید که در رعایت شرط لفظ نیک احتیاط نماید مبادا مسا بکنند تا بتضار باقی نشود  
 که باید لغت نگونید و اخوی مولانا یا محمد قدیر را نیز همین معنی دلالت نمایند و تا کید گویند که تعلیم طریقت  
 برعت نمایند مقصود و گمان این کردن نیست مرضی حق را بجهان باید ملاحظه نمود و خبر شرط است و دیگر از مشرکان  
 خود نگذرنده بودند که از وضع خود باید کرد که بان جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن از است  
 گفته اند که برباید که در نظم بد خود تحمل نمایند آنکه در اخلاط کشاید و مضاجع سلوک کند و بحرف و حکایت  
 انگاره اگر فرمود و السلام مکتوب و صد و دهم ملائیکه الصفائی حدود یافته در صل عبارت نجات  
 که بر سیده بود و در ذکر بعضی از انصاف فروری که سلا نموده بود در اسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از  
 روی شفقت و مهربانی تا نزد این قریب قلیل البصاحت فرموده بودند بطالعه آن مشرف نشسته به جمع  
 و سرور گردد سلامت باشند و سلامت بودند و با باشند بر محبت خیر باشند و چون بر محبت

و

ایشان اسرما به برزند و چون خیزند محبت ایشان خیزند بجز من انحر بالفقر و اثره علی الغناء علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیات التواکله از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت حسیت که در  
 نعمات مذکور است از مرید شیخ بن اسکینه قدس سره که روزی در آب و حبله بتقریب غسل غوطه زده بود  
 و نه از آب نیل بر آورده بمصر آمد و آنجا که خدا شد و فرزند ان بهر ساینده و تا هفت سال در مصراحت  
 و رزیه اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب و حبله بر آورده دید که در کنار حبله  
 بر بنایهای او که در اول بر کنار و حبله گذاشته بود بحال خود است جامه را پوشیده بنجانه و در آلهیه او  
 خدمت طعنا میکرد برای همانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوم ما که ما اشکال این  
 حکایت نه از ان نگذر است که در کیاست کاسین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع  
 آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و آنچه در شب معراج بعد از  
 است معراج عروج و قطع منازل و حصول که با لوفت نمین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودم  
 و زینده به حرارت بستر خواب زائل نشده است و حرکت آب که در ابرق برای طهارت جدا کرده  
 بودند سکین نیامده و جیش بهانست که در نعمات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل مط  
 زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین نگذر است که در بعد از ان یک باشد و در مصر همان آن  
 است و هفت سال پیدا کند شتابل بعد از ان زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری  
 و ایل بعد از آن وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز نمین نمایند این معامله نیست  
 یک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و المکنه متعده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر  
 نگذر و آنست که این حکایت نه از عالم قیظ است بلکه از قبیل روایات و اقوات است که مستع روایات و  
 ششبه گشته است و نوم به قیظه القباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از منظره آن اشتباه است  
 و خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزند انرا آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین  
 بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما نوشته بودند  
 که شرح این عبارت باید نوشت که مرئی جسد روح است و مرئی قالب قلب مخدوم و ماسودای این  
 روح عبارت و احد است و آن تربیت عالم خلق انسان استوار عالم امر او و چون لفظ جسد مقرر و لفظ  
 روح در طلاقات بسیار واقع میشود و مناسب لفظ در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بناست

شرح عبارت کرمی جسد روح است و مرئی قالب قلب



خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود مخدوم اعظم فائز انوار اشرف می آید  
 با وجود اینم خرابی و گرفتاری و کم بها عینی و بی حاصلی آن باب چیزی نویسد و بصیرت بجای باشارت ازین  
 مقوله حجت زنده گین ازین خبری ترسد که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد و بهادار کثرت و دناوت  
 بکشد و بطنه و بخل بجا به بنا علی ذلک بچند کلمه جرات ینماید محمد مامت بقای دنیا بسیار بلیست و از اقلین  
 هم اکثر تلف شده و اقل مانده و مدت بقای آخرت نخل دوم است معالیه خلود را به بقای چند روزه  
 بر لوط ساخته اند بعد از آن یا نغمه می است یا عذاب سمری بجز صافق ازین خبر آهه است احتمال  
 تخلف ندارد عقل در اندیش را کار باید فرموده و ما شرف عمر بود و هوس گذشت و بپزنی اعدا  
 خدا جل شانحه بسر آمده و از آن عمر مانده اگر چه در آن اجم بر فضیلت حق جل ملطافه صفت بکنیم و تلافی  
 اشرف بار اول هم نایم محنت اقل را وسیله راحت نموده سازیم و کفایت سیات کینه را بحسنات قلیل  
 هم نغزایم فردا بگذرد و پیش و تقاضای خود هم نیست و کدام خلیل را پیش خواهیم برد خواب خرگوش بماند  
 خواب بود و بپنه غفلت در گوش تا چند آخر غشاده از بهارت خواهند برداشت و چینه غفلت از  
 سامعه از آن خواهند نمود اما سود نخواستند بر داشت و جز حسرت و عداست نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود  
 موت کار خود باید ساخت و اشتغال گویان باید مرد اول از درستی اعتقاد چهاره نبود و از تصدیق آنچه  
 از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گردد و ثانی علم و عمل با آنچه تفرقه شکست است نیز  
 ضرورت و ثبات سلوک و حق تعالی هم در یک راست نه از بر می آن غرض که صورت و اشکال نمی را  
 مشاهده نمایند و انوار الوان را معاینه فرمایند این خود داخل له و لعب است صورت و انوار حسی چه  
 نقصان دارد که کسی اینها را نگذاشته بر یا خات و تجاربات هوس صورت و انوار حسی نماید این صورت و انوار  
 و آن صورت و انوار بهر ذی خلق حق اند بجان و آیات و اله بر صافیت و اتقانی نور آفتاب و آفتاب  
 که از عالم شهادت است بوجه قرین و در و بر ان انوار که در عالم مثال پیدا چون این دیداری  
 و خاص و عوام و ان تفرقت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوارین ینا نید **مصرح**  
 آیه که در پیش درت تیر و نایدینه بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل از یا یقین است  
 در معتقدات شریعتی تا از مضیق استدلال بفضای کشف آید و از اجمال بتفصیل گرایند و خدا وجود  
 واجب الوجود تعالی و تقدس و وحده اوجانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود

و با آنکه از او یقین بهر سیده چون سلوک طریق صوفیه میر شود آن استدلال و کشف شود بدل میگردد و  
 یقین کامل حاصل میشود علی هذا القیاس سایرالاتقادات و ایضا مقصود تحصیل میر است در ادای احکام  
 انعمیه از آن سر که از انارگی نفس میفرزد و یقین این غیر است که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم شرمیه  
 است نه امری میان از شریعت و انعمی را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول  
 این غرض اعتبار طریق علمیه تشبذیه در میان سایر طرق اولی است است چه این بزرگواران  
 از راه متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از  
 احوال بیخ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور و اند آن احوال را می پسندند حضرت  
 خواجه احرار قدس اشرف سره فرموده اند که اگر احوال و مواجیر را با بدعت و تحقیق ما را با اعتقاد اهل  
 سنت و جماعت نتواند جز خرابی بیخ می و انیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدیند از احوال  
 بیخ بدیند غم نداریم ایضا درین طریق اندراج نهایت و بابت است پس و اول قدم آن میانند  
 که دیگران در نهایت یا بندگرفرق است با جمال تفصیل است و شمول و عدم شمول همین نسبت بعینا  
 نسبت اصحاب کرام است عظیم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
 آن یافته اند که اولیا است را معلوم نیست که در نهایت میر شود از اینجا است که او پس قرنی قدس سره  
 که خیر القالعین است بر تبه و حتی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله  
 الصلوة والسلام رسیده فرسند زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فعاصل و کمالات است چه ایمان ایشان  
 شهودی است و دیگران را هرگز یند دولت میر نشده مصلحت شنیده که بودند اندیده به لفظ اتفاق  
 دیگر ایشان بهتر از اتفاق کوه و دهب و دیگران آمد و جمیع اصحاب دین فضیلت برابر اند پس همه را  
 بزرگ باید داشت و بر نیکی یاد باید کرد زیرا که تعالی همه مدلل اند و در روایت و تبلیغ احکام همه  
 برابر روایت یک بر روایت دیگر مرتبه نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات مفرقه  
 را با تمام عدالت ایشان از هر کدام و دایه بر آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر دیکه از اصحاب  
 کسی جمع نماید آن جمع منجر بقرآن مجید گردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و  
 مخالفات و سازغات که در میان آن بزرگواران گذشته بر محال نیک صرف باید نمود و از  
 هر دو تعصب خود دور باید ساخت قابل شناسه رحمه الله بجان و به علم جمال الصحابه

علیم الرضوان ملک و مار طهر انبر منا اید یا فلنظهر منا استنا و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق  
نیز منقول است و السلام اولاد آخر مکتوب و و صد و یازدهم بلیا یا محمد قدیم بخشی صد و یازدهم  
در جواب سوال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه در بیان شریک الطاف خوری مقام تکمیل و ارشاد مکتوب  
مرغوب اغوی مولانا یا محمد قدیم وصول یافت موجب فرست گشت حضرت حق سبحانه و تعالی  
بذروه کمال و تکمیل رسانا و بجز تهنیتی انکار و آثار الایجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیات از مقوله مولوی  
علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز  
است یا نه بدینکه این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معامله تجلی صورتی  
است که صاحب معامله آن صورت تجلی را بر حق می انگار و تعالی شان بخمن همان است که شیخ اجل  
امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند ملک خیالات ربی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون  
نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشمار کرده شده است در میان بعضی فوائد نوشته میشود بگوشت  
مہوش استماع نموده ببل خواهند آورد بدانند کہ چون طالبی بارادہ پیش شما بیاید در تعلیم  
طریقت او تامل بسیار باید کرد و مساوا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی  
منظور باشد علی الخصوص کہ در آمدن مرید فرسے و سہو روی پیدا شود باید کہ در میان راہ انجا  
و تفرغ اختیار نموده استقامت و استقامت نماید تا آنکہ بقیین پیوند کہ طریقت را با و باید گفت و استدراج  
و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بند با حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت  
نمودن بی اذن سبحانہ بگوشت آید کہ تخریج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین  
معنی دارد غریب فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زره پوشیده بودی در دین من بر بندها سے من گفت  
بلبی فرمود ہلاکت تعلق الی قلبت ببلک علی و اجازتیکہ بشمار دیگران کرده شده است مشروط بشرط  
است و منوط است بحصول علم بر معنی او تعالی ہنوز آنوقت نیامده است کہ اجازت مطلق کرده  
شود و تاورد آن وقت شرائط را نیک مرے دارند خبر شرط است و ہمہ نعمان ہم ہمینی نوشته است  
از انجا نیز معلوم خواهند نمود باجمالی سے نمایند کہ آنوقت برسد از تنگ شریک الطاف و ارشد و السلام  
مکتوب و و صد و یازدهم بولانا محمد صدیق بدشتی صد و یازدهم دریافت در جواب بعضی  
اسولہ کہ پرسیده بود اصل واقعہ کہ دیدہ بود نوشته دو مکتوب مرغوب پی در پی رسید فرست

بر فرست فرزد و حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نہایت کرامت فرماید بجز سید المرسلین علیہ علیہ و علیہ  
الصلوات و التسلیات السلام الکلیا پرسیده بودند کہ یہ صاحب تصرف مرید متعدد بتصرف خود بجز آنکہ کہ  
فوق از استعداد او است تو اندر سانسید یا نہ لی تو اندر سانسید اما بان مراتب فوق کہ مناسب استعداد  
اوست نہ ہر تہی کہ قبائل استعداد او باشد مثلاً مرید کہ استعداد او ولایت موسوی دارد و نہایت قوت  
استعداد او وصول نصف راہ آنولایت است یہ صاحب تصرف او را خود تواند باقصای درجات آنولایت  
بسانید اما نگاہ اور از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت اور ترقیات بخشید معلوم  
نہ وقوع نیست و ایضا پرسیده بودند کہ ان کہ ام مرتبہ است انھی کہ لطف لطافت انسانی است  
ہر ان مرتبہ حکم نفس امارہ دارد و در دانات و خاست شبہ او پیدا میکند معلوم اخوی با دکنی ہر چند  
لطف لطافت است اما داخل و اثر و امکان است و بدین حد و تسمیہ چون سالک پا از انراہ امکان  
پیرہ ان ہند کہ در مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال وجوبی باصول آن برسد و از تقید صفت نشان آید  
ناچار نامکن در نظر و خوار و بی اعتبار و آید و اخس و لطف را در دانات و خاست برابر بنید نفس  
و انھی را در مقام تو امین انگار و در نوشته بودند کہ بواسطہ یابی و اسطہ از تو شنیدہ ایم کہ در وقت عبادت  
حق سبحانہ حاضر دیدہ عبادت کرن موجب منزل اوست سبحانہ بندہ و اربعات باید کرد این کہ اورا  
سبحانہ حاضر داشتہ عبادت کند موسی اوسبب محبت آثار این قسم مقولہ معلوم نیست کہ ازین فقیر تر نیز دیدہ  
باشد جابہ دیگر دیدہ باشند و واقعہ کہ نوشته بودند حضرت رسول اکرم علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام را و ان  
واقعہ دیدہ بسیار نیک است کہ اصالت دارد آب کنایہ از علم است دست در ان کردن حصول  
قدرت است در علم و شراکت حضرت آدم علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام در معنی موکہ حصول است  
یہ آنحضرت تلمیذ حضرت جبرئیل است و علم آدم از اسما کلمتا غایت مافی الباب مراد از علم دین واقعہ  
علم باطن است بلکہ نوعی از علم باطن کہ مناسب نسبت اہل بیت دارد علیہم الرضوان و الباقی  
عنا تعالی و السلام مکتوب و و صد و سیم و ہم بیاد پناہی شیخ فرید صد و یازدهم دریافت در بیان  
مراد و فصلح و در غیب بر متابعت علماء اہل سنت و جماعت کہ فرقت ناجیہ اند و اجتناب از صحبت  
ملا سوا کہ علم را وسیلہ حطام دنیوی ساختہ اند و علم سبحانہ عمال الملق نجبا کلم بجز تہ جہلم لا عجلہ علیہ و علی  
آلہ الصلوات و التسلیات قال اللہ سبحانہ و تعالی ہل جزا الاحسان الا الاحسان میداند کہ احسان شمارا



که دام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین طلب لسان باشد و بگوید  
 سبحان الله که معنی بخیر است میراست و احسان دیگر که لایق مکافات است بوقت و در کبر است اگر  
 معوض قبول افتد بقیعت نقابت و نبات دستک با ناسله مواظف و زنده نصایح احتلاط و انضباط با این  
 آفرین و ارباب شریع است بدین و شریع شود با بملک طایفه خدا جل جلاله و جماعت است که در قنای  
 اند و در میان ساز فرقی اسلامیجات بی تفاوت بدین بزرگواران محبت فلاح فی اتباع آفرین  
 اینها متبع دلائل عقلی نقلی بکشفی بر معنی شایسته که احتمال تصدیق ندارد و اگر معلوم شود که شخصی  
 ثرول از شرائط تقییم بدین بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را هم قابل باید دانست نه با است  
 و از این معنی باید دانست که لب علمان بسیار که از هر فرقه که باشند معوض دین اند و جناب از صحبت اینها نیز  
 از قوریات است و این همه فتنه و فساد که دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بر سر خط است  
 و نوی آخرت خود را بر باد داده اند و رنگ اند از این است و الفلک با نهدنی نماز حجت تجارتم و  
 مستدین المیس بعین شسته دید که آسوده و فاسد خیال نشسته است و دست را از اخلاص و اعتدال گداخته  
 کرده سر از پر سید بعین گشت علما و انبیا وقت کارم انکایت کرده اند و تکلف اغواء و تضلل گشته اند و با این  
 آنجا که سواد علم نیک نداد است بشرط آنکه او را در این بزرگواران قرار ندهد و حافظ امام نیز  
 جنون اسلام دارد که در اسلام از آن جنون بیزاره نبودن بپوشانند که بیقال از جنون معلوم نیست  
 است که فقیر بقتل و نوشتم در هر بعضی بر صحبت نیک تقصیر کرده است و مبالغه نمودن از جناب  
 از مصاحبت سوخود و اعانت داشته که از اصل تعلیم میداند و قبول علمک مل کل من عند الله مطوبی  
 لمن جلا الله سبحانه مظهر انوار که احسانا به شایرین گفت و گوی می آورد و ملا خطه تصدیق و لایق  
 الامیان بری اندازد و انشاء مکتوب و وصو و چهارم و پنجم بنما نمان صدور یافته و در بیان آن  
 و نیاز مرعه آخرت است و جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر بوقت عذاب مملد چون  
 باشد و سفارش حاجتمندی ملوی لمن جلا الله سبحانه مظهر انوار حضرت حق سبحانه و نیاز مرعه آخرت گردانید  
 بدولت باشد که کبر تخیر است بخیر و بر زمین استعداد مینازد و از یکدانه زنده است صدور اند  
 نیاز و از براسه روزی که برادر از برادر بزرگواران بفرزند نیاز و ذخیره کند خسارت و نیاز آخرت  
 نند وقت است و حرمت و ندامت دارین برگشت دست و صاحب دو تان حضرت نیاز غنیمت

می شمرند از برای آنکه در حق که در حق فرصت سخات و لذذات فرماید که بدار و نبات است مع ذلک معانی  
 نعم و عفتان بکرم و اودان فرصت گشت و کار فرماید و از یکدانه مل خیر که به و الله فیما عفت لمن شایا حرمت  
 بی نبات حاصل کند از نیاز است که اعمال صالحه چند روز را به سخات مملد بفرموده اند و از است و افضل  
 تقییم اگر پسند که تضاعت اجر و حسنات است و در نبات جزایش است پس کفار را بواسطه نبات  
 معدوده عذاب مملد چون باشد گویم که ممانته جزا و عمل را معوض بعلم و صحبت تعالی و تقدس علم  
 ممکن است و اگر آن قادر است مثلاً در وقت مضنات بزرگواران مثل آن غلبه و تازمانه فرمود و در حد سرت  
 قطع من سارق جزا آن نموده و در حد زنا و زور بکره بکره تازمانه و تعزیر عام تقدیرند و در صورت  
 شیخ و نتیجه حکم بر جم فرمود علم انچه و وقت تقدیرات از طوق بشر خارج است و ذلک تقدیر از علم حکیم پس در  
 داده کفار حق سبحانه تعالی کفر بوقت را عذاب مملد و جزا و فاق فرمود معلوم شد که جزا اعمال کفر بوقت  
 بدین عذاب مملد است و کسی که خواهد که جم احکام شریعه را معقول خود سازد و بدولت عقلیه برابر نماید آن  
 پس منکر امور نبوت است علیه السلام با و سخن کردن از پنجه و سیت سیت زان کس که بقرآن و خبر نبوی  
 است جوابش که جوابش ندی به بقیه نظام رفیع و قیامه فی میان سخن احمد و لد از مغفرت پناهی سخن  
 سلطان تمام شری است الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدمت علیه السلام  
 در غیر خود را رسانیده است و از جناب الطاف ایشان معوضی بود که در گزیده اند می کرم فرموده به نده الام  
 خدمت بل کن عند الله و السلام علیه علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی آله و صحبه  
 و التسمیات مکتوب و وصو و یازدهم بهر زاد ارباب صدور یافته و در دست دنیا مکتوب شریف که  
 حسن نشاء تقدیر و فطری به نیاز تمام بقدر ارباب انضاعت اسلا داشته بودند سید جرم الله سبحانه  
 و نیاز مرعه آخرت است و جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر بوقت عذاب مملد چون  
 باشد و سفارش حاجتمندی ملوی لمن جلا الله سبحانه مظهر انوار حضرت حق سبحانه و نیاز مرعه آخرت گردانید  
 بدولت باشد که کبر تخیر است بخیر و بر زمین استعداد مینازد و از یکدانه زنده است صدور اند  
 نیاز و از براسه روزی که برادر از برادر بزرگواران بفرزند نیاز و ذخیره کند خسارت و نیاز آخرت  
 نند وقت است و حرمت و ندامت دارین برگشت دست و صاحب دو تان حضرت نیاز غنیمت

جمع احکام شریعه با در علم و با در نیاز است

عقل کفایت نمود و شاهد دیگر از نقل نیز آن ضم فرموده و بزبان رسول عظیم الصلوات و التحیات که  
 رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متذکر کاسد اطلاع بخشد و از محبت و گرفتاری بآن قبحه مکار منع بلوغ  
 فرموده با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطبع شکوهرم و هر بخورد و باید در تنبیل نجاست اختیار نکند  
 سفیه محض است و بلبی با طبع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسول است عظیم الصلوات و التحیات حکم منافق  
 دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و اموال  
 و نیکوئی چیز دیگر نخواهد بود و امر و زنبیه غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندمت  
 سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بیست همه اندر زمین بجا نیست که تو طفلی و خانه رنگین است  
 و السلام مکتوب دو صد و شانزدهم بزرگوار سلام الدین احمد صدور یافته در میان  
 سرکرت ظهور خوارق از بعضی اولیا و قلت ظهور از بعضی دیگر و در بیان کسیت معاد کمال  
 و ارشاد و مایه سب و ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين  
 و جمیع بنحاطر فاتر میرسد که چون در میان اجاب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهر عفا  
 مغرب شده اگر ایماننا بعضی از علوم و معارف ایشان نوشته شود مناسب نماید بنا علی ذلک  
 گاه که ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بملاک نکشد محمد و چون صحبت ولایت در میان است  
 و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سختی چند مگور میاز و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت  
 از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بشیر دارد  
 ولایت او اتم بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود ولایت اکمل بود و در اکثرت ظهور  
 خوارق برود و چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم  
 و ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم  
 اسباب فرود می آید و وجود اشیا را بر بوط اسباب میابد و فعل سبب اسباب را در پس پرده  
 اسباب می بیند و آنکه نزول کرده است یا نزول کرده با سبب نرسیده و نظر او بر فصل  
 سبب اسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او بر فصل سبب اسباب مرتفع گشته است و لا یرم  
 حق سبحانه تعالی به تقیضه ظن با هر کدام ملحقه معامله میفرماید و کما سبب بین را با سبب می اندازد  
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بوسیله اسباب میامیزد و وحایت قدسی تا عند ظن عبده می بیند

است تا مدتها بنحاطر تخلیه که وجه حسیت که ادیان اکمل این است بسیار گذشته اند ما آن قدر خوارق  
 که از حضرت سید محمدی الدین جلالی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام متناظر نیافته آنرا از حضرت  
 حق سبحانه تعالی معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر بلندتر واقع شده است  
 و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلندتر است مناسب ای مقام حکایت و خبر  
 حسن بصری و صیب عجیب است قدس سره همانقول است که روزی خوابی حسن بصری برب دریا ایستاده  
 بودند و انتظار کشی میبردند که از کجند و درین اثنا صیب عجیب رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار  
 کشی میبرم صیب گفت چه امتحان هستی شایسته نداری و خداوند حق گفت تو علم نداری صیب  
 بے عانت هستی از آب نداشت و خوابی در انتظار کشی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب  
 فرود آمده بود با د توسط اسباب معامله میفرمودند و صیب عجیب چون اسباب را درست از نظر ندانسته  
 بودند بی توسط اسباب باوزن گمانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و همین یقین را  
 بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته پس انس الامر قدرت را در پس حکمت ستور ساخته  
 اند و صیب عجیب صاحب سکر است یعنی بغافل تحقیق درونی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق  
 نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بکعب واقع گشته است اما معامله کمال و ارشاد بر عکس معامله  
 ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازل تر که کمتر که در ارشاد حصول مناسبت در میان  
 مرشد و مستر شد و کار است که متولایه نزول با آنکه که اغلب است که هر چند بالا و پایین است  
 فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتم علیه و علی از الصلوة و السلام و التحیه از همه بالاتر رفت و در وقت  
 نزول از همه پایین تر فرود آمد از اینجا است که نبوت او اتم گشت و به کافه انام مرسل شد و بوط  
 نهایت نزول مناسبت بهر پدید آورده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه  
 انقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتحیان غیر جمیع میسر نشود زیرا که متوسطان منبیه مناسبت  
 دارند بمقتضایان خبر جمیع از اینجا است که شیخ الاسلام هر وی قدس سره گفته اگر خرقانی و محمد قصاب  
 بجای بودند می بیند شمار وی فرستاد می بیند خرقانی که وی شمارا سودمند تر بود از خرقانی یعنی  
 خرقانی منتفی بود مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتفی غیر جمیع منبیه مناسبت که عدم افاده نام در  
 حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتفی تر بود از همه سال آنکه افاده و



از همه زیاده تر بود پس عارضه یادی افاده و کمتر آن بر جوع و سبوط آمده بر آنها و عدم انتهای قیاس و حقیقه  
 است باید دانست که چنانکه در حصول نفس ولایت مروی را علم ولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور  
 است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نفس کنند و او از آن  
 خوارق اصلا اطلاع نداشته و او نیز که صاحب علم و کشف اندک از نسبت که بر بعضی از خوارق خود اطلاع  
 پیدا کنند بلکه صور شایسته ایشان را در آنکه متعده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه  
 از آن تصور نظیر آنکه صاحب آن تصور را از انما اصلا اطلاع نیست مگر صریح از انما شایسته  
 بر ساخته اند به حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجب کار و بار است  
 مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه مخطئه دیده ام و در سوخته ج حاضر بوده ای و  
 با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودم و اظهار آشنائی می نمایند و من هرگز از  
 خانه خود بیرون آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه حقیقت است که باین میگویند ان شاء الله جل جلاله  
 کما زیاد برین اطباء است اگر معطش ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله  
 تعالی **مکتوب دوصد و هفتصد و پنجاهم** بملاطاهر بخشی عددور یافت در بیان آن که نسبت باطن  
 هر چند بجبهات و حیرت کشد زیاتر است و در بیان آنکه سبب چیست که بعضی از کشف اولیاء  
 الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضا و معلق و قضاء و مبرم و حکم هر کدام  
 اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اخبار  
 تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و مایه تعلیق بذکر آنکه مقرر باطنی  
 و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آلهم الطاهرين جمعین در نیست که از احوال و ادخل  
 خود اطلاع داده اند بهر حال استیقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت  
 اعتقاد و عملا بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مقام است و هر چند بجانب حیات  
 کشد زیاتر بود و چنان که بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشف الهی و ظهورات اسمانی و از انوار  
 راه است بعد از وصول اینها به کوفتی میکنند و غیر از جهات و عدم یافت مطلوب دیگر نمی ماند  
 بر کشف کوفی چه نویسد که انجامد بسیار است و مخطئه غلط غالب بود و عدم از مساوی با  
 و است اگر پرسند سبب چیست که بعضی از کشف کوفی که از اولیاء الله صادر میگردد و غلط واقع

میشود و خلاف آن بطوری آید شاید جز آنکه فانی بعد از یکماه خواب مروی از غریب طین مراجعت خواهد نمود  
 اتفاقا بعد از یکماه ازین دو چیز بگذرد و بوقوع نیامد جواب گوئیم که حصول آن کشف و خبر غریب و شریطه  
 بوده است که صاحب کشف در وقت به تفصیل آن خبر را اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن شیء مطلقا  
 یا آنکه گوئیم یکی از احکام لوح محفوظ بر عاری ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و ثبات است از  
 قبیل قضا و معلق اما آن ثابت را از تعلیق و قابلیت محو می خبرند در مقصود از مقتضای حکم خود حکم کنند  
 تا آنجا که تمام خلقت خواب داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی خلد علیه الصلوة و السلام  
 پیش حضرت پیغمبر علیه السلام آمده اخبار کرد و شیخ محمد کلین جوانی از اهل اصبهان و از بزرگواران  
 اعیان و اهل آله الصلوة و السلام به حال جوانی که از پیغمبر آمده خبر میآورد که از پیغمبر آمده ای گفت دو چیز  
 منگوسته بگو و حلا و فرمودند تا بهر دو میا ساختند آن جوان شب با بیدار خود در خلوت خانه نشسته بود و  
 طبق حلا و در پیش اتفاقا سائل محقق بر آورده اظهار اطمینان نمود این جوان طبق حلا و را در دست  
 داشته بآن فیه داد و چون صباح شد حضرت پیغمبر علیه السلام و علی آلهم الصلوة و السلام انتظار خبر  
 فوت آن جوان بودند چون دیر شد فرمودند که خبر بیاورید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که  
 خوش و خرم است و تحیر نمایند درین انشاء حضرت جبرئیل علی خلد علیه السلام آمده است  
 که تصدیق حلا و دفع بلا می آن جوان نمود زیرا سبب او را کلائی یا بقید کرده و در روان آن مار  
 حلا و گرفته اند که از بسیاری تلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا  
 جبرئیل امین بی نماید که حاصل و حق قطعی است و احتمال خطا بر حاصل و حق تجویز نمودن مستقیم  
 می آید آنکه گوئیم عصمت و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که به تبلیغ است  
 بقدر حق سبحانه و دین جز از قسمه حی نیست بلکه اخبار است از مطلق و استفاد از روح محفوظ است که  
 محل محو و ثبات است پس اخبار ازین خبر مجال پیدا شد بخلاف و حق که مجرد تبلیغ است فاذا ق  
 کشف بین الشاؤقه الاخبار فان الاول معتبر فی الشرع الاثباتی بر آن در شدت الله تعالی  
 سبحانه و تعالی و در قسمه قضا و معلق و قضاء و مبرم در قضا و معلق احتمال تغییر و تبدیل است  
 و در قضا و مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی یا یبدل القول لدی این  
 و قضا می مبرم است و در قضا می معلق میفرماید یا یبدل القول و یثبت و عنده ام الکتاب





بحر حق یعنی و آنرا الایجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و ذکر سبق باطنی استقامت بر طاعت اکا بر قدس  
 الله تعالی اسراریم باید که از توجبات شتی فوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی کند و سستی تاری شت عادت  
 آن و تبا و تفرع و نیاز و شکستگی است بنجاب قدس خداوندی جل سلطان و توجبه تمام است بمرئی خود که  
 وسیله حصول این دولت دوست و در حضوریت رعایت آداب و سانس این دولت عظمی بیک نماید و  
 رضای این بزرگواران را وسیله رضای حق سازند بجهان طریق نجات و فلاح نیست و اسلام مطلوب  
 و و صده و نوزدهم بمرئی ابرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از راه حق ظاهر نمود  
 است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و مایا سب و ذلک تفهیم است بجهان عالم  
 و صاحب علم ما شاکم بحر تسمیه الاولین و آن در خیرین علیه و علی آله جمیعین صلوات الله و علیهم التسلیمات  
 اکمل سعادت و نجات آثار آدمی و چون مبنی از راه حق ظاهر عاری میگرد و عضوئی از اعضا  
 او رفتی میرسد آنقدری اسباب نماید که آن مرتضی وضع شود و آن آفت نزل گردد و مرض قلبی  
 که عبارت از گرفتاریست بجا و درون قیاس و علا بر نهجی بروی استین یافته است که نزدیک است  
 که او را بهوت ابدی رساند و بعد از آن بهر روی گرفتاریش گردد و در هیچ فکر از راه آن نمی نماید و سعی در  
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را در حق نمیداند ضعیف محض است و اگر میداند و باک ندارد پدید صرف  
 تا تا که از برای او را که این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش آنکه اندیشی خود مقصود نظام بینی  
 است عقل معاش چنانچه یافت معنوی را بواسطه ملذذات فانیه مرضی نمی انگار و عقل معاد نیز در  
 صورتی را بواسطه مشروبات اخروی در حق نمیداند عقل معاش قهر نظر است و عقل معاد حدیه بله  
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش در خوب دنیا را با  
 دنیا و تشان ما بنها و استیابی که حاصل عقل معاد است ذکر موت است و ذکر احوال آخرت و  
 مجامعت با جماعه که بدست در آخرت مشرف شده اند سه و دیگر ترنگی مقتد و نشان به گزرا  
 ترسیدیم ترشاید برسی به باید دانست که مرض ظاهر بجهت موجب تعمیر ابدی است و در حق نیست  
 مرض باطنی نیز مستلزم آن تعمیر است قال الله تعالی ان الله یحب الی من یطهر نفسه و الله یحب الی من یطهر نفسه  
 بجهان و انما کبره الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عزم است و در باطنی  
 یقین و تقص ایان موجب عدم سیر و الا در کایه تخریه به تقویت است و تمام نمید و سبوت کریم

باید که علم السیر و التایید کنیم و کرمه بر پیاوردان کثیف کنیم و خلق الانسان خفیفا هر دو شا هر انفعی  
 است مصحح خورشید به مجرم رکنی بنیاست پس قدر از این مرض لازم آمد باطبا حاذق  
 استوار و در آن فرض همین شست ماعلی الرسول الا السلام و و صده و نوزدهم بمرئی ابرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از راه حق ظاهر نمود  
 است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و مایا سب و ذلک تفهیم است بجهان عالم  
 و صاحب علم ما شاکم بحر تسمیه الاولین و آن در خیرین علیه و علی آله جمیعین صلوات الله و علیهم التسلیمات  
 اکمل سعادت و نجات آثار آدمی و چون مبنی از راه حق ظاهر عاری میگرد و عضوئی از اعضا  
 او رفتی میرسد آنقدری اسباب نماید که آن مرتضی وضع شود و آن آفت نزل گردد و مرض قلبی  
 که عبارت از گرفتاریست بجا و درون قیاس و علا بر نهجی بروی استین یافته است که نزدیک است  
 که او را بهوت ابدی رساند و بعد از آن بهر روی گرفتاریش گردد و در هیچ فکر از راه آن نمی نماید و سعی در  
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را در حق نمیداند ضعیف محض است و اگر میداند و باک ندارد پدید صرف  
 تا تا که از برای او را که این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش آنکه اندیشی خود مقصود نظام بینی  
 است عقل معاش چنانچه یافت معنوی را بواسطه ملذذات فانیه مرضی نمی انگار و عقل معاد نیز در  
 صورتی را بواسطه مشروبات اخروی در حق نمیداند عقل معاش قهر نظر است و عقل معاد حدیه بله  
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش در خوب دنیا را با  
 دنیا و تشان ما بنها و استیابی که حاصل عقل معاد است ذکر موت است و ذکر احوال آخرت و  
 مجامعت با جماعه که بدست در آخرت مشرف شده اند سه و دیگر ترنگی مقتد و نشان به گزرا  
 ترسیدیم ترشاید برسی به باید دانست که مرض ظاهر بجهت موجب تعمیر ابدی است و در حق نیست  
 مرض باطنی نیز مستلزم آن تعمیر است قال الله تعالی ان الله یحب الی من یطهر نفسه و الله یحب الی من یطهر نفسه  
 بجهان و انما کبره الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عزم است و در باطنی  
 یقین و تقص ایان موجب عدم سیر و الا در کایه تخریه به تقویت است و تمام نمید و سبوت کریم

آن ساست و انزال آنها چه فضیلت هر شخصی با اعتبار قدسیت اسم اوست که مبداء تعین او گشته است  
 ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری  
 را حاصل نماید و بی توسط او ترقی نماید حضرت خواجہ نایف میفرمودند که رابع نیز ازین جماعه است این  
 جماعه در وقت عروج چون که از اسمی که مبداء تعین برزخیه کبری است بفرق گذشته اند توهم کرده اند که برزخیت  
 کبری در میان حاصل نمانده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ  
 و السلام مآب داشته اند و حقیقت معامله آنست که با آن گذشت و مشاء آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون  
 سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسم است بر سبیل اجمال  
 چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار درین ضمن اسمی که مبداء تعین  
 مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیه قطع خواهد کرد و از هر سیه گذشته به قسمی آن اسم خواهد  
 رسید و توهم قدسیت خود پیدا خواهد کرد و نداند که آنچه و دیده است از مقامات مشایخ و از آنها  
 گذشته انواری است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را با مع  
 نیابد و دیگر از اجزاء خودی انکار و لایزم توهم عوین خود پیدا می شود و در مقام شیخ بسطاط میگوید  
 لو انی اربع من لوازم محمد ز غلبه سکر نمیدانم که انفعیه لو انی اربع من لوازم محمد است علیه السلام  
 که الصلوٰۃ و السلام بلکه از انواری لو انی اربع من لوازم محمد است که در ضمن حقیقت اسم او شهود گشته است ازین قبیل  
 است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیه و رز او نه قلب عارف بهندرج محسوس  
 نشود و اینجا نیز اشتباه انواری بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید  
 قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرش است عرش عظیم تر از آن در قلب  
 نیست اگر چه قلب عارف باشد و تیه اخروی بظهور عرش تحقق خواهد شد این سخن امر و هر چند  
 بر بعضی از متوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان مقتول خواهد شد این سخن را مثالی واضح گردانم انسان  
 را که جمیع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود انداخته عارف و افلاک را اجزاء از خود بداند چنانچه  
 این دید غالب آید و در نباشد که بگوید که من از کرم زمین و سواست عظیم ترین در بنوقت خدا  
 می بینم که عظمت و کوانی از اجزاء خود است و کره زمین و سواست فی الحقیقت اجزاء او نیستند و بنوقت  
 ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از ان انواری است که اجزاء خودی اند نه از حقیقت کره ارضی

و سواوی و همین اشتباه انواری بحقیقت شیء صاحب فتوحات می گفته است که جمع محمدی اربع است نمونه  
 از جمع الکی چه جمع محمدی شش بر حقائق کونی و الکی پس اربع باشد نمیدانم که آن اشتغال بظنی از ظلال  
 مرتبه لوهیت است و انواری است از انواریات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدمه بلکه نسبت بآن  
 مرتبه مقدمه عظمت و کبریا بی از لوازم آنست جمع محمدی را پنج مقدار می نیست مالم الله اب رب الارباب  
 و هر چه درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندار که بعضی از اکابر که  
 یقین از وی افضل اند بواسطه او بعضی از درجات فوق رسیده اند و توسل او ترقی فرموده اینجا نیز  
 مزال اقدام سالکان است عیاذ الله باشد سجده که باین کمال خود را افضل داند و بشارت ابدی پیوندد  
 چه عجب و کلام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام سلطان و نصرت زمیناری که داخل ملکست  
 اوست برود و بر توسط آن زمیندار بر بعضی از مقامات برسد و توسل آن نفع بعضی مواضع نماید غایه  
 مانی اباب اینجا احتمال فضل چیزی نیست که خارج از بحث است چه به جام و حالک به بعضی از وجوه  
 محصه خود بر عزم و انواری و عظیم به نعمان فضل در ذات آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر  
 است فضل محلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش نیز ازین اشتباها بسیار واقع شده بود  
 ازین تجملات بسیار ناشی گشته و تا مدت این حالت در او بود و ذلک حفظ خداوندی نباشد شامل حال او بود  
 ازین سابق سرمدی تذبذب زنت و در عتقاد مجمع علیه توفیق راه نیافت که سبحانه الحمد و الله علی  
 ذلک و علی حق تعالی و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و به محال نیک حرف میگفت و  
 بملا انقدر میدانست که بر تقدیر صحبت این کشف این دنیا و قی رابع به نضل جزئی خواهد بود هر چند این سوسه  
 معارض میشد که در افضل بر قرب الهیت جل سلطان و ازین زیادتى در آن قرب است پس جزئی چون  
 باشد اما در جنب یقین سابق و سه سیه بهاء شورش ملکشت و هیچ اعتبار ندانست بلکه توبه و استغفار و  
 انابت الهامی آورد و بقرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشف ظاهر نشود و خلاف معتقدات  
 اهل سنت و جماعت سرسوی ملکشت نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که مباد این کشف  
 نخواهد نمایند و این توهمات مسأله فرمایند و غلبه این خوف بقرع و بی آرام ساخت و تقصیر را  
 بجناب قدس نمداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقا در بنوقت گذر  
 بر اثر غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی



جلالت در رسید و حقیقت معارف را کما فی فی و انور و حایت حضرت رسالت خاقیت علیه و علی آله الصلوٰة  
 و السلام که رحمت عالمیان است در نیوقت حضور ازانی فرمود و تسلی خاطر فرمود و معلوم گشت که تری  
 قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب قلبی است از ظلال مراتب  
 الوهیت که مخصوص با همی است که رب نسبت بهین موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی ان مقام را  
 برنجی متکشف گردانید که جای رب نماند و محل این با کلمه زائل گشت و این درویش یعنی زلف  
 که محل اشتباه دارند و گنجایش قبول و توحید و کتب و رسائل خود نوشته بود بیشتر نوشته خود است که  
 نشان اغلاط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جیشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد و بزرگان  
 ششتر را اشتباه توید و کار است تا مردم از آن علوم خلاص شوند و فتم نگند و بتفسیر و فضائل نیفتند  
 تا به تعصب و تکلف تفلیس و تجمل نوزند و درین راه غیب الغیب این گلهها بسیار میشکند جمیع را  
 هدایت سپرد و جمعی دیگر را بفضائل و منوی می فرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره  
 میفرمودند که اکثر از گروه های بنفاد و دولت که بفضائل رفته اند و راه راست گم کرده اند  
 آن دخول و طایق صوفیه است که کار با انجام نارسانیده غلط کرده اند و بفضائل رفته و اسلام  
 المکتوب و صمد و بسیت و یکم بسید حسین مالک پوری صدور یافته در بیان خصائص و کمالات  
 طریقه علیه تشبیهی مثل فضیلت این طریق و اندراج نهایت و ربایت آن با بیان نهایت این طریق  
 و شل سواد در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذب بر سلوک و ابتدای او سیر از عالم المجرور و ان این طریق  
 اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق برنجی که در ابتدا آن خلوت و وجدان است  
 و در انتها بزرگی و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا و این طریق قرب بشود و در انتها  
 بعد و حیران و اکابر این طریقه احوال و مواجید و اتباع احکام شریعه ساخته و از ذوق معارف را خاد م  
 علوم دینی داشته و درین طریق پیری و مری به تعلیم و تعلیم طریقت است نه بکلام و شجره و درین طریق باید  
 و مجاهدت با نفس اماره باقیان احکام شریعه است و التزام متابعت سنت سیده علی صاحبها الصلوٰة و السلام  
 و اتحیه و درین طریق تسلیم طالب مر بود و تصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران چنانکه قدرت کا نادر  
 اعطای نسبت دارند و سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق همیشه افاده استفاده سکوت  
 است و آن سکوت از لوازم طریق ایشانست و ایناسب ذلک و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة

و السلام علی سید المرسلین و از الظاهرین همچنین اخوی اخوی سیادت پناهی میر سید حسین دواخانه گان را  
 از خوش نگه داشته باشند و رعایت آداب این طریقه علیه که از سایر طرق شایع کرام بود و به امتیاز دار و از  
 دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود و بنا بر ملاحظه این معنی بعضی از خصائص کمالات این  
 طریقه علیه را در ضمن علوم بنده و معارف اربنده در عرض تحریری آورد بهر چند میداند که او را که این قسم علوم  
 و معارف بالفعل از اهلان مستعان بعید است اما بشمار چنین معارف بدو ملاحظه است که یکی آنکه تسبیح را  
 استعداد این علوم است اگر چه بالفعل دور از کار او میباشد دوم آنکه اگر چه در ظاهر مخاطب معین است  
 اما فی الحقیقت مخاطب کسی است که محرم این معارف است اسیف للفشار بل مشهور است آری از  
 به حقایق این طریقه سینه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که به تحقیق افضل جمیع آدمی است  
 بعد از انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات و بهین اعتبار در اعتبارات اکابر این طریقه واقع شده است  
 که نسبت با فوق بر نسبت است چه نسبت ایشان که عبارت از خلوت و آگاهی خاص است همان  
 نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست و درین طریق اندراج نهایت در  
 بدایت است حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که نهایت را در بدایت درج یکم خ قیاس  
 این نکته آن من بهار اند که هر چه پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان نماند درج شد پس نهایت  
 ایشان پر خاد بود این نهایت دیگران هرگاه وصول بجای باشد بجا پس میر ایشان از حق کجی خواهد  
 شد پس و راه العبادات قرینه مثل مشهور است جواب گویم که نهایت این طریق علیه اگر میر شود و  
 و وصل غریبان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا  
 شاکه ما یدرک ان لا الاوان من الخواص بل من اهل علامت حصول آن دولت غلطی را برای  
 آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه در از وصل غریبان زده اند و طائفه دیگر یاس از حصول  
 مطلوب قائل گشته اما جمیع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمیع از غرض  
 آنکه از هر چه مجتهد شد تا از جمعی که ادعا و وصل می نمایند یاس را حرام میدانند و جماعت که مدعی  
 از وصل را این فعلی انکار نمایند علامت نارسائی است بان منزلت علیا غایه مافی الباب  
 و بر آن مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی از او وصل انکار گشته اند و جمعی دیگر یاس  
 این تافته از راه استعداد هر کدام میجو و مناسب استعداد او طائفه وصل است موافق استعداد او

و گریاس نزد این حقیر استعداد یافتن تکرار از استعداد وصل است هر چند با وصل یاس ملازم میگردند و جواب  
اعتراض دوم نیز ازین جهت است که گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عیان دیگر و نشان باطنی و غیر  
بالوصول العرانی مع کجب کله و ذوالالباب یاسه با ملاکان اعظم کجب اوقایب التجلیات  
المستوعه و المظهورات المملکه لایزال مستغنیه و تم ملک التجلیات و المظهورات تمامها سواء الکان  
التجلی و المظهر فی الیه یا لا یکن یتیه و الیجالی الوجودیت فانهانی حصول نفس کجب سواء الکان نقاد  
بیمانی شرف و المرتبه و هو خارج عن نظر الطالب اگر چه پسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را  
نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که  
بیه نهایتی تجلیات بر تقدیر است که سیر در اسماء و صفات به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بخیرت  
ذات تعالی و تقدس میریزد و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی تقدس  
منوط بطل اسماء و صفات است بر سبیل جمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات  
ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره و شرح لمعات آن تصریح  
نموده است پس تجلیات را نهایت نفس بکدام وجه است آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه  
نیز بملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی به آن ملا نظر ممکن نیست و آنچه ما در صد و بیان  
آنیم امر است ما و رای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی می باشد اطلاق تجلی در آن موطن جائز نیست  
هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله  
تعالی و اینجا مرتبه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام  
اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی  
غیر زائده تجلیات ذاتی اند از ظهور و حدوث را که تعیین اول است از اند بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته  
اند و مطلب با حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملا نظر معانی را در آن موطن صلاح انجامش نیست  
زائد باشد آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و  
تقدس وصول میریزد است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب همچون بچگونگی  
ست اتصالی که عقل از انهم کند از بحث خارج است و شایان آنجناب قدس نیست زیرا که  
چون راه بچون راه نیست لایمیل عطایا الملك الامطایه سه اتصال بی کیفیت بقیاس

بست رب الناس را با جان ناس پیچیکش از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر داده است از اعتبار  
طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه به ایت ایشان نهایت آئین باشد نهایت هم باید  
که مناسب آن بدایت باشد و آن جهانت که این فقره چهار آن امتیاز یافت سه اگر با دوشه بر  
در سیر زن پیاید توای خواجه سبک لبین به نقد سمانه احمد و المنة علی ذلک ای برادر و اهلان این  
نهایت ازین طریق که از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فرادان نماید نزدیک است نزدیکان و رفیق  
جویند و از انکه رسیدن خود چه شتیب و نماید کل ذلک کمال الوصول فی نهایت انبایه بصدد جمیع طلیه و علی  
ار الصلوات و التسلیات امتنا و اکملها و از جمله خصال این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت  
از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میریزد  
بعد از سیر قطع آفاقی و درین طریق نیز ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع میباید پس  
نشان ازین سیر که در ابتدا حاصل میگردد اندراج انبایه فی البدایت گشت و خاصه خلوت دیگر  
در آن انجمن است که تفرج است بر سفر در وطن میریزد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه در وطن سفر  
نماید و تفرقه آفاق بجزه انفس راه نیاید این خلوت هر چند متبایان طرق دیگر را نیز میریزد  
درین طریق چون در ابتدا و است میدهد از خواص این طریق گشت باید گفت خلوت در انجمن بر تقدیر  
است که در ای خلوتخانه در وطن را بر سر باشد و روزها را اسد و ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملققت  
احدی نگردد و دو تکلم و مخاطب نباشد آنکه چشم را بپوشد و حواس را بکلفت معطل سازد که آن نهایت  
این تفرق است است برادر انجمنه تحمل و کلفت در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تمکلات هیچ  
که نیست در معین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کسی گمان کند که تفرقه و عدم تفرقه در  
حق متبایان مطلقا مساویست الا بکلام مراد است که تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر اندک ذلک اگر  
را با باطن جمیع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی انبایه خواهد بود و قال الله سبحانه امر انبیه علیه علی  
ان الصلوة والسلام و ذکر اسم ربک قبل ان یبتدئ بعباده باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چارده بند که  
حقوق خلق او باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات تسکین گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقت از  
اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سمانه پس سه حصه از عباد مسکون از برای حق  
شد تعالی باطن تمام و انفسی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای اوست اوستی حقوق خلق باقی ماند





استقاده نماید باید دانست که پیرانست که برید حق بجای نهانی فرمایند یعنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ  
 و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهبری طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت ادب پیر تعلیم  
 بیشتر رعایت باید آورد و با هم پیری اوست باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس تازه باتیان  
 احکام شرعی است و التزام متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و اتحیة زیر که مقصود  
 از این سال رسل و انزال کتب رخص و اوبائی نفس ۱۱ است بمعادات مولای خود جل سلطان مقصود  
 گشته است پس رخص و اوبائی نفس مربوط با بیان احکام شرعی گشت هر قدر که در شریعت رخص تر باشد  
 از اوبائی نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس تازه شاق تر از امتثال او امر و نواهی شریعت نبود  
 خرابی او جز در تعلیم صاحب شریعت مقصور نباشد ریاضات و مجاهدات که با او را تعلیم نیست اختیار  
 کنند معتبر نیست که جوئی و بر اینست و فلاسف و یونان درین امر شرکت دارند آن ریاضات و حق ایشان  
 جز خلالت فی افزاید و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط به صرف شیخ  
 مقتدی است بی تصرف او کار نمی کشاید چه فیراج نهایت در بایت اثر از توجه شریعت است  
 و حصول معنی یحیی و یحیی و یحیی کمال تصرف او کیفیت بخودی که از راه معنی اعتبار کرده اند  
 حصول آن در اختیار سببی نیست و توبی که معر از شش جبت است و جو آن در خود رحمت طلب  
 است نقشند بر عجب قافله سازانند که بر نوازنده پنهان بحرم قافله را به این بزرگواران بچنان که  
 قدرت کامله بر اعطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرماید  
 و سلب آن نسبت نیز قدرت نام دارند و یک به اتفاق صاحب نسبت نفس میازند بی آنرا  
 که میدانند می ستانند هم اعادنا الله سبحانه من عقیقه و غضب الاولیاء الکرام و درین طریق تعلیم بیشتر افاده  
 و استقاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت مانع نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت  
 را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا و توجیه این بزرگواران  
 با حدیث مجرده است از اسم و صفات جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجیه و دلایم  
 مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و اتمم هذه المقالة بحمد  
 سبحانه و بصلوة جمیع الملک و سدر العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و ائمه  
 و السلام کتوب و صد و سبست و دوم بخواجه محمد اثر کمالی صدور یافته در بیان خرابی

حوال دید اتم و شش جنات خود را و تن شدن این دید تصور با کمالات ولایت بگذر این دید اثر آن  
 کمالات است مایا سبب تک العلم تقابل ضامک و تقابل علی جانک بجز سید الاولین و الله خیرین  
 علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که مدت بست سال بکاتب  
 شمال او چیزی نیابد که بروی بنویسد و این غیر بر تقصیر بدوق و وجدان و حق خود نیابد که کاتب  
 یحیی معلوم نیست که در مدت بست سال حسنه نیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا و انما است  
 جل سلطان که این سخن را به تصنع و تکلف نیگوید و ایضا بدوق میاید که کافر رنگ از وی بر آید بهتر است  
 و اگر کم اثر از پند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق اوق خود را محک خطیاتی میداند و مشمول  
 نیات می انکار و حسنی که بوجوهی آید کاتب شمال خود را کلمات آن احمق می بیند و میاید که کاتب  
 شمال او همیشه در کار راست و کامتبدین او معطل و بیکار و صحت یحیی را خالی و سفید میداند و صحت  
 شمال را امل و سیاه امید می جز به رحمت ندارد و دست آویز جز مغفرت ندو و اللهم مغفرتک اوسع  
 من ذنوبی و رنگ ارجی عندی من علی موافق حال اوست عجب کار و بار است فیوض و اثرات  
 آن جل سلطان که علی الدوام در ارج کمال و تمیز فاضل و اودات تأیید این دید تصور نیاید و  
 تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در کل ترغیب و توبی می کشد  
 در آن واحد هم کمالات ولایت مشرف است و بهر بدید تصور تصف بر خیزد بالا ترمیم و پایان تر خود را  
 می بیند بگویند با این من سبب پایان تر دیدن شده است ظرافت از باور و اندیشه و اگر بهر آنرا معلوم  
 کنند شاید باور دارند سوال سر این جمع تمنایین چیست و وجود احدی تمنایین سبب وجود تمنای و دیگر  
 چرا باشد جواب استماع تمنایین شروط با تمام محمل است و در مانحن فی محمل تقصد است بالا روند با  
 لطافت عالم امر است از انسان کامل و فرد و آیند با عالم خلق او لطافت عالم از هر چند بالاتر روند  
 بیاسب تر میگردد و عالم خلق و همان بیاسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق  
 هر چند پایان تری آید سالک را بی خلوت تر میسازد و دید عیوب تقابل از زیاده تر میگردد و از بیجا  
 که نشان مروج آرد وی آن اندک و خلوت و از اندک در ابتدا ایشانرا میرساند بود و در نشان دست  
 رفته نیزگی بجای آن نشسته و هم از انجیبات که کافر رنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که کافر نورانی  
 است بواسطه امتزاج عالم امر با عالم خلق و عارف این امتزاج حاصل شده است عالم خلق متناظر



عارف بر وی ستم انداخته مانده است که مرا بر بر از ظلمت گذارت است هر چند لطافت عالم امر فرد  
 می نماید با عالم خلق اشتراکی ندارد و امتزاجی حاصل نمیکند چنانچه در ابتدا و ابتدا متوجه بودیم است و نوی نوی  
 محمد خاکی سال داشته بود و رسید حصول رابطه کیمی برین سبب تمام است در زمان غیبت انتمانی غلبه شد  
 و ناموایع بر آتش شود و تقارب قلوب نماید با وجود این قرب غایتش قرب ابدان است از دست اندر دست  
 انجمنی نیست مگر باین قرب است اویس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابدان غایت با و نامی آن  
 جهاد که قرب ابدان و تقارب قلوب است و در سبب اول شریک شدن که اتفاق افتاد بر بری نکند  
 اما کمال بالعین شایسته کمال است **کتاب دوم در حدیث و حدیث و حدیث** و سوم بگویند تبارک لدین  
 حسین کو باقی و صدور یافته در تشریح بر اظهار احوال و وقایع نمودن شیخ بزرگوار خود بخوبی خواسته  
 اجمال الدین حسین مدنی است که در کتبیات احوال خود اعلام نداده اند شایسته اند که شرح بگوید بر میری  
 که در سه روز از احوال و وقایع خود بفرق شیخ خود در سنان کتب پای میفرمایند یعنی در تشریح بگویند  
 و بهر چه رود در نویسیان باشد در دوم مبارک انجمنی را بفرموده است و در دست و در بوی گوشت و صحبت  
 بر می آید از اغریه و از دست و او که تر از این است و نشان **کتاب دوم در حدیث و حدیث** و چهارم بر میری  
 بانی صدور یافته در بیان رعایت ادب و در تشریح آنکه تو بهر چه بود و در حدیث و حدیث و حدیث  
 و تشریح آن بخواهی فقر و نامرادی و بعضی خارج و تنبیات که بعد از محمد قدیر در پشت این کتب  
 نوشته شده **کتاب شریف** انجمنی را شدی سیاحت پناهی بر نوجوانان و حصول یافت مضمون بعدانی  
 که ترتیب داده بودند و انجمنی تشکیل می فرموده بودند و انجمنی را می مید یعنی مروه شمره اتمل زمان بگویند  
 این قسم شایسته میان آوردن یکی که ادوی گزیده و چهاره باشد چه در سبب است قطع نمیدانم که  
 مغایرت نمیدانم چیست مع ذلک خیال کنند که ازین نوع سخنان غباری بناظرین جانب راه یافته باشد که  
 با زار انجامیده جای آنکه به بزرگوار می باشد خوبهای شهادت نظر است و زلات شهادت اعتبار ساقط بچگونه خاطر  
 خود امشوش دارند و بهر چه از زار انجامید تصور نمایند که بوجه خود از آزار و آفت نیست چرا آزار  
 تصور شود که موجب آزار منفی است و دوری که بسو و نیایان بقتضای بشریت سر بر زدن شایان مواظبت  
 نیست تو بهر چه از زار خاطر آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند و با شهادت با بر آید تا که  
 این امر است نه از برای نفعی این امر هر چه در تشریح و تشریح بدترین در کتب این کتب باشد از

تعیات و تاکید چاره نبود مبادا و بگویند از جا بپزند و به تسویم و تسویم سیات را بصورت حسنت و انانیت  
 فرموده اند که دشمن بعین چون از راه اطاعت و نصیحت و آید دفع کردن آن تضرع است پس بهر چه  
 و مقرر باید بود و از حق سبحانه و تعالی بطلبگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او بخوانند و  
 استدرج او بطلبه طریق استقامت نیست که بعبادت ادبی و رهنمایی فرمایند و بگوید فقر و نامرادی جمال  
 این ظاهر است بسید کونین علیه علی که الهوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال که در مفسر  
 شوق به خود شد است و با و شاد ازین نزد فاداست هر چه در تشریح بیشتر رزق زیاده ترجیح است  
 و توبه بر نیت حق باشد تعالی و قدوس و غم تعلقان را بکرم او سبحانه خواهد نمایند و باقی عند اللطیف  
 یارین که از ان حرف آمد ظاهر آنکه هنوز تو بر آزار و خاطر بهر مشکنت است بناز علی ذلک است با کید و  
 مباحثه نوشته شد که رافع و هم از آن نمایند دیگر کتابی بدار محمد قدیر نوشته است که مضمون اخبار و موعظه  
 با است و ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبعش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بگوید در تبارک  
 و حایر خود را اصلاح داشت و مضمون طبعش نیفتد چنانکه باین حیر متوب اند اگر مضاف عطف و  
 مود خاطر ایشان را اعلام کند و حق را باطل بر آزار از عهده بچگونه بر آید و در آخرت چه رود  
 و بگویند من آنچه شمره بدین است اما تو میگویند تو خواه از سخن بپزیر خواه طایفه بدانکه مقام  
 پیش و دعوت خلق بکنی عمل و عیال مقام عالی است شیخ فی تومر کابینی فی امته شنیده باشند  
 و بهر چه در برگ را باین منزلت علیه چه سبب است بهر گویا میروید ان کی شود بهر چه آخر سبب  
 که شود بهر چه تفصیل احوال و مقامات و معرفت بحقیقت شهادت و تجلیات و حصول کشف و  
 در تشریح و تجلیات و معرفت از زمره این مضمون عالی است و بهر چه در تشریح و تعالی غایتی  
 از این سبب که بر بریت قدس است و این امر را بهر چه در تشریح و تعالی غایتی از مصباح  
 پیش از آنکه بگویند این مضمون عالی است و این امر را بهر چه در تشریح و تعالی غایتی از مصباح  
 حقیقت نماید که بر احوال و مقامات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقدام لازم  
 است که آن بر بجز از امر با احتیاط ازین کار فراید و تا کید و غلط و انانیت و بهر چه در تشریح و تعالی  
 طاعت باشند و بهر چه نامی آنرا ظاهر سازد و در صورت اگر شیخ در اظهار حق مسالمت نماید  
 و این باشد و اگر مرید بر آید بدست بود و مضمون آن که در رضای حق حب و علا موط بر رضای

شیخ است و خط او تعالی مربوط بسخت او چه باشد یعنی نمید که قطع کردن از ما بجز کجا میشود و اگر از ما قطع کند بکه  
 خواهد پیوست و اگر عیانه آید باشد بجهان این قسم است بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویند که تو بر کن  
 و استغفار نماید و بجهت حق سبحانه یلجی و متضرع باشد که باین ابتلای غلیم بکمال سازد و باین بلای خطر  
 گرفتار نگردد و الله سبحانه اشهد و الله که ازین همه نا پروائی و اضطراب یاران هیچ خبری و آزار  
 بر خاطر نیجاخت راه نداده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بجز بگذرد و بانی احوال و  
 اوضاع را انجمنی مولا محمد صالح باین تقسیم مذکور خواهند ساخت و محمل بعضی اشتباهات را از ایشان  
 استفسار خواهند نمود و سلام علی من اتبع الهدی و ستر متابعتی استحقاق علیه و علی آل الصلوات و التسلیم  
 و السلام اکمل کتوب و صدق است و بجز بگذرد و بانی احوال و اوضاع را انجمنی مولا محمد صالح باین تقسیم مذکور خواهند ساخت و محمل بعضی اشتباهات را از ایشان  
 این ترفیع علیه احوالی که دیگران را در نهایت امیر میگرد میرسد و لیکن بطریق اندراج نهایت در  
 بدایت که تا از این طریق غالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت متلزم آن نیست که صاحب آن  
 احوال را کامل بکلی گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و مایه سبب ذلک مدخذه و فعلی علی نبیه و سلم  
 علیه و علی آله کرام و اسلالت شریفه بی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و ائمه ادرمیت  
 ایشان اندراج یافته بود و فرست بر فرست افزود غایت مافی الباب چون درین طریق اندراج  
 نهایت در بدایت است مبدیان این طریق غالی را در ابتدا احوال رو مید که بشیبه باحوال متنبیان است بجهت  
 که فرق در میان بین دو نوع احوال تواند کرد و غالی که حدت نظرداشته باشد پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال  
 باین نوع و آن احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر  
 مسترشدان اوست بجهت کمال او از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست  
 که از نوزم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که آزار او هنوز بر کفر خود است تزکیه او را یافته منفی  
 منفی می که اجازت داده اند بلا مدت معقول آن سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار  
 بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و  
 نهائی که مناسب دانند و کار دارند و بر نفقت آنها اطلاع نباشد و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت  
 منع شان نکنند و بشیبه برکت منش بجهت مقام ارشاد نباشد که چون شریعت درین عظیم تقدیر داده اند بسیار  
 است سعی و اهتمام او را در کار داده و سرگرم باشد که باعث از دیار گرمی هنگامه طالبان

آنست که در دو اسلام کتوب و صدق است و بجز بگذرد و بانی احوال و اوضاع را انجمنی مولا محمد صالح باین تقسیم مذکور خواهند ساخت و محمل بعضی اشتباهات را از ایشان  
 در میان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران دمایا سبب ذلک کتوب  
 در غوب انجمنی و حصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر و تقاضا بجهان ایام فرست  
 حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را تحصیل مور لا طائل  
 حرکت نماید و بطرح آلام غلیم گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب و نیوی نموده و در یک  
 مور و ملح میریزند و شتاد در دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا می و نیه بذوق میدوید و به شوق  
 خوابان حصول آیند انجا شبته من الایمان حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات  
 اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شدنی است که امر در سر میزد میسر است  
 اگر در عالم گردید معلوم نیست که عشر غیر این دولت پیدا آید و شمه ازین ماجرا حاصل کنید و شما چنین  
 دولت را صفت از دست دادید و از جوهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان آنگاه نمودید مصرع  
 شمع صفت با دانه شربت با دانه ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر به بند این اجتماع بر پا  
 نگذارند آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تخانی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا نمید و آید  
 بملقمسای ترب و شیرین مفتون نشوید و بلهاسهای نفیس و فریب فریب نخورید و نتایج آنجا غیر  
 از حسرت و ندامت چه در دنیا چه در آخرت پیچ نیست بواسطه رضا ظلی اهل و عیال خود و در بلا و چنین  
 و اختیار مذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل مباد و  
 غلبه نماید ای برادر دنیا که در یوفانی شغل است و اهل دنیا که در دمارت و خست مشغولین باشند  
 که عمر گرامی خود را از پی یوفان و خیس صرف نماید ماعلی الرسول الا بلاغ و اسلام کتوب و صدق  
 و سبب و مهم بلا ظاهر لا هوری صدور یافته در بیان بعضی از فصاحت و مواعظ که بمقام شیخ  
 تعلیق دارد و الله و سلام علی عباده الذین اصطفی کتوب شریف و حصول یافت موجب  
 فرحت گشت از حلاوت و الله از یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه  
 تعالی که شمار این منصب گرامت فرموده است شکر این نعمت را برو چه اتم او انما یدلجفت  
 آیند که امر سے صادر نشود که باعث فقرت خلایق گردد که و بال عظیم است فقرت خلایق مناسب  
 حال طایفه است که شیخی و دعوت کار نداند بلکه مقام نقص ملات نقص مقام شیخی است مباد این و



مقام را غلط نمایند و در همین شیئی آیه ای ملامت کنند که بظلم عظیم است و در نظر میدان خود را محفل دارند و در محفل  
و مواسست با ستر شدن افراد نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محفل  
حدود شرعی نیک رعایت نمایند همانکس محل بر خست تجویز کنند که هم منافی این طریق علیا است و هم  
مناقض دعوی متابعت سنت سینه عزیزه فرموده است یا عارفین خیر من اخلاص المریدین چه  
ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب اقدس خداوندی جل سلطان پس ناپا  
از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطابان را در امتیاز  
اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا بان آن اقد  
نمایند این ریاضین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از نیکی گمان کنند  
هر عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج نیست عبادا  
باشد بجان این خود عین اتحاد و تعلق است بلکه عارفان در امتیاز اعمال بسیار طالبان برابرند  
و از امتیاز اعمال یکس را استغنا نیست غایت مافی باب در اعمال عارفان گاه هست که نفع  
طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار آنرا ریاست نامند با جمله در قول و فعل  
نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین آوان هنگام طلب اندک ری بوقع نیاید که مناسنی  
نیامد باشد و جمال را بطین اکابر رساند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت طلبند و بگذر اصول  
نسبتی مشایخ نوشته بودند وجه آن را که در شما باشد گفته شده است و رای آن چیز  
نمیکنند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسد و السلام **مکتوب دوصد و بیست و**  
**هشتاد و یکم** میر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بتمام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق  
دارد و ایناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فخر گشت ای برادر گرامی  
چنانکه گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر تریعت بحدیکه بزرگ اذنی آداب  
آن راضی نباید شد و در سوخ و ثبات بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نیکیه اصلا بروی مجال  
آخر ارض نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او باید محبوب و در نظر میرد آید عیان باشد سبحانه در  
امر از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بنایت الله سبحانه این دو اصل  
مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایای دیگر نیز گوش زوشماست

در رعایت آن احتیاط فرمایند و تبرع و ذاری ثلثی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه با عتکاف  
نشینند بنیت قضای عتکاف عشره اخیره ماه رمضان که وقت از راه ترک شده باشد تا باین نیت مرکب  
سنت باشد و در آن عشره اکتان تبرع و ذاری و ابتال و نیاز عذر تقصیرات جویند خیر نیز در آن  
عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینمه مبالغه و ابرام دارند و تقصیرات  
اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر و کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد و لازم نیست که  
هر چه در خاطر گذرد از آن البته سعی باید کرد چیزی بخطر میگذرد که ترک آید اولی و انب است تقصیرات  
امر را پیش گرفت میخواند از با انصرام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شایسته  
نوشته شد حضرت حق سبحانه تالیف از فکر خود باید کرد تا ایان بسلامت برود اجازت نامه و مریدان  
بکار نخواهند آمد و ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق باید از تعلیم طریقت بگذرد اگر تعلیم طریقت را  
عمل کار گیرند معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سر امر ضرر و خسار است مکتوب دوصد و  
**بیست و یکم** میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما باین طریق حضرت ایشان  
است و نسبت به ما نسبت لیکن تمسک صناعت و تمسک نسبت ببلای حق انکار و تعاقب آنظار است  
احمد و استقام علی عباده الذین انصفوا اسلالت شریفه که نامزد و مجلس مشایخ خود ساخته بودند  
و در پی رسید موجب از دیاد و فخرت و باعث ازاد محبت گشت جز کم الله سبحانه عنا خیر انوار  
تعلیم بعضی از شبهات و تردیدات که اندر اقی یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است  
قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه است حضرت که ام طریق از آن طریق  
عالی و کدام نسبت از آن نسبت علیه اولی و انب است کسی که از اختیار نماید غایت  
بانی اباب تکمیل صناعت و تمسک بر نسبت ببلای حق انکار و تعاقب انوار است مشایخی که در زمان  
سپویه بوده ببلای حق انکار متاخران و چند زیاده گشته است و محروم شده مع ذلک همان  
نویسویه است که انکار متاخران پیش از پیش مشاطگی و تزمین آن نموده است مقوله شیخ  
علامه در اوله قدس سره بسم شریف رسیده باشد که فرموده هر چند سائل بشیر بود و راه نزدیک  
و روشن تر گردد این قسم زیادتی بر آن نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزمین پیدا شده باشد  
و گفت آمده بمی در خیالات انداخته است حقیقت معارضه نیست که به تکلف و تعصّب نموده آید

مکتوبات و رسائل این فقیر را ببیند که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مل ساخته و حاجی این طریق عالی و اکابر این طریق را برنجی نموده است که بکس از خلفای این خانواده بزرگ بیاورد عشر عشر آن موفق گشته و ایضا این فقیر در وزمره و در نشست و برخاست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم نموده و سر می شناسفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنر با آن نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در آیام آزار نسبت بعضی یاران در کمال کلام سخن ناظم واقع شده باشد در نظر آمده عجب تر آنکه شما اشغال این سخنان را باور میدارید و بجزو شنیدن از جا میرید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بان جماعه است یا اگر قابل حسن ظن نیستیم با کماله اگر مدار برگشت و شنود است از دست سخن چنان خلاصی تصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص تصور شود و رنج کلفت دیرینه گردد نوشته بودند که وقت تربیت حضرت پیرزادگان رسیده و میگردد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودند مخدوم و ما که اسعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود حاضر گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موافق معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد و الا اگر میداد که بانی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده بای خدمت شتافتن نماید و اگر نیک ملاحظه بنماید میداند که درین کار مجرد اتمال وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیت احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد یحیی مخدوم زاده کلان از حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز نمیشد بخود استماع این خبر در حجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزی بخیل کند ایشان چون تجویز نمایند برین بیره سد که مباد آزار محمد یحیی جای دیگر سرایت کند مکتوب دوصدوسی ام بشیخ یوسف برکی حدود ریافته در علو همت و عدم اتکاف با آنچه حصول شود بلکه نفی آنچه شنود و معلوم گردد و اثبات مبدء و چون وی بچگونگی که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفا شمه از احوال گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنابر علی ذلک چند کلمه نوشته آید محمد و ما تقسیم احوال در اوائل قدام مبدیان این راه را بسیار دوست می داریم بیچ در اعتبار نمی آید بلکه نفی ان میماند اصل کو نهایت کرام شعریه کیف الوصول الی سعاده و دنایه فضل بحال

و دوشن خوف به الله تعالی بچون و بچگونه است هر چه در دید و دانش و شنود و بکا شنه در آید غیر دوست سبحانه و تعالی در امر است ز شمار بجز و موز این راه در رنگ طفلان گول نشوند و بوصول نیایت سفر و زگرند و واقعات احوال ز پیش شیمان نه قص ظاهر نسا زند که ایشان بانمازه یافت خود قلیل را کثیری انکار نند و بایست رانایت می نغزند لاجرم طالب مستعد و زعم کمال می افتد و فتور در طلب آورد می یا بدیش کمال باید طلبید و معالجه امراض باطنیه را از و باید خواست تا زمانیکه بشیخ کمال ترسید بایک که این احوال را در تحت لاد آورده نفی بکنید و اثبات مبدء بر حق که بچون و بچگونه است بنماید حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد انهمه غیر است بحقیقت کلمه و نفی آن باید کرد و بیشتر هر چه رود نفی بکنید که اوقالی در او الی و راست در جات اثبات غیر از حکم بکلمه مستثنی بیچ درست باشد طریق اکابر این طریقت نیست و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انما و کلمه مکتوب دوصدوسی و یکم امیر محمد نعمان حدود ریافته در جواب اسوز که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول به نیست و اسانی که مبادی تعلیمات انبیاست غلبه الصلوات و التسلیات همان اساس مبادی تعلیمات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر چه می کنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد بر از چیزهای دیگر که در زمان آسرو ر بنود علیه الصلوة و السلام منع نمی نمایند شل لباس فرقی و شال و سراویل نهمه و نعلی علی بنیه و نسیم علیه و علی آله و کرام و مکتوب شریعت متعاقب رسید مکتوب اول هر چند مبنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ششمی علامه بوده است و مشور از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین را بی می شدند طلب کتابت نمودند در آن وقت همدما غ مقبوض بود و بیکدیگر بخط خود نوشتند بولونا یا رب محمد جدید گفته که بتولید در وقت بیدمانی اگر کلمه ناظم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت با آنکه بایک که باندک چیزی بجه نگرند و معالجه را برهم زنند حق سبحانه و تعالی بکنند آزار سه در میان باشد و یا از روزه رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از روزه نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در امر در کار است بفرمودگی و انشاء دلی نصیب اعدا بود نوشته بودند که فرق در میان حصول



و وصول نیت و اندیشه است بر او حصول با وجود بعد مقصود است و وصول متعذر غفار اگر بصورت  
 مخصوصه تصور میکنم نیت آن گفت که عقدا در هر که ما حاصل است اما وصول ببقا تحقق نیست  
 زیرا که تخلیص که عبارت از ظهور شیئی است در مرتبه منافی حصول آن شیئی نیست اما وصول شیئی  
 تخلیص را بر تابد فافز تا و ایضا پرسیده بودند که اسامی که مبادی تعینات انبیاء است طبعی است  
 و التعلیمات همان اسامی مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست اسامی عزیز  
 مبادی تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التعلیمات کلیات اسماست و مبادی تعینات اولیا  
 جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما  
 است که بقیدی از قیود ما خود گذشته است کلا راداة المطلقة و الارادة المتیة بشی و چون  
 اولیا را بواسطه متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التعلیمات ترقی واقع می شود رافع آن قید  
 نموده لمحق بطلق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب به تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه  
 خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است بآنکه ذوق و شوق نبی  
 چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسر و نبود علیه و علی آله الصلوة و التعلیمات منع میکنند مثل  
 لباس و شایع سر اوایل محدوم است آن به و رلیه و علی آله الصلوة و السلام بر دو نوع است  
 بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادات بلکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از عبادت  
 منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمایم که احداث در دین است و آن مردود است و بلکه  
 بنا بر عرف و عادات است خلاف آن را بدعت منکر میدانیم که در منع آن مبالغه نمی نمایم که بدین  
 تعلق ندارد و وجود عدم آن بنی بر عرف و عادات است نه بر دین و مدت چه عرف بعضی  
 با و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت از سنه  
 تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و نتیج  
 مساوات ثبوت آنکه همان و یا کم علی متابعت سید المرسلین علیه و علیهم و علی تابعی کل من الصلوات  
 و التعلیمات و من التعلیمات اکملها و السلام مکتوب و صدوسی و دوم بخاننمان حدود  
 یافت در بیان حقیقت دنیای دنیة و فی فرخانات رویه آن و علاج از الیه و محبت این دنیة  
 و مایه ناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت نیامی دنیة مراضیه اوج فرخانات

و محو است و در راه از نظر بصیرت نکشف گردانیده حس و جهان آخرت را با طراوت جنات و انهار را  
 باز یادی تقابل و در کار آن بل لطفانه جلوه گرداناد بجزمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات  
 و التعلیمات و من التعلیمات اکملها ازین هیچ سریع الزوال به غیبی اصل گشته بحدی تو حسی عالم بقا که محل فضا  
 موی است جل سلطان میر آید و تاج این دنیة ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست و اما نهایی از  
 گرفتاری آن میر نشود و فارح و نجات اخروی متعجب دنیا را س کل خطیه قفیه مقرر است و چون معالجه باشد  
 دست علایق از الیه محبت این دنیة منوط باشد بر غایت نمودن در امور آخرت و آتیان اعمال صلح بر دین  
 احکام شریعت غایتی بجهان تعالی حیوة دنیا را منتهی بر پنج چیز باشد چهار چیز گروانید حقیقت قال شد تعالی  
 اما ایة الدنیا حب و سوو رتیه و تفاخر و تکبر و کثرتی از سوال اول و دین ناچار و فیکه اشتغال با حال  
 صاحب ناپدید جز و غفم آن که تعب و لیس است و نقصان آورد و جناب از لیس حریر و تلبیس بدی و نقص  
 که عده و تفصیل زینت اندر نمایند جز و دیگرش که زینت است و زوال آورد و چون یقین نماید که تفصیل  
 است نزد خدای عزوجل بوسع و تقوی است نه کسب و نسب هر دینیه از تفاخر باز ماند و چون دانند که  
 سوال و اول و مانع از حرکت اند بجهان و معروض از جناب قدس و تعالی ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید و تزیار  
 آنرا از معاتب خود با بجهان تا نام الرسول فذوه و نامکم عنه فاستوانا ایضاً که شی بیست و اویم ترانج مقصود  
 نشان باز گمار سیدیم تو شاید برسی ببقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم باجماع  
 رسانیده سلوک طریقت صوفیه میفرماید و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت  
 بشری از قبیل ابل و عیال و غیره بی اختیار میسازد این غیر از برای دفع این اضطراب و احوال بجهان  
 شام نموده من و ق باب الکرم الله و السلام مکتوب و صدوسی و سوم بجا بجناب شیخ  
 خیر و بعضی فصاح بحسن اوصد و ریاضت بجهان و ایام علی با جاره جدکم الامجد علیه و علی آله و اصحابه  
 من الصلوات و التعلیمات اکملها در ایام عوس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دلی رسید بخاطر  
 داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین شان خبر کوچ منتظر گشت بضرورت توقف نموده بحد کلمه نامربوط  
 تصدیق ده گشت اگر حضور است و اگر در غیب مکی همت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه  
 نباید و نشاید و در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بران می آید که لکن ایشان را اختیار کرده از آنچه نشایان  
 غلبه علیه ایشان نباشد تا بکاید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اهلان را نگذارد اما می دانند

در نظر کسی که در دین است

که جمیع آرزوهای میریت بفرات بدعای ظریف طب لسان است شاید که بعضی قبول افتد  
حضرت خواهر حرا قدس سره از بزرگی و کفایت خود میفرمودند که هر چند کفر است که کسی چنان کلان شود  
که اگر او برهم شود که همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ماری با کلان ساخته اند امروز آن قسم بزرگی  
و کفایتی نزدیک است که در ماده جناب شما صادق آید چه در فاسیت خلایق است و بالعکس از اینجا است  
که نزد مردم و عالم خیر شمار رنگ و عارض و دل مطهر است که به واسطه خلایق نافع است پس عیب باشد  
آن کلانی و بزرگی برادرانه شماش جای انگشت ماند و این دانه شماش بر دل و شان و خیر از این  
با عظیم است کرم نموده ایشان را سبک سازند چنگاه است که این خیر اندیش ازین مقوله فرجی نوشته است  
که مبادا اگر در مبادیه گران آید یا نازک بدن از باد هوا میرنجبد یا همچو گلاب ز آسب صبا میرنجبد اما  
از دوستی دور نمود که بلا خطه گرانی خاطر در مقام سکوت آید یا حافظ و حقیق تو دعا گفتن است و پس  
در بند آن مباش که نشیند یا شنید چنگاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرمها شد سبحان  
عن الآفات پیدا شده است و باعث این سفرهاست داعیه است و چون این معنی منوط است  
استرخش ایشان بوده خبر کوچ آن داعیه را در تسلیف انداخت انچه فیاض الله سبحانه و اسلام مکتوب  
و و صدوسی و چهارم بخانی آگاه معارف و دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان  
معنی الشیخ محمد صادق سلمه الله تعالی سبحانه و ابعاده و اوصاله الی غایه مایتمانه صد در یافته در بیان آنکه  
حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشأ هر خیر و کمال و حقائق ممکنات معانی  
اند که مبادی هر شرف و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان عجبی ذاتی که فوق جمیع نسب  
و اعتبار است و معنی تا ولی کریم الله نور السموات و الارض و مایا سب ذلک مع اسو له و اوجبه  
یتعلق بتوضیح هذا المقام و مبنیات همین تخلص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد خداست  
بچون دور و پیغمبر رهون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود و حرقت که امر دیگر بآن  
انضمام یافته است و آن وجود تعالی منشأ هر خیر و کمال است و مبداء هر حسن و جمال و جزئی است  
حقیقی و بسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لادنها و لا خارجا و بحسب حقیقت متمتع و متعبد  
است و محمول است بر ذات تعالی موافقا لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز در النظم فی تحقیق گنجایش  
زیر که جمیع نسب در اینجا ساقط گشته اند و وجودیکه عام و مشترک است از اطلاق آن وجود خاص است تعالی

و قدس و این نعل محمول است بر ذات تعالی و قدس و بر شایسته پس تشکیک اشتقاقا لا موافقا و مراد از آن نعل  
نعلو حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از او از آن نعل اولی و اقدم و اشرف فردیت که محمول  
بر ذات است تعالی اشتقاقا پس در هر مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در  
مرتبه آن نعل الله تعالی موجود و صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و لفظا بصوفیه که عینیه و  
حاصل شده اند بحقیقت این فرق طلاق نیافته اند و نعل از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق و حمل اشتقاق  
هر دو در یک مرتبه ثابت نموده و در هیچ حمل اشتقاق محتاج به نقل و تکلف نشده و این با حقیقت بالهام الله سبحانه  
و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سایر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالت که بودن  
اجمال است و عیب الغیب حمل این صفات بطریق موافقا است نه بطریق اشتقاق توان گفت  
الله تعالی علیم و غنی است گفت که الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مفارقة چاره نبود و  
بله متبار و هو مقتود فی ذلک الموطن را ساد از تغییر لایکون الا فی المراتب الظلیة و اظلیة فکانت فوق المراتب  
اول بر حمل لان الغیب محوطة بطریق الاجمال فی ذلک التعمین و لا محاطة شی من الاشیا بوجه  
من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه نعل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است  
در حمل موافقا لیکن عینیه این صفات در مرتبه فرع عینیه وجود است تعالی که مبداء هر خیر و کمال است  
و منشأ هر حسن و جمال و این فقر در کتب و رسائل خود هر جانی عینیت وجود کرده است مراد از آن وجود  
نعلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود نعلی نیز مبداء آثار خارجیه است پس بیای  
که بآن وجود و مصنف کردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فاهم فانه یتفک فی کثیر  
من النواش پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشد و ممکنات نیز در خارج موجود بودند نه  
فرزند سر فاهم بشود که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و قدس معین حضرت ذات است مثلا  
علم در انموطن معین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سایر صفات و ایضا در انموطن  
حضرت ذات بتامه علم است که چنانچه بتامه قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر  
قدرت است که بعضی و تجزئی آنجا محال است و این کمالات که گویا منزه از حضرت ذات تعالی در  
مرتبه حضرت تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقا حضرت ذات تعالی و تقدس علی ملک الهرافه  
و نهایتا انحرافیه بعد از آن هیچ چیز در انموطن نماند که در حق میل داخل نشده و تمیز گشته بلکه تیغ کمالات



که هر کدام ایشان صین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود  
ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بجهت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند و اعیان ثابت  
نزد صاحب نصوص علیه الرحمة عبارات از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود علی حاصل  
کرده است و نزد فقیر خائف کمالات عدوات اند که ناوای هر شر و نقص اند بان کمالات که در آنجا  
گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد گوش هوش باید شنید ارشدک اند تعالی که عدم مقابل وجود است  
و یقین است پس بالذات متضاد هر شر و نقص باشد بلکه صین هر شر و فساد بود و چنانچه وجود در مرتبه  
اجمال صین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق  
اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ایهیه مدیه بطریق اشتقاق نیست در آن  
مرتبه آن ماهیه را معدوم نمیتوان گشت بل هو علم محض و در مراتب تفصیل علمی که بان ماهیت عدیه  
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت ضعف بعدم میگردد و حمل اشتقاق در آنهاست می آید و مفهوم  
عدم که گویا متضاد از آن ماهیت اجمالیه مدیه است و کما نقل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد  
آن بطریق اشتقاق حمل می باید که بعضی چون آن عدم در مرتبه اجمال صین هر شر و فساد بوده و در علم  
سجانه هر شر و فساد دیگر جدا گشته و هر فساد می از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه  
اجمال حضرت وجود صین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری  
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودی هر نقصی از این نقایض عدیه که مقابل است  
در خانه علم منعکس گشته است و صورت علیه یکدیگر با هم دیگر مزج پیدا کرده است و آن عدوات که عبارات  
از شر و نقص اند بان کمالات منعکس که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات  
اند غایت مافی الباب آن عدوات در رنگ احوال و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صورت  
حاله در آن پس اعیان ثابت نزد این حقیق عبارات از این عدوات و از آن کمالات است که باید گیر  
محترم گشته اند و تا در محمل سلطان این ماهیات عدیه را با بازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه  
که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هرگاه خواست بان وجود ظلی  
منسب کرد انیده موجودات خارجی ساخت و مبداء آنها را خارجی گردانید باید دانست که منسب ساختن  
اصول علیه که عبارت از اعیان ثابت ممکنات اند و ماهیات ایشان نه با منسب است که صورت علیه از خانه علم

بر آمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم جمل تعالی اند عن ذلک علو کبریا بلکه بان منی  
است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علیه وجودی پیدا کرده اند و رای وجود علی وجود خارج  
موافق آن وجود علی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد بخار در ذین صورت سر بر تصویر نموده و در خارج  
اختراع آن نماید در صورت آن صورت و هیه سر بر که در منی ماهیت آن سر بر است از خانه علم آن بخار  
نه بر آمده است بلکه در خارج آن سر بر وجودی بر طبق آن صورت و هیه پیدا کرده است فافهم بدانکه  
هر مدی اعلی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست و منعکس در تصویر گشته در خارج وجودی  
پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال تاثیر گشته است و رنگی نگرفته است چگونگی بگیرد که  
مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد و حضرت وجود صرف دارد و تعالی و تقدس پس عارف نام المیزه  
بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل و این عدم نیز بان حضرت انصافی  
پیدا کرده مزین میگردد و بسنن میشود این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقه جمیع مراتب  
ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است این  
خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص با چنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت  
نموده است یا تصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع مراتب تفصیلی او دیده است  
علی تفاوت درجات و این قسم نیز نیز نادرا وجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص  
است هیچ کس را از غیر آن عارف بولی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نموده پس چنانچه  
شیطان آن عارف که بخیریت تمام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس آماره مطنه گشته از  
سولای خود راضی گردد و از اینجا است که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات فرموده  
اسلم شیطان پس هیچ غازی در غرض از وی سبقت نگیرد و شیطان را دلالت بخیر نماید بجهان الله  
معاری که از این خیر بخیر است بطوری آید اگر اکثر مدعی شده در تصویر آن کوشد معلوم نیست که  
میر شود فاما که حظ وافر از این معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود اگر باشد  
بر در پیران بیاید تو ای خواجه سلامت کن بی قنار که الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین  
پس ذوات ممکنات عدوات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است  
پس ناچار ممکنات بالذات ناوای هر شر و فساد باشد ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها

تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فایض شده است که بیه با صاحبک من حسن  
 لمن الله واما صاحبک من سببه من انفسک شما بدانی است و چون فضل خداوندی جل سلطان این ویر  
 رعایت استیلا یا بدو کمالات خود را در دست از ان طوط بند خود را شمر محض بدو نقص خالص اند و هیچ کمالاتی  
 در خود مشابه نگذارد اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ آفتاب که بر بنه بود و جانم عاریت در بر کرده باشد این  
 وین عاریت بروی گمان استیلا یا بدو بهر بنه که دست جانما را در پیش بجا بیاورم بدو آینه خود را بدو بر بنه یا بدو  
 اگر چه عاریت واسطه باشد صاحب این بدو شرف مقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این چنین  
 خیر و شرف و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمیع تعصیبات نیست که تو از احوال دانی  
 زیرا که تعصیب وجود و عدم هر دو است این مراتب ظریف چنانکه در جانب وجود از ذره اصل بخیض تنزلات  
 نزول فرموده اند در جانب عدم نیز از مراتب خلیه از تعصیب حرافت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها  
 در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمیع فرموده اند و چنانکه  
 جمیع بین الفکره انور اگر گفته شود که تو در بالا عدم حرف را نیز حکم بالصباع کرده بود و معرفت تعصیب  
 اوست پس اجتماع تعصیبات پیدا شود گوئیم که آنگاه تعصیبات در یک محل محالست اما تمام تعصیبات فی نفس  
 دیگر و انصاف کی بدو یک محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و انصاف  
 او وجود معدوم محال نیست پس اگر عدم موجود شود و مضیق بود و اگر چه محال باشد اگر گوئیم که عدم در وقت  
 ثانیه است که زمانی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه تصرف گردد در جواب گوئیم که مفهوم  
 را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم تصرف گردد و بوجود چه نفاذ است چنانچه ارباب  
 معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است و  
 جزئیات اوست جزوی از جزئیات و زمانی وجود خارجی نباشد و تو از یاد که در خارج موجود بود سوال میکنی  
 سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجود است اصل  
 نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی میسر چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی  
 و تقدس جدا نمیدانند و متعین الالفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان چو از الفکاک

لازم نمی آید زیرا که این فعل لازم آن اصل است فایض که فایضه فی الالباب ما فیکر قبل توجه احدیت ذات  
 است تعالی و تقدس و از اسرار صفات هیچ ملحوظ اوست و در انوطن هر آینه ذات را میباید تعالی و از صفات  
 هیچ ملحوظ اندیشود و آنکه صفات در اوقات حاصل نمیشد پس الفکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
 بافتبار ملاحظه عاریت ثابت نشده بافتبار نفس هر تا بابل سنت مخالف باشد فایض ازین بیان لا محاله  
 معنی قول من عین نفس نقد عرف به زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشناسد و نقص دانست که هر  
 خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس پس چنانچه را  
 بجهان بخیر و کمال حسن و جمال خود را شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تا وی گوید اندوخته است  
 اول حق زیرا که همین شد که ممکنات با سر باعدیات اند که سر اسرار ظلت و شرفات است و خیر و کمال و  
 حسن و جمال در ایشان از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و عین خیر و کمال ناچار بود  
 اسما نهادن و اینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس چون این نور در آسمانها  
 و زمین توسط ظلال بوده است از برای رفع دهم و اهان که به توسط فضا و غشایی از برای آن نور  
 آورده است تا آنکه نفس نوره کشیده نماید مصباح المصباح فی زیجاته الی آخر الایه الکریمه تا ثبوت ساطع  
 از برای تفصیل تاویل این کریمه انشاء الله تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن در اینجا  
 بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تا وی گوئیم است زیرا که معنی تعبیه  
 مشروط بقتل و سماع است من غیر اقران برای نقد کفر شنیده باشند و تاویل مجرد احتمال گمانی است  
 بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذات و اصول ممکنات مدانت صفات ناقص  
 و ذایل ایشان تعصیبات آن مدانت که با جهاد قادر مختار جل سلطان بوجود آمده اند و صفات کامل ایشان  
 مستعار از فعل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته با جهاد قادر مختار جل  
 سلطان نیز موجود شده اند و مصداق حسن قبح انشاء است که هر چه رو بخت دارد و برای آخرت معدوم است  
 حسن است اگر چه بظاهریست حسن نماید و هر چه بد بینا دارد و برای دنیا معدوم است هیچ است اگر چه بظاهریست  
 باطل است و طراوت ظاهر شود که از خرافات الدنیویة ازینجا است که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلو  
 و السلام و ائمه شیعه فرموده اند از نظر کردن بیل و خواش بجن امار و نسا را جنبیه و مخزفات نیست  
 که این حسن و طراوت از تعصیبات عدم است که ما وای هر شر و نفاذ است اگر منشأ این حسن و

معنی آن که در وقت نقد صورت

معنی تا وی گوید از اسرار صفات

زین بیان تاویل آن



جمال کلمات وجودیه میفرمودند که ازین راه که توجه نمودن بظلال و جوهر اصل سخن است این مشایخ سبحانی است  
 و جوی بخلات منع سابق پس حسنی که در ظاهر جمله دینی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن است بلکه از لوازم عدم است  
 که بواسطه جلال و حسن معنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت تعجب و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر علف سازد  
 و نجاست را از اندوده نماید آنکه تجویز تمکات نساجیه لکاحیه و اما در فرموده است بواسطه تحصیل اولاد  
 و بقا نسل است که مصلوبست و بقا نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بظاهر جمله لغات مستحسنه گرفتار اند بچیل آنکه  
 این جمال حسن مستعار از کلمات حضرت واجب بود دست تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است  
 و این گرفتاری را بیک و مستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلافت آن ثابت شد  
 است چنانچه شمره از ان بالاند که رفته است عجب کار است بعضی از اینها در آن مطلب خود این قول را شنید  
 می اند که گفته یاکم و المرفوفان فیم و ناکون الله کلکون الله ایشانرا انداخته است می اندازد و می اند که این قول شایع  
 طلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که بکفر تحذیر آورده است منع توجه بایشان نموده است بخشایان  
 بیان فرموده که حسن ایشان شایع حسن و جمال حق است بسمانه حسن و اما در غلظت معتقد قال علیه السلام و بهلوه  
 بالانیا و الاخرة الا انقرمان ان نسبت احدیها خطت الاخری برین حدیث نیز تصریحی است آنکه در میان حسن  
 جمال اخروی نقاضه و سبائیة است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس خیر از  
 حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار گفتار اول عدم بود و متشانی وجود آری بعضی از  
 اشیا هستند که یک وجه بدینا دارند و وجه دیگر باخرت این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و  
 اقیار و میان این وجه در میان حسن و قبح هر کدام اینها موقوف بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما اعلم  
 الرسول مخذوه و مانسک عنده فاشتهوا خبر آورده است که از الوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق بجهان  
 و تعالی بروی نظر کرده است و مفضو به حق است بسمانه اینهمه بواسطه تعجب و شمرات و فساد است که از اعتقادات  
 عدم است که نادای هر شر و فساد است حسن جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن که ملاحظه فی الطریق اند  
 و مظهر نظرمینست جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است بسمانه قال الله سبحانه لکما یه  
 الحق عالم یرید ان یصل الینا و الله یرید الاخرة اللهم صغرنی باعینا و کبر الاخرة فی قلوبنا بخرقه من حقیر  
 و تجب من الغنا علیه و علی آراء الصلوات السما و کلها و چون شیخ رحل شیخ محی الدین العری نظری حقیقت  
 شمرات و نقص و فساد اینها فداخته است حقایق ممکنات را بصبر علیه حق جل و علا داشته است که موصوف

مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جزا و موجو نمیداند الفکاس پیدا کرده نموده خارجی و اصل کرده است  
 و آن صو علیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطان لاجرم حکم بوحث وجود کرده است  
 و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت تعالی و تقدس شمر نقص را مستی گفته یعنی شمرات مطلق و نقص محض  
 کرده است از نجاست که خیر را قبح بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بد میداند  
 بذات خود که از عین خیر و صلاح می انگارد و نسبت بار باب خود اینها را با استقامت حکم مینماید و که یه  
 و مانکن و ایه الالهوا فخذنا بصیبتان ربی علی صراط مستقیم شایع یعنی میسازد آنرا سبب حکم بوحث وجود و بدینا بد از  
 اثال این سخنان چنانچه شایع فریاد آنچه برین حقیر ظاهر ساخته اند آنست که مایات ممکنات مدوات اند بکلمات  
 وجودیه که در آنها منعکس گشته است و ممتزج شده که مفضل و اند بجان حق تعالی و هو میدی پس بیل س فرزند  
 این علوم و معارف که هیچ یک از اهل شریعت بدان حکم نرفته است بهر سبب و نه بشارت از اشرار معارف اند و اول  
 علوم که بعد از خبر ارسال در صفا علیه آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس ممکنات را کما لیکون و یلیق بیان  
 فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت و از دونه مایست باقوال اهل حق مانا که مراد از دعا نبوی علیه و علی  
 آله الصلوة و السلام که گویا از برای تعلیم است فرموده اند اللهم انما نحقق الاشیا و کما هی این محقق اند  
 که در ضمن این علوم همین گشته اند و مناسب مقام عبودیه اند و نقص و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است  
 و المات دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد و چه لطافت دارد از کمال بی ادبی خبر میداد  
 اسه فرزند این آن فقیست که در اتم سابقه در بنظر و تهیکه پراز ظلمت است پیغمبر او بالاعزم معبوست  
 سیکشت و احیاء شریعت جدید و میگوید و برین امت خیر الام است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیمات علما امرت به انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند  
 اندا بر سر راه از علما این امت مجبوری تعیین مینماید که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از معنی الحث  
 که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و بر هر پیغمبری در الوقت انفا نموده اند در بنظر و وقت  
 عالمی عارفی تمام المعرفة و کار است که قائم مقام اولی العزم ام سابقه باشد شعری فی حق القدس بدانند  
 مد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازد که در اسه فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا  
 گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خبر و کمال هر چند ملا خطاین  
 عینیة هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در آن موطن نجاش ندارد که شایع ظلمت دارد و عدم صرف که

مقابل آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و منافیتی با و راه نیافته است و من نیز شرف نفس است هر چند  
 این صفت نیز در جانبی گنجد که بونی از اضافت دارد و معلوم است که ظهوری بیرون جاتم که در مقابل حقیقی آن شی  
 صورت بتدوین و بعد از تعیین الاشیا پس بناچار ظهور وجود صرف بر وجه اتم در مراتب عدم صرف حاصل گردد و تصور  
 که نزول با اندازه عروج است پس کیست عروج بعنایت الله سبحانه و بجزرت وجود صرف تحقق شود نزول و بناچار  
 بعد صرف که مقابل دست خواهد بود لیکن در وقت عروج استلزام عارض است که جمل آنرا لازم است و در  
 وقت نزول بصورت تحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صعود از تجلی ذاتی که مبر است از شائبه  
 ظلمت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشتمل میانه ندوی دانند که پیش ازین هر تجلی که  
 حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی را  
 بی ملاحظه اسما و شیون دانند و تجلی حضرت وجود صرف شمرده بجان الله این عدم که باورای هر شرف نفس است  
 بواسطه ظهور تمام حضرت وجود تعالی معنی پیدا گردد و آن یافت که یکس نیافت قبح لذت بهر جهت  
 عارضی سخن گفتن نفس اشاره انسانی که بالذات بهتر است مایل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد  
 لذا تجلی حاصل از همه فائق آمد و بر همه ترقی کرد پس عکس است که گاه بکار انداخته باید دانست که عارف  
 تمام المعرفة بعد از طمعات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آینه جمیع کمالات  
 انسانی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیل همه را و خواهد نمود با لفظانیکه مقام اجمال متضمن است  
 که این دولت غیر از ابرامیر نیست و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قفا دوخته اند و خرنه حضرت  
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه خارج  
 که در خارج جمیع کمالات را و انوده است سوال معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی متضمن است  
 بکدام اعتبارات و چه گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشی متضمن است اما علم اتمیاری پیدا کرده  
 است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد ایشان وجود ذهنی و اوامر اتم وجود بآن اعتبار گفته اند که  
 در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرات که ثابت شود از وجود که نقص اوست را جرم معلوب خواهد بود  
 و هر کس که در مرتبه عدم معلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس بناچار عدم سبب ظهور  
 کمالات وجودی گشت و لا یعنی لایزاله اند افانهم فانه یفنگ و الله سبحانه اللهم ای فرزندان این معانی  
 که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشد که شائبه اصلا و سادس شیطان

و کمالات همه منسوب باو تعالی الحمد لله رب العالمین او را و آخر اصوله و اسلامه و سلامه و امانه و سرمد او علی  
 و انکرام و احیاء و انعام و اسلام علی سائر من ابغ البدی و التزم سابقه المصطفی علیه و علی آل الصلوات و  
 و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب و وصدوسی و تحم بلا عبد انفعور عن قدی و حاجی بیک فریخته و  
 خواهد اشرف فعلی که بلی صدور یافت در بیان آنکه محبت این طائفه سرایه سعادت دنیوی و اخروی است و  
 توفیق اتیان احکام شرعی و تحصیل جمعیت معنویه از ثمرات آن محبت است و ایناسب لک بعد از اصوله  
 تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باو که حکایات شریفه منی از فرط محبت و اشتیاق  
 آورده بوصول آن متبع و مسرور گردیده و بحکم الله سبحانه علی بده المحبة این محبت را سرایه سعادت دنیوی و  
 اخروی دانسته از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام  
 شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم ظلمات و کدورت را در باطن  
 بریزند و این محبت را بر پا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود اگر کوه انوار احوال را در باطن  
 خدایه کند و سرسوی ازین محبت بردارند جز خرابی بیج نباید دانست و استدراج باید شمرد و این سرشته  
 در نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند و باور لاطافه و کرم انمایه را ثابت سازند همه اندر زمین  
 توبه است که تو طفلی و خانه را بکین است و السلام علیک و علی سائر من ابغ البدی و التزم سابقه  
 المصطفی علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات اکملها مکتوب و وصدوسی و تحم بلا عبد انفعور عن قدی و حاجی بیک فریخته و  
 و ششم مجدوم زادگی بیان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی به بیان بعضی از اسرار صدور یافت بعد  
 از ششم که او اصوله معلوم فرزند می ارشدی باو که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته بودید خیال مفهوم  
 گشته بود که شمار مناسبتی ولایت خاتمه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمه پیدا شده است ازین معنی شکر  
 خداوندی جن سلطان بجا آورده که از مدت ها آرزوی این دولت داشته که در حق شما حصول چویند و این زمان  
 امیدوار شسته متوجه آن شد که شمار با این دولت جذب نماید اتفاقا درین جست و جوی شمار داخل گشته  
 موسوی یافت علی بنیا و علیه الصلوات و التسلیمات و از انجا کشیده داخل دایره ولایت خاصه  
 ساخت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذلک و چون شمار به قدر درین ولایت در آورده اند زیاده  
 از نسبت روز است که در کنار خود نگاه داشته پرورش نمایند معلوم نیست که از ضعف این نسبت  
 معلوم نشده باشد و حالا چون او بقوه آورده است امید است که معلوم شما نیز گردد و از انعامات





کتابت او که نوشته بود و استفسار بانموده احمد شکر رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله  
و اصحابه الطاهرین جمیع صحیفه گرامی که از وی شقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمالیده مضامین آن  
بتبیین و مسرد گردیده نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است ازین مخدوم و مقصود از حصول احوال گرفتار  
بمحل احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگوند نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود  
که در حق شما هم یزیدی بسیار کردیم ازین مخدوم و الواثق که تذکر لکن حصول الثمرات منوط بر و اله بود و الا ازین  
محل الحیوة و بعد الحیات و البشرو لا یخجل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که در  
توضیح دهد شود از آن مقوله مترض نشده اما اخیر است بخاطر هیچ نرسانید از سواد ادب که رفته بود نوشته  
بودند از خلصان ذلالت مغفوره است بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تقیض نموده بودند لکن بجای احمد نوشته  
که شمار از محبوسان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند که و شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند  
از مخدوم و استخاره در هر امر منون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود و  
اجواب یادر واقع یادر بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره یا رجوع بقلب باید نمود  
گرد در اقبال بآن امر زیاد از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال بآنقدر است که سابق داشت و  
نقصان پیدا نموده هم منع نیست در هیئت استخاره مگر مکرر سازد تا زیادتى اقبالی مفهوم شود نهایت مکرر استخاره  
تا هیئت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است  
در هیئت نیز اگر استخاره مکرر سازد و نگزایش دارد بلکه بهر تقدیر استخاره مکرر را حق اولی و انشعب است  
و احیاء است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت بر مالت مبداء و معاد که در بیان جسد کتیب  
روح تحریر یافته است پسریده بودند مخدوم و مباشرت روح بر افعالی را که منافعال اجسام است بواسطه همان  
جسد کتیب است ازین قبیل است مدد های که از روحانیت اکابر قدس الدنقانی اسراریم که مناسب  
افعال اجسام است کمالک الاعداء و نصرة الاحباب بوجه مختلفه و انجاشتی طلب امان از فتنه ظلمت فیه  
بود حضرت حق سبحانه تعالی شمار بلکه بقعه شمار از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفرار غیظ طوبه جناب  
قدس او باشد تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را وقت نسا نزدان ربک و اسب المغفرة اما این  
بقدر انصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی الله لا ینزل القیظ  
حتى یتغیر و اما بالنفسم و السلام مکتوب و وصود و چهل شیخ یوسف برکنی معد و یافت و بریان متناهی



چه نجاش با پیشانی آید و چه در جبهه مرتفع میشود بداند که ذکر عبارات از طرف غفلت است و چون ظاهر  
از غفلت چاره نیست چه در این احوال در امتحان ظاهر به وقت محنت بزرگداشت غایب مانای الهی با بعضی  
اوقات ذکر اسم ذات عزوجل ایستاد و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفس و ثنات انس باقیاند معامله  
اطمن در این غیر زمانان اتعالی غفلت با تکلیف از ذکر رفتن چاره نبوده و بقدریست که در ابتدا این ذکر  
مشقین است و در قیود و انتهای آن دو ذکر متعین نیست اگر تکلیف است قرآن و ادای مملو که نیز طرف غفلت نموده  
آیه گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بجا نتواند و ادای نماز و ادای مناسب و ادای نماز و ادای مناسب حاصل نمیشود  
باید دانست که تصور حضرت ذات تعالی تقدس که مبالغه است و صفت باشد اگر چه دلی بود و نیز توجه  
بهیت مجروده و اصل غفلت است این غفلت را نیز طرف باید نمود و بود اولی باید رفت و تفرق و دست  
از اندک است اندک نیست و درون دیده اگر غمگین است بسیار است از اوقات که در میدان نوشتند  
پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها بشارت اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند  
و کار کنند که احوال الوصول الی سواد و دنیا به کلل الجبال و در ضمن بیخود و السلام مکتوب  
و صمد پیل و سوم بجانب ملا یوب محتسب مع در یافت و در غیب بر طریقه علمیه نقشبندیه بعد  
و بعد و الصلوة و تسبیح الدعوات معلوم است و اگر باده کند و خود در کتابهای معتبره طلب فضل نموده بودند  
و این حقیر نظر بر آزمایش خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نموده چون طلب کمر گشت بفرمود چند  
مقرر نمود و نوشته است اتعالی نمایند و بدانند که آنچه برین کس است و لایزال است و آن تکلف امتثال او امر است و استناد  
نوازد که می آید اتم الرسول فذوه و ما ناکم کنه فائتوا شاید اینست و چون امور باطل است الامام الدین انخالص  
کون بی فقا صورت نمی برد و بی محبت ذاتیه مقصود نمی شود و لاجرم سلوک طریق صوفیه که فاضل فقاویت و ایزد است  
نیز در آید تا حقیقت اخلاص صورت بند و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل جوگانه فقاوت افعال است  
پس به طریق که ملزم متابعت سنت سنی باشد و اوفق باتیان احکام شرعی از برای اختیار دلی و انس بود  
و آن طریق اگر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسماء العالیه چه این بزرگواران دین طریق التزام سنت  
نموده اند و اجتناب از بدعت نموده محاکم عمل بر خست تجویز نمی کنند اگر چه بخواهند در باطن تافه یا بنده و عمل  
بمنزله از دست میدهند اگر چه بصورت در سیرت تفسیر دارند احوال و عواید و اتباع احکام  
شهریه ساخته اند و اذواق معارف را خاوم علوم دینی و انسته جوایز نفیس شریع را در رنگ غفلان

بجز دوزخ و جهنم و حال غرض نمیکند و تیربات صوفیه سرور و مغنون نمیکردند از نصیص نمیکردند و از فو حات نیز  
بفوحات کیهانست اینانند از نجاست که حال ایشان دوام است و وقت ایشان بر تکرار از انقوشان است  
از باطن ایشان بزنجی میگذرد اگر بهر اسرار تکلف و احتضار ماسوا نمایند میسر شود و آن نجی ذاتی که  
بگرازان را کمال بر حق است این بزرگواران را ذاتی است تصور که غیبت در تقای آن باشد نزد این عزیزان  
و نیز اعتبار ساقط است بحال لا ملهم جباره و لا مع من ذکراته بیان حال شناخت مع ذلک طریق ایشان  
اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت  
ایشان که حضرت مهدی بن موعود است فی الله تعالی عنه فوق همه نسبت های شایسته است آنهم که پس از حق  
این اکابر زنده نیک است که قاضی این طریق علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند قاضی  
آنرا ندانم طایفه را حق تصور به حاشی که که برادر زبان این نگارنده شاعر عرب فرماید شعر نذک آبائی  
نجی بنظم : اذ جئنا یا جبریا لمجانح به حضرت خواجہ احرار قس سره فرموده اند که خواجگان این  
سلسله علیه اقدس الله تعالی اسرار هم بهر ذاتی و قاضی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است  
یعنی باشد شرح او اندر جهان به بجز از عشق باید در زمان به یک گفت و وصف او تار و پند به پیش از آن  
که فوت آن حسرت نورند به اگر وفات در بیان حقائق و کمالات این بزرگواران ثبت نموده آید کفر قطره باشد  
از دریای مینایت عوادم ترازی که مقصود نشان به اسرار علی من این الهی و القرم سلبه المصطفی علیه  
و علی اله من الصلوات القنما و من التسلیمات اکملها مکتوب و وصه و حمل و چهارم بتاخمه صالح  
در بابی صد و یازده در جواب کتابت که نوشته بودند در بیان خرابی خود مکتوب شریف اخوی ارشدی نوشته  
محمد صالح و حصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خراب تر گردد و  
نهایت این خرابی در مکتوبی که با ستم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج یافته است از آنجا معلوم  
خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز بسبب جمیعت یاران است اگر صلاح دانند چند روز  
دیگر هم کث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخارها و توجبات  
یواست آن سفر اند و این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند داخل ولایت ایشان  
ساخته اند فقیر این جاد در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریق علیه  
اشد اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعت فردان مخصوص از فرزندی







شما انبیا ربی اعلیٰ من سائر انبیاء و اولیٰ من رزوقی است و منافع و لو کان موسیٰ یا فی زعمنا و سعه  
 الا اتبایه قعه نزول روح القدس و شایسته محیب شد معنوی شهوده امت و بواسطه شایسته غیر از این است  
 و اکثر اهل بیت شده فردا بدلت شایسته ایشان چنین است و پیوسته فراموش و آمد و تمامت خواهند  
 فرمود که او که از آنکه از شماست و از آنکه از من است و حیان غریبه میرود و بی جمع اخوان من معنویات  
 اقلها و من التسلیم است انما انما فیما سطرش شیخ اسماعیل نماید از ایشان سعاد آگاهی مایه  
 عبد حق است و السلام مکتوب در دهنده و نجای از هر جا آمد و برگشت در این معنی متفقا  
 که نموده بودیم الله عز و جل بعد از آنکه دعا را در این دعوات میرساند که خوانی و او خدا را غفر  
 از من و مستوجب محبت است و استدل من که می دانم که منم شریف و معنوی است نوشته بودند  
 که دوستی و فرقی که دل داشتند دارد و خود میباید و بین را شترال فو میدهند معلوم اخوی باد  
 که حالتی در رنگ خات این وجود و سحر بوده است که بعد در آنجا دخل تمام بوده و مالیکه  
 الحال میرشده است جسد از انجلی انفس است بقلوب و تعلق بیشتر دارد و جلیان  
 این معامله تفصیل میطلبد با محارفات تیره فوق ذلت و بی است بر مرتب عدم و بعد از ذوق  
 و فقدان فرصت فوق بدنی ذوق و فرح است چه نسبت بر چه بهای است که بشد و کجاست  
 آنجا که از حد و تر و دایم است و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست  
 را که جای نیست تبیل را تغییر در وقت میکنند و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست  
 تا فری که در اول بوده است و انانده بی تاثیر در می نازد اما اثر و جی بیشتر پیدا کرده و  
 هر کس قادر که نکند چه توان کرد در حد محبت شما این تغییر را کرده است و معلوم و معارف شایسته  
 مذکور شد مگر آنکه حضرت حق بجایه تعالی خواسته باشد که محبت شقی شود و چندان در بهر با خیر یقینا مستفاد  
 نموده بودند که آیا با وجود او در احوال درین زمانه که رفیق فرقی است یا نه خود و ما روایات قد و جناب  
 اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسله فتاویٰ فقیه ابوالایت گفته است اگر انانیت بر من عدم  
 بلکه است در راه پس فرستش ثابت است و لا الا لیکن این شرط شرط و کجاست و کجاست و کجاست  
 که با هم پیوسته است و در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد و جواب مستفاد است  
 و دیگر شمار این کتابت یگانه و توف داشته باشیم مکتوب در دهنده و نجای و کجاست و کجاست و کجاست

در این

مید و یافت در میان فعال غفار ارشدین و فضل حضرت شریف در بعضی از آنها نص حضرت میفرمایان  
 تقدیم و توفیق اصحاب بر اهل علم الرفوان در میان حامل محو از برای سناغات شایسته ایشان با تعلق بذکر بعد  
 بعد و الصلوة و تعلق الدفوات معلوم اخوی رشیدی خواجہ اشرف باد بعضی از علوم غیره از علم سبب طیف  
 و عارف شریف که اکثر آنها تعلق بقبائل و کمالات حضرت شریف ذی النورین حیدر کرار و آیین در شده  
 بحسب فقه قاصر خود بنویسد بگوشت روشن متاع فرمایند که حضرت صدیق و حضرت فاروق با وجود حصول کمالات  
 محمدری و وصول بدرجات ایت مصطفوی علیه علی اله الصلوة و السلام در میان انبیاء ما تقدم و در طرف  
 ولایت مناسبت حضرت بر اهل صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا و علی اهل بیت و در طرف عوات که سنا  
 تمام نبوت است مناسبت حضرت بر اهل صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا و علی اهل بیت حضرت  
 ذی النورین در هر دو طرف مناسبت حضرت نوح دارد و صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا و علی اهل بیت حضرت  
 عیسی در طرف مناسبت حضرت یحیی در صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا و علی اهل بیت و چون حضرت عیسی  
 روح الله است و کلمه اول جرم طرف ایت در ایشان نام است اما نام نبوت حضرت میرزا و سطر  
 آن مناسبت طرف ولایت غالب است مبادی تعینات غفاری از روح صلیه الله علی انتلاق بکلمات  
 و کلمات تفصیل و آن صفت با اعتبار جمال رب محبت و باعتبار تفصیل رب حضرت فیما با اعتبار حضرت  
 اتمام و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صلیه الله علیه و آله است رب حضرت عیسی صلیه الله علیه و آله  
 و رب حضرت آدم صلیه الله علیه و آله است بر هر صلیه الله علیه و آله است حضرت صدیق و حضرت فاروق و اهل بار نوحه محمدی  
 در علی اختلاف اند از این حضرت میرزا و سطر مناسبت حضرت عیسی و غایب جانب ولایت حامل ربوت  
 محمدری اند و حضرت ذی النورین با اعتبار بر زخمیت کل با هر دو طرف فرموده اند و توانم بود که بین  
 اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت یحیی کل بار نوحه فرموده اند مناسبت حضرت  
 موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سائر انبیاء بعد از انبیا و ایشان هم  
 اکل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله اند اما است ایشان را نام ما تقدم بقیض حضرت  
 خواهند رفت بر چند شریعت حضرت بر اهل ملت و اهل جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است  
 و نجای است که بغیر فضل الرسل را احترایت او فرموده که بر میثم و حینا الیک ان جمیع ملل  
 را بر من میثاقا شده یعنی است و حضرت مهدی موعود که رب و نیز صفات العلم اسف در رنگ حضرت

در این









او میگرد پس معلوم شد که شتم او را از کبائر و انسته حکم بقتل شتم او را در رنگ شتم ای بگو و شتم او  
 عثمان را ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه استحقاق ذم و نکویش نباشد و او را و معاویه تنها درین معاصیه  
 نیست یعنی از صحاب کرام که در پیش در بیعتند و سه شریک اند پس محارب بن امیر اگر گفته یا فسقه  
 باشند اعتماد از شرط دین بخیزد که از راه تبلیغ ایشان باز رسیده است و بخیر نکند یعنی را مگر نه بقی که  
 مقصود غل بطل دین است ای برادر منشا و آثار این فتنه قتل حضرت عثمان است یعنی الله تعالی عفو  
 طلب قصاص نمودن از قتله او و طلبه ذریه که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند حضرت  
 صدیق نیز ایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جبل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند  
 و علمه ذریه که از عسکره بمشقه آمدند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن  
 معاویه از شام بیرون آمده یا ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن  
 منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در مدو خلافت حضرت میر بوده و شیخ ابن حجر  
 نیز اینچنین را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوشکری سیامی که از اکابر حنفیه است گفته است  
 که منازعت معاویه با امیر و امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی که اصلوات و التسلیمات معاویه  
 یعنی الله عنه را فرموده بودند اذما ملک الناس فارتق بهم از انجا معاویه را طبع در خلافت  
 پیدا شده بود اما او محظوظ بود درین اجتهاد و امیر محقق زیرا که وقت تاخیر خلافت حضرت میر بوده  
 و توفیق در میان این دو قوال نیست که منشا منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن  
 طبع خلافت نیز پیدا کرده باشد بر تقدیر اجتهاد و در محل خود واقع شده است اگر محظوظ است یک  
 درجه است و محقق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طسریق اسلام درین وطن سکونت از ذکر شایعات  
 صحاب کرام است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و اعراض از ذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمود  
 علیه الصلوة و السلام یا کم و التبحر بین الصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام اذ انکم صحابی فاسکون  
 نیز فرموده علیه الصلوة و السلام الله الله فی الصحابی لا تخمد و هم غفایه بترسید از خدا عز و جل  
 در حق صحاب من بستر تیر سید از خدا جل و علا در حق ایشان ایشان را نشانه تیر خود نسازید قال  
 الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا ملک ما مظهر الله عنهما ایدیا فلنهرهما استثناء ازین  
 عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را تمام بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد

بنابر سید ولایت از زمره فسقه است توقف در عتبه او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین اگر کافر  
 باشد بخیر لعنه نگردد اندک آنکه معین معلوم کند که فتنه دیگر برپا شده کانی اهل بیت فتنی امراته آنکه او شایان لعنه  
 نیست ان الذین یؤذون العبد و رسول الله الشرفی الدیاء و الاخرة بدانند که درین زمان چون اکثر مردم  
 بحث است از پیشین شسته معاویه سخن از خلافت صحاب کرام علیه السلام رضوان الله علیهم ساخته اند و تقلید  
 بهمه را باب و مرده اهل بدعت اکثر صحاب کرام را نیک یاد میکنند و امور نامناسبه بجناب ایشان منتسب  
 میکنند و ضرورت شمره را بچشم معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه  
 السلام فی الصلوة و السلام اذ انظرت الفتن و شیخ البدیع و سب الصحابی فلیتظر العالم علمه من لم یفعل ذلك  
 فلیعنه الله و الله لک و الناس جمیعان لا یقبل من مدینه صفا و لا عدنا اما احمد بن سبانه و الله که سلطان  
 وقت خود را حنفی مذنب میگردد و اهل سنت میدانند و الا کار بر سلمان بسیار تنگ میشد شکر این  
 نعمت غنی بجای آورد پس باید که در اعتقاد و راجحه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان  
 زید و عمرو در گوش میارند در کار برافساناس دروغ ساختن خود و افتخار کرد دست تقلید  
 و تاجیه فرمودست تا امید نجات پیدا شود و بدو خط القاد و السلام بلیکم و علی سائرین اتبع  
 امد و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوة و السلام مکتوب دوم صدر و پنجاه و دوم  
 بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار باسه که رفته بود احمد بنده و السلام  
 اعی عباد الله الذین استفتوا مکتوب مرغوب اخوی ارشد می رسید فرحت فروان رسانید استفسار بار فرمود  
 معلوم شریف بوده باشد که سید اربعین حضرت نوح و حضرت برادر صلوات الله تعالی و تسلیما به سحانه  
 اعی بنیاد علیه صفت اعلم است چنانکه سید اربعین محمدی علیه الصلوة و السلام نیز همان صفت است تفاوت  
 بیعتات و اعتبارات است چه آن صفت را وجه عالم است و وجه دیگر معلوم و جوابی بوحده است  
 بود به ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید اربعین بزرگی شده  
 است دیگر معارف فیه تعلق محل بارتبوت و ولایت داشته بود در مکتوبیکه خواجده محمد اشرف نوشته  
 تفصیل اندراج یافته است بنکار نوشته از انجا طلبند دیگر خواست در جواب استفسار فرقی میان  
 اربعین خواتم و خلیفه نوید مازون نداشت بر وقت موت و از اندک اسلام مکتوب صدر و پنجاه و سوم  
 بنسبت اب شیخ اور پس سامانی صدور یافت در میان جواب سوره و در بیان بر نایابی بن راه و تفصیل

بعضی از مقامات و منازل طریق بیسیل میزد و جمال بعباده الصلوات تنبیغ دعوات میرساند که احوال او ضار  
 فقر این بود و مستوجب جهالت و استول من اندک بجهان سلاست و ما قیتم و شاکم اسما شاکم علی الطریقه المرصیه  
 المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اتمیته بیان احوال و سوابق که با ما و لا باعلی و من خواسته بودیم  
 و استفسار جواب آن فرموده و ایضا تفصیل همه را و نمود گفت که فرموده اند که اگر بی جنبه من نظر میکنی من نمی  
 یابم و اگر بجانب آسمان نظمی اندازم آنرا نیز نمی یابم و میشویم که سیروم و اوزان وجودی یابم و همچنین عرضش و  
 گریه و بیشت و دو رخ و نیز وجودی یابم و خود را نیز وجود ندادم و وجود حق جل شانبه بی پایان است نهایت  
 او را چگونه می بینم؟ فرستاد خبرگان نیز تا همین جا گرفته اند و تا اینجا نرسیده اند و زیاده برین  
 اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقامید پس من پیش شما برای چه میام و قصد چه کنم  
 و قصد چه بدو و برای من دیگر و برای من کمال است پس علم باشد تا و یا دیگر که در طلب بسیار دارم و انجا  
 برسیم چندین سال توقع در آمدن بواسطه حصول من تردد بوده و مخدوم این احوال در احوال این احوال  
 تنویات قلبت بشود و دیگر که صاحب این احوال از مقامات قلبیاده از ریح و مکرده است که گفته اند  
 از مقامات قلبی باید که در اما معامله قلب تمام نموده باشد از گذشت قلب روح است از گذشت  
 روح سرست و از گذشت سرفخی است بعد از آن اخفی که کلام ازین چهار یا همانده احوال و جید علاوه  
 دارد و همه باطن را باید کرد و به کمالات هر کدام می باید شد که از گذشتین بگذارد و طوطی منازل  
 اصول آنما مرتبه بعد مرتبه و در ارج فلان آسمان و صفات که حصول این اصول است و بعد در تجلیات  
 اسما و صفات است و دعوات شیون و غلبات از گذشتین تجلیات است و است تمام و تقدس  
 این مان معامله بطنیان نفس می افتد و حصول رفندی پر در دگر جل سلطان میسری آید کمالا تیکه درین موهن  
 حاصل میگردد و در جنبین کمالات کمالات سابق که قطره دارد و در جنبین محمد بکران اینجا شرح صدر  
 میسر گردد و به اسلام حقیقی متعرف شود و عکس این است غیر از همه تجلیات اسما و صفات که پیش ازین  
 این بنگانه عالم با اصول و اصول متوجه شود و دعوات بعضی از خود عالم است و نصیب از چوکی  
 و به از امکانیت و درون تجلیات اسما و صفات ساکنی درین مقام گفته است که سی سال روح  
 را بخندای بریتیم پس و حصول کجا است و سیر که این شکر که بوفعول بی سعاد و دونا قلل احوال  
 و دهن خوف چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شکر از آن بطریق

و جمال نوشته آمد و الام عند الله سبحانه و السلام علیکم و علی من یدرکم مکتوب صد و پنجاه و چهارم  
 علامه بر کی صدر یافت و جواب بعضی سؤالات که پرسیده بود از محمد و السلام علی عباده الذین منطقی نوشته  
 بودند که بعضی اکابر فرموده اند که آدمی هر چه کند بفرمان صاحبان کند تا بگوید با هر چه کار باشد  
 ازین سخن صحیح است اسید و فرمان است در کل شریعت محمد و ما سخن کار به صحیح است شمارا و از آن حاصل  
 کرده از آن ساختن باید اندک مراد و آنچه نیز بنده باست مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته  
 است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن حقیقت از مرتبه من جمیع است یعنی از احدیت  
 نزلت تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله بعد از تحریر یافته که حقیقت کعبه باقی فوق حقیقت قرآنی است  
 اینجا باشد مخدوم و از احدیت ذات حدیث مجرد نیست که هیچ نفی و شافی در اینجا ملاحظه نمائید حقیقت  
 قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه است که  
 از تنویات صفات و حیوانات برتر است پس غرض از اینجا این شد نوشته بودند که بعضی از افاضه  
 نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجد میکنم کافی نیست و چه سجد بطرف کعبه باید که سجد و در جای دیگر  
 نوشته اند که در اول سلام در سجد کعبه سجده می کنند مدول غرض ازین است تعالی و تقدس پس  
 بعضی آنچه در رساله بعد از امر در یافته که صورت کعبه همچنانکه سجد و هموار است حقیقت کعبه نیز بگوید  
 خلق اشیا است چه باشد مخدوم و این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم سجد و ما که است  
 سجد و خلق راست جل سلطانه مخلوق و مصنوع و از هر خلقیکه باشد و اسلام علیکم و علی اهلها  
 و احبابکم علی الخصوص ملا یابنده شیخ حسن مکتوب دوم صد و پنجاه و پنجم میل ما هر لاهوت  
 صد و ریافت و تحریر بر احیای سنت سینه و رفع بدعت رافضیه محمد و السلام علی  
 عباده الذین مکتوب شریف است که محبوب حافظ ابوالدین رساله نوشته بودند رسید فرحت  
 فروان رسانید چه نیتی است که میان و مخلصان بگویی بمت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی  
 صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التمسیم باشند و بکلیه خود خواهان رفع بدعتی از بدعت مسنکره  
 از غیر بوند سنت و بدعت ضدید گیرند و خود یک ستلزم تقیض نفی دیگری است پس احیای  
 یک ستلزم امانت دیگر بود احیای سنت و جب امانت بدعت است بالعکس پس بدعت  
 منته یا سید ستلزم رفع سنت است مگر حسن تنبیه کرده باشد که حسن مطلق نخواهد داشت و چه بدعت



سنگ مرصعی حق اند جل ساحت و افتد آ نام فضیلت شیخان موزاین سخن بود و شرح بر کثرتی که است  
ما فردا معاد خواهند کرد که ما بر بدست یار ایشان مقبول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید  
و احیای سنت فرمایند عالم بدین که نجات یابد بدست گرفته بود و از حسن پنداشته طلق بدین ساخته از تعجب گوید که این  
مرد فرخ دین مانده و تحت ملت مافموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حجت او را سید انکار  
و لکن فضل الله بر تیر من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و السلام علیه و علی آله و سلم و علی سائرین و علی سائرین بر فقیر غالب  
آمد است معلوم نشد که مکتوب شما که به سرده بود تا جواب را بر استقامت با نوسید موز و خواهد داشت  
میان شیخ احمد فرعی از حجاب است چون در جوارش و قیاس است لغات و توجیه در ماده مشارع مرعی خوان  
داشت مکتوب و دو صد و پنجاه و شش که بیان بدیع الدین مدد ریافت در جواب سوله که نموده بود  
بر سیده بود که سنی قطب قطب غوث و غنیفه حبیب دایه خلق بذلک بر سیده بود و از تحقیق شد  
نودین ایمان بی بکراغ و غیر ذلک عمر شد و سلام علی عباده الدین ایضا مکتوب شریف که بمکتوب  
در ویشی رساله اشتر بود و سید فرست فراوان رسانید بر سیده بودند که سنی قطب و قطب قطب  
غوث و غنیفه حبیب و بر کرم بچه خدمت ما مورا و از خدمت خود اختراع دارند یا نه و بشارت  
قطب ان قطبانی که از عالم غیب میرسد صلی و دریا اختراع و به و خیال است باید دانست که مثل با بجان  
شیخ علی و غیره بنواست و التسمیات چون بر تسمیات کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان از منصب  
اوست مرفر و میسازند و بعضی را بجز و حصول آن کمالات کفای میفرمایند این بهر دو بزرگ نفر حصول آن کمالات بزرگند  
تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور که تعلق بان منصب دارند و چون تا بجان کمالات و دیت  
رسمی کنند بعضی را بمنصب خود وقت مشرف میسازند و بعضی را بجز و حصول آن کمالات کفای میفرمایند چنانکه بالا  
گذشت این بهر دو منصب تعلق کمالات اصلیه دارند و در کمالات فیه مناسبت منصب است منصب تعجب و بشارت  
و مناسبت منصب خود وقت منصب قطب مدار گویند این دو مقام که در تحت اند فلان آن دو مقام اند که فوق  
اند و غوث نیز در شیخ محمدی الدین احمد بی بمان قطب مدار است نزد غوث منصب علیهم نیست و منصب  
تعمیت و انچه متقدم فقیر است است که غوث غیر قطب مدار نیست بلکه مدد معاون روزگار است  
قطب مدار و بعضی امور مدواری و سکه بخوابد و در منصب مناسبت مقام ابدان نیز او را دخل است  
و قطب را با اعتبار احوال و انصار و قطب را قطب نیز گویند چه احوال و انصار و قطب را قطب را قطب را

علمی اندازنجا است که صاحب فتوحات یکمینه بنویسد یا من قریه و منته کانت او کافرة الا و فیها قطب اند  
که صاحب منصب البتة صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب مدار و نام نیست که در باب  
طوب و از خدمات خود مطلع باشد و بشارت یک عالم غیب میرسد بشارت مهمل کمالات مقام است بشارت  
ان منصب مقام که نمود معلوم است و ایضا بر سیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث بود و زنی ایمان بی بکر مع  
ایمان استی مرتج واقع شده است چیست و سبب حجاب آن کدام است بدین که حجاب ایمان بواسطه حجاب  
موسی است و چون تعلق ایمان حضرت صدیق فوق تعلقات ایمان است است هر تیره راجع باشد  
معدوم و از عوجات معمله تا بجای میرسد که یک نقطه بالاتر رود کمالات سبب عوجات آن نقطه  
حاصل شده است از جمیع کمالات تقدیم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع انچه تحت اوست افزون  
تر است همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با انچه در تحت اوست  
در رتب نقطه فوق فقیر نقیر است علی هذا القیاس پس هر متعلق ایمان او کمال فوق بود هر آینه ما حج  
خو بود از جمیع انچه تا تحت آن بود از نجا گفته اند که عالمه عارف بجای میرسد که در ظرفه العین سبب  
نفس کمالات ما تقدم می نماید و با ندره تحقیق فقیر در یک کلمه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید  
ذوالفضل الله بر تیر من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و السلام علیه و علی آله و سلم و علی سائرین و علی سائرین  
ایشان نوشته اند که انقدر حلال که بسبب حضرت موسی علیه السلام نوشته اند که انقدر حلال که بسبب حضرت موسی علیه السلام نوشته اند  
شماره استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی متعلق شد علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام و حقیقت  
این سخن را تفصیل نویسد بداند که این امیل است زیرا که به تحقیق نوشته است که چنانچه یک شخص را  
سبب حصول کمالات جماعه میدهند و ندر چنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند بهر چه چند  
سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان بهر اسباب کمالات پیدا نمایند یعنی را فقیر در ماکولات  
و شرکات که اجزای بدن خود میساخت نیز حواس میگردد که بر طعمی و شرابی که تناول میکرد سبب  
به حیات استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات  
و شرکات نمود منوع میشد بواسطه تحصیل نجا حیات و ترک آن طعام لذیذ ماذون نمیشد سبب حصول  
ان حیات و بسا است که استعداد یکی بدیگر سے انتقال کرده است کلا اوجها و محسوس شده است  
حیات خالی مانده است و دیگر جمعیت هم رسانیده بر سیده بودند که شیخ خشم الدین کبری

هر چه خود را پیش عزیز می فرستاده بودند تا به وسایل معلوم کنند که ایشان زیر قدم کدام میغیرند آن عزیز فرمود که میوه و تو  
 در پرکار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی و تسلیما علی نبینا وعلیه  
 و آله و سلم عبارت نیست چه تو میگویم گشت بدانند که بود و میگویند که است حضرت موسی و دند علی نبینا وعلیه و سلم  
 بر سیده بودند که در این مقام میباید که ولایت جمیع ادیان بعد از مردن سلب میشود مگر جبار کس را بدانند که مراد  
 از ولایت تصرفات و ظهور کرامات و اشتهای باطنیه اصل ولایت است عبارت از قرب الهی است اصل سلطانه و  
 ظهور از سلب سبب شرف نمود کرامات خود بود نه سلب اصل آن نمود باینکه این سخن کشفی است و کشف  
 احوال بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب نمود بعضی زکرات او را میخواند و بودند منتظر باشند  
 که بجزای آنکه بر سر بر سیده بودند که در دنیا پوری می نویسند شنگ بود الا بر بالیا و تحقیق چیست بخوا  
 است یا یا بخواه است و آنکه بیا نوشته فراتی خواهد بود و غیر شمرده نوشته بودند که بعضی عورت طلب  
 مشغولی نمایند گریزند چنانچه است و الا در هر ده نشینند و در هر ده رفته اند بپر سیده بودند که در هر ده  
 ای باب حدیث ایام منتهی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفرمایند چ باید کرد و الا فقر قدس من هر  
 میفرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین نشان ملقب بشیخین بودند  
 تقریبی چند وستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را کراماتی شایع نمائید نقل کرده است باقی  
 است حدیث صحیح درین باب لایام ایام الله و العباد عباد الله است میفرمایند که نخست ایام پرورد  
 رحمت عالمیان علیه و علی که الصلوات و التسلیما ت را نقل گفته است ایام محاسن است با هم با مقدم آورده  
 و محل فقیر نیز بگویند است و پنج روزی در هر روز دیگر ترجیح نمیدهند تا آنکه ترجیح آنها را شایع معلوم میکنند کما یجوز  
 و در مقام و نحو مانوشته بودند که عارفی که تحمل بار نبوة تعلق دارد در مکتوب خواجہ محمد اشرف میافتم  
 گجای بند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشمار رسیده مکتوب در روز است و در  
 از یک جزو خواهد بود و گفته ام که نقل آن را فرستند و السلام مکتوب و وصود و پنجاه و هفت میرنگان صدر  
 نیست در میان طرق بطریق احوال بعد از صلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف  
 که میگوید شیخ احمد فرخانی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب سالربان طریق خود بود  
 مسودها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد احوال چند فقره در میان طرق بطریق  
 احوال می نویسد بگوشت هوشن ستماع فرمایند سیار است پناه طریق علیه افتخار کرده ایم ابتدا میزن قلب است

گذاشت قلب سیر و در اکتب روح است که فوق و مست و از گدشت روح این عالم با برست که فوق  
 اوست و کما الحال غنی و الا غنی بعد از طوئیل از این لطافت بخواه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بر کدام اینها  
 غایب و طوره دارد و بعد از تحقیق احوال میگوید که بر یک ازین بخواه و بعد از حصول است سیر و اصول این  
 بخواه است که در عالم کبریا است چه هر چه در عالم حق است اصل آن عالم کبریا است مراد از عالم صغیر است  
 و از عالم کبریا جمیع کائنات و شروع سیر و اصول این بخواه از سرش جمیع است که اصل قالب انسان است  
 و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق آن اصل سیر انسانی است فوق اصل سیر انسانی است  
 و فوق اصل غنی است و چون این بخواه عالم کبریا به تفصیل ط کند و بمقتضی آن بر سید و آفره  
 اسکان را تمام کرده باشد و قدم در اول نزل از منازل فنا نموده بود بعد از آن اگر ترقی واقع شود میر  
 در اصل اسما و صفات واهی جل سلطانه خواهد بود و این طلال کابری از خ اندین لوجب الامکان  
 او اصول اندان بخواه عالم کبریا و سیر درین طلال نیز همان ترتیب خواهد بود که در فروع آنما ذکر یافته  
 است و اگر بفضل ایزدی جلشانه شازن بگفته این طلال را نیز سطر کرده بمقتضی آن بر سید  
 شروع سیر در اسما و صفات واهی جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات ر و خواهد بود و ظهورات  
 شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان معالیه بخواه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها  
 را داده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوند جلشانه از اتمام نیز ترقی واقع شود معالیه باطنیان نفس  
 خواهد افتاد و حصول مقام رفاه که نهایت مقامات سنگ است میر خواهد شد و بیوطن شرح صدر  
 حاصل میگردد و بشارت اسلام حقیقه شرف می خودمانا نمیکه درین موطن حاصل میشود و در جنب این  
 کمالات که لایکه بهالمر متعلق بوده است نکته قطره دارد و در جنب دریا که محیط این همه کمالات  
 نیز گزیده است تعلق با اسم الظاهر دارد و کمالات باطنی تعلق با اسم الباطن دارد و دیگر است که با استوار  
 و تفریق مناسب است و چون کمالات این و اسم مبارک تمامها حاصل شود و باز دی طیلان از برای  
 مالک میر گردد و بقوت آن دو باز و طیلان عالم قدس فرماید و ترقیات فی انداز غایب پس بمعامل  
 در بعضی سودا و تحریر یافته است فرزند است اینست که اگر میر شود و خود را کبریا بخواه  
 رساند ما بشیر بخواه آن مقام رفاهی نگذرند و آن مرشته را بر هم نزنند خود تنها بیایند و از باران  
 بر آید بشیر قدم دانند پیشوا است آنجا که ساخته متوجه این شد و گردند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت





تبعیت در اسلام باشد چنانچه مطلقا اهل ذمه است یا مان در حق اینها مطلق سقوط است پس نوال شست  
 اینها را تصویب نیا شد و دخول و خروج در آن موقوف بر شکر بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق اینها  
 سقوط است مگر حکم اجماعی که اعدام بعد بخت انشور الحسانب تنفیذا و حقوق و همین حکم است مشرکان  
 زمان فتره رسل که دعوت پیغمبری ایشان نرسیده است ای فتره این فتره چند ملاحظه نماید و نظر بر سید  
 میجو با ناید که دعوت پیغمبری ما علیه صی آن الصلوة و السلام با جائز رسیده است بلکه محسوس میگردد در رنگ  
 اقتضای همه با نور دعوت و علیه علی آن الصلوة و السلام رسیده است حتی که با جوج و ما جوج نیز که سید  
 دارند و در امر سابق که ملاحظه میکنند که قیامی یا بدنه و در اینجا بخت پیغمبری شده باشد حتی که در زمین هستند و در  
 ازین معامله نمایند می باید که اهل قبلان نبوت شده اند و دعوت بصلاح جانشان فرموده اند و در بعضی از  
 بلاد محسوس میگردد که انوار انبیا علیه صلوات تسلیات و ظلمات شرک رنگ شعله انداخته اند و اگر  
 خدا بدین آن بلاد نماند نماید و می بیند که پیغمبری است که چکس را نگذیده است دعوت او را قبول  
 نکرده و پیغمبر است دیگر نه یک کس بوی ایمان آورده است دیگر نیست که دو کس بوسه گیر و دیده اند و محض  
 را که کس بمان آورده اند زیاد از کس و نظریه نیک در پیغمبری ایمان آورده باشند تا چاکر است  
 یک پیغمبر بودند و انچه رؤسا و کفر همدار وجود و واجب تعالی و از صفات سبحان و از تزیینات تقدیسات  
 او تعالی نوشته اند به مقتضای از انوار شکوة نبوت است چه در هر یک عصری و در هر سابقی از انبیا گذشته  
 است و از وجود و واجب تعالی و از صفات شهنشاه و سبحان تعالی و از تزیینات تقدیسات و بحانه تعالی خبر کرده  
 و اگر نه وجود شریف این بزرگواران بود عقل ننگ کوران بید و نشان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است  
 که بدین دولت مستعد شده عقول فاضله بید و نشان فتنه و اتمام بالو بیت خود را که اند و غیر از نون  
 آتی اثبات می کنند چنانکه فرعون صغر گفته با علمت کرم من آله غیره و نیز گفته کن انخذت اما غیر می  
 لا جنانک من السجودین و چون از اخبار انبیا علیه صلوات و تسلیات معلوم کردند که عالم اصفای است  
 و واجب الوجود تعالی بجهت ازین بید و نشان بر توج ادعای خود اطلاع یافت بتقلید و تشر  
 اثبات صانع خود و اندوادراد خود حال او ساری دانسته اند و باین حیل مردم را  
 بر سرکش خود خوانده تعالی الله تعالی قول الظالمون علوا کثیر این جا کوه اندیشی سوال نمکند  
 که اگر در زمین هند مبعوث می شد بر آینه خبر بخت ایشان نیز بایر رسید بلکه آن خبر از جهت

از این پیغمبران مبعوث شده اند

نور و داعی نبوت است منقول بخت پس فلیس زیر آیه گویم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نمود بلکه دعوت  
 بعضی مخصوص بلیقوم بوده و بعضی دعوت مخصوص ببقیه و یا بیک بده بود و نواند بود که حضرت حق سبحان  
 و تعالی در قومی یا در قریه شمس را باین دولت شرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه دعوت  
 معرفت صانع جانشان کرده باشد که من از عبادت غیر تعالی نموده و آن قوم یا اهل قریه کار کرده باشند  
 تا بدیل جمیل و نموده و چون کار کردند بایشان نهایت رسیده باشد عذاب حضرت حق جل و علا آمده  
 ایشان اهلاك کرده باشد و همچنین بعد از دست پیغمبر دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد  
 و عامل معصما عامل ماول بقومه و فعل بهم با فعل با و اتم و کذا الی ما شاء الله تعالی و آثار اوست قری  
 و بلا در زمین هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند اما آن کلزیر دعوت در میان قرآن آتما  
 باقی مانده و معلما کلمه با قیامی عقیده علم چون نبوت انبیا مبعوث دقتی بارسیده که جمع کثیر بایشان  
 گردیده باشند و قومی پیدا کرده یک کل بر و چند روز دعوت کردند و شکست و شکست و قبول نکرد  
 و غیرت آمد و همین کار را کرد یک کل را گردیده و دیگر را دو کس بر سر گردیدند و بیکدیگر مشتبه شدند  
 و کار به مقام انکار بودند و مخالف دین آبا و خود را می کردند تا قتل که بود و به قتل کردند دیگر الفاظ  
 رسالت و نبوت و پیغمبری از فاضلات عرب فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر علیه علی حج الانبیا و الصلوات  
 و التلیات و این الفاظ در دست هند نبوده تا انبیا مبعوث هند ربانی یا رسول یا پیغمبر گویند  
 و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب تن سوال بطریق معارضه گویم که اگر انبیا در  
 هند مبعوث شده باشند و هم بربان ایشان بایشان دعوت نکرد باشند هر آینه حکم نه حکم  
 شاه حق جیل بود با وجود و مردود دعوت او بخت بد و زشت نه در آیند و عذاب محمد ایشان را نشود  
 و الا لایه تعالی عقل سلیم دلایا عده الکشف الفی فانما شاهد بعض مردم فی وسط انجیم و اند سحانه  
 اطره حقیقه الحال مکتوب دو صد و شصت و شصت بمقتضی آگاه معارف دستگاه مظهر فیض آبی  
 شمس است و انشا می نمودم زدگی میان شیخ محمد الصادق سلمه شد تعالی مدد در یافت در بیان  
 طریق حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن بیان ولایت  
 سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که ولایت  
 انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملا و ملی و شمس است بر بیان انجلیت نبوة بر ولایت هر ولایت



که باشد و بیان لطائف غصوه انسانی که پنج ازان از عالم مرست پنج دیگر از عالم خلق که نفس عننا صراط بود باشد  
 بلکه لایحه مخصوص هر کدام از این لطائف است و بیان انفعلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کما انما یکم مخصوص  
 یعنی هر خاک است بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلک سیم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و سلمه الله و احوی به الطیبین الطاهیرین جل و علا  
 له فرزند اسود که الله تعالی و سبحانه که بچگونه عالم امر قلب و روح و سرخی و خفی که اجزاء عالم صغیر  
 انسانی است اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصار بعد که اجزای انسانیست اصول خود در عالم  
 کبیر دارد و ظهور اصول آن بچگونه فوق عرض است که بلا سکانیت موصوف است اینجا است که عالم امر  
 را لاسکافی گویند دائره اسکان چه خلق و چه غیره که اینها میان این اصول تمام شود و امتزاج عدم  
 بوجود که نشاء اسکان نیست درین موطن نهی گردد و چون سالک شید محمدی الشریف بچگونه عالم امر را  
 به ترتیب طی کرده سیر در احوال اینها که در عالم کبیر است فرماید و به بلند نظری بلکه بعضی فضل یزدی  
 جل شانہ آن همه را به ترتیب تفصیل طے کرده به نقطه آخر آن برسد هر چند دائره اسکان را به ترتیب  
 تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنای خود حاصل کرده شروع در ولایت مفری که ولایت اولیا است  
 نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال سماء وجود بی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول  
 این بچگونه عالم کبیر است و شایسته عدم انجاره نیافته واقع شود و آن همه بفضل خداوندی جل سلطانہ  
 بطریق سیر فی الشری طی کرده نهایت آن برسد دائره ظلال سماء وجودی اینتر تمام کرده باشد و اصول  
 بر تبه سماء و صفات واجب جل سلطانہ حاصل نموده بود نهایت عروج در ولایت مفری تا اینجا است یعنی چون  
 شرفی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بیدایت و ولایت کبری که ولایت انبیا است علم الصلوات  
 و التسلیات غاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن سادسی تعینات خلایق است سوائے انبیا  
 کرام و ملائکه عظام عالم الصلوة والسلام و ظل بر اسم مبداء تعین شخصه است از اشخاص حق که مبداء تعین حضرت  
 مدنی که افضل بشر است بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات فقط فوقین دائره است نه گفته اند که  
 چون سالک سبی که مبداء تعین اوست برسد کبری الشد را تا آگاه کرده باشد مراد از آن اسم ظل سحر آتشانی  
 باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تظلیل مرتبه انوار است  
 است مثلا علم صفتی است تحقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال محض است که باجمال مناسبت

بنیان ولایت کبری و ولایت کبری و ولایت کبری

دارد هر چیزی آن صفت حقیقت شخصه است از اشخاص غیر انبیا کرام و ملائکه عظام عالم الصلوة والسلام و سادسی  
 تعینات انبیا و ملائکه اصول بن ظلال است یعنی کایات این جزئیات مفصله مثلا صفة العلم و صفة القدرة  
 و صفة الارادة و غیره و سادسی از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند با اعتبارات  
 مختلفه مثلا مبداء تعین خاتم المرسلین العلم است همان صفة العلم با اعتبار مبداء تعین حضرت برادر  
 است علی بن ابی طالب علیه الصلوة و نیز آن صفت با اعتباری مبداء تعین حضرت یوحنا است علی بن ابی طالب  
 الصلوات و التسلیات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواج محمد شرف ذکر یافته است و آنکه  
 بعضی از اشخاص گفته اند حقیقت محمدی تعین اوست که حضرت اجمال است سبکی بوحده مراد ایشان انجیا  
 برین فقره ساخته اند و الله سبحانه العلم مرکز تعین دائره ظل است این دائره ظل را تعین اولی کاشته  
 اند و مرکز و اجمال دانسته بوحده نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت  
 همان برده اند و مقام فوق دائره ظل را که دائره اسما و صفات است ذات بچگون که بر سر است از تعین  
 تصور نموده اند چنانچه است بلکه گوئیم که مرکز این دائره ظل مرکز دائره فوق است که اصل اوست  
 و سبکی است ببارزه اسما و صفات و شیون اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل  
 است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دائره مرتبه احدیت است و  
 اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال سماء نمودن بنی بر اشتباه ظل است باصل و این قبیل است  
 باطلاق سیر فی الشد دران موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیرالی الشد است هذا بعد از آن اگر عروجی در  
 دائره اسما و صفات که در اصل این دائره ظل است بطریق سیر فی الشد واقع شود شروع در کمالات لایحه  
 کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات و التسلیات بلا صلا و تعینیت  
 ایشان باصحاب کرام ایشان نیز باین دولت رسیده و نصف ظل این دائره متضمن اسما و صفات اند است  
 و نصف مالی آن شکر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج بچگونه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و شیونات  
 است بعد از آن اگر بعضی فضل یزدی جل شانہ از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر  
 در دائره اصول تنها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول و دائره اصول آن اصول است بعد از ط  
 آن دائره قدسی دائره فوق ظاهری خواهد بود و آن نیز قطع باید نمود و چون ازان دائره فوق  
 جز از قوسی ظاهر نشد همان قوس اقتضای نموده آید در اینجا سیری خواهد بود بران سر طلاع بچگونه اند

و این اصول را که از اسما و صفات که مذکور شد بجز اعتباراتند و حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیون است که حصول کمالات این حصول سه گانه مخصوص نفس مطهره است و حصول اطمینان مراد و شیون بر سر گذارد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی شرف میگیرد و همین موطن است که تعلق بر تخت صدر جلوس میفرماید تمام ارضاء و تفارغ میفراید موطن تنهایی و لذت کبری است و ولایت نبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر را تا اینجا رسانند موجه شد که کار را تمام کرده باشند و در او نه این همه تفصیل است که باز بوده که یک بازوی پیران است اسما باطن هنوز در پیش است که بازوی دست از برای پیران عالم قدس چون آن را تفصیل بفرمایم و جناح از بر سر پیران طیار کرده باشد و چون بعینیت الله سبحانه و تعالی سیر باطن نیز با تمام رسید و جناح پیران سر شد و کلمه نذی با ناله و ما گنا گنندگی لولیان بدان الله تعالی و تعالی بنایا بحق ای فرزند از سیر اسما باطن چه نویسد که مناسب است آن سیر بقتل تبتل است اینقدر از مقام و امی نماید که سیر در اسما نظام سیر در صفات است بی تکرار نفس نماز و تملک و تملک و تعالی و تقدس سیر در اسما باطن نیز به چند سیر در اسما است اما در ضمن نمازات ملحوظ است و آن اسما در رنگ سیر با نکره و در پیش حضرت ذات تعالی و تقدس شسته شسته و صفات العلم ذات تعالی و صلا ملحوظ نیست و در اسما آن علم ملحوظ ذات است تعالی و در پس پرده صفت زید که علم ذاتی است که مراد و علم است قاسم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم سیر فی الاسم باطن و نفس علی بنی اسما و الصفات و الاسما و این اسما با اسم باطن املق و در مبادی تعینات ملائکه ملائکه اعلی است علی بنی و علی الصلوات و التسلیمات و شرف سیر درین اسما نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملائکه و فرشته در میان علم و علم در بیان اسما الظاهر اسما باطن نموده آید که آن فرق را اندک خیال کنی و گویی که از غلط علم اندک راه است لکن فرست که در میان مرکز خاک محب و عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد و نسبت بدرای محیط در گفت نزدیک و حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقامات تملک بر سبیل جمال و بیان می آید مثلا گفته شده است که بچکاره عالم امر را طی کرده سیر اصول اینها نمایند و اگر اسکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول ازین سیر بر تقدیر به مدت پنجاه هزار ساله راه نموده که بریه تعرج الملائکه و الروح فی یوم کان مقداره خمسمین الف ستمه رمزی ازین میفاید غایت مافی الباب جذب عنایت جل سلطان نزدیک است که کار این

در مدت دیده را در ظرفه العین میر آرد و با کبریا کار با دشوار نیست به چنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید که درون جمیع اسما و صفات و شیون اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل اصول را بقطع ابدال بدین موضع نموده اند تمامی سیر این مراتب را سه جنس غایتی دارد نه سعدی را من پان - بهر روشنی استیسه دور یا بچنان باقی - گمان کنی که عدم انقطاع مراتب اصول با اعتبار ذاتی گفته باشند با اعتبار تجلیات صفاتی مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه بکمال خط شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات تجلیه چه گفت و گویای این روپوش در انموطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نموی از غلیظت سیر طلبد پس از ملاحظه شیون در نظام چاره نمود پس آن منازل و اصول و مراتب من داخل همان دایره اسما و شیون است که انقطاع آن نزد ایشان سهل است و امریکه برین درویش ظاهر ساختند و ما را در تجلیات و ظهورات است چنانچه ذاتی و چه تجلی صفاتی دور از احوال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با بجماله طالع بلند و مقاصد برین در سلک عبارات محقره بعروق اجمال اهتمام نموده است و در یا با بی نهایت را در کوز با بی چند و در در و ما کن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول و در جناح اسم الظاهر و اسم باطن چون طیار سیر شود و عروجات واقع شد معلوم شد که این ترقیات بالا صلا نصیب نضر ناس است و عظم هوای و طهر ای که ملائکه گرم را علی بنی و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و شمع مخلوقند و تسبیح ایشان بسمان من جمیع بین النار و التلج است و در افتخار این سیر در واقع نموده اند که گویا بر سه سیر در رفیق سخت در مانده شده ام از دوسه چوب و عصا دارم که هر دایم شاید تو انم راه رفتی سیر نشود و بهر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن بنماید چاره ندارم نیز از راه رفتن و جوی مدت باین حال سیر نمودم فکرت شمره ظاهر شد بعد از طوطی سافت آن فنا و خول بال نشر واقع شده معلوم کردیم که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و اصول صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مراد اصول این مراتب و اصول اینها را در غنما سه عبارات ذاتیه است که تا آنرا فنا بعلم حصولی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضور می خواهد بود ای فرزند



اطلاق علم حصولی و علم حضوری در آنحضرت جل سلطان با اعتبار تیشا نظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها لازم است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذتیه که اصل زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متعین نیست علم آنها مناسب علم حضوری و الا فلیس لهما للعاق العلم با معلوم من غیر آن بحصول من معلوم قیسه شی فافهم و این تعین دل آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا اکرام و نه بلکه عظام است علیه الصلوات والتسلیمات و تمامی ولایت علیا است که مخصوص به او اعلی است بالا صاته و نیز مقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین دل حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی جاست که با او ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز نقل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شئون و اعتبارات و سیرت و فوق آن سیرا واقع شود و شروع در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص با نبیا است علیه الصلوات والتسلیمات و ناشی از مقام نبوت است کمال تابان انبیا را نیز به تبعیت از آن کمالات نصیب است و در میان طلائع انسانی حفظ و افزاین کمالات بالا صاته شرف خاک راست و سائر اجزای انسانی چنانچه از عالم وجود خلق در مقام طالع آن عنقریب بکند و بطفیل او بایند و ملت مشرف اند چون این عنقریب مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملوک فضل نشند چه انچه این عنقریب را میسر شده است بجمیع را میسر نشده و بعد از و حقیقت ندلی انمیوطن بطوری آید و مراقب تو سین او ادنی انجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت مغربی و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه فلال کمالات تمام نبوة اند و آن کمالات شج و مثال اند حقیقت این کمالات را و لا یح میگرد و که نقطه که در زمین این سیر قطع ایما بزیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود جمیع کمالات ما تقدیم در مایه محیط را نیز نسبت است بقطره در اینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه نوعی نسبت مقام نبوة بتمام ولایت همچون نسبت غیر فتاهی است به تمامی سحان منزه باطنی زمین سیر میگوید انوایه افضل من النبوة و دیگر از عدم آگاهی انیما علیه در توجیه میگوید ولایت باطنی افضل من النبوة کبر کلمه تخرج من فو اهر و چون بنیات منزه سحانه و همه توجیه علیه علی الصلوات والتسلیمات بن سیرا نیز با انجام رسانیده شود و گفتند که اگر با فرض قوم دیگر در سیرا نیز در عدم محض خواهد افتاد و ازین راه الا اعدم المحض آخر فرزند ازین ماجرا در توهمی که عفا و رشکا را در سیرا در دادم افتاد سه عفا رشکا کسر

نشود و امام باز چنین انجا همیشه با دست است و امام را فاعلم بحال بعد و راه الورا فم در الورا سه نبوة است متنا بلمند است همرا فکیر رسیدن ناپسند است و آن در اینست نبیا اعتبارا و جوب محبت است محبت جبرم رفع گشته است بلکه با اعتبار نبوت عظمت و کبریا است که با این ادراک است و منافی و جبران نبوت کماله و کبریا فی الوجود و بعد از آن نبوت از سه بعضی از کمال و ان باشد در ان سز و قات عظمت و کبریا فی جفیل انبیا علیه الصلوات والتسلیمات ایشانرا جاد و محمد بارگاه سازند و قول معمر با عول سهرای فزندانیمعا ما مخصوص بیات و جبرانی انسانی است که از مجموع علم خلق و عالم امر ناشی گشته است جمیع ذلک در نبوت من نیز کس بر عنقریب خاک است و انکه گفته پس و راه الا اعدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول است رفیع و دست و ذات منزه و در این وجود عدم است همچنانکه عدم را آنجا نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود یک عدم بر نقاضت او بر پا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطان و اگر اهل حق وجود را نیز گنجایش از تنگی عبارت مراد وجودی خواهد بود که عدم را با محال نقاضت نباشد و انچه این فقیر بعضی نکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض است از انسانی خود نوشته است بحقیقت اینها مد و ازین قبیل است بعضی از سارون که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کاراگاه ساخته اند انچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته اند مستغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله لکانه و تعالی ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت و مراتب معبود است و ایضا در عودات نبوة ردیحق است بحانه نبیانه که کثر می گمان برده اند که در ولایت ربوبی است سبحانه و تعالی و در نبوة ربوبی و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از اینجا توهم برده اند که ولایت افضل از نبوة بود از سه ابراهیم و ولایت نبوة را عروجی است و بهبوطی و عروج بهر دو را ربوبی است سبحانه و تعالی و در بهبوط و خلق غایت مافی الالباب در مرتبه بهبوط ولایت بکلیر و مخلوق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بمخلوق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم مگرانی فوق هر وقت دانست که دست و مانع توجیه دست کلیر مخلوق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده بهبوط فرموده است مذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان نبوة انقرضت فبقدره ما قاله تیکر با اعد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنقریب خاک از همه بالا تر

و در فضیلت نبوة و درایت رشتا المصلح فی الایات نبوة

در منازل بهبوط آن مختصر از هم پایان ترفرومی آید چنانچه پایان ترفرو و دنیا بد که مکان طبعی آن همه پایان است  
و چون از هم پایان ترفرو و آید ناچار دعوت صاحب آن آید بود و افاده آن کامل باشد بدان امر فرزند  
چون طریق نفیستند به ابتدا سیر قلب بود که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده آید بخلاف سایر  
طریق مشایخ کلام که شروع در تزکیه نفس نمایند و تطهیر قلب می فرمایند بعد از آن به عالم امری در آید ولی  
ما شاء الله تعالی آنجا عروج بنمایند از اینجا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندر ارج یافته است  
و این طریق اقرب گشته است چه حصول تزکیه تطهیر و ضمنین سیر ایشان بوجه من میسر شده است که سافت  
گوناگون گشته اجزم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد افلاک دانسته اند بیکار شمرده اند بلکه مقصود ما را  
و حصول بطلب یقین نموده اند زیرا که مالکان طریق بقدم تزکیه و بریافتن شاد و مجاهدات مشرب و قطع  
بادیه های صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر نمایند و در انجذاب قلبی التذاد روحی افتند  
بسیار است که باین انجذاب نتوانست کنند باین التذاد کفایت در زمره و منفه لامکانیه این عالم و انگیز  
شان شود و شائبه یحیی آن عالم نیست چون حقیقی باز در و در مقام سالی گفته است سی سال روح را  
بخندای بر سجد می و دیگری گفته که سر ستود و نمودن تریه فوق العرش ز معارف فاضله است و از بیان  
سابق معلوم شده است که آن تریه نیز داخل دایره امکان است تریه ناست فی حقیقت تشبیه است  
بکلاف بزرگواران این طریق علیاً که شروع از مقام جذبه نمایند و بعد از التذاد ترقیات سیفر نمایند این بخند  
و التذاد و روح ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس چه دیگران را مانع وصول  
است این بزرگواران را مدد معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیه تصور نموده بلا مکانی حقیقه تو به سیفر نمایند  
و یحیی آن عالم را عین چون دانسته بنحوی حقیقه ارتقا بنمایند لاجرم بغرور و جود حال در رنگ دیگران  
مستون میگردند و مجوز و سوزین راه بر مثال طفلان گول نمی شوند و بر تریهات صوفیه بیایات نمیکنند  
به تطبیقات مشایخ افتخار نمی نمایند تو به احدیت صرف اند و از اسم و صفات جز ذات مقدس نمی خوانند  
باید دانست که این عروج که در ماقدم ذکر یافته است مخصوص بمحمدی المشرب است که تمام استعداد  
که از کمالات جهان خسته عالم امر نصیب کامل دارد و چنانچه عالم معبر و چنانچه عالم کبیر همچنین از اصول آن  
بجنگانه که خلال اسمای دجوبی است خط و افروارد و همچنین از وصول آن خلال که مقام اسماء  
و صفات است و انکه گفته که تمام الا استعداد بود زیرا که با است که به ظاهر محمدی المشرب بود

نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران را مانع یافتن است

که کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معاینه اخفی را با انجام نمیرساند و  
بنقطه آخر و منتهی نشود بلکه در ابتدا و اواخر و وسط او ماند و چون و را خفی کوتی کند در اصول آن نیز اندازه آن  
کوتی خواهد کرد و کار را با انجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه بسته  
به وصول است بنقطه آخر آن مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهند اگر چه بر این سوا نهایت کوتی کند سه  
خزاق دوست اگر اندک است اندک نیست و در دین دیده اگر کم است بسیار است و این کوتی در اصول  
و حصول اصول نیز سیرایت خواهد کرد و از اصول بمطلب باز خواهد داشت و انکه گفته که این بیان مخصوص بمحمدی  
المشرب است زیرا که نیز محمدی المشرب کسی باشد که کمال و مقصود بر درجه اولی باشد از درجه است  
و ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگر که کمال او مقصود بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت  
و مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او تا درجه ثالث بود که مقام سرست و شخصی  
رابع بود که نهایت کمال او تا درجه رابع باشد که مقام اخفی است و درجه اولی را مناسبت تجلی صفات  
افعال است و درجه ثانیه را تجلی صفات ثبوتیه و درجه ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت  
و درجه رابع بعفات سلویه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و درجه از درجات ولایت  
زیر قدم نبی است از انبیاء و اهل العزم و درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا  
و علیه الصلوٰه و السلام رب او صفات تنوین است که فضا و صدور افعال است و درجه ثانیه زیر قدم  
حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علیه الصلوٰه و السلام رب او صفات  
رب ایشان صفات العلم است که جمع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی علیه  
السلام رب او صفات شیعونات شان الکلام است و درجه رابع زیر قدم حضرت عیسی  
است علیه الصلوٰه و السلام رب او صفات سلویه است نه ثبوتیه که موعظ تقدیس و تنزیه است  
و اکثر که بر امام علیه الصلوٰه و السلام در نیوین مشارکت حضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان را  
در مقام حاصل است و درجه خامس زیر قدم خاتم المرسل است علیه الصلوٰه و السلام رب او صفات و تسلیمات و رب  
علیه الصلوٰه و السلام رب الارباب است که جامع صفات و شیون است و تقدیمات و تنزیهات  
است و مرکز دایره این کمالات است و در مرتبه صفات و شیون است تبیین از این بیان العلم مناسبت است که  
از شان عظیم ایشان جامع جمیع کمالات است و همین مناسبت است و علیه الصلوٰه و السلام رب او صفات بر این مرتبه است



و قبله و قبله او علیهما الصلوات و التسلیمات باید دانست که فاضل کدام ولایت را با اعتبار تقدم و تاخیر است  
 است تا صاحب خفی افضل باشد از دیگران و غایب از اقیانوس که با اعتبار قرب باصل و بعد از اصل و غیره از اول  
 درجات ظلال کثرت و قلت پس رد بود که صاحب قلت با اعتبار قرب باصل فاضل باشد صاحب خفی که آن  
 قرب پیدا نکرد است که اولاد یعنی ائمه در جبهه اولاد و اولاد یعنی ائمه قطعاً در ولایت اولی که در جبهه  
 و آخر است پوشیده نماند که سلوک اهل تصدیق و تریب نیکو که قلب بروح روند و از روح بیشتر از سر خفی و خفی  
 به خفی نیز محسوس بود و تریب است که بر تریب است که در عالم اتمام ساخته تریب محسوس نهایی است که در  
 در محسوس محسوس تریب است که در عالم اتمام ساخته تریب محسوس نهایی است که در  
 و در محسوس محسوس تریب است که در عالم اتمام ساخته تریب محسوس نهایی است که در  
 رسانیده اند از مقام قلب نقی که در مقامات افعال که محسوس است رسانیده و همچنین از  
 مقام روح گویند نقی که در مقامات ذاتیه رسانیده و علی بن القیاس شک نیست که افعال صفات  
 و تعلل از ذات او شک نیست اگر افکار است در ظاهر است پس در آن موطون و اعلان افعال  
 و صفات و این تریب تریب است ذات بی چون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب خفی را در این  
 تمامی کارانید و تریب تریب است که در جبهه تقاضا با اعتبار و موطون باقی خواهد ماند و صاحب قلت  
 خفی برابری خواهد جست اما اینجا خلط کنی که این تفاوت در میان اولیا و دیگران تصور است که صاحب  
 ولایت قلب دون است از صاحب ولایت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه کمال ما و اولیا و نسبت  
 با نبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات این تفاوت عقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب نشی شده  
 است افضل است از ولایت ولی که از مقام خفی نشی شده است اگر چنان ولی کمالات اخفی را با تمام  
 رسانیده باشد و مرتبه صاحبیت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قابل مدح بجا تعالی و تقدس  
 حکمتنا علیا و اعلیٰ علیهم الصلوات و التسلیمات و ان چند نام ائمه نبیون آری این تفاوت در میان انبیا و  
 با یکدیگر تصور است و صاحب علو فضل است از صاحب مفضل نمکین این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات و  
 التسلیمات نیز با خردا کمال است اما در است افاضل موطون باصل و موطون مفضل نیست  
 تواند که صاحب این مفضل در آن موطون افضل باشد صاحب بن علو که تا به تفاوت فی ذلک  
 الموطون بین موسی و عیسی علیه نبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات فان موسی و عیسی هر دو شان عظیم

نیر علی علیه نبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات ملک بحسابه و ائشان فعلنا ان التفاوت فی ذلک الموطون باصل  
 آخر در ذلک علو و السفلی اما انما جبر من بعد مفضل انشاء الله تعالی بکن توفیق و کمال سنه و کرمه تعالی  
 و ذلک جبرنا تفاوت بین تعلیل و حجاب و سایر انبیا و غیره انما الله و علیهم الصلوات و التسلیمات فی  
 الکمالات التي تتعلق بحقیقت الکعبه البریه التي هی فوق جمیع العقول البشریه و الملکیه فان الخلیف قد شانا  
 انما هو تیره رفیع و تیسر لحد ذلک نشان و المرتبه درین مقام شگرت که مناسب مقام ظهور و سر اوقات  
 غفلت و دیگرانی است کمالات مرکز آن مقام که مقام جمال است نصیب قائم الرسل است و باقی  
 به مفضل محفرت خلیل سلم که دیگر است در انجا فیلیا ایشانست از نبیا و کمال او یا علیهم الصلوات  
 تسلیمات اما که حضرت خیمبر علیه سلمه لا الصلوة و السلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند  
 آثار تشبیه داده اند صلوات و برکات سنوّل خود را صلوات و برکات حضرت ابراهیم علیه نبیا و  
 علیه الصلوات و التسلیمات و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از ستم هزار سال آن توفیل ایشانرا  
 نیز میسر شد و سؤل مجاب گشت احمد بنده بجا نه علی ذلک علی جمیع نماز و کمالات آن مقام عالی  
 فوق کمالات و ولایات و کمالات نبوت و رسالت است چه افوق نباشد که آن حقیقت سجود و ایما است  
 عزیزا کرم و ملائکه عظام را علیهم الصلوات و التسلیمات و انچه درین فقیر در ساله میداد و ما نوشتیم است  
 که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت که در فوق اوست رسیده ممتد گردد و حقیقت  
 محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت که در ظاهر از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم نمود این  
 حقیقت بر آن حقیقت انکاشه این اشتباه بیاید واقع میشود و ظل را در وقت عدم نمود اصل مصل  
 می انکار و بحقیقت می نامد از انجا است که یک مقام چند مرتبه ظاهر شود و در آنست که ظهورات بمقام  
 و اعتبار ظلال مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر گویند  
 از انجا معلوم شود که غیر مرتبه مرتبه ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گویند که حصول علم به طبیعت  
 ظهورات سابق شاهد عدل است بر افریت آن ظهورات بن علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست  
 بلکه ظهور حقیقت میداند که هیچ یک را ظلال نمی انکار و اگر چه ندانند که اختلاف بین حقائق از انجا آمده  
 ظاهر می شود و در معارف سابق معلوم شد که کمالاتی که با علم امر تعلق دارد بمقامات اند و معارف  
 کمالات را که با علم خلق متعلق اند و کمالات اولی از طبیعت خالی نیستند و مخصوص اند بمقامات

فصل در تفاوت مراتب انبیا

ولایت و کمالات ثانیه را نشان می‌دهد که مناسب ظهور است این نشانیها برآمده اند و از مقامات نبوة  
 نصیب کامل یافته پس حقیقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خداوان باشد در شریعت را که ناشی از نبوة  
 بوده و نیز باشد عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که از بر نشانیها قدس شد تعالی را در حق  
 کرده اند و ابتداء از عالم نبوة اولی و انبیا است چه ترقی از ادنی که عالم است باطنی که عالم خلق است باید  
 نمود و از ادنی بادی چه توان کرد این چهار مرتبه نمیشود و اندکی از این بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست و دیده  
 شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند و انداخته اند حقیقت کار دیگرگون است و بعضی فی الحقیقت بلندی  
 است و بلندی پستی علی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطه اولی که اصل الاصل است این  
 قرب نقطه دیگر را می‌نماید است که سخن که است گنایان به گنایان این دید مقبول است شکوة نبوة است  
 ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب اند انبیا علیهم الصلوات و التسلیات شروع سیر عالم نموده اند  
 و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت مافی السحاب او بیا کمال را که سیر ایشان موافق سیر انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیات افتاده است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط شریعت حقیقت که بولایت است و در آخر  
 و مناسب عالم اند و در آخر حقیقت شریعت است که فخر نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت نقطه  
 است محمول حقیقت شریعت را پس بدایت او بیا کمال و بدایت انبیا و اصل حقیقت شد و نهایت هر  
 نشان شریعت فلاسفه بقول من قال بدایت الاولیا و نهایت الاولیا و بدایت الاولیا و نهایت الاولیا و شریعت  
 خواسته آری آن بیچاره چون از حقیقت کار آگسخته داشت اجزم باین شیخ حکم نمود این معارف  
 بر چند کس گفته است بل کفر بر عکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما منصف حکیم جانب بزرگ  
 انبیا علیهم الصلوات و التسلیات ملاحظ نماید و عظمت شریعت بروی ستوسه بود و محتمل که قبول این اسرار  
 مقصود نماید و این قبول را وسیله زیادتیه ایمان خود نماید از فرزند بشنو که انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیات دعوت را مقصود بر عالم خلق ساخته اند بی الاسلام علی نفس و چون قلب را مناسب است  
 به عالم خلق بیشتر بود تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از مادر او قلب سخن نرسودند و  
 آن را کامل و روح فی الطریق ساختند و از مقام مدینه شمر دند بی نعمات بهشت و آلام  
 دوزخ و دولت دیدار و بید و لقی حرمان همه وابسته به عالم خلق است عالم امر را بان  
 تعلق نیست دیگر علی که فرض و واجب سنت است ایمان آن جمالب تعلق دارد که

در بیان عالم و عالم خلق

در بیان عالم و عالم خلق

از عالم خلق است و نیز نصیب عالم است از اعمال تا قدر است پس قریب که فخر او را در این عالم است باندازه عالم  
 خواهد بود پس تا قریب که فخر او را در این عالم است نصیب عالم باشد و قریب که فخر او را در این عالم است نصیب عالم  
 و شک نیست که فخر او را در این عالم است نصیب عالم باشد و قریب که فخر او را در این عالم است نصیب عالم  
 باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فخر نیز نسبت قطره و دریا است پس تفاوت  
 در میان و در قرب از اینجا قیاس می‌برد و در مرتبت عالم خلق را بر عالم ازین تفاوت باید دانست که فخر خلق  
 چون از زمین نصیب ندارند فخر را خراب است و در این فخر که فخر است و فخر که فخر است و فخر که فخر است  
 دانسته در اقیان فخر و شرف و سبالات می‌نمایند و در این اقیان فخر که فخر است و فخر که فخر است و فخر که فخر است  
 نمی‌دانند که او را یک فخر جماعت از هزاران راسخ ایشان بهتر است آری ذکر و فکر را مرامات آداب  
 شریعت و فخر و فخر است و علما دبی را انجام نیز در این فخر که فخر است و فخر که فخر است و فخر که فخر است  
 شش نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه علی اله الصلوات و التسلیات بهجت ندیده است  
 جماعت و جمعیت تمام می‌کنند و در حال دیگر پیدا کنند که روایات قدیمه در امت جماعت نافه ناطق است  
 و در او را فخر خلق کسل می‌درزدند که فخر را در وقت تحب او نمایند بلکه در اصل وقت هم تجاوز  
 میکنند و جماعت نیز چندانی تقدیر ندارند یک کس یا بد و کس و جماعت قناعت دارند بلکه یک کس  
 که تمنا می‌کند به گاه مقتدایان اسلام این عالمه نمایند و عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف  
 در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار و هوا بدعت هویدا است اندک پیش تو گفتیم غم دل برسیم  
 که دل زده شوی و در سخن بسیار است و ایضا او را نوافل قرب علی از ظلال می‌بخشد و او را فخر  
 قرب اصلی که شایسته نیست ندارد و اگر نوافل که براسه تکمیل فخر او کرده شود آن نیز محدود و معاون  
 قرب اصل است و از لحقات فرض پس ناچار او را فخر مناسب فخر خلق بود که باصل توجیه است و  
 او را نوافل مناسب عالم که در ویش بظلال است فخر همه بر چند قرب اصل می‌بخشد اما فخر و اصل  
 اینها صلوات است الصلوة معراج المؤمن شنیده باشی و اقرب یا یکنون العبد من الرب سنی  
 الصلوات وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و سلم اله الصلوة و السلام که تعبیر از آن به سنی  
 است الله وقت فرمود نیز فقیر و نماز بوده نماز است که مکرر سننات است و نماز است که نمی  
 از نماز و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام راحت خود را در آن میجوید

در بیان عالم و عالم خلق



انجا که میفرمایند حتی یا بل و نماز است که متون دین است و نماز است که تفاوت سلام و گفتار بر سر اصل سخن و در ولایت عالم خالق بر عالم امر گویم که عالم امر اینجا خط خود را فرار گرفته است و مشاهده و مشاهده حاصل آمده فرد و در شست و شویها لم خلق قند و دریت بلا کیفیت و در امتیاز و اینجا متعلق مشاهده علی است از احوال و جو بملی و آخرت واجب و جو پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است در میان خلقت و در و اما قدر فرق عالم امر و عالم خالق بدان و نیز بدان که مشاهده قمره ولایت است و رویت قمره نبوت که به تبعیت بنیای علم الصلوات و التسلیات مانده تا بیان را بیشتر خواهد شد ازین جا تفاوت در میان ولایت و نبوت نیز در باب تنبیه هر عارفی را که عالم امر مشاهده بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر که عالم خالق بیشتر مشاهده است قدم او در کمالات نبوت و ازین تر ازین که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در جانب مد در حضرت عیسی عالیست لهذا ملحق بر روحانیان گشت و جانب خلق در حضرت موسی قالب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام اینجا مشاهده اتفاق نموده طالب بیت فرمود این است بیان سبب تفاوت قدم انبیاء در کمالات نبوت که در ما تقدم و در بیان آن نموده بودیم و غلبه بعضی طائف و مغفلان که در تفاوت کمالات ولایت حضرت الله سبحانه و تعالی و انبیا و اولیای خود چون علوم نبوت که شرح و احکام است متعلق بقالب بیشتر داشت بنیای علم الصلوات و التسلیات را نیز من سبب بود و خلق بیشتر بوده از انبیا مان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است و بعد از خروج بقائات قرب که بولایت تعلو دارند و اندک است آنکه که نهایت خروج و غایت قرب نبوت و تکیه سابق حاصل شده بود و غلبه از غلبه این قرب بوده که بصورت بعد تصور میگردد و دو وجهی که اول مسیر شده بود عکسی و سکونین خود معا بوده که بظا بهر نزول بنیای نبی که مرکز دایره که بعد نقطه است نسبت به بعد دایره و حال آنکه فی الحقیقه هیچ نقطه قرب محیط نیست از نقطه مرکز بر که محیط تفصیل آن نقطه احوال است و این نسبت نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب نتوانند دریافت حکم به بعدیت آن نقطه میزایند و حکم از مرتبت آن نقطه را جمل مرکب تصور کنند و اما این حکم را نسبت به جمل تحقیق می نمایند و الله سبحانه و تعالی ما تطفون بید دانست که مسئله بدر حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود و خروج فرموده بر تخت صدر ارتقای نماید و آنجا تکمیل

در بیان این که در ولایت و نبوت تفاوت است و در بیان این که در ولایت و نبوت تفاوت است

بسطت پیدا میکند و استیلا و بر ملک قرب میفرماید این تحت مدنی الحقیقت فوق جمیع مقامات روح و در ولایت کبری است برین پایه این تحت انظر باین بطون نفوذ میکند و غلبه سیرت بنیاید بل که در این فاعله مسعود فرماید هر اوستا یا بعد ابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تکمیل این حقیقت عقل نیز از مقام خود برآمده با صیق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت هر دو با اتفاق بلکه اتحاد متوجه کار خود خواهند بود و فرزند طمعه را بنیانش مخالفت مانده است و مجال سرگشتی نه حکمیت خود متوجه مطلوب است و بنیای قرب است و مقصود تقش نیز بنیاد پروردگار نیست بطن سلطانه و طلبش بی غایت و عبادت او تعالی و سجده انوار که اول بدترین خلایق بوده اند از همینان و حصول فنا حضرت سلطان یسین عطف عالم شده است و در این قرن خود شده بنی مجتهد صادق فرموده علیه علی را الصلوة و السلام خیار کم فی ابیته خیار کم فی الاسلام اذ انفقوا بعد ازین اگر صورت خلایق و سرگشتی است مشاهده آن طالع متغایر انحصار جاد است که از قالب اند که قوت تعلیه است از انجانی است اگر مشویه است هم از انجاء اگر روح شمره است هم از انجاء حاشانه است اگر نخست و دوات است هم از انجانی بنی سائر حیوانات که نفس ماره ندارند این اوصاف را مل و آنا بوجه تمام و کمال حاصل است پس تواند بود که مراد از جهاد که حضرت پیغمبر فرموده علیه علی را الصلوات و التسلیات و رجوع من الجهاد الی صغرانی الجهاد لا کبر جهاد قلب بود جهاد با نفس که قلیل که نفس باطنیان انجا سیده است و باطنی و مریضی نشسته پس صورت خلایق و سرگشتی از وی تصور نیز نباشد و صورت خلایق و سرگشتی از اجزای قالب است از دات ترک اولی است و ارتکاب مومر خدای ترک غریبت ندارد ارتکاب شیاء مومر ترک فرائض و واجبات که آن در حق او نصیب عرشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر برهه فوق کمالات طمعه است چنانکه گذشت اما مسئله بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب شکر است و در مقام استغرق لاجرم مجال مخالفت در دوسه مانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام نبوت بیشتر است محمود ایشان قالب است تا چا صورت مخالفت در ایشان باقی مانده از برای تمسک بصفه منافع و فوائد که آن مربوط است قائم باید دانست که منصب نبوت ختم بر طاعت رسول شده است علیه و علی را الصلوات و التسلیات از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان در نصیب کامل است این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز

در بیان این که در ولایت و نبوت تفاوت است و در بیان این که در ولایت و نبوت تفاوت است

این دولت برپایه قدرت سرایت کرده است بعد از آن رو با ستار آورده است و غلبه کمالات لایست خلی جوده  
گشته ستار ما میدست که بعد از بعضی وقت مید و ستار مزانه گردد و عقبه و شیعری پیدا کند و کمالات  
اصلی رو بنمو آید و غلبه ستار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه السلام چون تبعیت کمالات مقام نبوت را  
علیه باشد و فرزند تاج کامل بنی علیه علی که الهی و الهی و السلام چون تبعیت کمالات مقام نبوت را  
تمام کند گز اهل مناصب است منصبی که سرفراز میسازند و چون کمالات ولایت کبری تمام  
کند گز اهل مناصب باشد منصبی که شرف میسازند و از مقامات کمالات ظاهری مناصب است  
منصب قطب رشاد است و مناسب منصب خدایت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که محبت  
ند و توان آن دو مقام اند که در فوق و در غوث نزد شیعیان درین عمر بی همان قطب مدرست  
غوثیه منصب عظیم نیست و آنچه تقدیر فقیر است آنست که غوث قطب مدرست قطب از و  
در بعضی امور مدعو بوده و در منصب مناصب بدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من  
ایشا و الله ذو الفضل یغنیه تدریس علوم و معارف مناصب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت  
شرع بنیاست علم سلوالات و التسلیمات و چون در اقدام نبوت تفادات است در شرائع انبیا  
نیز انداز که آن تفادات اختلاف پیدا آمده است و معانی که مناسب مقام ولایت اولیا  
است شتمیات مشارع است و عاویکه از تحجید و تحمید و در و از غلط و سبوان غایب و از قرب  
محبت نشان نمیشود و زمراتیت وظلالت اشعار فرماید و مشهور و مشاهد اثبات کند بالجمله  
معارف انبیا کتاب سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات یکس ع قیاس کن ز گلستان  
من بهار مرآت ولایت اولیا پس بقرب حق برود و ولایت انبیا نشان اقربیت و تعالی غایب و ولایت  
اولیا ولالت بشود و نماید ولایت انبیا نسبت قبول کیفیت اثبات فرماید ولایت اولیا و قربیت  
انتشامد که چیست و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قربت بین  
بعد و اند و مشهود النفس غیب شمرد و گویم شرح این بعد شود و ای فرزند سخن را در میان کمالات  
نبوت و مزیت آن بر ولالت و فرقی در میان ولایت سه گانه که ولایت مغرر است و ولایت  
اکبر علی ولایت علما است و معارف مناسب هر کدام و محال تعلقه هر یک طریقه لایزال خست فقر  
اکبره و عکس در جهان اینست که در آن بود که از کمالات انبیا است و انبیا و انبیا بر آید و از سلطان

دین گمان نبوت و مزیت آن بر ولایت

نکار و در هر این عوام کفایت و ضروری ندانند لای و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تمهید است  
و تقریب با قیام عوام بلکه تمهید و تشریح است بر آن ادراک خواص نام نیست بیان طریقه که حضرت حق بکائنات  
این حقیر را آن طریق ممتاز ساخته است از هدایت تا نایب بنیادش نقشبندی است که متضمن اندراج نایب  
و هدایت است برین بنیاد عمارت ساخته و کونست با فرموده اگر این بنیاد نبی بود محال بود با نبی نبی فرد و تحمیر زنجار و قدر  
آورده در زمین هند که مادرش از خاک غیر بلطی است کشته و باب فضل سالما آن را سیراب داشتند و تبریت  
چنان بی ساختن چون آن گشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید احمد شده اندی هرانا  
نیز و انکاشته دی لولان بدانان الله تقدیرات رسل ربنا با حق باید دانست که سلوک این طریق عالی  
مربوط است برابط محبت شیخ مقتدا که سیرماری باین راه یافتند و قوت انجذاب باین کمالات متعین  
گشته و در شافی احوال قلبی است و توجیه و رفع عمل منویه صاحب این کمالات نام وقت است خلیف  
و در کات قطب ابدال به ضلال مقامات غرضمند و تا در دنیا از کمالات و بقطره قانع نبوده ایت  
و ارشاد او در رنگ نور انبیا پیچوست او بر هر کس فالقن است فلیک که بخوابد هر چند که خواستش  
او اختیار او نباشد چه باست که طالب خواهش مرے نماید و آن خواهش در دی پیدا نشود لازم  
نیست جماعت که نبی را دوست شوند که تبسول و رشد پیدا کنند اینی را بدانند بلکه بسیار است که اصل  
هدایت در شد خود را نیز گامی نبینند نه اند مع ذلک کمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را  
هدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری  
شیخ که مدار بنا بر خصوصیت طریقه از طرق و مصول منوط بوجود و شرف اوست البته صاحب علم  
است و از تفصیل سیر گاه دیگران را بعلا و کفایت نموده توسط او بر تبه کمال و تکمیل میرسانند و  
انجاد بقا شرف میسازند ع خاص کند بنده و سلوالات نام راه افاده و استفاده و انکاشی انبیا  
است مرید برابط محبت که شیخ مقتدا در مساعده فضا برنگ او منصف میگردد و بطریق انکاشی  
بناور میشود و در منصورت علم چه در کار بود و احم در افاده و احم در استفاده و خربزه که بتابش بخورید  
ساده فضا و پنجه میگردد و بر مروریام می پرد و چه در کار است که او را علم به بختی خود بود و با انکاش  
داند که آن را بخت می سازد آری علم از بر آن سلوک و تسلیک اختیار رے در کار است که  
بسوس دیگر مربوط و در طریق ماک طریقه اصحاب کرام است علیم از عنوان علم بسلوک و تسلیک





بیشمار بقسم گوهری نگارست نمازست که راحت و بهیاری است حتی یا بلال فریست این جزا و قرة یعنی  
 اقی الصلوة اشاره ایست باین تمنا از واق و مواجید و علوم و معارف احوال مقامات انوار و انوار و انوار  
 انگیزات و تجلیات حکیمانه و غیر تکلیفیه بطورات تلون و غیر تلون و هر چه ازینها و بر و ن نماز سر شود و بی گاهی از  
 حقیقت نماز و در پندش آن ظلال امثال است بلکه ناشی از و هم و خیال اصلی که حقیقت نماز آگاه است  
 در وقت و احوال و گویا از نشاء دینوی می بر آید و در نشاء و خرومی می در آید لاجرم در وقت نشاء که مخصوص  
 باخرت است نهی از ان فرامیگیرد و فعلی از اصل در نشاء و خرومی می در آید و در وقت نشاء که مخصوص  
 اصلی است که معانی که بیرون ظلال است مخصوص باخرت است پس از معراج چاره بود و آن نماز است در حق شکر  
 این دولت مخصوص باین است که به نسبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که در شب معراج از دنیا  
 باخرت رفت و بهشت درآمد بدولت رویت و مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و به این سعادت  
 مستعد شدند اللهم جزه عنا موله و جزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته و اجز الا نبیا و کلمه جزا و فائمه  
 و دعا الخلق فی الشیخانه و بهر اتمالی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که حقیقت نماز آگاه نشاء و فائمه  
 مخصوصه آن اطلاع بخیرند و بهر اتمالی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که حقیقت نماز آگاه نشاء و فائمه  
 دیگر ملاحظه ساختند بلکه گویا ازین نماز را در کار دانسته باین آن بر غیر و غیریت داشتند و علوم را ازین  
 افضل اشکاشمند صاحب فتوحات میگوید که در صوم که ترک کل شرب است با صفت صمدیت تحقق یافت  
 و در نماز تغییر غیریت آمدن دعا بد و معبود و استغفار و کما تری یعنی سئل التوحید بوجودی الذی هو  
 احوال اسکری از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جمیع از این طائفه تسکین اضطرار و از سماع و نغمه و  
 تواجب بستند و مطلوب خود را در پرده های نفی ملاحظه نمودند لاجرم رقص و قافیه را دیدن خود گرفتند باین  
 شنیده باشد با جمل الله فی الحرام شکار علی الفریق تملق کل حیث و حب الشی یوم و یوم اگر شمه حقیقت  
 کمالات معلوم بر ایشان منکشف شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزنند و یا وجد و توحید نکرند  
 و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اسه بر او هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان  
 قدر فرق در میان کمالات که نشاء و آن نماز است و کمالاتیکه نشاء و آن نغمه است بدان معانی  
 تکفیل اشاره این کمال است که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخر سیه است که رنگ  
 اولین بر آمده مگر از غیا فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات لایم خیر و انهم هم نفرمودند

و هر خدام او سلمو چنان سبب آخر یا بدل بیشتر دیده که عمل تر و دشت و در حدیث دیگر فرموده علیه و علی آله  
 حصوة و السلام که بیشترین این است و اول است یا آخر و در میان گذشت آری و متاخرین این است اگر چه  
 نسبت ملو است ماکلیل است بل قاع در متوسطان هر چند نسبت بآن ملو نیست لیکن بیشتر است بل اکثر  
 و ملو به میثه کیفیه اما قلیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسا بقان نسبت داده  
 و بیشتر ساخته قال علیه و علی آله الصلوات و التسلیات لایم خیر و انهم هم نفرمودند و غیره  
 آخرتین این است از بهیاری است از احوال آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام زیرا که این است  
 و از بهیاری است عظیم در تغییر امور و تغییر نسبت قوی در تبدیلیات و چون درین است نغمه و تبدیلی خود  
 و نسبت سابقان باین طراوت و غنای در متاخران جاوه گرفته است و تا ایند تغییر نسبت خود  
 است و از بهیاری است فرموده گویا بان عدل برایش حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حضرت  
 مددی است علیه و رضوان فیض روح القدس را باز مد و فرماید دیگران همه بپند انچه بجا می کرد  
 همه برادرین سخن موزیر کفر و خرافات گران است و افهام اینها دور و دورا اگر بر مراد نصاف بیایند  
 خود سعادت یکدیگر را موزن کنند و صحت و قبح احوال را بمطابقت علوم شرعی عدم مطابقت آن  
 بر خط نمایند و تقیید و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی مبنی تر است شاید از استبعاد برکنند  
 و بهیاری باشند که تقیید و توقیر سائل خود نوشته که طایقت و حقیقت فادان شریعت اند و نبوت افضل از  
 و حقیقت است اگر چه دلایلت آن بی باشد و نوشته که کمالات دلایلت را نسبت به کمالات نبوت  
 و حقیقت است که نیست فائمه که تفرقه داشته نسبت بدریاسه محیط و مثالین بسیار نوشته است و حقیقت  
 و مکتوب یکایم فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار  
 نعمت حق است بجهان و ترغیب و تلویح باین طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خداست  
 و در حدیث دیگر حرم است که خود را از کافر فرنگ بهتر دانند کیف لایم خیر و انهم هم نفرمودند  
 و داشت از خاک و مزرعه و گداز سرزاف پاک و من آن خاک که بر نو باری کند از لطف بر من قطره  
 و بر روی و بر من صبر زانم و چو سوسن شکر لطفش که تو انم و بر من صبر زانم این مکتوبات  
 از شوق تعلیم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد  
 بعد از آنکه با متوجع و دگر دند نظری از عمر تعلیم نماز صرف نمایند و الله سبحانه و تعالی



این سبیل ارشاد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت انصاف علیه علی الصلاة والسلام و التمسوا انکمالا  
**مکتوب دوم و شصت و دوم** بمولانا محب علی صدور یافت درین آنکه ارتباط حاجی است  
 بنسبت ما افکاسی در قریب بعد تفاوت ندارد و ما مناسب و آنکه بخیر و سلام علی عباده اندین صفت عقیقه شریف  
 که زوایا التفات قوم فرموده بودند و اصول آن تنج گردید چون بنی از فرط محبت کمال تقصص بود از دوا  
 فرحت بخیر معجز از و قد سابق اندراج یافته بود و در مایه وضعی که باشند از وضاعت شرعی محل مقناقد نیست  
 بشرط آنکه شسته محبت گشته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و تا مره این اشتیاق سرگردان و بکنایه  
 نسبت در مقام بیفرد چه ارتباط حاجی است و نسبت و فکاسی نسبت به تفاوت ندارد  
 هر در سرعت و بیو و عدم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم به آن تعلیق نیست را زیاده مکتوبی که  
 اینام فرزند می ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یا از ان  
 سیادت پناه اخوی میر محمد نمان آورده اند از آنجی هستند و چه خطاب ناید و سلام **مکتوب دوم و شصت و شصت**  
**و شصت و سوم** بمولانا محب علی صدور یافت درین آنکه ارتباط حاجی است  
 به بی دارد و در بیان فضائل صلوات و ایما سبب کاسته شده و سلام علیه عباده اندین صفت عقیقه شریف  
 قدوم سرت نر و مجانب اشتیاق و فرحت فراوان رسانیده به سینه و اتحاد و الفت و ذلک **مکتوب دوم و شصت و شصت**  
 بده است فلک سنا فام تازین و کدام خوبتر در خواست خوشتر در مقام توبه جانب شریک  
 یا ماه جان گیر دمن از جانب شام چون قدم خیر فرموده اند و در تشریف اند که شایقان زویر یاد  
 اختلاف از دوازده استماع احباب و بهجت ندر دارند و در فقر چنانچه صورت کعبه ربانی سجود بهمان است و تصور  
 خلق و چه بشود و ملک حقیقت آن نیز سجود ایما است و حقائق آن صورت را چه در آن حقیقت فوق جمیع حقائق  
 آمده است کمال متعلق آن فوق کمال متعلق سائر حقائق گشته و بنی این حقیقت بر رخ است میدان  
 حقائق کونی و حقائق آدمی موقوفات عظمت و کبریا و داشته که هیچ رنگ و کیف بدمان قدس  
 آن ترسیمه و چه عقیقه به آن راه نیافت غایت عروجات و نیوی و ظهورات  
 آن تا منتهای حقائق کونی است نصیب از حقائق آسمانی جل شانّه مخصوص باخریت  
 است و در نماز که مسراج مومن است و در آن معراج که گویا از دنیا به آخرت  
 رفتن است خط زانچه در آخرت میسر شود بد سفر میسر میگردد و انکار مایه عمده در حصول

در وقت و در توجیه است بجهت که به موطن ظهورات حقائق آدمی است تعامات قدس است پس  
 انجوبه است در دنیا بصورت از دنیا است فی حقیقت آخرت است نماز متوسط آن نیز بنسبت  
 زیده کرده است بقوت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که در ادای نماز  
 پیشتر بود فوق جمیع استنا است که در بیرون نماز عمل میشوند چنان حالات زوایا ظهور بر آمده اند هر چند  
 مومنین کنند و بن حقیقت از صل دارد هر قدر فرق که در میان فعل و عمل است همان قدر فرق  
 در میان است و درین حالت باید دانست و شناخته می گردد که حالت که بنیامت ندر بهمان در وقت  
 موت و وفات در فوق حالت نماز خوب بود و چه موت از مقدمات احوال آخرت است هر چه آخرت  
 نزدیک است و کمال است چنانچه ظهورات است و انجا ظهور حقیقت شتایان با مینا و همچنین حالت که کرم  
 حق جل شانّه در پیش صفی میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود  
 و همین نسبت بر زنت کبریا را که از قیامت است یا بر رخ صفی که میشود آنجا و کمال است  
 و مشهور است که بنسبت به مکتوب بر رخ کبریا تمیض الکلیت دارد و فوق جمیع ابدان مومن است  
 و چه حقائق علیه علی الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده فرموده اند که بنسبت بیس فیما حور و در ظهور  
 انجوبه بنا حاکم پس پایا از ترجیح ظهورات دنیا و مایه اند و بالا ترجیح آنها خسته بلکه دنیا  
 و بعد از موطن ظهورات غلال و نمودار مثال که مخصوص بدینیا است نزد فقیر معدود و در  
 سوره نوبیه اند و فی حقیقت داخل و مره امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گوشت  
 و خواه تجلیات ذات تعالی الله تعالی یقولون علوا کبریا فقیر دنیا را تمام ملاحظه نماید خالی محض می باید  
 و علم از مظلوم آنجا بشام او تیر سر غایت مافی الباب فرزند است و آخرت را مظلوم  
 و بنی است و خود را پریشان گردان است یا غیر مظلوم را مظلوم و انشق چنانچه اکثره بان  
 گرفتارند و بخواب خیال آرام گرفتند نماز است درین مومن که خبری از اصل دارد و بولی از مظلوم  
 می رود و در فرط انکسار **مکتوب دوم و شصت و شصت** و چه در مایه سید باقر سار نیوی می صدور  
 یافت درین آنکه حال خود را بحیرت و بیانت باید برد و اعتماد بر احوال کثوف بناید کرد درین موقوف  
 به مایه از مشایخ نواحی اظهار نموده بودند که بنسبت و تعلیم فرموده اند و سلام علیه عباده اندین  
 شایسته بود که شریف از آن محبت و کمال اشتیاق عمار فرموده بودند فرحت فراوان رسانیده مکتوب کار خود







و کثیر از منزه می باشد و پس قهراً آن واحد و بسیط من لا یدل الی الا بعد لا تعد و فیہ صلا اولاً بحری صلیه تعالیٰ علیہ و آله و سلم  
 و این تأثیر پس علم تعالیٰ اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بحیث معلومات تحقق گشته است  
 و آن تعلق نیز محمول کیفیه است و در رنگ صفة العلوی چون و بی چگونه است استماع و این تصور را بشا  
 زان گزیده ایم و بگوئیم که رواست که شخصی در یک وقت کلمه را با تمام متباینه و احوال متغایره اعتبار  
 متشابه و ابدان پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل بحریت و هم ثانی و هم رباعی و هم حرب  
 داند و هم سنی و هم شکی داند و هم تنکین و هم تنقید و هم معارفه داند و هم کبره و هم ماضی داند و هم  
 مستقبل داند و هم امر داند و هم نفی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که من همه اقسام و اعتبارات کلمه را در  
 هر آن کلمه در یک وقت تبصیر می بینم هر گاه در علم ممکن نبود در یک ممکن جمع نمید و تصور بود و علم  
 تعالیٰ و الله مثل ما عظمی است بعد باشد باید داشت که اینجا هر چند صورت جمع چندین است و تحقیق  
 در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است  
 اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثل بعد از هزار سال سینه بحر است و وقت عدم  
 سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از آن نیز و کفیه سال است فایضا و اینها  
 فی الحقیقه متغایر از زمان و علی هذا القیاس سایر احوال فاعلم ان تحقیق و انجاش است که مع و الله  
 نیز برای تبصیر توفیق گیر و شاید تغییر در و سه راه غیبی باشد و منظر حدوث در آن صفت پیدا میشود که  
 از عمت افلا سفید بر آن تغییر بر تقدیر می شود که به بعد از دیگر و دانسته باشد چون به  
 دوران واحد بداند که این تغییر و حدوث نبود پس حجت نباشد با ثبات تعلقات متعدد و در اینها و  
 حدوث و این تعلقات بودن بصفت علم که تعلیق بعضی متکلمین بر فیه شمه افلا سفید ترس اگر چه  
 تعلقات در جانب معلومات ثبات نیز غایب است و در همچنین یک کلمه بسیط است که از آن تا بعد همان  
 یک کلمه گویا است اگر مستزاج باشد است بر نفی است بر آنجا اگر عدم است بر آنجا بخود است  
 و اگر مستفاد است هم از آنجا اگر متنی است هم از آنجا مستفاد است اگر ترجیحی است هم از آنجا جمیع سبب منزه  
 و محقق هر سه و قیست از آن کلمه بسیط اگر توفیق است از آنجا استساخ یافته و اگر انجیل است بر آنجا  
 صورت تلقی گرفته است اگر زبور است هم از آنجا سطور گشته و اگر فرقان است هم از آنجا متنزل فرود  
 و الله کلام حق که من الحق یکست پس با پس نزول مختلف آنها آمده و همچنین یک

تس است و معنویات اولین آخرین بهمان یک فعل وجود می آید و میوه و اما امر تا آن واحد کلمه با بصورت  
 ازین اگر بسیط است و اگر با مت موجود آن فعل است و اگر با نام و اگر با معنویات هم آن فعل و همچنین اگر  
 یکی است و اگر با عدم ناشی از آن فعل است پس در فعل حق سبحانه و تعالی ثبات نبوده و  
 بیست خلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخلوق خود بود و می آید این تعلق نیز در کتاب  
 تعالی چون و بی چگونه است زیرا که چون را به چون راه نیست لاجل عفا یا انکال الاستیفاء و اخسری  
 چون از حقیقت فعل حق جل سلاطه خللاق عیان یافته بگوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث  
 دانست ندانست که این آثار فعل را حق اند سبحانه افعال و تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی  
 از علمای فقهی افعال ثبات نموده اند و در انوطن در مراتب افعال حکماست جز فعل واحد جل سلاطه ندیده  
 و آن یکی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه تجلی فعل و تعالی زیرا که فعل و تعالی که چون و بی چگونه  
 و قدیم است و قایم بذات اوست تعالی که آنرا بگوین گویند و در ایست محذرات تجلیاتش  
 نیست و در مظاهر مکنات ظهوره و در تنگنای صورت معنی چو و بی چگونه در کعبه گدایان معنی چو  
 که دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات متفرد نیست چنان افعال و صفات را از حضرت  
 ذات تعالی و تقدس اندک کی نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه متفاک از ذات  
 است تعالی و تقدس ظلال افعال و فعل صفات اوست سبحانه تجلی آنها به تجلی افعال  
 و صفات بود و تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذکاء فضل الله و میوه  
 کن شد و الله و الفضل العظیم بر مصل سخن روم او تعلی در هیچ چیز حلول نکند هیچ چیز در و  
 مال نبود اما تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد و آن خاطر و قرب معیت که  
 و در فهم قاصر باشد که آن شایان جناب قدس و نیست تعالی آنچه کشف و شنود معلوم کنند  
 ازین نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات صفات در افعال او تعالی جز جمل و حیرت  
 فیهب نیست ایمان نبیب باید آورد و هر چه کاشوف و شنود گردد تحت لافنی باید ساخت  
 و نقاشا کس نشود اما بازمین و گنجی همیشه باید است است دام رایتی از مشنوی حضرت  
 ایشان را سبب میهم است هنوز ایوان استغنا بلند است و هر قدر رسید ناپسند است پس این  
 و هر قدر تعالی محیط شایان است و قیبت است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت



اور تعالیٰ ندانم که چیست احد و قرب مانگی از تائیدات متشابه است با قائل بیا و میل آن شرم و او تعالیٰ هیچ چیز  
 متخلف نشود و همچنین هیچ چیز با و بجا نمی آید و آنچه از بعضی عبارات صوفیه اخذ می شود خلاف مراد ایشان  
 است زیرا که مراد ایشان از این کلام که بود اتحاد است و آنرا فقره اول انداخته چون فقر تمام شود  
 و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند که در تعالیٰ نه اندک فیضی بود و خدا مرد که آن کفر و زندگه  
 است تعالیٰ بجا نمی آید و عاقلان عالم را که حضرت خواجه قدس سره می فرموده اند که معنی عبارت  
 اتحاد حق نه است که من حق بگویم آن است که من مستحق وجود حق است بسمانه و کثیر تبدیل را بذات و صفات  
 و افعال و تعالیٰ راه نیست فیما بین من و غیر من و صفات و ذاتی افعال که در الگوای و آنچه موصوفیم  
 و وجودیه متشابهات خمس ثبات نموده اند از قبیل تغییر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت  
 است بدین منزلات در مراتب ظهور است کمال اتم تعالیٰ اعتبار کرده اند و به آنکه تغییر و تبدیلی  
 و ذات و صفات و افعال و تعالیٰ دریا بود و تعالیٰ عینه مطلق است هر در ذات هم در صفات و هم  
 در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود و چون آنچه در وجود متدرج نیست ظهوری محتاج نه و آنچه عبارت  
 است صوفیه می گویند که او تعالیٰ در صورت کمال است و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار  
 گران است میداند که مقصود از آن نیست ایشان حصول کمال است مراد ایشان از کمالی که عالم بجا  
 قدس او باشد تعالیٰ و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا بعباد و ان ای یعزفون موند یعنی  
 است پس مقصود از خلقت جن انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است امریه  
 عالم بجا حق بود بجا و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت الخلق الا عرف مراد از آن  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معرفت خود و نبوسه معرفت ایشان کمالی حاصل غایم تعالیٰ اند  
 عن ذلک علو کبر و او تعالیٰ از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزله و بر سرست جسم جسمانی نیست  
 و مکانی و زمانی نه و صفات کمال و ثبات است از آنجه مشت صفت کمال در و سه موجود اند  
 موجود زائد بر وجود ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفات حیات و عدم و قدرت و ارادت و بعد و وسع و  
 حکم و تکوین است این صفات در خارج موجود اند آنکه در علم موجود بود اند از وجود ذات خارج  
 انفس ذات اند تعالیٰ و تقدس بجا آنچه بعضی صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند در سه تعقل و غیره  
 صفات با ذات توازی می تحقق همه مینماید که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت و صفات

است و فلا سفته لغز علمی و حتی در جی گفته اند و از تعالیٰ تبار نموده و گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم  
 ذات تعالیٰ و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و اتحاد با اعتبار وجود خارجی نیست اند  
 پس تا تعالیٰ وجود خارجی اعتبار نکند از تفاوت صفات خارج نشوند و اعتبار را لا بکبریم لغزا  
 که عقلت و او تعالیٰ قدیم و زلی است و غیر او را قدم و از لیت ثابت بود جمیع مسلمین برین حکم جماع  
 فرموده اند و هر یک که اقدام از لیت غیر حق جل و علا قائل گشت است بکفر و منورده است امام غزالی ازین  
 راه تکفیرین سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل تقدم عقول و تقدس اند و تقدم بیوتی و  
 صورت گمان برده اند و سموات را بآنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه با قدس  
 سره میفرمودند که شیخ محمد بن بن امری اقدام ارواح کمال قائل است بن سخن از انظار هر صورت باید داشت  
 و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جملة اهل ملحق نشود و او تعالیٰ قادر مختار است از شائبه ایجاد  
 و غفله انظار منزله و بر سرست فلا سفته خبر کمال را در ایجاد دانسته نفی اختیار را و واجب تعالیٰ  
 نموده اثبات ایجاد نموده اند این بخیر دان واجب را تعالیٰ و تقدس مطلق یکبار داشته اند و جز  
 یک شخصه که آنهم با ایجاد است از خلق سواش الارض صمد ندانسته وجود حوادث را نسبت عقل  
 فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزرگوارا سلسله ایشان از ایشان بجا و تعالیٰ  
 هیچ کار نیست ناچار باید که در وقت انظار با انظار با تعقل فعال آوردند و حضرت بجا هیچ چیز  
 نیستند و تعالیٰ در وجود حوادث مستند نه اند گویند که عقل فعال است که با ایجاد حوادث تعلق دارد  
 به عقل فعال هم جویند که او را در دفع بیانات ایشان نیز اختیاری نیست این بید و توان حق  
 بنا به است پیشقدم فرق فعال اند که قران العجا حضرت حق سبحان و تعالیٰ می آرند و دفع بلیه از تعالیٰ می طلبند  
 مخلوق این سفیان و دین درین بید و توان از جمیع فرق ضلالت و بلا همت بیشتر است یک کفر و انکار  
 است با حکام منزله و عناد و عداوت است با اخبار هر سله دوم ترتیب مقدمات فاسده است  
 بهیمین لال و خواب باطل در اثبات مقاصد مطالبه بر تقدیر خطا و اثبات مقاصد خود که ایشان خورده اند  
 چنانچه سینه خورده سموات و کواکب که هر وقت بفرور و سرگردانند در کار بر حرکات و افعالی ایشان داشته اند  
 و از خلق سموات و کواکب حرکت نماید و بر امر ایشان چشم پوشیده اند و در اعمال داشته زبانه بخیران  
 از به جبه و صانع سفیر تر از ایشان آنکه ایشان را زیر یک داند و صاحب لغات تکرار و از علوم متسق

و تشریح ایشان علم بر سر است مالا یغنی عن نفسه است و لا یغنی عن سواک یا یغنی عن ثلاث بر دو قلم با یک  
کامی آید و شغل خوسی و بامونی که جایگاه ایشان است بکدام من مریض است علم طبع علم تزیین خلق  
بشیرین علوم ایشان است از کتاب بنیاد و تقدیم علی بنیاد و تعلیم الصلوة و السلام سرته کرده و ترویج باطن خود  
نموده اند تا صرح به الامام اخوانی فی المنقذ عن الغلال فی ثلاث مثلاً عن انبیا علیهم الصلوة و السلام  
چون در دلائل و برایین قلم کنند بآنکه نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیهم الصلوة و السلام  
و این و برترین بر قیامت مطالب غایب خود بر سبیل شرعی از همه ان تقایم ایشان را که نیست  
بخش این میر و اتان که از تقلید خود را بر آورده اند و در صدد اثبات بدلائل گشته منصوص  
فاصله او عوت نبوت حضرت عیسی علی بنیاد و عابد الصلوة و السلام چون با فطن طون کمان تر این  
میر و نشان بوده رسیده گفت سخن قوم ممتدون را حاجت بنالای من بعد نیاز هست سفیه مالا یغنی  
تخفیه که حیاس موات بنیاد و ابرار که دایره ص می کنند فزج از طور حکمت ایشان است  
و این امید و تفنن احوال و سیکرده نایده جواب دادن کمان عناد و سفاهت است  
سه فلسفه چون اکثرش باشد سلف پس کل آن هم سلف باشد که کام کل حکم اکثر است و بجا نا الله  
بمعانه عن تعلیمات متقدم سوارین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح موقوف را تمام کرده  
در شایع سابق و قیامت است این خیر و ان بوضوح آمد و فائدها بر آن مرتب شد بکمی نه  
اندی بدانا اند و اما کمال نعمتی بولان بدانا الله قدر جرات رسول بنیاد الحق شجاعت شیخ محمد الدین  
بن العربی نیز ناظر بایجاد است و در منی قدرت موانعت بلفظ دارد که محنت ترک ز قادر تجویف  
و جانب فعل را لازم میدانند عجائب کار و بار است شیخ محمد الدین از مقبولان در نظر دمی آید و از  
علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشود و اما که بخط می کشند معذور داشته  
و در رنگ خطا اجتماع می از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را بداند  
شیخ محمد الدین که او را از مقبولان میدانند و علوم مخالفه او را خطا و مضری بینند جمیع هستند ازین  
طایفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم علوم او را تحقیر می نمایند و جمیع دیگرین  
طایفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل دشوار حقیقت  
آن علوم را اثبات می نمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه فساد و تفرقه

اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا قبولان است بواسطه خطا دشمنی چگونه کرده  
شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالفت آرای اهل حق اند چگونه به تقلید قبول توان کرد و اهل حق  
هو التوسط الذی و فقهی اند بجا نبه و کرم سراسر در سلسله وحدت وجود و جوهر خدای عز و جل و شیخ شریک اند  
بهر شیخ سخن درین سلسله بر لزوم خاص دارد و از اصل سخن شکرست و از اندین مسأله نیز چنین بجا به مخالفت معتقدات  
اهل حق دارد و اما قابل توجه است و نشان جمع این فقهی بنیاد است که در شریعت به عیادت حضرت ایشان  
این سلسله معتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع و یقین را بفظ غایب داشته و شک و ک  
شکات طر فین راجع ساخته بر تنبیه محل ریب اشتباه مانده کمال عطف علی المناظر فیه باید دانست  
که حکمات با سر با جواهر و چه عارف و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه مقامات همه  
سستند ایجاد قادر بخشنده که از کرم عدم انمار بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود با و تعالی  
محتاج اند در بقای نه با و بجا محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوش فعل خود ساخته است  
و حکمت از قیاب قدرت گردانیده و بلکه اسباب را دلائل نبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله  
وجود قدرت فرموده زیرا که از باب غایت بصیرت ایشان کمال متابعت انبیا علیهم الصلوات  
و تعلیمات کمال شده است میداند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا با او سبحانه  
محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و بوسی دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جمیع محض اند  
چون در دیگر که مثل نماست تاثیر کنند و عبادت و خیرات آن نمایند قادی است و در  
آنکه ایجاد آن سفر باید و کمالات لافقه او را عطا نماید چنانچه عقلا سے فعلی ز جماد محض بینند  
از غیاب بر بند به فاعل و محرک او چه میداند که این فعل فرخ و حال او نیست فاعل است و از  
و که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا و در پوشش فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر  
بجا دیده او دلیل شد بر فاعل حقیقی قدر ایزد آرسه در فهم اسبیل فعل جماد و پوشش فعل فاعل  
حقیقی است که از کمال عباده جماد محض بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است  
این فاعل حقیقی که فرشته افضل به کثیر ایدمی به کثیر این معرفت مقبلس از شکوه نبوت است  
نم بر کسر تجار سبب کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتدا و اشیا را توسط اسباب حضرت  
اهل بجا و تعالی را منتسب می سازند بنیاد اند که در دفع اسباب رفع حکمت است که در من آن چندان



اصل طاعت است ربنا ما خلقت هذا بطلا انما علیکم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند و  
تفویض مراد این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میسر باشد چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام و علیه الصلوة و السلام  
ما حفظتیم زخم نموده پس از خود اوصیت فرمود یانی ملائکه خلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب  
تفرقت با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده جل سلطان گفت و ما عني علم من الامر من شيء ان  
الحکم الله علیه و کلت و عید فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت را در اختیار فرمود  
است و بخود نسبت داده که ابدان فرموده و انه لذلک علم علمائه و لکن اکثر الناس لا یعلمون  
و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب شارات میفرماید یا ایها  
بنی حبیب که من بیک رسالتی بقی ماند تا این اسباب رواست که حضرت حق سبحانه در بعض  
اوقات در اسباب تاثیر نه خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نکند پس  
تا چاره ای بر آنها مترتب نشود چنانچه شاید بینا می بیند یا در اسباب که وجود سبب است گاهی آن  
اسباب مترتب میشود و گاهی به اثر نمی آید ان بطوری که یا انکار مطلق تاثیر اسباب مکاره است  
تا تاثیر یابد گفت و آن تاثیر را در آن سبب باید و حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست که  
تغییر درین سبب نیست و الله سبحانه اعلم ازین بیان که نخست که توسط اسباب فی توکل نیست چنانچه  
ان تصان کما ان بوده اند بلکه در توسط اسباب کمال است حضرت یعقوب علی نبینا و علیهم  
الصلوة و السلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل و علا توکل فرموده غایب توکلت و علیه  
فلیتوکل المتوکلون و او تمام میبرد خیر و شر است و خالق این هر دو الا از خیر را میست  
و از شر را میزد این فرقیست دقیق در میان داده و رضا که حضرت حق سبحانه و تعالی اهل سنت  
را با آن فرق ممتد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم ابتدا با این فرق و ضاللت مانده اند  
مستقر در اینجا بعد از خالق فعل خود گفته اند و ایجا و کفر و معاصی را با و منسوب ساخته و از کلام شیخ  
محمد الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالحه مرفعی اسم الادی است کفر و  
معاصی نیز مرفعی اسم المفضل است این سخن نیز مخالفت اهل حق است سبب بجا دارد که متشاور رضا  
گشته است چنانکه گویند که اشراق و افتاء مرفعی آفتاب است حضرت حق سبحانه و تعالی عباد را  
قدرت و اراده داده است که با اختیار خود کسب فعال نمایند خلق انحال بحضرت حق سبحانه

منسوب است و کسب با ایشان قدرت ممتد بجهان برین جاری شده است بعد از تصدیق بعد فعل خود را خلق  
حق سبحانه و تعالی آن فعل متعلق میشود و چون فعل عب یقصد و اختیار و قصد و می باید پس چار منطبق مدح  
و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار غیر ضعیف است بر ضعیف با اختیار تو ثواب اختیار حق سبحانه  
گفته اند مسلم است بر ضعیف با اختیار گفته اند که در او فعل با سوار کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله  
ان یکلف بالیس فی دمه بل برید الیسر لا یرید العسر غایت مافی الباب جزاء عمل در فعل معرفت  
را سقوف تقدیر حق است لغیر از حکم تقدیر توفیق الله سبحانه ما هم میدانم که کفر و زیدین نسبت بحضرت  
حق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه است و موجود سواست و ارض است و هر بزرگ  
و مال که هست در جناب قدس وراثت است جز او آن کفر باید که از شدت عقوبات بود و آن  
خلود است در عذاب یحییان ایمان آوردن نبی یحیی منم بزرگ را در استگود اشتن و اربا وجود  
در حمت نفس شیطان باید که جز او بهترین جمل یا بود و آن خلود است از تعذبات و مذذات بعضی مشایخ  
فرموده اند که دخول مشیت فی حقیقت مربوط به فضل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا با ایمان بنا بر اینست  
که جز او عمل بود و الذی باشد و نزد فقیر دخول مشیت فی حقیقت مربوط با ایمان است لیکن ایمان افضل  
از سبب سبحانه و عطا و تعالی و دخول نامر بوط بکفر است و کفر ناشی است از هوا س نفس آواره  
ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من عنة فمن نفسك باید دانست که مربوط ساختن دخول مشیت  
را با ایمان فی حقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که یحییان و عظیم القدر بران مترتب  
شده است و یحییان منوط ساختن دخول نامر بوط بکفر کفر است و تعظیم آنکه نسبت به او تعالی  
این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبت بر دوام مترتب شده است بخلاف آنچه بعضی مشایخ  
گفته اند که ازین دقیقه خالی است ابقا در دخول نامر که ندین او است مثل نیو جشمی نیست  
چه دخول نامر فی حقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه الملمم بذو حضرت حق سبحانه و تعالی را  
مؤمنان در آخرت بهشت خواهند دید بجهت و بے کیف و بے شبهه و بے مثال  
این مسئله ایست که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هم منکر اند و رویت  
بے حجت و بے کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محمد الدین بن العربی نیز رویت  
آخرت را تجویز می فرماید و در بعضی این تجویز نمی نماید و در بعضی حضرت ایشان

از شیخ نقل میگردد که اگر معتزله رویه را بر تبه تنزیه مقید نمی کردند و تشبیه را قایل می گشتند و رویه را باین  
 تجویز میباشند که هرگز رویه را نکارند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از تشبیه و در کیفی است  
 که مخصوص بر تبه تنزیه است بخلاف این تجویز که محبت و کفایت در آن ملحوظ است و تشبیه همانند که رویت  
 آخرت را بجهنم صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است هر رویت را چنان تجویز می کردیم  
 از تجلیات معنوی و دنیا بیابود و محبت حق تعالی نیست **سوره** المؤمنون بفریاد و ادراک  
 و قرب من مثالی بایشان بنماییم **صلوات** و التسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود  
 این بزرگواران نمی بود و اگر بان **بسم** ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 که دولت میفرمود و مرفعیات است و ملائی ما را بایشان از عدم مرفعیات او بجهان که میفرمود و عقول  
 ناقصه ما به تا آمدن و دعوت ایشان از میخانه معزول است و افهام ما تمام ما به تقلید  
 این بزرگواران درین معامله محذوران است عقل هر چند محبت است اما در محبت ما تمام است  
 و بر تبه بلوغ نرسیده حجت بانچه بعثت انبیاء است علیه **صلوات** و التسلیمات که مذاب ثواب بخردی  
 و ای منوط به آنست **سوال** چون مذاب خردی و ای منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان  
 گفتن بچی معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات وصفات واجب الوجود  
 است تعالی و تقدس که متضمن سعادت دنیوی و آخری ویه است و به ولت بعثت معلوم و معین گشته  
 است آنچه مناسب جناب قدس و تعالی است و آنچه ناسا سبب جناب قدس و دست بجهان  
 بر آن عقل ننگ و کور ما که بدین امکان و حدود مشتمل است چه دانند که مناسب حضرت واجب  
 قدیم از لوازم او است از اسما و صفات و افعال او کدام است و نامناسب که ایم تا اطلاق آن  
 نموده آید و بجناب ازین که ده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان دانند و نقص را  
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنیه است بید و ولت ترا که امور نامناسبه را  
 به جناب قدس و تعالی نسبت دهد و اشیا را شایسته را بحضرت او بجهان منتسب سازد  
 بعثت است که باطل را با حق و با حق را با باطل است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داد  
 بعثت است که بر حق جل و علا توسط آن دعوت می فرماید و بنده را با سعادت قرب  
 و علی بن سلطان می رساند و بواسطه بعثت غلام بر مرفعیات مولی جلش میسر شود و کام و جواز

بنا

تصرف در ملک و تعالی از اندم جوانان تمیز میگرد و مثالین فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که  
 بعثت رحمت است و گنیمت و هوس نفس ما را گشته بکلی شیاطین بعد از انکه بعثت نماید و بقصد بعثت عمل کند  
 گناه بعثت چیست و بعثت چه رحمت بود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند و احکام الهی جلشانه ناقص یا تمام  
 است اما چرا نمواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را سناست و اتصال غیر تکلیف بر تبه موجب تعالی و  
 تقدس پیدا شود که سبب آن مناسبت و اتصال کدام را می آید نماید و حاجت بعثت که توسط ملک  
 است نشود جواب عقل به چند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلیق باین یکدیگر مولای داشت  
 باطل را نازل نکرد و تهمید تمام پیدا نکند پس همه همیشه انگیز و بود و تخمینا هر زخیال و انگیزه و قوت غفیه  
 و شومی همواره مضایب او بودند و ذیای محروم و شره همه وقت ندیم او باشد و شود نشان که از او فرغ  
 انسان است از و شفاک نموند و خطا و غلط را از خواش این نشانند از وجود نباشد پس عقل شایان  
 اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان و همه و تصرف خیال مصنون نبود و از شانه بنیان و خطا  
 محفوظ نباشند و کما که ازین اوصاف پاک است و از ذل بر سر ایشان اعتماد بود و احکام  
 ماخوذه و از شانه همه و خیال و مصلحت بنیان و خطا مصنون باشند و در بعضی اوقات محسوس میگردد و در  
 بعضی بستر روحی آید نموده است و از شانه تبلیغ آن اقوی و حواس بعضی از قدمات مسلمة نیز  
 فدا شده و از راه و همه و خیال یا نیز حاصل شده اند به اختیار آن علوم منتظم میشود و پیشته که در وقت  
 این تمیز نتواند کرد و در ثانی بحال گاه بود که علم آن تمیز دهند و گاه ندیند پس لاجرم آن علوم بواسطه  
 فساد آن مقدمات بیات کذب میزدی کند و از اعتماد می بایستد تا که گویند که حصول تصفیه و تزکیه  
 منوط است بایمان اعمال صالحه که مرفعیات دینی باشد و ایمان و ایمنه موقوف بر بعثت است چنانکه  
 بعثت پس بعثت حصول قیامت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفای که کفار و اهل فسق و اعاصل  
 میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب صفای نفس غیر از صفای نفسی افزاید و بجز خسارت  
 و است غنی نماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را دست میزد  
 است در هیچ است که تصور از آن خرابی و خسارت آن باشد و است غنی نماید و بجز خسارت  
 بجز به سید سلیمان غنید و علیه **صلوات** و التسلیمات علی ازین تحقیق واضح گشت که کیفیت  
 اگر از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچه که شایان تکلیف شرعی را ماخوذه نازد و ما











در عذاب آنها جمیع در عذاب قمر کفایت کنند و جمیع دیگر را به وجود محنت و قهر یا احوال تیار است شدت  
آن روز که کفار باید و گناهان باقی نماندند که محنت در عذاب تار و پودند که بیدارند و آنگاه بلبسوا  
ایمان بپوشید و آنکه اعمال من مؤید این نیست است چه از نعمت شکرست و الله سبحانه اعلم بقا لای الا موعظا  
اگر گویند که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب و دوزخ آید آمده است که قال تعالی و من قتل مؤمنا  
معتدلا فجزاه جهنم خالدا فیها و در عبارته است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را  
در دوزخ عذاب کنند پس عذاب و دوزخ مخصوص بکفار نکشت گویند که عذاب قاتل مخصوص قتل قاتل  
و قتل قاتل کافر است که اگر مفسدان در سیئات غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شتاب  
صفات کفر عالی نخواهد بود و شکل تحفلات سید و عدم مبالغات باتیان آن و خوار داشتن او امر  
و نواهی شرعی را در خیر آمده شفاعتی لایزال که با امر من امتی و در جاست دیگر فرموده امتی است که حرم  
از عذاب لعن فی آخره حج بر کبر الدین منوا و لم یلبسوا ایمان بپوشید و آنکه ایمان را من مؤید این نیست است  
که امر و احوال طغیان شرکان و شاهقان میل و شرکان زمان فتره رسول در مکتوبیکه بنام فرزندی  
محمد سعید نوشته است تفصیل ثبت یافته از اینجا معلوم فرمایند و در زیادت و نقصان ایمان  
علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید ایمان را بزیاد و لا ینقص و امام  
شافعی رحمه الله میفرماید که بزیاد و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین  
تعلیه است که زیادت و نقصان را در اینجا بجز نیست و بجز قبول زیادت و نقصان کند داخل  
و اگر هر قدر است در یقین قایم مانی الباب ایمان اعمال صالح انجل و آن یقین میفرماید و اعمال  
غیر صالح آن یقین را کم و بسیار و پس زیادت و نقصان باعتبار اعمال و انجل و آن یقین ثابت  
شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که منجمله روشن یافتند زیاده گفتند زان یقین را آن انجل و روشن  
نزداد گویند بعضی غیر منجمله یقین را یقین ندانستند همان بعضی منجمله یقین دانسته ناقص گفتند و جمیع  
و دیگر که حدت نظر داشتند و بداند که این زیادت و نقصان را جمیع بعضا تقبل است و بعضی یقین  
و اگر یقین را غیر زیاده و ناقص گفتند منجمله و آینه بر بر که در انجل و نور نیست تفاوت دارند  
شخصه بیند آینه را که انجل و زیاده دارد و نمایندگی در دوزخ است گویند که این آینه زیاده است  
ازین آینه دیگر که انجل و نمایندگی ندارد و شخصه دیگر گویند که هر دو آینه برابر اند زیاده

و یقین

و نقصان در تفاوت و انجل و نمایندگی است که از صفات ذاتیه آن است پس نفر شخص ثانی صاحب  
است و یقین شایسته و انجل و نقصان من مقصور است و نقصان بذات زنی میفرماید الله الذین آمنوا  
و الذین اتوا العلم و دج تا این تحقیق که این غیر باطل را آن موفق شده است اعتراضات مخالفان  
که بعد از زیادت و نقصان ایمان نموده اند زان کشت و ایمان عامه مومنان در جمیع دجوه مثل ایمان  
بنیا علیهم الصلوات و التسلیمات نشد زیرا که ایمان بنیا علیهم الصلوات و التسلیمات که تمام حقایق و نورانی  
است ثمرات و نتائج بافتاد زیاده دارد و از ایمان عامه مومنان که کلمات و کدورات و در و سطر  
تفاوت در جات و همچنین ایمان الی بر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این است است  
اعتبار انجل و نور نیست باید داشت و زیادت و جمیع بعضا کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا  
علیهم الصلوات و التسلیمات با عامه و نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذات همه متساوی اعتبار  
صفات کامله آمده است و تکالیف صفات کامله در دنیا از آن نوع خارج است از خواص فضائل آن  
نوع محروم با وجود این تفاوت و نفس انسانیت زیادت و نقصان را نمی باید نمیتوان گفت که آن  
انسانیت قایل زیادت و نقصان است و الله سبحانه اعلم بالصواب اینها گویند که مراد از تصدیق ایمانی  
بعضی تصدیق منطقی است که شامل یقین و یقین است برین تقدیر زیادت و نقصان را در نفس ایمان  
گنجایش گشت لیکن جمیع آنست که مراد از تصدیق خیال یقین و ذعان قلبی است نه عام که شامل  
همه بود امام غفر روح نوید با مؤمنان حق و امام شافعی گویند با مؤمنان نشاء الله تعالی فی الحقیقت  
نیز از ایشان تفصیل مذکور اول باعتبار ایمان حاصل و در سبب ثانی باعتبار کامل و عاقبت کامل  
اما حاشا که از صورت امتثال اول و احوط است که لا یخفی علی محقق و کلمات ادب و احقر حق است  
و از کثرت وقوع خوارق عادت از ایشان اینست از ایشان عادت ستمه گشته است و منکر  
من منکر علم عامی و ضروریست معجزه فی مقرون بر عوی بنو است و کرامت ولی از جمعی قائل است  
الکدر و دست با عتراض متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة و الکرامه که علم المستکرون  
و ترتیب در میان آنها را شدین ترتیب خلافت است اما اقلیت شیخین اجماع  
سواء و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از امام احمد از اکابر که گفته  
از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابو الحسن ان شاعری ان تفصیل الی بکر





[illegible]

حق بر یا هفت باو گوید و در وقت سجده رفتن پنج زمین نزدیک است اول او بر زمین نه پس اول  
 او را نو بر زمین نه بعد از آن هر دو دست جدا زن یعنی را بعد از آن زمین را در وقت وضع زانو  
 او دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس پنج با آسمان نزدیک است اول باید برداشت  
 پس به رفع زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر پایها  
 بخوف نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون  
 نظر از زیر گندگی دوخته شود بر موضع مذکور نگاشته گردد تا از جمعیت میسر شود و صلوة بخشوع حاصل آید  
 ابو یوسف عن ابنی علیه دلیله صلوة و السلام همچنین تفریح اصابع و دو دست در وقت رکوع و خم  
 ساختن آن اصابع در وقت سجود است از امرات فرمایند انگشت کفادان یا منم ساختن  
 به تقریب نیست خود در ضمن آن مدخله نموده صاحب شرع بعمل در آورده است تا هیچ فائده  
 بر سر تأمل صاحب شریعت نیست علیه دلیله صلوة و السلام اینهمه حکام و کتب فقهیه مذکورند  
 تفصیل و بینند مقصود از این روایتی ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقر و فقنا الله سبحانه و اعانه  
 علی الاعمال الصالحه و موافقه علی الشریع بعد از آن فقنا الله سبحانه و اعانه علی الاعمال الصالحه  
 علیه و علیه و علی کل من عمل من الصلوات ففقدنا من تسلیات کلها اگر خوشه بفضائل صلوة و دانستن  
 کمالات مخصوصه آن در خود یا بنده پس سه مکتوب که متصل و قویب یکدیگر دارند از املا الله فرمایند  
 اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم  
 بنام شمسیت تاب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و جناح اعتقادی و علی اگر توفیق از دی جل سلطان بنهونه  
 نماید سوگند بر حق علیه و موافقه است از برای آن غرض که شانه از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و هم  
 بعد بدست رند به صلوة و نسبت بقتل یقین و اطمینانی حاصل کنند بر پیشانی نگر و دیوار  
 شبهه باطل نشود چه پاس استدلال جوین است و مستدل بے تأمین لابد ترا الله تعالی القلوب و  
 نسبت باعمال سیری و سهو حاصل کنند و کسل و کثرتی که از اماره ناشی میشود از اهل گردانند  
 و بعضا مقصود از سلوک طریق صوفیه است که صورت اشکال فیض را مشاهد نمایند و انوار  
 و الوان را ملاحظه کنند این خود داخل لهو و لعب است صورت و انوار محسوس چه نقصان  
 وار و کسے اینها را نگذاشته بر اذات و دجلمات تنهای صورت و انوار غیبی نماید جو این صورت



و آن صورت این انوار و آن انوار بر مخلوق حق اند جل و علا و انزایات و ادب و وجود او تعالی و در میان طریق  
 تصوف اختیار کردن هر یک مبدء نقشبندی و انساب است چنانچه بزرگواران از راه متابعت سنت نمودند  
 و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند فرموده اند و اگر بدعت و وجود  
 احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی بینند نه از بیجا است که سماع و در قفس بخیز نکرده اند و احوالیکه  
 بر آن مترتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر و غیر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و هر آنیکه بر آن مترتب  
 شود انقافات آن نموده روزی بجا نماند از راه متابعت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمالی که از  
 غلصه آن حضرت خواست بود و وقت افتتاح مقام حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشانرا ناخوش  
 آمد بحدی که زهر شیخ فرسودند که در منع گفتند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت  
 خواجگان نقشبند علما را آنجا جمع کرده بخالقه حضرت امیر کمال برده بودند ایشانرا از ذکر و غیر منع فرمایند  
 علما و حضرت را بگفتند که ذکر و غیر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که گفتار کابر این طریقت هرگاه در پیش  
 جلال هم بماند نه بدعت سماع و در قفس و در چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نا مشروط و مترتب شوند  
 نزد فقیر قبیل استدراجات است چنانچه راجع را نیز احوال و اذواق است مید بد و شفت تحید و  
 مکاشفه مانند در مایه امور عالم بطوری آید کما یونان و جوگیه بر این مبنی در نیمه شریکند علامت صدق  
 احوال و واقف عالم شریع است باقتناب از ارتکاب امور مجرّمه و شسته بداند که سماع و قفس بی حقیقت  
 را فعل موه و عیب است که بر من نشان من شریعی و الحدیث ایشان منع سرودن ازل شده است  
 چنانچه چنانچه از ایشان در این عیان است و از ایشانرا تا بعین گوید که مراد از موه الحدیث سرودن است  
 فی مذهب موه الحدیث سرودن افکار و کائنات عیان من سرودن رضی الله تعالی عنهم بکلفان اند انفسان  
 و قال مجاهد فی قوله تعالی و انذین بالیثمدون لزوایا لیکفرون افکار و کئی عن امام احمدی فی مقصود  
 ما تیری من قال مقری زمانیا احسن عند قرائته یفر و بافت من مزماره واجط الله تعالی کل حسنة  
 و صی عن ابی نعیم الدبوسی عن عاصم بن قیس بن مهران عن زید بن سمیع الغفاری عن المنعم بن عیبه و یزید بن عیبه  
 من المحدثین ذناب افکار و یفر عنه ان یثیر مرید فی الحال بناء من ان البطل حکم الشریع  
 و من البطل حکم الشریع فی بکون موثقا عند کل عیبه و لا یقبل الله تعالی عاونه واجط الله تعالی کل حسنة  
 اعاد الله سبحانه من ذکرت یا شاکا حایت و ایت فقیر در حرمت غنا بسیار است بحدی که

حصای آن تنه را ست مع ذلک اگر شغل حدیث منوخ بار وایت شاذ را در با حقه سرود بسیار و اعتبار نماند  
 که فقیر در پی دقت و زمانی فتوی با حقه سرود نداده است در قفس و یا کوی را مجوز ندانسته چنانچه در متقا سماع  
 به هم قیادین شامی مذکور است و عمل موهید در حل و حرمت سند نیست همین بس که ایشانرا منع و در این  
 دعا است که در ایشانرا بگویند بجا تعالی مقومن و ابریم انبی قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است  
 عمل ابو بکر ششلی و ابی مسن نوری و وفایان خام این وقت عمل بر آن خود را بهانه ساخته سرود و در قفس  
 این دولت خود گرفته اند و عبادت ساخته و کتاب الزین الحز و از موه مواد و ابواب و از روایت  
 سابق معلوم شده است سیکه فعل حرام را مستحسن اند از هرگاه اهل سلام می بر آید و مرتد میگردد پس نشان  
 بیدار که تعظیم مجلس سماع و در قفس نمودن بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن پر شاعت دارد و الله بخانه  
 محمد گفته که پیران ما باین امر مبتلا نشده اند و ما متابعان را از تقلید این امر وادایا بینه ندانند  
 میشود که محذورم ز ادب میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبها جموع متفقد بسیارند  
 و اکثر یاران دین امر موه افقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلسل دیگر عمل بر آن خود را بهانه  
 ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعین بیان خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت  
 دین امر محقق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی کی طرف مخالفت  
 طریقت پیران نمود کی طرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت از حرمت شرعی خودی  
 مجزوا اعدا شد امر و طریقت خنثی بودی کلیت که حرمت شرعی بآن جمع شود و عقین است که جناب مراد  
 این امر را نمی خواهند بود اما امر اعات آداب شما نموده تصریح منع نمی کنند و یاران را ازین اجبار نمی نمایند  
 من فقیر چون در آمدن خود توقف و بی چند فقره فرایم آورده نوشته فرستادین سبق در ملاست مرزاجو  
 بگردد و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام مکتوب و وصد و شخصیت و مهم  
 مرزاسام الدین احمد صمد و ریافت در بیان آنکه سرود و قاف که حضرت ایشان بآن تمیز گفته اند  
 شمه ازان بطور مخفی توان آورد بلکه بر مرز و اشارت نیز از ان باب سخن میتوان کرد و آن مظهر حقش از  
 مشکوٰة نبوت است و ملائکه طلیع نیز دین دولت شریک اند و ما غاسب ذلک بعد الحمد و الصلوة  
 و تسبیح الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روسه کرم نامزد این احرار ساختم بودند  
 معاندان مشرک گفت جزا کم الله سبحانه فی الامانات حق بل سلطان چه نویسد و چه

شکر آن نایب علوم و معارفی که افانده میشود بموفق خداوندی جلش از کثران در تفسیر ثابت می آید و بسط  
 و تا اهل سرمد اسرار و قاطع که آن تمیز است شکر آن انبیا و نبیون که در دیگر بر جزو داشت نیز از آن مقوله  
 سخن نمیتواند کرد و فرزند می غری که مجموع معارف فقیه است نسبه مقامات سلوک و جذبه مرز ازین امر  
 دقیقه با او در میان نمی آرد و بسط تمام در استنای آن می گویند با آنکه میدانند که فرزند از همان سر است  
 و از خطا و غلط محفوظ اما چنانکه وقت معانی زبان را سیکر و لطافت مرز بهار می بندد و ضیق صدر  
 و از مطلق لسانی نقد و قسطن آن امر از آن قسطن آنکه در بیان نیاید بلکه در بیان نمی آید  
 فریاد و فغان این همه آخر هر چه نیست بهر قصه غریب و حدیث عجیب است و این دولت که در استنار  
 آن میگویند شکر تقبیل ز مشکوه نبوت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و ملکه ملا و اعلی غنی و غنی  
 الصلوات و التسلیمات شریک من دولت اندوز است انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر که باین  
 دولت مشرف سازد باو هر چه گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به و سلم  
 و دفرع علم خود نمود یک از آن دو علم است که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر اگر منتشر سازم حلقوم  
 مرا برند و آن علم دیگر علم سر است که نم هر کس بآن نرسد ذلک نقصان قدر تویم من ایشان دانند  
 و هو الفضل العظیم تا سیمای هر قوس آنکه کتابی که بفرات خواجا و ابا نوشته است بفرزعت خواب گذشت  
 بخردا که احوالی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر که از بدعت نیست که در دین حادث کنند برکات طریقت  
 نمازانی که انقض است که احوالی که در طریقت پیدا کنند است و چون مر محادث در طریقت پیدا شد راه  
 تمویض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت در طریقت از هر چه آمد و اجتناب از  
 مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر کس از هر مخالفت طریقت خود بپندد بر جر و سبانه منع  
 آن فرایند و در ترویج تقویت آن طریقت کنند و الا علام والا کرام مکتوبات نیست  
 و شخصیت و ششم خان خاندان صد در یافت در بیان آنکه علم و دانش انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات  
 چیست و مراد از علماء که در حدیث علماء استی کانبیا و نبی است ایمل واقع شده اند که ام  
 اند و در بیان آنکه علم اسرار که از ورشته انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات و التسلیمات  
 غیر آن اسرار است که اولیاء است بآن تلمذ کرده اند از علم توحید و وجودی و بیان احاطه  
 و سرمان و قرب و معیت و اشاکا ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال

و در وقت فقر و غم و مستوجب حمد است مسنون من شد بر من سبب تلمذ و عفت تلمذ و شبانکه و متق تلمذ بون  
 محبت خود و رشت در میان بوده چند کلمه از آن مقوله مقتضی و قسطن شده آمد در خبر آمده علماء و زنده انبیا  
 غلبه ز نبیا علیهم الصلوات و التسلیمات باقی مانده است و دفرع است علم و حکام و علم اسرار عالم  
 و رشت است که او را از هر دو نوع علم سمع و ذوق آنکه او را از یک نوع نصیب بودند از نوع  
 ذوق آن معانی و رشت است چه و رشت را از جمیع انواع تلمذ که مورث نصیب است نه از بعضی  
 بعضی آنکه از بعضی نصیب است و داخل غنا است که نصیب او نبین حق او تعلق گرفته است  
 همچنین فرموده علیه دسکه الهی و السلام علماء استی کانبیا و نبی اسرار و علم و رشت اند  
 و اما که نصیب از بعضی تلمذ که فرار گرفته اند چه و رشت را باو اسطر و ب و جنیت و مجبور و می توان گفت  
 بخداست غلبه که ازین سبب قاضی است پس هر که و رشت نبود عالم نباشد تلمذ که علم را  
 عقید بیست نوع سازیم و دیگر عالم علم احکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که و رشت باشد و  
 زهر دو نوع علم در نصیب و ازین بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علم توحید  
 و بود است و شمول و وحدت و کثرت مشابهت در وحدت و کثرت است و معارف حلقه و توحید  
 وجود و قرب و معیت و احوالی بهیچیک گشت و شمول و رشت و احوال است ما شاو و کل شرف و شاکا  
 و کلمات این علوم و معارف از عسر و سرور و دندشایان مرتبه نبوت باشد زیرا که بنیای این  
 مراتب سائر و قسطن و غلبه آن که معانی انبیا است و علم انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و احکامات چه علم از احکام  
 و علم از احکام بود و در بعضی است که شکر آن سکر آن متمرکز گشته است بنیایین معارف و مقام و ایت اند که در رشت  
 دیگر در دسکین بود از اسرار و رشت و در بعضی نبوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند لایت نیز گایت است  
 با احکام آن تلمذ بود و در جنبه احکام نبوت بعضی سبب بهر باشد و در شکار و شمار جزو آن بود و در پیا  
 فقیر در تب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که مالات نبوت حکم در باب معیت دارد و  
 کمالات و لایت و جنبه آن فقره است محققا چه توان کرد جمیع از انار لسانی بکمال است نبوت  
 گفته اند که لایته افضل من العبوده و جمیع دیگر در توحید آن گفته اند که لایت نبی افضل است از نبوت  
 و این در دو فریق حقیقت نبوت انما نیست حکم بر غائب برده اند از یک بابین حکم است که توحید  
 سکر بر صوفی و حقیقت صوفی است و هرگز سکر انبیا نیست منی دادند و چه نسبت سکر



با عالم پاک و آنکه صحو خواص را نیز غایت محو نمود و آنست که بر آن ترجیح داده اند که شکر خود را مثل شکر  
عوام دانسته و بر آن کلمه نمی نمودند و معتقدند که صحو بهتر شکر است و صحو و شکر مجازی است این حکم  
قائمت است و اگر حقیقی است نیز این برودایت را از نبوت افضل بظن و شکر و صحو ترجیح و در رنگ  
آنست که کفر با اسلام ترجیح و بدو قبل از علم بشر در زیر کفر و جمل مناسب مقامات  
است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصوص و بر سه غفرت بدین لغت و لغز واجب  
لدن حق و عندا مسلمین قبیح و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از کفر استفاده می نماید  
قل کل عمل منی شاکت چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر  
باید دانست فان مجاز فطره حقیقه اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و جمل ثابت  
است در مرتبه فرق بعد از جمع اسلام و صحو و معرفت نیز تحقق پس کفر و شکر و جمل را مقام ولایت مناسب  
گفتن بجهت بود گویند که صحو و مانند آن در فرق مرتبه ثبات نمودن نسبت بر مرتبه جمع است که سر  
شکر و استقامت است و صحو آن مرتبه نیز متزج بسکراست میام آن چنانچه کفر و معرفت شوب کمال  
در کتاب گنجایش می دانست و احوال مع رفعت بر فرق را تفصیل ذکر کرده است و شکر و مانند آنرا  
در آن مرتبه میان می نمودار باب فطانت شاید این را بفرس نیز در مانند الحجب کل العجب این قدر  
باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بن همه بزرگی و کمالی که یافتند از راه نبوت یافته اند  
از راه ولایت بیش از خود می نیست زیرا می نبوت و گردایت را بر نبوت مزیت محمود و بلکه  
طو و لایه که ولایت ایشان کمال است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات افضل میشدند  
و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته ولایت را اعلی از کمال ولایت  
انبیا علیهم الصلوات و التسلیات دیدند و ناچار از آنکه علمین را از انبیا افضل بظنند علیهم الصلوات و التسلیات  
و از جمود اهل سنت بعد افتادند که آنک عدم اهل سنت حقیقه نبوت و چون در نظر مردم بود  
بهرجه نبوت در جنب کمالات و نبوت قیصر می درآیند از هر سخن را در جنب مبوط ساخت  
و شمره از حقیقت می نماند و نمود و بنا بر آنکه در صفتان و ثبوت اقتدا و  
و انصراف علی القوه انکار فرین اخوی ارشدی شیخ داود چون معتقد بود و در با عیث  
ازین احمد بن شمس مکتوب و ولایت و شهادت و نه بر تفسیر خان صدوق

و ترغیب بر امانت رسانیدن با عدای دین و تحریف توین آنکه با طایفه این خبر و ان وید و خان و انصار  
شما می خود باین مرغ غیر القدر و ما یناسب ذکات که در سده و سلام علی عباده الذین اصطفی هر سی و در دل شما  
مریست از امور و شما می این تغییر شدت نمودست بدشمنان خدا و دشمنان مغیره علیه و علی الله  
الصلوات و التسلیات و امانت رسانیدن است باین مید و نشان و خود و دستن ایشان و آنکه با طایفه  
ایشان را و یقین میدانند که هیچ عملی نزد حق جل و علا ازین عمل مرغی تر نیست بنا بر آن که در ایشان با این  
عمل مرغی ترغیب می نمایند و بیان باین عمل از ابو حماد اسلام میدانند چون بدولت آنجا تشریف برده اند  
و برای تحقیر امانت رسانیدن آن بقدر کثیفه و اهل آن نشین شده اند و اول شکر این نعمت بجا باید آورد  
و جمع کثیر برای تعظیم و توقیر مقام و اهل آن میر و ندر شمع خانه و تعالی الحمد و الله که ما را باین باین نشان  
و بعد از شکر این نعمت نظری در تحقیر توین این مید و نشان آمده با فله ایشان سی بلخ باید فرمود  
هر قدر که میسر شود و تخفیف جهر در تحریف این جماعه باید کوشید انوار امانت باین بت تراشیده  
بجراشیده باید رسانید امید است که بعضی از این جماعه که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند  
و کفاره سازند ضعف بدن و شدت سرما را نه است و الله میث ایشان رسیده ترغیب این امر می نمود  
و باین تقریب یکبار تفری بران سنگ می انداخت آنرا سرایه سعادت می ساخت زیرا چه مبالغه نماید  
و اسلام مکتوب و ولایت و مفا و م شیخ نور محمد و در میان تفریح بعضی محبت  
بر علی احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد و در افتادگان را شیخ فراموش ساخت  
که بسلامی و پیامی هم یاد نمیکند شما می شایع عزت و انوار بوده که میسر شد اما بعضی از محبتهاست  
که بر عزت می چهره قیاس از حال اویس قرنی نمایند که چون عزت اختیار کرده بصحبت قیصر علیه  
و علی آله الصلوات و التسلیات نرسید و کمالات صحبت بهره نیافت و از تاج عین گشت و از  
خیریت پای او ای بدر جبهه دوم رسید بنایت الله سبحانه و تعالی بصحبت هر روز به طرز دیگر است  
من شوی یوازه نومنون و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و  
علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب و ولایت و مفا و م شیخ نور محمد و در میان تفریح بعضی محبت  
یافته در حال استقامت و اقامه که دیده بود احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب  
شریف اخوی اعز می شیخ حسن احسن الله سبحانه و تعالی که رسیده و افعه و روشن

که داده بود و نوشته بودند بوضوح انجا میدید و با باشند و با نچسبند و در میان آن بجان  
 آتش شد مرموس از انجا ان حکام شرعی و غیره بکنند و بمقتضای حق بل شدت حتماً بکنند ع کما نیست  
 و غیرین همه بیخ و زور الدین شایع بکنند و آخوند راضی باشند سیرمند و ستا از معتمد شمرند و السلام  
 مکتوب دوم و بیست و نهم در موردی که در محبت و محبت بکوری مدور یافته در بیان ایمان غیبی که  
 شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی  
 پنج درگاه نیست و در میان صفات هر کدام و فضل و در میان غیب بر بیان شهادت مدین آنکه اول که  
 چهارم تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی  
 ز تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی و تو می شودی  
 اخوسه اغنی می گردند و معلوم می نمایند که میان غیب وجود واجب تعالی و سایر صفات او سبحانه  
 نصیب انبیا است و نصیب صحابه و انبیاء علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و نصیب یحیی که بکلیت می جویند  
 و نصیب ایشان نسبت انحاب است اگر چه آنها کلیل اند بل قل و نصیب عباد و نصیب مومنان  
 ایمان شودی نصیب عامه موفیه است از باب عزت بودند از باب عزت و عشرت چه در باب  
 عشرت هر چند می مانند با بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است و خلق اند  
 او ظن بحق جل سلطان پس بدقت ایمان شودی نصیب ایشان است و انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات  
 چون بکلیت سر جویند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علاه جرم ایمان غیبی بشان است  
 و این فقره در بعضی رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نکردن فوق علامت نقص است و عدم  
 بوصول با انجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است به نایه انهایه موفیه کمال و در بعضی بنو  
 دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمال شمرده مقرر کرده اند و می نمایند که انبیا علیهم  
 الصلوٰۃ و السلام چون در مقام دعوت فارغ میگردد و متوجه عالم بقایه شوند و مصلحت رجوع تمام شود و بیوقوفی  
 تمام نداد و ان رفیق الهی برآورده بکلیت متوجه حق جلش میگردند و در مراتب قرب خیر نمایند  
 بمینال رباب بنیر انبیا و اولاد حق المسکین یا بنیر انبیا و اولاد حق المسکین که در وقت و در کثرت  
 بکلیت از مقام رفیع شتافته که ساد صفات نیز طوعا نباشد و جزا بدین مجرده هیچ مشهود و خبر و  
 تم غول موعود مع در وقت جز نظر تمام با کثرت و غیر از خلق در رنگ غامض مومنان

باین

مرد دیگر شود و او بود و غیر از او می طاعت و دعوت خلق بحق جل علاه او را کار نباشد و چون مدعوت  
 حق کند و عالم فانی را در دعای غایب بکلیت بکلیت من توجیه شود و وقت رغبت شهادت کشف معانی از گوش  
 به گوش برود و کمال فضل اندر تو تین ایشا و الله ذوالفضل العظیم رجوع بکلیت نقص خیال نکند  
 و توجه باطن که بحق است جل سلطان بهتر از توجیه خلق که بر روی دعوت و تکمیل ایشانست و اندر هر یک که صاحب  
 رجوع با فتنه خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بر ادق جل سلطان از اسفل میخیزد و کرده است  
 و از وصل بجز خود قرار داده پس صاحب رجوع قاطع بر ادق است جلشاند و فانی از هر ادو صاحب توجه  
 بونس و شود و محفوظ است و به قرب نیست شادان سه بمر که بدو در ادو محبوب و ز وصل هزار بار  
 خوشتر و لای فی الوصال عیب نفسی و فی یحیران مولی المولی فی خلقی بالمحبیب کل حال و حسابی من شغل  
 کمالی و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت به صاحب رجوع قطره است نسبت یا  
 میخیزد رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت شتان ماینها اما فهم بر کس باین کمال رسد  
 ذکات نفس اندر یوتیر من ایشا و الله ذوالفضل العظیم بعضی از جامعان تشریف تشبیه گویند که میان تشریف  
 مومنان و حاصل است عارف نیست که میان تشبیه و آن جمع کند خلق را ظهور خالق میند و کثرت را  
 کسوت وحدت داند و صفات را در صفات مطلق کند با لایا توجه تشریف صرف نزد ایشان نقص است شود  
 وحدت بی ملاحظه کثرت عیب این جماعه مومنان احدیت مرت رانا نقص می شمردند و ملاحظه وحدت  
 این ملاحظه کثرت تجدد میسر میزند و تقید می نمایند بجان الله و بجزه دعوت انبیا علیهم الصلوٰۃ  
 و التسلیات بر تنزیه مرتست و کتب سماوی ناطق بایان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات  
 انفی آینه باطله آفاقی و انفسی نمایند و باطل بیا دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود و چون  
 و آنچه است ولایت میند و تشبیه می نمایند دعوت بایان تشبیه نموده است خلق را ظهور خالق  
 انفسی بجهت تغییرین عظیم الصلوٰۃ و التسلیات و در کمال و حید واجب الوجود تعالی و تقدس شریف اند  
 انفی رباب نادون او می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل کتاب تعالوا الی کلمه سواء  
 بیننا و بینکم لا نعبد الا الله ولا نشرب کسرا و لا یخذ بعضنا بعضا را با با من دون الله فان تولوا  
 فاعلموا ان الله قد اصاب به غایت اثبات می نمایند  
 دیگر را ظهورات رب الارباب تغیل میکنند و کتاب نیست که در مطالب خود استشهاد می آرند





نمی بیند دفعه دوم یعنی حاصل مست بر چند هزاران ازت را در روز وجود بقدره قصد است که یک کتاب  
 مشتمل بر ستار با معدوم باشند یا موجود بگویم کمال فسادان هم قوت است که اشبار موجود باشند مالک کمال فساد  
 که بطریق حقیقی در هیچ چیز التفات نمایند بلکه هیچ چیز را بشود گفتند هیچ چیز در دیده بصیرت و نه در آید و اگر اشبار  
 موجود باشد فساد که تحقق شود و فانی از که بود و اگر افسوس ساز و اول کسی که هر چه بود و در هر چه  
 شمع علی الدین بن علی است عبارت شمع و تقدیم چند که از توحید و اتحاد خبر میدهد با قابل حمل اندر توحید و  
 چه هر گاه غیر حق را جلالت می بیند بعضی گویند پس بی جنبه سویی شد و بعضی ندای سجایا زنند و بعضی پس  
 اندر غیر یارانه آورد و همدانند گمان است که ز شافع یک مینی می شناسد هیچ کدام را دالت بر وحدت نبود است  
 آنکه سلسله وحدت وجود را محبوب و مفضل ساخته است در رنگ مرشد و توفیق وین خود شمع علی الدین است و چنانچه  
 معارف غامض این بحث را محض خود در آید و حق که گفته فاعله بقوه بعضی از علوم و معارف را انعام  
 الاولیات اخذ میکنند و فاعله اولایه محمدی خود را میداند و تشریح در توفیق گفته اند که در مقامه اگر بخواهند  
 چیزی بگیرند نقصان دارد و با لحد تحصیل فساد و بقا و حصول کمالات دلالت کبری توحید و توحید در کار نیست  
 توحید شود و باید تا فاعله تحقق شود و نشان ما سو حاصل گردد و تواند بود که سلسله از هدایت تا تائیدت سیر کند و  
 علوم معارف توحید وجود و هیچ بروی ظاهر نشود که نزدیک است که کار این علوم نماید و فقیر را به کمالی ظهور  
 این معارف بسو که میسر شود اقرب است نشان از راهی که تفهیم این ظهور بود و ایضا مالکان این راه کثر  
 اخیان بطلوب میسر میورند و باستان که اکثر شان زده مانند اندر یا بقهره سیر میگردند و توحید اتحاد فاعله  
 گرفتار میمانند و از وصل محروم میشوند و این را تجربه معلوم ساخته است و الله سبحانه العظم للعقوب  
 و نیز فقیر چند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی نظرها فراتر اما چون  
 عنایت خداوند جل سلطان شامع حال بود و میگوید داشته بودی فساد و راه را با در فضل عنایت  
 طی نموده است و از کمال کرم و انظار اندر آید به اصل ساینده و چون به پیشتر نشان فساد دید که راه اگر چه  
 انمول است و اصل حصول توحید از بی بد تا اندر کمال انشوری و لان هدایت الله تقدیرات پس با باقی توحید حقیق  
 سابق معلوم شد که اگر چه موجودات معبود باشند و اسحق جل و عل موجود بود و دست گرفتار و با تحقق شود و ولایت  
 صفیری و کبری حاصل آید و نشان ما روی فساد است و ما سویی و دید ما سویی باید که فاعله خود نشود بلکه ما سویی  
 معدوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور سید کاش فاعله پس شنیده مانده است از عموم چه گوید

توحید شود و یارحین و جمعی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از اشراط راه دانستند و وجود گوینده را ضال  
 و مغل الکاشفه حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطان و محقق در معارف توحید وجود خیال کرده اند و معارف  
 در مرامی کثرت از انجام کار لغو و زحمت و آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر علیه و علی جمیع اخوان من  
 العلوات افضل ما و من التسلیات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام نمود و وحدت در کثرت بوده است  
 که ما انا عظیمناک الکثیر ما اشارت بان مقام نیانید و ترجمه کرده را این عبارت میکنند بر سببیک و ادیر تر اشتهود  
 وحدت و کثرت مانا که از توسط و او کوثر در میان حروف کثر این اشارت را نصب و انداخته و کلا که  
 این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه اینا عظیم العلوات و الحیات بخدای سبحان و اینا عظیم جل سلطان  
 و وحدت نیانید و هر چه در مرامی چون گمانیش دارد از یحیی بن نبی نصب است و باغ جوی و چندی قسم حضرت  
 حق سبحانه تعالی ایشان را صفات و با دیگر اینا عظیم العلوات و التسلیات به ترازوی کمالات خود میسوزد  
 کمالات ایشان را مایل کمالات خود میداند کثرت کلمه تخریج من افواههم چون آن کرمی که در سنگ نهان است  
 زمین و آسمان او جان است به کینه است او را ازین قسم معرفت که او اصل حاصل شده بود و نیست و  
 استغفار است و آن شود و در رنگ طلول نصاری از آنجانب قدس نفی میناید حضرت خواجه نقشبند قدس سره  
 میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلام لا نفی آن باید که پس  
 شود و وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از آنجانب قدس نفی است  
 این کلام حضرت خواجه مرا ازین شود و بر آورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معانی نهان بخشیده  
 و رفت از علم بحمل کشیده و از معرفت بیکت برده جزاه الله سبحانه یعنی شایان این یک سخن معارف  
 خواجه ام و حلقه کبوش ایشان و این از اولیاء که کس بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشایخ  
 و معانیات را برین سخن نفی ساخته و برین مقام حقیقت این سخن ایشان کفر نموده اند معرفت خدا  
 بر بهار الدین حرام اگر اجزاء او انتم با یزید باشد یا بدست چه باید بدان بزرگ از شهو و  
 و مشایخ گذشته است و از تنگناهای سجایا قدم بیرون نروده بخلاف حضرت خواجه که بیک  
 کلام لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطان تشریه از خود خوا  
 تشبیه است و همچون و چون کمال از نقص ناچار انتها داد که از تشبیه نداشتنه است اجزاء و اجزاء  
 باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تشریه که باید زید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشد





و ظلی از ظلال او دارند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانۀ انفراد محض است و امکان و صفت  
و زندقه مخالف نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که مثال این مقربان را بعد از ما سه گواهی است مجال  
مخی فرایه و بهستیصال آمانی نماید سبحانک علی ملک بعد ملک سبحانک علی عنک بعد قدر ملک  
خوم حضرت موسی علیه السلام بعد بجزد طلب روتیه بلاک گشتند و حضرت موسی  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام بعد از طلب روتیه زخم کن ترانی خورد و بهیوش  
افتاد و از آن طلب تاب گشت و محمد رسول الله علیه و آله و سلم که محبوب العالمین  
است و بترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدست معراج بدنی مشرف شد و از  
عرش و کرسی و لذت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در روتیه او علیه و علی آله الصلوٰۃ و  
السلام با وجود اشارت نامه ذاتی اختلاف است اکثر علما بعد روتیه او علیه و علی آله الصلوٰۃ و  
السلام قائل گشته اند قال الامام الغزالی و الناصح انه علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ما رای ربه سبحانه لیله المعراج  
این بے سراجمان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند جلشانه حال آنکه علما در یک دیدن محمد رسول  
الله صلی الله علیه و علی آله و سلم قبل و قال دارند ففهم الله سبحانه ما جملهم و ایضا از سخنان این جامع معلوم  
گردد که آن کلام لکمی شنوند نسبت آنرا بجهت حق سبحانه بچون نسبت کلام متکلم میدانند و این عین الحاد  
است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تفکر که در وقت تزیب باشد و تقدیم و تاخیر  
بوده که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ که را ایشان را در غلط انداخته است چنانچه نیز اثبات  
کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانۀ نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه  
بچون نسبت کلام متکلم نمیدادند بلکه بچون نسبت مخلوق بخالق یقین میکردند و در اینجا هیچ غلطی نیست حضرت موسی  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام که از شجر مبارک کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام بحق  
جل سلطانۀ بچون نسبت مخلوق بود بخالق نه بچون نسبت کلام متکلم و همچنین کلامی که از حضرت جبرئیل  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی بچون  
نسبت مخلوق بود بخالق نسبت مافی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانۀ و مگر آن  
آن کافر و زندیق گویند کلام حق مشترک است در میان کلام لغوی و کلام لفظی که متوسط امری  
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرمایند پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علایس ناچار

و

منکر آن کافر بود و فهم آن بنا بر حقیقت نفی ملک فی کثیر من الموضع و الله سبحانه و تعالی باید دانست وجودی که در ممکنات  
اثبات یکسرم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکنات را در حسب علم واجب تعالی چه مقدار است و  
قدرت حادثه را در حسب قدرت قدیمه چه اعتبار بچنین وجود ممکن در حسب وجود واجب تعالی یا شخصی است چه جماعی  
آن دارد که نظریه سطح تفاوت در ایشان دو وجود در شک فند که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است  
یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجازی بنی که جمیع افراد صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند  
اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند موجود ممکنات را اثبات نگفتند مگر عوام یا خاص  
خواص مراد از اخص انبیا اند عظیم الصلوات و التسلیمات و از امتنان ایشان کیسه بولایات اصلیه  
ایشان مشرف شده است و دائرة ظلال را تمام می کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود  
ممكن را از اقسام خلق وجود و مبدیات و هر دو را موجود تصور نمایند و اخص خواص حیدر البصر اند هر دو  
وجود را از افراد اطلاق وجودی بایند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود  
نمایند راجع بحقیقت و ذات وجود و تا کی حقیقت شود و دیگر نماز و جماعه مستوسطان که از مرتبه عوام  
تقدم فوق مانده است و از کمالات اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات گردند  
باطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقه میگویند که  
و در نسبت است بوجود و کمالات با اشئ آنکه وجودی بوی قائم است با لطیف حقیقت موجود شود و بعضی ازین  
جامعه از وجود ممکن ساکت اند بنی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی دیگر گفته وجود از ممکن نمایند  
و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود نمیدانند چنانچه عین نمیدانند  
و گروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز جهان وجود  
موجود است این عبارت نیز گفته وجود از ممکن نمایند با جمله وراثیات وجود ممکن حدت نظر بایقادین  
شعشعه نور وجود واجب تعالی تواند آن را دید تیز بنیان در روز با وجود شعشعه آفتاب  
ستاره را می بینند و آنکه تیز بین نیست نمیتوانند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستاره است  
در روز هر که مدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند  
عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتوان دید و حال آنکه شعشعه از نور وجود  
واجب تعالی مانع رؤیت اوست تو تمیز ادراک باطل اند از باب دید سخن ما در باب دید است و در





و این است که گفته اند که گفتی بگو الان جلالت اقتضای دعوت رسول ربنا بحج طیم من بعثت اتمم  
و التسلیمات الکمله میخیزد گفت که در سه کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمول آن بیج و سرور اوید که هر  
یکانه خیر اندراج یافته بود که اگر بیخبر ماند در سنج ساج تمکن منع موبود که عبارت از قصاص وقت و اشعار غیر طاعت  
خواندن است نیز بود و خوی و اهزی بر سر محمد بن و پیش یاران پنجانی که در واقع آنحضرت راضی الله تعالی علیه علی السلام  
و دیده اند که این معرکه بود بسیار راضی اند برینا ترک نشودن موبود بیسبب شکل است محمد و مال و دقایق را اعتبار بود  
و بر طاعت اعتبار باشد در میان را به بران بیج احتیاج نباشد و از هر طایفه از طرف عیث می افتد چه هر مری می موافق  
وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق سناعات خود زندگی خواهد نمود آن وقایع و سناعات موافق طایفه پیرا شد یا نباشند  
و مری او بودند یا نبود برین تقدیر سبب پیری و مری بر هم نخورد و هر بود الهوسه بوضع خود مستغرق گردد  
و بر مصادیق نیز از وقایع را با وجود پیر به نیم جویند و طالب رشید بدولت حضور پیر سناعات را از  
اضاعت اعلام می شمرد و بیج الفت به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتیان از لید لو این  
نیستند و از کرا و ترسان و لرزان اند از بتدیان و متوسطان چه گویند قایم نامی الباب منتیان محفوظ  
و از سلطان شیطان معشوق نمذت بتدیان و متوسطان پس قانع ایشان شایان اعتماد باشند و از  
آرزوین محفوظ نبود سوال واقعه در آن واقع حضرت پیغمبر را به بنید صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ  
توان شیطان لا تمیل بصورت کما و رویش و قانع نامعن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بودند جواب  
ساحب فتوحات کبیه عدم تمیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه علی السلام و الصلوة والسلام  
که رفون در مدینه است بسیار و در هر یک به صورت یک به بنید تجویزی نمی نمایند و شک نیست که شخص آن  
صورت علی صاحب الصلوة والسلام خصوصاً در سناعات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر  
عدم تمیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه علی السلام تا زیر و بر صورت یک به بنید  
عدم آن تمیل را در صورت تجویز تجویز بیخبر بسیار از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسر و است  
علیه علی السلام و الصلوة والسلام گویند که اخذ احکام از آنصورت و در یافتن مرضی آن از مشکلات است چه  
تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بنینده را در شبته  
و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحب الصلوة والسلام گردانیده  
باشد چنانچه مرویت که روزی سید الشریع علیه علی السلام مجلس داشتند

و مناد و مدحش و رؤسای اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیار از صحاب کرام نیز در آن مجلس بودند و سید الشریع  
علیه علی السلام و الصلوة والسلام بر ایشان سوره و آنچه می خواندند چون ذکر الباطل و ایشان بکلام آنسر و علیه علی السلام  
الصلوة والسلام تمغم ساخت برنجیکه حاضران آنرا از کلام آن سرور علیه علی السلام و الصلوة والسلام انکاشند و بیج را به بران  
نیافتند تا فران که حاضر بودند غلبه بر آوردند و گفتند که محو با صلح کرد و ستایش تیان مانود و حاضران اهل اسلام  
نیز از آن کلام تمغم ماند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چه واقعه است و ما بکرم  
عرض کردند که این فقره را در شان کلام شایسته بر شد آن سرور علیه علی السلام و الصلوة والسلام متفکر و محزون  
گشتند درین آثار جبریل امین علی نبیا و علیه الصلوة والسلام آمد و می آورد که آن کلام القادری شیطانی  
بوده و بیج نبی و رسولی مذمت است که شیطان در کلام او القادری مذمت است پس از آن حق سبحانه و تعالی آنرا  
رو کرد و دست و کلام خود را محو ساخته است پس هرگاه در زمان حیات آنسر و علیه علی السلام و الصلوة والسلام  
در حالت لفظ در محضر صاحب شیطان لعین در کلام آن سرور علیه علی السلام و الصلوة والسلام کلام باطل  
خود را القا نماید و بیکیس تمیز نکند بعد از وفات آن سرور علیه علی السلام و الصلوة والسلام در حالت  
انعام که مکمل تعشیل حواس است و جاس التباس و اشتبا با وجود تنالی را می از کجا معلوم شود که  
آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است و از تمیل او معصون یا آنکه گویند چون در اوقات  
قصاص وقت خوانندگان و شنوندگان شکن شد و بود که آن سرور علیه علی السلام و الصلوة والسلام  
ازین کل راضی خواهند بود چنانچه مدد و سان از ما و سان راضی اند و این منته در تمیل ایشان  
مذمت گشته تواند بود که در واقع آن صورت تمیز خود را دیده باشند بے آنکه واقعه حقیقه  
باشد و یا تمیل شیطانی بود و ایضا واقعات در رویا و تصاویر کاسب محمول بظواهر حقیقت  
آنکه بهائت که را می دیده است مثلاً صورت زید را در خواب دیده است و مراد همان  
حقیقت زید است و کاسب صورت انظار اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیده است  
و مراد از آن عمر داشته اند مثلاً بواسطه علاقه مناسب که در میان عمر و زید بود است پس این وقایع یاران از کجا معلوم  
شود که محمول بر انظار حضرت فیه چنان توان بود که مراد از آن وقایع تعبیرات بود و آن وقایع کنایات  
باشد از امور دیگر بے آنکه تمیل شیطانی را گنجایش بود با جملة اعتبار و قانع نباید نهاد و اشیا و خارج  
موجود اند سعی باید نمود که اشیا را در لفظه بنید که شایان اعتماد است و گنجایش تعبیر آنچه در خیال





برهان خود بعض عطا فرمود است تعالی علیه السلام العلوم الدنیه و نشر الاحکام بفقیه استلیم فانما طالع الامم و سلا  
 الارقا و مدار النجاة که مکتب بر مضبوط بسته خود را در بر گرفته علماء دارند و بام معروف و بنی منکر خلق را بر  
 حق جل سلطان و لالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه امة کفر فمن شاور اخذ الی رب سبیلا ذکر قطعی که آن  
 مجاز اندیزه مؤید ایتان احکام شرعی است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع  
 به احوال یاران خود را آزار نباشد و از دلیل صحیح خود ندانند احوال یاران و آینه داری کمالات شما کافی است  
 احوال شما است که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن کی ادرکان دولت شماست و مودع و معاون  
 معالما شما از رفقا شما راسل باوراء الله و یا سیر سبیلستان پیدا شود و نائب مناسب شما آنجا شیخ حسن است التفات  
 و توجه در حق اومعی دارند و کوشش بلخ فرمایند که از تفصیل علوم دینی ضروری و دورتر فارغ شود این سیر بندستان  
 هم در حق او غنیمت بود و هم در حق شما زقنا الله سبحانه و یا که لا استقامت علی الله الاسلام علی صاحبها الصلوة و السلام  
 و ائمتیه نوشته بودند که آن یار شمشاه است که ترقی واقع شده است آنچه در غیبت و بی شعوبی دست میدید  
 از ارواح طبایع حالا در ذات می بینید و این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بند یاداری شعوبی  
 قدم اول دین راه است که غیر حق را بجهان پیچ نه میداند از اسوای او بجهان در بدار اندیشه او هیچ مانده این معنی  
 که شمشاه را غیر او تعالی نه مید و بعنفا اسوای اندان این خود کثرت مبنی است بلکه غیر او را بجهان اصلان میند  
 و ندان این حالت معبر بقنا است و منزل اول است از منازل این راه و بدو نه خط القادس و هیچکس را  
 تا نگردد و اوقاف نیست راه در بارگاه که یاد مکتوبانی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است  
 و خواص غریبه در اینجا اندراج یافته نقل آنرا شیخ حسن آورده اند و اینک ملاحظه فرمایند فرمود الهام و ما مغفرت  
 و الهام مرجمه خود نموده بودند حاجات نموده آمد باقی احوال انید و در اینجا شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت  
 و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعة المصطفی علیه علی الرحمن الصلوات و تسلیما و من التجات الکلماء فیکرو  
 فقیر زاده الهام و اسلامی فائده دارم و السلام مکتوب دولیت و بنفاد و ششم بیان شیخ  
 بدیع الدین صدور یافته در بیان محکات و تشابهات قرآنی و بیان علماء راغبین و بیان کمالات  
 ایشان و مایسب ذلک الله تدرب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیه و علی آل و صحابه  
 الطیبین الطاهرین اجمعین جلنا الله سبحانه و یا کم من الرحمن فی العلم اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی  
 کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکات و تشابهات قسم اول منشأ عالم شرع و حکام است

قسم ثانی بخش عالم فانی و اسرار بدو و چه قدم و سابق و اصابع و انامل که در قرآن و حدیث آمده است همه از  
 تشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اواخر قرآن وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بر تاویل آنها  
 اطلاع نداده مگر علماء راغبین را خیال نکن که تاویل عبارت از قدرت است که به بدیع قرآن نموده اند و یا ذات  
 است که به وجه آرا معبر ساخته بکذا و یل آنها از اسرار نامنه است که باخص خواص آرا نموده اند از حرف  
 مقطعات قرآنی چه نویب که هر چه از ان حرف بجهت سواج از اسرار غفیه عاشق و مشتوق و رمزیت  
 بعضی از رموز و قبیحه محب و محبوب و محکات برخیزا محکات کتاب اندامان پنج و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصد  
 کتاب اندامات از وسائل پیش نیست انداز برای حصول نتایج پس لب کتاب تشابهات اند و محکات کتاب قشر آن لب  
 تشابهات اند که بر مرقا شاره میان اصل میانید و از حقیقت محال آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکات تشابهات  
 متعلق اند و محکات نسبت به تشابهات صور آن حقایق عالم را شیخ کس بود که لب را بقشر تو از جمیع خشت  
 و حقیقت را بصورت تو اند فرود آورد و علماء قشر به قشر خرسند اند و به محکات اکتفا نموده و علماء را  
 راغبین علم محکات را حاصل نموده اند تاویل تشابهات خط و افراسه گیرند و جمع صورت و حقیقت  
 که نگردد و تشابه است میان ایند ایا که یکم بعلم محکات و جمیع بمقتضای آن محکات تاویل تشابهات  
 جوید و صورت را گدازشته بحقیقت پوید آنگس جابل است که از جمل خود بخیر است و فاضل است  
 خود بی شعور نمیداند که این نشانه که از صورت و حقیقت است تا این نشانه است هیچ حقیقت از صورت  
 مشکک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت که قال المذنون عبادت را  
 تا از من موت منتی ساخت که تنها این نشانه است لان من مات فقد مات قیامت و در نشانه اخروی  
 که ظهور حقایق است الفکاک صورت از حقایق آنجا حاصل است پس حکم بر نشانه عالم است غلط نگردد که را  
 بدیسه مگر جابل باز ندین که مقصودش ابطال شرع است چه هر حکمی که شریعت را بر تدریست همان حکم  
 بر تدریست است عاقل نمونان و اخس خواص از عارفان درین معنی مساوی الاقدام اند مقصودان خام و ظن  
 به سرانجام در معد و آنکه کرد نهایی خود را از رتبه شریعت بر آرند و احکام شرعی را مخصوص بعوام دارند  
 خیال نکنند که خواص مکلف بمعرفت اند و پس چنانکه از جمل امراء سلاطین را بجزر سندان لغات  
 مکلف نمیدانند و میگویند که مقصود از ایتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت  
 میسر نشد تکلیفات شرعی ساقط گشت و این کریمه و اعبر ربک حتی یاتیک الیقین ای القدر



کمالا من استیسی بستمی آری یعنی انتها و جدوت تا حصول معرفت حقیقی است تا بهر کسی که بیان کرده  
است یقین را باشد بخانه و دانش اندک کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علاه نفس  
عبادت که آن مغنی ای و در نمک است و می انگارد عبادت عارفان را بی آن می کند که بتدیان  
ولیس برودن ایشان بآن افتد آنکه عارفان محتاج به جد و اندو در نمایند این قول از مشایخ نقل  
نمیکند که گفته اند پایه منافق و مرنانی نباشد مریه از وی منتفع گردد و خداوند احدی را باینکه  
که عارفان را بعد از آن است عشرت آن مرتد را بآن را از آن احتیاج به صلیت و عروج ایشان  
مربوط بعد از آن است و ترقیات ایشان منوط به ایتان احکام و شرائع عبادت که عوام را فرود  
متوقع است عارفان را اثرات آن امروز میراست پس ایشان احتیاج عبادت باشد و احوال بایان  
شریعت بودند و دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است  
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب به در اجزاء شریعت اند و گوشت و قشر به هر دو افراد آن ظاهر  
بقشر آن کفایت نمود و اندو ظاهر را تخمین قشر آنرا بلب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ  
و افزا گرفته پس شریعت را در آن شش کرب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمیع بدو  
آن را قفسه پیدا کرد و از حقیقت آن انگار نمودند بهر مقتضای خود را غیر از بهر بزر و ب  
تا انقدر این جامع و عمو قشر اند و دیگر گرفتاران حقیقت کشان اما آن حقیقت را حقیقت شریعت  
نماند آنکه شریعت تصور بر صورت داشتن و قشر انگاشتن و لب و را آن تصور نمودند و از آن  
سر بری از اینان احکام شریعت باز نماند که صورت را از دست ندادند و تا آنکه حکم از احکام  
شریعت را بطل و منال شمرند اینها اولیا و خداوند جل و علاه و محبت و اقلی از اسوای او سبحانه  
برود اند و جمیع دیگر آن که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت و البته و مجموع قشر و لب یعنی نمود  
حصول صورت شریعت بی تفصیل حقیقت آن نزد ایشان از چیز اعتباری است و حصول حقیقت آن  
بی ثبات صورت اتمام و واقع بلکه حصول صورت را که به ثبوت حقیقت بود از اسلام نیز  
بیان و نجات بخش تصور میکنند که باحوال ظهور العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت از  
بی ثبوت صورت از جنبه محالات تصور نمایند و قائل اند از ندیق و منال می مانند با کمال است  
صوری و منوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور عقلا

کمالا میگوید اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را بیک سطر پیچونی و پیچونی حق جل و علاه که از  
اسائل کلامیه است بر اینها اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی  
ظاهر کرد و به غیر جویند و آن ظهور را از منظر استدلال می شمردند و بیک الذین بی امیدند هم است  
ایشان علمای ائمه اند که بر حقیقت معارف ایشان اطلاع بخشیده اند و بیک مرآت آداب شریعت  
ایشان بر حقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که به چند مرتبه حقیقت اند و گرفتاری حقیقت دارند  
و در این احکام شریعه همان سر بر می نمایند و از این می نمایند آچون آن حقیقت را و رومی شریعت دانسته اند  
و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ما چار بخلی ازطلال آن حقیقت فرو انداخته و حقیقت حلال آن  
حقیقت را در حصول نیافته لاجرم ولایت ایشان غلطی آمد و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء را نسخ  
کرد اصل است در او و حصول باصل یافته و از حجب طلالت تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان انبیا است  
عظیم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن اولیا و ظل ولایت انبیا عظیم الصلوات و التسلیمات و فقیر علماء  
را بخان را غیر از اینان قشایات نصیب نمی یافت و تا ولایتی که علماء موقوفه بیان کرده اند آثار را لا یشی  
ایشان آن قشایات نمی دانست و از اسراری که قابل اعتبار باشد آن تا ویلات را تصور میکرد و چنانکه  
حین القضاة در اوایل بعضی از قشایات گفته مثلا از الف لام میم الم خراسه که یعنی در دست که لازم است  
و حجت است و امثال آن اگر چه چون حضرت حق سبحانه تعالی بحسن فضل خود غمته از ویلات قشایات را  
برین نظر ظاهر ساخت و جعلی از آن دریای محیط به زمین استعداد این مسکن کشاده گردانید و است  
که علماء را سخنان نیز از ویلات قشایات نصیب وافر است الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لک  
بدان هدانا الحمد لله باریات رسل ربنا بحق تعبیرات و قائل مستوره را که طلب نمود و بود و احوال  
بر حضور داشته از آن معقول هیچ نوشته چه کند قلم بعارف دیگر جاری گشت و معالما دیگر پیش آمدند  
فرمود داشت و سلام طیکم و علی سائرین تسبیح المدنی و التزام متابعه البعطف علیه و علی آله و علی خیره  
الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب و ولیست و بفتاد و و منقح بلاعب ای محی مدوریات  
و بیان عالم یقین و عین یقین و حق یقین این تعوم از علوم سابقه است که در توسط عال  
تقریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود و شهود انفسی است و معارفیکه غیر نوشته اند شهود انفسی را  
در رنگ شهود افاقی به حصول دانسته و راس انفس شهود و اثبات نمود و اند در رنگ

شهود آفاقی بی حاصل انست و آفاقی فایق شهود اثبات نموده انما بکلیه شهود در او از و وصول انست از او را می  
 آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه اینصفت از کتب رسائل ایشان لایح است بدان ارشد که خدا تعالی که علم یقین در  
 ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آفات است که دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر  
 آفاقی گویند اما شهود حضور ذاتی جزیره الغنی تصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد و در کتب بزرگ  
 و ریس بدید و نگار که عمری نگذرد و خود بود و آنچه در بیرون خود می بیند و میکند همه از قبیل مشاهد آثار و  
 اولایل است بر ذات او تعالی نه مشاهده و استحقاق سلطان قطب الحقیقین سید العارفین ناصر الدین خواجہ عبدالقادر  
 قدس سره الدقائق فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر متعرج سیر مستطیل بعد از جد است و سیر  
 مستدیر قرب و قرب سیر مستطیل مراد از فارح دائره خود طلبیدن است و سیر متعرج بر گرد خود گشتن است  
 و مقصود از خود چسبیدن پس تجلی است که در عوالمی موشافی و چسبیدن در پرده الوار بسیار شد داخل علم یقین اند  
 بر صورتی که باشد و هر نور یک نظر بر شود و رنگین باشد آن نور یا رنگ گنجا باشد یا رنگ گنجا  
 محیط کائنات بود یا نه حضرت محمد صی مولوی حبیب الرحمن اکامی قدس الله سره السامی و شرح  
 لغات میفرمایند در بیان این بیت سه دوست ترا بر مکان محبست و هر دم خیر است  
 ز این و آن محبستم به که این اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم یقین است و این شهود  
 چون از مقصود منتهی خبر نگیرد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات و الاستدلال لاجرم در رنگ شهود  
 و دو درجات باشد که دالالت میکند بر ذات آتش پس این شهود داد دائره علم بر آید و مفید  
 عین یقین نشود و مفنی وجود سالک نباشد عین یقین عبارت از شهود حق است از وجهی نه بعد  
 امکان معلوماً بالعلم یقینی و این شهود مشتمل بر فانی سالک است در غلبه این شهود تعیین او بالکلیه نمی توان  
 و در دیده شهود و اثره از ان باقی نماند و در شهود ذاتی که سالک می گردد و این شهود نیز وظایف  
 قدس الله تعالی اسرار هم مستبر است با دراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریکند  
 لیکن نسبی است که خواص را شهود و خلق مزاحم شود و حق جل و علا نیست بلکه در دیده شهود  
 شان جز حق جل و علا مشهود نه عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذہول تمام دارند و از  
 ادراک خبر ندارند و این عین یقین حجاب علم یقین است که ان علم یقین حجاب در وقت  
 تحقیق این شهود و بعد از حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصلا گنجایش نیست قال بعض الکبار

قدس الله تعالی سره علم یقین حجاب عین یقین حجاب علم یقین و قال ایضا و علامه من عرف  
 حق المعرفة ان یطلع علی سره فلا یجد علما به قد لک لکس فی المعرفة انی لا معز و را بر ما و قال نعم ایضا قدس  
 تعالی اسرار هم العلیه اعظم باشد شد هم تیز حق یقین عبارت از شهود اوست سبحانه بعد از ارتفاع یقین و  
 انحلال یقین اما این شهود اوست را سبحانه حق است جل و علا و لا یحیل عطا یا املاک لا سلاما و این در  
 بقا باشد که نظام بی وسیع ولی بسیار است صورت بنده و نگاه سالک را بعد از تحقق بقا به خلق کفایت ذات و  
 صفات است حق سبحانه و تعالی بعض عینیت خویش از نزد خود وجودی می بخشد از سر کمال وجودی و بحدوث و اوقات  
 می آرد و این وجود را وجود و محبوب حقانی گویند و در ان موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند و عین شهود  
 عالم و در عین علم مشاهد و عین یقین اوست که عارف در ان موطن از عین حق می یابد و عین یقین کونی چنانکه  
 انان در دیده شهود او نمانده است و از تجلیات صورت یک تعینات و صورت خود را با حق می یابد تعالی شان  
 آن تعینات کونی است که فاسد با و راه نیافته است فاین احدی تعالی الاخر ما للرب و  
 رب الارباب اگر چه ظاهر عبارت نزد عوام سو بهم عدم فرق است میان تجلی صورتی که خود را حق  
 یافتن است و میان حق یقین که در انجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صورتی که خود را حق  
 و حق یقین بر حقیقت و نیز در تجلی صورتی که در انجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صورتی که خود را حق  
 حق را بخود بنیوان دید پس اطلاق شهود در تجلی صورتی که در انجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صورتی که خود را حق  
 نمیتوان دید آن در مرتبه حق یقین است که حقیقت شهود در ان مقام تحقق است و بعض شهود  
 الزمان لما لم یطلع علی نه الفرق و لم یطلع یقین الا یقین الکی الی اطلال لسان العین علی ملکات  
 قدس الله تعالی اسرار هم حق یقین علی النج الذی قرونه عین ان یقین  
 قد یحیل فی تجلی المصوره الذی هو اول القدم فی السو ک و هم فسر و ابه حق یقین  
 اندک به نهایت الاقدام فلیست یستقیم بل حکم ان حق یقین الذی حاصل امر فی نهایت  
 محیل لثانی تجلی المصوره الذی هو اول اقدامنا و الله بیدی من یشار الی صراط  
 مستقیم و السلام مکتوب و ولایت و هتقاد و شتم بلا عبد الکریم شامی حدیث  
 یافت در بیان آنکه لازم بر هر کس بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت عز اسلامت  
 اثنی عشر قسب لازم است از ما و ان حق جل و علا که نشان ما سواست و مداحی طریقه علیه



نقشبندی و در تحریر بامداد و اعانت موتی و مایا سبب ذلک شد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی  
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیادمان کرده و میکنند آنست که بعد از تصحیح  
عقائد بروفتی کتب کلامیه هست و جماعت شکر الله تعالی سیم بعد از ایتان احکام فقہیہ ز فرض واجب است  
و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مستحب مثلاً و انہما سلامت و شین قلب است از گرفتاری مادی و حق سبحانہ  
و تعالی و سلامتی قلب و قتی میسر شود که در قلب ماسوس حق جل و علا محظوظ نشود و فرضاً اگر نذر ارسال  
حیات و فاکند غیر حق سبحانہ در دل خور نکند آن معنی که اشیا در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند  
جل سلطانہ زیرا کہ این معنی در ابتدا امر اقبال توحید را نیز میرساند بلکه بآن معنی که اشیا و مصلاد در دل  
خطور نکند و این عدم خطور یعنی بر نفسان قلب است مادی و حق را سبحانہ بر پنج کہ اگر بہ تکلف اشیا را  
بیاد و بدینند یا نکنند آیند دولت معبر بفشار قلب است و قدم اول است درین راه و سائر کلمات لایست  
متفرع برین دولت اندسہ بجایس را تا گردد و او فنا نیست رہ در بارگاه کبریا و اقرب طرق  
از برای وصول باین دولت فطری طریق علیہ نقشبندیہ است قدس شد تعالی سر را با بها چاین بزرگو  
ابتدا سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بقلب راه جتہ ایشانرا بجاے ریاضات و عبادات  
و دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند طریق آخر  
طریق است اما التزام سنت کار شکل فطری لمن توسل بهم و اقتدای ہم للہو لوی الجمالی سہ  
نقشبندیہ عجب قافله سالارانند کہ برند از روی نہان بحرم قافله را از دل سالک رہ جاذب  
صحبت شان بی بر و سوسہ خلوت و فکر جلہ را بہ قاصری گر کنند این طائفہ را طعن قصور بہ حاش نشد  
بر آرم زبان این گلہ را بہ ہم شیران جهان بستہ این سلسلہ اندیز و بجز جلیہ جان بکسلہ این سلسلہ را  
شانرا مفرغ آنست صحیفہ محبت الطوار قاضی محمد شریف رسید چون مثنی از فرط محبت فقر بوده موجب فرحت  
گشت و دعا فقر را بایشان رسانند تا لائح باو کہ مکتوب مرغوب پیش شیخ حبیب اللہ رسید از فوت  
والد مرحوم خود نوشته بودند انان الله و اننا الیہ راجعون از جانب فقیر دعا رسانیدہ عزای  
مصیبت نمایند و گویند کہ بدعا و فائتہ و صدقہ و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود  
نمایند فان الہیت کا لغیر حق مینظر و دعویہ لمحمد سن ولد او اب او ام او ادخ او صدیق را تبع  
مکشوف آنکہ شیخ احمدی طریقہ این بزرگواران را نموده متاثر گشته است حضرت

حق سبحانہ و تعالی انتقامت بران کراست فرماید کہ مشار الیہ چون در سلام نور آمده است اورا تعلیم نماید کلام  
کہ در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین سلیم احکام فقہیہ نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب ہست و مندوب  
و حلال و حرام و مکروه و مستحب پیدا کنند و بقضائے آن زندگانی نمایند تا علم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان  
داخل بکار نیست و السلام مکتوب دولیت و عقاد و تنہم بلا حسن کشمیرے صدر یافت  
در او اشکر نعمت و لالت او بطریقہ علیہ نقشبندیہ و تحریر صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سرہ  
الا قدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانہ کہ توسل آن مرتب گشتہ و ذکر یافتہ الحمد شد و سلام  
علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و انعام نام زد این فقیر ساخته بود و جناب مولانا محمد علی  
رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفتہ بود ازین عبارت شیخ معنی الدین  
بن العربی قدس سرہ کہ سبب ترتیب خلافت مدہ اعمار ہم کہ در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع  
شدہ است محمد و فقیر این عبارت را ندیدیم کہ در تو حیات کبیرہ دیدہ بود و درین لاہر چند نقص کردیم این فقرہ  
میرشد اگر مرہ ثانیہ بطور آمد اعلام خواہند و انشاء اللہ تعالی دیگر فقیر و او اشکر نعمت و لالت شما احتسب  
بمقصود و اردو و مکافات آن احسان شما مقوف بجز انیمہ کار و بار شمنی بران نعمت است و انیمہ بدو داد  
مربوط باحسان بحسن توسل شما آن دادہ اند کہ کم کس دیدہ است و ہمین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کس  
بخشیدہ است از خواص عطا یا آنقدر عطا فرمودہ اند کہ اکثری را از علوم عطا یای آن مقدار میرشدہ است  
احوال و مقامات و اذواق و سواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات ہمہ زمینہ بار اعروج ساختہ ببار  
قرب و منازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب وصول از تنگی میدلن عبارت اختیار کردہ است و الا خلافت  
تمہ و لا وصول و لا جبارہ و لا اشارہ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا  
حاطہ و لا سریان و لا علم و لا معرفہ و لا جبل و لا حیرہ سہ چہ گویم با تو از مرغی نشاندہ کہ با عطا بود  
چہ نشاندہ از عطا ہست نامے پیش مردم نہ ز مرغ من بود آن نام ہم ہم کہ چون انظار این احسانهای  
خداوند جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آنها مترتب است بران نعمت شما بدوہ است  
متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است و در ضمن چند فقرہ مندرج ساخته بقید کتابت و آورده بود  
کہ نعتی از شکر آن نعمت شما ادا یا بدو اسلام علیکم و علی سائر من اتبع المذی و التزم  
سابقہ المصطفی علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیات مکتوب دولیت و ہشتاد و م





انه عليه الصلوة والسلام ما رأى به ليلة المعراج وتودر رسائل خود بوقوع روتیه آنسرور علیه الصلوة والسلام  
و شرب معراج در دنیا احترام نموده و چه آن چه باشد و جواب گویم که روتیه آنسرور علیه الصلوة والسلام در  
شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آنسرور علیه الصلوة والسلام در این  
شب چون از دانه امکان و زمان بیرون جست و از تنگی اسکان برآمد و آنرا در آن واحد یافت بدین  
و نهایت را در یک نقطه متحد و دید ابل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند یافت و در بهشت  
عبد الرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از فقر و صفا به رضوان الله تعالی علیه جمیع بهشت خواهند رفت  
و دیگر بهشت قبل از مضی آن مدت در آمد و سر توقف را از او پرسیدند پس دینی که در آن موطن شود  
روتیه آخرت خواهد بود و منافات با جاح بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن روتیه و سبوی غفرن محمول  
بر توحید است و مبنی بر ظاهر و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلمات مکتوب و دلیست و هر شتا و چه ارم  
بلا عباد القادر انبالی صدور یافته و در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم ابراست و علم باحوال نصیب  
عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معاطه آنست که در مکتوبات حضرت مخدوم ناده کلان  
علیه الرحمه در بیان هر حقیت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم  
اخر که باطن اوست احوال و مواجید مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور دنیا نصیب عالم ابراست  
که باطن انسان است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم ابراست  
که باطن انسان است ظاهر حکم و الارض من کاس لکرام نصیب روت قوت دارد و این ماجرا نیز نصیب است  
هر چند ثبات و استقامت نیست اما آنچه از آن عالم پیدا میگردد و باصالت کاری که بظاهر تعلق دارد و علم با  
احوال است زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال که ظاهر نمیدوراه دانش و تمیز نمی کشود و ظهور  
صور مشایخ معارج مقامات از برهه اوداک ظاهر است پس حال باطن است علم بآن حال ظاهر ازین بیان  
معلوم شد که اولیای علم اند و آنانیکه از علم به نصیب اند و نفس حصول احوال در آنست و از آنکه اگر  
فرقی هست از راه علم بران احوال است و عدم علم به آنها مثلاً شخصی که حاله جوع بر او طاری شده  
شده است و به قرار و به آرام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی  
دیگر است که طریبان آن حالت در حق و س ثابت شده است و آنانی دانند که آن حالت را جوع می نامند و جوع  
است پس این هر دو شخص حصول آن حالت برابرند و در علم و عدم علم باید دانست چنانکه علم اند

و قسم انظار اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از ثلوثات آنها اصلاً واقف نیستند و جمیع دیگر ثلوثات احوال  
را خبر ندارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جامع هر چند تشخیص احوال نمیتواند کرد اما ماضی را باب علم اند و  
شایان نیست و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه ایندولت بعد از قرون مطاوله ظهور می نمایند تا یکی را بان دست  
بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده طفیلی او سازند انبیا و اولوا الفهم صلوات الله تعالی و تسلیما علیه السلام بعد از  
در تنای مدیده بحوث میبندند با حکام ستاره هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیا و دیگر طایفه صلوات و  
تجلیات مامور به تحقیق آنها میشدند و در دوحوت بهمان احکام انکشاف میفرمودند و مع خاص کنند و مصلحت  
عام را با صلوات مکتوب و دلیست و هر شتا و آنچه میرسد بحسب الله بآنکه پورس صدور یافته و در بیان  
احکام سماع و وجود و نفس و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند بحسب الله الرحمن الرحیم الحمد لله سلام علی  
عباده الذین اصطفی بدان ارشد که الله تعالی طریق السداد و انما صراط الرشاد که سماع و وجه چنانچه  
مطلع است که قلب احوال تصف اند و تبدل اوقات قسم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاهی واحد گاهی  
فاقد ایشانند از باب قلوب که در مقام تجلیات صفاتی از صفیة و از انسی با ستمه تغل و تحول اند  
لکن احوال تقدوت ایشان است و شش آمال حاصل مقام ایشان و دوام حال و در حق ایشان محال  
و استمرار وقت و در شان شان منقطع زمانی و در قبض اند و زمانی در بط فیم انبار الوقت و ظهور مرقه عیسر چون  
و اخرت بی بطون از باب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب برآمده و قلب پیوسته اند و تجلیات رسته وقت ایشان  
و یکی رسته و حال شان سرمدی لایل لا وقت و لا حال فیم ابار الوقت و از باب انگین و هم الوصلون لذین  
لا یرحمهم هملا و لا فقه لهم قطعاً من لا فقه له لا وجد له آرسه فسی از منتیانند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان  
را نیز نافع است بیان آن تفصیل در آخر این بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت  
ارسال خاقیت علیه علی اگر الصلوة و احتیة فرموده است لی مع الله وقت و لای معنی فیکل مقرب و لای معنی  
ازین حدیث مفهوم میشود که وقت و ایامی نمی باشد جواب گویم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از اشخاص  
ازین وقت و ستر خود استه اندلی مع الله وقت ستر فلا اشکال جواب دیگر گویم که در وقت مستمر  
کیفیت خاصه احوال را درست میدهند و آنرا که از وقت و وقت نادره مراد دارند این کیفیت نادره  
خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن  
کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس غنی نیز براسه تحصیل آن کیفیت محتاج

بسماع گشت جواب گویم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حدین ادا نماز است و اگر در بیرون نماز حیاء است و در پیش  
از نماز و غیرت آنست تواند بود که در حدیث قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت تا و ره باشد و ایضا  
خبر است اقرب یا بکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و آنچه در اقرب و شک نیست که در  
هر وقتیکه قرب آتی جل شایه بیشتر است بگرایش خیر و در وقت تنفی ز پس از بجز و از کرد نیز مفهوم میشود که وقت  
در نماز است دلیل بر استمرار وقت و اوم و وصل اتفاق مشایخ است قال ذو النون المصري ما رجع من حج الا من  
الطریق و من وصل لارجع و یادداشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل مقامه  
در طریق حضرت خواجه کمال قدس السلام و اجماع بر مقدار است با بجا آمدن نماز و اوم وقت علامت نارسائی  
است و مشروطه قلیل از مشایخ کابین العطا و امثاله که بجز از رجوع و اصل بصفت بشریت و آنکه گشتانند  
و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در رجوع از رجوع دارند و در وقوع چه رجوع البته واقع نیست  
کما لا یخفی علی ارباب پس جل مشایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف بعضی راجع بجز از رجوع گشت  
بناطائف از ختیا شد که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشاهده حال لازمی ایشان را  
برودت قوی و دست مید بد نسبت تمام حاصل میشود که از خروج بمنازل وصول باز میدارد و وجه بمنازل  
وصول هنوز در پیش دارند و ادراج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند  
و از رسته کمال قرب در فیض و سماع ایشانرا سودمند است و حمارت بخش هر زمان بعد سماع ایشانرا عروج  
بمنازل قرب میرسد و بعد از تسکین ازان منازل فرود می آیند اما رنگی ازان مقامات خروج  
همراه می آرند و بآن رنگ منصف می گردند این وجه بعد از تقدیمست چه تقدیمست حق ایشان مقصود  
است بلکه با وجود دوام وصل از بر است ترقی بمنازل وصول است ازین تعلیل است سماع و  
وجد متبیهان و اصالان آرسه بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطفه نمایند لیکن چون  
برودت قوت دارد و جذب تنه و تحمیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی کشت محتاج به سماع  
می گرد و طائفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرار هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس  
شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی متوجه جناب  
قدس اند هر زمان از مقام نفوس مطمئن که در مقام بندگی متکون و راسخ گشته است مدوی بروح  
میرسد بروح را بواسطه آن اید و مشایخ غایب طلبید میگرد و آدم این بزرگواران عبادات است

و شمعین در ادای حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود در بر وطن شان  
قلیل هنوز ثابت است همین وقت ایشان لایع است و کجانی اتباع سنت و دیده بصیرت شان کمال لاجرم  
حدید البصر اندازد و چیزی بیند که نزدیکان و ابصار آن عاجزند هر چند عروج اکثر دارند اما نورانی که نور صفا نمود  
در بیان مقام شان عظیم دارند و جلیل لقد را ند ایشانرا احیای سماع و وجد نیست عبادات ایشانرا که سماع  
میکنند و نورانیت اصل از عروج کفایت میبخشد جماع مقلد از اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران اکتفا  
نمیکند خود را از عشاق میگردانند ایشانرا از زبانه گویند عشق محبت را منحصر در نفس و وجد میدانند و طائفه دیگر  
از متبیهان آنانند که بعد از قطع مملکت سیرالی الله و تحقق به بقا با ایشانرا جذب قوی غایت میفرمایند و  
بقا با بجناب کشتان کشتان می برند برودت آنجا از سر است ممنوع است و تسلیم ایشانرا از هر چه عروج محتاج  
یا مودع نیستند سماع و نفس را در ثبات غایت ایشان با نیست و وجد و توحید را با ایشان کار نه باین  
عروج انجالی نهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آنسر و علی آل الصلوات  
و التسلیمات و التحیات از مقامیکه مخصوص بآنسر و است علیه الصلوة و التیمه نصیب می یابند این نوع  
و حاصل مخصوص عطفه افراد است اقطاب نیز از این مقام نصیب ندارند اگر بعضی فضل از رسته جل سلطانه  
این نوع و اصل نهایت نهایت را بعالم باز گردانند و تربیت مستعدان با حوال نمایند نفس او در  
مقام بندگی فرود می آید و روح بمرغ نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال است و در  
و احادیث لمیلات قطبیه و احادیث با قطب همناف قطب الارشاد و لا قطب الا و تا و علوم مقامات ظنی و عارف  
در حج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نعل است و نه اصل از نعل و اصل او را گذرانیده اند اگر کمال  
کمال بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاو له و از منته قبا عده بنظر آید هم منتقم است عالمی از رسته  
منور گردد و نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه است که مدایع عروج  
را تمام کرد و در مقام بندگی فرود آمده است و آرام و انشای عبادات گرفته بمقام جدید که ترقی آن  
مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف می سازند و قابلیت منصب  
مجموعه نیز ایشانرا مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه دعوت از  
ولایت خاصه و نبوت هر دو مند است با بجا در شان او این مصراع صادق است عجب خوابان هر زمانه تو متا دار  
بناخته ای را سماع و وجد و فزارت و منافی عروج هر چند بشرطه واقع شود و شکر از شکر سماع و از آنرا سماع



خدا دریافت انشاء الله تعالی وجد او معلول است حال و وبال حرکت او طبیعی است حرکت و مشوب به واسطه نفسانی و اعنی بالمبتدی من لا یکن من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسطین بین المبتدیین و المستعینین  
 هو الفانی فی الله و الباقی و هو الواصل للکمال و لا تنهار درجات بعضها فوق بعض و لم یصلو مراتب را یکین  
 قطعه ابدال آبدین با جمله سماع متوسط از نافع است و قسمی از غنیان را نیز بنا که بالا گذشت لیکن باید دانست که  
 ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع را است که به دولت جذب شرف نشده اند بر اشیاء  
 و عبادات مشغولند و نیز این که قطع مسافت نماید سماع و وجد و بصورت این جامع را حمد و معاون است و اگر  
 ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشانرا بعد جذب به است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست  
 که سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع نیست بلکه انتفاع از آن مشروط بشروط است و به و نه  
 شرط اتفاق از جمله شرط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتامی خود معتقد است محبوس است آری  
 سماع دور نیز بخوبی از عروج میبخشد اما بعد از تسکین از مقام فرومی آید و شرط در کتاب کاسر سماع لاهول  
 المعارف المعارف و نحو این شده که اکثر آنها در این ایام این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و نقص  
 که در سیرت شائع شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که مضر  
 محض است و منافعی صرف عروج در اینجا معنی ندارند و صغیر در انصورت تصور نیست امداد و اعانت  
 از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود تنبیه سماع در نقص هر چند نسبت بعضی منتیان  
 نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج  
 ممکن الحصول تمام طی نگشته حقیقت آنها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله  
 است و نهایت این سیر تاسمی است که سالک مظهر آنست بعد از آن سیر در ان اسم و مایه علی به است چون  
 از اسم و مایه علی به مایه کشف علی ارباب به گذشته به سماع حقیقه برسد و در اینجا فانی و بقائی پیدا کند منتی  
 حقیقه است و فی حقیقت نهایت الی الله در بصورت است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز  
 نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا و بقا که در آخر تبه حاصل میشود اطلاق اسم  
 و مایه نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از آن  
 طی منازل عروج شش به نهایت آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود تفصیل بشیونات مندرج در ان  
 شغل گردد و هرگز نهایت آن نرسد چه به اسم شکر بشیونات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

باجل سماع متوسط از نافع است و قسمی از غنیان را نیز بنا

اگر خواهد که اورا از ان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و نهایت نهایت برسد و اگر نخواهد  
 تسلک گشت زین شرف و اگر بکس تربیت خلق بازش آورد و ندانند فی فضیلت گمان نکنی که حصول آن  
 اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نعمت قصود  
 سرور بگردانند و آنکه تو نیز از تریه و تقدیر خیال میکنی بسیار است که عین تشبیه و تقصیر است بلکه بسیاری از مراتب  
 که تو نیز از تریه خیال میکنی از مقام روح نیز باین تراست تریه که فوق العرش تراخیل میشود و نیز داخل و تریه است  
 و ان کشف منزله از عالم ارواح است چه عرش محمد و جات و منتهای ابعاد است عالم ارواح ما و رار  
 عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگردد و روح را در ما و رار عرش اشیا نمودن  
 ترا و چه نمیداند که روح از تریه است و مسافت دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است  
 روح را نسبت با جمیع ممکنه با وجود لامکانیت برابر است ما و رار عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا اینجا  
 تریه توانی دریافت طائفه از صوفیه که به تریه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در یافته تریه اتی  
 جل شاد تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوار از درین مقام حاکم و  
 حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود  
 اما چون عنایت خداوند جل سلطان از ان ورطه گذرانیده و دانست که آن نور نور روح بود نه نور  
 اتی جل سلطان محمد الله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتد لولا ان هدانا الله و چون روشن لامکانی  
 است و بصورت بیکی خلقی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد و البته بحق الحق و هو بهیسه دلیل  
 و جهات از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرومی آید و بآن بقا پیدا می کنند خود را  
 جهات بین تشبیه و التریه میدادند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد از جمع تصور میکنند  
 امثال این مخالطات صوفیه را بسیار است و هر سبب آنست منظران الاغلاط و محال الاحیاط باید دانست  
 که روح هر چند نسبت بعالم چون است حقیقی داخل و اندر چیست گویند و نیز است در میان عالم چون در میان  
 جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و در اعتبار در و صحت است بخلاف بچون حقیقه که چون  
 لا اعتلا به راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن اسم نرسد پس دل از جمیع  
 طبقات ستموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید بعد از ان مراتب  
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود تا از ان تا بآن اسم رسد و خواه بپندار که در واصل است

حاصل خواجی بجز نیت نیست به نحو سجد و روزه و نماز و این عالم خلق عالم امر است و در این عالم مراتب است  
و شیونات خللا و احسانه و اجالات و تفصیلات و در این مراتب خلق و انسانی و کونی و الهی و اجالی و غیره  
مطلوب حقیقی را می باید جست تا که باین جست و جو بنوازند و کدام حد و دولت را باین سعادت مشرف  
سازند و ملک فضل الهی به یثینه یثین یثار و الله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه پرست  
انته قناعت نیاید کرد و در راه و راهی باید جست سعادت الوصول لی سعاده و نهان قلل بحال  
و در نهان خوف به تنبیه خرد و ام وصل و تفرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقیق فنا مطلق باشد شرف  
شاید باشد و علم حصولی او بعلوم حضور تبدیل یافته این بحث را به بیان واضح و واضح گردانیم بهر آنکه هر علمیکه  
عالم را از ما و از ذات خود حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم بهر علمیکه  
محتاج حصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضور است چه ذات بنفسه حاضر در عالم است و علم  
حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن توجه علوم است و چون صورت از ذهن زایل گشت آن  
توجه در ذهن نیز زایل گشت پس دام توجه در علم حصولی بحال عادی است بخلاف در علم حضوری که فطرت از  
معلوم در اینجا غیر تصور است چه نشان تحقیق آن علم حضور ذات عالم است چون این حضور دائمی است علم نیز  
ذات دائمی باشد پس وال توجه ذات خود ممکن نباشد و در قلبه باشد علم است حضور است که زوال آن  
متصور نیست گمان کنی که بقا باشد عبارت است از آنکه خود را عین حق یا بی چنانکه بعضی ازین عالم حق را یقین  
را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا باشد که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسب  
ندارد و این حق احمین که بعضی گفته اند مناسب بقا است که در جبهه دست میدهند بقا می گویند که مقصود است  
و گیر است مع ذوق این می نشانی بخدا یا بخشی پس تفرار توجه و دوام حضور در صورت بقا باشد  
ثابت شد پیش از تحقیق بقا باشد دوام ممکن نیست اگر چه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام  
آمنی متوجه میشود و این مخصوص در طریقه غایب نشدیه قریب است تعالی اسرار بهم و الحق با حقیقت انصواب  
ما اله الا الله تعالی اعلم بانصواب و الیه المرجع و المآب الحمد لله رب العالمین اولاد آخره و الصلوة  
و السلام علی رسول دنا و سرمد اکتوب و وسعد و بهشتا و ششم مولانا ان الله قد صید و فی  
در بیان اعتقاد صحیح ما خود از کتاب و سنت است بردن آری صاحب این سنت و جماعت و روحا عینیک  
از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت نموده اند و با کشف خلاف این حق معلوم سازند

۲

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی و الهامک سواد الصراط که از جمله ریاضات و ریاضات مسالک  
اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت از کتاب سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب سنت را محمول  
و روشن بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت و جماعت آتلفی را از آن کتاب سنت نموده اند و غیره  
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهوم میگرفت و الهام امری ظاهر شود از اعتبار نباید کرد و از آن استخادم  
باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین حاطه و سربان قریب بحیث  
نوا تیره معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی فهمیده اند که در آن کتاب راه  
بر مسالک ین معانی منکشف شود و موجودی که نیاید با ابدال ذات محیط داند و قریب ذاتا بیاید بهر چه با وجود قریب  
بر واسطه غلبه حال و مسکوت معذور است اما باید که همیشه سخن سجد و تعالی ملحق و تضرع باشد که در از این  
در طبر آورده امور که مطابق آراء صاحب علماء اهل حق است بروی منکشف گرداند و سمری از خلاف  
معتقدات حق ایشان ظاهر سازد و با کمال معانی مفهوم علماء اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت  
و محکم الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهوم ایشانست از حیز اعتبار ساقط  
است زیرا که هر مرتجع و مثال معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و بانه از انهم را کیست  
خود از آن معانی غیر مطابق می فهمد فیصل به کثیر او میدست به کثیر او آنکه گفته معانی مفهوم علماء اهل حق  
معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اندر کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس نموده اند و از انوار  
نجات ابدی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سرمد نصیب شان آمد و اولنگ خرب انت و الان  
خرب الله هم الغلون و اگر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد و در فرعیات بدایت نمایند و مرتکب  
تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است  
و مسکوت صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقلان جدید  
آنها از رویه آن ایشانند و لا نور برایهم لما اجهتینا لولا تمیز بهم انصواب عن الخطا لغوینا و هم  
الذین بذلوا جهدهم فی اعلار کلمة الدین القویم و اسکو ا طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم  
من تا بعیم نجه و اقلح و من خالفهم ضل و اصل باید دانست که معتقدات صوفیه با آخره یعنی بعد از  
آنکه منازل سلوک و وصول با فقه در جرات الولاية همین معتقدات علماء اهل حق است



سبب رانقش و باستان است و صوفیه را کشف و الهام اگر بعضی صوفیه را در شان راه بر سطح سکر وقت و ظلم  
 لعل موی الهه آن عقده است ظاهر میشود لیکن اگر در ازان تمام نگذرد بنایت کار رساندن آن مخالفات بنابر  
 فتنه و سکر و نه و الا بر جان مخالفیت نماید آیا امید است که او را بآن مخالفت نمیکند حکم و حکم مجتهدی است  
 مجتهد و سکر و نه و الا بر جان مخالفیت نماید آیا امید است که او را بآن مخالفت نمیکند حکم و حکم مجتهدی است  
 ذوق چنانکه بالا گذشت و همچنین است احکام ایشان از وجود صفات سبعه یا ثانیه در خارج بر جو و زائد بر ذات و سطحا  
 زیرا که عدل و عدل است صفات را موجود میداند و در خارج بر جو و زائد بر جو و ذات تعالی از کار ایشان نیز راه پیدا  
 شده است که در سبب و ایشان ذات تعالی و تقدس در مراتب این صفات معلوم است که مراتب از نظر ازل  
 مخفی میباشد پس بر سطوح آن اختلاف حکم بعد و جو و آنرا در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر جو و میوند میشود  
 میگشت غیبت لاشعور و لا وجود و بر علما بر سطح حکم ایشان وجود صفات طعنه کرده اند بلکه بفره و ثنویه مکتوم نموده  
 اعدا شد چنانچه در الجواهر فی الطعن و اگر ایشان از این مقام ترقی و قیام میکنند و ایشان از این برده  
 می برده و حکم آینه زائل میگشت صفات را جدا میدهند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان طعن اکار بر علمای یکیش  
 و از مخالفات آن بعضی حکم بعضی امور است که مستلزم ایجاب و وجوب اند تعالی و تقدس اگر چه ایشان فقط  
 ایجاب طلاق نمیکند و اثبات ارادت مینمایند المنة فی الحقیقت زانی را و اندود و درین حکم جمیع اهل ملل را  
 مخالف نقدی که از آنجا امور حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت یعنی ان شاء الله و ان لم یشر  
 لم یفعل اما بشرطیه او ای واجب تصدیق میداند و ثانی را امتنع صدق و این قول با ایجاب است بلکه حکم  
 قدرت است نیز معنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت یعنی صحت فعل و ترک است و لازم از  
 قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین نه ازین فوکل مذهب ایشان درین سبب عینه مذهب  
 حکماست و اثبات را و نه نمودن با وجود وجوب صدق او ای و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات  
 از حلا جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص حدی المتساوین است تمییز لا تساوی لا ارادة و  
 بهمانا تساوی معدوم الوجوب و الامتناع فایم و از جمله آن امور بیان ایشانست در تحقیق سبب اقتضا  
 قدر بر یکدیگر ظاهر است ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در این باب نیست که داعی حکم محکوم و المحکوم محاکم  
 قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احکامه و فتنه و حاکمی بر او گماشتن بسیار مستقیم است اتم بقول  
 متناهی من القول و زور و اثبات اینها از مخالفات بسیارست که قولیم بعد امکان رویت این سبب

الا تجلی صورتی و این قول مستلزم انکار رویت حق است سبحانه و تعالی که تجلی صورتی تجویز نموده اند فی الحقیقه  
 رویت حق نیست سبحانه و تعالی است از شیخ و مثالی سه راه المؤمنون بغیر کیف به و ادراک و ضرب مثال با  
 و قولیم بعد از روح الکمل و از لیسما و هذا القول ایضا مخالف لایس الاسلام فان عندهم لایس و جمیع بنابر  
 محدث و الا روح من حلا العالم لان العالم اکمل جمیع ماسوسه الله تعالی فایم پس سالک را باید که پیش از  
 وصول به حقیقت کار با وجود مخالفیت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علماء را محقق و خود را محقق  
 انکار چه مستند علماء تقلید انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیات که بعضی قصی می دانند و از خطا و غلط محصوم کشف  
 و الهام او بر تقدیر مخالفیت با حکام ثابت بودی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت  
 مقدم داشتن است بر احکام قطعی نموده و هو من الضلالت و محض کساره و ایضا همچنانکه اتفاقا و بموجب کتاب است  
 خرد و است عمل مقتضای آنها بر یکدیگر که مجتهدین از کتاب و سنت متنباط فرموده اند استخراج احکام از آنها نموده از  
 حلال و حرام و فرض و وجوب و سنت و کفر و شبه علم باین احکام نیز ضروری است مقلد انبیا و کفار را  
 مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع  
 او ساخته اختیار کند و از رخصت اعتقاد نموده بعزیمت عمل نماید معا کمن در جمیع کردن اقوال مجتهدین سعی  
 نماید تا بر قول شفیق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در عنوانیت را فرض می گوید بدینیت وضو نکند و  
 همچنین ترتیب در غسل اعضا و لا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید که امام مالک لک و غسل  
 اعضا فرض میگوید البته و لک یکند همچنین لمس شادوس ذکر را ناقض وضو گفت اند بر تقدیر وقوع لمس شادوس ذکر  
 تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جنس اعتقاد و علی متوجه عروج بدایع قرب یزدی مگر و و  
 بوشانه که طالب قطع منازل علمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بدانکه این قطع منازل و عروج بدایع واجب است  
 توجه و تصرف حضرت شیخ کامل مکل راه و ان راه بین راه ناست که نظر او شافی امر اضطراریست و توجه او  
 دین اخلاق رویت نامرئیه پس دل طلب شیخ نماید اگر بعضی فضل خداوند جل شانخ را با و دانسته اند  
 شیخ را نسبت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام متقاد تصرفات او گرد و شیخ الاسلام بر میسر نماید  
 آتی جمیت اینکه دوستان خود را کرده که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترانیا فیت ایشان را  
 شناخت اختیار خود را با لکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات منی ساخته کمر بست و در  
 خدمت او بندد و هر چه شیخ او را امر نماید سرایه سعادت خود را در ان دانسته در امتثال آن بجا آید

سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب اعتقاد او و از خواهر و برادران او و اگر توجیه و مراقبه مناسب  
 بآن اشارت نماید و اگر در توجیه و مراقبه کفایت معلوم نموده و بآن امر خود بنویسد و با کمال با وجود ریاضت  
 شیخ حقیق و ذکر پنج شرط از شرط نظر را در نیست چه مناسب حال طالب خود بدینجا بنویسد و اگر بعضی از  
 شرطها را به تفسیر و آن خود بدین جهت شیخ از آن مافی خواهد کرد و توجیه و جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر شریف  
 صحبت و خشنی شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مراد است جذبهش خواهد کرد و کفایت بنیاید کار او را کفایت  
 خواهد نمود و به شرطی و او بیک و کار شود و اعلام خواهد نمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را  
 و وسائل راه او خواهد ساخت چه به طریق بر سه عاقله است و در قطع راه سلوک توسط روحانیات مشایخ  
 و در کار است و اگر از مراد نیست کار او به توسط شیخ مقتدا و در خطر است تا زمان وصول شیخ میاید که همیشه بحق  
 سبب و توجیه و مقتضی باشد که او را شیخ مقتدا رساند و توجیه میاید که رعایت شرط راه لازم و اندیشه نظر در کتب  
 مشایخ تفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبارت معظم شرط راه مخالفت با نفس  
 است و آن موقوف بر رعایت مقام و رجع و تقوی است که عبارت از انتہای از محارم است و انتہای از  
 اقرب محرم صورت نمیدانند و انفسول مباحات اجتناب کنند چه از اخلاص عنان و در ارتکاب مباحات با شیار  
 اشتباهات میرسانند و شبیه بجم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر ازین خام جول نمی بر شکان  
 مقتضی نیست اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از انفسول مباحات پس در روج اجتناب از انفسول  
 مباحات نیز می شود و تریقه و خروج وابسته بر روج است بیان آنست که اعمال را در جزئیات امتثال  
 و امر و انتہای از منافی و امتثال امر و قدسیان نیز شریک اند اگر در امتثال تریقه واقع میشد قدسیان نیز  
 واقع میشد انتہای از منافی و قدسیان نیست چه ایشان بالذات معصوم اند بحال مخالفت ندارند تا  
 ازین نمی کرده شود پس لازم آمد که تریقه وابسته بهین نیز است و این اجتناب سرسره مخالفت  
 نفس است چه شریعت بر آن دفع مبرای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است زیرا که مقتدا  
 جدیت نفس یا ارتکاب محرم است یا فصولی که با غلام مجرم رسانند پس جناب از محرم و فصول مخالفت  
 نفس است اگر سوال کنند که در امتثال او امری مخالفت نفس است زیرا که نفس شیخ را که بعبادات و تقوی  
 نماید پس در امتثال نیز مستلزم تریقه باشد و چون در ملاک و در امتثال مخالفت مقتدا است سبب ترقی باشد  
 مخالفت با نفس و الفارق جوابش آنست که عدم رعایت نفس و ادای عبادات بواسطه آنست که او خود

فراغت خود است بخود که خود را بچیز معید گردانند و آن فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا انفسول  
 پس در امتثال او امر مخالفت با نفس امر اجتناب ازین محرم یا انفسول آید نه از راه ادای او امر نقطه که  
 ملاک نیز دارند فایده القیاس صحیح پس هر طریق که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است شایسته  
 که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق و در طریق علی بنیابند بیشتر است چه این بزرگواران عمل بوزن اختیار  
 کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز اجتناب محرم و انفسول مرعی  
 است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و پس گرفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز  
 عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تمل بسیار کار رخصت  
 میرسد عزیمت را در آن چه بمسال و همچنین ذکر هر که پیش از رخصت در آن تصور نیست و  
 ایضا مشایخ سلاسل دیگر و طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند  
 که نهایت تصحیح در آن حکم رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علی که سر موی مخالفت  
 سنت تجویز کرده اند و ابداع واحداث روانداشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد  
 پس اقرب طرق باشند پس طالب را اختیار این طریق اولی و انش باشد چه راه بنیاید  
 اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان ترک اوضلع این  
 بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده اند  
 آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بر این محذورات  
 و مباحات تکلیف و تنمیه این طریق بنیاید نداشتند اند که در تحریب و اضراب آن میگویند  
 و مقتضی بحق و هوید است السبیل مکتوب و دو صد و هشتاد و هفتم بحقائق آگاه  
 برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صد و ریافته در بیان جذبه و سلوک و محارفات که  
 مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان  
 هدانا الله لقد جاهدت رسل ربنا باخی و جنهم بافضلهم و اکلمهم محمد الذی جاب بالصدق صلوات الله  
 سبحانه و برکاته علیه و علی من تابعهم اجمعین اے یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان  
 بواسطه دناوت بهمت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مملک طویل را و طلب فنی  
 برادر اختیار و مقصد وضع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و غیر اکتفا نموده اند



و باینرا مقصد پیدا شده و خود را بحصول آن کامل و منتفی انگاشته اند و انحاء الیک فشیان را در دو اصلان درگاه  
از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت هست فطرتان با سبیلار قوت تحصیل خود آن  
احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند چنان قصه است که خواب اندر بگریه می نشیند از بزمین بقطره  
بلکه بصورت قطره از دریا به عمان بر شعله بلکه بصورت شعله قناعت کرده اند چون را چون تصور کرده اند چون  
آرام گرفته و مانند بایا می نمایند نموده اند باینسانند گردیده اند احوال جاده که تقلید ایشان به چون آورده اند و  
باینسانند گردیده اند احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بر سر برگرفته بمراتب بهتر است از  
حق تا مبطل و از نصیب تا غفلت فرق بسیار است و ای بر طالبان مبطل رسیده که محدث را قدیم میدانند و چون  
را چون می بینند اگر کشف غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلطی مواخذه نمایند بر بالا تو اخذ نماند  
در احوال نامشایسته طالب کعبه شد و از شوق متوجه حصول آن گشت اتفاقا در اثنای راه خانه شبیه خانه کعبه  
و در پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و باینجا متکلف گشت و  
شخص دیگر خواص کعبه را از او اصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گاهی از طلب برادر  
کعبه نژده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود و حق است حال او از حال طالب غفلت نکرده  
بهتر است آنرا که طالبی که هر چند مبطل رسیده است اما غیر طلب را مطلب ندانسته است از حال حلقه  
حق که قدم در راه مطلب نژده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق به طلب قطع مسافت راه  
مطلوبه بوفه ایملد کرده است پس مزیت او را تحقق باشد و طایفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
و حق خود را بمنشی واقف و خلق کشیده اند و بعلت نقصت خویش استعداد بسیار از استعداد ان  
کمالات را ضایع ساخته اند و بشوئی بروی صحبت خود و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند ضلوا  
فاصلوا انحاء و فاضلوا احوال این تحیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
مجدوب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتفی در صورت جذب متشاعر کند و به ظاهر و جشمت  
متساوی اگر چه با حقیقت یا یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جداست و غایت خاک را  
با عالم پاک و در ابتدا هر چه هست معلول است و بر خرض محمول و در انتها چون حق است برای حق است  
تفصیل این سخن غریب مذکور خود را بشماره انشاء الله تعالی این مشابهت صورتی و این مناسبت ظاهری  
باحث آن تحیل میشود و چون در طریقه علی نقشبندیه جذب سلوک مقدم است مجذوبان

این طریق ماکه بدولت سلوک مشرف نشده اند انقسم تحیل و این نوع توهم بر بسیار است و جمعی را هم از ایشان  
که متقلب در مقام جذب حاصل میشود و از خیالی بجالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی اند  
ای انکار کند و بآن تعلیقات خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فقر و ریافت که فقر را چند نوشته شود  
در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام باید که بعضی از خواص مجذوب بر یکبار  
و یکبار و فرق در میان جذب مبتدی و جذب منتفی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب  
آن مقام باشد یعنی حق و طیلان باطل و کوره البحر و شریعت فیه بمن یوفیه بجان و هو بجان یبذل السبیل و علم الموصوف  
و علم الویل این کتب مثل است برو و مقصد یک خاتمه مقصد اول و در بیان معارف یک مقام جذب تعلیق  
و مقصد ثانی در آنچه تعلیق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان از این سخن آگاه  
اکثر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر یک  
مستحب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توان گذشت که متقلب  
بجست اجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی نفس ثانی روح و توفیق  
متمن است و فطرت با نور و دنیا طایفه محمله بالکلیه از ضیق مقام قلب برآیدن و بقلب قلب پیوستن و اجذاب  
روحی مطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجیه مطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن  
در مقام بندگی تصور نیست مادام که این هر دو نفس از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی اند  
و تحقیق سیرانی اند بلکه بعد از حصول مقام انوار بعد الجمع که سیران اند باشد تعلیق دارد و صورت بند و  
هر گدائی مرد میدان که شود و پیشه آخر سلیمان که شود و بظهور الفرق بین جذب المنشی و جذب المبتدی شود و این  
مجدوبان ارباب قلوب و پرده کثرت تمنی را معلوم کند باین و مشهور و نشان درین کثرت نیست لا عالم روح  
و لطافت و احاطه و سرایان به خود و بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت  
شود و روح باشد و حق میداند تعالی و تقدس و احاطه سرایان و قرب و محبت هم برین قیاس زیرا که  
نظر سالک عبور میکند مگر تا بمقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از  
مقام روح بالا رود و ظهور جز روح امر دیگر نباشد نظر بفرق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت  
اجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و اجذاب بجناب قدس او و بسته بصورت مناسبت

که نهایت سیر الی الله معبر است به هیچکس اجماع کرده و افتاب نیست راه در بارگاه کبریا: اطلاق شود  
و در مقام از شکی میدان عبارتست و الا کارخانه این بزرگواران باور دارد و در اثرشود و متعارفست بجهت تکرار  
ایشان چون و چگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز چون و چگونه است چون را به چون اوست  
لاجل عطا یا الملک الاستطایه اتصال به تکلیف بقیاس است رسلنا را با جات ناس  
احاطه و سرایان و قرب و محبت حق سبحانه نزد متحققین ارباب سلوک که نهایت کار رسیده اند علیست و اوفی  
علماء اهل حق شکر الله تعالی سیم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از جاحلی و دوریست  
نزدیکان حکم بقرب نیکند بزرگی میفرماید هر که گویند نزدیکم و هر که دورست نزدیکست تصوف  
و نیست علمیکه متعلق توحید و وجود است مشار آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذب پیدا  
نکرده اند و راه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که سلوک از  
قلب حکایت متوجه قلبند ازین علوم تبرک مینمایند و مستغفرب باشند بعضی از مجذوبان باشند که جزید  
براه سلوک در آیند و طو منازل نمایند اما نظرشان از مقام موقوف قطع نشود و در و بوق پیدا کنند امثال  
این علوم و این ایشان نیکند اردو ازین در طه نشود و اندر آید لند از عروج بدایع قرب و صعود و معارج  
قدس کند و لنگ اندر بنا آخر بنا من هذه القرية انظارا لاجل لنا من لدنک و لیا و اجل لنا  
من لدنک تفصیل علامت و حصول نهایت مطلب تبرک ازین علوم است چه هر چند به تشریف مشایخ  
پیدا شود عالم را با صانع به مناسبت تر میاید این زمان عالم را عین صانع و آستین و یا صانع را خط  
عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد و بالشراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند  
قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت و نه یکم معنی این عبارت است که  
انجذاب و محبتی که منتیمان را در نهایت میسر میشود در طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود و در  
است زیرا که انجذاب منتی روحی است و مبتدای جذب قلبی و چون قلب بر رخ است میان روح و نفس  
در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را بان طریق هر چند نمیشود  
در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریقه از برای حصول آمیختگی  
وضع نموده اند و مسلک از برای حصول این مطلب تعیین کرده اند و دیگران را بمنشی بر سبیل اتفاق  
میسر می شود و ضابطه بدست ندارد و الا این بزرگواران را در مقام جذب به شان خاص

موسیقی از این نهایت در بدایت این سیر

است که دیگر از نیست و اگر هست ندارد است و لند بعضی ایشان را در مقام به آنگاه قطع منازل سلوک  
نمایند و فاد و بقا رغبیه بقا را و بقا را برباب سلوک حاصل میشود و شرب از مقام تکمیل که شبیه مقام سیر  
عن الله باشد است نیز بدست می آید که بان تربیت مستعدان مینمایند تحقیق این بحث غنای خفیه  
خواهد یافت انشاء الله تعالی اینجا و قیقه است باید داشت که روح را پیش از تعلق به بدن بخوی از توجیه  
بمقصود حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجیه زائل شد اکابر این سلسله علی طریقه از برای  
ظهور آن توجیه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجیه قلبی حاصل میشود که خارج  
توجیه نفس در روح است و شک نیست که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتیمان  
راست بعد از افتاء روح است و بقا را او وجود حقایق که معبر به بقا باشد است و توجیه روحی که در ضمن  
توجیه قلبی است بلکه توجیه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیهی است که با وجود هستی روح است که  
فنا و راه منافقه است و فرق در میان توجیه روح با وجود هستی روح و توجیه روح با فنا می بسیار است  
پس نهایت گفتن آن توجیه روحی مندرج را با اعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه  
سیماند و پس سپس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه  
حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترخیص  
طلب میظن بوده باشد و حقیقه ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تعلل و  
کسب است بلکه توجیه حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجیه سابق روح  
که بالکل بواسطه تعلق به بدن زائل نشده است کسب و فعل از برای ظهور توجیه سابق جماعه است که  
بواسطه این تعلق توجیه سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و تذکر است  
مرآن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندوخته ناسیان  
توجیه سابق بالکلیه از توجیه کلی مبتوجه الیه بالفعل و گم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجیه سابق  
نهایت مافی الباب در سابقان آن توجیه شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان  
نیز حکم روح شان یگردد و گاه هو شان المحبوبین المادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول  
سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئی و صورت شئی است گما هو الظاهر علی ارباب باری عجبان  
و اصل و مریدان کامل را این شمول نیز تحقیق است لیکن کالبرق است و این نیست شمول دائمی خاصه



محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب متکین و سرخ پیدا کنند و معرفت و  
حسوس که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می دانند که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان نجای  
محبت قلبی جای طلب را حاصل شود و هر چند از ایشان بکمال نرسند بجای ایشان خود بجای کمال رسیده اند و دیگر را  
واسطه حصول کمال نمی توانند شناسند و است که از ناقص کامل نیاید فائده ایشان بر قدر که باشند پیش  
از فائده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب غیبیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان از طریق  
سیر عن الله بالذوق و دنیا و روه باشند چنانچه غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و فائده اند و در عالم مناسب  
و توجه مانده تا فائده تواند نمود و شیخ مقدارا که بر رخ سیکویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام  
قلب است فرو آمده است و از هر دو جهت روح و نفس منطی و افر گرفته است از جهت روح از فوق  
استفاده میکند و از جهت نفس با درون خود فائده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است  
که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس فائده و استفاده محاورا حاصل است بعضی از مشایخ ازین  
برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخوانند و شیخ بر رخ را جامع بین التنبیه و التثبیه میگویند و بزرگ فائده  
که انقسم برزخیت که بنابر آن بر سر است لائق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که  
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج نشانگر شده است  
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر را در آن گنج نش نباشد بلکه  
آشنا به صحو است که مناسب مقام و عوشت و فائده شیخ کامل را چون در مقام قلب فرو می آرند  
بواسطه برزخیت مناسب بعالم پیدا میکنند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود  
و مجذوب متکین نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسب دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد  
و از آنجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب بدست آورده است لاجرم راه فائده بروی  
گشاده است بلکه گوئیم که کمیت فائده مجذوب متکین پیش از کمیت فائده منتهی مرجع است کیفیت  
فائده منتهی زیاده از کیفیت فائده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند بعالم مناسب پیدا شده است  
اما در صورت است فی الحقیقت جداست منصف برنگ اصل است و باقیست با در این مجذوب را بعالم  
مناسب فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است بقیانی که عالم بآن بقایانی است پس ناچار  
طالبان بواسطه مناسب حقیقه از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجع کمتر لیکن فائده مراتب کمالات و

مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت فائده منتهی راجع باشد و ایضا منتهی ربانی حقیقت است و توجه  
نیست و مجذوب صاحب بهمت و توجه است بهمت و توجه کار طالب را پیش میبرد و هر چند بکمال  
نرسند و ایضا نهایت توجه که طالبان را از مجذوبان حاصل میشود همان توجه سابق روح است که فراموش  
کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجه که  
در صحبت غیبیان پیدا میشود و توجه حادث است که بیشتر اصلا موجود نبود و موقوف بود بر زنی روح بلکه  
بر بقای او بود و حقایق پس لابد توجه اول اسهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هر چه سهل است  
بیشتر است و هر چه تعسر است کمتر از نیاست که گفته اند که تحصیل محبت به شیخ مقتدا و اسطه نیست  
چون نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نیان تنبیه و تعلیم محتاج گشته این شیخ را شیخ تعلیم گویند  
و شیخ تربیت و در جهت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری  
شیخ مقتدا را نشاید که انقسم مجذوب متکین را با فائده عام رخصت بدو در مقام تکمیل و شیخی نشانده بعضی  
از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند فائده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند و صحبت  
این مجذوب را فائده تحصیل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت بر طرف گردد و مثلاً زمینی که قابلیت تمام از  
براست زحمت گندم داشته باشد اگر تخم جدید گندم در آن زمین اندازند بار بار از آن استعداد نیکوی آرد و  
اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که سلوب قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا  
مصلحت در رخصت او بیند و معنی فائده دروس یا بد باید که فائده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل ظهور ملکیت  
طالب بطریق فائده او عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست  
و اقتدار و هوای نفسانی اندوی زائل شده است بواسطه عدم تزکیه نفس چون معلوم کند که طالب از وسع  
بنهایت فائده آورده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی نمایی را ظاهر سازد  
و در رخصت بدو تا کار خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منتهی ندانند و باین حیل راه زنی مردم نکنند  
و امثالین شرا که مناسب وقت و حال او اند و کور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدو نماید  
مرجع و فائده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسب است  
هر کس زنی بقدر استعداد و مناسب بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطور بواسطه قوت  
مناسب و ضعف آن در صحبت شیخ و مقتدا باین نیز تصور است اما در اصل فائده تساوی الاقدام اندر شیخ

تقدیر او در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعظام مجمل متین او خوف المکره سبحانه فی ضمن  
 بآلاء استهلا لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را  
 عطا فرموده است و در هیچ وقتی از اوقات در هر افعال از وی شگاف نمیشود و ذلک بفضل شد بوثیه بن شاکر  
 و الله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد و بدانکه طالبی چون بهرین  
 سلوک متوجه بقوت گردد اگر با سببیکه رب اوست برسد و در آن فانی و مستملک گردد و اطلاق قنابر و  
 درست می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فناء بقا بر سه اولی از اولی  
 شرف گردد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن ضرورت نیست مفسد فیضی که از ذات تعالی و  
 تقدس میرسد و نوع است نوعی است که با ایجاد و بقا و تخلیق و تزیین و احیاء و امات و امثال  
 آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع  
 اول از فیض تجوید صفات و پس و نوع ثانی بعضی را تجوید صفات است و بعضی دیگر تجوید  
 شیون است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایفهم الا علی الاحاد من الاولیاء

المحمدی المشرب دلم یعلم انه تکلم به احد با جمله صفات در خارج موجودند و بوجوه اند بر ذات تعالی و  
 تقدس و شیونات مجرد و اعتبارات اند و ذات عرض سلطان این سبب بشانی روشن گردد آب مثلاً بالطبع  
 از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبیعی در وی اعتبار حیات و غلظ و قدرت و ارادت پیدا میکند چه  
 ارباب علم بواسطه نقل خود بمقتضای علم از بالا به پایین می آیند و توجیه فوق نمیکند و علم تابع حیات است  
 و داده تلخ علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات  
 و ذات آب اثبات کرده شود و بمنزله شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب  
 اثبات کرده شود و بمنزله صفات موجود است بوجوه زائد آب را باعتبارات اولی می و عالم و قادر و مریخ و غیره  
 از برای این سبب ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات سلسله  
 مذکوره از برای آب واقع شده است بنای آن عدم فرق است میان شیون صفات و همچنین حکم فی وجود  
 صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق و دیگر در میان شیون صفات نیست که مقام شیون موافق و نیست  
 و مقام صفات همچنین است محمد رسول الله علیه آله و سلم و اولیای سبب بر قدم وی اند و خوانند تعالی علیه  
 و جمیع فیض ثانی ایشان تجوید صفات است و سائر انبیا و جواهر که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

فصل فی بیان سلوک

و بر کثرت غنی بنیاد و علیم و علی حبیب و تابع هم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا تجوید صفات است  
 پس گوئیم امی که رب آنسر و راست علیه الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض دوم است فعل شان العلم  
 است و این شان جانب جمیع شیون اجالی است و آن ظل معبر بقابلیت ذات تعالی و تقدس مرئوس  
 علم را بلکه جمیع شیون اجالی تفصیل را لیکن باعتبار شمول علم آنها را باید دانست که این قابلیت  
 اگر چه برین است میان ذات عز شأنه و میان شان العلم اما چون محبت او بزرگ است و آن جهت است  
 است تعالی شان در برین نیز رنگ آن پیدا میشود پس آن برین رنگ جهت دیگر که شان العلم است  
 منفعی است پس ناچار از نظر آن شان گفته شد و ایضا فعلی عبارت از ظهور شی است اگر چه بشبه  
 مثال باشد و مرتبه دوم و چون حصول برین بعد حصول طریقت است لاجرم این برین در وقت مکاشفه  
 در تحت آن شان منکشف میشود پس اعتبار این ظهور را با اثر اطلاق خلقت مناسب فناء و طائفه از  
 اولیاء الله که بر قدم وی اندصلی الله علیه و سلم و بارک سائی که ارباب ایشان اند و وصول فیض ثانی  
 اعمال آن قابلیت را جامع اند و کالتفصیل اند و آن ظل محمل را و ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی  
 بر انبیا علی بنیاد و علیم و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشانرا قابلیت اتصاف ذات عز سلطان به  
 صفات موجود زائده و طائفه که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است و چون حصول فیض اول و ثانی  
 و واسطه وصول فیض اول آنسر و راست علیه الصلوة و السلام قابلیت اتصاف ذات تعالی و تقدس جمیع  
 صفات را گویند قابلیت که در سائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله و بر کثرت علی بنیاد و علیم طلالین قابلیت  
 جامعانه و کالتفصیل اند و آن جامع محمل را بطائفه که بر قدم آنسر و برانده علیه الصلوة و التیمه و سائل و وصول  
 فیض اول نیز ایشانرا جدا است که صفات اند پس محمد یاز و سائل و وصول فیض اول جدا اند از سائل  
 و وصول فیض ثانی بخلات و دیگر از آنکه یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که رب آنحضرت را  
 علیه الصلوة و التیمه و قابلیت اتصاف منحصراً اند و نشان آن عدم فرق است میان شیون صفات  
 بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل پس محقق شد که رب آنحضرت  
 علیه الصلوة و السلام و التیمه رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه  
 وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات و ولایت آنحضرت  
 علیه الصلوة و السلام از ذات است بی واسطه از انبیا و شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی و ایشان



از مشتملات عقل است لهذا بجای ذاتی مخصوص و گشت و گل تا بیان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز  
از مقام مشرب به دست آمد و دیگر بر او چون وسائط صفاتی در میان است صفات بوجود و زائد موجود و اندک حاجز  
حصین در میان افتاد و بجای صفاتی نام زد ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است  
وجود و زائد و عوارض صفات وجود و زائد قابلیت اینها اما چون قابلیت در رنگ بر این اندکیان ذات و  
صفات بلکه میان شیون و صفات و برین رنگ طرفین خود میگردد و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته حکایت  
پیدا کرده اندس فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم مویست بسیار است  
ازین بیان لایح گشت که تصور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی بتجلی نشود نیست لیکن تجلی وجودی را  
منافی است لهذا آنرا شرعاً علیه الصلوة والسلام و اتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات و ولایت  
در میان نیاید و در جانب فیض وجود سه عالمی در میان آید که قابلیت انصاف است چنانکه گشت گفته نشود  
که چون شیون و قابلیت اینها از اعتبارات عقل باشد وجودی ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آید  
غایت مافی الباب عجب صفات خارجی است و عجب شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود و سنی در میان و  
موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لکن فالحجاب علمی لیکن  
ارتقاء عین الیقین بحصول بعضی المعارف بخلاف انحراف فانی لایکن زوال چون این مقدمات معلوم است  
پس بدانکه اگر محمد است منتمای سیر او که مسی بسیر علی الله تا بطل شان است که اسم او است بعد از فنا  
در آن اسم افشای فی الله مشرب میگردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا باشد و این نیز میگردد و باقی فنا  
و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و اتحیة داخل میشود و اگر محمدی  
مشرب نیست بقا بلایت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی  
فی الله بروی اطلاق نیاید کرد و همچنین بر تقدیر بقا آن اسم باقی باشد نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه  
حکایت که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جهت شیون زیادت اعتبار است عین و زائد و عین  
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبار است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا  
بیک اعتبار بقا جمیع اعتبار است پس فانی فی الله باقی باشد درین صورت گفتن درست میشود  
بخلاف در جانب صفات که موجود و زائد بوجود و زائد بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطان و با یکدیگر  
تحقیق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و بلکه امکان فی البقار پس ناچار

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی باشد بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا معین صفت نیست  
فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس ناچار فانی محمدیان اسم آمد و بقای ایشان اکمل و انصاف عروج محمدی  
چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبت نیست چه عالم ظل صفات است ظل شیون پس فانی  
سالک در شانی مستلزم فانی مطلق و باشد برنجیکه هیچ بقا وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا  
خود و آن شان باقی میگردد و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیشود و وجود سالک  
اثر جهان صفت است و ظل آن پس ظهور حاصل می شود و در ظل بالکل نباشد و بقا اندازه فنا است پس محمدی  
از رجوع بصفات بشریت امین باشد و از خوف او محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با وسعانه باقی گشته  
درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فانی صفاتی که عود در اینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و اختلافیکه در میان مشرب و جوار رجوع و اصل و عدم چو از آن واقع است حق آنست که اگر  
محمد است محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فانی او  
واقع است بعضی زوال عین و اثر فانی گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جاز نداشتند حق درین باب نیز تفصیل  
است اگر محمد است عین و اثر هر دو را کم میازد و غیره و اثر فانی نشود چه صفت که اصل و دست باقی است  
پس زوال ظل آن را ساکن نباشد ایجاد قیاس است باید دانست که مراد از زوال عین و اثر شه و زوال  
شهود است نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور  
کرده اند و از زوال اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقیقت با علامه سحانه عجیب است  
که با وجود قول بزوال وجود و زوال عین نیز فانی گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر  
مستلزم الحاد و زندقه است باجماع زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن  
مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان که تمام از قلب می برآیند و بقلب قلب می پیوندند از تعقل حوال  
آزادند و اثر قیاس ماسوسه بالکلیه محروم و دیگر از این چون وجود آثار و استیگر است و قلب حوال نقد و تملک  
از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعقل حوال از شعب حقیقه جامع قلبی است پس شه و دیگران همیشه بر  
باشد چه هر قدر که از بقایا وجود سالک ثابت است پرده مطلوب بقا نقد راست چون اثر باقیست بر  
سنان اثر است معرفت اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق ای که رب اوست برسد  
بی آنکه لیکن اسم رسد و لغز فانی و مستلزم گردد و فانی فی الله و انصاف محقق درست است و همچنین است بقا لیکن

مرتب بر تخصیص فی فی اللہ بآن اسم باعتبار آنست آن مرتب اولی است از مراتب فنا فی اللہ معرفت سلوک  
 انواع است بعضی را بقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در شان قطع منازل  
 سلوک جذب حاصل میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر میشود و اما بجذب به میسرند تقدم جذب بر محبوبان است  
 و باقی اقسام همچنین تعلیق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهور است به ترقیب و تفصیل و در  
 سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترقیب و تفصیل که است ندارد و علم وحدت وجود و مانند آن  
 از احاطه و سر بیان و محبت ذاتیه جذب به مقدم یا توسط و البته است سلوک خالص جذب به تیسرا یا مثالی این  
 علوم مناسب نیست چنانکه بالا گذشت و حق یقین بنده نیز از این علوم مناسبه توحید وجود و مناسب نیست  
 بهر جا بیان حق یقین بمقام جذب و بان مناسب مقام انبیا توحید وجود کرده اند آن حق یقین بخد و بان  
 بتدریس یا توسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار غالب بجذب برسد بعد از آن راهبر بر  
 جذب است و پس یعنی احتیاج توسط راهبر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر ازین جذب به سیر فی اللہ  
 اراده نموده اند به کافی است اما لفظ راهبر بر شانی این اراده است چه بعد از سیر فی اللہ مسافعی نیست که در  
 قطع آن محتاج راهبر باشد و همچنین جذب به مقدم هم مراد نیست چنانکه قبلا در عبارت است پس ناچار جذب به توسط  
 اراده نموده باشند و کفایت او در وصول به مطلوب معلوم نمیشود و چنانکه بسیار است سلطان در وقت حصول این  
 جذب از عروج بقوت قاعده نموده اند و همان جذب را جذب به بنیاد انگاشته اند اگر کافی میبود در شان  
 راه نمیکشیدند آنرا جذب به مقدم چون محبوبان تعلیق دارد و اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقاء  
 غایت خواهند کشید و در شان طریق خواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم  
 ممنوع است جذب که انجام کار او سلوک کشد کافی است و اگر سلوک نیاید جذب است بر است از محبوبان  
 نیست خاتم طائفه از مشایخ قدس اللہ تعالی اسرار هم گفته اند که تجلی ذاتی در سلوک شعور است  
 و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی مانند تبی به حس  
 و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشته اند و بعضی دیگر من کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند  
 حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در برده است از اسرار بقا برده بواسطه بقایات اثر  
 وجود صاحب تجلی است و آن به شعور به بواسطه آن بقا است اگر تمام فنا نیست و به بقا باشد  
 مشرف نشد آن تجلی هرگز و وای به شعور فی ساخت شعور حق بالذات و میسر به چون برهان و بنیاد

بلکه گوئیم آن تجلی که در برده است تجلی ذات نیست و اخل تجلی صفات تجلی ذات که مخصوص حضرت است  
 علیه الصلوٰه والسلام و آنچه تجلی به برده است و علامت پرده به شعور است و به شعوری از و است و  
 و دلیل به برگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب بن تجلی که بالاصالة و الاستفلا  
 چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سه موسی از هوش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نمکری  
 در بعضی به چنین تجلی ذاتی که به برده است محبوبان را دانی است و محبان را به زیر که ابدان محبوبان رنگ  
 ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل بندرت  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰه و السلام واقع شده است لی مع اللہ وقت مراد از وقت نه این تجلی  
 برده است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشاه مراد آنست علیه الصلوٰه و السلام دانی است بلکه نوعی از  
 خصوصیت این تجلی دانی است که آن بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس اللہ  
 تعالی اسرار هم در بیان حدیث لی مع اللہ وقت لایستفیه ملک مقرب و لاینبی مرسل و طائفه اند و جمعی از وقت  
 وقت استمرار داده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت  
 نادر نیز تحقق است کما مرث الاشارة الیه آنفا نزد این تحقیر تحقق آنوقت نادر و در وقت او را نماز  
 است و همانا که آن سرور علیه الصلوٰه و السلام در حدیث قره عینی فی الصلوٰه بآن اشارت فرموده است  
 و این آن سرور فرموده علیه الصلوٰه و السلام و التیته اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰه و قال  
 تبارک و تعالی و آنچه واقرب پس در هر وقت که قربت الی جلشانه بیشتر است گنجایش خیر و رفاه  
 شقی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس اللہ تعالی اسرار هم فرموده اند از وقت حال و کون  
 و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوٰه کحالی قبل الصلوٰه فالا حدیث  
 المذکوره بل انفس المذکوره شیفاء الساده و الاستمرار باید داشت که استمرار وقت تحقق است  
 سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بندرت وقت اطلاع  
 نداده اند نمی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند  
 و این کسی را که یقین آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و در نماز جمیع داده اند از دولت و بآن شریک  
 و دانی و شسته اند و قل لیس اندر زمانه بجهان کمال و استیجاب آن تمام بهر چه در وقت  
 و علی آنکه الصلوٰه و التیته و السلام معرفت منتها بان در باب صفات در علوم و معارف



بجذب و بان نزد یک اند و در شهود هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از باب قلوب اند غایه مافی الباب ارباب  
 صفات از تفحص حاصل مطلع اند بخلاف جذب و بان و اینها از باب صفات بر اسطرسلوک عروج بقوق قریب  
 بیشتر و از جذب و بان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیزه شان است اگر چه محبت رسیان است چه عجب گر حکم المرح  
 من حب و جذب و بان نیز قریب محبت اصل اعتبار کرده شود پس جذب و بان در مرتبه مناسب است بجذب و بان از جذب و بان  
 ذاتی و لوع الحجب و جذب و بان نیز مستحق است معرفت در عبارات بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب انجلی  
 صفات است افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب توحیدی مشرب است محمد یاز تجلی ذات است آری  
 درین تجلی نیز تفاوتهاست قریب که افراد است اقطاب را نیست اما هر دو از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که  
 از نصب قطب یدال مراد گذشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الله خلق  
 آدم علی صورته الله تعالی چون و چگونه نیست روح آدم که خلاصه دست بر صورت عیونی و چگونه آفرید  
 پس بچنانکه حق سبحانه لا مکانیست روح نیز لا مکانی آمده و نسبت روح ببدن همچو نسبت است تعالی و  
 تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل منفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نشود و هر دو در ذات  
 بدن را مقوم روح است بچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت  
 روح است بر قیومیت که وارد میشود محل و درود آن فیض ابتدا و در حقیقت و بواسطه روح آن فیض بدین میرسد  
 و چون روح بصورت عیونی و چگونه آفریده شد لاجرم چون و چگونه حقیقه را در دست گنجایش آمد  
 لا یسینه ارضی و لا سالی و لکن یسینه قلب عبیدی المؤمن چه ارض و سما با وجود و محبت و فراقی چون  
 داخل دائره امکانند و بدین عیونی و چگونه و چگونه نسیم گنجایش لا مکانی که مقدس از چند است و چونی است ندانند  
 لا مکانی در مکان گنجایش ندارد و چون آیام نمیکند پس با گنجایش و قلب عبد مؤمن که لا مکانی  
 است و مبرای از چند است و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عبد مؤمن با آن است که قلب غیر  
 مؤمن کامل از اربع لا مکانی فرو داده است اگر چه از چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس اسطرسلوک  
 و گرفتاری چون که داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را حاصل ساخته است  
 او را که لا نعام بل هم فضل و از شایع هر که از دست قلب خود خبر داده است مرادش لا مکانیت قلب  
 بوده باشد چه مکانی بر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراقی چون مکانیت هر آینه  
 و جنب لا مکانی که روح است حکم داده خردل دارد بل قل بلکه گوئیم که این قلب چون محل تجلی نور قدس شده است

بلکه بقای بقایم یافته عرش و ما فیها اگر در وقت محدود تلاشی گردند اثر از آنها باقی نماند کما قال سید طایفه  
 فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر ان لباسی است مینا که خاص بر قد روح و فیه اند  
 ملائکه نیز این خصوصیت ندارند اقل و دائره امکانند و متصف بچند لاجرم انسان خلیفه عجل مدجل سلطان  
 علی صورت شی خلیفه شی است تا بر صورت شی مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید مطلقا را شایان نباشد  
 تحمل بار امانت اصل خود تواند کرد و لا تحمل عطا یا الملک لا مطایا یا قال تبارک و تعالی اما عرض الله ان الله علی  
 السموات و الارض و الجمال قابض ان یملأها و یشتق منها و علمها الانسان ان کان ظلو ما جمل اکثر الظلم علی  
 نفس بحیث لا یقی من وجوده و لا تواج وجوده اثر و لا حکم کثیر بحمل حتی لا یکن لادارک تلیق بالمقصود و لا علم  
 لا یستالی المطلب بل العجز عن لادارک فی ذلک لموطن اوراق و الاعتراف با جهل محقق اکثر هم معرفه باشد  
 اندیم بخیر فیه تنبیه اگر بعضی عبارات لفظی که بهر ظرفیت یا مظهریت است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
 حمل بر تشکی سیدان عبارت میباشد و مراد کلام را مطابق آرای الهیست بیاید و دست معرفت عالم چه غیر  
 چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیست تعالی شانه و مرایای شیونات کمالات ذاتیه و سبحان گنجی بود کمالات  
 بود و مخزون خواست که خلاصه بلا بدو از اجمال تفصیل او عالم را آفرید تا دلالت کند بر جل خولیش و علامت باشد  
 بر حقیقت خود پس عالم را با صانع چون نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست دلیل است بر کمالات غفرت  
 و تعالی و تقدس و را در این هر حکمی که است از زمین و سما و عینی احاطه و محبت از عکس وقت و غلبه حال است  
 و اکابر سقیم الاحوال که از قبح صحو ایشان از شرع از زانی داشته اند ازین علوم متبرک و مستغفر اند اگر چه بعضی  
 ایشان را در شان راه این علوم حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگردانند و مطابق علوم شریعت علوم  
 ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی تخریری ذوقی که  
 کمالات مخزن خود را در عرض خود ظهور آرد و فنون کثرت خود را بر ملا جلوه دهد و ایجاد حروف و اصوات نماید  
 تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات را تجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس بر صورت اربع حروف  
 و اصوات دوال را با معانی مخزنه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینها است  
 و اینها دوال اند بر کمالات کثرت خود و حروف و اصوات را عین آن عالم موجود یا عین آن معانی  
 گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت درین حادثه غیره واقع است معانی بهمان صرافت  
 مخزنه اند آری چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسب است

والایت و دلالت تحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی است آید فی الحقیقت آن عالم و معانی بخود  
او از آن نسبت آئده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود  
اند و آن حروف و اصوات او بام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است و چون  
انطی و الکن الطبیعی نه آنکه عالم او بام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سونسطانی است که عالم او بام  
و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از او بام و خیالات نمی برد و حقیقت موجود در عالم  
زیر که عالم و رای الحقیقه مفروض است تنبیه را از مظهریت و مرآتیت عالم را ماسا و صفات است موصوف  
بوصفات را نه اسما و صفات با حیا بنا چنانکه در رنگ سنی محاط هیچ مراتب نیست و وصف چگون موصوف مقید  
به هیچ مظهر نگردد و در رنگ است صورت معنی چگونگی و در کلیه گدایان سلطان چکار دارد و معرفت کمال  
تا بآنکه آن سر و علی الصلوة والسلام اگر چه بواسطه اتباع آن حضرت علی الصلوة والسلام و التعمیه از تجلی ذات که  
بالا آمد الیه خاصه آن حضرت است علی الصلوة والسلام نصیب است و سایر انبیاء را علی نبیا و علیهم الصلوات  
و التسلیمات تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را  
علی نبیا و علیهم الصلوات و اتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابان این  
است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی محبت بال آفتاب مدارج عروج را طی کرده  
بآفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حائل و قیچی مانند شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج باقی  
عاجز است هر چند میان او و آفتاب حائل در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب  
و عالم تر است بکلمات دقیقه اولی و هر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده و فاضل تر است پس هیچ دلی از  
اولیاد این است که خیر الامم است با وجود فضیلت غیر خویش بر همه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او بواسطه شایسته  
پیشتر خویش از مقام باب الاصلیه نفی می حاصل شود فضل کلی انبیاء است اولیا طفیل اند لیکن در آخر کلام  
آنچه شد سحانه علی و ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة والسلام علی فضل انبیاء و علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
و الملائکة المقربین و علی الصديقین و الشهداء و الصالحین مکتوب و و صده و هشتاد و هشت  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شرفنا بمناقبه سيد المرسلين جنبا عن النقص  
المبتدعات في الدين والصلوة والسلام على من تمنع نبينا ان الضلالة و رقع اعلام الهداية

و علی آله الا برادر و صحبه الاخيار بايد دانست که اکثر مردم از خواص عوام درین مان در ادوی نوافل انجام  
تمام دارند و مکتوبات مساهمات ینمایند و مراعات سنن و عبادات را در آنها کمتر میکنند نوافل را عزیزتر  
فراتر از اولی و خواص کم است که فراتر از اوقات مستحب او نمایند و در کبریا جماعه سنونه بلکه در نفس جماعه  
تقصیدی ندارند بیک سلسله و تا سبیل او اسے نفس فراتر از غنیمت یشمارند و روز عاشورا و شب یزید  
شب بخت و غیره ماه و حجب او شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلۃ الرغائب نام نهاده اند کمال انجام امری و آن  
بجای تمام نوافل را بجماعت میگزینند و آنرا نیک و تحسن می پندارند شاید آنکه این تسویمات شیعیان  
که سیمات را بصورت حسنات بنمایند شیخ الاسلام مولانا عصام الدین برکت و رحاشه شرح و قایم فرمایند که  
اتسوع بجماعت و ترک فرض بجماعت از جهات شیعیه نیست باید دانست که نوافل را بجماعت تمام گزاران  
از بدعتها مضموم و مکروه است از آن بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات  
افضلها و من التسلیمات المکملها در شان آن فرموده است من احسن فی و من ابداهم و بدک و ابدای نوافل  
بجماعت و بعضی روایات فقهیه مطلق مکره است و در بعضی دیگر که است مشروط بجماعه و جمیع است پس  
اگر چه تدریجی یکد کس در ناحیه مسجد نقل بجماعت گزیند و یا شاید که است و در سکن اختلاف شیخ  
است و در چهار کس با اتفاق مکره نیست و بعضی روایات و در بعضی دیگر صحیح است که مکره است و بعضی  
السر حیه که السطوع باجماعه بخلاف الترویح و صلوة الکسوف و فی الفقا و فی الغیثه قال شیخ الامام  
الشرعی رحمہ اللہ سحانه السطوع باجماعه خارج رمضان آنکه مکره و اذاکان علی سبیل التدریج اما اذا اقتدوا به  
و اذاکان لا یکره و فی الثلث اختلاف و فی الاربع مکره بخلاف و ذکر فی الخلاصه السطوع باجماعه اذاکان  
علی سبیل التدریج مکره اما اذا صلوة بجماعه بغیر اذان و اقامه فی ناحیه المسجد فلا یکره و قال من رآه اخلوا  
اذا کان سوسه الامام شیه لا یکره بالاتفاق و فی الاربع اختلاف و الاصح مکره و فی الفتاوی اشافیه  
و لا یصلی السطوع باجماعه الا فی شهر رمضان و ذلک تا یکره اذاکان علی سبیل التدریج یعنی باذان و  
اقامه اما وقتی و احدا و اذاکان لا علی سبیل التدریج فلا یکره و اذا اقتدے شیه اختلف المشایخ رحمهم الله  
و ان اقتدے باریقه که اتفاقا و امثال این روایات بسیار است و کتب فقهیه بر آن مملو اند  
و اگر دوسه پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد او اسے نوافل را بجماعت  
آنرا حمل باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید دانست



و جواز مقصود برائشین یا ثبات باید نمود و چه علما و خفیه اگر چه در اصول عقلی برابر اطلاق میگذازند و بر عقیده  
 محل نگذاشته اند و روایات محل مطلق بر عقیده جایز و گذشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فرض محال حق  
 نمکنیم و بر اطلاق بگذاریم بر آنست که این عقلی عارض خواهد بود و مر آن عقیده را اگر در قوت برابر باشد و ساد  
 منسوخ است چه روایات که است با وجود کثرت محسوس و عقلی بهمانند بخلاف روایت اباحت و لو سلم  
 مساوی و اما گوئیم که بر عقیده بر تناقض اولی که است و اولی اباحت ترجیح بجانب کراهت راست که رعایت  
 احتیاط و راست جنبه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و  
 لیلة الغائب نماز جماعت میگذازند و دوست و دوست میصد میصد گماست که در مسجد اجمع میشوند و  
 آن نماز را در جمیع و جماعت راستن می بندازند و مکیان هم کرده اند با اتفاق فقها و مکره را سخن روشن  
 از اخطار جنایات است چه حرام را مباح و استثنای منکر کفر است و مکره را حسن پس بدستن یکم تباران با پایا  
 است شاعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود و دست آور ایشان در باب دفع کراهت عدم مدعی  
 است آنکه عدم مدعی بقضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص به واحد و ششین است  
 و آنهم بشرطی است که ناجیه مسجد تحقق شود و بدو نماز خط القاد و آنکه مدعی عبارت از اعلام یکدیگر است  
 از بر سر اداس نا فضل و آنهمی درین جماعت تحقق است چه قبله قبله در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند  
 وی خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز جماعت می باید کرد و درین فعل را اعتبار  
 نموده اند و تقسیم اعلام از اذان و اقامت هم اطلاق است پس مدعی هم ثابت شد اگر مدعی را مخصوص  
 با اذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خود ایم  
 پس جواب بمانست که بالا گذشت که مخصوص بود واحد و ششین است با شرط و دیگر که بالا مذکور شد باید دانست  
 که میناست اوست نوافل بر اخطا و ستر است که منظمه ریا و سمع است و جماعت منافی آنست و در او  
 قرائت اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمع میر است پس با جماعت مناسب باشد و آنکه  
 گویم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از بر سر اوست نماز جمعه و حضور سلطان یا نائب و شرط کرده اند  
 تا از حدوث فتنه امن تحقق شود و درین جماعت مکرهات هم احتمال بقاط فتنه قوی است پس این جماعت  
 شرط نباشد و منکر باشد و حدیث نبویست علیه من الصلوات الفضل و من استیلمات الملک الفتنه  
 عن شدین یعنی پس ولایه اسلام و قضاة و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

و درین باب زجر را باطل وجود مرعی دارند تا استیصال این بدعت که مخفی فتنه است متحقق شود و الله سبحانه  
 اعلم و هوید است اسبیل مکتوب و دو صد و هشتاد و نهم مولانا بدرالدین صدور یافت در بیان  
 اسرار قضا و قدر و مایا سبب و ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انشأ من القضا و القدر  
 و هو اصل من عباده و ستر عن العوام لکان الضلال عن سواد السبیل و اقتضاه و الصلوة و السلام علی من  
 اقبل بآخیه بالانته و قطع به اعذار العصاة انما لک و علی آله و صحابه البیة الالقیار الذین آمنوا بالقدر  
 و رضوا بالقضا و بعد ظلمات سکر القضا و القدر قد کثر فی الحیة و الضلال و غلب علی اکثر ناظرین  
 باطل الوهم و الخیال حتی قال بعضهم کف عن العبد بالاعتیار و فی بعضهم سبب الی الواحد القهار  
 و اخذ طائفة بغيره الاقتصار فی الاعتقاد و الله هو الصراط المستقیم و المنهج القوی و القدر و فی هذا العرف  
 الفرفة الشاجیه الذین هم اهل السنة و الجماعة رضی الله تعالی عنهم و عن اسلامهم و اخلاصهم فکروا الا فرط  
 و التفریط و اختاروا الوسط و البین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه قال جعفر بن محمد المصنف  
 رضی الله تعالی عنهما فقال یا بن رسول الله بل نوحی الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی ان  
 ان یوحی الی الربوبیة الی العباد فقال بل یعبّر عن ذلک فقال الله تعالی ان یعبّر عن ذلک  
 یعبّر عن ذلک و کیف ذلک فقال بن البین لاجبر و تفویض و لا کراه و لا سبب لذلک قال بل سبب من لا افعال  
 الاختیار الی العباد مقدرة الله تعالی من حیث الخلق و الاستیجاب و مقدرة العباد علی وجوب آخر من الخلق  
 یعبّر عنه بالاکتساب فکثر العبد باعتبار سببها الی قدرته تعالی الی سببی خلقا و باعتبار سببها الی قدرته العبد  
 کسباً فعبّر ان الاشعره منهم و سبب فی ان لا دخل لاختیار العباد فی فعلهم اصلا الا ان سبحانه و جده  
 الافعال عقیب اختیارهم بغير حق حبه العادة اذ لا تاثیر للقدرة المحادثة عنده و هذا المذهب حال الی الجبر و  
 هذا السبب بالجبر المتوسط قال الاستاذ ابو احق الاسفراغی بتاثير القدرة المحادثة فی اصل الفعل حصول  
 الفعل بمجموع القدر من و قد جواز اجتماع المؤثرین علی اثر واحد بجهتین محققین قال القاضي ابو بکر الباقانی  
 بتاثير القدرة المحادثة فی وصف الفعل بان یعمل الفعل موصوفاً بشئ کونه طاعة و معصية و اثم و عذر  
 العبد لضعف تاثير القدرة المحادثة فی فعل الفعل و فی وصفه معاذ الا من فی التاثير فی الوصف بدون  
 التاثير فی الاصل و الوصف اثره المتبج علی لکنه محتاج الی تاثير زائد علی تاثير فعل الفعل اذ وجود الوصف  
 زائد علی وجود الاصل و لا محذور فی القبول بالتاثير و ان کبر ذلک علی الاشعره اذ التاثير فی القدرة







میان بینی، فضا را بیکدیگر و بعد از آن نور سیاه منبسط و باقیان آن در دو تنگ شدن گرفت تا آنکه  
 بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد بحیرت آید چنان کردیم آن نقطه موسوم هم از میان آن کشید  
 و بحیرت آید میباید که در انوطن حق بجا شود بخود است چون بعضی رسانید فرمودند که بین حضور و غیبت  
 است و نسبت آفتابند عبارت ازین حضور است و این حضور را حق و رب غیبت نیز میگویند و آن را  
 در بدایت درین موصوفین تعبیر می بندد و جدول این نسبت مطالب را در نظریات در رنگ خدک رنگ  
 است در سلاسل دیگر و افکار او را در این پیرایان ملل نماید و بی نقص و در ع قیاس کن رنگستان کن بهاء  
 مراد و این نسبت غریب و بعد از دو ماه و چند روز از ابتداء آن تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق  
 شدن این نسبت فکری و دیگر آنرا فی حقیقت میگویند حاصل گشت و دل را آفتاب مست پیدا شد  
 که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین و زمین و دشت مقدار خرد قدر است بود بعد از آن خود را و هم فرد  
 عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدیم چهل و علما بعد از آن هر ذره عالم را فراقی فرادنی عین خود دیدیم و خود را عین  
 همه دنیا تا آنکه تمام عالم را در یک نگاه کردیم با تمام بعد از آن خود را بلکه هر ذره را با نقد و منبسط و وسیع دیدیم که تمام  
 عالم را بلکه شعاع عالم را در آن بخت باشد بلکه خود را هر ذره را با نقد و منبسط و وسیع دیدیم که تمام  
 عالم را در آن نور حاصل و ستایش بعد از آن خود را بلکه هر ذره را با نقد و منبسط و وسیع دیدیم که تمام  
 فرمودند که متوجه حق الطین در توحید یسین است و جمع عبارت ازین مقام است بعد از آن حضور و غیبت را  
 چنانکه اول حق می یافتیم آن موسوم و هر ذره را که حق می یافتیم تفاوت و به تمیز جهان ذره را موسوم یافتیم  
 باغایت حیرت دست داد و درین شایع عبارت مخصوص که از پیرایه و عین عالم را شیده بودم بیا و آمدند فرمودند  
 این شئت قلت ای العالم حق و ان شئت قلت ای خلق و ان شئت قلت ان حق را چه خلق من چه و ان شئت  
 قلت با غیره و بعد از تمیز دنیا این عبارت فی جمله ممکن آن عبارت گشت بعد از آن در ملازمت ایشان  
 رفته عرض حال خود نمود فرمودند که بنده حضور تو صاف نشده است بخار خود مشغول باش تا تمیز هر چه بود و از پیوسته  
 حاضر شود عبارت مخصوص را که مشعر بر می نمود فرمودند که شیخ بیان حال کاس نکرده است عدم تمیز  
 هم نسبت به بعضی ثابت است حسب لام بخار خود مشغول شتم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی توحید شریف  
 حضرت ایشان بعد از دور و تمیز در موجود و موسوم ظاهر گردانید تا موسوم تخیل ممتاز یافتیم  
 و صفات و افعال و آثار که از موسوم می نمایند از حق سبحانه و دیدم و این صفات و افعال را نیز موسوم

محض یافتیم و در خارج جزئیات موجود ندیدیم چون انجالت را بعضی شرف رسانیدم فرمودند که متوجه حق  
 بعد از جمع همین است و نهایت حق تا اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد او استعداد هر کس بنا و اندک ظاهر شود  
 این مرتبه را شایع ظرفیت مقام تکمیل گفته اند بایده است که این درویش را در مرتبه اولی چون از سرگنج  
 آوردند از افتاب بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کردند و در حق را شایع هر ذره  
 را امرات شود و او یافت از انعام باز بحیرت بردند چون خود آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات  
 وجود خود یافتند و روی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فرود تر در نظر آوردند باز بحیرت بردند و چون  
 با قاف آوردند و نیز به حق را سبحانه و تعالی یافتند و به فضل نه دخل عالم و نه خارج نسبت نسبت و  
 احاطه و سرایان بر پنجک اول می یافت با لکویه متنی گشت مع ذلک بهمان کیفیت مشهود شد بل کانه محسوس  
 و عالم نیز درین وقت مشهود بود و اما با حق سبحانه و تعالی نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون  
 آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبت است و در این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول  
 الکلیفه است او تعالی مشهود شد به نسبت مجهول الکلیفه باز بحیرت بردند و محسوس از قبض درین مرتبه بروداد  
 چون باز خود آوردند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکلیفه بطوریکه هیچ نسبت بعالم  
 نداشت معلوم الکلیفه نه مجهول الکلیفه در نیوقت عالم مشهود بود بهمان خصوصیت و در آنوقت علم خاص  
 عنایت شد که برب آفتاب جمع مناسبه در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو مشهود درین  
 وقت معلوم گردانیدند که این نشود باین صفت باین تشریه ذات حق است سبحانه و تعالی عین ذلک  
 بلکه صورت مثالی تعلق نکون اوست سبحانه که در او اوتلفات کونی است معلوم الکلیفه باشد آن  
 تعلق یا مجهول الکلیفه بهیات بهیات شعریف الوصول الی سعاد و و نهائیه ظلال بحال و و نه خوف  
 ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بطویل انجامد به اظطاب کشد علی الخصوص  
 معارف توحید و وجود عالم طلیات اشیا اگر در بیان آینه جماعت که عمر را در توحید و وجود گذرانیده اند معلوم نمایند  
 قطره ازان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جاعت این درویش را از ارباب توحید  
 و وجودی انکارند و از علما و منکرین توحیدی شمارند و از کونه نظریه پنداشته اند که اصرار بر معارف توحیدی از  
 حال است و ترقی از انعام از نقص به خیر و خود بخیر و عیب پسندند بر عجم هنر پستند انجاء اند  
 امر اقوال مشایخ ما تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف



و ثانی اصل نسی است و اصل را رجوع نباشد بزرگی میفرماید ما رجوع من رجع الامن الطريق و من رجع  
 به لای رجوع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بکمال اندراج نهایت  
 فی البدایه آگاه است آنچه نسی را در آخر میرسد خلاصه آن این را در نسیته جمالا حاصل است این نسبت  
 چونکه در نسیته شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل شده و در وجود  
 عدم مقصور بر خلاصه قلب است و لایحه بجماله و انکان علی سبیل الاجمال لاجرم منتی صاحب تفصیل است  
 رجوع او بصفت جسمانیه متشع چه سر بیان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن بر آورده است و  
 فانی ساخته و این فنا مو بهیست محض است و رجوع از مو بهیست محض لایطین بجناب قدسه تعالی و تقدس  
 بخلاف صاحب وجود عدم که این سراسر است و در او مفقود است چون این مراتب تابع قلب است از آن  
 نسبت بطریق نسبت و بنیان نیز نه بجماله ساری شده است و از صورت باز داشته منقلب ساخته لیکن تا  
 فنا و ذوال نرسانیده نمیکند الرجوع منه اذا المعلوم قد یطلب بعروض بعض العوارض و حقوق بعض الموانع  
 الزائل لا یعود کما مر به انکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و ضحلال  
 مذکور و بقاء نیکو بران مترتب است اطلاق فنا و بقاء کرده اند بجمالی ذاتی و شهود ذاتی نیز در غیریه ثبات نموده  
 و این باقی را در اصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس سبحانی نیز  
 در اینجا تحقق پیدا نموده که با اعتبار از اندراج نهایت فی البدایه و الا فالقار و البقار لا یکران الا  
 لکشی هو الواصل و الجمالی و الذاتی مخصوص به و دوام مخصوص به است سبحانی لا یکران الا لکشی هو الواصل  
 اولاً رجوع که اصلاً اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است و منتی بر وجه و جلیه ترین قبیل است فنا و بقاء  
 تجلی ذاتی و شهود ذاتی و حاصل و یادداشت در کتاب فقرات حضرت خواجہ ابرار قدس الله تعالی سرور لا قدس  
 واقع است عزیز میفرمودند که بناس آن کتاب کتوبات در مسائل است بعضی از مخلصان ایشان را است  
 معرفت من ارسلت الیه است کلمه الناس علی قدر حقولهم در انجاء معنی است نیز از این قبیل است رساله  
 سلسله الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجہ ابرار واقع شده است رباعیات مشرقه که حضرت خواجہ ما  
 بر مالدین رضی الله تعالی عنہ و لا اله الا الله تعالی نوشته اند این بقا را بیکه بقا یگانه است جهت جذب پیدا  
 شود از انوار توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر نمی بیان کرده اند که آتش وجود و وجود  
 و منتی را همین بیان را داشته اند که حق الیقین را نشان و بخت از حق و نیست و فانی که بر این سلسله

و باید از کجا دانسته اند که آن مشایخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در  
 نفس حصول معارف توحید نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از مقام است اگر صاحب  
 ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بنده چه بنافشه است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که چون قلیل را  
 بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر بند بر اشاره اقتصاد بر قلیل نمودن و کثافت بقصده ای بر آوردن حضرت خواجہ  
 مر کمال مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان را حواله نمودند و او را وقت و مکان و دلیل خود  
 ترودی بود فرمودند جای ترویج نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرمودند اگر ترویج  
 در این مقام پیدا شود ترویج و کمالات آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودن تو جهات  
 و کارها لایان مرغی ساختم و در سر رشته ان اثر باشد عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات قرار یافت  
 یک چندت باین امر سرگرمی و شستم آخرالمراب و علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساخته که تجلی دانسته  
 بر سر که اگر بر مشایخ آنرا نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیرانی اند و سیرانی الله تعالی معلوم نشد که  
 چیست پس از تحصیل مثال این کمالات چنانچه بود این زمان علم بنفس خود و سیران گشت طالبانی که در  
 گروهین بوده اند جمیع کرده حدیث نقص خود گفت و در این همه را ساختم اما طالبان نمایی را بر تو واضح محمول داشته  
 از آنچه داشته اند بگشتند بعد از چنگاه حضرت حق سبحانه تعالی احوال منظور را محصل گردانیده و حصیه طریقه  
 که بصلاوات و التسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم اقتفا داشتند  
 و جماعت است و اتباع سنت سنی مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التوحید و اجتناب است  
 از بدعت و جوایف نفسانیه و عمل بزمیت امور ممالکن و احترار از عمل به رخصت و استهلاک  
 اضحلال است اولاد رجعت جذب به و این استهلاک را بعد از تعبیر کرده اند و بقاء که درین جت پیدا  
 شود بعد از تحقق این استهلاک معبر بود عدم است یعنی وجود و بقاء که مترتب است بر علم  
 استهلاک است و این استهلاک و ضحلال نه جبارت از غیبت از حسن است بلکه باین استهلاک بعضی را  
 قیامت از حسن اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحبین بقاء ممکن است که بصفت بشریت رجوع کند  
 باطلاق نفسانیه و نماید بخلاف بقاء نیکه بر فنا مترتب است که خود از ان جائز نیست تواند بود که حضرت خواجہ  
 بزرگ قدس الله تعالی سرور لا قدس بهین معنی فرموده باشد که وجود عدم وجود بشریت خود میکند اما وجود فنا  
 بوجود بشریت هرگز خود نمیکند چه باقی بقاء اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است

انجام میدو حق آنست که این حق الیقین ایشان در جنت جذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب  
 آن مقام است بمثل صورتی چیز دیگر است که لا یخفی علی ارباب و مشهود وحدت و مرآت کثرت برنجیک مرآت تمام  
 محقق شود و مشهود جز وجه بانی هیچ نمائند این مقام را بیاوشت مناسب است اطلاق یا داشت بر این مرتبه کرده اند  
 و این را بمثل ذاتی و مشهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را بوصول معبر است  
 ع تو دور گم شود وصال نیست و پس در این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواج عبد الله اشعری  
 متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نکرده است و هر چه خوبان گفته خوب آید از کلمات قدسی  
 سادات ایشانست که زبان مرآت دل است اول مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی  
 مرآت حق سبحان تعالی حقائق غیبیه و غیبات قطع مسافت بعیده کرده بزبان می آید و آبی صورت غلطی  
 نیز نموده مسامح مستعدان حقائق میسرند و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم و چیز مرا گمراست کردند  
 میگفت آنکه هر چه نویسم جدید بود و قدیم دویم آنکه هر چه گویم مقبول بود و نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگواران  
 و علو منزلت معارف شان مفوم میگردد و واضح میگردد که ایشان در ان سخنان در میان نیستند و مرآت  
 پیش نیند و الله سبحان عالم حقیقه احوال و ماعنده من علو درجه و منزلت کماله این ثنویات را مناسبت  
 خود بخوانند و ثنوی هر کسی از من خود شنیدار من از ورون من بخت اسرار من بسترین از انکاس و  
 نیست بلیک گوش چشم را این نور نیست باین حقیر شکر از حقیقت علوم و معارف ایشان را آخر  
 این مکتوبات با اندازه فخر خاص خود خواهد نوشت و الامر عند الله سبحانه و اگر حق سبحانه کمال عنایت خود  
 بعضی ایشان را بعد از حصول بخت و تمامی بجهت بدولت سلوک مشرف گرداند بعد از جدیه مسافت بعید را که  
 تقدیر به بجاو چیز رساله راه کرده اند در کرمی بروج الملائکه و الروح البینی یوم کان مقدار تحسین لغت منته  
 و در نیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت قنانی الله و البقار تواند رسیده تنهای سلوک  
 تا نهایت سیرالی الله است که بنمای مطلق معبر است بعد از ان باز مقام جذبه است که سیر فی الله و البقار  
 باشد تعبیر کرده اند سیرالی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست که سیر فی الله سیر در ان اسم است  
 چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این روش را در مقام معرفت خاص  
 است درین نزدیک ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین نایب است زیرا که عین  
 ثابت سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جماعه که بفضل ایزد سے جل شانہ مخصوص اند

از ان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الا ماشاء الله سبحانه و من بعد نما میدق صفات  
 و مکتب اخلاصه لیه و اجل به هر چند و اصلان سائر ارباب سلوک در جنت ثانی با ایشان مشارکند و بقا  
 نه الله و البقار میحقق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بر یاخضات و مجاهدات قطع میکنند و در از منظر طریقه  
 بندهای آن میسرند اکابر این خانواده بزرگ بالنداد دولت شود و ذوق یافت مقصود آن مسافت  
 را بزبان قلیل قطع میفرمایند و کعبه مطلوب میسرند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت بنمایند که تنهایی  
 ارباب سلوک از ان ترقی و قد قلیل انصیب اندجه تقدم جذبه بر سلوک غوی از منحنی مجربیت میطلبند تا  
 مراد نباشد جذبه بکشند و چون بکشند هر آینه نزد کثیر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده و ناخواسته  
 ذوق بسیار است و لذت فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثنوی عشق معشوقان نهانست و تیر  
 عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر و لیک عشق عاشقان تن زده کند به عشق معشوقان خوش فریاد کند  
 اگر گویند که مردان سلاسل و دیگر هم در ان ترقی و قرب شریکند چه جذبه بر سلوک شان مقدم است پس بر این طریق  
 بر طریق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چگفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول نیستند  
 بلکه بعضی ایشان از سیر بر سیر اتفاق آیند و دست میدهند و این طریق موضوع از برای حصول نیست و است و  
 یا داشت که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع میشود و بعد از تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت می بند  
 و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شود و اگر همیشه الانانیت مطلق و در احوال است تفصیل  
 آنست که شود یا در مراتب صورت است یا در معنی یا در احوال و معنی این شود بی پرده را بر ترقی گفته اند معنی  
 حصول آن شود کالبرق است باز پرده میشود و همین شود اگر بعضی فضل یزدی جل سلطان و دوام بذر و دوام  
 از ضیق برد یا بر آید تعبیر از ان یا داشت میفرمایند که حضور به غیبت است چه هرگاه مشهود و پرده اند غیبت  
 مستحق گشت مادام که دوام بی پرده پیدا کنند نام یا داشت بر ان اطلاق نمیشود و اینجا حقیقت باید دانست  
 که هر چه اصل را رجوع نباشد و اگر همیشه ایست ما سیر ان نسبت در کلیه و کالبرقست بخلاف مجربان که جذبه  
 بر سلوک شان مقدم است این سیران ایست کلیه ایشان حکم سر گرفته است و کار میسرین که کرامت الاشاره  
 است جوامع هم کمال است از هم حتی صارت خواهم هم بطنهم و بطنهم ظاهر هم بر لاجرم نیست را در آگاهی ایشان  
 گنجایش نباشد پس آن نسبت فوق بر همه آنها باشد و همین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن عبارت شایع  
 است چه نسبت عبارت از آگاهی است نهایت مراتب گاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام بذر و دوام شایع



این نظر که این نسبت را بخود مخصوص میداند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن وقت که امر و الا  
بعضی اکابر سلاک دیگر را هم اگر چه بیشتر شود جائز است بلکه وقوع قهوه اکابر برای تشیع ابوسعید ابوالخیر قدس  
استدلالی سره ازین آگاهی رهنه بنمایند و از استاد خود تحقیق آن میفرمایند آنجا که میسر شد که این حدیث واهی  
باشد استاد و جواب میفرماید بنا شد شیخ باز تکرار آن سکه بنماید و همان جواب میباید و مرتبه سوم باز تکرار آن  
سوال میکند استاد و جواب میفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص در آمده و گفته که این از ان تلویر است  
چونکه گفته بودم که مناسبت مطلق در از انوار است بیانش نیست که بعد از تحقیق این آگاهی اگر عروجی واقع  
شود در کرد و ب حیرت می افتد و این آگاهی در درنگ سازد و آب عجب و پس میکند و بعین حیرت است نه  
کسی بحیرت که نیست که مخصوص با کبر است که وقت فی کتب تقوم بیک و در مقام میباید حسن تو را کرد  
چنان نیز در زبانه زلال و خفا و زلف تو هم نیست خبر و دیگر میفرماید عشق بالالت کفر و دین دیدم به  
برتر از شک از یقین دیدم که کفر و دین یقین و شک هر چاره همه با عقل بعین دیدم به چون گذشتم و عقل  
صد عالم به چون گویم که کفر و دین دیدم به هر چه هستند را و تواند به سادگی همین دیدم به عجزی و کبر  
میفرماید که لا و هوزان سرای روزی به باز گشته جیت کیستی به بعد از حصول این حیرت مقام نیست  
تا که ایان و ملت مشرف سازند و بحصول ایمان یقینی بعد از تفریق که مقام جد است بنوازدند مناسبت  
مطلوب محققان درین ایمان است و مقام و عجب و ایمان مناسبت حضرت صاحب شریعت علیه الصلو  
و السلام که ادعای الله علی البصره انا و من اتبعنی در این مقام است که آنست که درین دنیا علیه الصلو و السلام  
این ایمان را میطلبند و میفرماید اللهم اعنی ایما ناصدا قاطعینا کس بعد کفر و از آخر شیخ که مقام حیرت  
است استعاذ میفرماید که اعوذ بک من الغدر و الکفر و غیره مراتب نهایت حق یقین است آنجا علم و عین  
حجاب یکدیگر نیستند شمع فطریه لا رباب البصر و غیره ما به و للعاشق المسکین یا تجرع به زبان رشک است  
تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و بعین محبت طریق بنمایند  
منسوب با حضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن توجه به وجه خاص است که توهم حمله موجود است و  
استعدادی است محال این نوع دوم که بعد از آنکه از حضرت خود تحقیق و آن را از حضرت خود  
و بنمایند حضرت خود را به تحقیق و عین سید و چویش ایشان تشبیه نماید و وقت خود  
بودند از برای حصول آنکه به بنظر فطری و عین از آن حضرت و خفاقی خا و در ایشان جلیق غلامی

مشهور است در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقه علیه السلام است هر چند اصل این جذبه از  
حضرت خود یافته اندست اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن خواججه علاء الدین است قدس الله  
تعالی امر را و این که این طریق کثیر البرکت است آنکه این طریق نافعه از بسیار طرق دیگر است آنوقت  
خلفای مشایخ خانوادۀ علامیه و احراریه بایند و ملت عظمی بهره مند اند و بطالبان ازین راه تربیت  
میفرمایند حضرت خواججه احرار بایند و ملت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخ علیهما الرضوان که  
از خلفای حضرت خواججه علاء الدین سیده است نوع اول از جذبه که حضرت صدیق رضی الله تعالی  
عنه منسوب است طریق غلظه از برای حصول آن وضع است و آن طریق وقوف عدوی است سلسله بعد  
از حصول این جذبه تحقیق میشود دوم دو نوع است بلکه انواع است نوعیست که حضرت صدیق رضی الله  
تعالی عنه از طریق بقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلو و السلام و آیه  
تیز از همین خانه جذبه همین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحجت کمال خلاص باز شد  
بهشتند فائز ایشان بودند از میان سایر اصحاب ضوان الله تعالی عنهم اجمعین باین خصوصیت طریق  
مخصوص گشته اند و بعین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسیده و چون  
اولاده امام از اولاد که از حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند و دلایلی او بیک  
مرتبه چون حضرت امام از ابای اکرام خود بسمی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آنجذبه را  
با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بقصود پیوسته و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که  
سلوک حضرت امیر سیرت یافته قطع میشود و سلوک حضرت صدیق یافته چندانی تعلق ندارد بآن بنماید  
که غنی ز خانه جذبه کند باشند و مطلوب ساینده در سلوک دل تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت  
بر هر حضرت امیر باب مدینه علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلعت آنست و علیه الصلو و السلام پیدا  
کردن علیه الصلو و السلام کوکت متخذ احمد خلیلا لا تحت ابابکر علیا و حضرت امام باعتبار حاجات  
جذبه که برای آن محبت است بحت سلوک یافته که نشاء علوم و معارف است الفیبه و افراز محبت و معرفت  
لیصل کردن بعد از ان امام این نسبت مرکب از طریق و ولایت سلطان اعدا فرمودند پس از آنکه تعالی سرور  
کولان باز داشت را بر پشت ایشان انداخته تا بدین جا بپای آن برود و روی توجه شان جانب دیگرست پیش راجل  
رسالت آن نسبت مناسبت ندارد و درین تحصیل نیز حکمتهاست هر چند عالمان ازین نسبت قلیل نصیبند

اما این نسبت را از انوار آن بزرگوار نصیب افرست مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت منبج است از آثار  
انوار سلطان العارفین است آن سکر جبهه یا ناز از حس غائب میسازد و از جوش می برود بعد از آن بتدریج بر  
باستارحه آرد و باعتبار علیّه جو این نسبت در مراتب صحو منبج میگردد و در ظاهر صحوست در باطن منکر  
این بیت در بیان حال ایشان است از درون شواش و از بیرون بیگانه و شوش و این چنین زیاده و  
کم میبود اندر جهان بی علی هذا القیاس از هر بزرگوارست فر گرفته تا بایلی خود رسیده و آن عارف  
ربانی حضرت خواجه عبدالحق عجدانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجهاست قدس الله تعالی  
اسرارهم و در وقت باز این نسبت علیه از سطر اوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله  
جانب سلوک آفاته باز مخفی شد بعد حصول جذب بر ایهام و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا  
زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر و الا قدس بهالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذب و سلوک  
آفاته باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک فخر جذب و دیگر را  
که از راه معیت پیچید و نیز ایشانرا عطا فرمود چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب افرمایید مناب  
ایشان اعمی خدمت خواجه علاء الحق والدین ما حاصل گشت بدولت هر دو جذب و سلوک فانی شرف گشتند و  
بر مقام قطب ارشاد رسیدند همچنین خدمت خواجه محمد با سادات کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت  
خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمود که هر که میل و بدن کن بکنده محمد را به بنید و نیز از ایشان منقولست که  
میفرمودند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه با سادات و این کمالات نسبت نزد  
مولانا عارف ربیو کرانی است در آخر حیات خود عطا فرمودند و علیّه همین نسبت ایشانرا ایلان شیخی و تکمیل طلب  
گشت والا در کمال و تکمیل در وجه علیاد گشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از دست  
منور شود و مولانا عارف این نسبت فدیت را از مولانا بهاء الدین که پدرشان بود یافته بودند باید بدست که نسبت نزد  
بر تمام رواجی است بجهان و شیخی و تکمیل و دعوت کاسه نهاده و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد و مقام دعوت  
و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فدیت غالبست پلار ارشاد و تکمیل و در بصورت زبونت والا  
صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام باطن است و باطنش با کلیه با حق تعالی و قدس  
در وجه علیاد در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت است هر چند نسبت قطبیت ارشاد و نیز تنها در دعوت کفایت  
میکنند الا این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شایسته امراض قلبیست صحبتشان

و نوع اخلاق نامرغوبه سید الخائفین بعد از وی باین دولت مستعد شده بود و باین منزلت که نشسته  
گشته نسبت قطبیت ایشانرا از شیخ سهری قطعی حاصل شده بود نسبت فدیت از شیخ محمد قصاب از  
سخنان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سهری ام من مرید محمد قصاب نسبت فدیت را  
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه بنید  
چرخ این خاندان بزرگ حضرت خواجه حمزه بوده جذب و خواجها را تمام نموده متوجه سهری فانی گشتند و تمام  
از سهریاند و بی آنکه در آنکه آمده است ملک و فساد در آن پیدا کنند باز بخانه جذب و آمدند و استملاک و  
تخصیص مال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقایای هم و در همین جهت یافتند با چنانکه در عظیم و بخت و پند  
علوم و معارف که از فاضل اقبال دست میداد ایشانرا و در همین مقام میسر شد از چه در علوم بود مظهر لغایر چنین  
تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید و جو دست و عدم آن و همچنین استاثبات امریکه مناسبت محمد  
ذکر اند من الا طه و السمران و الوصیت الذاتیات و شهود الوحدة فی الشریة من اخفاء الکثرة بالکلیة فیه  
لا یجوز حکمة انا علی السبک احمل او مثال ذلک بخلاف العلوم لای ترتب علی البقاء الذی یجوز  
الخلق فیه لیست که ذلک بل علوه مستاتبة بعلوم الله بینه بینه غیر محتاجه فی الخلفات و تکلفات  
و از سبب و الاجوبه با بجهت بقا نیکه در جهت جذب است هر نوع جذب که با شایسته سکر نه بر آرد و در جوشی آرد  
لغذا با وجود بقا نا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت باو می افتد جذب و جذب غلبه محبت است و غلبه محبت را سکر لازم  
است نسبت بهیج وجه سکر است منقلب نشود پس ناچار علوم آن غیر سکر است باشد کما قول بوحدة الوجود غایب باشد با  
علی سکر و غلبه محبت بحیث لا یبقی فی نظره الا العجب بیکم یعنی ماسواه و اگر بصحیحی آمد شهود محبوبان شود  
ماسواه او نباشد و حکم بوحده وجود میگرد و بقا نیکه بعد از فناء مطلق و نهایت سلوک است نشاء صحو و پلار  
حضرت سکر را در انقباض خلق نیست نیز سالک به حالت فناء گشته بود و همه چیز رفته و اما فیهیج یک  
جس و وجود یعنی با بقا را بدست میچارد و علوم شان سکر را بحال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیاء باشد  
تخلیه اصولیات و تعلیمات و الیه نکات لی یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام که حضرت خواجه سهری از آباء  
مادری خود که صاحب غیب بودند و جذبیه بای نوبه و آینه تیر حاصل کرده بودند از مقام اقصای شاعره  
که تائید دین با ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب افرمود تا ایند  
شربت و نصرت دین ایشان را از آنجا بود که از حواله گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد از آن



اجای عریقت این بزرگواران اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ملک هندوستان که اهل آن  
 از کمالات ایشان بهر بهر بودند بظهور ایشان و بنای سعادت آگاهی مؤیدالدین رضی شریف مولانا محمد باقر  
 سلمه الله تعالی تحقیق کثرت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب برج نماید چون رضای  
 ایشان درین باب مفهوم نیست از جرات آن درین باب تعاد نمود مکتوب و وصعه و نو و و حکیم  
 بمولانا عبدالحی صدور یافته در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف تعلق آن با سید الله الرحمن  
 الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحابه اجمعین بدین شرح  
 الله تعالی که مشار توحید وجودی جمعی را کثرت ماست مراقبات توحید است و تعلق سنی کلمه طیبه لا اله الا الله  
 بلاموجود و لا اله الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تحمل و تحمل بواسطه استیلا سلطان خیال است که از  
 کثرت مزاولت معنی توحید انیمه گرفت در تحلیله نقش بسته است و چون بحیل جاعل مجموع است هر آینه  
 معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلبند و از مقام قلب  
 در نیوت خبر ندارد علی پیش نیست بلکه علم را در جاست بعضا فوق بعض جمعی و دیگر ایشان را توحید  
 وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا یادگار و مراقبات که خالی از تحلیل معنی توحید است شغاف نبوده اند  
 و بجهت و جهل و ساقیه غناست بمقام قلب سیده اند و جذب سیده اند و تعلق اگر بر ایشان جمال توحید  
 وجودی ظاهر شود و سبب آن غلبه محبت محبوب خوا بود که ماسواست محبوب را از نظرشان مخفی ساخته است  
 و دستور گردانیده و چون ماسواست محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود ندانند و  
 توحید از احوال است و از علت تحلیل و شائبه توهم پاک و مبراد اگر انجذاب ارباب قلوب را از جهان مقام  
 بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند و موجودات را ملا و محال حسن جمال  
 محبوب میدانند اگر محض فضل خداوند جل سلطانه از مقام قلب برآمده توحید جناب قدس مقبل قلب بودند  
 انیمه گرفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود و بزوال می آید و چند و معارج عروج صعود نماید خود را با توحید  
 بی مناسبت تر یابد جمعی از اینها ناجی انکار وطن پسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابوالکارم که  
 غلغل و الدوره مسلمان و بعضی دیگر بعد از زوال انیمه گرفت بلفی و اثبات آن کار سنی مانند کاتب این حور را  
 انکار ارباب انیمه گرفت تاشی نماید و از طایفه ایشان خود را در میدان و انکار وطن را وقتی بحال باشد کار ارباب  
 آن بحال نماند و این حال قصه و انیمه سار باشد به اراوه ایشان و بعضی در ایشان ظاهر شده است

مخفی

ایشان مغلوب ستم حال اندیش هر آینه معذور باشند و لا و لا طعن علی المصطر المعذور لیکن اینقدر میدانند که  
 فوق انیمه گرفت و دیگر است و در ارجح حالتی دیگر تحقیق محبوبان انیمه گرفت از کمالات بسیار است و از مقامات  
 بر شمار هر دو انیمه گرفت لیل البصاغت را بی آنکه ماست معنی توحید نماید و ضمن مراقبات و اذکار بلکه بی آنکه  
 حد و جهل نماید و بعضی فضل اندر سه در مذمت هدایت اخلاصت بنای حقائق و معارف آگاهی مؤیدالدین رضی  
 شریف مولانا محمد باقر قدس الله تعالی سر و الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب در و  
 در معرفت کاشا و بود و علوم و معارف انیمه گرفت را فراوان عطا فرموده و دقایق انیمه گرفت را منکشف ساخته و تا  
 مدته در انیمه گرفت و شمه از کمالات ایشان بنده و نوازسته از مقام قلب بر آورده و درین ضمن انیمه گرفت و بزوال و زوال  
 از توحید مرسوم کثرت معصوم و از انما احوال خود آنست تا معلوم شود که توحید را از روی کشف و توحید  
 نبوده است نه از روی ظن و توحید و معارف توحید که از بعضی ارباب ایشان ظاهر شده اند و ارباب احوال و مقام  
 قلب هم بریده باشند پس هیچ فقیه ایشان درین ادلاحق نشود و انیمه گرفت و توحید را سائل و معارف توحید  
 است چون آن نوزدها بعضی ارباب انیمه گرفت ساخته جمیع آنرا متعسر ساخته است و سائل را بحال خود گذارند و بعضی  
 بازمی آید که از ان مقام نگذرانند طائفه دیگر ارباب توحید آنانند که استلک و محال در مشهود و خود بر وجه تم  
 ریه آرد و اندام است ایشان آنست که در مشهود و محال و معصوم باشند و اثر از لوازم وجود ایشان نشود  
 و چون انما بر خود کفر نمایند و نهایت کار نزد ایشان خدا و سستی است مشاهده را نیز کفر است میدانند و بعضی از ایشان  
 میفرمایند آتی اند ما را خود را بعد می بخوام که هرگز او را وجود نبوده ایشان اند مقول محبت حدیث قدسی  
 هست فانا و بنده ایشان تحقیق است همیشه در زیر بار وجودند و محاسن ایشان ندانند چه سالیست و غفلت است بر  
 قدر و اوم استلک غفلت را بجا نش نیست شیخ الاسلام هر وی میفرماید یکسره ایکساعت از حق سینه خاغل یاد  
 اند مدت که گناهان در انجنه وجود و بشریت را غفلت رکار است جبهی الله تعالی نکمال کرم خویش هر یک از ایشان  
 باید که است و او باوریکه مستلک غفلت انما ظاهر ایشان از آن امور شغول ساخته است آن با وجودی بلکه از ایشان  
 تنبیه جمعی باسماع و تعلق لغت و اود و طائفه را تصنیف کتب و تخریر علوم و معارف شاعر ساخته و ذکر و  
 بعضی امور براج شغول داشته عید الله استحضرت جمعه گناهان انیمه گرفت شخصی از عزیزه سر از بر سید  
 انیمه گرفت از آن جو خلاص شود و بعضی را معلوم توحید و در مشهود و وحدت و کثرت را و اوزان بار ساخته  
 انیمه گرفت از آن قبلیه است توحید که از بعضی انما بر شایخ تنبیه به قدس تعلق اسرار هم ظاهر شده است نسبت این

بزرگواران بهتر صرف میکشند بعالم و بشود در عالم کارست ندارند معاینه ارشاد پناهی حق تعالی و معارف  
 بتنگای ناصر الدین خواجه عبد الله مناسب علوم توحید وجود و شهود و وحدت و کثرت نوشته اند از تقسیم اخیر توحید  
 است کتابت فقرات ایشان در مثل است بعضی علوم توحید و جز آن مشار علوم آن کتاب مقصود از آن  
 معارف استقاراع لغت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بطریق کلام کتاب  
 فقرات تقریفه مشار این علوم توحید نه چند نیست و نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم نسبت نیست آنچه ایشان را  
 در عالم مینمایند شبه و شال شده و حقیقه ایشانست شدت شکر قفا جهان آفتاب است و از کمال محبت خود را در  
 آفتاب کم ساخته است تا موز نشانے خود نگه داشته اینچنین گم شده را اگر خواجه با و باز دهند و انسی و لغت  
 و دوی با سوسه آفتاب پیدا کردند تا ساخته از نشان انوار آفتاب نفسی راست کت مودی بیاساید  
 اجماع کتاب را در جهانی بیغلمه و میمانند و آن علاقه او را با بیغلمه انسی و اتفاقی پیدا میسازد رنگای او را  
 میدانند که انیغالم بین قنایست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست گاهی در مرآت ذرات عالم حال قنای  
 عین پیدا کسی سوال کنند که چون عالم نفس را در عین قناب باشد پس از آفتاب نمانند خلاف واقع باشد زیرا  
 که یک فردی عالم باید یکدیگر بعضی امور مشترک اند و بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش اموری که  
 باعث امتیازند بواسطه بعضی حکم و مصلح از نظر اینها معنی میسازد و اجزاست مشترک فقط بشود و میمانند پس با چاکم  
 آری و یکدیگر یکدیگر آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم میسازد همچنین حق را سجا با عالم هر چند فی الحقیقت هیچ  
 مناسبت نیست اما شباهت است ای مصحح این اتحاد میگردد و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و عالم هم موجود و هر  
 فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین در تعالی مسیح و عالم بصیرتی و قادیوم نیست و  
 بعینه فرا و عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات محدود میگردد از هر کجاست اما چون خصوصیت وجود مطلق  
 و تانص صفات محدودات را از نظر ایشان ستور ساخته اند اگر حکم با اتحاد کنند و تخالفش دارد و تقسیم اخیر توحید مطلق  
 قسام توحید است بلکه فی الحقیقت آفتاب میعرفت مغلوب این دارونیند و سکر ایشان باعث انحراف شدت  
 بلکه این دار و بر ایشان از برای مصلحت آورده اند و خواستند که بتوسل این معرفت ایشان را از سکر  
 آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسامع و قعر طائفه را استعمال بعضی امور مباحه سلیمه اند باید دانست که بکمال  
 ایشان از این طائفه بعضی امور که مغایر شهود ایشانست استعمال مینمایند تسلی میسازد بخلاف این بزرگواران  
 با مرکه مغایر شهود ایشانست اتصالات نمی نمایند و رام نمیکرد پس چار عالم را عین شهود ایشان مینمایند و رام

میسوزند پس چار عالم را عین شهود مینمایند و مرآت عالم از اجلوه میدهند تا ساعتی از آن باز تحقیق  
 یابند مشار تقسیم اخیر توحید را بطریق کشف ذوق معلوم نبود بجان و وجه سابق را میدهند پس تقسیم  
 داشت لهذا در رسائل و مکتوبات همان وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجود را منحصر در آن ساخته است  
 لیکن چون بعد از رحلت ارشاد و پناهی قید گاهی بتقریب زیارت هزار شریف ببله مهر و سده دلی اتفاق  
 عبور افتاد و روز عید بزیارت شریف ایشان رفته بود و را مشار توحید را بر تبرک اتفاقی تمام از روحانیت  
 مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نواری نسبت خاصه خود را که حضرت خواجه احرار شویب  
 بود و محبت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت حضور در حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریا  
 و معلوم گشت که مشار توحید وجود در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود از این معرفت  
 تخفیف آن غایت است تا مدتی اظهار این معنی را مناسب نمی دید اما چون در بعضی رسائل آن دو وجه  
 سابق سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدرایت از آن در توهم افتادند که ازین بیان مطلق این  
 دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی در آن کردند  
 حتی که این توهم و بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت به ضرورت مصلحت در  
 اظهار این توحید و دید از برای استشهاده ذکر آن واقع نیز مناسب نیست در تحریر و در روشی از مخلصان  
 خواجه مقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطلق کتب ارباب توحید سستی فرامیگیریم و همچنین مقصود است  
 که ساخته خود را غافل سازیم این سخن مویده کلام سابق است تفصیلت پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت  
 خواجه است نقل کردند که حضرت خواجه قلیل ایام رحلت میفرمودند که ما را بعین بعضی معلوم شده است که توحید  
 کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانستیم اما تقسیم بعین اکنون ظهور آمده است ازین سخن  
 نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسبند داشت و را بتدا احوال اگر تقسیم توحید هم ظاهر  
 شده باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابد آن تقسیم ظهور آمده است با خبر کار ازین بر آمده اند  
 ایضا بعد از وصول بمقام جذب نقشبندیه بطریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر  
 جداست و علوم و معارف نیز از هم جدا اند غلبه توحید حضرت خواجه احرار بعد از آن نسبت باطنی اجداد  
 ماوی خود است که نسبت بهشت بزرگ آمده اند و این فنا نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت  
 آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت اجنای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت



خواجہ نقشبند را خبیث رکود است و عوم و مغایرت آن طریق که بعلیه نظام شریعت بیشتر است دارند  
 و چنین زمان فاسد که ارکان شریعت را سستی تمام پیدا کرده اند و بر آئین را مناسب دیده ائین ها را طریق از  
 برای افاده طلبه بود اگر حق سبحانه طریق احرا را بر سر راه برسد تحقیق ترویج میخاست عالم را بآن نوازش و زیاده ساخت  
 چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است طریق تکمیل هر دو اکابر را و نمودن آن بفضیل  
 میباشند بویستین ایشان را و الله و الفضل العظیم به باد شایسته است که عنایت خویش به هر دو عالم پاک کند  
 اگر با دشمن بر سرین بن بیاید تو ای خود بهر سبب کن به یکدیگر و اما بخت ربک محدث بفضله هر از تحقیق را  
 در معرض ظهور آورده است تقصیر و تعالی طالب حق را از ان بهره مند گرداند هر چند میدانند که سزاوار  
 غیر از انکار نخواهد افزود اما مقصود افاده طلب است نگران از بحث خارج اند و از طرح نظر بیرون بفضیل بگریز  
 و بیست بهر سبب ابرار بر باب بصیرت مخفی نیست که اختیار یک طریق بزی مصلحت نیست این طریق بطریق دیگر  
 لازم نمی آید و تقصیر دیگر نمیشد در دوازده شهر بتوان بست به توان درین مخالفان بست به مکتوب  
 و وصیه و نو و دو و شیخ حمید صد و ریافت بر بیان آداب ضروری هر یک از این رفیع شریف است از حق  
 و رحیم محمد خداوندی او بنا بالا و آداب انبویه و هدایت بالا اخلاق المصطفویه علیه علی آله الصلوات و التسلیمات  
 است و اما اکملها به آنکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند هر یک را مرد و اگر مرد و ندوطلبی لهم براه بخند آید  
 و محبت و ایشانرا از ایشان خواهند بر و مطلب علی خواهند رسید و هر آینه که در کار شود توبه یا بویست  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر ندانند و وقوع شود و متنبیه خواهند فرمود و بزمان موافقه نخواهند کرد و اگر  
 بهر بی نظایر احتیاجی داشته باشد به سعی ایشان بآن ولایت لالت خواهند فرمود با یکدیگر عیادت آنست  
 جل سلطان متکفل حال این بزرگواران است بسبب بی سبب را ایشانرا خواهند کرده اند و عیادت این بزرگواران  
 مریدان را ایشان توبه هر کمال مکمل دشوار است بهر سبب باید که بدو است بنده بهر سلوک شرف شده باشند  
 به عادت فنا و باقی است و سیرالی الله و سیر علی الله و سیر علی الله باشد و سیر علی الله باشد و سیر علی الله باشد  
 با نظر ام را بنده اگر چه با و بر سلوک و مقدم است بر سیرت مراد ان مرئی شده که بر سیرت کمال مراد است  
 و نظر او شایسته ای از لای مریه به شرف و شرف و شرف است از لای جانهای فاسده با تقیات لطیفه و مروط  
 و از این جماعت و تپید اند و ملک بهر سبب به تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر  
 تفسیر

طالبی را با اینطور سیر کمال مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف و مقصد و اندوختن را تمام با و سعاد  
 خود را در فضیلت او اندوختن و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او بناسد با کمال بهای خود را تا به رضا و سازد  
 در خیر بویست علیه علی آله الصلوات و التسلیمات آنها و اکملها کن بویست احدی حق بویست بویست بویست بویست بویست  
 باید که رعایات خود با صحبت مراعات شریف از نظر و ریات این است تا را افاده و اعتقاد و عقیق گردد  
 و بعد مثال نتیجه للصحة و لا شرفه للجلل بعضی از آداب شریف از نظر و ریات این است تا را افاده و اعتقاد و عقیق گردد  
 باید شنیدند که طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه به خود سازد و با وجود سیر و دل  
 بنواقل و اذکار و غیره و از دو وجه و را و غیره و انتفات نماید و بکلیه خود متوجه بشیند حتی که بزرگوار مشغول نشود مگر آنکه  
 او امر کند و غیره از نماز فرض است و در حضور او او انکه بفضیل کرده اند از سلطان انبوت که وزیرش پیش او  
 استاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر اتفاقی بجانب جامه خود کرده بند از بایست خود را دست میساخت و بخیال  
 نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر و متوجه به زبان عتاب گفت که این را بضمیمه نیت نم کرد که تو وزیر  
 باشی و در حضور من به بند جامه انتفات نمایی باید اندیشید که هر گاه دست کل دنیا و دنیا و آداب فیه در کار است  
 و وسائل حصول دست را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و اما اگر بجای نیت که سایه او  
 بر جامه یا بر سایه او افتد بر مصداق او بایستد و در متوضی ای او مهارت کند و بظروف خاصه او استعانت نکند و  
 منصرف از خورد و طعام تناول نماید و کسی سخن نکند بلکه متوجه به بند شود و در عیبت سیر و رجائی که است  
 باور نکند و براق درین با بختان بخت اند و هر چه از بهر صفا و شود از آن صواب و اند اگر چه بظاهر صواب باشد  
 و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند بر این تقدیر اعتراض را بگنجایش نباشد اگر چه بعضی صورت  
 هایش خطا راه یا بهر چنهای الهامی در رنگ خطای اجتهاد است ملاست اعتراض بران مجوز نیست ایضا  
 چون این را محبتی به پیر پیدا شده است و در نظر محب هر چه از محبوب صادر میشود محبوب را پسین اعتراض اجمال  
 است و در کلی و جزئی اقتداء به پیر کند چه در خوردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردن نماز را بطریق او یا بدو  
 اگر وقت ملا و عمل او باید اخذ نمود و آنرا که در سیرای حکایت فایز است از باغ و بوستان تماشا س  
 لاله زار و قریح اعتراض را در حرکات و سکنات و مجال ندید اگر چه آن اعتراض مقدار خیره باشد زیرا که  
 اعتراض را بخواه زجر حرام نتیجه نیست بی سعادت ترین جمیع خلایق حبیب بنی خفا که علیه است بخانا الله سبحانه  
 عن نه انبیا و اعظم و طلب خوارق و ریات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خیر و مساوی باشد

بسیج شنیعه که مومنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند اهل انکار سه معجزات از بهر قهر  
و شتمن است به بوی جنسیت بی دل بردست به موجب بیان باشد معجزات به بوی جنسیت که معجزه خلقت  
اگر شنبه پیدا شود و در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حاصل نشود تقصیر بخود دهند و هیچ نقصست را بجناب پیر عالم  
نسازد و دو آفت که رود در این برهینان ندارد و تعبیه و قلعه از و طلب کند و تعبیر یک طلب مشکف شود و غیر عرض  
نماید و صواب خطا از او جوید و بر کثوف خود و زینهار اعتماد نکند که حق با باطل و این از مریز بحث صواب با خطا  
مخلط و بصیرت بی اذن از عید انشاء و غیر او یا برای تزیین متانی ادا کنند و از خود را بر آواز و از او بلند کنند و  
سخن بلند با و گوید که سواد است و فقهی و فتوحیکه رسیده از خود به تصور نماید و اگر واقع بیند که فقهی از شیخ رسیده  
رسیده است آنرا نیز از بهر ندانند و بدانند که چون به چارسو کمال است و فیوض است فیض خلقت از بهر سبب تمام حاصل  
مرد ملاک کمال شیخی از شیخ که صورت اخلاصه ذوی ظاهر شده است بمرد رسیده است تعییر از لطافت پیر که  
مناسب آن فیض اداء بصورتان شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلائی مبدی حقیقه را شیخ دیگر خیال کرده است  
فیض از آن و نسبت این مفاظ عظیم است تحقیق آنرا از زلت قدم نگذار و بخت و محبت است تعییر و از دیگر نه رسیده است  
علایق علی الاصلوات و تسلیات با بحمد الحق کلام و بشل مشهور است شیخی ابی نجی رسیده و از بهر در رعایت  
بعضی از ادب خود را مقصود اند و در ادای مایه بی نرسد و اگر سعی بیهوده اند از عهده بزرگ مغفوت مازاد است  
بقتضی جار است اگر عیال با باله بجهان رعایت ادب نکنند و خود را مقصود تمام ندانند از بركات این بزرگواران بخود  
ست سهر گزاردی بهر بودند است و دیدن بستی سود داشت باری مدیکه پیر است توجیه پیر بخت و اقبال رسیده  
امام و طریق فرست بر خطا هر شود پیر از اسلام دارد و کمال و گواهی و با آنکه پیر رسیده که بعضی امور الهامی پیر حد  
کن و بمقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد بهر خلاف آن متحقق بود چه نمیدانند نسبت از این تعییر رسیده است تقدیر  
در حق شیخ خطاست بی نیکی که صحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله علیهم الصلوات و تسلیات را مواراجه نماید و در احکام غیر بنده  
بنا بر هر خلاف کرده اند و بعضی اوقات صواب بجا است صحاب ظاهر شده است کمالا یعنی علی ارباب العلم من جنس  
که خلاف باید بدیدار بعد از رسیدن به شبهه کمال بخیر است و از سواد پیر است بطلان خیال و نسبت  
اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و تسلیات بمال و ب مؤبوت و اند غیر تعلیم و غیر نمیدانند بویست  
بعد از رسیدن به شبهه جتاه و تعلیه ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب و متابعت ای پیوست  
نه رسد ابی حنیفه در آن مشهور است از امام ابو یوسف که نازحت حنیفه فی مسئله مثل القرآن شسته شسته

تمیل صناعت بتلاحق فکارت اگر بر یک کرامندی زیادتی پیدا نه کردی بخود و زمان میبوی بود است  
مرو به بحث و تامل و تامل انظار و در عدد زیادتی و کمال پیدا کرده است با چون بنا را و نهاد است فتنه  
او است انفسال للمقتدرین لکن کمال نه با مثل متی کمال نه با پیری و هم خیر است از هر جهت بهر نسبت عذر  
علی الاصلوات و السلام نه غیب بر نه شبهه بعضی امر بین بدانکه گفته اند شیخی قیست است و امانت زوارم  
مقام شیخی است مراد از ادب احب روحی است جسمی و همچنین مراد از امانت مانت روحی است جسمی مراد از حقیقه و  
نوبت فقه و بقا است که بقا و ولایت کمال میرساند شیخ مقتدا با و ان است سجاانه تکلف این بهر دو مه است پس شیخ  
از حیاد و امانت چاره نباشد معنی شیخی و بیست شیخی یعنی حیاد و امانت جسمی و بیست شیخی کاری نیست شیخی  
عمر گاه را با و هر یک را که با و مناسب است رنگ خست و خستاک و عقب رسیده و و نصیب خود را نشسته است  
نمایه خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست مریدان بناسبت معنوی نه جذب میگرددند و آنکه باین بزرگواران  
مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه پیر از معجزه خوارق و کرامات بیست و چهل و پنج  
در شایسته معنی باید گرفت قال شد سجاانه فی حق کفار و ان بر و اکل آیه لایؤمنوا بها حتی اذاج و یک یافند  
فقدال الذین غفروا ان هذا الا ساعیر الاولین و السلام مکتوب دو وحد و نو و سوم شیخ محمد جنس  
حد و ریافته و در جواب اسوله که رسیده بود لی مع الله وقت و در حد نبوی علیه علی الاصلوات و السلام آمده  
است و ابو ذر غفاری نیز همین را گفته و چه آن چه باشد و پرسیده بود که تمی نه علی رفته کل ولی الله حضرت شیخ  
عبد الله فرموده و دیگر نه همین را گفته حقیقت انبیاء ملک حیات و پرسیده که مراد از او ای که قدم ایشان بر  
نگردن نمائده بود و ادب ارجمان حضرت مطلقا آنکه شد و سلام علی عباد الله الذین صغی صغی شریفه که رساله شده بود  
از و در آن متبع و مسرور گردید چنانچه است که در میان حق جل و علا و اوقاده بار با و فرمایند راج یافته بود که  
حضرت رسالت پناه علیه علی الاصلوات و تسلیات فرموده است لی مع الله وقت حضرت ابو ذر غفاری نیز همین  
گفته حضرت میران می اندین گفته که بای من برگردن همه و لیا و دیگر نه همین گفته است گاه گاه بر رنج و فطخ غوغا  
میشود دعایت نموده نویسد که این دو سخن چنانچه دارد و درین دو وجه فرق است متوجه شده تمامی را و هیچ نوشته  
از قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند و ما این فقیر در رسائل خود نوشته است که آنهم در را و جو و استمرار  
بیت وقت نادریم بوده است آنوقت در حین اداسه نماز بوده است الصلوة معراج المؤمنین شنیعه باشد  
و حتی یا با بال شایسته عدل و ثبات این مطلب ابو ذر غفاری پور است و بهر نیز باین دولت





و کرامات بر عزم این مجربان مخصوص بکشف صور مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان زبیر خبردان  
 علیک به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این  
 علم شایان است که بجهل مبدل گردد و تائید آن از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت اجبی  
 است حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوارست و با عزت و احترام شایان است بر وی نفی  
 رخ و دیو در کشنده و از این بسوخت عفت زحیرت که این چه بوی جیست به وقرب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام  
 الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه و الذی ثبت عندی بالتجربة ان فراسة  
 الاله معرفة الغیب فی تیه بزمین شیخ عفت است و علامن الصلح و یعرفون اهل الاستعداد و الذی  
 یستعملون بانه سبحانه و صلواته الی حضرة الجمع فنده فراسة اهل المعرفة و اما فراسة اهل الریاضة بالجورح  
 و الخلوة و صفة الباطن من غیر و صلواته الی جانب الحق تعالی فلم فراسة کشف الصور و الاخبار  
 بالمغیبات المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن خلق لانهم محجوبین عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة  
 فلا شغل لهم بایر و علیم من معارف الحق تعالی لایکون اخبارهم الا عن الله تعالی لما کان بعد اکثرهم  
 اهل النقط عن الله سبحانه و اشتغال بالدریاسات قلوبهم الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من  
 احوال مخلوقات فخطوهم و اعتقدوا انهم اهل الله خاصة و اعرضوا عن کشف اهل التوحید و اتموهم فیما یخبرون  
 عن الله سبحانه و قالوا لو کان هو لاراهن الحق کما یزعمون لانهم و احوال احوال و احوال مخلوقات و  
 احوال کائنات یقرون علی کشف احوال مخلوقات فلیف یقرون علی کشف صور احوال من نه و لایکون سدا  
 و قیاس القاسد و عینیت علیم الانباء الصحتی و لم یعلموا ان الله تعالی قد جمی هو لا عن ملاحظة خلق  
 و جسم و شکل و عا سواه حایة لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تعرض الی احوال خلق ما صلح الحق سبحانه  
 و قدر انما اهل الحق اذ انفقوا و فی التفات الی کشف الصور و لو کانوا با یقدر غیرهم علی او که باشد به  
 التی شیهتا اهل المعرفة و فی انفسه فیما تعلق بالحق بسی نه و بقرب منه و اما فراسة اهل الصفات  
 الخارجین المتعلقین بالخلق فلا یستحق بجانب الحق سبحانه و اما الاقرب منه و یشترک المسلمون  
 و انفسا رسته و یمو و سائر الطوائف فیما لانها لیست شریفه عند الله سبحانه و تخص بها اهل  
 مکتوب و و صمد و نو و و چهارم بمجدوم زاوگی که جامع علوم ظاهریه و معارف و اسرار  
 باشد اندک الدین خود چه مقصود مسلمة الله تعالی صمد و ریاست در بیان معارف که

بصفات ثانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیات و مبادی تعینات سائر خلایق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات یک  
 دیگر و در فرق میان تجلی و ظهور انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات و در بیان حصول عریان  
 کمال بیان را با وجود و توسط انبیا علیهم الصلوات و السلام و در تحقیق الفاظ مخدوم و محال که در عبارت شایخ  
 قدس باشد اسرار هم واقع شده اند و ما یلیاسب و ذلک صفات ثانیه تحقیق واجب الوجود تعالی و تقدس  
 که اول شان صفة الحیوة است و آخر شان صفت تکون ستمند نسبی است که تعلق انعام غالب  
 است و اضافت آن بخلایق بیشتره حکومین ازینجا است که جمعی از اهل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند  
 و گفت اند که تکون از صفات اضافیه است و الحق انه من الصفات الحقيقية الغالبه علیها الاضافة و  
 قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کثر ز قسم سابق کالعلم و تقدرة و الارادة و السمع و البص و الطام و  
 قسم ثالث اعلا ی اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه اعالم تعلق نیست و راخذ از اضافت ندارد که حیوة این صفت  
 هم جمیع صفات و اصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبدء التعلیق هم الرسل  
 است علیه طیم الصلوات و التسلیات و اما صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است چون بر صفت  
 باعتبار تعلقات متعدد و جزئیات دارند و شکل تکون که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و در تزیین حیوانات جزئیات  
 پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده و هر که مبدء التعلیق  
 اهل آید تعینات و دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است و مع آنکس خواهد بود و زیر قدم او نه کافی خواهد  
 نمود ازینجا است که میگویند خلایق زیر قدم محمد است و خلایق زیر قدم عیسی و خلایق زیر قدم موسی علیهم الصلوات  
 و التسلیات و اما و اکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق کلیات خود  
 خواهند شد و کلیات خواهد بود و فرق با صالته و تبعیت خواهد ماند و امتیاز توسط و عدم توسط خواهد شد چه  
 آن به چه باید و چه به چه به توسط نفس ممکن نیست گاه باشد تا به و مقصود خود و اصل را متوسطه اند و فی تحقیق  
 حصل در میان تابع و شهود و احوال است نه حاکمی که مانع شهود باشد بلکه باعث شود و در رنگ عینیت  
 اصناف و جاز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر و آید و شهود  
 ایشان شهود آن کلی دیگر شود مثلاً جاعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی و پس شوند  
 تا تواند بود که زیر قدم محمد آید بلکه همیشه زیر قدم او باشد علیه و سلم و اسلام و نیز که



رب محمد رب الارباب است واصل جمع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل الاصل باشد و  
 این ترقی گوینا اصل الاصل است نه باصل که مباین است آنهاست انقدر فرق در میان جزئیات در  
 کلیات آنها خواهد ماند که خبری را در واصل است یکی اصل خود که کلی اوست حاصل دیگر اصل الاصل و کلی در  
 حجاب اصل الاصل است پس بجا معلوم گشت که شود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بی پرده  
 تعینات است و شود دیگران و پرده تعینات الاصل در پرده تعین محمدی از نجاست که گفته اند تجلی ذات  
 خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و تجلی دیگران و پرده صفات الاصل در پرده ربانیت  
 که رب محمد است که فوق جمیع اینها و صفات است سوا صفه انبیا و اگر گویند که ازین بیان لازم می آید  
 شود سائر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات در پرده مبدء تعین محمد است که رب است اولیا راست او  
 که بالا حد از پرده قدم اویند علیه الصلوة و السلام شود ایشان نیز در رنگ شود سائر انبیا و پرده رب لا ربنا  
 خواهد بود پس فرق در میان سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و انبیات و در میان اولیا راست او  
 علیه الصلوة و السلام چه باشد در جواب گویم که انبیا را سوا این نبود که در پرده حقیقت محمدی است  
 شود و دیگر نه هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود بالا حد تعینک باست مخصوصه  
 خود را بر دیده باست بصیرت گذاشته مشابه غیب الغیب می نماید باید دانست که این دو شود  
 نه بلینفست است که هر دو معاشق میشوند بلکه باینفست است که اگر ترقی که باصل الاصل برده شود  
 در پرده حقیقت محمد است در رنگ عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام که بعد از نزول نبوت  
 مشرف خواهد شد و این ترقی متعسر است نزدیک باستحقاق فضل عظیم خداوندی جل سلطان در کار  
 و در عالم بسباب شفقت پرچم شربست و اگر ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود  
 بحقیقت الحاق رسیده شود او در پرده حقیقت منعمونه خود است به ان و آگاه باش تا انکه بصیرت  
 ذات تعالی و تقدس ربی است از حقیقت الحاق که بعد طی منازل کشیده و وصول می شود به چنین  
 ازین مرقحات کلیات نیز ربی است بصیرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل مشکوک و محو و  
 می پیوندد و غایت مافی الالباب در راه حقیقت اعتقاد جسد عیان است و در سائر طرق جز نبی و رسول  
 ذرات برده میشود اما این میرانتهای اصل نال حقیقت احقاق که حقیقت محمدی است در میان  
 اصل است که حصین نباشد و این متین خود معین که در حقیقت است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته

اگر نه سائر انبیا را نیز بالا حد از ذات تعالی نصیب است و امثال کل ایشان را بصیرت انبیا و رسول عظیم و علی  
 امهم الصلوة و التسلیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت انبیا فوق صفت علم باشد پس در راه حقیقت  
 احقاق نیز تعین صفه انبیا حاصل آمد پس و پس عریان چون بود و تجلی ذات جزا نباشد جواب آن تعین که لیکن  
 است نحو و تلاشی سیکر و و هیچ اعتباری از او در مرتبه حضرت ذات تعالی نباشد هر چند صفات دیگر را نیز  
 در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها را نه ذات غیر سید نبوی که متلاشی گردند بخلاف صفه انبیا  
 که آنجا میرسد و تلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلایق اگر دلی اند و زوال  
 آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشی دیگر است و مضحک گشتن در شی دیگر و عبارت بعضی  
 از مشایخ قدس لکن از راه احوال که لفظ محو و ضحک واقع میشود مراد از ان محو نظر است نه محو یعنی تعین  
 سبب از نظر و مرتفع میگردد و آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از انقصان این  
 را و از ان الفاظ موجهه محو ضحک عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند که از عذاب و ثواب اخرویه  
 انکار نموده اند و خیال کرده اند که بچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر عین طور از کثرت وحدت  
 خواهند رفت و این کثرت در ان وحدت مضحک خواهد شد و جمعی ازین زنادقه آن محو شدن را قیامت  
 آن بانی خیال کرده اند از خسر و نشر و حساب و عرط و میزان انکار نموده اند بطلوفا ضلوه کتیه امن الناس  
 یک شخص را از ان جماعت دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس سره شنید  
 فی آورو سه جامی معاد و مبادی وحدت است و پس بنام و میان کثرت موجوده اسلام بنمیدانند که مراد  
 مولانا ازین بیت خود و رجوع به وحدت باعتبار نظر و شود است غیر از یکذات مشهود ایشان نیامند و  
 کثرت تمام از نظر ایشان محقق میگردد نه رجوع عینی و وجودی که گردن نمی بیند که از پیچ کالی عجز و نقص و  
 احتیاج زایل شده است پس رجوع وجودی به وحدت چه باشد اگر رجوع به وحدت بعد از موت خیال  
 کرده اند کافر زندقه اند که از عذاب اخرویه انکار دارند و ابطال دعوت انبیا می نمایند علیه الصلوات  
 و التسلیات امتداد اکلهما سوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فانی انفا مخصوص بولایت  
 محمد است معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق مآل مآل عالم شده که عریان مخصوص بولایت  
 محمد است و دیگران را بهر چه در عیب مرتفع شود اما از حیله بهر چه این شعر که از راه توسط توسط حقیقت  
 محمدی حاصل می گردد چاره نبود که مریس از انفا که نهایت مراتب انسانی است بر علو بلند از





موردی بزرگتر است علاوه بر آن قدم صعود نماید و چون قدم مرتبه نظر بر سر نظر از آنجا بر نیاید  
و قدم به جهت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از مقام ترقی میکند علی بن الحقیس اگر مردی آنست که  
نظر بایک بقای ترقی نماید که آنجا قدم را بنشیند آن نیز خیر نیست زیرا که بعد از آنای قدم اگر نظر  
تنها باشد بسیاری از مراتب کمال فایده نباشد آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب صعود  
سازد پس بلکه تا نهایت استعداد بماند آن سازد قدم است لیکن قدم اول باصالت است قدم  
ثانی به جهت آن نبی و فوق مراتب است که در آن قدم نیست اما نظر است این نظر درین حدت پیدا کند  
منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علی و علی آله و انوار و تسلیات که آن سالک به قدم است  
چون کمال تابعان نبی را که از جمیع کمالات و نصیب است لیکن با نهایت مراتب صعود که باصالت سالک  
و به جهت است و قدم و تفرقه از آن قدم که توحید میکند و نظر به صعود و نیاید و تا نهایت  
مراتب نظر آن نبی ترقی میفرماید پس معلوم شد که در این عظیم الصلوات و تسلیات نیز فرق اقام  
ایشان صعود و نیز باید که کل نشان آن این بزرگواران را از اقدام انظار ایشان نیز نصیب است  
چنانچه از اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم مقام الایمان علی و عظیم الصلوات و تسلیات  
نظام رویت است که دیگر از امور و آثار است آنچه دیگر از آنست و در آن مقام کمال تابعان و  
از نظام نصیب است اگر چه رویت نیست صعود با و حافظ این همه از هر چه نیست به هم قصه غریب  
حدیث عجیب است که بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مردی آنست که قدم باید که از نظر خلف نماید  
نوعیکه در هر چه و حتی از اوقات به تمام نظر برسد و آنست که باقی باقی ترقی است و همچنین اگر از  
قدم و تفرقه قدم و تفرقه هر چه را داشته شود گنجایش دارد و در وقت راه رفتن نظر بر آنکه گویید که تفرقه  
تسلو نه فشار حاصل می شود اگر نظر بر قدم و دست شود به جهت اقرب باشد و این مرد مناسب است  
بسیار کلمه و دیگر که قرین است آن کلمات نیست جوش و درم غایت مافی الباب کلامی ادنی از برای دفع تفرقه  
است که از آن تفرقه تفرقه و کلامی و تفرقه اندر میاید و کلام ثالث که قرین این کلام است کلام  
در وطن است آن عبارت از تفرقه و تفرقه است که در آنجا حصول تدرج نهایت فی البدایه است که  
مخصوصی بطریق علی است به چند مرتبه و نفس جمیع حق است اما بعد از حصول تدرج فانی است و در هر طریق  
شرح این سیر است و هر چه در این سیر میزند بر دست و پا و این اعدا بار که درین طریق

فی البدایه فی نهایت نیز گوئیم گنجایش دارد و کلام چهارم که قرین این کلمات سرگشته  
است که تفرقه در این است هر چه و تفرقه در این است که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است  
تفرقه آفاق تفرقه در این است که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است  
پس باید که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است که در این تفرقه در این است  
در وسط و استقامت ازین راه کار نیست در عین تفرقه به جهت است و نفس غفلت حاضر از خیال کسی گمان  
نکند تفرقه و عدم تفرقه در جمیع حق مبتنی مطلقا مساوی است لاکه مرد آنست که تفرقه و عدم تفرقه  
در جمیع باطن او برابر اندر هر دو یک الزام بر این باطن جمیع سازد و تفرقه را از نظام هر نیز دفع نماید و  
و نسب خود بدو قال الله سبحانه و تعالی الیه علیه و علی آله الصلوة و السلام و ذکر اسم ربک و  
قبول الیه تسلیم باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا شود پس  
تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که در بعضی  
از برای حق است سبحان پس به قصد از اخبار است مسلم از برای حق باشد چنانچه باطن بیایم و فی الزمان و فی  
و دیگر از نظام برای ادا حقوق خلق ماند و در ادا آن حقوق چنانکه امثال او امر حق است سبحانه آن نصف  
و دیگر امر را به حق گفت تعالی و تقدس الیه مرجع الامر که فایده مکتوب دو صعود و دو و ششم  
در بیان بساطت صفات حق جل و علا و فی تعد و خلق آن با شایسته بقدرت خود مردی که خویش  
بهمه سعه سعه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد للرب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین  
و آله الطاهین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات و اوصاف جل سلطان در رنگ است و تعالی جل  
و چگونه اند و بر بساط حقیقت اند مثلاً علم یک کشف بسیط است که معلومات ازل و ابدان یک کشف است  
نکشف میگرد و یک قدرت کامل بسیط است که مقدرات اولین و آخرین بوسیله آن بوجود می آید و  
یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان کلام گویند علی بن الحقیس سائر الصفات تحقیق و تفرقه  
که باعتبار تعلق معلومات و مقدرات پیدا شود نیز در آخر تفرقه است شایسته معلوم و مقدر حق اند  
در صفت علم قدرت را با شایسته هیچ تعلق نیست اجماع فیت و را بطور نظر عقل است ارباب معقول هرگز  
مسلک نیست تفرقه تفرقه نماید و محال میدانند که شایسته معلوم و مقدر حق باشد چنانچه و علم و تعالی با آنها  
تعلق نمند و همچنین مقدر باشند و قدرت متعلق نشود و نمی بینند که در آخر تفرقه ازل و ابدان حاضر است

بلکه آنکه نجاشی ندارد پیش از تعبیر با قرب شی و اوفق آن نیست و موجودات از ابد و زمان آن حاضر  
 اند و بهمان آن حاضر زید را به هم محدود میداند و هم موجود و هم چنین میداند و هم جسمی و هم جوهری میداند  
 و هم بیرو هم می میداند و هم میت و هم در بر رخ میداند و هم در حشرات و جنات و معلوم است که آن آفر  
 باین موجودات هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آن نیست خواهد بود و زمان نام ناخواه یافت  
 و ماضی و استقبال نخواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر نگشاید  
 ثابت کرده شود و بسط حقیقی که او را هیچ یکی از معلومات تعلقی نباشد و جمیع معلومات بآن یکسان گشت  
 معلوم گردند چه عجب زیرا که جمیع ضدین در موقوف بر آنست برآمده است که مخصوص با اتحاد و آنست  
 اتحاد جهت انجای زمان را نجاشی نیست و لایحی علیهم بجهان زمان اتحاد جهت نیز معقود است که  
 فرق اجمال و تفصیل است و در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسم یکدیگر اند  
 همه را در آخر مرتبه در آن واحد متحد می بینیم و منصرف را عین غیر منصرف می یابیم و مبنی را عین معرب  
 میدانیم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکی از این قسم تعلقی نیست از این همه مستغنی است و  
 هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نمایند و به تبعاد آن نمیکند و ما سخن فیه و نشاء المثل لا علی چه استبعاد و کثرت  
 و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست  
 تا مناسب مرتبه و جوب نه تعالی و تقدس سه خرمیزه بخور ترا بفایز چه کاره مثالی که در مخلوقات  
 میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است که گفته اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و در صورت  
 بالا صالته مد که متوجه علت است و تعلقی بعلت پیدا کرده است علم معلول به علت آن علم علت مد  
 پس آنکه تعلقی ثانی پیدا کرده باشد از باب محمول در صورت نیز به تعلقی علم در مرتبه ثانی ملکوت  
 معلول بخور نیز خواهد کرد و اگر چنان تعلقی با صالته نباشد لیکن مثالی قریب تر از این مثال معلوم نیست که  
 پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الامور و کلمات الصلوة و السلام علی  
 من تبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آل من المصلوات و احویات و المبارکات مکتوب  
 نو و صدور نو و مؤتمن مولانا بهرالدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سر بیان حق سبحانه و توضیح آن  
 باشد و در رعایت حفظ مراتب و جوی و امکانی اعلم ان حاطه الحق سبحانه بالا شیاء و سر بیان فیها  
 حاطه الحق بالفضل و سر بیان فیها کلمه مثلاً ساربه فی جمیع اقسامها من الاسم و الفعل و الحرف کذا فی

بقسام الاقسام من لسانی و انصاع و الامر و النهی و مصدر و اسم الفاعل و المفعول و المشتق و متصل و منقطع  
 و احوال و تفریق و تشافی و رباعی و اخلاسی و نه و ف الحیارة و المناصبه و نه و ف المختصه بالافعال و نه و ف  
 المختصه الداخلة علیها الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من تعقیبات غیر المتناهیة فیها الاقسام کلمات  
 غیر الکلمه بل جمل را اعتبارات مندرجه تحت الکلمه و زوای تفصیلات و تفریقات الکلمه و فی تفریقها عن  
 بعض شی الا اعتبار العقل و فی انجاء لیست الا المقته و لهذا اصح احوال و لکن لکل مرتبه من المراتب هم تخص  
 هو بها و احکام التوجه فی غیره مثلاً الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل و غیره الاقتران  
 اسم و غیره الدل علی المعنی بالاستقلال حرف و کذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض و بالزمان الحال  
 و الاستقبال مضارع و ما وجه علتان من احوال السته المشهوره غیر منصرف الا منصرف و حروف علم البحار و  
 و حروف علم الغیب ناصبه فطلاق اسم مرتبه علی مرتبه اخری و اجراء احکام احدیها علی الاخری  
 کا طلاق فعل الماضی علی المضارع و المنصرف علی غیر المنصرف و البحار علی المناصبه و کون المراتب  
 کلمات لیست الا الکلمه فاجراء احدیها علی الاخره صلاحه مختصه و خروج عن الصراط السوی فقول و الله سبحانه  
 اعلم ان لکل مرتبه من المراتب منزل الوجود سبحانه و ما تخص بها و احکام لا توجد الا فیها فالوجوب لذاته  
 و الاستغناء و الذاتی مختصه بمرتبه الجمع و الالوهیه و الامکان الذاتی و الافتقار الذاقی مختصه بمرتبه الکلون  
 و الفساده و المرتبه الاولى بمرتبه الربوبیه و الخالقیه و المرتبه الثانیة مرتبه العبودیه و المخلوقیه فطلقی ساهی  
 احدیها علی الاخری و اجراء احکام مختصه بمرتبه علی المرتبه الاخری لکان زنده تصرفه و کفره و انصافه  
 من بعض الماحده و الزاویه انهم کیف یخاطبون المراتب بخود احکام مرتبه علی مرتبه اخری مصفون  
 انهم بصیفات الواجب الواجب بصیفات ممکن مع علمهم بتمایز صفات ممکن الذی هو مرتبه واحده  
 و بعضها عن بعض و اختلاف احکام و علمهم بعدم زوال تمایزهم و اختلاف احکامهم صلاحه اتحاد هم  
 فی المرتبه الکلویه فانهم یعلمون بالبدیهه مثلاً ان الحرارة و الا شراق من صفات النار المختصه بها لیست  
 واحده منها فی الماد و لا یوصف بها الماد و کذا البروده الی اختصت بالماء لیست فی النار و کذا تفریق  
 بالضرورة بین ازواجهم و ما تم و یکملون بتفرقه احکامهم و الله سبحانه الهادی الی سبیل ارشاد و اسلام  
 علی من تبع الهدی مکتوب و صدور نو و مؤتمن بهر سید محب الله انکسوری صدور یافته بیان فصول  
 نهایت کار بطریق اشارت خفیه و عبارات لطیفه و بر سر این معانی غیر از محمد و مراده کلان علیه المرتبه





خداوند چگوید از جنس خوش نیز نقل کلیل اند که باین دولت و معرفت مبتدا گشته اند و اگر بارش بر ورین بنیاد بیاید  
توای خواجہ بملت کربن : این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیات است که بعد آن از قسم و تجلی و ظهور هیچ تصور  
نیست و من بعد از لایق صفات : و ماکتمه خطی لدیه و اجل : و السلام علی من اتبع الهدی و انتم  
متابعون له مصطفی علیه علی آله و علی جمیع الانبیاء و آلهم سلیمین و علی کما را مکتوم که مشهورین بصلوٰت و صلوات  
و تحیات . البرکات انما و اکملها و اولها و اعلا و اولها و اعمها و اتمها منقوب سه صد و یکم مولانا  
امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راه هست که بقرب نبوة مرصوف اند بعد از محمد و الصلوٰة معلوم  
فرزنده مولانا امان الله باد که نبوة عبارت از قرب الهی است جل سلطانة که شایسته طلیعت اند اردو  
عروجش رو بخت و اردو جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالا صلوة نصیب نیاست علیهم الصلوٰات  
و التحیات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوٰات و البرکات و خدا این منصب بیهیچ کس  
علیه و علی آل الصلوٰة و السلام حضرت علی علیه بنیا و نعلیه الصلوٰة و التحیة بعد از نزول متابع شریف خاتم  
الرساله خواهد بود علیهم الصلوٰة و السلام غایت مافی الباب متابعان و خادمان را از و دان و او شرف  
نصاحبان نصیب است پس از قرب انبیاء علیهم الصلوٰات و التحیات کمال متابعان را هم نصیب بود و غنوم  
و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب متابعان باشد و خاص کند نبوة صلوات  
عام را پس حصول کمالات نبوة متابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و  
علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوٰات و التحیات منافی خاقیت او نیست علیه علی آل الصلوٰة و السلام غایت  
مکن من المتمرین بدان احد کماله تعالی راه هست که کمالات نبوة مرصوف اند و است را می است که مرصوف بطریق  
کمالات مفصله مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب قریب ولایت اند  
بعد از اعلی این کمالات و حصول تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاد می آید و بنیاد وصول و انقیاد ظلیت است  
راه دیگر آنست که توسط حصول این کمالات ولایت وصول کمالات نبوة میسر میگردد و این راه دوم شام راه است  
اقریب است بوصول که کمالات نبوة رسیده است الا ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء اکرام علیهم  
الصلوٰة و السلام و از صحبای ایشان تبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی صحابهم الصلوٰة و التحیة و راه اول  
و در درازست متعسر بحصول متعذر الوصول جمعی از اولیاد و مقام ولایت که بشرف نزول شرف گشته اند  
کمالا تنیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند و رو بخلق را که مناسب مقام دعوت است

از خصائص مقام نبوة نكاشته است اين جنبه است بلكه اين نزول در دنياك عروج هر دو از ولايت است عروج و  
نزول ديگر است فوق مقام ولايت كه نبوت تعلق دارد و اين توجبه بخلق خيرون توجبه بخلق است كه نبوة  
مناسب است و اين دعوت غير آن دعوت است كه از كمالات نبوة شمرده اند چه كند كه قدم از در اكره و كاش  
بيرون ننهد و اندو حقيقت كمالات نبوة را در نيافته نصف ولايت را كه جانب عروج است تمام ولايت  
نكاشته اند و نصف ديگر آن كه جانب نزول است مقام نبوة تصور كرده اند چنانچه جهان كس كه در دنيا نكاشته  
از اين دو اسان او همانست و ممكن است كه شخص بر او اول وصول پيدا كند و جمع كمالات مفصله ولايت و نبوة  
نماید و تميز ديوان كمالات ما بين مقام كمال نبوغ حصول فرمايد و عروج و نزول هر كلام را جدا سازد و حكم نمايد  
پيدا كند نبوة نبوت است از ولايت و بايد دانست كه بعد از وصول بر او دوم هر چند كمالات مفصله مقام ولايت  
بموصول نه پيوسته است اما زنده و خلاصه ولايت بوجه حسن ميگيرد است است توان گفت كه اهل ولايت از  
كمالات ولايت پيوسته است آورده اند و اين اصل مغر از اصل كرده است بعضي از علوم سكرية و ظهورات  
عظيمة كه ارباب ولايت را حاصل شده است آن و اهل الاقان علوم و ظهورات قليل انصيب است يعني موجب  
نزديت بلكه اهل و اهل را از اين علوم و ظهورات ننگ ناموس است چنانچه آن دارد كه از اذن بمراد  
و انديكي و اصل اصل زلفا آن اصل گردان و مستغفر است گرفتاري بطل تا زمان عدم وصول است به اصل  
به حصول است و توجبه بطل سر او بپي فرزند حصول كمالات نبوة مربوط به نبوت محض است منوط بكميت  
صرف كسب عمل را در حصول اين دولت عظمي هيچ بدخلي نيست كه ام عمل كسب است كه منتج اين دولت  
عظمي باشد كه ام رياضت و مجاهده است كه شمرين نعمت است بورد بخلال كمالات ولايت كه مبادي و  
مقدمات آن كسي است حصول آن مربوط بر رياضت و مجاهده است هر چند دوست كه بعضي را بپي كسب  
و عمل نيز با اين دولت متد سازند و فنا و بقا كه ولايت عبارت از است تميز نبوت است و بعد از كسب اعتبار  
بفضل و كرم هر كس را خواهند بدست فنا و بقا مشرف سازند و رياضات مجاهدات آنسور طريه علي جميع الناس  
و المرسلين و علي ملائكة المقرين و علي ابن طاعة جميع الصلوات و التسليمات ميش از نبوت بعد از نبوت  
نه از براي تحصيل اين دولت بود بلكه منافع و فوائد ديگر منظور بوده قلت حسنات و كفارت زلات بشرية  
از افعال و درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل كه از اهل و شرب پاك است و كثرت ظهور خوارق كه  
مناسب مقام نبوة اند و امثال آن با و دانست كه حصول اين موهبت و رحمت انبيا عليهم الصلوات



اول تسلیمات متوسطه است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات که تبعیت و ارادت بایند و است  
 مشرف شده اند متوسط انبیا است علیهم الصلوات و التحیات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات  
 و التحیات کم کسی بایند و است مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگر نیز تبعیت و ارادت بایند و است  
 همه سازنده فیض روح القدس از بازده و فرایده و دیگران هم بکنند آنچه میگویند انکار کم که اینست  
 و دیگر تا بعضی نیز بر تفسیر انداخته است و در آنجا بر تبعیت تا بعضی نیز سایه افکنده بعد از آن رو با ستار  
 آورد و تا آنکه نوبت بالف ثانی از بحث آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التحیات رسیده  
 درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و ارادت بر منصفه ظهور آمده و آخر را بول مشابه ساخته است  
 اگر با و شده بر در پیرزن بیاید تو انخواج سبست بکن به و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت  
 المحض علی و علی آله الصلوات و التحیات انما و اکملها مکتوب سه صد و دو و هم بخندم و ادبی  
 که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند یعنی محمد بن محمد معصوم سلمه الله تعالی حد درایت  
 و در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ولایت  
 ملا را علی است علی نبیا و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوة افضل است از ولایت بعضی از  
 خصائص معارف تعلق دارند و اما مناسب و کمال بدان ارشد که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب  
 الهی است جل سلطان که به شایستگی صورت نه بند و وسیله حیلولة محب حصول نه بد و ولایت اولیا  
 است البته بدخ ظلیت قسم است ولایت نبیا علیهم الصلوات و التحیات هر چند از خلقت برآمده است  
 اما بی حیلولة محب اسما و صفات مستحق نیست ولایت ملا را علی نبیا و علیهم الصلوات و التحیات هر چند از  
 محب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از محب شیرین و اعتبارات و از تیه چاره ندارد نبوة و در آن است  
 که شایستگی با و راه یافته است و محب صفات اعتبارات را در راه گذشت پس چاره نبوة از ولایت نبی باشد  
 و قرب نبوة ذاتی و اصلی باشد و من کم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس جز بم بالغیب پس حصول در مرتبه نبوة باشد  
 حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بلاحظه ظلیت صورت نه پذیرد بخلاف حصول و ایضا در مقام حصول  
 رفع اثبوت است و در کمال و حصول بقا اثبوت پس رفع دو گانه مناسب مقام ولایت باشد و بقا و دو گانه  
 ملا کم مرتبه نبوة و چون رفع دو گانه مناسب مقام ولایت است پس چاره هر دو وقت لازم مقام ولایت باشد  
 و در مرتبه نبوة چون بقا اثبوت است پس صحو از صحو از مرتبه نبوة و ایضا حصول تجلیات خوله و کسوت صورت و شکل

بوده در برده الزمان و انوار همه وقت در مقامات و ولایات است و در طی مقامات مبادی آن بخلاف مرتبه نبوة  
 که در انموطن و حصول باصل است و نخست از تجلیات ظهورات که ظلال آن اصل مذکور چنین روقت طی مقامات  
 مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه اداره ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن  
 تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه طی مسافت راه و نه نبوة با بجهت تجلیات ظهورات از ظلال خبر میدهد  
 و آنکه اگر فراق ظلال گذشته است از تجلیات و ارسته سر طراز با بصر بجا باید طلبید ای فرزند و لو در عشق  
 و وطنه محبت و لغز به شوق انگیز صیحه بآدر و آمیزه وجود در نفس رقاضی همه در مقامات ظلال است و در  
 آوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از حصول باصل حصول این امور معصوم نیست محبت و رانموطن بجهت  
 راه طاعت است چنانچه علما فرموده اند معنی را که بر آن که نشاء شوق و ذوق است چنانچه بعضی  
 صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنوی چون در مقام ولایت رفع اثبوت مطلوب است تا چاره و یار بر و ال  
 اراده سعی بنماید شیخ بسطام گو یار یدمان لا اری دور مرتبه نبوة چون که رفع اثبوت را کار نیست و نفس  
 اراده مطلوب نیست جز مطلوب باشد که اراده حقیقه است فی حد ذاتها کامل اگر نقص با و راه یافته است  
 بواسطه حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت نامرعی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرعی  
 حق باشند اصل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوة مطلوب  
 انفی متعلقات سودا این صفات است نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند شایسته علم فی حد  
 ذاتها از صفات کامل است از نقص بوی راه یافته است از راه متعلق سودا و است پس نفی متعلق سودا و است  
 ضروری است نفی اصل آن صفت علی بن القیاس پس شخصی که بمقام نبوة از راه ولایت آمده است و در ذاتها  
 راه از نفی اصل صفات چاره نبوده و آنکه به توسط ولایت با مقام رسیده است و از نفی اصل صفات کاری  
 نیست نفی متعلقان سودا این صفات باید کرد و باید است که مراد از این لایت که مذکور شد ولایت ظلی است  
 از ولایت صغریه مجر است و ولایت اولیا و است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است و دیگر است بجز مطلوب  
 نفی متعلقات سودا صفات بشریت است نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سودا صفات محال  
 ولایت نبیا علیهم الصلوات و التحیات بمحصل پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمال نبوة  
 نبی بود از این بیان لایح گشت که نبوة را از اصل ولایت چاره نبوده و آنکه ولایت مبادی و مقامات  
 است راه ولایت تمام در حصول کمال نبوة هیچ کار نیست بعضی را اتفاق افتاد بعضی دیگر اصلا

بانی

بانی آن عبوری و رفع شود فافهم و شک نیست که نفس اصل صفات سلسله نسبت بنفی متعلقات سوار آن  
 صفات پس حصول کمالات نبوة اجموع اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بسبب قرب  
 است در هر دو که وصول باصل دار نسبت باموریکه از اصل جدا افتاده اند بنفی که میانی اصل سهولت  
 عمل میسر است باقرب طرق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و در محنت است و عمل در تحصیل آن  
 فانی میسر از مدح ذلک حرمان نقد وقت و سبب آنچه بدست آورده است بعد التلبا و التبی شایسته آن اصل ارد  
 و بسا آن شایسته عارضه از وسه زائل گردد و به اصل خود عود نماید و بقلابی و علی کشد بخلاف اصل  
 اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلای و غلبه همین است جمعی از سالکان این راه که بر این  
 شاکه و مجاهدات شدید و غلبه نظمی از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بر ریاضات شاکه است  
 و مجاهدات شدید نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است موصل بنهایت نهایت آن راه اجتناب است که بجز  
 فضل و کرم منوط است راجی که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که مجاهدات منوط است و همان برین  
 راه اقل قلیل اند و اصلان راه اجتناب جم غفیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات همه براه اجتناب رفته اند و صاحبان  
 ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز بتبعیت و وراثت براه اجتناب واصل گشته اند و ریاضات را باب اجتناب از  
 برای ادای شکر کثرت و صلوست قال علی الصلوة والسلام فی جواب السائل عن کثرة ریاضات الشیخ یوسف  
 کون ذوقه المقصود و المتأخرة مغفورة اذ لا کون عبد اشکورا و مجاهدات اهل انابت از برای حصول و حصول  
 نشان با جنبه راه اجتناب راه بروست و راه انابت راه رفتن از برون تارفتن فرق عظیم است زودی برند و  
 و مدتی رسانند و زیروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند ما فضلیا نییم بلکه تا فضل  
 نماند نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فقیر در عرض خدا شهادت بپیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است  
 که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جا است بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ  
 مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مشرف  
 ساخت و انست که مقصود رفع متعلق سوار آن اراده بوده است و رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع  
 متعلق سوار بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اکمل حاصل شود بلکه باست که بجز و فصل آن میسر شود که تبعل و تکلف  
 عشر عشر آن حاصل گردد و ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید بشوید و در آخرت را در رنگ رود دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی  
 فرماید ان اردت السلامة سلم علی الدنیا و ان اردت الکرامة کبر علی الآخرة و دیگرے ازین طایفه گویند که  
 مشکوک من یرید الله دنیا و مشکوک من یرید الآخرة شکایت از فریقین است باجمله آنکه عبارت از نسیان ماورای  
 حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فناء و بقا هر دو اجزای ولایت اند پس ولایت از نسیان آن آخرت  
 چاره نبود و در مرتبه کمالات نبوة گرفتاری آخرت محمود است و در و آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن وطن بود  
 آخرت و گرفتاری آخرت کریمه بدیعون ربهم خفا و طعنا و کریمه و تحشون ربهم و تحافون عذاب و کریمه  
 اندین تحشون ربهم بالنیب و بهم من الساعه متفقون نقد وقت ارباب ان مقام است گریه و ناله ایشان  
 از تکرار احوال آخرت است و الم و دانه ده نشان از ترس احوال قیامت همواره از رفتن قبر دست عاذه اند و  
 همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در حق جل و علا نزد نشان دعا آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق  
 و محبت آخرت چه اگر بقا است موعود باختره است و اگر رضا است کمالتش نیز موقوف باختره دنیا مبعوضه  
 حق است جل و علا آخرت مرضیه و تعالی مبعوضه با مرضیه در بیج امر بر این میتوان ساخت زیرا که  
 مبعوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکرات خلاف  
 موعود مرضی و تعالی کریمه و الله یدعوالی دار السلام شاید بمعنی است حضرت حق سبحانه و تعالی مبالغه  
 و تاکید تر خیر آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بکن حق جل و علا و سعی در  
 رفع مرضی او کردن است امام داود طائی بآن بزرگس چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت اگر است  
 گفت مگر ندانست که صحاب کرام علیهم الرضوان همه بعد از آخرت مبتلا بودند از عذاب آخرت ترسان روز  
 حضرت فاروق رضی الله تعالی عنہ شکر سوار که چه میکند شند قاری این کریمه را خواند ان عذاب یک  
 النوع ماله من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر بخود بزمین افتادند از آتجا برداشته بجان برزدند  
 و تا مدتی ازین در و بیچار افتادند که مردم بیاد ایشان آمدند آنرا در توسط احوال در مقام فانیان  
 از دنیا آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدارند اما چون بشرف بقا مشرف  
 گشت و کار را با انجام رسانیده کمالات نبوة بر توست انداخت آتجا همه در و آخرت دست عاذه از دوزخ  
 است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شای و نبوی هیچ مناسبت نیست بلکه  
 اینها و طرف نقیض اند در رنگ نقیض غصبه رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نایب و مخرات





بتوفیق الهی سر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و متقی عبادت غیر او را نباید داشت امید است  
 که چون او را نماز مقرون بشهر الطه و آداب و تقیه شود و بعد از آن تکلیفی تقصیر و شکر نعمت توفیق و دفعی استحقاق عبادت  
 از غیر او تعالی اگر هم قلب به این کلمات طیب نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی محل سلطه گردد و صاحب  
 آن نماز مصلی و مطلع بر احوال جلی من الصلین المظلمین بحرمه سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و السلام  
 مکتوب موصد و تحمید میرحب الله صدور یافت در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدع  
 و عامی و در میان نماز متقی و مایه ناسب زکات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی  
 بدان ارشد که الله تعالی تمامی صلوات و کمالات آن نزد فقیر عبادت از ایشان فراقش و رو حیات و سیر  
 مستحبات نماز است که در کتب تقدیمه تفصیل بیان یافته است امر به دیگر و راس این امور را به نیست که در نماز  
 نماز از نماز مطلق باشد شروع نماز نیز مندرج در همین امور را به نیست خصوص قلب نیز منوط با اینها جمع علم  
 این امور کفایت و زید و اندو در حل مسأله و معاینه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلبی نصیب گشته  
 و مذموبی دیگر به تمام بحضور قلب بجز سجانه داشته با اعمال او بی جوارح که پروا نداند و اقتصاد بر فرض بودن  
 نمایند و جمیع اینها در حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از غیر نماز به چه حضور قلب را از جمله  
 احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب  
 باشد باین امور را به تا فورس در ایشان امری ازین امور واقع نشود و وای این حضور حضور دیگر تعظیم  
 این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط با بیان امور را به گشت و امر به دیگر و راس  
 اینها و کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدع و متقی بلکه نماز عامی که مقرون با بیان این  
 امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بر مسأله تفاوت عمل  
 متفاوتست علیکه از عامل مقبول و محبوب به وقوع آید اجز آن اضعاف مضاعف است از آن اجر  
 که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد علی و جزیل الاجراست از آنجا که  
 که عمل ربانی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است تکلیف که عمل عارف مقرون با خلاص بود انداخته  
 صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت غیر را علیه علی آله الصلوة بهتر از صواب عهده دهنده طلب سهوا و علی  
 و علی آله الصلوة و آنچه میفرماید آنجا که میگوید یا لیتنی كنت سهو محمد از روی آن دارد که بگفت خود سهوا و سهوا باشد  
 علیه و علی آله الصلوة و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کما از عمل سهوا و علی علیه و علی آله الصلوة

و آنچه سید اندک تنای تمام تمامی سنات خود را و ربه سهوا و علی علیه و علی آله الصلوة و السلام سالت مینماید  
 و عمل سهوا و علی علیه و علی آله الصلوة و السلام مثل سلام و اودن دست علیه علی آله الصلوة و السلام بود و کثرت  
 نماز فرض چهارگانی بطریق سهو کار روی پس نماز متقی با وجود تکیه و ثمرات دنیوی از جزئی آخرت بر آن ترتیب  
 باشد بخلاف نماز مبتدی دعای مع چشمت خاک را با عالم پاک به غم از خصائص نماز متقی وای نماید از آنجا  
 قیاس نمایند گاه هست که متقی در نماز در وقت قرأت قرآن و اتیان تسلیات و تکبیرات زبان خود را در رنگ خود  
 موسوی میابد و تقوی در جوارح خود را پیش از آنکه و ساقط نمیداند و گاهی میابد که در وقت ادای نماز با حقیقت  
 به تمام اخطا به و صورت تعلق گشته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت به محمول الکفایت غیب پیدا کرده و چون از  
 نماز فارغ شده باز جوارح نموده بآنکه جواب اصل سوال گویم که ایشان امور را به مذکور به تمام و کمال نصیب نمیشود  
 است مبتدی و عامی و در است که بایشان این امور به تمام و کمال موفقی نشوند چه ممکن و چنانچه است و انما  
 الکبیرة الا علی الخاشعین و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سه صد و ششم بولاء اصل صدور  
 یافته در ذکر بعضی از مناقب و کمالات خاتون آگاه معارف و دستگاه و مخد و معزاده کلان صاحب محمد الصاوق  
 علیه الرحمة و العطران و مخد و مزاد باست خردم حوی مقفوسه محمد فخر و عیسی رحمة الله علیه و در خاتمه این مکتوب  
 بیان نمای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فساد و قرب نبوه هیچ در کار نیست و مایه سبب لک نموده شد و  
 سلام علی عباده الذین اصطفی و آنچه ملاحظه واقعات اهل سیرت را شنیده باشد فرزند می غفر رضی الله عنه  
 نیز با و برادر خود محمد فخر و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند و ان الله یهدی من یشاء لفرقه و ان الله یشاء  
 قوت صبر عطا فرمودند تا نیل به راس و اندو خوش گفت مع من از نوروی نیم گرم بیازاری به که خوش بود از غزلان  
 تحمل خواری به فرزند حوی آتی بود از آیات حق جل و علا و حتی بود از تمتهای ربه عالمین برین است و چنانچه  
 ساکنی آن یافت که کم کسی یافت پای مولویت و تدریس علم تعلیم عقلیه با کمال رسانیده بود و حتی که تلامذه  
 ایشان بیضادی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس و اندو حکایات معرفت عرفان و قصص شهود و  
 اشواق ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آورد معلوم شماست که در مرتبه سالی برنج مغلوب حال شده بود و چنانچه  
 خواجہ نادر سهره معالج تشکین حال ایشان را بطعام بای بازار که مشکوک مشتمل است بنمود و بنمود و بنمود که جمعی که  
 در آنجا صاوق است با یکچشم نیست و همچنین جمعی که او را باست با یکچشم نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید  
 دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت علیه ربانین بنمود و بهمواره

















این مکتوب بیان مرعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که شتم و فقرین مکتوب را بهین مکتوب سازند و  
 به وسیله سیزده رعایت کنند که موافق حد و پیغمبرین هر کس است علیه الصلوات و التسلیما ت نیز در اول  
 بهر دست رضی الله تعالی عنهم اجمعین فرموده اند که در خانه این مکتوب عرض شود و شکی که حضرت محمد و مراده کلان علیه  
 السلام و الغفرین نوشته اند نویسد تا خواند با غای و فائده ایشان را یاد کند بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
 و دعا بخواند خود را بخیر و برادران خود را به طلب حق نماید و مکتوب می رسد محبت الله نموده بود و در جواب مذاکره  
 معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال این که قرب اتقی جاسطانه بسبب فحاشی فی الله و بقای با الله و علی تمام  
 مقامات چه به و سلوک است حساب کرام که یک صحبت خیر الانا و علیه علیه الصلوة و السلام اند و ایای است افضل  
 گشته آیا انیمه سیر و سلوک و فقا و بقا ایشان را در همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فقا و بقا حساب کم  
 بود توجه و تصرف حضرت بوده علیه علیه الصلوة و التحیه بحمد و اسلام و نیز ایشان را علم سلوک و جذب به حال و  
 مقام ما بوده یا نه و اگر بوده بحمد نام میخواندند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس دنیا را به عت حسنه قبول گفت  
 بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت است و موقوف بر خدمت استی که درین مدت کسی نگفته است به یک  
 نوشتن چگونه معقول شناخته شد اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه  
 اجمال حل آن مینماید استی نمایند قریبیکه منوط بقنا و بقا و سلوک و جذب به است قرب لایت است که  
 او ایای است به آن مشرف گشته اند و قریبیکه حساب کرام را در صحبت شیران نام علیه علیه الصلوة  
 و السلام میسر شد قرب نبوة است که تمجید و وراثت ایشان را حاصل میگشت درین قرب فنا است  
 نه بقا نه جذب است نه سلوک و این قرب بمراتب ز قرب و لایت اعلی و افضل است چه این قرب قرب  
 احد است این قرب طلیت نشان ماینها اما فهم هر کس بدقی انیمه وقت نزد نزدیک است که خواندن و فهم نوشتن  
 بعد از مشارک باشند که بر علی نوبی گفت: بنو انتمی به صوفی بری هر کس که با توفیق است به آری بدیده است  
 قرب نبوة براه قریب لایت و حق شود از فقا و بقا و جذب به و سلوک پاره نباشد که اینها مبادی و حده است  
 این قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شنا هر راه قرب نبوة اختیار رفته فقا و بقا و جذب به و سلوک هیچ در راه  
 نباشد اصحاب کرام بشا هر راه قرب نبوة رفته اند که جذب به و سلوک و فقا و بقا تا زمانه بیان انیمه وقت از  
 مکتوب بنیام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند درین فقیر هر چه در مکتوبات و رسائل خود نوشته است  
 که در طایفه من با و رای سلوک و جذب به است و وراثت تجلیات و ظهور است مراد از ان بین قرب است

در ملازمت حضرت خواج نمود و دوم قدس سره که این دولت را به ظهور آورده بود بین تجلیات بنده است  
 ایشان عرض کرده بودم که بزین امری ظاهر شده است که سیر نیست نسبت با آن امری سیر فاقیت نسبت  
 به سیر نفسی زیاده تر از این تجلیات در خود قدرت تغییر زمان و دولت نمی یافتیم بعد از سادات چون انجمن انجمن  
 مناق و غیر نسبت عبارت جلد و تقریر آو و بعد بعد از آن می بداند او ناگنا نیست فی الواقع چنانچه گفته  
 نبادت رسل بنیای حق پس عبارت فقا و بقا و جذب به و سلوک بعد فقا و جذب به و سلوک عبارت مشتمل بر بود و مکتوب  
 علیه رتبه و فقا و جذب به مینویسد که اول کسی که دم از فقا و بقا زده است ابو سعید خدری است قدس سره و حق  
 بسو اس دوم آنکه در صریحه نقل شده است تمام متابعت سنت است و این آنکه تسبیح و تحمید و علی آیه الصلوة  
 و السلام در فقا و جذب به و سلوک نگاشته اند و در غیر فقا و جذب به و سلوک نگاشته اند و در غیر فقا و جذب به و سلوک نگاشته اند  
 را بواسطه ظهور و شرف صورتی ضمیمه اند که نمایند که در مدت متابعت نبوت احتمال نمیرد تصور شود که در  
 اطوار نگاشته است که ریاضات و در غیر فقا و جذب به و سلوک نگاشته اند و در غیر فقا و جذب به و سلوک نگاشته اند  
 متابعت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و السلام و تحمید و تسبیح و در هر حال و اختیار  
 توسط حال و مرعات حد اعتدال در ظاهر و ملائین در ریاضات شاقه و مجاہدات شریکه است نیت  
 انی الباب عم کما انعام این امر را از ریاضات نمی شمارند و از مجاہدات نمیدانند ریاضت و مجاہدات نزد  
 ایشان مخصوص در کشتی است و کثرت جوع و در نظرشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بزرگان  
 از هر چه هم باشد از عظم قاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاہد شریکه باقیست و در فقا و جذب به و سلوک  
 محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و التحیه و امثال آنها را در نظر خود ام قدس سره است  
 و اعتدالی نه تا ترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این امور از ریاضات شریکه نیست و این امر است بر کس  
 و اعتدالی نه تا ترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این امور از ریاضات شریکه نیست و این امر است بر کس  
 مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و شمر ضرر است نمایند قال علیه علی السلام و السلام  
 عیب امر امن الشیران ایشان را بدلا از بی شرف و دین و دنیا امن عصبه الله عز و جل فقیر رسیدگی است  
 او در امر رعایت حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است که سیر تمام دارد و می باید که ریاضات  
 رعایت توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت و الله بزرگوار قدس سره و غیره  
 که در علم سلوک رساله دیده ام که در اینجا نوشته که ماکولات مرعات اعتدال نمودن حد اعتدال









استفسار برنجی نماید که از شائبه اعتراض پاک بود از منظره اشکار میزدنیوت چون محقق و مبطل تمیز اند  
 اگر احیاناً از بر سر عطف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن در تعلیق بپزند و حسن ظن مباحثین را  
 محکم طلبد و وجه صحت خواهد بود و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتدا بحضرت حق سبحانه و تعالی التماس  
 مستغرق شود و اگر به وسایع سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شنبه در ارتکاب مزاج پیدا شود آن شبهه  
 را اعتبار نکند هرگاه مالک لایموجل سلطان در اشیان مباح منع نفرموده باشد و اعتراض نمود و دیگر پیر  
 که از نزد خود اعتراض کند بسیار است که در بعضی جا با ترک اولی اونی باشد از اشیان اولی در حدیث  
 نبوی آمده علیه علی آله الصلوٰه والسلام ان الله كما يحب ان یؤتی بالفرقة کما یحب ان یتوکل بالفرقة  
 خدمت پیر چون فیضهای مفطور دارند در ایام فیض اگر باحوال مریدان به پروازند تسلی خود بعضی از امور  
 مباحه نمایند چه چاه اعتراض است در نیوت عبد الله صاحبی از بر سر تسلی خود همسر  
 سلیمان به صحراب شکار میرفت و بعضی از شایخ درین وقت تسلی خود بهماع و غنمه میزدند  
 والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و السلام و اینها  
 خاتمه عرضداشت اول که معضرت پناه محمد و مزاوله کلان قدس سره نوشته بود  
 عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعضی اشرف میرساند که احوال او ضلالت این حد و بمن  
 توجهات علیه جمیع صورت و مغفرت گذران ست ندیست که از طرف خدا و ان حضرت خضر نگران و  
 بر نشان میبوده و ذکر بر علیه میان بد را الدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بحد و سرست  
 بے اندازه روی نمود و الحمد لله سبحانه و علی ذلک حمد اکثر انبیا قبله با حافظ بها و الدین شب میرز و هم قرآن  
 کرد از شب چهارم حافظ موسی شروع کرده است پنج پیپه بخورد شب نهم شب نوزدهم شب  
 ختم میکند و عشره اخیر حافظ بها و الدین مراد است که شمر خواهد کرد و حضرت سلامت نبی در نماز تراویح  
 حافظ قرآن بخواند که مقانی وسیع پس فوائدی ظاهر شد بر نیای که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند بن جرات  
 نمیتواند کرد و حیثان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام اجماع انقیام است گویند  
 و ربای عظیم را در کوزه در آورده باشند و انقیام تفصیل حقیقت محمدی است اکثر انبیا و اولیا اکل بقدر  
 خود از بعضی آن مقام بهره دارند و از تمام انقیام بغیر از پیغمبر با علیه الصلوٰه والسلام فیضیه معلوم نشد  
 این حقیر نیز به ویت حق سبحانه و تعالی توجه عالی العیبه کامل روزی گرداناد و تا هنوز انقیام خوب واضح

نشده است باقی احوال جمیع گذران است در نگاه منظر خلیه برکت غنوم میشود و غنی محمد سید اوضاع هموار دارد  
 و اوقات جمیع تذکر میگرداند و یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا کمال چهار سیپاره جنیه بالا حفظ  
 کرده است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یاد کند و العبودیه عرضداشت و دوم عرضداشت کمترین بندگان  
 محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال او ضلالت این حد و بمن توجهات علیه جمیع صورت و مغفرت گذران ست ندیست که از طرف خدا و ان حضرت خضر نگران و  
 بر نشان میبوده و ذکر بر علیه میان بد را الدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بحد و سرست  
 بے اندازه روی نمود و الحمد لله سبحانه و علی ذلک حمد اکثر انبیا قبله با حافظ بها و الدین شب میرز و هم قرآن  
 کرد از شب چهارم حافظ موسی شروع کرده است پنج پیپه بخورد شب نهم شب نوزدهم شب  
 ختم میکند و عشره اخیر حافظ بها و الدین مراد است که شمر خواهد کرد و حضرت سلامت نبی در نماز تراویح  
 حافظ قرآن بخواند که مقانی وسیع پس فوائدی ظاهر شد بر نیای که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند بن جرات  
 نمیتواند کرد و حیثان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام اجماع انقیام است گویند  
 و ربای عظیم را در کوزه در آورده باشند و انقیام تفصیل حقیقت محمدی است اکثر انبیا و اولیا اکل بقدر  
 خود از بعضی آن مقام بهره دارند و از تمام انقیام بغیر از پیغمبر با علیه الصلوٰه والسلام فیضیه معلوم نشد  
 این حقیر نیز به ویت حق سبحانه و تعالی توجه عالی العیبه کامل روزی گرداناد و تا هنوز انقیام خوب واضح

چنانچه سابقه یاد و توجه شما از جانب این کس میبود و الحال نیز به جهت حاجت اوست تعالی تقدیرش در خود  
پیش از ما بلیت قبول نمی یافت کلامه التي تطلع عليه شمس في ضريح جلاله طوع كل علمه وله ورة من  
البدن اللطاف حصص فيها كل نور وبركة شيعه فاشجع الصدور وانشع القلب صدر لب بن كرم  
مغنيا الطيف من الریح والسر الذین كانا قبل ذلک ووجدت انی اقبل من من القلب لك  
القلب فلما نظرت الى القلب ظهري في القلب قلبا آخر امني عليه فلما نظرت الى قلب القلب  
ظهري في ذلک قلبا آخر وكنه الى غير النهاية فلم يظهر قلب بسيط الا وقلب آخر فيه ولم يتوسل ان  
يتسلى الى القلب البسيط وليس يتحقق وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة النسبة اليها  
كلما تكلفت حرفة وكان يظهر اسم هذا المقام فالبنتها سور الماد قبله كاه ائيمه كثر من اثره  
از آثار توجه الطهره گر برتن من زبان شود بهر موعه يك شکر تو از نهار تو اقم زوجه حضرت سلامت  
آرزو مندی دریافت عازمت خادمان درگاه را جشرح دهد وجه نویسه شب و روز بیکه هر ساعت  
در تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که طلب علی و مقصده اعرج حصول  
خواهد بود خیر ازین تنهای آرزو مندی در تصویر نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن توجه و وفق طریق اینده  
عظمی تیسرگز نادیده بجز مته النبی وآله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات و التماس و العبودیه  
تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

## بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين الذين هم خلائق الجنة والجنة خلائقهم والجنة خلائقهم والجنة خلائقهم

شیخ کاشانه بدایات و عرفان معقود آئینه صافی در زمان مورد انوار الهیات نزدانی انی



از ارشاد است علیه غوث ربانی حضرت محمد و آله ثانی مرتبه شریفه من تمام مکتوبات

در مطبع مشرقی نوین کشتور طبع من مطبوعه





پس وجود واجب را ثابت باشد جل سلطان و عدم منسوب ممکن بود تا بعد خیر و کمال مایه باو باشد و همه شمر و  
 انقضای راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو شدن فی الخیثه شریک کردنست و در  
 در ملک و ملک حق جل سلطان و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه و صفات و افعال او را عین صفات  
 و افعال او تعالی ساختن سو و ادبست و الحاد است در اسما و صفات او تعالی کناس حس که نقض نسبت ذاتی  
 قسم است چه مجال که خود را عین سلطان عظیم الشان که نشاء و غیرات و کمالات تصور نماید و صفات و افعال غیر  
 خود را عین صفات و افعال جمیع او توهم کند غایه بانی الباب بنابر قنیه تشکیک علما و علما هر ممکن را وجود ثابت  
 کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته و وجود واجب را تعالی اوست و  
 اقدم گفته اند یعنی موجب قشر یک ممکن است واجب تعالی و کمالات و فضائل که از وجود دانسته  
 گشته اند تعالی اند یعنی ذلک علو کبر در حدیث قدسی آمده الکبر یا ردا فی و الظهور از ارسه اگر علما  
 ظهور ازین قدیمه آگاهی گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و کمال که مخصوص بآن حضرت  
 است جل و علما با غلبه اختتام وجود ممکن را اثبات نمی نمودند و بنا را بر آن گذاشتند که اینها اخطا  
 اکثر و فیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال  
 آنرا عین صفات و افعال او تعالی نگاشته میگویند همه مساوی و همچنین در همه اوست +  
 در دل که او اتم شمرته اوست + را عین فرق و نامانجام + باشد همه اوست ثم باشد همه  
 اوست + این بزرگواران هر چند از تنه یک وجود متفرقه نموده اند و از اثبیت گر خجسته اما غیر وجود  
 را وجود یافته اند و تعاقب کمالات گفته می گویند و در هیچ چیز شرافت و نقص ذاتی نیست اگر هست  
 نسبی و اضافی است هم قائل نسبت انسان شرافت دارد که منزل حیات است و نسبت بیکسانی که  
 در آن هم مخلوق است آیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شهود است  
 هر قدر که ظاهر ساخته اند و دریافته اند اللهم ارنا حق الاشیا که باین باب آنچه بر فیه ظاهر ساخته اند  
 بتفصیل و اینها در اول مذهب شیخ می الدین ابن العربی که امام و مقتدا اسی متاخران موفیه  
 است درین مذهب بیان میکنند بعد از آن آنچه گشت و گفته است و تخریری و در مفرق در میان دو  
 مذهب هر وجه اتم حاصل گردد و از تحت کبی بگری فطانت و شوق می الدین عربی و تابعان و میفرمایند  
 که اسما و صفات واجب جل و علما عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و چنین عین یک و دیگر اند

اشکالم و قدرت چنانچه عین ذات تعالی عین یک گیر اند نیز پس در آن مومن در هیچ حکم و درم تعدد و تکثر نباشد و تا  
 و بتایین نبود غایه بانی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات و حضرت عالم تائید و تایید پیدا  
 کرده اند اما لا و تفصیلا اگر تمیز اتمالی است معتبر بین اول است و اگر تمیز است می بینین ثانی تعیین اول  
 را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمومی میدانند و تعیین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق با هم ممکنات  
 می انگازند و این حقایق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعیین علمی که وحدت و احدیت اند و مرتبه  
 و وجوب اثبات چنانچه بنویسید یا بیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی  
 نیست و این گفته که در خارج چنانچه عکس آن اعیان ثابت است که در مراتب ظاهر و در که جز او در خارج  
 موجودی نیست متعکس گفته است وجودی که در آنجا که در مراتب صورتی متعکس گردد  
 وجودی که در مراتب پیدا کند این عکس را وجودی که در مرتبه نیست و در مراتب است جل  
 اگر و است و در روی آن مراتب چیزی منقش نگشته اگر انعکاس است و در مرتبه است که در مرتبه  
 مراتب متوجه شد این تمیز و متوجه چون منبع خدا و نیست جل سلطان که اتفاق تمام دارد و بر فرق و هم و  
 تمیز مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابری بران مرتب باشند این گفته که در خارج نمودی پیدا  
 کرده است همه قسم قسم است قسم اول تعیین روحی است و قسم دوم تعیین مثالی و قسم سوم تعیین جسمی  
 که نشاءات عقلی دارد این سه تعیین را تعیینات خارجی میگویند و در مرتبه امکان اثبات می نماید تنزلات  
 شرف جبارت ازین تعیینات بیگانه است و این تنزلات قسمه را حضرات محسوس میگویند چون علم حجاب  
 غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسما و صفات واجب جل سلطان که عین ذات تعالی و تقدس  
 نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علیه را عین این صورت دانسته اند نه شیخ و مثال آن و  
 همچنین صورت منکر اعیان ثابته را که در مراتب ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را  
 تصور کرده اند نه شبیه آن ناچار حکم با تمام نموده اند و همه اوست گفته اند نیست بیان مذهب شیخ  
 می الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود و در وجه اجمال بین علومند و امثال این علوم که شیخ  
 آنها را مخصوص بنجام الولايت می دانند و می گویند که قائم القیوم این علوم را از خاتم  
 الولايت اخذ نماید و مشرک خصوص و توجیه آن تکلفات می نمایند با جمل پیش از شیخ  
 و چون این خاتمه باین علوم و اسرار زبان نگشوده است و این حدیث را برین مذهب

منتشر



بیان نموده به چند چنان توحید و اتحاد و غلبات سکرات ایشان بظهور آورده اند و اما حق و سبحانی گفته اند اما  
 وجه تسمیه در اصطلاح مناسبت اند و منشأ توحید را در نیافتن شیخ بر آن متقدمان این طائفه آمده و محبت  
 ایشان این گشته است مع ذلک و تائید گفته درین مسئله یعنی مانده است و اسرار غامضه درین باب  
 به منتهای عمق و زیاده که نفی با احوال آن توابع یافته است و تجربه بر منتهای کثرت و پویایی است  
 و صفات ثانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سیم و در خارج موجودات  
 انبیا و اوصیاء در خارج از ذات تعالی و تقدس تمیز باشد زیرا که از قسم چنانی و بیگانه گئی بود و همچنین این صفات از  
 یک دیگر تمیز نه تمیزی بی چون و چرا و در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لکن الواح  
 بانوس المجهول کیفیت تمیزی که در خارج فهم و ادراک ما باشد از آن جناب قدس سلب است چه بعضی  
 و تخریب و انجاس تصور نیست تحلیل و ترکیب را در آن حضرت جلاله تعالی و تعالیست و خلقت را  
 انجاسش نه باطله آنچه از صفات و اعراض ممکن است از آن جناب قدس سلب است لکن کس کس  
 شئی لانی الذات و لانی الصفات و لانی الانعزال با وجود این تمیزی بی و وسعت بی کیفی اسما و صفات  
 واجب جلاله تعالی و در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منکر گشته و هر احم و منفعت تمیز را مقابله  
 است در مرتبه عدم و نفیست در انمول مثلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابله است و نفیست که عدم علم  
 باشد که منتهای عقل است و صفت قدرت را مقابله است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن  
 مراتب متقابل نیز در علم واجب جلاله تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و در ایاة اسما و صفات متقابل خود  
 گشته و بجای ظهور عکس نهاده نزد فقیران عداوت آن عکس اسما و صفات حقائق ممکنات اند غایه ما  
 فی الباب آن عداوت در رنگ اصول و مواد آن ایهات اند و آن عکس همچون صور حائل در آن مواد  
 پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات تمیزه اند و در مرتبه علم و نزد فقیر حقائق ممکنات  
 عداوت اند که تفاضل اسما و صفات اند با عکس اسما و صفات که در ایاة آن عداوت در خانه علم ظاهر  
 گشته و با یکدیگر مترتب شده و قادر بر جلاله هرگاه خواست که همیشه را از آن ایهات مترتب بود  
 ظلمه که بر تو است از حضرت وجود برین مصف که در اندیشه موجود خارجی ساخته باطله بر تو  
 از حضرت وجود باین ایهات مترتب به انداخته مبدا و آثار خارجی که در اندیشه وجود ممکن و در علم و  
 در خارج در رنگ اسما و صفات او بر تو نیست از حضرت وجود و از کمالات باطن او شل علم ممکن بر تو

از علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است از آن که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلمه  
 است که در عجز و مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که  
 عداوت عدم که مقابل اوست منعکس گشته است و نیاید در آن خانه چیزیست نخست به تودای  
 همه چیز من چیز تست پس لیکن نزد فقیر ظلی عین شئی نیست بلکه شیئی است و مثال آن شئی و حل  
 لگی بر دیگرست متعین است پس نزد فقیر ممکن عین واجب ثابت بود چه حقیقت ممکن عدم است  
 و عکس که از اسما و صفات در آن منعکس گشته است شیخ و مثال آن اسما و صفات است عین  
 آنها پس همه است و درست نباشد بلکه همه از دست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شراست  
 و نقص و خجست را غشاء است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود توابع آن همه متفاد  
 از آن حضرت است جلاله تعالی و توای است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس انبیا و اوصیاء و آسمانها  
 و زمین باشد و او را ای او سبحانه همه ظلمت بود و کیت و اندم فوین جمع الظلمات تحقیق این بحث کما شنبه در  
 مکتوبه که بنام فرزندی ظلمی مرقوم و در بیان حقیقت وجود و تحقیق مایهات ممکنات نوشته است  
 طلب فرمایند پس عالم با سر باز و شیخ محی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم نیز پیدا  
 کرده و در مراتب ظاهر وجود و در خارج مودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم جبارت از عداوت  
 است که اسما و صفات واجب جلاله تعالی در خانه علم در آنجا منعکس گشته اند و در خارج با عکس  
 حق سبحانه آن عداوت بآن عکس وجود ظلی موجود شده پس در عالم نیست ذاتی پیدا شده و  
 شراست حیل خاگر گشت و خیر و کمال همه عاقله بجناب قدس او شده و حل و ملاک و مایه اعدا یک برین  
 نمون افتد و اما صابک من سیکه نمون نفسک مودایم فرست است و الله سبحانه الملمع پس ازین گفته  
 معلوم گشت که عالم در خارج وجود است و ظلی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است  
 بود و اصلی بل بذاته غایه مافی الباب ازین خارج نیز ظلی جهان خارج است در رنگ وجود و در  
 پس عالم را عین حق حل و خلا سلطانیت او گفت و حل کی بر دیگرست جائز نباشد ظلمه  
 را عین نفس نمیتوان گفت و وجود و التاثر بین مافی الخارج لان الاشیان متناظران و اگر کسی ظاهر نفس  
 شخص گوید بر سبیل تسلیم و بگوید که در خارج از محبت است اگر گویند که شیخ محی الدین باطن  
 اندیشه عالم را ظلمه حق می دانند تعالی پس فرق چه بود که می ایشان و در آن ظلمه را جزو و همی از عالم





سبحانه تعالی صدور یافت و در میان آنکه معالیه آفاق و انفس داخل نظام است و در بیان ولایت  
 صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بمعنی صوفیه را در او داده اند که آن  
 ظل فعل حق است نه عین فعل بصفات و ذات <sup>عظمی</sup> محمد و سلام علی عبادہ الذین <sup>عظمی</sup> هر چه در برای  
 آفاق و انفس ظاهر شود بر غلطیت قسم است پس منزه از نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معالیه  
 از آفاق و انفس گذشته از قیود غلطیت است و شریعی و تجلی فعل و صفت تیسر گشت و معلوم شد که  
 قبل ازین هر تجلی که رود داده بود در سیر آفاق و انفس اگر چه آن را تجلی ذات دانسته تعلق بظلال  
 فعل و صفت داشت و نفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره غلطیت نهایت  
 انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند و افعال آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند  
 فی الحقیقه ظلال حضرت دانسته تعالی و تقدس اما داخل دائره اهل نه و ولایت اخیر تبه ولایت اصلی  
 است بخلاف ولایت و تبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است نه میان دائره ظل را  
 با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است تیسر است که کیامت از قیود آفاق و انفس و از هر دو جمعیکه از  
 دائره آفاق و انفس در گذشته و از ظل با اصل پیوسته ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه ممکن و  
 ماوی این بزرگواران دائره اهل است که تجلی برقی ناشی از ان است بلکه معالیه این بزرگواران از تجلیات  
 و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور به مرتبه که تعلق کند از شان غلطیت بیرون نیست و گرفتار سے  
 اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است و از زنجیر غلات کرده نهایت کمال در ولایت ظلی  
 که ولایت صغری است بر تجلی برقی حصول می یابد و این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که  
 ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیا است قدس الله تعالی  
 اسرارهم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا با بر دریافت صلوات الله تعالی و تسلیمات سبحانه  
 علیهم که نهایت آن ولایت برای این ولایت است از کمالات نبوت و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چه گوید  
 که برای نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره و نصیب از ولایت انبیا علیهم  
 الصلوات و التسلیمات نه نیست و در اثنای فر اگر گفته اند که گفته ما نهایت صادر برایت هیچ یکیم این فقیر  
 اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندی چون بکمال برسد ولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن  
 ولایت حظ وافر می گیرد و خلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است باید دانست

سیر است که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اتر بیت حق است سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی  
 نیز از ما بماند و دیگر است و همچنین صفت او تعالی از ما و افعال او تعالی نیز بماند و دیگر است و ذات او تعالی بماند  
 و هم از فعل و صفت او سبحانه بماند و دیگر است سیر درین مراتب سیر در اتر بیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت  
 و تجلی ذات در مدون تحقیق میشود و از سلطنت و هم و دائره خیال و خیال بخیا بانی حاصل میگردد زیرا که سلطان و هم  
 و خیال از بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و هم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود و چه بود  
 پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید و هم بعد موت میسر شود که و هم او بعد از آرد و در ولایت اصلی که کمال  
 کبری است خلاصی از قید و هم و خیال درین نشاء تیسر است با وجود و هم از قید و هم آزادی است که طائفه  
 اولی را در آخر است طائفه آخری را اینجا تیسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از  
 منتهی و هم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و هم منزه و مبداء است مایه که حضرت علامه از  
 حیاط و هم و قیود خیال هم تنگ آمده آرزوی موت مینماید تا بدو که مطلوب را عریان از لباس و هم و خیال در  
 کنار کشد و در بادی موت منع مافاک اندنوده میفرماید من شوم عریان ز تن او از خیال پنهانم در  
 نهایت احوال و بشنوا که گفته اند در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات فعل افعال  
 و صفات بیانش آنست که کونین از صفات حقیقیه است چنانچه مذهب علماء متأخریه است شکر الله تعالی و هم  
 نه از صفات اضافیه که از علت الاشریه درین صفت چون رنگ منافات غالب است نظیر بصفات و کلمات  
 از صفات اضافیه گمان برده اند نه چنان است بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ منافات آن مرتبه  
 آنست است و این صفت کونین پایان تر جمع صفات است رنگ صفات عالیله دارد مثل نصیب از علم و حیوة و ابر  
 و ظلی از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت کونین را جزئیات است که فی الحقیقت ظلال وی از توحید  
 تخلیق و تزئین و احیاء و مات و انعام و ایلام و این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقت ظلال آن  
 صفت اند و از دائره صفات حقیقیه خارج و این فعل را و وجه است و همیت بقا فعل و همیت  
 و کیم بقول و این دو وجه در نظر کشف ستائر در وجه اولی عالیه است و وجه ثانیه ساقل و این دو وجه  
 اولی در نظر توحید می در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و این دو وجه اول و رنگی از  
 وجوب دارد و وجه ثانی رنگی از امکان این وجه ثانی مبادی قیانات غیر انبیا است علیهم  
 الصلوات و التسلیمات و از اولیا کرام و سایر انام و این فعل حق محل سلطانه چون با اعتبار

چنین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار مکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن مکن است  
و ایضا این مصل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد باعتبار جهت تحتانی قدیمی در مدوت ناچار  
حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمیع فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند  
نظر به جهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت آخری است نظر ثالثه است  
بلند است و نظر ثالثه ثانیه نیست هر چند هر دو فریق از حق و طرف آمده است و حق متوسط است که  
این غیر آن انیاز یافته است و کمال فعلی است و این را در حد و کمال فعلی است و این تحقیق در صفات حقیقیه  
نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق  
خاص است که خلق نیز دیگر گرفته است و این خلق زید که با جزئی است از جزئیات خلق مثلا و این خلق خاص  
که خلق نیز گرفته است نیز جزئیات دارد و در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید  
و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال امر آن خلق زید را که چون کلیست و خلق فعل زید را نیز خلق  
است و مظهری و آن کسب زید است که خلق فعل نموده است این کسب را از بازخاسته بر خود دنیا و رده است بلکه  
کسب ابدی و کوی است از خلق حق محل و علایق این معارف معلوم گشت که فعل حق کون است و وجه ثانیه در فعل  
خلق است و وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز خلق است که خلق زید و خلق زید را نیز خلق  
است که خلق فعل زید بود و این خلق را نیز خلق است که کسب زید باشد چون این علوم و ادبیاتی همانکه در نظر سالکان در  
وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب زید از زیدی گرفته و دو منافات آن بر زیر ترغ شود ناچار فاعل آن فعل حق  
را میداند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه فاعل را فعل یک فاعلی یا بند ظهور ایشان را یکی  
افعال می انگارد انصاف می باید داد که این یکی فاعلی است و یکی فاعلی است و یکی فاعلی است از ظلال آن فعل است  
که کسب را تب تنزل نموده است و غایت یافته است یکی فاعلی است و یکی فاعلی است و یکی فاعلی است از ظلال آن فاعل  
نموده است پس اصل انکاشته اند و مجوز و سبب آرام یافته باید دانست که وجوب وجود هر چه که نسبت اضافت  
است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت به عالم مناسبت ندارد بلکه مخصوص به مصلع عالم  
است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند از این بیان  
لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت باشد و ذات و صفات او تعالی  
و تقدس واجب گفته نشود پس زحمت از حضرت ذات و صفات سلب بود چنانچه امکان

و اتصال از آن حضرت تعالی سلب است پس قسم راجع به این است و سواى وجوب و امکان و اتصال و امکان  
و اتصال تعالی ثابت شده است و درین اثبات گفته ایم که این اعتبار را بهیه راست نیست وجود آن نیست  
و نسبت لها بهیه الی الوجود و لا اعتبار کمافی ذات واجب تعالی و صفاته سبحانه ثانی دانسته تعالی سجد و بر آنست و لا یفهم  
چنانکه آنرا و از آنکه او صفاته تعالی موجوده بذات سبحانه من غیر آن کلیمها وجود ذات تعالی و صفاته سبحانه فرقی  
بود و لا شکی است و ثانیه مافی الباب تصور دانسته تعالی و نسبت صفاته سبحانه بالوجود و لا اعتبارات ذلایل  
الی لکن بعضی از آنکه گفته اند فی الوجود و الشهوری ان الله واجب کما هو المناسبت و الا ان فی بیان تعالی و عرض صفاته  
تجلیاتی فی الوجود و الذی فی الامکان کما هو المناسبت لها لا شکیا فی الی الزات ذات تعالی و صفاته سبحانه فی حدیثها  
فوق مرتبه الوجوب و الامکان بل فوق مرتبه الوجود و اعتبار الوجود و التقوی ان الله واجب بها سبب لذات  
تعالی و الامکان نیاسب صفات تعالی و تقدس فی الصفات تعالی مرتبه است الوجود را راجع الی وجوب و لا  
مکتبی بل بی فوق الوجوب و الامکان و باعتبار الوجود و الذی منکره و لا یزیم من بذل الامکان احد و نه و لا یزیم  
لذاتها کمال ملکات بل الوجود و انها الظلیه و نیاسب هذه المرتبه ما قاله باب المغفیل من ان الکلیه و الجبریه و غیره  
الماهیة باعتبار صفات الوجود و الذی فی حدیثها صفاته سبحانه الی الوجود و الخارجی فزید الوجود فی الخارج مثلا و فی حدیثها  
فیس بجزئی که آنرا کسب بل عرض الی مرتبه الوجود و الذی فی حدیثها صفاته سبحانه الی الوجود و الخارجی فزید الوجود فی الخارج مثلا و فی حدیثها  
و الا اعتبارات التي من طلیه تعالی کان لوجوبه و الا لوجوبه فی الصفات الثانیه الوجوده انما یعرف علیها بصفات  
التصور و العقل و الا فالذات من حیثیت هو غیر متعین و لا یستقیم و لا یحکم فیکون نقصا سبب الشرح تعالی  
و انما هی طلیه ذات اسما و احکاما باعتبار التماسک و التماسک لکون قرینه الی انهم المخلوقات و کون انهم  
مخلوقات قدر حقو کمه کما فیقال لزیاده الوجود فی الخارج بدون ملاحظه وجوده و الذی انما جزی علی غایت سبب التفسیر  
و التفسیر و کون حکمها بالجزئیة لزیادته و انما سبب حکمها بل فکذا لک حکم بالوجوب و الوجود و فی الذات  
الذات اولی و انما سبب من حکم بالامکان و الا فاعل الی الی جناب قدسه تعالی و وجوب  
و لا یزیم و کما لا یزیم و انما سبب من حکم بالامکان و الا فاعل الی الی جناب قدسه تعالی و وجوب  
اساس الهمین و خلاصه علم الصفات و الذات تعالی و تقدس و انما سبب من حکم بالامکان و الا فاعل الی الی جناب قدسه تعالی و وجوب  
من الکبر و التنازه سبحانه و لا یزیم و انما سبب من حکم بالامکان و الا فاعل الی الی جناب قدسه تعالی و وجوب  
و انما سبب من حکم بالامکان و الا فاعل الی الی جناب قدسه تعالی و وجوب



سویه قرار داده اند فی الحقیقه و وسط اندازنده علم یقین و یک شطر علم یقین در پیش است با همین  
 یقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجرب و این الف است و الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 احفظه فرمست که از احوال خیر کمال خود اطلع بخشد و اندامشول من الله سبحانه سلاطین و استقامتکم بداند  
 که علم یقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علی نمایان شده و فی الحقیقه استدلال است  
 از اثرات و اثرات و تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس و دیده شود و در اقبال استدلال اثر  
 بیشتر است اگرچه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهوری در  
 مراتب حصول اثر است از آثار آن شیء بجهت یقین آن شیء پس سیر آفاقی و انفسی تمامه قدم از دایره  
 علم یقین بیرون نکند و غیر از استدلال از اثرات و اثرات یقین آن باشد قال الله تبارک و تعالی سوره  
 آیات فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و دیگران سیر آفاقی را از علم یقین دانسته اند و عین یقین  
 و عین یقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون انفس سیر انفسی آن ایشانند و در چنین یا رب  
 میداند که حضرت حق سبحانه به بند و از بند و نزدیکتر است پس باز بنده تاق جل و علا در جانب اقریب است  
 سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن متوسط است ازین سیر ثالث نیز فی الحقیقه مثبت علم یقین است  
 هر چند دائره ظلیت بیرون است اما از شاخه ظلیت پاک و برتر است زیرا که اسما و صفات واجب جل سلطان  
 فی الحقیقه لظلال حضرت ذات تعالی و تقدس و بر جاشوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشانان  
 از سیر علم یقین یک سیر اول را مخصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین یقین و عین یقین را از سیر  
 و سیر ثالث لب کشا و تاداره علم یقین تمام شود و عین یقین هنوز در پیش است و سیر عین یقین کن زنگستان من بهار  
 مراد ازین یقین و عین یقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند که دریا بر این معارف از حیث ولایت و باب ولایت  
 در رنگ علما و ظواهر و ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصرین علوم بقیس از مشکوه انوار نبوت و علم علی  
 اربابها الصلوة و السلام و الحجه که بعد از تکرار الف ثانی بر جمعیت درشت تازه کشاند و بطراوت ظهور  
 یافته صاحب این علوم و معارف مجد و این الف است که لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه است  
 متعلق بالذات و الصفات و الانحال و تملک بالاحوال و المواجهه و التجلیات و ظهورات و تملک  
 ان بولاء المعارف و العلوم و راء علوم العلماء و دراء معارف الاولیاء بل علومهم و بولاء بالنبی الهی  
 باین علوم مشتمل و تملک المعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه تعالی الهادی و جاکند که بر سر

هر پایه مجدوی گذشته است اما مجد و مائده دیگر است و مجد و الف دیگر چنانچه در میان مائده و الف فرق است  
 در مجد وین اینها نیز بها قدر فرق است بلکه زیاده انسان و مجد دانست که هر چه در ان مدت از نفوس  
 باستان برسد و سطا و برسد اگرچه اقطاب و او تادان وقت بود و در لا و جابا باشد خاص کند بنده صفت  
 عام را و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
 ایضا و علی جمیع اخوانه من الابرار و المرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین بکرم  
 و بخت میرسد این علی خطای صدور یافته در میان آنکه صفات او تعالی و اعتبار او در اول اعتبار  
 حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار تشریف و رفیع  
 اند اما مجد و سلام علی عباد ذلک علی من و ما صفات واجب جل سلطان که موجود اند و قیام بذات  
 دارند تعالی و تقدس و اعتبار دوم اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه  
 قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس با اعتبار اول مناسبت به عالم دارند و بهادی تعینات اند با اعتبار  
 دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توحیدی با عالم و عالمیان ندارند و اینها در نظر کشفی با اعتبار اول از ذات تعالی  
 و تقدس متفک سینا و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و با اعتبار ثانی نیز عین  
 اند و از انکاک متصورند و اینها با اعتبار اول حجاب دارند تعالی و تقدس و با اعتبار ثانی احتجاب نوعی است  
 و در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجامه باشد حجاب بانه نیست غایب مافی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول  
 نقی حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت منفعی است بکلان  
 صفات واجب تعالی و تقدس با اعتبار اول حاجب اند و با اعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این  
 و اعتبار انکه خیال کنی این غیر با وجود و جذب قوی و سرعت سیر ما بین این دو اعتبار را از نزدیک  
 بهر اندازه سال قطع کرده است علما متقدمین بفرق این دو اعتبار متذکرند که حصول عرض فی نفس همان  
 حصول قیامی اوست و بهر دو از علما متاخرین یعنی بفرق این دو اعتبار را یافته اند و تحقیق نموده اند  
 که حصول نفس عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجوده تمام  
 فی الوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گویند یا زینه بود از برای عروج  
 ستمندی و وسیله بود از برای بسیار س از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و  
 سلوک مدغم و ده است و واسطه معارف الهی جلش گذشته و السلام علی من اتبع الهدی

والتزم متابعه المصلی علی آله و اصحابه من الصلوات التماسا من التسلیات اكملها مکتوب ششم  
 بنده ز ادلی جامع غلام عقیده و تقیه مجید الدین خواجہ محمد مصوم سلمه الله تعالی صده و ریافتہ در بیان بعضی  
 از اسرار خاشعہ و از انجا که امر ابتلاغ پیشی مانع ملت حضرت ابراهیم را علیه الصلوٰۃ والسلام مفهوم می گرد  
 آمد و سلمه علی عیاده الذین صلی علی انکار که مقصود از انتریش من آنست که ولایت مخدیه ولایت ابراهیمی  
 علیه الصلوات و التحیات منع گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال نباحت اولیایست مختص شود  
 و در وی الحریف اقی یوسف السیخ و انالیق یابن الصبیل و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیر سیدنا  
 که مقصود از امر ابتلاغ ملت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام حصول این دولت ظلمی بود و است و  
 طلب صلوات و برکات شامل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام براس این  
 غرض بود و ملاحت و صباحت هر دو معنی احسن است از اولیای من صفات لک حسن صفات و اعمال و آثار همه  
 مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکات است من ملاحت بکثره اعمال مناسبت است گویا ملاحت کثرتی  
 است محرم را و صباحت و اثر آن هرگز و در خیر ذرات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است و محبت است نیز  
 آن بساطت و دوستی و رفیق باور آید و نشان از اولیای که حرکت با گرد و در آن که اولیای و در هر یک از اینها  
 و بود انطیاق از خیر بر اطلاق و دوستی که در حضرت ذات تعالی با اثبات بنام آنکه یکدیگر جدا نموده آنکه عین یکدیگر اند یکدیگر  
 جنبه گمان برده اند اما تمیزی که در میان اینها در آن مرتبه ناهست است خارج از حیطه ادراک ملاحت و بیرون از  
 دایره افهام ما پس ملاحت صباحت نیز در مرتبه پذیر باشند و احکام یکدیگر از بهر که جدا اند و کمالی که با آنها متعلق  
 شوند از بهر جدا باشند و نیز مقصود از انتریش دیدن هم معلوم شد که بهر حال بیست و سه ساله با جابت  
 برین نشسته اند و در این معانی صلوات بین البحرین و صلی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام علی  
 نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام من الانبیاء و المرسلین و علی کل حال و الصلوٰۃ والسلام علی  
 انتم است اللهم مقام خلعت ابراهیمی نیز و است پدید آورده است و محیط حکم هرگز نیز یافته باید نیست  
 که مقام محبت بمرتبه ملاحت مناسبتی دارد و مقام خلعت بمرتبه صباحت در محبت محبوبیت  
 و در مقام نصیب فاقم الرسل مست علیهم الصلوٰۃ والسلام و محبت فائز مخصوص بکثرت کثرت علی  
 نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و حضرت فلیز علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام نسبت یاری دیدی دارد و محبت محبوبیت  
 است و یاری دیدی که بر کرام نسبت سلیمه است و این فخر چون مرای ولایت محمدیه و ولایت موسویه است

علی عاصم الصلوٰۃ والسلام و الخیرة موطن و مسکن و مقام ملاحت دارد و در اولیای محبت ولایت محمدیه علی صاحبها  
 الصلوٰۃ والسلام و الخیرة نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبت ثواب و ستورای نرزد با وجود انیمه که خلقت  
 من مر بوطیده است کارخانه غنم و دیگرین خواله فرموده اند برای پیری و میری مرایا و در آن مقصود از خلقت من  
 تکمیل و ارشاد و خلق نیست معالما و دیگر است و کارخانه دیگر درین ضمن هر یک مناسبت دارد و بغیر خواجہ برکت والا سلام  
 تکمیل و ارشاد نسبت آن کارخانه است چون طریق و حوت انبیای علیهم الصلوات و التحیات نسبت  
 بمعاملات اینها نشان این حکم دارد و هر چند منصب نبوت ختم یافته است اما کمالات نبوت و صفات آن بطریق تمییز  
 و دور است لکن ایمان انبیاء انصیب است علیهم الصلوات و التحیات مکتوب فاقم انصیب حقیر عبدالحی که جابت این  
 ملکوت شریف است و در ریافتہ در بیان مراتب پنجگانه محبوبیت و محبت و محبت و حسب و رضا و مرتبه فوق  
 آنجا و مقصود نیست بر کرام آنها بنمیزی و ما یما سبب لک محمد و سلمه علی عیاده الذین صلی علیهم و سلمه و انهم  
 انهم علینا و برادری الاسلام و جلال من الله حبیب محمد صلی علی آله و الصلوٰۃ والسلام بران ارشد الله  
 تعالی و محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد و سه اعتبار محبوبیت و محبت و  
 محبت نمود کمالات محبوبیت ذاتیه فاقم الرسل علیه علی آله و علیهم الصلوات و التسلیات سلم است غایتی فی الباب  
 در جانب محبوبیت و کمال است فعلی و فعلی فعلی است و انفعالی فی این است انفعالی علی غائی است فعل  
 را بر چند وجه و متاخر است ما در تقصیر و تقدیم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ  
 والسلام و اعتبار سوم که فخر محبت است و البشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و اولاد انجا مشهور گشت  
 ثانیاً حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام با انجا مشهور شد و ثانیاً حضرت یحیی نیز در همان اعتبار  
 بنشد در آرد و الام الی الله سبحانه و تفرات ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد و کمالات اسمائی  
 و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس مرا سوا صفات خود را  
 و حضرت خلقت تم غنی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انجا دیگر  
 مستحق است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و التحیات در رنگ ظهور محبت اینها چون صفات افعال  
 انظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال توسط اصول انبیاء انصیب اولیای مرادان و محبوبان است در رنگ  
 محبت آن ظلال که نصیب اولیای مریدین و معین است فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است که جامع  
 انقباضات ظلال است و اجمال نهاد و مقام رضا فوق مقام محبت است چه مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است



بریکه در محبت وجود نسبت است اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا و خضوع نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و  
 تقدس فوق مقام رضا و خضوع نیست مگر تا آنکه ارسلا علیه و طبعاً الصلوات و التسلیمات از آن مقام خیر و او که در حق  
 علیه و علی آله الصلوة والسلام فی حق الله وقت لایستی نیکو ملک متربی لای محلی هرگز در حدیث قدسی مکرر باین معنیست  
 اشارتست که در او شده یا بجز او انت و ما سوگند شکرست که بکمال تقابل محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام علیه  
 انت و ما سوگند شکرست که بکمال محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر چه در این بند عظمت و بزرگی  
 ایشان را درین نشاء چه شناسند که حق با سطل درین دار اتملا متعجب است و حق با باطل خلوط در روز قیامت  
 بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم و نوح و همه رحمت الهی  
 ایشان بود علیه و علی بن ابی طالب و امیر مسلمین بن الصلوات و التسلیمات اکملها جائزست که در انمولن  
 خات که فوق مقام رضا است خادمی را از خدا دان و از ایشان بوارت و تجسیت جاد و هند و طفیل محرم آن  
 بارگاه سازند و از گریبان کار با دشوار نیست با نیمی سترگم زینت غیر انیا بر انیا نیست طبع الصلوات التسلیمات  
 چه خادم را با همگان مخدوم چه سادات و تابع را با همسران متوج چه نسبت اهل مقصود نیست و تاج طفیل بنایت  
 مانع طفیل جزئی میکشد که در آن بخشور نیست چه هر جا ملک و حجام با جبار صنعت خود بر عالم ذی نفون فضل دارد که  
 ازین اعتبار ساقط است کانه اشارات در سوز و بشارات و کثر زلفیصیب منها لا کثر الا ان یومنون بها کثرت  
 یعنی ایانم تراتش هم و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعه المصطفی علیه و علی آله  
 انوا من الانبیاء و المرسلین و الملکة المقرنین من الصلوات التسلیمات اکملها مکتوب  
 چشمه بخانمان صدور یافته در میان فرق ایمان غیب خاص و ایمان عوام و ایمان متوسطان و الحمد لله  
 علی عباده الذین مطقی ع از هر چه میرود حق و دست خوشتر است بیه قال قدس بک و تعالی و اذا سالک  
 عبادی عنی فالی قریب و قال قدس تعالی فیکون من کونی الله لا یوراجع ولا یتمسک الا و سوسم دلاوی من ذلک لا یخیر  
 الا و سوسم ایها کانوا اقرب و معیت او تعالی فیکون من ذلک و سوسم ایها کانوا اقرب و معیت او تعالی فیکون من ذلک لا یخیر  
 پس هر چه از دست قرب نیست بمقتل فهم مادرک شود و یا یکشف و شود و مادر یا و تعالی رفیع منز و مبر است کینه  
 و در حدیثی که دارد و ایمان آیه که او تعالی قریب و با ما است اما فی قرب معیت ندیم که معیت درین نشاء آنها  
 نصیب کمال ایمان غیب است بذات و صفات او تعالی سه دور میان بارگاه است پیش ازین بی بنوده اند  
 که هست ایمان غیب که غیب خاص است و در میان غیب عام مبسوط یا با استدلال ایمان غیب

حاصل کرده اند و خاص خوان غیب الغیب را در پس پردای ظلال جمال و جلال و در اسرار و کلمات تجلیات و  
 ظهورات مظهر خود ایمان غیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل کاشته و تجلیات حدیثی را نشاء ایمان  
 شود و خورشید و در حق ایشان ایمان غیب نصیب اند و است کل حزب بالهیم فرعون باعث تصبیح آنکه  
 مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد زبیران و محض و من در هر چه ایمان در باب اشار الیه با وقوع آید موجب تمان  
 غیرست با گریبان کار با دشوار نیست و السلام مکتوب هم بملا عارف و فقی صدر و یانت در میان فضا  
 طریقه لایالات و تحقیق مقام تنزیه و بیان کمال ایمان غیب و لقی تحقق شود که عالم با قربیت رسیده آن عالم  
 خطب و هم و خیال بیرون است از حد و سلام علی عباده الذین مطقی مولانا محمد عارف و فقی غیبی آیه باطل نموده  
 اثبات میبود و جلیس طایفه نماید و هر چه بلخ چوین و چندی قسم است از تحت ملا فضل ساخته ایمان بخدا و یحیی  
 ایشان را حاصل کنند تا مرتب چه در حق و اثبات طریقه لایالات است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام اقبل انکر انکر  
 الا الله و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام قالیا عن الله سبحانه لوان السموات سبع و ما فیهن غیری و الارضین سبعین فی  
 الله لا اله الا الله فی کف المالت بن الله الله جبرائیل نباشد و راجع نیاید که یک کثر آن فی جنت ماسوی بینا بر چه  
 سموات بیستین چه عرض و چه کرسی چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کثر دیگران اثبات میبود و حق میفرماید  
 که خالق سموات زمین است ماسوی حق بل و عا هر چه هست از فاق و نفس همه بلخ چوین و چندی تسیم است پس اینها  
 در عینی فاق و نفس تجلی شود بطریق اولی چند و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهور و محسوس  
 با این چون و چگونه متعجب است محسوس و محسوس را که معلوم و محسوس را که معلوم و محسوس را که معلوم و محسوس را که معلوم  
 بآن تعلق شود و عین شبیه است و کمال که با اندازه فهم ما بود عین نفس پس چه بر آنجی و کشف و پوشش و گرد و هر چه حق  
 است بجان او تعالی و را از او است حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرایا بقید و ن بکون لعلک تعلم  
 تعلیم و نجات مانواه برست تراشیده بشم و خواه عقل و هم همه مخلوق حق است سبحانه شایان عبادت نه شایان عبادت  
 آن خدای چون و چگونه است که دست و هم ما از دامن او راک و تعالی کوه است و دیده کشف و شود و ما از  
 شود و عظمت و جلال و جلاله خیره و تبا و پس ایمان بچنین خدای چون و چگونه جلشانه میسر نشود مگر بطریق غیب  
 چه ایمان بشود و ایمان با نیست تعالی بلکه ایمان است بخود که از مخلوقات او است تعالی و شریک است  
 ایمان غیر با ایمان و تعالی بلکه ایمان غیر است پس ما از الله سبحانه و تعالی کمال ایمان غیبی میسر نشود که در هر سر  
 السیر را بخانه لکاه نماید و هیچ چیز از ایجاد متعجب نگردد و انهمی در اتر بیت و تعالی تحقق است که از حیطه فهم





من از نور و نور ظل را حق و مقبول از نور و من و بیاض الایه الکریم محمول علی او اند و تعالی  
و غیر تا و لای تا و لای و کشف علینا نقول بعون الله تعالی سبحان حسن توفیق تعالی الله نور السموات و الارض  
تو را است که بیاض با و روشن گردان آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او بیاض آسمانها را از ظلمات عدم  
بر آورده است و بظلال و وجود و توابع وجود متصف گردانیده و منور ساخته است آسمانها و زمین را که آن نور بیاض را  
گشته اند در رنگ مشکوه تصور باید نمود و آن نور را بیاض مصلح باید دانست که در آن مشکوه مودع است و در خلل آن  
تشکیل مشکوه بنابر شتال آن مشکوه است بدان مصلح و از زجاجه پرده آسمان و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور شمس  
با آسمان و صفات مست نه محراز شمیم و اعتبارات و زجاجه صفات غرض سلطان مبین و جوب و جمال تقدیر چون کوکی است  
و دشمنان و آن مصلح که در آن مشکوه مودع است از شجره مبارکه زیتونه ایقا و یافته است که کثایت از ظهور جامع  
عاشی سبک که اتوی در میست از آن ظهور چه ظهورات دیگر که با آسمانها و زمین قلیل دارند در رنگ اجزا اند مر آن ظهور  
جامع را و چون آن ظهور جامع لا سکانی است و بی جهت است لا شرفیه و لا غریبه آنرا توان گفت که کاد زیتونها  
نیست و لکن قسمه با صفت مودع است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و تلو لیسیت آن شجره است که  
تمثل بهایت نور نیست آن پرده زجاجه از جنت عفا و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در  
حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن  
ذات تعالی مقرون شده با وجود و تقاضا نور و کمال ظهور هدی الله نور من و بیاض علی من لم یعمل الله له نوراً قال  
من نور این ظهور جامع که بعرض آسمان یافته است فتمای مشاهدات و معانیات و مسکاشفات است  
و نهایت تجلیات و ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن عالمه کمال قرارش بر چنانچه  
شمره از آن در میان خواهد آمد افشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون به صفات است اما صفات  
درین موطن حجاب ذات نیستند چنانچه صفات مژذات را تعالی و تقدس خصوص ظهورات ظلیه  
است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهور اصل در مقام عین و در علم صفات حجاب ذات اند نه  
در عین یعنی که زیره ادر مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم صفات خواهد بود مثل طول یا قصیر یا عا  
یا جابل یا غیره یا کثیر یا نادر یا کتب انهم صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود و انهم تقیدات کلیمیه  
تقتضی او خواهند گشت و چون آن زیر رخت از علم عین گشت با وجود صفات مشهور گردد و معامله از ظلیت  
بر حالت قرار یابد چه صورت علمی زیر ظل است مرزیر مودع و فارغی که اصل او است اینجا صفات حجاب

ذات او نخواهد بود و محسوس شخصی جمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون حصول اصل میر گشت صفات در متفک از ذات تعالی خواهد یافت  
و شود ذات متفک از شود و صفات نخواهد بود تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال علیده دانسته اند  
و همه در مقامات ظلال است بعد از حصول اصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زیر را که می بینند  
شود ذاتها و از شهود صفات او متفک نیست در حال وقت که زرع را می بیند باید که او عالم و فاضل است علم و  
فصل چنانچه حجاب رویت از متفک از و نیز فینداری نگر زیر رطل کند و بهر ظلیت او را در اک نمای صفات  
از ذات او متفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت یعنی که مرئی در آخرت ذات جمع صفات  
است تعالی و تقدس نه ذات محراز آسمان و صفات که آن مجر و اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد  
نیست و صفات از ذات هرگز متفک نیستند تجرد آن اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی  
و تقدس استیلامی یا بدلا ملاحظه آسمان و صفات از نظر اواسط میگرد و دیگر از ذات احدیت تعالی هیچ شهود دائمی مانده  
پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشته نه باعتبار خارج نفس امر که سبکی تحقیق انشاء  
الله تعالی و بیضا از آن ظهور جامع نهایت تصویرات مثال است کما که بعد از آن رود و در مراتب مثال  
تصور نمیتواند یافت چه در مثال امری را تصور نمیتواند که مشابهت و متابعت باشد اگرچه آن  
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال حال باست و کمالات  
فوق ازین قلیل اند که هیچ چیز هیچ وجه مشابهت ندارد در مثال تصویر آن نموده آید از نیاحت که در آن  
موطن جل هم وقت دانست که است و عدم ادراک نشان از ادراک است و درین ظاهر خد از آن مقام غیر از  
جل یا علم یافت امری دیگر بحسب نه پیوسته اما امید است که در آخرت قوتی بخشد و ولی دهند که در نشان  
تویشانی نکرود و از حقیقه معالما آگاه بود و در تمام دل ده و دلیری بین ذره و خویش خوان و شیرینی بین  
آگاه باش که ظهور فوق العرش در چنانچه از حضرت حق بماند و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت  
او نهایت باشد تعالی عن ذلك و لا یلین بحجاب قدس تعالی لا ظهور صورت زیر در مراتب مستلزم  
استوار از نیست در مراتب هر چند بخردان در توهم الله و قدر المثل الاطالی مومنان در آخرت حضرت  
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت به سبکی بماند بر ابراهیم و خلیل  
و سائر ائمه و تعالی و تجلی که کجوه طور واقع شده بود شایسته رحمت و محبت نه خست فایه مانع الباب

بسته حال قابلیت ظهور دارند بعضی دیگر را ازین قابلیت نیست مآت قابلیت ظهور نمود دارد و فعل ستور  
 را ازین قابلیت نیست بآنکه هر دو از ان اند پس تفاوت در ظاهر است نه در باطن و نسبت ظاهر به ظاهر بر این  
 قابل و ناقابل و همچنین اغایی که موهوم کلیه و جزیه باشد و یا خالیت و خلیت از ان مفهوم میگردد و از ظاهر موهوم  
 اند و شایان جناب قدس او تعالی نمیتند از تنگی ببارت از کباب این الفاظ نمود و می آید **س** این قاعده یاد  
 دارا کجا که خداست بی جز و نه کل نه ظرف نه مظهر است و چون قلب انسان مرش عالم منیر است  
 و شایع عرش عالم که یکی که آن ذات است بی شایع خلقت بعد از جهان یکی بی شایع تعصب آن قلب است  
 هر چند با سنانها فتن نیز از جهان یکی رسیده است اما در بر و بطنی از لال است که قلب در رنگ عرش از شایع  
 خلقت مبر است اگر چه ظهور با اعتبار منیر و کبر متفاو است و بعد از آنکه شایع و بطنی یکی بی شایع خلقت  
 بعد از مرش مجید نصیب قلب کمال اکمل انسان است و دیگر از خلقت و انگیه است باید انست که ظهور عرش  
 از شایع خلقت مبر است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس متفرج است و شیون و اعتبارات و ذات تمام  
 ثابت اگر چه صفات و شیونات در ان تبه حجاب ذات نباشند لیکن در دیده و دانش مشارک اند و در محبت  
 و گرفتاری مساهم گرفتاری ان محبت احدیت مجرده تعالت و تقدس بفرکت امری را منی نمیتند و بگویند  
 الا الله الدین الخالق الدین فاعلم را خوا ما اندر مشرکت صفات علی تفاوت درجات نصیب بیست  
 جدا فی انسانی است و نصیب بیست و مدانی قلب انسانست و نصیب جز و ارضی انسانست و فوق همه  
 اینها بیست و مدانی انسان را که بزرگ جز و ارضی او بر آمده است و حکم آن گرفته بجهل عمده و ایمان  
 جز و ارضی است امور دیگر در رنگ تخمینات زائده است در انسان و چیزی اند که عرش دارد و عالم کبر  
 را ازین نصیب نیست و انسان جز و ارضی است که در عرش نیست و بیست و مدانی که در عالم کبر نیست و  
 شعور یک بیست و مدانی خلق دارد و علی نور است که مخصوص به عالم انصاف است پس انسان انچه به ایست که باقی  
 خلافت پیدا کرده است و بار امانت برداشته است از خصال غیر انسانی بشو بشو که معامله او به  
 میرسد که قابلیت مآتیت حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقران صفات و شیونات مظهر ذات احد  
 می گردد و تعالی لا شانه و حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات  
 است هیچ وقت ذات را تعالی لا انفکاک از صفات و شیونات نیست بیانش انیک انسان  
 کامل چون از گرفتاری ماسواست ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته گرفتاری بذات

احد بل سلطان پیدا کند و از صفات شیونات هیچ لحاظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بکمال مدح من  
 احب او را یک تمام اتصالی محمول کیفیت بجز شرف احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات احد  
 بل سلطان او را تحمل شده بود نسبت قرب بچون بذات چون در وی اثبات نماید در وقت انسان کامل  
 ذات ذات احد سکر و شیشی که از صفات و شیونات در ان هیچ شهود و موهومی نشود بلکه احدیت مجرده تعالت و  
 تقدس در وی ظاهر و بطنی باشد سبحان الله اعظم ذاتی که از صفات هر لا انفکاک نداشته و در ذات این انسان  
 با ان بیست مجده ظاهر و بطنی است و حسن ذاتی از حسن صفاتی نمیز باشد و این آیت و مظهریت غیر از انسان کامل  
 احدی را تبه نشده است حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقران صفات و شیونات در هیچ چیز غیر از انسان بیست  
 و شایع عرش عالم کبریه مظهر ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم منیر مظهر ذات احدیت که  
 انچه از اعتبارات است این مآتیت از انچه بگهای انسان است و الله سبحانه العلی لا مانع لما اعطاه ولا یسئل  
 عما منه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصلی علیه و علی آله و اصحابه الصلوات و التحیات العلی  
 مکتوب دو از دهم بر انب آگاهی براد حقیتی حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صدور یافت  
 در بیان آنکه ملک هر چند شاه پهلست و شهود انسان و برات نفس است اما آن دولت را در انسان کای جز  
 ساخته اند و باقی ان بنشیده و ما نیاسب و لک به احمد که سلام علی ما و الله الدین الخالق الدین فاعلم را خوا ما اندر مشرکت صفات علی تفاوت درجات نصیب بیست  
 و السلام شاه پهلست و شهود انسان و برات نفس است اما آن دولت را در انسان کای جز  
 درین نشاء که است که از دائره خلقت قدم بیرون سد فی توسطه نیای آفاق و نفس شهود و اعلی پیدا کند بعد از  
 و رسول بطل بر تویی از نشان او از اهل راد و مرآت قلب بطنی ساخت بهامش باز میگردد اند و تربیت نقصان  
 با تو الیه میرانند و درین جوخ هم تربیت اوست و هم تربیت دیگران زیرا که آن بر تو نواز بل که چه جز و او ساخته اند  
 در دست جوح انچه او دیگر او را نیز منتفع بزرنگ خود می سازد و متلون بلون خود می نماید چنانچه دیگران را از نقص کمال  
 فی آرد و از غیب شهود ولالت می کند و چون مدت دعوت و جوح تمام شود و کتاب باجل رسد شوق بل  
 پیدا شود و مدای رفیق اعلی از انجا او سر بر زنده و از تعلقات شنی و ارسته رخت از غیبت بشهاده کشر  
 او سامعه را از گوش باغوش آرد الموت جبر و عمل الجیب الی الجیب انجا صادق می آید باید نیست  
 که ملک هر چند شاه پهلست و شهود انسان و برات نفس است اما آن دولت را در انسان کای جز  
 اند و باقی ان بنشیده و ما نیاسب و لک به احمد که سلام علی ما و الله الدین الخالق الدین فاعلم را خوا ما اندر مشرکت صفات علی تفاوت درجات نصیب بیست











ساخته که میفرمودند ما را از مشایخ سلاسل جازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم بخرد و ما کراما  
 پیری و میری در طریق غلبه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است  
 طریق این بزرگواران محبت است و ترتیب ایشان انکاسی است لاجرم در هدایت ایشان نهایت  
 دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شانی افاض قلبی است و توجه شان  
 واقع علی سنییه نقشبندیه عجب قافله سالار است که بهر اندازه میلن بخدمت قافله را به مغزو خواهند  
 داشت و انقدر عذرا کرام الناس مقبول و السلام به مکتوبات نور و هم بهر محبت الله مدوریافته در  
 اتباع سنت سنییه و اجتناب از بدعت نامرغوبه و مایه سب ذلک به بعد الحمد و الصلوة و تالیف الدعوات  
 بیاد و پناهی اخوی غفر له فی محبت الله میرسانم که احوال و اوضاع فقره او انقدر دوستو مجرب است  
 المستول من الله سبحانه و تعالی و شاکم و استغفار و درین مرتبه از کیفیت احوال اینقدر و اطلاع به بخشیده  
 بعد سالت از موانع است انصیه ای الذین و متابعت بهر طریق علیه و علیهم الصلوة و السلام و ایتان  
 بسته السنیة و الاجتناب عن البدعة اللامرغوبه و الکانت ابدیة تزی من کل شیء لا یصلح له فی تحقیق لادریه  
 و لانیة و لا لعلیل نه استغفار و لا لاله و لا شریک و البدعة اما رافعه لکنه او ساکنه عنها و الساکنه لادریه  
 مکنون زائره علی السنیة مکنون باطنه لمانی تحقیق یضالان از یاد قلم الله سیر که ناهیده کفایت کانت مکنون  
 رافعه لکنه تحقیق لمانی غیر نیما و لکن فیما یستشعر من این مکنون ان البدعة المحذرة فی الدین الکامل  
 و الاسلام الرضی بعد تمام التعمیر و العلم بان الاحداث بعد الکمال و الاتمام و حصول البرهان بجزل من کمن  
 فماذا بعد الحق لا الضلال و لو علموا ان العلم بحسن المحدث فی الدین الکامل متلزم لعدم کماله و معنی عن  
 عدم تمام التعمیر لم یخبر و علیه ربنا لا تأخذنا ان فیئنا و اخطانا و السلام علیکم عاتق من کلمه مکتوبات  
 مستم بمولانا محمد طاهر خورشیدی مدوریافته در فضائل صلوة و تحریش نمودن بر آنکه ارکان و شرکاء  
 و آداب و طریق ارکان کما یشیخ بجا یاد آورد و مایه سب ذلک به الحمد لله و السلام علی  
 عباده الذین اتقوا کتوب شریفین که از لواحق جویندر نوشته بودم رسید چون متضمن خیر صفت  
 بوده با عصف به آرای گشت متر صد خبر محبت است بر دست آینه با مرسل دارند و کیفیات احوال  
 نویسنده محبت اطوارا چون این دارد و در عمل و در اجزاء و اخوت است سه در ایتان با عمل ماله  
 بایر فرمود و بهترین اعمال فاضله بن عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است و معراج

مومن است پس ایتام تمام و سادای آن مرغی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان و شرکاء و سنی و  
 آداب آن کمالاتی و لطیف ادایا بدو در رعایت طمانینه و تعادل ارکان تکرار مبالغه نموده می آید نه یک  
 احتیاط نه اینکه که در دم نماز در افعال ساخته اند و طمانینه و تعادل ارکان را بر هم زد و اند و عید و در حق  
 اینجامه دارد و شد و اند و تهدید با آره و چون ناز و دست شد اسیر عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین بر  
 شد و معراج عروج با تمام رسید به شکر طایفه ای عذایان بنانهای کوری سودایان بن و السلام علیکم  
 و علی سائر من اتبع الهدی و الله تم متابعت الله علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علی مکتوبات  
 محبت و کینه بخواهد صبر صبر لقلب بهدایه مدوریافته در بیان آنکه او از قلب که در حدیث قدسی واقع  
 شده است لایستی یعنی این مضاعف است نه تحقیق جامع که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضاعف که بعد  
 سلوک و جذب و بعد از تحقیق و تزکیه و بعد کین قلب و طینان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته و پخته و جماع  
 پیدا کرد و در محبت این مضاعف تحقیق جامع بچندین دوجه و در بیان آنکه نیمه کمالات که مضاعف را ثابته نموده شد  
 و مقام قاب قوسین است او سعادتی و در این است بهر اتمین اتم الحمد لله و السلام علی عباده الذین  
 استغفار و سیده بود و در کتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لوحه است از ظهور حشری و نفس کلی ظهور عرش  
 برست و در حدیث قدسی آمده است لا یسقی رقی و لا سانی و کین قلبی قلب عبیدی المومن ازین حدیث  
 در زمینی آید که ظهور قلبی ظهور و فصل مود و باشد محبت آثار اعلی این مبنی بر مقدمه است بر آنکه باب و لایست  
 قلب و سیده و تحقیق جامع انسانی و آنکه از راه است به انسان بوجه علی ساجده الصلوة و السلام و آیه  
 قلب مبارک مضاعف است که بصلوات آن صلح جسد و جاست و بعد از آن فساد جسد منوط کما و روفی الحویث  
 انبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بنی سید آدم مضاعف از صلوات علیک ای محمد که و از آنست بعد از کمال  
 و درین قلب و دست قلب لازم اطلاق اول است اینجاست که باید بدو خیر قدری مقدمه قلبی اسرار جلال  
 قلب خبر داده اند و عرش و مایه را در حجب غلظت قلب محضه کما شته علی قلب لازم اطلاق ثانی است در مقام  
 قلب را علی بر نبی است که جز لا یشیخ را که احقر و معذرت است در آنجا گنجش نیست و بعضی اوقات  
 آنکه علی قلب را بجه لا یشیخ منسوب داده میشود آن جزو حق و نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر می گردد و انفعال  
 درین طور نظر اقل است فدا گن من المتمرین فیما چون این مقدمه علوم گشت بر آنکه تکریم تحقیق جامع مودوط  
 در شک نیست که لوحه است بسته به ظهور مظاهر و نفس کلی درین مقام مدش را است و شیخ ابیزید و



شیخ خفیه که قلب را وسیع از همه گفتار و عرش و مافیه را در جنب آن محو دانسته از قبیل اشتباهاتی به موقوف شده است  
است نمودن جات عرش و مافیه را در جنب جاسیت قلب مخفی و به حکم در مقابل عرش و مافیه نموده اند و خدا این  
اشتباه را این فقیر و کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیا است  
طیهر الصلوات و التسلیات مازان قلب مضطرب است و شک نیست که ظهور اقام اینجا است در مراتب احدی است  
ذات بخود تعالی امر او را سکه است عرش را هر چند از ظهور نام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات  
را در انموطن استخراج است و چون صفات فی الحقیقه تلال حضرت ذات انما تعالی و آتش است آن ظهور از شایسته  
تقلیت پاک و مباح باشد از اینجا است که عرش را ازین ظهور انسانی که بل من تعین و در توقعات است و مکرر این  
مسائل است سوال از حدیث قدسی و صحت آن قلب مضطرب میگرد و تو آنرا تنگ میگوئی جواب یکی آن اعتبار عدم  
گنجایش ماسوی است در وی و صحت آن اعتبار ظهور از اقدم است فلا منافاة این فقره در بعضی رسائل خود تمیز  
از آن قلب باعتبار این عبارت کرده است انما یقین الاوسع بسط الاوسط والاقبل الاکثر سوال شایان فضیلت  
حقیقت جامع است که از عالم امر است مضطرب که از عالم خلق است و مرکب از عناصر این فضیلت از گنجایست خوب  
عالم خلق را فضیلت است بر عالم امر که ادراک عوالم بلکه ادراک اکثر خواص از آن مزیت قاصر است اینچه را این  
فقره در کتبوفی که بنام مرمی فرزند علی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر تردید مانع از انجاست طلبند  
حقیقت این مضطرب بشنو عوام را مضطرب است که ترکیب عناصر را به هم رسیده است و خواص را بلکه خواص را مضطرب  
است که بعد از سلوک و جزیه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد از تکلیف قلب و اطمینان نفس بلکه بخش و کرم خداوندی  
جستار از ترکیب جزای عشره صورت یافته است چهار جز و از خامر و یک جز و از نفس غلبه و پنج جز و از عالم امر  
این هر دو جز و با وجود تفاوت و تمایز یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت قضا و بیان اینها  
ترا عمل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این عجز را حاصل نموده اند و جز و خفیه در عالم غرض خاک است  
این هیئت وحدانی نیز بزرگ جز و از تنی برآمده است و خاک مستقر یافته خاک شوخ خاک تاب و هر گل پاک و بجز  
خاک نیست مظهر گل بای برادر دست از باب ولایت بران این علوم و معارف نرسد که مقبض از شکوة انوار  
نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحمید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و سئل  
که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آنها و الملک اطمینان آن سائل نموده همین مضطرب است  
چه حقیقت جامع او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس اطمینان رسید و زیر که این تمکین و

این اطمینان در مرتبه ولایت صورت می نمود که زمینه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحمید و سائل  
شان نبوت قلب و اضطراب مضطرب است تا قلب حقیقت جامع که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت  
ثابت علی صاحبها الصلوة والسلام و الهیة که ثبات قلب نمود و اندر گفته الله یختل القلب بیست قلبی  
علی طاعتک مخصوص ثبات مضطرب است و در بعضی احادیث که در باب قلب قلب و در گفته اند نظر باحوال  
اگر از قلب معنی گرفته شود که جامع و شامل حقیقت جامع و مضطرب بود گنجایش دارد و سوال این مضطرب هر گاه  
بیشتر نیست قلب عبدی المؤمن مشرب شده باشد و ثانیان مرآت حضرت تعالی و تقدس گفته قلب و  
اضطراب در وی چرا بود و تمکن با طینان بای چه باشد جواب ظهور چندین است پیرا کند و از شایسته نبوت  
و در جمیع و حیرت نیست پیرا کند و نکات و ایامت زیاد و نیز آن پیرا است که با وجود این ظهور با وجود این گنجایش از  
کمال جمل و حیرت طلب دلیل بر وجود صفت نماید و در رنگ حوام بی استدلال با تقلید یقین بوجود صفت تعالی  
پیرا کند به قلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان را و از نوری بود این فقره در بعضی از  
رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از حجت اخیان با شدن میگرد و در مقام معلوم شود که  
درین حصول و وصول حقیق جزیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام  
و الهیة و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحبین قلب را در جوع بدعت و قطع شود خلق و اضطراب  
و قلب و طمان قلب او را بیشتر خواهد بود هر گاه در عین و حصول بواسطه تحمل و حیرت محتاج بدلیل است  
و در زمان فرقت اولی با استدلال تمکن بود تا بواسطه استدلال فی الجملة اطمینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی که  
پند و زانو پوشیده داشته اند و بدین فرقت آن تیره ساخته بای آن دارد که بهوار و بقلین و اضطراب بود  
و در دوام بجز این و اندوه باشد که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت علیهم السلام و وجه که فاروق این  
و اطلاق قلب است بیان میکند گوش هوش آفاق باید بود حقیقت جامع که از عالم امر است بعد از  
تصفیه و تزکیه تمکین تمام بر دوام او را میسر است بخلاف مضطرب که اطمینان او موقوف بر ادراک حواس است تا آنکه  
شسته را بچو اس ادراک نماید از خلق نه بر آید و حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیا  
و المرسلین و الملک اطمینان از برای اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارفی کیف تعالی الموقی  
لما یرق و لیکر آنکه حقیقت جامع بزرگ و متاثر نمی گردد و چون حال ذکر می رسد بزرگ متحده میشود و تو هر بزرگ می  
رود و این مقام را صاحب خوارن قدس الله تعالی سه و مقصده استی گفته است این توجه به قلب را بزرگ

ذات تعالی قعیر فرموده بخلاف منفذ که ذکر ماوراء نیست با شرا و کجا و توجیه و کجا و هر دو مذکور است با صحت  
 به تعلیمت نهامت عوج و ذکر ماوراء نیز مذکور است فوق دیگر آنکه حقیقت جامع چون نهامت نهامت است  
 و از مرآت است خاطر انصیب و افرا حال کند اگر نمایانگی مطلوب پیدا و ظاهر در وی مثل مطلوب خواهد بود  
 عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شش شش است عین شش بخلاف منفذ که بر خلاف  
 مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه مثل و لهذا فرموده است قلب بعدی المومن انما عاودا سے طور  
 نظر و فکر است زینار از اینجا معلول و ممکن فعلی که آن که در ذممه است هر چند مثل معاش باور کند که عین یک  
 شئی در شئی دیگر ظاهر شود و طول و مکان آنجا باشد و این از آنکه عقل است و قیاس غائب است بر شش و طول  
 من الما عین فرق دیگر آنست که حقیقت جامع از عام است و منفذ از عام خلق بلکه عام خلق و عالم امر  
 هر دو از اجزای اویند خلق جزو علم است و از آنکه از آنجا این هر دو جزو یک و صدائی یکجا یافته است  
 که تجزیه روزگار گشته است این اثر به هر چند از عام خلق و از عام امر است و هیچ کرام بواسطه همیشه ترکیبی متناسب  
 و تشابه ندارد و اما مسدود از عالم خلق است زیرا که جزو ذی درین معالنه همه است لیس خاک با حش نعمت  
 او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامع اعتباری و که صور اینها است در وی وسعت منفذ که بعد از تعلق آن  
 مکشوف میگردد با اعتباری باشد مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است و آن تعلق در ذی رنگ است که نامتناهی  
 ماسوای است حتی که ذکر این میگذارد که در افلاک اوقات مذکور شود و شایسته نیست را نیز فیما بعد که گردان  
 حریم مقدس گردد و اینها فرخی اول چون شایسته چون دارد و شایان کنش بی چون نمود و فرخی ثانی چون  
 نصیب از بیچونی یافته است چون رانجی نش نه در عجب کار و بار است باین قلب را بعد از رجوع به  
 خلقت و عین طاری بی گردد از اینجا است که سید البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات فرموده اند آن  
 یحسان علی قلبی شایسته میان فرق نماید لا اله الا رب الارباب ای بزروارین منصفه را بر یک گوشت لایعیا به  
 خیال کنی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عام خلق در وی مخزون گشته است و وقایع و خفایای عالم  
 امر در وی مخزون شده باز یادی معاملات خلاصه که به پیغمبر و صدائی و متوسط است اول اجزای عین  
 را به تصفیه و تزکیه و خیر سلوک و فضا و بقا منزهت و مصلح ساخته اند و از روش تعلقات ماسوی آزاد گردانیده  
 مثلا قلب را از تقلب گردانیده بیکس رسانیده اند نفس را از آمارگی ایندینان آورده اند و جزو و زبان  
 را از سر کشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از زینتی و پست فطری از فتن و دانه اندکی بزرگ انقیاس

جمع اجزای او را از افراط و تفریط بحد معلول و متوسط آورده اند بعد از آن نفس و کرم این اجزا را ترکیب دادند  
 شش معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن نفس را که خلاصه اوست و مرکز وجود و منفذ تعبیر نمود و نهامت  
 حقیقه منفذ که با نماز و بشارت و گفت آمده است و الا امری الله سبحانه العزیزی وید که هر انسان مرکب ازین  
 اجزای حشره است و از ترکیب اینها حقیقه و صدائی و از دو لایم آری ازین اجزا مرکب است انسان از آنکه و یکی  
 و مصلح گشته اند و بحد و سلوک از دفس تعلقات ماسوای و گشته بخلاف اجزای انسان که بقا و بقا پاک و پاکیزه  
 گشته اند و اینها گشته اند و در هر انسان چون این اجزا و قیاس و تقابل و تفاوت و بهر جزو احکام و احوال متمایز  
 است تا چار از نسبت و صدائی نصیب نوازند و اگر بیک پیوسته است اعتبار نیست از حقیقی بخلاف اجزای  
 انسان کامل که از تمایز و تقابل برآمده و متعین و مطلق گشته اند و احکام و احوال متمایز و ایشان زائل گشته اند  
 حکم و اریانه اند پس ناچار همیشه و صدائی و روحی بود و اعتباری و در رنگ آنکه چون را از ادویه مختلفه است  
 سازند و حتی نمود و جمع اجزای او را یکدیگر غلط کرد و پیوسته و صدائی ثابت کنند و از احکام متمایز بیک حکم آورند  
 بخانه و الله سبحانه العلم ای برادرانیمه کمال است که منصفه را ثابت نموده است در مقام تاب و توسین است مد نظر  
 رنگی از منصفه متوجه است هر چند اینجا ظاهر اهل است نه مثل آن که صورت باشد آن شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک  
 و بی نهایت است پس توسین ثابت باشد و ادوی انچه تمام مقام او انی است که ظاهر از منصفه رنگی گرفته است و امر از آنجا  
 در خیل نیامده پس توسین آنجا منفقود اینجا باشند و در ذی رنگی و اینجا متعین نباشد که مناسب مقام او ادوی است و  
 معالمان این مقام ملحقه است تمام ورق را با یکدیگر و اینها از توسین به ادوی نیست برداشته شود کلامنا اشارات  
 و در و بشارت و کنوز و الله سبحانه المظهر و علی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلمه و بارک مکتوب است دوم  
 مولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بده سزنده بر کشته بن افضیل حضرت ایشان  
 سلمه الله تعالی و مشایده نمودن نوری که گردی از صفه وی راه نیافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از  
 چندگاه و روضه مقدسه مخدوم زاو که گلان خواجی محمد صادق قدس سره شوق الحمد لله و سلام علی بیاده الدین  
 انصفه بنای الله رفالی و سبحانه و بصیرت جیه تعالی و علی الله الصلواة و السلام و البقیه و الله بیاده سرچند  
 آگویان زمین احیای من است که برای من چاه قیق تاریک را بر کرده صف بلند ساخته اند و بر کشته بلاد و بقیاع  
 آن را از قطع داده نوری دران زمین و در پیست گشته است که مقبض از نور بی منتفی و سبکی نیست و در رنگ  
 انوار بی که از زمین مقدس بهیت الله سلط و این است پیش از آن حال غرضی از منی بچندانه این نور را و من









آن حال است اورا تعالی و راه الوداد بایست و بیرون دایره آفات و انفس با بر طلبی نسبت کمال بشا و ادب  
 فوق ثنائی شماست ز نه تزلزل و تمسک و تزلزل از اوج تفتیش شما بندگان خانه اکابر  
 بلند است ان الله سبحانه و تعالی فی العلم المسلول من الله سبحانه و تعالی و المعنویة و السلام مکتوب بسم  
 بسم الله الرحمن الرحیم در آنکه هر خطی که بر وفق شریف آید داخل ذکر است اگر چه بیج و شری بود  
 ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم  
 رساله داشته بود در سیر و صحت و سلب و نیز سیر جرات الله سبحانه و تعالی فی العلم المسلول من الله سبحانه و تعالی و المعنویة و السلام مکتوب بسم  
 رسانید اقی فرزند فرست نصیحت است و صحت و فراخ و فتنه همواره اوقات را بزرگراهی جانشانه مصروف  
 باید ساخت بر غنیمت بود و فرست بسم الله الرحمن الرحیم و ذکر است اگر چه بیج و شری بود و جمع حرکات  
 و سکنت حرکات اکام شرمیه باید نمود و هر که در ذکر یا رت از غفلت است و چون حرکات  
 دور و نواهی و فرست افعال نموده آید از غفلت آمد و ناهای آید بجای نرسد و دوام ذکر و تقاضی حاصل گشت این  
 دوام ذکر و یادداشت حضرت نوحا است قدس الله تعالی اسرار به که آن مقصود بر بطن است و این  
 در ظاهر نیز تمسک است اگر چه متعسر است تقاضا از الله سبحانه و تعالی و ایام به صاحب الله علیه و علی آله و سلم  
 و السلام و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم  
 آتات او که از انجا بی جانب داری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ خیر الف و بی است مرعیان را بهما  
 الرحمن الرحیم الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم  
 مبط الله آن مشرک گشت چون شش نیز میت حضرت آخند و بود و فرست بسم الله الرحمن الرحیم و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم  
 بود که مخدوم زاده کلان و خود به جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهدا و انجا نیت استند رسید  
 مخدوم و هنوز ازین هم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح و وضع بهایت و مخافت مفهوم میگردد  
 ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم و ان الله قد و سلام علی عباده الذین اسطغفوا عن ذنوبهم  
 افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو خند و مزاده با هر حضرت ایشان واقع شده بود نیز می کردند و میان  
 شیخ الهدا و انجا نیت استند رسید مخدوم زاده کلان و خود به جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهدا و انجا نیت استند رسید  
 این شما نوشته اید حق و ثواب خواهد بود و انکه بوسیله مخدوم زاده کلان معجوب برادر بنده خود ارسال  
 داشته بود و منضم کمال تواضع بوده و تشکر فرما طلب و شوق به تاداران مکتوب اختیار نموده بود و آنکه

بی چون طلب ایراد آن عبارات متعوز نیست بعد از ارسال مکتوب مگر کفرانی راه یافته باشد بنا لا ترخ  
 مکتوب بنده از دنیا و مهب الناس من لک و رحمة لک انت الوباب آنا فیه سیدانه که نیست ایشان حکمت نخواهد  
 بود و او ایست که عاقبت محمود خواهد داشت اما فوس است که آن طلب که شکر از ان از مکتوب ایشان  
 مفهوم میگشت بر باد رود و وفود آن بجای آن نشیند بروستان و میوایان یعنی بسیار آن است که استقام  
 آن و در مکر اگر کار بجز تلقین تمام است بهمارک باشد و زوق تلقین ذکر در رنگ تعلیم اعتیاد است و معیار  
 بود و چون تعلیم محصل مکتوبه معنویة است چه معنایه متوقع از لرم القات شما است که بیک طرف دار سے را  
 انجا نیت استند رسید مخدوم زاده کلان و خود به جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهدا و انجا نیت استند رسید  
 معطاهر بخشی ارسال یافته در جواب تشکرات شیخ عبد العزیز جوینوری و مکتوب اول که بنام دوست  
 در ان نموده بود بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب شریف است که بعد از مدت مدید ارسال  
 داشته بود و در سیر و صحت رسیده حضرت حق سبحانه و تعالی غنیمت ظاهر بطن متجلی و متزین دار انجیز است  
 نه که مکتوب شما نوشته است از انجا که یک مکتوب شمار سید و است سانه بعید و عذر بنایر و مکتوبیکه  
 سخت ماب شیخ عبد العزیز نوشته بود و در معجوب مکتوب شما نیز سید انچه اندراج نموده بود و در بنوع انجا سید  
 انجا اندراج یافته بود که اگر حقائق مکنت که معور علیه اند و صدمات باشد که انصاف صفات اند از زم آید  
 حصول آن عداوت در ذات تعالی و قدس و بهر سحانه منزله من ذلک غیب شبهه است میداند که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی و شریفه و کشفه را میداند و هیچ که ام اینها و رذات تعالی حصول نیست و هیچ که ام  
 انصاف نه و در صورت حصول از انجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق مکنت باید که وجود  
 و شوق باشد نه علمی که حقائق عبارت از ارواح و نفوس مکنت است بی وجود و نبوت علمی دارند  
 که در حقائق در کار است باید که این اعتراض اول شیخ محی الدین بکنند که گفته الا عیان شکست را کماله الوجود  
 عجب کار است این حقائق عبارت از ارواح و نفوس مکنت داشته و عیان ثابت و معلومات الله  
 انرا نوشته و نیز اندراج یافته که انبیا و علیهم الصلوات و التلیات و اولیا علیهم الرضوان و سایر افراد  
 انسان که از مکنت اند اگر حقائق اینها عداوت باشد که شرف و کرامت ازین زمره علیه سلوب و  
 معذور گردد و چه اسلوب معذور و میگرد که اوقات حکمت بالند و قدرت کماله خود آن عداوت را  
 بحسن تربیت خود مایه کس اسما و صفات نیش میخانه بشریت نبوت و ولایت شرف گردانید

و بظلال کمالات خود تجلی گردانیده مغز و کرم ساخت چنانچه انسان را از اناهین خلق کرده در جرات  
 علیار ساینده العجب شریف و کرامت انسان را در نظر در آوردند و تفریه و تقدیس واجب را تعالی و تقدس  
 از دست دادند و بگویند همه است ایشان خسیسه و رفلیه را این حق میگویند تعالی و تقدس از ان مقوله  
 تماشایی نمی نمایند و حقانیت عدمیه را سازا توجه نمی نمایند و از ان تماشایی دارند حضرت حق سبحانه تعالی انصاف  
 و با و نیز از ان رایافته بود که سخن اجمالی را با بداع ارتطع نمیتوان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را می بینیم  
 مقوله همه از دست مجمع علیه علماء است تا این زبان که راه طاعت و شناخت بر صاحب نصوص ملوک است  
 بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حاصل معارف فیه که نوشته است همه از دست است که مقبول شیخ  
 و عقل است فکین که میگوید کشف و الهام گردد و شیخ شار الیه بعد از ذکر اخراجات در مقام شفقت آمده  
 نوشته اند که اگر حقائق کمالات ارواح انسانی دارند موفق چه بر است که از مبر که ام صنف را مراد  
 داشته باشد تا این زبان سموع نشسته است که تعلق کمالات را که ارواح انسانی گفته باشد العجب العجیب  
 شیخ خیال کرده که هر کس سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بگویند که معارفی که بی کشف و الهام در کفایت  
 و نوشتن آید بی شود و مشا به در تحریر و تقریر بکند بستان و افزاست علی الخصوص که مخالف قوم گویند شیخ  
 مشار الیه تاج اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کلام قبیل فمیده بود بنا عفران و لونا و اسرافنا  
 فی امرنا و بیت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرون و السلام مکتوب **بسم** و هشتم بولا محمد صلی  
 کثیر در جواب استفسار بای او بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون  
 متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معامله بجای رسیده است که  
 حاصل صفات بر تعالی و تقدس به کلفت ینمایر و دیاسحانه و راه میسر اندر سعی نمایند که این جل تمام کلفت  
 میسر نشود و بحیرت صرف انجا مد پسیده بودند که در رشحات از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون  
 حق سبحانه تعالی روز از گل آدمی سرشت من آب بران گل میریزم تا دلی این چگونه باشد برانند که  
 خدمات نیست حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنانچه ملائکه که ام را علی نبینا و علیهم الصلوة  
 و السلام دخل داده بودند روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آب بریزی با و سپرده  
 بعد از نشاء و غفری او بلکه بعد از کمال او باین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه  
 و تعالی ارواح مجرده را قدرتی دهد که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بفرست از کبر از

افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود غرضی بقرون متداوله صادر شده بودند آن صدور افعال  
 از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر نیشت ایشان را بعد از وجود غرضه حاصل شده جمیع را  
 همه و این افعال در توهم تناسخی اند از حاشا و کلا که برست دیگر با و خلق گرفته باشد روح مجرد  
 است که با قدر خدا و مسمی جسطان کار برن میکند و ارباب زین را در ضلالت می اندازد  
 و بیخیا م بحال سخن بسیار است و تحقیقات خریه نا اشن گشته اند و توفیق بابت جای شست خواهد بود  
 انشاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در رشحات بنویسد که چون خواهد  
 بسلاطه الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر شده و خاستند که از ایشان سلب  
 نسبت کنند مولانا را و وقت انجا بر و حایته آن سرور آرد و علیه و علی آله الصلوة و السلام و  
 از خطبات علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین آن ماست  
 کسی را بروی محال تصون نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسد که در پیری حضرت خواجه  
 امر از قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا یلقت که خواجه ما را پیر یاقتند و هر چه داشتیم بر دند  
 و در آخر کار غفلت گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله الصلوة و السلام  
 است را که از آن خود ساخته باشند و فرموده که است بروی نبال تهنیت حضرت خواجه احزانند  
 چگونه بروی تصرف کنند مانند حضرت خواجه اقدس سره این نقل را می بیند برود و سلب نسبت مولانا  
 نوشتن داشتند و میفرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که  
 می مولانا نظام الدین است بسیار مد و هیچ کی بر این نقل است نگشاده است و در قول پیش نیامده  
 مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بموا تر نقل میشد اتوا انرا الدواعی  
 علی نقله و چون تیرا تر منقول نگشت و به خج و احد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است  
 و نیست از نقلهای دیگر که صاحب رشحات کرده است از صدق و در اندو امل این سلسله علیه  
 درین نقلها تردد دارد و در هر دو سبب از علم ایضا حضرت خواجه اقدس سره می فرمودند که غفلت ساختن  
 اولالت بر سلب ایمان دارد و اعاذنا الله سبحانه من ذلک و انتم میفرمودند بسیار شکل است ربنا لا یزج  
 قلوبنا بعد از هر قیاد و سبب انما من لک رحمة لک انت الوباب مکتوب **بسم** و هشتم  
 انفیلت بنای شیخ جود اخق و بوی مدور یافته در بیان آنکه بهترین اتمه این نشاء فخرن و





در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اهل ایلام از یاد محبت گشت است از  
انعام او و زینت حمد و شکر و مایه سبب ذلک الحمد و شکر و سلام علی عباده الذین اطلقوا  
مولانا محمد صالح معلوم فرماید که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر هم در وقت محب است و در هر حال  
محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند  
در وقت انعام از یاد محبت محبوب است از وقت ایلام از یاد هر دو در وقت مساوات است و نزد اهل  
عکس انیمال است و ایلام از یاد محبت گشت است از انعام او و تقدیر این دولت عظمی است که محبتی  
که اگر محبوب بر حاکم محب را بسکین نماید و هر قدر او را از عضو دیگر جدا سازد و محب را برین صلاح خود و اندو  
سبب خود و تصور کند و چون محب را برین جنس نظر کند که محبت فعل محبوب از نظر محبت برخواست بدولت محبت ذاتی که  
مخصوص حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و محراب است جمیع نسب اعتبارات  
شرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب است از وقت یافتن انعام که انعام فوق مقام رضا است  
چه در رضای که است ایلام محبوب است و اینجا التذاد با این فعل زیرا که هر چند از جانب محبوب جدا بلند شریف  
بود و از جانب محب فرج و سرور زیاده تر باشد نشان مایه ها و چون محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر هم  
وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع نفس امر محمد و محمد  
نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او با حق و شناختن او و فتح بصیرت کند و محب الصادق ان قبول  
صادق و معصوم و قائم بر تدبیر رب العالمین علی کل حال و تدبیر محب من الحاکمین له سبحانه فی السراء  
والضراء و یقینه تا که در زینت حمد و شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منم ملوکنا است که راجع بصفت  
بلکه فعل است و در هر لحظه حسن و جمال محمود است سواد کان ذاتیا و صغیرا و فعلیا و سواد کان انعاما و  
ایلا تا فان ایلام سبحانه حسن کا انعامه تعالی نیکون الحمد المبلغ فی الشفاء و جمیع مراتب الحسن و الجمال و البقی فی  
حالتی السراء و الضراء و بخلان الشکر فانت تصور به صیغ الزوال و علی شرف الهلاک بزره ال الانعام و هلاک  
الاحسان سوال شود بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضای فوق مقام محبت و مقام حب است اینجا بنویس که  
این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو جنس چیست جواب باین مقام محبت و راه آن مقام محبت نشان  
حب است چه آن مقام محبت با سبب اعتبارات است اجمالا و تفصیلا اگر چه آن محب را محبت ذاتی گویند و این  
حب را حب ذات تصور کنند زیرا که آنجا فعلی نظار و ملاحظه شیون اعتبارات نیست بخلان انعام که از نسب و

اختلاف است معرست که هر چه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا که گاهی نیست الا فاعلم الرسل  
را علیه و علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مگر عبارت از انعام است که مخصوص محب است علیه و علی آله الصلوات و السلام  
و تقدیر سبحانه علیه و علی آله الصلوات و التسلیات باید دانست که اگر است ظاهر بیانی رضای باطن نیست و مرات صورت فانی صلاوت  
مختص است نه بر یک ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و انراشته انرا تا با جواب کمالات او گردد و او متلاو  
از این سیرا کند و محبت باطل نمیشود که در این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت باطن حقیقت او در رنگ جامه  
این تصور باید و نسبت شخص لا ینسب آن جامه معلوم است که جامه را نسبت باطن شخص چه مقدار سبب تعیین است  
تقدیر صورت نظر حقیقت او این صورت عارف ربانی بعرفان در رنگ کوهی انکار و مثل صوری حقایق خود نیال کنند  
و هر دم در مقام انکاری آیند و حرمان کسب می نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی المکتوب  
سی و چهارم بنور محمد تباری صدور یافته در جواب مریدان که از توار و احوال نوشته بود الحمد و سلام علی عباده  
الذین اطلقوا مولانا محمد صالح معلوم فرماید که محبت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل  
انعام است خارج عالم هم نیست و چنانچه تفصل ز عالم نیست تفصل بی عالم هم نیست او تعالی هست و انرا صفات  
و قول و خروج و اتصال و انفعال از وی سبحانه سلب است خالی ازین صفات اربع او را سبحانه بایر چیست و  
بیرون ازین صفات او را تعالی بایر یافت اگر زنگی ازین صفات محتج است گرفتاری ظلال و ضلال حاصل است  
بلکه بیفت بیخونی و بیخونی که کردی از ظلمت تراشته باشد و او تعالی باطلید و اتصال بیخونی با آن مرتبه پیدا یابد  
که در این دولت بیخ نیست است انقباض و فوشتن راست می آید و اگر نبویس که نعم کند که در بارگاه خود سرگرم باشند  
و تا حین اوقات کینیات احوال را نویسان باشند و السلام مکتوب سی و پنجم به پیر زانگی خواجه محمد عبدالقادر  
عزالی صدور یافته و جواب استفسارهای که نموده بود در تالیف و ازین یقین و مایه سبب ذلک بسم الله الرحمن  
الرحیم بعد الحمد و الصلوة و التسلیات الدعوات بحجاب مخدوم زاده سیرا بن محمد شریف رسید از مطالعة آن فرحت فراوان  
بمعمول خایه را در شمول نسبت حضور و استیلا می آن اندراج یافته بود و نیک و مبارک است این دولت که به شمار  
آورده میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمتی عظمی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند شکر این نعمت  
بجا بیاورد و چون میداند که فطرت شما بلند است و بهین این هم احوال زشایه عجب میراست اظهار این نعمت  
نموده و شکر که لازمه کمال قاطع است نوشته بود که مشکا ه و حیدر مکر و دان که نعمت این دولت نیز مبارک  
باشد و بسم الله الرحمن الرحیم و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب سی و ششم به پیر زانگی خواجه محمد عبدالقادر



بجا آرد و برانند گمان شیعیه بر تقدیر صدق و محبت بواسطه استیلاي محبت محبوب است که محبت بر خیزند و در آخر  
 آن محبوب نه بیند و نه اندر آن کفر و ذوق گیرد و از انسوب محبوب دارد و درین صورت شیعیه محبت کثرت است که  
 بعنوان وحدت پس فایز نمی شود و تحقق نباشد زیرا که در فناء شود و کثرت است باطل بواسطه استیلا و شیعیه واحد  
 این فایز نسبت به عدم شود کثرت حکایات گفته اند حقیقت فناء و تحقق شیعیه کثرت است و صفات و شیون و  
 اعتبارات نیز تمامه نظر حق گردند و جز احدیت ذات مجرد و تعالی هیچ چیز نمی تواند منظور باشد حقیقت توحیدی  
 سیرانی اندک با جلوه گرد و دوحی از گرفتاری غلال انگلیه و در مقام صورت بند و داین زمان معامله باطل  
 اصول اقتد و از دال بیدار سید و شود و از علم بین و از گوش و عقل غرض نموده آید و وصل غریبان تحقیق کند  
 و کذا و کذا هم کذا و کذا نیز از در و اخلاص و آن هم هم و سر و دیم از ان موطن لب نمی توان کشاد و خودم زاده  
 از مایمان آن یقین می طلبند و نخواهند که آن یقین در علمین کمال است چه کند و چه گوید و چه چنان  
 و انما به مقبول سازد و خودم زاده از کرم معذرو داند و از طلب علم بطلب علم گویند و سوسانی که خودم زاده  
 گردند هر دو سوال از بلند فطرتی غیر و ادیک سوال از بیان یقین بطرف فاضل بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر  
 از بیان تاویل تشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب شما را نمی رسد و جواب سوال دوم از جواب سوال اول  
 هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استقامت و منافی صورت و اندک از تشابهات کتایات از مسلمات است  
 که مخصوص بر علم است عظیم الصلوات و التسلیات از امتان اگر اقل فیصل را به نسبت و در راست ازین علم نزدی  
 از زانی دارند و درین نشاء بر توح از محال شان برایشان گشایند اما امید است که در نشاء جم غفیر از امتان نیز  
 به نسبت باین دولت متحد گردند و انقدر تعلیمی در آید که درین نشاء نیز به دیگر را در او آن اقل رو است که  
 باین دولت مشرب سازند و انقدر حقیقت معامله ندهند و تاویل را شکست ناسازند باجماع جاز است که تاویل  
 تشابهات حاصل آن بعضی بود انما ندانم که چه حاصل دارد زیرا که تشابهات کتایات از ماطلات است و را  
 بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میسر گردد و انیمین در یک فردی از متنبیان خود مشاهد نموده است  
 بر گیرم تا چه رسد سوال شما از بیعنا علم امید و ساخته است اللهم انم لنا نورنا و اغفر لنا کما علی کل شیء قدیر  
 و السلام مکتوب سی و ششم بخواجه محقق صدور یافته در بیان بحکمت امامت و حقیقت نرسب  
 اهل سنت و جماعت و مذہب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت توسط احمد در میان افراط و تفریط که وظایف  
 و نوارج اختیار کرده اند و ادعای اهل بیت آنسر و علی الله علیه و سلم و ما یاسب ذلک من اهل بیت

بر احمد و الصلو علی سلیخ الدعوات میرساند محبت در ایشان و ارتباط و الفت با ایشان و رخت استلغ غفلان  
 این طائفه علیه ذل با و فاع و اطوار این طیفه سینا ز اهل نعم خداوند نیست جل سلطان و از اعظم دول او  
 اتعالی بخیر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلو و السلام الرحمن احب الی محبت ایشان ایشان است  
 و در مزم حریم قرب طلی ایشان توفیق آثار سعادت الطوار فرزند بی خواجه شرف الدین بن طاهر با خند  
 گردان و صفات جمیده در ایشان با و در تعلقات شتی جمع است و انیمین پسندیده با و در تبار بیای لا طحال  
 جمیع شجره سحانه احمد و الله علی ذلک صلاح ایشان موجب مصلحت جم غفیر است و فلاح ایشان شایسته مصلحت  
 است که بر شایسته ظاهر ساختند که ایشان بخواند و آشنایان و رخت با شمع علم خود را در اندر اگر چند کلمه بجناب  
 ایشان نویسی بهتر باشد چنانچه شمس چند کلمه نوشته شد چون دین یا ما بکث است بسیار گذرد میشود و هر کسی  
 درین باب یقین و یقین سخن میرساند و درین بکث چند سطر نوشته آمد و حقیقت نرسب اهل سنت مذہب  
 مخالفان بیان نموده شد بجناب آثار من علامات اهل السنه و الجماعه تفصیل شریف و محبت تفصیل شریف  
 که با محبت یقین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفصیل شریف با جماع صحابه و تابعین ثابت  
 شده است چنانچه نقل کرده اند و از انرا که با کبریا که بی از ایشان امام شافعی است رشیخ ابو حسن اشعرس  
 پسندیده تفصیل ابوبکر و عمر و عیسی امت قطعی است و از حضرت امیر به نبوت از شایسته شده است که در زمان  
 خلافت و آن مملکت خود و در حق و جم غفیر خود میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام زهبی گفته  
 امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلو  
 و السلام ابوبکر است پس عمر پس محمد پس گفت پس او محمد بن افضلیه پس توئی فرمودی مستحکم یک  
 مردی از مسلمانان باجماع تفصیل شریف از کثرت روایات ثقات بکث شمرت و تو اتر سیده است انکار آن را از  
 را بطل است یا از او تعصب و عین بحال کار نیافت عبد الرزاق که از اکابر شیعه است بی اضمحلال تفصیل  
 شریف قال کثرت و کثرت که چون علی بن عیسی را بر خود تفصیل داده کن هم تفصیل او انخلان را برود تفصیل  
 سیدیم و انرا و تفصیل زیداد بن جهم تفصیل فرموده است که من دعوی محبت علی ندیم و به و انما الفت کبر و  
 چون در زمان خلافت حضرت متین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه  
 گردید و سید کشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته و در وقت محبت یقین نیز از جمله شرک خط  
 است و جماعت اعتقاد نموده اند تا جایی ازین راه سوختن با صحابه غیر البشیر علیه و علی آله الصلو و السلام

پیامد کند و بجا نشینان پیغمبر علیه و سلم الصلوة والسلام بنفش و عداوتی حاصل نیار و پس محبت حضرت میر  
 شمر دلسن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت  
 امیر طرط افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و خلود دران محبت نمود و بسبب وطن اصحاب  
 خیر البشر علیه و سلم الصلوة والسلام زبان کشور ترک طریق معاصیه و سلفت معاصیین رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین کرد و نفسی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند و در میان افراط و تفریط  
 آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و تشکیک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم  
 است چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و سلم الصلوة والسلام فرمود که تو شی  
 است از منی دشمن و دشمن او را یهود تا آنکه برادر او بمیان بستند و دست داشتند و انصار است تا آنکه  
 فرود آوردند و را بمقتل که او در است یعنی ابن الله گفتند پس امیر فرمود ملاک گردن در من دو مرد یک  
 آنکه در محبت بن افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید بعد از آن  
 بهشتان نبود و پس حال خوارج را بحال پیرو تشبیه فرمود و حال روافض را بحال انصاری که هر دو از حق  
 وسط و درون افتاده اند خیلی جاایی بایر که اهل سنت و جماعت را از میان حضرت امیر مزارند و محبت امیر را  
 مخصوص بر رفته و در محبت امیر رخص نیست تیری از خلفا و تشریف است و بیاری از اصحاب کرام مذموم و  
 طام امام شافعی میفرماید که لو کان رخصا حسب آل محمد فلیشهد القتلان فی رافض یعنی بسبب آل محمد رخص نیست  
 چنانچه گمان میسر نمرد اگر همین حسب را رخص گویند پس رخص مذموم نیست زیرا که مذموم رخص از راه تبری دیگران  
 می آید نه از راه محبت ایشان پس بجان اهل بیت رسول علیه و سلم الصلوة والسلام اهل سنت باشند و  
 فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشانند شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام مینمایند و خود را گروه  
 اهل بیت گویند و اگر محبت اهل بیت تقصیر نمایند و تبری از دیگران کنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام  
 و انقیاد بکارند و مشاجرات ایشان را بحال نیک محمول دارند و اهل سنت باشند و از خوارج در رخص  
 بیرون بودند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و تبری از اصحاب رخص محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب  
 کرام تسنن بجا که بنای خروج رخص بر مصاحبان پیغمبر علیه الصلوة والسلام و التیمات و بنای تسنن بر حب  
 مصاحبان او علیه و سلم الصلوة والسلام و التیمات و التیمات معادل منصف هرگز رخص اصحاب را بر حسب  
 ایشان نخواهد گردید و بدستی پیغمبر را دوست نخواهد داشت علیه و سلم الصلوة والسلام و التیمات قال علیه

الصلوة والسلام من جهنمی که من الغنم یعنی الغنم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم چگونه عدم محبت اهل بیت  
 بر حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران بزرگواران است و سلاطینی خاتمه در پیش آن  
 محبت هر دو ساخته اند و از بزرگواران فقیه که عالم بود و علم ظاهری و باطنی در آن اوقات ترفیع محبت اهل بیت  
 پیغمبر و در پیغمبر و در آن محبت را در سلاطینی خاتمه مطلق است خطیم نیک رعایت آن باید نمود و در مرض موت  
 ایشان این فقیه حاضر در چون معاذ ایشان با خبر رسید و بشو و این عالم که اندر آنوقت سخن ایشان را  
 ایاد ایشان داد و از آن محبت استفسار نمود و دران بخودی فرمود که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا می خورم و جل و دان  
 وقت بجا آورده شد محبت اهل بیت سرایه اهل سنت است مخالفان ازین منی غافل اند و از محبت متوسط  
 ایشان جا بی جانب افراط را خوا اختیار کرده اند و ما و را افراط را تقریباً آکاشه حکم بخرج نموده اند و  
 در سبب خوارج آکاشه اندر آنکه در میان افراط و تفریط ندیست وسط که مرکز حق است و مصلحت  
 آنکه انجیب اهل سنت گشته است تشکیک الله تعالی میگوید محبت است که خواست را اهل سنت گشته اند و بتعال  
 دشمنان اهل بیت ایشان نموده اند از رخصه در آنوقت تبری و نشانی نبوده اند بلکه حکم عدم داشته اند  
 بزرگواران و بجان اهل بیت را رفته تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معاصیه است گاهی  
 اهل سنت را از این سخن که افراط محبت ندارد و گاهی نفس محبت را ازین بزرگواران احساس نموده  
 ایشان را روافض میدارند و از ایشان از جهالت خود و بیاد و خطام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت  
 میزنند و انصار حسب آل محمد مینمایند علیه و سلم الصلوة والسلام و التیمات روافض بی انکارند و بسیار را  
 از طمعی کرام اهل سنت که منع از افراط آن مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفا و تشریف می کنند و خوارج میدارند  
 اوای هزار روی ازین جو اتهامات نامناسب ایشان آغاز تا الله سبحانه من افراط ملک الجیمه و من تفریطها  
 از افراط محبت است که تبری از خلفا و تشریف و غیر ایشان را تشریف محبت امیر داشته اند انصاف باید نمود  
 که این چه محبت است که در حصول آن بیاری از جانشینان پیغمبر علیه و سلم الصلوة والسلام و سلم  
 و سلم اصحاب خیر البشر باشند علیه و سلم الصلوة والسلام و التیمات گناه اهل سنت همین است که با محبت  
 اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور مینمایند علیه و سلم الصلوة والسلام و التیمات و بیج کی را ازین بابا و بدو  
 امتازات و مخالفت یکدیگر میدی یا و نمیکند و از هر دو تعصب دوری دارند از جهت تعظیم محبت پیغمبر علیه  
 و سلم الصلوة والسلام و تکریم مصاحبان علیه و سلم الصلوة والسلام و لکن بحق رافض میگردد



بوی بطل را بطل تا بطمان اورا از او و هوس دور میدارند و هر چه در این میانند و در افاضه اهل سنت  
و اهل حق خوشنودند و در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تری نمایند و سوسو وطن با این کار بدین  
حاصل گشته خوشنودی خواجه مربوط بعد از اهل بیت است و سوسو جعفر علی بن محمد علیه و علیهم الصلوات  
و ابرکات ربنا لا تزحقلونا بعد از دینا و حسب ثامن لدنک رحمة انک انت الوباب نزد اکابر  
اهل سنت شکر الله تعالی سیمیم اصحاب بنیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و در وقت منازعات و  
محاربات یکدیگر را گریخته بود و در محله دلیل و اجتهاد و حقیقت جانب امیر نموده بودند و جمعی دیگر دلیل و  
اجتهاد و حقیقت جانب دیگر را یافته و طاعت دیگر را توقف بودند و هیچ جانب را دلیل ترجیح ندادند و بطاعت  
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طاعت دوم نصرت جانب مخالف  
امیر لازم که سوسی اجتهاد ایشان است و بر طاعت سوم توقف لازم آمد ترجیح یکی بر دیگری خطا هر سه  
فرقه بقتضای اجتهاد و عقل نمودند و آنچه ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملاست چه آنجا پیش  
دارد و وطن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز بقول از عمر بن عبدالعزیز است ملک و اموال را  
ملاست علما ایدینا لفظه فذلک الشارحین عبارت نموده و آنچه در کفایت کی و خطای دیگر بهم لب بناید  
کشود و هر راجحی که یابد بناید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و السلام  
افراد کرام را با همی فاسلوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کرد و شود شما خود را  
نگاه دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمیع اهل سنت را ببینید که بر ایشان ظاهر شده باشد بر امتد  
که نیست در جانب امیر بوده و مخالفت او را بخطر آید و در لیکن این خطا چون خطای اجتهادی است از  
ملاست و وطن دور است و از تشیع و تحقیق پاک و متبر از حضرت امیر متقول است که فرموده برادران  
ما را با نفعی نشنید اینها که کافر اند و نه مسلمان زیرا که ایشان را اولی است که کفر و فسق میکنند پس اهل سنت  
و رفقه هر دو بخند و محاربان امیر بنمایند و هر دو بقیقت جانب امیر قائل اند اهل حق نیز از اذاعت  
لفظ خطا که ناشی از تاویل است و در حق محاربان امیر تجویز نمیکند و زبان را از وطن و تشیع ایشان نگاه  
میدارند و محافظت حق محبت غیر البشر بنمایند علیه و علیهم الصلوات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوات  
و السلام الله الله فی نهایی لاتخذوهم عنایتی از خدا تبر سید جلشانه از خدا تبر سید جلشانه در حق حجاب  
من از برای تاکید این کلمه را بگویم که از فرموده امیر علیه و علیهم الصلوات و تسلیات و در فرموده اصحابی که از

بایست که تیرا بپندیم یعنی اصحاب کن چو ستاره با از بر کرام ایشان که اقتدار کنند راه یا بید و احاطه دست  
او که در باب تعلیم و توفیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس هر را معزز و کرم یا بد و شست و زلات ایشان را  
بر اصل نیک حمل باید نمود نیست در حسب اهل سنت و درین مسئله در فقه و در فقه غلوینا میاند و محاربان  
و میرا تکفیر میکنند و با انواع طعن و اقسام تمهید ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور  
حقیقت جانب امیر است و اظهار زلفی محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر  
مد خدا است سب و طعن اگر بدین نمودن از دینان و ترمین دور است که فقه آن اختیار نموده  
و تم اصحاب بنیر علیه و علیهم الصلوات و السلام وین و ایمان خود تصور کرده و سب دینی است که سب جانشینان  
بنیر علیه و علیهم الصلوات و تسلیات جزو عظم است طوائف شعلان هر کدام بجهت اختیار کرده اند و از اهل سنت  
اجدا گفته در بیان جمع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از معانه اند و از حق بیدار فساد و اندیشه  
که سب طعن اگر بدین راجح و عظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت و افاضه  
آفریده اند بخیه اصحاب بنیر علیه و علیهم الصلوات و السلام بنمایند و سب خلفاء را بشودن را عبادت میدارند  
این جماعت از اطلاق لفظ رفس بر خودی ناشی بنمایند و رافض غیر خود را امیدارند که در احادیث  
و عید بسیار در حق رفس آمده است کاشکه از معنی رفس هم اجتناب نمیدادند و تبری از اصحاب بنیر علیه و علیهم  
الصلوات و التیمات میکردند و هر دو ان هندوستان نیز خود را بنده و یگویی اند و از لفظ که خودی کشیدند و خود را  
کفر نمیدارند و کفار ساکنان را در حرب رانی انکار نموده و فمیده اند و در وصف کفار از تحقیق کفر تحقیق  
ایشان اگر اهل بیت بنیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و در رنگ خود را تصور کرده اند و ایشان را نیز  
بشمنان بی کبر و تمیز خیال نموده و اینجا به جگر تقیه که دارند که اهل بیت را منافق و مخایع انکار شده اند و  
حکم کرده اند که حضرت طایفه سی سال حکم تقیه با خلفاء و ائمه محبت نفاق داشته اند و منافق تعلیم و توفیر ایشان  
عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله با سراط محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات  
باید که دشمنان رسول را نیز دشمن باشند و سب و لعن بنمایند از سب لعن دشمنان اهل بیت کنند که گزاف و جمل را  
آفرین رسول است علیه و علیهم الصلوات و التیمات و انواع آزار و جفایای دشمنان بر سرور رسانیده علیه و  
علی آله الصلوات و السلام ازین جهات نیست نشیده است که سب و لعن او کرده باشند و در ساری از زبان شود و بگو  
اندرین را که که صاحب لرجال فی رسول الله علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بر تم فاسد خود و من

این بیت تصور نموده پس وطن و زبان و رازی بنمایند و امور نامناسب باو متعصب میازم این بیت  
 و درین است خداوند جلالت که او بکر و مکر و سحر و جادو را باطل است رسول علیه علی آله الصلوات و السلام  
 و تمن بوزن و نیشن و عداوت بآل محمد شسته باشند این بی انصافان کاشک و دشمنان اهل بیت را سب کنند و این  
 اسامی را با برحق بنمایند و سوزن بزرگان وین بپندارند این زبان درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت  
 مرفوع میگردد و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طعن و تفتیق ایشان قائل از خوبی اهل سنت  
 است که شخص معین را که با نول کفر قتل بود با احتمال سلام و توبه چنانچه نیکیبند و اطلاق لعن تجویز نمی  
 کنند بر کافران علی الاطلاق لعن تجویز میکنند اما بر کافرانی که تجویز لعن میکنند تازه با یک سوخته خانه او بویل  
 قطعی معلوم شود و روانی بی تماشای ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما لعن می کنند و اکابر صحابه را سب  
 و طعن بنمایند و با هر الله سبحانه سواء الصراط درین محبت ورد و مقام خطلات تعلیم است میان اهل سنت  
 و بخلافان مقام اولی که اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء را بعد از ائمه و هر چهارم خلفاء را برحق میدانند  
 زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از انبیاء است با خلافت بعدی نتوان سنت و این درت بخلافان  
 حضرت امیر تمام نموده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و بخلافان  
 انکار بحقیقت خلافت خلفاء و تفرقه بنمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تقلب متعصب می سازند  
 و امام برحق غیر از امیر دیگر برانیدارند و بیت که از امیر خلفاء ائمه واقع شده بود بر تفرقه حل میکنند و در بیان  
 انتخاب کرام حق را امام حایر و طبع علم الصلوة و السلام بحسب اتفاق بی انکارند و در امر است که کبر را مخدع  
 تعبیه بنمایند زیرا که بزرگمانها مساواتان امیر بخلافان او حکم تقید البته بحسب اتفاق و دشمنه و خلاف آنچه در  
 و لهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزرگ ایشان عداوت و عداوت و دشمنان  
 امیر بود و بایشان بخلاف اشتنا می کردند و محاربات را با اوالات و انیمو در نپس بزرگ ایشان جمیع محاب  
 بنیبر علیه علی آله الصلوات و التسلیمات منافی و مخدع بودند و بظاهر خلافت آنچه در باطن بود ظاهری کردند  
 پس باید که نزد اینها بزرگترین این است احباب کرام باشند و بزرگترین محبت خیر بشر بود علیه علی آله الصلوات  
 و السلام که این اخلاق ذمیمه از انجاشی شده است و بزرگترین قرون قرن احباب باشند که بران اتفاق و  
 عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در حکام مجید خود ایشان را احباب و محبت میفرماید  
 اعادنا الله سبحانه عن مستحق اتم و سوهر گاه سالیخان این است را باین اخلاق ذمیمه متعصب سازد و لا حظ

چون غیرت خواهند یافت آن طایفه گمراهات قرآنی و احادیث نبوی را که فضیلت محبت خیر بشر علیه السلام و السلام  
 و در فضیلت صحاب کرام علیه علی آله الصلوات و السلام را و در غیر این است و در شریعت اندر دیده اند و دیده اند ایان  
 بآن نماز و قرآن و احادیث جمیع احباب کرام با رسیده است چون احباب طعن باشند بر حق که از ایشان با رسیده است  
 نیز طعن خواهد بود و نمیدانند بخانه من ذلک مقصود این جماعت گمراهان این است و انکار شریعت و طعن در صلوات  
 و التسلیمات بعد از ائمه محبت اهل بیت رسول بنمایند و بقیقت باطل شریعت و علیه علی آله الصلوات و التسلیمات  
 میکنند کاشکامیه و موافقان میر میگویند و بر حق تقید که در صفت اهل کرم و اتفاق است قسم می سازند و طاعت از موافقان  
 امیر و یا مخالفان او که سی سال یکدیگر بحسب اتفاق دارند و بکبر و خداح و زد و کوفی بنمایند غیرت و را نماز و برود و اینها  
 آنچه در ایشان قمار خواهند بود و او هر روزی الله تعالی عنه را طعن میکنند و میدانند که در طعن او نصف احکام شریعتی معلوم  
 میگردد زیرا که علماء و مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار روایت وارد شده است یعنی سه هزار حکم شرعی  
 بنسبت شایسته شده است از آن سه هزار یک هزار روایت بر او برسد و روایت ابو هریره و بیهوش و بیست و سه است پس  
 طعن او طعن نصف احکام شرعی باشد و اما سخاری گوید که روایان ابو هریره زیاد از نهشت صد و انداز احباب  
 کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و بقیه تابعین جدا جدا و انس  
 ابن مالک از رواة او است و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند و طعن ابن هریره آن حدیث مخفی است چنانچه علماء  
 تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعاء آفرید و علیه علی آله الصلوات و السلام را بی هریره را بنفهم و علماء سلف  
 است قال ابو هریره حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم تعالی من سبط منکم و اذنه حتی ایض فی تعالی  
 فیضه ما ایضا با فضیلت برده کانت علی فافاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم مقالتهم اهل  
 صدری اما نیست بعد از یک تنی پانچم و درم خود شخص بزرگ وین را دشمن امیر دانستن و سب و طعن و طعن و طعن  
 او جائز نیست از انصاف و در است آنچه کلمه افراط محبت است که نزدیک است که از او بقیه ایمان بیرون اندازد  
 و اگر بفرمان تقید در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهد گفت در احوال امیر که باطن را از ترس انجلیت تخلف بنمایند و انما  
 و بقیه کلمات تهیه او در بین خلافت و ملکات خود در تحت خلافت خلفاء و انصاف عداوت و دشمنی بین امیر است  
 از عداوت خلافت نمیدانند و بطلان خلافت خلفاء ائمه را با هر اندازه که از انصاف خلافت خلفاء و انصاف عداوت و دشمنی بین امیر است  
 فضیلت شریف است و است ملجئه و اوراقی آن آیه که علی غیر از صدق و صواب ندارد و تقید فی حق نبوت است  
 نه بد و اینها احادیث صریح که بعد شریعت رسیده است بلکه متواتر المعنی کنند که در فضیلت خلافت خلفاء و انصاف



و غیر ایشان وارد گشته و جمعی را از ایشان بشهر بخت ساخته آن حدیث را چه جواب خواسته گفت زیرا که تقیه در حق حضرت  
 پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبر لازم است عظیم الصلوات و التسلیمات و ایضا این  
 قرآنی که در زیبا نازل گشته از تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را غنائ و باطلوم را بایستاقول است  
 که تقیه از صفات حیانت است با سدا و انزاسیت دادن نامناسب است کلمه شریعت نیست تقیه در یک ساعت یا دو  
 ساعت یا یک روز یا دو روز اگرچه میز نموده آید گنجایش دارد تا سی سال و سدا و انزاسیت نیست حیانت اثبات نمودن  
 و مصر بر تقیه داشتن بسیار سکره است و امر را برینگونه که میگویند گفته اند از بعضی از صفات ارباب شقاق و محاب غفاق  
 چه خواهد بود کاش قیامت این امر را بر اینهمه از تقیه تخفیف گرختا نکرده است تا با تقیه نیست و تقیه اختیار کرده اند اگر گشته  
 اصفت تقیه را که از صفات ارباب شقاق است نمیگویند هرگز تجویز آن میکردند و از دو طایفه ای چون را اختیار نموده اند بلکه  
 اگر نمیگفتند تقیه تخفیف هیچ امتیاز نیست حقیقت خلاف امیر بحال خود است و در جبهه ولایت و تبیه هدایت و ارشاد و  
 کرم الله تعالی و جبهه بحال خود در اثبات تقیه تنقیض و توپن لازم است کد این صفت از صفات افعال ارباب شقاق است  
 و از لوازم محاب که در خلل مقام و امثال سفت شکر الله تعالی سیم شایع است و منازعات محاب  
 خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر محال نیک عمل میدارند و از هوا و تعصب دور میدارند زیرا که تقیه  
 ایشان در محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و کی شده بود و سینه های ایشان از عداوت و کینه پاک گشته  
 غایب مانده الباب چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر متبدر را لایق رای خود و واجب بضرورت در بعض امور  
 بسبب مخالفت آثار رای مخالفت و مشاجرت لازم نیست و به کی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت نشان در  
 رنگ موافقت صد رای حق بوده نه برای هوا و نفس و مخالفت و شمار بان حضرت امیر را تخفیف میکنند و انوار  
 طعن و تشنیع و حق محاربان بجهت نمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهاد بر آن سرور علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیمات مخالفت کرده بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام حکم نموده اند و آن بخلاف  
 ایشان نه سوم و طام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهاد چه اگر باشد  
 و مخالفان چه مطعون و طام باشند محاربان هم غیر از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از  
 ایشان خبر بخت تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبریت کلمه تخرج من افواههم قریب نصف دین شریعت  
 را از روی است که ایشان تبلیغ کرده باشد اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شرط دین بخیر و دیگر نه این  
 بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچکدام اینها را آنگین رو نموده نه امیر نه و نه هیچ بخاری که اصحاب کتب

است بعد کتاب الله تعالی و شیع نیز بران احترام دارند فقیر از احمدی که از اکابر شیع بوده شنیده و ام که  
 میگفت کتاب بخاری که اصحاب کتب است بعد کتاب الله بخاری و آیات هم از موافقان امیر است و هم از مخالفان  
 امیر و موافقت و مخالفت راجع و مرجع ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد اگر  
 شا بطعن در معاویه روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را در حق نکردی همچنین در طعن که معاویه  
 بوده اند هیچ کی با معاویه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را نشان طعن نداشت باید انست لازم  
 نیست که امیر و جمیع امور خلافتی نباشند و مخالفت ایشان بر ظاهر چند راه مجاری حق بجانب امیر بوده زیرا که با است  
 که در احکام خلافتی صدر اول علماء تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم مذهب کرده اگر حق  
 بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است مذهب امیر  
 حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت نبوت منظور ندانسته و مجتهدین قبول قاضی شریح عمل کرده  
 و شهادت پسر را برای رد تجویز کرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقول غیر امیر که مخالف ای امیر بوده است بسیار است  
 بخت نعمت مخفی خواهد بود و تفصیل آن طالت میطلبد پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون  
 و طام نباشند حضرت عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها که بعد از حبیب رب العالمین بوده است و طالب گور مقبول و  
 منظور او علیه الصلوات و السلام بوده و حضرت پیغمبر مرض موت را به حجره او بر سر برده و در کنار او جان داده و حجره  
 مطهره او مدفون گشته و ذلک الشرف حضرت صدیقہ عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
 بیان شرط دین را با دعوای داشته و اصحاب کرام در مشکلات حکام رجوع بوی نموده و در حل خفاقات از وی دریافتند  
 همچنین صدیقہ مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی تشبیه نمودن بسیار نامتناسب  
 است و دور از ایمان به پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام امیر اگر در آن حضرت پیغمبر است و پیغمبر هم است حضرت  
 صدیقہ زو و بعد مطهره است علیه و علی جمیع اهل بیت الصلوات و السلام و بعد بقیه قبوله او علیه و علی آله الصلوات و السلام  
 پیش ازین چند سال و اب فقیر آن بوده که اگر طعام منی به بخت مخصوص بروحانیات طهره و اهل بیابان  
 و بان سرور حضرت امیر و حضرت فاطمه حضرت امامین را نمیگویم و علیهم الصلوات و التسلیمات شب و در آن شب  
 آنان سرور حاضر است علی آله الصلوات و السلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند و توجیه فقیر نمیشود و رو بجانب دیگر  
 دارند و دین اثنا بقیر فرمودند که من طعام در خانه عائشه میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه عائشه فرستد این  
 زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجیه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقہ را در آن طعام شریک

























این سیر را بنجام رساند و بیرون دایره نفس خرامد و چه در کار است که کس تلویحات نفس را در مرآت آفاق  
مشاهده نماید و تنبیهات خود را در آفاق معائنه کند چنانچه صفائی قلب خود را مشاهده مرآت مثال معلوم سازد  
و آن صفای صورت و نفس به سینه چو اوجدهان خود را که نظر باید و بفراست خود صفائی از آن خواه  
مکن مثلی مشهور است که دوازده ساله را بطیب چه حاجت چه بود جان میجو خود تلویحات احوال خواهد  
در یافت و تنفس سخت و قوی خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاق علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار  
دارد اما پنج آنهار را جمیع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هر گاه سیر نفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در سیر  
بود کاتب تحقیق آن نمود است سیر آفاق باید که بظلال تعلق شود چه آفاق چون ظل است مرآت را  
و مرآت است مظهر و ادراک آن به سیر آفاق است که نفس در مرآت آفاق مشاهده نماید و صفای تجلیه را  
از آنجا معلوم میسازد و در رنگ آنست که کس در خواب یا در واقع در مرام مثال خود را پادشاه  
بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید نه حقیقت نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه  
و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد و غایب مافی الباب از من خواب و اندیشه و آنچه  
استعداد پادشاهیت و قابلیت تطبیق را معلوم میگرد و جانی باید که تا معامله از قوه نفسی آید و از گوش  
یا خوش رسد و از آن نیز نزکیه و تجلیه منوط بسیر نفس است و آنچه در سیر آفاق دیده است استعداد  
از قابلیت نزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر نفس خود را منکر و مظهر نمید و بوجدان خود را  
اصفیه نیابد بی حقیقت از غایبانی نصیب است و اینچنین مقامات بهر است و از اطوار سبعه بچو  
برست نیارده پس ناچار سیر نفسی داخل سیرانی الله گشت و تمامی سیرانی الله که مقام فنا است مربوط  
به تمامی سیر نفسی شد و سیرانی الله محل بعد از سیرانی نفس صورت می بندد و کیف الوصول الی معاد  
و و نه با تعلق اقبال و دو من حیث به سعادت آثار اینچون در سیرانی نفس تعلق علی وجهی که بذات سالک  
منسوب بود و زائل میگردد و گرفتاری که بخود اشت مرتفع میشود و گرفتاری دیگر در ضمن زوال گرفتاری  
و ات و نیز زائل می گردد چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن  
بالا گزشت پس راست آمد که سیر آفاق در ضمن سیرانی قطع گشت و سالک بهین یک سیر جمیع گرفتاری  
و دیگران نجات یافت پس با اندازه آن تحقیق معنی سیرانی معنی سیر آفاق بی شک است است آره چه  
بی تحقیق سیرانی است و قطع تعلقات و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدریج سیر

[illegible]





ما ووصول بحق است سبحانه و از شانه هدایت نور یگونی است از حق کجا خواهر رفت و نهایت شهادت حق چه خواهد بود و گویند  
که ما از حق محض میرویم جلیس طاهره و از شانه هدایت گزیده نعل لیس می گویم و از شانه هدایت انوار حق میرویم و جلیس طاهره  
طهورات را در حق گزیده ظاهر را در این طهورات میرویم چون در بیست مرتب متفاوت است از یک جهت با بیست  
و دیگر میرویم و از ان لطیفست دیگر با لطیفست ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی نه از حق سبحانه و انوار  
بر چنین اسب حقیقه است انوار است نیز نه بان و دست که طول مدتی دارد که از انوار است انوار و علامات  
حدوث است و دست و انوار در رنگ او یکسان است و چون در طول است و میانی که در ان دست واقع میشود نیز چون  
و یکسان است و مناسب نیز با وجود حق و چندی از حق و چندی از حق که در ان میان می آید و از حق چندی  
این چهارگان بی سر و برگ از حقیقت معامله پیدا بند و گرفتار ان عالم چون از حق چندی پیدا دارند و رسانی خود را  
است انسانی انکار و بیادانی خود با است و بیادانی خود چندی پیدا بند و گرفتار ان عالم چون از حق چندی پیدا دارند و رسانی خود را  
حق نمیکند که نهایت انیا علیهم الصلوات و التسلیات بلکه نهایت تمام الرسل علیه السلام و الصلوات و التسلیات نیز حق  
است سبحانه و نهایت انوار با نهایت این بزرگواران میسر است و نهایت انوار بود و در ان نهایت آن  
و هیچ مناسبست در ادویش تواند که کتب را نهایت میسر شده باشد که در ان نهایت انوار بود و در ان نهایت آن  
بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات باشد پس راست آمد که نهایت بحق است سبحانه و تفاوت در میان طهورات  
طبی تفاوت در جات است یا آنکه گویند که نهایت خود را وصول بحق میروند و جلیس طاهره و از شانه هدایت انوار حق  
است که طلال طهورات حق را هم میدهند تعالی و تقدس با وجود تفاوت و درجات آن طلال و طهورات پس  
نهایت است جبار باب نهایت نفس الامر و وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزرگوارتر است از حق است  
سبحانه پس اگر اتمای طلال و طهورات بحق باشد تعالی و تقدس که نهایت و بزرگوارتر است از حق است و نهایت  
آن یکی و وصول بحق باشد تعالی که ما و ان طلال و طهورات است چه میسر شود و چه اتمای طلال و طهورات  
باشد قاعده می گویند این طاهره را طهره حاشا الله که بر آرم بر این ان کلام را به تشریح ان جهان  
بسته این سلسله اندر به از حیا جهان سلسله این سلسله را به ربنا اعرفنا و زو بنا و امر الله انما  
و نسبت اقدارنا و الله اعلم القوم ان از حق و کتب جبار هم به خود صادق و در حیا میروند  
حد و ریاضت و جوارب استفسار او که از وحدت وجود پیدا می شود و در تحقیق دادن انرا معلوم شرعیه و ایضا  
پیدا می شود و از ان جهت سبحانه و از ان جهت معنی است و انیا سب ذلك الحمد لله و سلام علی جبار و الزمین

اصطفا می رسیده بود و در معرفت و وحدت و وجود قائل اند و علما انرا کفر و نفاق میدانند و هر دو طائفه از فرق و طایفه  
از حقیقت انیماله نزد تو چیست بحجت آثار تحقیق این بحث را این فقیر در کتوبات و رسائل خود تفصیل نوشته  
است و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود  
بغض و درت چند کلمه نوشته اند بدانند که از صوفیه علیه هر که به وحدت و وجود قائل است و اشیا را حق می بیند  
تعالی و حکم همه اوست میکند مرادش نیست که اشیا با حق مخل و ملائکه اند و نیز منزل نموده تشبیه است و  
و حجب ممکن شد و چون چون آمده که انیمه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آخانه ایجاد است نه عینیه نه تنزیل  
است نه تشبیه نه سبحانه انان کما کان فیما بین ما تنفیذ نه انه و لا بصفاة و لا فی انما که محذوف الا کوان و کما  
و تعالی بر همان معرفت اطلاق خود است از انج و حجب کفیف از مکان سبیل نموده بلکه حق است انست که  
اشیا نیستند و وجود اوست تعالی و تقدس منصور که ان الحق گفت مرادش آن نیست که حق تمام و با حق تمام که ان  
کفر است و موجب قتل او بلکه حق قول او آنست که حق موجودی است سبحانه غایه مانی الباب صوفیه اشیا را  
طهورات حق میدانند تعالی و تقدس و کمالی اسما و صفات او سبحانه می انکار بر حق شایسته تنزل و بی مظنه تغیر و  
تجلیل و رنگ از آنکه ظل از شخص نشد و نمیتوان گفت که آن ظل بان شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و  
یا آن شخص تنزل نموده بطور حق ظاهر شده است بلکه آن شخص بر معرفت احوال خود است و ظل از وی  
بوجود آمده است بی شایسته تنزل و تفرقه چند در بعضی اوقات می را بواسطه کمال عینیت که وجود آن شخص پیدا کرده  
و وجود و سایه از نظر نشان نمی گردد و غیر از شخص هیچ چیز نشود ایشان نباشد شاید که نمونیکه ظل عین شخص است  
یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و پس از حق تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه طهورات حق اند  
تعالی نه عین حق جلیس طاهره پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جلیس نه پس معنی کلام ایشان که عین است و هر دست  
باشد که خدا و علما که ام است و نزاع در میان علما و کرام و صوفیه عظام که از حق الله سبحانه الی یوم القیام فی  
الحقیقت ثابت بنا شد و مال قولین یکی بود اینقدر فرق است که صوفیه اشیا را طهورات حق میگویند تعالی  
و علما ازین لفظ نیز تمایز می بینند از جهت تحریر نموده از توهم حلول و اتحاد سوال صوفیه اشیا را با وجود  
طهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجی  
میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معلوم خارجی میدانند اما در خلج  
وجود و بی انرا اثبات می نمایند و ادوات خارجی میگویند اگر کثرت و همیه خارجی انکار نمیکنند مع ذلک





حصولی نیست مگر در حق و در حق از هر یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جلوسلطان نشانی است و استقرار پیدا کند و از فضل و بهجت زوال محفوف باشد نفس امری می گردد و در این آن ده چیز هم در نفس امر هستند و هم نیستند لیکن بر او اعتبار را که قطع نظر از هر یک حس و در هم کرده شود و مستند و بلا غرض و در هم هستند و قدس مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبه بازان پیش سلطان بنیاد شعبه بازی نموده بود و درین اثنا طایفه و شعبه باغ و درختی از بنه بختل آوردند و نمیدونی بود اینها را ظاهر ساخته و در همان مجلس نمودند که آن درختها را اهلان شنوند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بار تناول نمودند و در وقت آن سلطان حکم کرد که شعبه بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبه اگر شعبه بازان را بکشند آن شعبه به قدرت خداوندی جلوسلطان بجال خودی ماند و اتفاقاً چون آن شعبه بازان را کشتند آن درختهای از بنه بختل درختها را جلوسلطان بجال خود ماند و شنیده ام که آن درختها این زمان بجال خود نزد مردم از میوه آنها میخورند و مالک علی الله بجز پس در صورت تنازع فیما حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسماء صفاتی خود را در برده امور ممکنات در هم تیس و در هم ظاهر ساخت و بود و در بی ثبوت خیال آن کمالات را در بجا می آید جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات و مرتبه حس و در هم بجا فرموده تا نمود و بی ثبوت خیالی پیدا کرد و پس بود اشیاء باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات گرامست فرموده است و در منج اشیاء اتفاق می داشته و معالما بدی باینهم بود ساخته تا چار وجود و بی ثبوت خیالی نشانیه نفس الامر گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیاء خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود ندارند لیکن بر اعتبار چنانچه مکرر گشت حضرت دال بر بزرگواری این فقیه که از علما و عقیقین بودند قدس سره میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علما و فقیه بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متمازیه است باطل می گردد و اگر کثرت است قول صوفیه که بوحده وجود قائمند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امر نیست و آنرا بیان فرمودند و محاف فقیه نموده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه در بی ثبوت است بخاط فقیه رقیقند و در قسود آورده و الامر الی الله سبحانه پس صوفیه که بوحده وجود قائل اند محقق اند و خدا که کثرت وجود حاکم اند نیز محقق مناسب احوال صوفیه بیک وحدت است و مناسب احوال علما

کثرت زیرا که بنیای شریعت بر کثرت است و تقاییر احکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیا علیهم السلاوات و التسلیمات و تنبیها و تنذیب اخروی کثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی حکم قاضیست آن عرف کثرت را نه خواهر ظهور را دوست میدارد و ابتداء این مرتبه نیز خبر و نیست چه ترتیب این مرتبه معنی و محبوب رب العالمین است سلطان ذی شان را خدمت دشمن باید و عظمت و کبریا و اورا زل و افتقار و بیکار در کار است معالما وحدت وجود هر چند کما حقیقه است و معالما کثرت نسبت با و در رنگ بجا بگذارد آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجازات نامند و رات چونکه محبوب و تعالی گشته است و بقای ابدی ابدی اشیاء را عطا فرموده است و قدرت را و بیاس حکمت آورده و اسباب را در پیش فعل خود ساخته آن حقیقت کما لم یورثه است و اینجا متعارف گشته نقطه جواد هر چند کما حقیقه است و دانه که ناشی از آن نقطه است کما بجا از آن حقیقت آنجا میجو است و آنچه متعارف است مجاز است و اینها پدید آمده بود معنی این قول افلاک الله عبدالم یضرفه و نوب بدانند که چون دوست دارد و حق تعالی و سبحانه بنده را و نوب وی صادر شود که او ایما حق حل و علما از ارتکاب ذنوب محظوظ اند اگر چه جائز است که ذنوب را ایشان صادر شود و بخلات انبیا علیهم السلاوات و التسلام که از ذنوب معصوم اند جز از صدور ذنوب هم نشان سلوب است و چون ذنوب از اولیا صادر نشود یقین است که ضرر ذنوب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنوب لایضرفه و نوب درست است کما لایضرفه علی ارباب العلم و غیره تا آنکه بود که ادا از ذنوب سابق باشد که پیش از وصول بر حیدر ولایت صادر شده بود فان اسلام بحسب ما کان قبله و حقیقت الامر عند الله سبحانه و ربنا لا توخذنا ان سبلا و اخطانا و اسلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعت المعطف علیهم و علی آله السلاوات و التسلیمات اعلی مکتوب جمیل و پیغم بختل آنکاهی معارف و دستکاهی خواجہ حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجلی شما و صفات و اربی است جلوسلطان بخلات ذات که نکل از آن دولت بی نصیب است و یتیمی خود و در حق وی از زانی در غیبت و یتیمی عرض است بوی از جوهریت نیافتد و مایناست و نکل از حضرت و سلام علی عباده الامین و صطفی خود و ماکرام از هر چه میر و دشمن دوست خوشتر است و از معارف غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه نفس خواص نموده می آید توجیه نمایند باید دانست که عالم تمام مجال و انعام اسماء و صفات واجب است تعالی و تقدس اگر در مکن حیات است مرات حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرات علم اوست سبحانه و اگر قدرت است مرات قدرت اوست



تعالی علی بذاته لایقاس و ذات او را تعالی و عالم فلهی نیست و هر آتی نه بلکه ذات او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اثری که اگر چه آن مناسبت در هم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان الله یعنی من المبین بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسبتی همی دارند و مشارکت صوری در میان اینها ثابت است چنانچه در واجب تعالی علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچه آنجا قدرت است آنجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق وی از زانی نیست بلکه ممکن چون بر صورتها و صفات او تعالی مخلوق است تمام عرض است و بوی از جوهریت نیافته و قیام و بذات واجب تعالی و تقدس و ارباب مقول که ممکن را بگوهر و عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بنی است و قیام بعضی ممکن بعضی دیگر که ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نه از قبیل قیام عرض بحجر بلکه فی الحقیقت آن هر دو عرض بذات بواجبی قیام دارند تعالی جوهری و در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ملکات اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود که صفات او قائم بآن ذات باشند بلکه ذات مراد واجب است تعالی که صفات او تعلل و همچنین جمیع ملکات با دو قائم اند و اشارت می که هر یک بذات خود بلفظ انامی نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع بهمان یک ذات است که بجهت راقیام با دست اشارت کنند و اندامها هر چند ذات تعالی مشار الیه هیچ اشارت نیست و با هیچ چیز متعده این معارف غاصه را که نظران با معارف توحید و وجودی خلط نکنند و دست و گریبان گیرند اندر ارباب توحید و وجودی نزدیک ذات تعالی و تقدس موهوم نمیدانند و اسما و صفات او را تعالی نیز اعتبارات علی ای انکار و حقایق ملکات را سلوکیند که بوی از وجود باینها نرسیده است الا عیان ما حکمت را که الوجود و ظلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موهوم و بجهت از انکه میداند چنانچه علما و اهل حق فرموده اند و ملکات را که جمالی اسما و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید غایت مافی الباب ملکات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارد و نمیدانند و جوهریت که قیام بخود دارد و در ملکات اثبات نمیکند و همه را قیام بذات او تعالی تعیین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است جلشانه و این محال است که تسلیم قلب حقائق است جواب گوئیم که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او بهمان اعراض متعدد و مخصوصه است که جمالی اسما و صفات واجب تعالی و این اعراض را بذات واجب تعالی و تقدس هیچ غایت نیست و هیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقائق لازم آید پیش ازین نیست که قیام این اعراض

بآن ذات است تعالی قیوم هیچ شیء اوست پس نه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انامی نماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالی چه اشارت هر کس با لفظ انامی ماهیت و حقیقت خود است و این تسلیم تسبیح نیست و بعینه سخن ارباب توحید و وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انامی چنانچه بخت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه است تا باینکه این اشارت ندارد چه اعراض بالا استقلال و بالا حالت قابل اشارت حسی نیست و چون حقیقت او قبول این اشارت نکردنا چنان اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن بهمان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انامی او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع به مقوم او گشته است که ذات واجب تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب گشت تعالی و تقدس و در امی سخن ارباب توحید شد عجب معالیه است انامی ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و قبول سبحانی و اما حق حکم کند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او تعالی و آن متعین است جواب امتناع قیام حوادث بی حیل حوادث است و ذات او تعالی که محال است ممکن قیام رخیا یعنی حلول نیست بلکه بیفت ثبوت و تفرق است یعنی ثبوت و تفرق ممکن بذات واجب تعالی سوال چون ثبوت ممکن بذات واجب است تمام عرض باشد از محل و راجع به دو که قائم باو باشد و آن محال کدام است ذات واجب نیست تعالی همچنین ممکن محال است و از آنجا که آنست که او را قیام بذات خود باشد بلکه قلعه بیرون بود و چون ارباب مقول در قیام عرض غیر از منتهی حلول تفهیم و اندامها چار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را منتهی را بگوید چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشایداست که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ محسوس و محله در میان نیست ارباب مقول آنرا باو دارند یا نه تشکیک ایشان متصادم با جهته میشود و یقین ما بقتل و اینها زائل نمیکند و در این بحث را بنفای و افیغ گردانیم ارباب طلسم و صاحب سیمایه چنانچه می نمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض غریبه درین صورت همه کس میدانند که این اجسام باو در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز این دانند که درین قیام شائبه حالت و محالیت نیست بلکه ثبوت و تفرق اینها بذات صاحب طلسم است فی توهم حلول و در مانع نمیدانند همین تصویر است چه حضرت حق سبحانه و تعالی انبیا را در مرتبه حس و وهم

خلق فرموده و اتقان و احکام و رتبه اینها را احاطه نمود و معامله ابدی و تنجیم و تقدیر بر سر مدی با آنها  
مربوط ساخت پس این اشیاء را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق انبئی شایسته حلال و سلب مظنه حال  
و عمل و تمییز دیگر صورت که در صورت آسمان که در آینه ظاهر شود اسبابی باید که آن صور را اجسام دانسته  
جواهر انکار و در آن تماثل را جواهر انکاشته قائم بخود اند و اگر فرضاً شخصی آن صور را اعراض و اندوخته  
بغیر تصور نماید و بعلت عرفیت طالب محال آنرا بدو بی محال نبوت آنها را محال دانند آن شخص نیز سفیه  
است که بتقلید مردم انکار بر اوست خود مینماید چه هر که تمیز دارد و بدو است می باید که آن صور را اصلا  
محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد و همچنین نزد باب کشف شهود تمام مکملات و درنگ آن  
صورند و پیش از تماثل نیستند غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور تماثل را باطنی کامل  
خود بر نیجه اتقان و احکام داده است که از خلل متفکون اند و از زوال محفوظ و معامله اخرویه  
ابدی با بنیام مربوط است که امر غیر متداین تکلیفین نظام که از علماء معتزله است حکم ریت من غیر امام عالم را  
مجموع اعراض دانسته است و از جواهر خالی انکاشته علی ان الکذب قد یصدق چون او از کونه نظری  
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود حل سلطان ندانسته و مور وطن و تشیع عقلا گشته است چه عرض  
را از قیام بغیر جاریه بود و بوجود هر قابل نیست تا قیام را با مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات  
علیه عالم را اعراض محبته و عین واحد دانسته و عین واحد را اخبارات از ذات احدیت دانسته و حلال  
لیکن بعد بقای این اعراض در دوران حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی بعد می رود و مثل حق  
بوجود می آید و نزد فیه این معامله شهود نیست نه وجودی چنانچه در خواشی شریح را بحیات تحقیق این بحث  
نموده است سالک را در وسط احوال پیش از آنکه ماسوس از نظر او مطلقاً رفع گردد و در آن چنان  
می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی میاید که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم میاید و در آن  
رابع موجودی انکار و تا آنکه بفلسه مطلق مشغول گردد و همیشه ماسوس را معدوم یابد و درین زمان  
در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع به عالم نظر می در آید  
و گاهی حقیقی گردد و از انجا نیز حالت تجدید انشاء متوهم میگردد و همواره عارف را معامله بقا و رجوع بعالم  
بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد استوار نماید باز عالم نظر او خواهر دارد و عالم را استمرار الوجود خواهر  
یافت پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه به وجود او همیشه یک تیره است اگر نیز نسبت

در شهود است و الله سبحانه و تعالی للملهم للنسواب و حکم بود بقا و اعراض در دوران که بعضی از متکلمین گفته اند و قول  
است و بشیوه نه پیوسته و ادله که بر عدم بقا اعراض آورده اند اتمام اند این معارف غامضه گویا سبقی  
است مرا که یاران آنجا را انکاشته فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند انکاشته فرمایند چون در تفسیر کسب بود  
بهر که امام یاران آنجا را انکاشته علیحدّه نوشته اند و انکاشته معارف نموده آمد و السلام علیکم علی من لدیکم مکتوب  
**چهارم و ششم** نبیالات فیه رنگانی صدور یافته در فضائل کلام طیب که متضمن طریقت و حقیقت و غریبت است در  
بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار نیست و در بیان آنکه ولایت را  
از شریعت چار نیست و همیشه بشریعت متکلف است و باطن گرفتار آن و مایا سبب ذلک لا اله الا الله محمد  
رسول الله این کلام طیب متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا آنکه سالک در مقام نفی است در مقام طریقت  
است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منقذ گردد و طریقت را تمام کرده باشد و مقام فنا میرسد  
بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بگذراند و بهر چه حقیقت متحقق شده باشد و بیقا موصوف گشته  
و باطن نفی و اثبات و این طریقت و حقیقت و این فنا و بقا و باطن سلوک و جذبه بهم ولایت صادق  
ای آید و نفس از آمارگی باطمینان میگردد و مرکز و مظهر میگردد و پس کمالات ولایت مربوط بجز اول این کلام  
علیه گشت که نفی و اثبات است باقی مانده و دوم این کلام مقدسه که ثبت رسالت قائم الرسل است  
علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات این حمد و اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از  
شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و سوم و روم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن  
است که بعد از حصول مرتبه ولایت بکسول می پیوندد و کمالات نبوت که کمال تاممان را به تبعیت و  
وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان  
ولایت اند و گویا شرایط اند از میراث تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت  
باید دانست و شریعت را همچون مصلوّه در طریقت گویا از انجا ساسات حقیقت است و در حقیقت از انجا ساسات  
حکمیة تا بعد از طهارت کماله شایان اتیان احکام شرعی گردد و تا بلایف او اسه نماز که نهایت  
در اتب قرب است و ستون دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جز و اخیر این کلام مقدسه را مدیای  
یا نعمت بیکران کند و اول در جنب آن قطر و ثبوت و کمالات ولایت و در جنب کمالات نبوت مقدار  
نیست و در راد جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمیع انکاشته نبی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند



و شریعت را که لب لباب است پوست آکاشته چه کند نظرشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جزئی است  
 برست نیاروده اند و نبوت را بهیئت توحید خلق قاصر آکاشته اند و این توحید را در رنگ توحید عوام نام نهاده اند  
 ولایت را که توحید حق را در جمل و خلا بران توحید ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته اند و اینرا  
 در کمالات نبوت نیز در وقت ۲ روح روحی است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت  
 آن کمالات روحی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه از آن ذکر خواهد یافت و در وقت  
 نزول نبوت در رنگ ولایت روحی است این قدر فرق است که در ولایت بظهور توحید خلق است و  
 بیاطمینانی است سبحانه و در نزول نبوت بظهور باطن توحید خلق است و کلیت خود ایشان را بحق بلشت  
 دعوت بنمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل تحقیق آن نموده  
 است و این توحید ایشان خلق نه در رنگ توحید عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توحید عوام خلق است  
 مگر قاری ایشان است که با سوسه دارد و توحید خاص خلق نه بواسطه گرفتاری است با سوسه  
 چه این بزرگواران گرفتاری با سوسه را در اول قدم و داع نموده اند و گرفتاری بخلق  
 خلق جاسطانه بجای آن گزیده بده توحید خلق این بزرگواران را بر اسب جداست و ارشاد است  
 تا بخالق خلق جل سلطان ایشان را بنهوفی فرمایند و برینای مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت  
 نماید و شک نیست که این قسم توحید خلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از قیمت با سوسه  
 فاضل تر است از آن توحیدی که برای نفس خود بحق نمائند جمل و خلا مثلاً شش بزرگائی جل سلطان انتقال  
 دارد و درین اثنا باینانی پیدایش که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگری بر دارد و در چاه رود  
 درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا نایب را از چاه خلاص کردن چه شک نیست که  
 تخلیص نایب بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالائی غنی است از او و از ذکر او و نایب باشد ایست  
 محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این زمان تخلیص او هم  
 ذکر است که انتحال امر است و ذکر او یک حق است که حق مولا باشد جمل شانه و در تخلیص که با امر  
 واقع شود ادای دین است حق عبد و حق مولا تعالائی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در آن  
 وقت داخل ذنب نموده آید چه به وقت ذکر گفتن مستحب نیست در بعضی اوقات ذکر ناگفتن سخن است  
 و در ایام منی و در اوقات کمر و روز ناهشتن و نماز ناگزاردن از روز و داشتن و از نماز

گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از خلقت است بهر وجه که شمر شود نه آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه  
 نفی و اثبات است اگر اتم ذات تعالی چنانچه گمان برده شد و پس آنچه از انتحال او امر و انتها  
 از لوازمی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر است هیچ و شری بامراعات حد و شرع ذکر است  
 و همچنین نکاح و طلاق بآن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره امر و نایب  
 جل سلطان نصب عین مباشرت این امور است پس خلقت را گنجایش نباشد لیکن ذکر است که با هم وصف  
 مذکور واقع شود و هیچ تاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است مذکور بخلاق  
 ذکر است که با انتحال او امر و انتحال از لوازمی واقع شود که ازین صفات قلیل انصیب است هر چند ازین  
 صفات در بعضی افراد ذکرشان با انتحال او امر و انتحال از مناهج شرعیه است بر سبیل عبرت یافته  
 شود حضرت خواجه نقشبندی فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابا زنی قدس سره از  
 راه علم بخدا رسیده است جل سلطان و ایضا ذکر است که با هم وصف واقع شود و وسیله ایست  
 مرفو که را که با مراعات حد و شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه نمودن  
 بی محبت تام بنا صعب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط به ذکر و صفات او است تعالی پس  
 اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله عنایت دیگر است آنچه از هیچ شرط  
 و نه تبع و سبب الله بخوبی من بشاء بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در او این معامله سه گانه طریقت و  
 حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله را در جنب  
 آن معامله هیچ اعتدای و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و با ثبات تعلق داشت  
 صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که  
 در ابتدا به توجع حاصل بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت  
 میسر میگردد و خیال باید کرد و معامله صورت او حقیقت باشد و مقدمه اول ولایت بود و در گفتگو چنانچه  
 در آید و در بیان چگونه گنجید و اگر فرضاً بیان کرده شود که در یاد و وجه در یاد این  
 معامله و ارشاد انبیای اولی العزم است علیم بصلوات و تسلیات و التیمات و البرکات  
 که انصیب قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فرغ ناچار اقل خواهند بود  
 سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد

و به ما واء شریعت عروج میناید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشاء بیان  
متعلق است ظاهر همیشه شریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله درین نشاء و ارجل است  
باطن از اعمال ظاهر مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط با بیان شریعت است که بظاہر متعلق  
دارد پس همه وقت درین نشاء ظاهر و باطن از شریعت جاریه نبود کار ظاهر عمل شریعت است  
و نصیب باطن نفع و ثمرات پس شریعت جامع کلمات در و سبب معانی کلمات و ثمرات است معصوم به معن  
نشاء دینی نیست کلمات اخروی و تمام سمری نیز از ثمرات متعلق شریعت است پس شریعت  
شجره طیبه آنکه درین نشاء و در آن نشاء از ثمرات و فواید آن عالم تنفع است و جهان جهان  
فوائد از اینجا خود است سوال ازین بیان لازم آید که در کلمات نبوت نیز باطن بطن است  
سبحانه و ظاهر بطن خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که بطن نبوت  
است تمام روح بطن است وجه توفیق چیست جواب آن معامله بروج تعلق دارد و مقام دعوت  
مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بطن باشد و ظاهر بطن بطن شریعت غر ادا است  
حقوق ایناناید و در وقت هبوط تمام بطن متوجه باشد و کلیت خود خلق را در یک محل و علاء است  
فرمایند فلا منافاة و تحقیق این مقام آنست که توجیه بطن عین توجیه بطن است سبحانه فایده توفیق  
و وجه الله نه باین معنی که ممکن است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر را چه  
یا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآت است او تعالی تواند بود بلکه توان لغت که  
واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیا و در مرآت واجب تعالی همچنان متوجه میشود که  
صور اشیا و در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حولی و سریانی نیست همچنین اشیا  
را در مرآت واجب تعالی معلول و سریانی نه چگونه معلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجود  
نیست وجود صور در مرتبه توهم و خیال است بعد از آنکه مرآت است صور نیست و آنجا که صور است آن را  
هزاران عار است زیرا که صور را پیش از نمود خیالی نبوتی نیست و غیر از حق و بی بودی نه اگر مکان را برود و توهم  
توهم دارند و اگر زمان دارند و در مرتبه خیال دارند و لیکن این نمودی بود و اشیا چون بعضی خداوندی جلستاد اطفال  
معتنون است و از سرعت زوال محفوظ و معامله ابدی باینما مربوط است و عذاب و ثواب سمری ایشان  
منوط بر آنکه در مرآت نبوت محفوظ و امور است و التقات ثانی از برای شود و مرآت در کار است و در

مرآت واجب تعالی محفوظ و الا همان آت است و التقات ثانی از برای شود و اشیا و مرآت است  
صور نیز برای حکام و آثار مرآت اولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشوند و برای طول مرآت  
میکرد و همچنین اگر مرآت غیر است آن غیر در برای نور ظاهر میگردد و ثمرات ذات واجب تعالی که اشیا برای  
حکام و آثار را میتوانستند چه در آن بینه طبعی و اثری نیست بلکه هیچ نسبت اینجا معلوب است اشیا را که برای  
چه چیز و انانیتاری و در مرتبه تزلزل که وطن نبوت سما و معانی است اگر اشیا برای صوح حکام واهی باشد نهایش  
دارد چه هیچ و بعد و علم و قدرت مثلاً که در برای اشیا ظاهر اند و صور جمع و بعد و علم و قدرت مرتبه و چون که مرآت آن اشیا  
است اینها حکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر هر قطره است اند و آنکه عظیم که در مرآت واجب تعالی محفوظ و الا همان  
مرآت است و التقات ثانی از برای شود و اشیا که کلمات و در آن مرآت در کار است حال اندا و رجوع است  
که صور نیز در آن و بعد از آنکه از نظر بنام م تفع شده بودند و چون معامله رجوع باخر رسد و سیر در اشیا  
دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد و ناچار شود و مقیاس تبدیل خواهد شد و  
ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندرای الرحیل در زنده آن وقت  
غیب نخواهد بود و جز شود و نخواهد بود و اما این شهود تمام و اکل خواهد بود و از آن شهودی که قبیل  
رجوع حاصل شده بود چه شهودی که باخر متعلق دارد و اکل است از آن شهودی که بدین متعلق  
است سبحانه لا رب انیم نعمانه و لا عاشق المسکن با تجمیع باید دانست که از تحقیق سابق لایح  
گشت که نبوت شئی را که در مرآت بنمایه جز در خیال نبوتی نیست مرآت بر مرآت تخر خود است  
از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آئینه قریب دوست و نیز توان گفت که آئینه محیط  
آن صورت است و آن صورت است این قربت و احاطه و صیت نه در قبیل قرب و احاطه جسم یا جوهر عرض  
آنجا قرب و احاطه است که قتل در تصور آن عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر پس درین  
صورت قرب و صیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و مثل الاغلی همچنین است قربی  
که حضرت حق را سخنان با عالم است همچنین احاطه و صیت او تعالی معلوم الماهیه است و محلی غیبت  
ایمان آرم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه نیست او را تعالی  
نمائیم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جدا است و از صفات امکان و حدوث طبعه هر چند  
تخیلی و تشبیه آنرا در عالم مجاز که قطره حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت





جنت باشند و از یک فاکته تناول فرمایند و التذات و تمیز هر کدام طبعه است و اگر طبعه نباشد لازم آن فیصله است  
 المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر علی علیه و علی آله صلوة و السلام و نیز لازم آید که هر که فضل باشد از شخص زوج  
 او نیز از آن شخص فضل بود که زوج با زوج متزوج است این صورت شریعت بشرط استقامت و وجوب فلاح  
 است و مستلزم نجات اخروی و مصحح دخول جنت چنانچه که شست و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عام  
 حاصل نمود و تقدولی الزین امثوا و این زمان خلیف الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهاد  
 و در ولایت خاصه آورد و نفس را از تاریکی بدرج باطنیان کشف لیکن بدانند که منازل و وصول بآن ولایت  
 نیز موقوف باعمال شریعت است ذکر آنی جل شانده عمده این راه است تا مورات شرعی است و اجتناب  
 از منافی شرعی نیز از مورات این راه است و ادای خرافات از مقربات است و طلب پیرانه بین راه  
 نماید که وسیله تواند شد نیز مورات شرعی است قل الله تعالی و اتبوا الیه الیسیله باجملا از شریعت چاره نبود و چه  
 صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که اعمالات و کمالات نبوت که است حقیقت شریعت مکمل است  
 ولایت تملک صورت شریعت است و کمالات نبوت که است حقیقت شریعت مکمل است آنفا انشاء الله تعالی  
 مقدم ولایت طریقت است که آنجانی ماسوی طلب بر سر غیر و غیرت مقصود و چون فاضل خداوندی جل شانده  
 بکلیت از نظر مفعول گشت و در دیدن نامی و نشانی از اختیار نامرئی حاصل گشت و مقام طریقت باجمام رسید و  
 انی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که بعد از نبی الله است و همین است مقام بقا و کون  
 حقیقت که مقصد قهقی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فوا و بقا است اسم ولایت صادق می آید و اما  
 مطیع می گردد و از کفر و انکار خود باز میماند و از مولای خود جلیس طاعت را نمی یگرد و مولی نیز از وی رفی  
 میشود و گراشته که در جلیت خود گشت زائل میشود و گویند هر چند نفس در مقام اطمینان برسد از سر گشته  
 خود باز نیاید هر چند که نفس طینه رود و هرگز صفات خود نگردد و چه جاد آید که آن سرور علیه و سلم  
 آله صلوة و السلام در حدیث رجفان الجاد لا منوالی انما و الا که فرموده است مراد از آن جهاد  
 با نفس داشته اند و آنچه به کشف فقیر در آمده است و بوجدان خود یافته است خلاف این حکم  
 معتد است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ گشتی و اطمینانی یا بدو در مقام انقیاد و تنگی می چند  
 بلکه آنرا در رنگ قلب تنگ که نسیان ماسوی نموده است می یابد که آنرا بدو دانش غیر و غیریت گذشته  
 است و از تب جاه دریا سفا و از لذت دالم و از سته مخالفت کجاست و سرگشتی که آیتش از حصول

اطمینان با هر چه متفاوت کند هر چه گویند از اطمینان و سرگشتی بخوابش دارد اما بعد از حصول اطمینان مخالفت و اطمینان  
 را محال نیست و در بنیاب این فقیر هر چند باجمان نظر مطالعه نموده است و در حل این معاد و در ورنته که مخالفت مقرر  
 قوم است اما بنیابیت الله سبحانه و تعالی بر سر خود نفس مطیع مخالفت و سرگشتی نیافته و چه استلک و تحمل چیز است دیگر در  
 وی ندیده هر گاه نفس خود را اگر خدا می مولای جلیس طاعت ساخته باشد مخالفت چه بخوابش دارد و چون نفس از حضرت  
 حق سبحانه تعالی را نمی گشت و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی رفی شد اطمینان چه صورت دارد که منافی رضا است  
 هر شیئی حق جل شانده هرگز نامرئی میگرد و ادا از جهاد که باشد سبحانه حقیقه الحال تو آنرا بود که جهاد باقلب بود که هر  
 از طبع مختلف است و هر طبعیت او همان است و هر میزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب  
 ناشی است و اگر غضبیه است هم از انجا بود است می بینی سائر حیوانات که نفس ناطقه ندارد این صفات مذکور  
 در آنها کائن است و نشیبت و غضب و خشم و ترس و شغف از این جهاد همیشه بر با است اطمینان نفس تسکین  
 این جهاد نمی نماید و لیکن طلب رفع این تعال نیز باید در ابقاء این جهاد فوا و کثیره است که تضمین تقیه و تطهیر  
 قالب است تا کمالات آن نشاء و معالیه آخرت باصالت اذ او امر و لو گشت چه در کمالات اندن نشاء قالب  
 تملک است و قلب تملک آنکار بر عکس است قلب تابع و قالب تبعی و چون این نشاء تملک پذیرد و آن نشاء  
 پیرو نماز و این جهاد حقیقی گردد و این تعال باجمام رسد و چون فاضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان آمد و متجاوز  
 حکم آتی جل شانده گشت اسلام حقیقی می شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر طبعی خواهی بود در آیه حقیقت  
 خواهد بود و اگر نازاد یا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر موم است حقیقت موم است و اگر حج است حقیقت حج  
 علی هذا القیاس سائر ایتیان بالا حکام الشرعیه پس طریقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت  
 متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی باسلام حقیقی نرسد و چون فاضل خداوندی  
 جل سلطان حقیقت شریعت تملک گشت و اسلام حقیقی می شد مستعد آن گشت که از کمالات نبوت به تبیین  
 و در اشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بهره یاب و انصیب و اگر چه چنانچه صورت شریعت همچون  
 شجره طبعیه است کمالات و ولایت را اگر گویا داشت او نیز حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارک است  
 مرکبات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات  
 حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صورت باشند کمالات نبوت را که حقائق آن صورت باید دانست  
 که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از نفس آمده بود که در صورت نفس اماره اطمینان داشت















احکام است که از کتب و معنی ایشان ببارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن حکام که با جهت و  
سند ایشان ظاهر گشته زیرا که در حکام اجتماعی هرگاه مجتهد را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر متابع را  
چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مطلقا ثابت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن حکام با عدم حاصل در پیغمبر  
اولی العزم را نیز حکام با اعلام و اوقالی ثابت است متابعت بر بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که با فایده هدیقت  
و مناسب بر کرده حکام علیحدّه است گاهی حل مناسب است و گاهی حرجست پیغمبر اولی العزم را اعلام کامل می شده بود  
و پیغمبر اولی العزم را اعلام حرجست آن و این حل و حرجست هر دو ما خود از پیغمبر منزله است چنانکه در مجتهدان یک ماضی  
و حکم مختلف اخذ نمایند و یکی از آنجا محلی می نمود و دیگری حرجست سوال این اختلاف در اجتماع گنجایش دارد  
که مدار آن بر رای است که هم احتمال نوباد دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام و اوقالی گنجایش ندارد  
زیرا که آنجا تردد در نوباد و خطا حائز نیست بلکه نزدقی حل و علایک حکم است اگر حل است حرجست ندارد و اگر  
حرجست است حل را محال نیست جواب را است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرجست است حکم حل  
حل و علایک و واقع تعدد باشد نسبت تعدد قوم و لا خود را می دست خاتم الرسل یعنی دست نمی آید که  
کافه نام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقع تعدد خود ندارد و حل سلطان ایجاد و حکم نیست سوال غم  
اولی العزم هرگاه حکم حل می کرده باشد پیغمبر دیگر متابع و در آن امر حکم حرجست نماید لازم می آید که حکم ثانوی نیست  
انکه اول باشد این جائز نیست که نسخ مخصوص پیغمبر اولی العزم است نه اولی العزم فیتوا اندیشه نوباد نسخ وقت لازم  
می آید که حکم ثانوی عام بود نسبت کافه اتمام تاریخ حکم اول که نسبت بر روی واقع شود و نماید و حکم ثانوی خاص نیست  
بلکه نسبت بیک گروهی حکم حرجست کرده است بجمه اولی العزم ندارد و فی ثانی که در یک واقع مجتهدی حکم حل میکند و مجتهد  
دیگر در همان واقع حکم حرجست بنماید و هیچ نسخ نیست بر نیز در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجاری  
است و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج آن میان پیغمبر  
گذشت پس در شرائع انعم احکامیکه از کتب و معنی پیغمبران و اولی العزم بحسب اختصار مفهوم میگردد و پیغمبران متابع  
را نیز در آنجا محال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه نام دارد گشته اند بر پیغمبر متابع به قوم که دعوت کند  
خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است بحد اعلی است و اگر حرجست است بحد اعلی حرجست است باز آنکه پیغمبر  
دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم نماید این زمان نسخ تصور نیست پس نسخ با اعتبار همان حکام باشد که نسب  
افت از پیغمبر منزله ما خود را و احکامیکه با جهت و اعلام ثابت شده اند و نیست و اجتماع و سهب اند نسخ

[illegible]





مناقی و دانش است و نفی است هم بسیاری از علوم و معارف صحیح را که برین تعلیق دارند از آری احکام شرعی را بجا آورد  
 ارجمه است که امام را در آن گنجایش نیست اما امور دینی و باورای احکام شرعی بسیار است که این قاس انجام دهد  
 است بلکه توان گفت که اصل ثبات الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقضای عالم برپاست پس هر گمان را باین  
 بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که در میزان و در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر معنی باشد و این بزرگواران  
 در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک معنی بود پس نزد حق جل و علا ترک عبادت به انفع و دیگر شود و عوام بکفایت  
 این حاکم آنرا را اعلا بر اندوین را که می شنود سوال چون دین کتاب و سنت کامل گشت بعد از آنکه با الهام چه  
 احتیاج بود و چه نقصان باشد که با الهام کامل گردد جواب امام مظهر کالات خفیه دین است نه ثبات کمالات نرا که و در دین  
 چنانچه اجتهاد مظهر حکام است الهام مظهر و قاطع و اسرار است که نمی تواند در میزان کو تا دست بر چند دراجتهاد و الهام  
 فرقی واضح است که آن مستند است بخالق را که الهام پس با الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام  
 شیه اعلام می است که ماخذ سنت است چنانچه بالا رفت اگر چه الهام مطلق است و آن الهام مطلق بنیاد است من لیک  
 رحمت و مبی ناسم اما نرا خدا و السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و ششم** مولانا عبدالقادر  
 انبلی صدور یافت در بیان آنکه معالیه عارف بجای می سرکه سیات و دیگران در حق او حکم حسنات پیدا  
 میکند بحمد الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولیک یدر الله سیاتهم حسنات معالیه و در پیش بنیاست  
 الله سبحانه و تعالی به سببه علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بجای می سرکه سیات و دیگران حسنات او میگردد و در ذیل  
 ایشان حمیده او میشود مثلاً ریا و تعدد سیات است و از ذایل او صاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم  
 محو و مکرر دیگران که آن درویشان جمیع تمام خطرات و کجانی را از خود منسلوب ساخته بجناب قدس خداوند  
 جل سلطان منسوب دانسته است و جمیع انواع حسن و جمال و غیره و کمال را از خود دور داشته با و قفا  
 مخصوص گردانیده است خود را غیبه از شرف و نقص نیچ نمی یا بد و در خود غیر از دل و افتقار و انکار هیچ نمی بیند  
 اگر چه مفاد وی از افرا عظمت و کبریا بی باطنها هر توجیه او شود و در ازینخواه دریافت که از راه او بوقوع خود  
 گذشت و بکنایه که شایان عظمت و کبریا بی است خواهر رسید و همچنین حالت حسن و جمال و غیره و کمال که پیش  
 از زینه بودن ازین نصیب او نیست اما ذات با اهل امانات راجع است پس در صورت ریا و تعدد مقصود  
 شنهار و افتقار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است بجان و اعلام احسان او است تعالی  
 که نسبت با و دفع آبر و دست پس ریا و تعدد عین محو و مکرر حق باشد تعالی و تقدس که از ذالت بجمد است

آمده است و علی بن ابی طالب سائر الصفات اولیک یدر الله سیاتهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً و السلام  
**مکتوب پنجاه و هفتم** بسلام غازی نائب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شأنه اولی است از  
 صلوٰه فتاوی بنحیر البشر علیه و علی آرمین صلوٰات ففضلها و من اتسلیمات اکملها آنا ذکر می کشایان قبولیت و شهادت  
 باشد یا ذکر می که طالب استیخار مقداد اخذ نموده باشد و مایا سب ذالک چندگاه بعملو غیره بشیر علیه و علی آله الصلوٰه  
 و السلام اشتغال داشته و با نوع و اقسام صلوٰه در و در غیر متناوب و متناوب و ثمرات عاجله بران متعبد میا فتم و  
 بر قاطع و اسرار و ولایت خاصه محمد صلی صاجها صلوٰه و السلام و انجیمه متعددی گشته چون مرتب برین عمل گذشت  
 اتفاق افتوی درین الزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال را نام شرع و صلوٰات موقته انتشار افتاد و در وقت  
 خوش می آمد که بجای صلوٰه تسبیح و تقدیس و تملیس اشتغال نماید فتم حکمت درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازد و آخر  
 بغایت الله سبحانه معلوم گشت که در وقت ذکر گفتن هزار در و در فتاوی است هم هر مسل را و هم هر مسل الیه را  
 بر و وجهی آنکه در وقت قس آمده است من شغل ذکر می عن سالتی غلطیه فضل اعظمی السالمین و جدوم آنکه چون  
 ذکر را بخود از صفت پیوست علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکره سیدان سرور نیز مثل  
 آن ثواب می رسد قال علیه و علی آله الصلوٰه و السلام من سن سنة نکره ابر با و از من عمل بها و همچنین هر عملی  
 نیک که از امتان بوجود آن عمل چنانچه بجا می رسد به پیغمبر که و وضع آن عمل است نیز با تقدیر احمد و صل  
 نیز و بی آنکه از اجزای عمل چیزی نقصان کنند و بیج در کافیت که عامل به نیست پیغمبر بل ناید چه آن عطا  
 حق است ملسلطان عامل را در آن صفت نیست آری اگر از عمل نیست نیز بوجود با باعث از و یا و هر عامل  
 خواهد بود و این را بیانی نیز به پیغمبر خاک خود بگشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم و شک  
 نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است بجان و طلب اجر طفیلی او است و در و در مقصود اصلی طلب  
 حاجت است نشان اینها پس می بینی راه ذکر به پیغمبر برسد با نفعات زیاد و خواهد بود از آن بر کاتی که از  
 راه و در و با بر صلوٰه علیه و السلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکر می کشایان قبول است باین  
 عزیت مخصوص است ذکر می که این چنین است در و در بزرگواریت است و وصول بکات از و در و شیه متوقست لیکن ذکر  
 طالب استیخار کمال کمال خداوند و شیه لطیفه بران راه است که از در و گفتن فصل است چنان ذکر و وسیله آن ذکر است  
 بدان ذکر کنند بآن ذکر برسان چنانچه است که مشایخ طریقت قدس قدس تعالی به ابریم متعددی را بجه از ذکر می که بزرگوار  
 از و در حق او بقصا بر نرفتن و شن نموده اند از امور و از این معانی از این بیان گشت هیچ فری زشت

اگر چه در کمالات بدرجه علیا برسد به غیر خود مساوت پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه  
 متابعت شریعت است آن غیر است علیه الصلوٰه و السلام پس این همه کمالات مر آن غیره را نیز ثابت باشد با کمالات متابعت  
 و غیر با کمالات نفوسه و علیه الصلوٰه و السلام و همچنین آن خود کامل بر تئیه هیچ نیکی نرسد اگر چه آن غیره را هیچ متابعت  
 نکرده باشد و دعوت او را قبول نموده بود چه غیره با کمالات معاد است و دعوت است و تئیه شریعت مأمور است بدان  
 در دعوت و تبلیغ تصویر یا المکمل و غیره است هیچ کمالات بر تئیه دعوت و تئیه نرسد فلان حب عباد الله ان الله من اسب الله  
 ان عباد و محب عباد الله ان الله و بهدای و تبلیغ شریعت باشد که در غیر آدم است فدای قیامت سیاسی عمار با خون  
 شهادتی سبیل الله و زن کنند و به آن سیاسی بر تئیه آن خون را آید و امتان را این دولت میرانده است هر چه  
 تبلیغ و تئیه است اصل زحل است و فرع مستنبط از بی فضل این تبلیغ این است باید در یانت به چند دعوت  
 و تبلیغ در بیات است اعیان و مبلغان و در درجات منف و قدرها تبلیغ بی به خصوص در خصوص بیاطل به تمام و از  
 و آنکه عالم صوفی است که بیت اقرست و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و در ثب و وارث غیر است علیه و  
 علی آله الصلوٰه و السلام جمعی بحثان این است که تبلیغ ایدیت نبوی میناید علیه و علی علیه الصلوٰه و السلام فضل این  
 است و امتان را که مطلق افضل دانسته اند مثل خود است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته اند گزینش و در نفس مطلق  
 در مبلغ جامع راست که تمام تبلیغ ظاهر و باطن و تبلیغ باطن و تبلیغ ظاهر دعوت کند و تمام باطن لان فی الاقتصار  
 قصور اینانی اطلاق انفس ظاهر و باطن و تبلیغ باطن و تبلیغ ظاهر دعوت کند و تمام باطن لان فی الاقتصار  
 عموم المتفقه المکمال و در لو با باطن است ظاهر بی باطن است و تمام است و باطن بی ظاهر ظاهر جامع و آنکه باطن  
 را بظاهر جمع سازد که این است ربنا اعم لنا نورنا و غیر ان الله علی شئی قدير و اسلام علی من اتبع الهدی  
**مکتوب پنجاه و هشتم** بخواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار او که از عام مثال بود از  
 دو باغ که یکی به شایع قاعی و جماعه دیگر که نقل روح میگویند دیان کمون و بر و زو مایا سبب ذلک  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و علیه الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین بحیث  
 شریفه که از حسن نشاء و علو فطرت التفات فرموده بود و بطلان آن شرف داشت سلوک الله تعالی  
 نوشته بودند که شیخ محی الدین عولی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن سرور فرمود  
 علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ان الله خلق لایة الف آدم و حکایتی می آورد در بعضی مشاهدات عالم  
 مثال که در وقت طواف کعبه نظر بینین ظاهر شد که چهار بیست طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در میان

ایشان طواف ایشان و بیست عربی خوانند که یکی از آن دو بیست این است که تصدیق که ختم منما به خدا بیست  
 طواف جمیعنا چون این بیست شنیدم و در خاطر گذشت که اینها ابرار عالم مثال اند و متعارف این بطریق از دنیا  
 بجانب من نگا کرد و فرمود که من از جمله اید و تو ام من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت  
 من زیاده از چهل هزار سال است من از روی محب ختم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوٰه  
 و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده است فرمود که تو از آدم آدم میگوئی این آدم است که در اول دوره  
 هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در وقت آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام که سابق تخریر  
 یافته است بخاطر گذشت که در حدیث قول است خود و ماکر مادرین سلسله بعثت الله فی من برین غیره ظاهر گشته  
 است آنست که انیمه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام گشته اند وجودشان  
 در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین  
 خلافت یافته و سجود ملائک شد و صلوات الله تعالی و تسلیما به سحانه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام غایه مافی الباب آدم  
 چون بر هفت جاسیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف اوصاف بسیار دارد و پیش از وجود او قبل از  
 متطاوله و در هر وقت از اوقات صفات الطیفه از لطائف او ایجا و خداوندی جل سلطان در عالم مثال  
 موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و بی اتم او گشته و کار و بار آدم مظهر از وی بود و آدمی که تو را مثال  
 که مناسب عالم مثال است نیز بطریق و کلمات صوری و مضمونی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب  
 و ثواب گشته بلکه در حق او قاضی شده بهشتی پیشست و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن در وقتی از اوقات بهشتیست  
 الله سبحانه تعالی یا الطیفه در کبر از صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و در آن عالم بی نظیر ظهور آرد و  
 کار و بار که از ظهور اول وجود آرد و از ظهور ثانی نیز وجود آرد چون آن دوره نیز تمام شده ظهور از صفات  
 از آن صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بحسب سبب و چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده  
 ظهور رابع بیست و بیست و شانی باشد و الله تعالی و چون در آن ظهورات مثالی او که تعلق بعضی صفات و لطائف  
 او داشت تمام گشته آخر الامر آن سبب جامع در عالم شهادت ایجا و خداوندی جل سلطان بوجود آرد و بفضل  
 خداوندی جل سلطان مخرز و مکرر گشته که در هر هزار آدم باشند از ای همین آدم اند و دست و پای او بند و  
 مبادوی و تقدسات او چند صد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار فوت او گشته است الطیفه بوده است در  
 مثال از لطائف حدیث که عالم شهادت وجود داشته است و طواف بیست الله که مکرر در عالم مثال میکرده



















صفات تعلقات حادثه حادث باشد و صفات تعلقات از جناب قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر اجسام و اعراض منزّه است زمان و مکان و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق او ویند که او را سبحانه فوق العرش و اندر جهت فوق اثبات کند عرش و مساوی آن همه حادث اند و مخلوق او ویند تعالی مخلوق و حادث را چه بحال که مکان خالق قدیم گردد و مقرا شود و اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی او نور است و صفاته همه ملکات در وی بیشه است تا چنانکه مرتب و در او که عظمی و کبریائی خالق جل و علا بخاید او بود است باین غلاف ظهور انرا آشفتد مانند والا عرش و غیر نسبت باو تعالی بر اینند که همه مخلوق او ویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایند که هست و دیگران را نیست آینه که نسبت شخص را بنمایانید میتوان گفت که آن شخص در آینه است بلکه نسبت شخص با آینه و سایر اشیا و مقابله بر اینست تفاوت از جناب قابل است آینه قبول صورت شخص بنمایند و دیگران این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و من محد و دو حناهی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه آن وسعت که نفهم ما در آیه محیط است نه آن احاطه که درک ما شود و قریب است نه آن قریب که منتقل با گردد و با است نه بصیغ متعارف ایمان آید که واسع است و محیط است و قریب است و با است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و بر چه دایره و اندکی که تدبیر در فهم بسیار دارد و او تعالی باین چیز محدود نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز محال نشود و بعضی و تجزئ در جناب اقدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت محال نشود و انواع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زمان و غیر از نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونگی و بیچون اندکی شبهه و بی نمونه اند اما قدر میدانیم که او تعالی هست و با سماء و صفات کامله که خود را بآن ستوده است شفع است اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و عقل و تصور ما شود و او تعالی انسان منزّه و متعالی است چنانچه گذشت لا ترکه الا بصار سه و در میان بارگاه است پیش ازین بی نبوده اند که هست بایده اندست که سماء الله تعالی تو فی فی انزینی موتون بر سماء اند از صاحب شرع هر اتمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد و اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد چنانچه اطلاق باید کرد که آمده است و معنی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خدا است جل سلطان که عباس حوت و صوت و در آورده بر پیغمبر علیه و سلم آله الصلوٰه والسلام منزل

ساخته است و عباد بآن امر نمی فرمود چنانچه کلام نفسی خود را توسط کلام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازد و مقام خفیه خود را در عین ظهور می نماید چنانچه حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرمود و بر زبان فرستاده است و او را و لواهی خفیه خود را در شرف حروف و صوت آورده بر منتهی ظهور جلوه داده است پس هر دو کلام کلام حق باشد و کلام نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجازی را که باز را بی واسطه است و کلام لفظی را بی کردن و کلام خدا الملقن کفر است و همچنین کتب و صحف و دیگر که بر اینها در تقدیم علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است احکام خداوند نیست جل سلطان که موافق هر وقت و مباد و رآن تکلیف فرموده است و بدین مؤمنان حضرت حق سبحانه را در بهشت بی جهت و سلبه مقابله و بی کین و بی احاطه حق است ایمان آید که این رویت اخروی و کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بچون است و درین نشان حقیقت آن برار باب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نعیم ایمان نبود و اسی بر خیزد و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهان کنند و دولت ایمان انهم مشرف گردند و او تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال اینها است نیز خیر باشد آن فعل یا شرمه تقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو بار اوست او مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شمر شمار ابا و اسطاد اب او تعالی نسبت بنایه کرد خالق الشرب باید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیئی باید گفت و خالق القاذورات و الخسار نیز نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شوقی که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را با و نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینها میفرماید آرسه علماء حق قدرت بنده را در فعل او عقل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده اند زیرا که ذوق و فرح است در میان حرکت و توقف و حرکت مختار و قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش میچ مدخلی نیست و در حرکت اختیار و فعل است همین قدر فرق با بحث مواخذة دیگر و و اثبات ثواب و عقاب بنمایند اگر چه در قدرت و اختیار بعد تر و در اند و بنده را معفظ و عاجز دانند ایشانان مراد علماء را بنمیدند اما اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد کند این خود از بندگی دور است



بلکه باین معنی است که بند و آنچه گفت شده است از عهد و از تو برآمد و آنچه تو از او آرد و زود پس  
 یکی تو را و او را و زود و از ده ماه یکبار روزی تو را نیست و در هر خود بزاد و را حد یک حج تو را و او را و و سله  
 بزاد القیاس باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و مروت و صفای در آنها  
 فرموده است از جهت منفعت و نفع تو انانی بند و قال الله تعالی فی الزمر و لا یزیدکم الله شیئاً  
 خیراً تعالی بشما سانی بخواند و شوازی میخواند و روزی فرموده است جلست که بیدار شدن گفت علم و فضل الانسان  
 فیما فی فی من الله تعالی که گفت که زشتی که انی تکلیفات شاکه را و مخلوق گفته است انسان معیض و معبر از  
 شسوات می تواند کرد و تکلیفات شاکه را می تواند بر داشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ستادای حق از  
 اجل شانه بسوی خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از غفلت بر آید هر که دعوت ایشان قبول کند او را  
 بهشت و بند هر که انکار نماید عذاب و دوزخ تهدید کند بر ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه حق  
 است و صدق که شایسته گفتند از او و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله و سلم و دین او تا نسخ  
 او یان سابق است و کتاب او بهترین کتب انقدم است و شریعت او را تا حق نخواهد بود بلکه تا قیامت قیامت  
 خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که نزد او هر موعظه و بیعت او خواهر کرد و بعنوان است  
 او خواهر بود و آنچه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از  
 عذاب گور و حفظ آن و سوال نکرد و دیگر دان و ناس عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و برودن  
 زمین و کوهها و پاره شدن اینها و نشر و نشر و اماده روح جمیع و زلزله ساحت و هول قیامت و  
 محاسبه اعمال و شهادت و حراج اعمال و تقسیم و طهر نمودن انما هی حنات و سلیمات بدین و شمول و وضع  
 میزان حشاش و کلمات و آن وزن کنند و کی و زیادت و کثرت و نیک و بد معلوم سازند اگر چه حسنات گران آمد  
 علامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت نجات است و نفع آن نیتان بر غلات میزان دنیا  
 است آنچه باینکه که بالا رفتن است و آنکه نیست با شرفین و شرف عمت انبیا صلی علیهم الصلوات و التسلیمات  
 او را و شایسته و مؤمنان را باذن ناکند یوم الدین جلست از نا بهیست قال علیه و علی آله الصلوة و السلام  
 شفا علی لای الکیا کرم من انبی و اول صراط که بر پشت و وزخ نمند و مؤمنان از آن بل عبور کرده بهشت  
 روند و کافران یا پیاپی از دوزخ افتند و بهشت که سعد از بهشت میمونان است و دوزخ  
 که معد از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الابد باقی خواهند ماند و وفای نخواهند گشت

و بعد از محاسبه مؤمنان چون بهشت و دوزخ بهشت را هم خواهند آمد و از بهشت بیرون نخواهند آمد و  
 همچنین کفار چون دوزخ رو و همیشه در دوزخ خواهند بود و ابد الابد عذاب خواهند شد و تنگینی در عذاب  
 در حق ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب و لا هم یفلحون و هر که در دل او زنده ایمان  
 نخواهد بود و او را بواسطه افراسا معصی که بر دوزخ بهشت بهشت عذاب خواهند بود و او را از دوزخ خواهند  
 بر آید و نیز روی او را سیاه خواهد کرد و چنانچه کفار را سیاه کند و نیز غل و زنجیر خواهد کرد و چنانچه کفار را کشتن و نجات  
 حرمت ایمان او ملائکه بند و بی خود و نرسد و علامه کرم اند و عقیبان را هم خدا جانشان و در حق ایشان چه نیست  
 و آنچه مأمور بلفعل می آید و از زنا شوی پاک اند و اولاد و تناسل در حق ایشان منقود است بعضی ایشان را  
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر سالت برگزیده است و به تبلیغ حق مشغول ساخته پس آن کتب و نعمت انبیا صلی علیهم  
 و التسلیمات ایشانند که از خط و نسل محفوظ اند و از کبر و مریدین محصوم به چه ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی  
 نموده اند همه صدق و موافق است و شایسته قبول و اشتیاقند و رو این بزرگواران از غفلت و غلطی او  
 بخانه ترسمانند و غیر از اشتغال او امر کرده اند و هر زمانه ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی یا آنچه از دین بهواتر  
 و ضرورت بهار سیده است اجمال و تعصیل و حال توارح از نفس ایمان خارج اند و ایمان کمال می افزایند  
 و حسن پیدای کنند امام فخر کو فی علیه الرحمه میفرماید که ایمان قبول زیادت و نقصان میکند زیرا که تصدیق شرف  
 عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادت در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت  
 کند و فعل و اثر و یقین و دویم است کمال و نقصان در ایمان با جنبه رطاب و خشک است هر چه طاعت بیشتر  
 کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مؤمنان مثل ایمان انبیا بنا شد بر همه الصلوات و التسلیمات که آن ایمان  
 بواسطه امتزاج طاعات بزرگ و علی آن کمال رسیده است که ایمان خود هم مؤمنان بزرگ آن نرسد  
 به چند این هر دو ایمان و نفس ایمان شرف است و از آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت دیگر پیدا  
 کرده است ایمان دیگران گویا خزان ایمان نیست و در میان انبیا کماله و شرافت منقود است خود  
 انسان به چند با نبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و نفس انسانیست نه کمال اما کمالات دیگر مرئوس  
 را علیهم الصلوات و التسلیمات در درجات علینا رسیده است و حقیقت دیگر نیست و در دوزخ از حقیقت شرف که حاصل  
 در برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم فناس دارند و امام فخر علیه الرحمه فرماید ایمان و حق و امام شافعی  
 علیه الرحمه ایمان و مؤمنان است و الله تعالی هر که را راجع است با دنیا ایمان حال توان گفت است

مومن مقام و اعتبار بال و خاتم توان گفت اما مومن انشاء الله تعالی اما به وجهی که گنید از صورت اشتباه  
 ۱ جناب بهتر است مومن با کتاب معانی اگر چه کماثر باشد از ایمان بیرون نرود داخل دایره کفر  
 نگردد و منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علماء کبار نشست بود و در شخصی آمد و پرسید که  
 چه میگویند در حق مومن فاسق که بر خود را بناحق بکشد و سه اور از حق او جدا سازد و در کاسه سه  
 او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب بخورد با خود خود را نکند آیا مومن است یا کافر بگوید که از  
 علماء در حق او غلطی نموده و دور از معامله ساخته اند امام اعظم درین اثنا فرمود و مومن است و با کتاب  
 این کبار از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علماء گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز  
 ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود همه قبول نمودند و اخذات فرمودند اگر مومن عاصی پیش از  
 غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر توبه و انابت مشرف  
 نکشت امر او بخدای است جلالت آنرا خواهر غفوکند به بهشت فرستد و اگر خواهر بقدر معصیت عذاب کند  
 با قتل و غیره آتش اما آخر کار او نجات است و مال او به بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از  
 رحمت خداوندی جلالت آن مخصوص باهل کفر است و هر که دره ایمان دارد امیدوار رحمت است  
 اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد و انتهائش باشد الله سبحانه و تعالی میسر است زیرا لا تخرج قلوبنا  
 بعد از هدایت و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب بحث خلافت و امامت نزد اهل سنت  
 شکر الله تعالی میسر به چند از اصول دین نیست و با عقاید و تعلقات ندارد و آنچه چون شیعه در نیاید غلو  
 نموده اند و افراط و تفریط کرده اند بعضی و رت علماء اهل سنت حق یعنی الله تعالی غنم این بحث را حق  
 بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند امام بر حق و خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم المرسل  
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت  
 عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عثمان ذوالنورین است رضی الله تعالی عنه  
 بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیه و افضلیت ایشان تبریه خلافه  
 است افضلیت حضرات عجمین اجماع صحابه و عجمین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را اگر کسی که  
 از ایشان امام شمس است شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که افضلیت شیخین بر ابی  
 است قطعی است انکار کند مگر باطل یا تعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید که یک مراهبان بگویند

و عمر فضل به برتری است و او را از ایمان نه چنانکه منتهی را بر نهند حضرت جد القادری جلالی قدس سره در  
 کتاب غنیه که از مضنات ایشان است میفرماید و حدیثی نقل میکند که آنسه و فرمود است علیه و علی آله صلوات  
 که ما اعدا و ج واقع شد از پروردگار خود سالک نمودم که خلیفه بعد از من علی بود و ما که گفتند که ای محمد چه خبر است  
 نشود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیه گفته است که بیرون نیامدیم خبر خدا را از دنیا  
 تا آنکه حدیثی که خلیفه بعد از خود است ابوبکر را خواهد بود بعد از آن عثمان بعد از آن علی و خلیفه خواهی  
 بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن فضل است اما امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنت و علم و  
 جهاد حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما بر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما فضیلت میدهند فاطمه را قبول میکنند  
 که میفرماید مبالغه است و انقطاع و حضرت شیخ جد القادری جلالی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم  
 میدوایند و آنچه تقدیم فقیه است آنست که حضرت عائشه در علم و جهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد  
 انقطاع پیش لهذا فاطمه را قبول میکنند که میفرماید مبالغه است و انقطاع و حضرت عائشه مزین قادی میگوید است  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشک در علم بر آحاب بر غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پیش نمی آید مگر آنکه  
 پس آن نزد عائشه بود یعنی الله تعالی عنهما و محاربات و منازعات که در میان اصحاب کرام علیهم الصلوات واقع شده  
 در مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محال نیک نه من باید نمود و از هر دو تعصب دور باید داشت چه نفوس این  
 بزرگواران در محبت غیر ابوبکر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از هر دو محسوس مزی که شده بود و خود از حوس و کینه  
 پاک نشد اگر مصلح در امور ماست حق دارند اگر نماز است و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای  
 جهاد خود عمل نموده اند و مخالفت را به شایسته دار تعصب از خود دفع کرده اند هر که در جهاد خود معصیب است  
 در وجه و بقول و در وجه از ثواب دارد و آنکه خطی است یکدر وجه ثواب او را نقد وقت است پس خطی  
 در رنگ معصیب از ماست و در است بلکه امید وجه از درجات ثواب دارد و علم فرموده اند که در آن  
 قریبات حق بر حجاب امیر بوده است کرم الله تعالی وجه و جهاد و مخالفان از صواب دور بوده است ذلک  
 موارد طعن نیستند و گنجایش طاعت ندارد چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی وجهه فرمود  
 است بر او را و انما باقی لشکر ایشان که از اندیشه فاسق زیرا که ایشان را تا و اهل است که منع کفر و  
 فسق نند و حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی آله صلوات و السلام ایاکم و ما شج بین اصحابی پس جمیع  
 اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بزرگی باید داشت و همه را به نیکی باید کرد و در حق هیچ





و جماعت است شهادت قاضی سیف الدین زید ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش داشتند اهل حق را عمنده دارند  
بلکه همواره متمدن و منتظر باشند که قوهی بیدار شود و سخن نرجس و ملت در میان آید تا الله حقیقت است  
اسلام نموده آید و میان ابطان و شهادت کفر و کفری کرده شود و کفر و فساد هر ابطان است بیخ و بن و قتل آنرا  
نه پسند و ابطان آنرا بی حیثی باید ظاهر ساخت و آنکه باطله ایشان را بی توقیف نفی باید کرد و آنکه بر حق  
حقیقتی بر حق و در پیش خالق متواتر است بیخ و بن و باید که باطله ایشان پیش را آخر میدهند و اگر چه بدین  
آیند و اگر پیش ایشان را نشیند و از راه سازند و در اوقات نمایند چه جای آنکه دیگر امرای فطرت کنند کفر و گویا شهادت  
این امر را ملاحظه نموده بگویند که این آنکه شهادت را خواهند بود و در حق حل و عظام را بجد حل شانه نزدیک  
خواهند ساخت بی عقل تندی و دانسته اند که این جهاد است را خیال شفعیت خواهد بود و حضرت حق سبحانه  
و تعالی شفاعت شرکار که فی الحقیقت دشمنان و بنده در حق جبهه دشمنان خود قبول خواهد کرد و در رنگ نیست  
که باغیان بر سلطان خرم نمایند و جمعی از اهل ایمان امر را باغیان نمایند بقیه فاسد آنکه در وقت تنگ  
این باغیان نزد سلطان شفاعت خواهند بود و بوسیله آنها این تقرب سلطان خواهد یافت و نسبت بخیر و ان حضرت  
باغیان کنند و شفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و آنکه او خیر بر آخر دست سلطان بر حق میکنند  
و باغیان را شکست برده و با اهل حق باشند و اهل حق باشند و امانی بود و بیعتان سنگ را  
بگیرند و بدست خود بر آید و سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی اسیر دارند و با بجد و بن کفره  
ظاهر ابطان است و از ستمان هر که از راه حق و طریقی مستقیم دور افتاده است اهل بوا و بدست  
است و آن طریقی مستقیم طریقی آن سرور است علیه و علی آله الصلوات و اسلام و طریقی خلفاء را شنیدین  
و دست علیه و علیه الصلوات و التسلیمات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیة میفرماید که  
وینمای مبتدعان که اصول و مذاکره از خواجه و شیعیه و معتزله و مرجیه و مشبه و جمعی و ضراریه و مجتیه و کلامیه  
و زبان آن سرور بودند علیه و علی آله الصلوات و اسلام و در زبان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله  
تعالی عنهم و جمیع نبیه بودند اختلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت محابه و تابعین موصفا  
نقشای سید رضی الله تعالی عنهم و جمیعین حادث شده است خبر آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیمات که بعد از من نخواهد زیست اختلاف بسیار خواهد بود و بیس لازم که بر شماست مراد سنت  
خلفاء را شنیدین مر آنرا از من خود حکم بگیرد و در راه خود را از خدایان و امور و زیر که بر بخت خلافت

است و هر چه بعد از من نوید شود و در دست پس نمایی که بعد از زمان آنحضرت و خلفا و شهادت علیه و علیه الصلوات  
و التسلیمات حادث شود و از این اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این و است عظمی بجا باید آورد که از کمال  
فضل و کرم ما را داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بدو و بدعت نکر دارند  
و باحقاد و فاسده ایشان جدا نکرد و از ان جماعت نداشت که بنده را در نفس نفعات مولی جلشانه شریک  
اگر دارند و خالق افعال بنده و بنده را گویند و مکر و رویت را روی باشند که سرمای و دل و زیویه و آخر ویه است  
و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از ان و طوائف نداشت که با محاسب که م نه البشیر علیه  
و علیه الصلوات و التسلیمات بپنجید و با کاردین سوء ظن نمایند و ایشان را معاوضی بگیرند و تصور کنند و بغض و کینه  
مبیط هم سازند و بیجا و تعالی در حق این بزرگواران رحمت و یم میفرماید و این و طوائف تکذیب کلام حق حل و  
علا می نمایند و ثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق و داد و بعصا  
مستقیم ینا گرداناد و نیز از ان جماعت نکر دارند که حق را سحانه جهمت و مکان اثبات کنند و بر جسمان  
نکارند و امارات حدوث و امکان در واجب قدیم تسلط نمایند تا بهت گردانند بر اصل سخن و دم و گویم که  
معلوم ایشان است که سلطان کار ج است و سایر انسان کایم اگر روح نالنج است بن صلاح و اگر روح  
فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن و اصلاح جمیع بی آدم کوشیدن است و اصلاح و در اظهار  
اسلام است به روش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلام اسلام از مقتضات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه  
گوش زواید ساخت و در عصب مخالفت باید نمود و اگر این دولت نیمه گردد در سنت عظمی از انبیا علیه الصلوات  
و التسلیمات برست آید شما این دولت غنیست برست آمده است و آنرا بجا نندزاید و چه مبالغه نماید هر چند  
ببالغه و ابرام تحسن است و الله سبحانه الموفق مکتوب شخصیت و مستقیم بخواجه شریف الدین حسین صدویات  
در بیان ستون نورانی و ستار و ذنب دار که از جانب شرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و امینا سبب لک  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الا كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله تعالی و الله تعالی جاهد رسل ربنا و الحق علیه الصلوات  
و التسلیمات صحیفه شریفه که فرزند زنی عجمی محبوب مولانا ابوالحسن فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت  
ساخت از ستون نورانی که بجانب شرق حادث شده است کمر آفتاب را نموده بودند و بداند که در خبر  
آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقتضات ظهور حضرت مهدی موعود است علیه الصلوات و التسلیمات  
برسد طلوع کند در جانب شرق قرن و ستار و ذنب دار که از جانب شرق طلوع نموده بودند که در و سر داشته باشد

اول طلوع آن در وقت بلاک قوم حضرت فرج بوده است علی بن ابی طالب علیه السلام و در زمان  
حضرت ابراهیم علی بنیاد علیه السلام طلوع نموده بود و قتی که او را در آتش انداختند و در وقت  
بلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنی اسرائیل حضرت حق سبحانه و تعالی  
استغاثه کردند از شر فرعون این سیاح که در جانب مشرق عاوت شده بود اول صورت نمود و منور بوده بعد از آن  
آنجی پدید آمد و شباهت حضرت قرن که شلخ هست و اهل نمود و نیزه باین اعتبار نمود و با شکر که به و طرقت آن  
شلخ باریک آشفته بود که شباهت بزرگان داشت پس بر و حضرت را و در اعتبار نمود و از چنانچه نیزه که به و طرقت  
آن باریک آشفته بود و در اعتبار نمود و نیزه باریک آشفته بود و در اعتبار نمود و نیزه باریک آشفته بود و در اعتبار نمود  
بجانب فوق و در سر و آشفته شبیه بر و دندان که در میان آنها انگ و نعل بوده و در محراب آشفته این سینه نموده  
باشد و جمع دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع و رای آن طلوع است که در وقت قدر و حضرت  
مهدی عاوت خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر آتیه خواهد بود و درین وقت از آتیه است  
و هشت سال گذرانده است و نیزه و خبر آمده است در علامت حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب  
مشرق ستاره طلوع کند که آن را غیب باشد و رای این ستاره نیزه نشان شده است اوست یا شل اول این  
ستاره و زنب و از نو آمده بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کوکب ثوابت از مغرب مشرق است پس روی  
آن ستاره به خود جانب مشرق است و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیان در پیش نیست  
اوست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب به روز بلندی بر آید بهیه قسمی اوست که  
مربوط به فلک عظم است و اندر سجده علم حقیقت خال با جمل وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است  
تا سر مایه که آوان ظهور است چه مقدمات و مبادی ظهور را این مقدمات و مبادی ظهور را علیه الرضوان  
در رنگ ابراهیم بنیاد علیه السلام و علی آل الصلوٰت و التسلیات که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آل الصلوٰت  
و اسلام ظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطقه عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی  
آل الصلوٰت و اسلام در رحم آمنه قرار گرفت به تهنی روی زمین گونشاندند که به شیطین از کار خود  
بازماند ملائکه تخت ابلیس را سه گون کردند و ویرا در میان انداختند و چهل روز مقبوض کردند و  
و شب ولادت آن سرور علیه و علی آل الصلوٰت و اسلام ایوان کسری بنحیدر و چهارده لشکر از  
بیضا و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بود و فروم و چون حضرت مهدی

بزرگ خواهد بود و تقویت ظلم سبب او بر سلام و مسلمانان خواهد گشت و در خطا و پلین ولایات او تصرف  
ظلم خواهد داشت و صاحب وارث و کرامات بسیار خواهد بود و آیات غیبیه در زمان او ظهور خواهد کرد و  
رواست که پیش از وجود او نبی باقی نماند و در آن احوال با اوصاف بی طبعه و نبوت و اسلام ظهور  
آیند و مبادی ظهور و نبی چنانچه از احادیث خود میگرد و بر آنند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا  
زمانیکه کفر ستم پدید آید و بر طرک کفر کفری کند پس تنقیق در وقت استیلا و کفر و کفر نیست و زبونی اسلام و  
مسلمانان است این آنوقت است که غایب اهل اسلام با آن سرور علیه و علی آل الصلوٰت و التسلیات نبوتی فرموده  
است و بشایع داده و فرموده علیه و علی آل الصلوٰت و التسلیات و اسلام العبادة فی هیچ کجاست و در زمان نعت  
در رنگ پیر است نبوی من معلوم شما است که پیاپیان در وقت استیلا نعت و نعت و اگر نعت نعت  
اینها پیدا خواهند بسیار می کنند و در وقت تسکین نعت اگر هزار و دویست و بیست و پنج سال گذرد و  
قبول افتادن بین وقت در نعتها است تمام نور ابر نیات حق جل و علا را از نور غیبه از تمامیت نعت  
سینه علی صاحبها الصلوٰت و اسلام و تقییه بین چنانچه اختیار کنند از خواسته که منبویان محشر شوند و احباب کت یک  
بجرت که در وقت استیلا افتد از ایشان بچود آمده بود و بر چه خیار بر سر شما خود نموده و در غل غل اهل  
و در وقت خود را به و لعاب از دست برید و بجز و سیر در رنگ لطفان و لگویر و در وقت نعت  
نشان نکره را بر سیر و شایر بری و فرموده و رای که پیش از ظهور این کوکب ذنب و ارضی شده بود و  
و کرد و رتبه در آن نموده می شد و غیر از خبر و نعتی در آن نشان نکره ذنب و ارضی شده بود و  
و با منع و انحصار بر و الله سبحانه و تعالی در سیر نعت و حیات اصدی و ولایت فرموده و با انچه از کلام  
قدیم می باشد و آنی که بتاریخ باقی نماند و در سیر نعت و حیات اصدی و ولایت فرموده و با انچه از کلام  
ای با جود سفرای بر و بجز و در و الله سبحانه و تعالی و اینها به صاحب و شایعین آسمان و نیار  
بتاریخ و غیب و مرقن ساخته منضم سوم و چهارم شیطین با اینها موط است استراق سمع نمایند و رای  
پس سه نفر از حریف و نیزه شبیه نموده است و در غل و ابر و نیال است استراق سمع نمایند و رای  
شایعین و ابر و نیال است استراق سمع نمایند و در غل و ابر و نیال است استراق سمع نمایند و رای  
که زمان در وقتها است و نزدیک است که در رنگ باران فیضان فتنه بر زمین و عالم را درگیر و مخبر  
نصایق فرموده است علیه و علی آل الصلوٰت و التسلیات و این در سیر نعت و حیات اصدی و ولایت فرموده و با انچه از کلام

و محبی کافرا و عیسی مومنا و یحیی کافرا و عیسی بنی اسرائیل کافر و او قطعوا فیما او تارک  
 و اضربوا سیوفکم بالجراد فان دخل علی احدکم فقتله فیه آیه آدم و نوح و ابراهیم و یونس و داود و عیسی  
 و یوحنا و فی روایت و الرمو فیما اوجان یو کلم حلو شمشاده باشد که درین روز کفر را در الحرب نواحی نکرو  
 بر مسلمانان و بر ملا و اسلام چه تنه نمودند و چه امانت را ساینده اند خداوند این قسم گامای بر او بقتضای  
 آخر الزمان بسیار خواهد گفت چنانکه الله سبحانه و ایاکم و جمیع المؤمنین علی متابعت سید المرسلین علیه و آله و سلم و اسلام  
 و آل کل و علی ملئکة المقربین مکتوب شخصیت و نعم محمد و ادبش و مدد و یافته در بیان تعدیل ارکان  
 نماز و طاعت و تسویه صفون و در بیان آنکه چون بجهاد کفر رفتند از بعضی نیست و باز از خدا فرمودن و احتیاط  
 و رقت نمودن و ما یعلق بکم الله الرحمن الرحیم محمد و اسلام علی عباده الذین انصفوا الخیفة بشریفه کما رسال  
 و اشته بودند رسید چون شتمن ثبات و استقامت یاسان بوده است و دست فرودان رسانیدند و کما الله سبحانه  
 ثباتا و استقامت اندر سراج یافته بود که آن باور است باقی از یاران که داخل طریقه شده اند بران مرآت  
 نمایند و نماز پنج وقت و جماعت پنج روزه و شخصیت کس را میسکنند محمد و الله سبحانه علی ذلک خفیعتی است که باطن  
 بزرگتری جلشانه مهور باشد و ظاهر با حکام شرعی محلی شود چون اکثر مردم درین ایام و دروای نماز ساهست  
 مینمایند و بطاعت نیست و تعدیل ارکان تقید فی در زمانه و در بیان و در باب بنیاد و مبالغه مینویسد و تلویح  
 نمایند بخبر صادق فرموده است علیه و آله و سلم و اسلام و درین ایام و دروای نماز ساهست  
 آنقدر رسول الله نماز خود بخود میزد و در هر روز و علی آله و سلم و اسلام تمام کند رکوع نماز را و نه سجود نماز  
 را و نیز فرموده است علیه و آله و سلم و اسلام نظر نگاه نماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود  
 در رکوع و سجود و نیز آن سرور علیه و آله و سلم و اسلام دیدم روی را که نماز میکند اردو رکوع و سجود  
 تمام می آورد و نماز نجات و دست علی ذلک است علی بن ابی طالب و درین روز و فرموده است علیه و آله و سلم  
 و اسلام تمام نشود نماز یکی تا بعد از رکوع تمام نشود و صلب خود ثابت ندارد و بر عضو او در محل  
 خود قرار گیرد و همچنین فرمود علیه و آله و سلم و اسلام تا در میان دو سجده تن نه نشیند و صلب خود را درست  
 کند و ثابت ندارد نماز را تمام نشود حضرت رسالت علیه و آله و سلم و اسلام یکی از نمازگزاران که نشسته  
 دید که احکام و ارکان و تومعه و جلوه بجای آورد فرمود که اگر تو برین ایامی روز قیامت از استان من ترا  
 نکونید و در جای دیگر فرموده است که اگر کعبه برین ایامی می آید درین محله مرده باشی ابوهریره رضی الله عنه

فرموده است کسی باشد که شخص سال نماز گذارد و یک نماز را در این روز نکند که رکوع و سجود تمام بجای نیاورد گفت اند  
 زبیر بن عتب مروی را دید که نماز میکند و در رکوع و سجود تمام بجای آورد آن مرد را بخانه و گفت چندگاه است که تو چنین  
 نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکردی اگر بیری نه بر سینه محمد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم میبری منقول است که بنده مومن چون نماز بخواند و رکوع و سجود تمام کند رکوع و سجود او را نماز آن بشناخت  
 بود و نورانی فرشتگان آن نماز را با آسمان میبرد و نماز را نگذاشته و دعا و نیکی میکند و میگوید خطبک الله سبحانه و کما خففت  
 خدای عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو گذارد آن نماز نمایان بود و در شنگار را که است آید  
 و نماز را با آسمان ببرد و نماز گذارد و دعا و نیکی میکند و میگوید خطبک الله سبحانه و کما خففت خدای عزوجل ترا  
 نگاه دارد چنانکه تو مرا نگاه کردی و ایندیش پس نماز تمام بجای گذارد و تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود  
 و تومعه و جلوه نیک بجای آید آورد و دیگران را نیز تهای نماز و دلالت باید کرد و بطاعت نیست و تعدیل ارکان راه  
 باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و اینان شکر و شکر است اجبای این عمل از اجماع امام اسلام است  
 آنکه در فرموده است علیه و آله و سلم و اسلام لیکه شکر مرا اعیانای بعد از آن که آن شکر مردو باشد  
 آنکس را ثواب عده شهید بود و نیز بر آنکه در نماز جماعت سفار ابر باید کرد و یکس از مسلمان پیش و پس نایستند  
 سه باید نمود که همه را بر یک سینه باشد آن سرور علیه و آله و سلم و اسلام اول تسویه صفون می فرمود  
 بعد از آن تحریری است و فرمود علیه و آله و سلم و اسلام تسویه صفون اقامت صلوات است و بنا آتنا  
 من لک رحمة و منه لسان امرنا شد اسعادت آثار اعلی بنیت درست میشود چون بجهاد کفر و از الحرب  
 رشتند اول الصبح نیت نمایند تا بعد بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلائی نکند اسلام  
 باشد و توین و تحریب اعدای دین بود که با آن ماموریم و مقصود سر اسر و جهاد اجماعین است باور دیگر نیست  
 خود را باطل سازد علون و غازیان از بیت المال فقر است که منافی جهاد نیست و در امر غازیان نقصان  
 نمی آید و نه مصلحت بر ابطال عمل نمائند هیچ نیت کنند از بیت المال علون خود نند و جهاد نمایند و از آنجا  
 غازیان شهیدان باشند کمال شهادت علی آید که در باطن کج مشغولید جل و عللا و در ظاهر نماز به جماعت کشیده  
 او را بنمایند و ذلک بدولت جهاد کفر و از الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت می ماند غازی است و  
 بجای آنکه پاک شود و شهید پاک است اما این همه بعد تعین نیت تصور است اگر تحقیق نیت تحقق نشود و تکلیف  
 خود را برین نیت باید آورد و حضرت علی سبحانه تعالی و تفرع باید بود و تحقیق نیت میسر نرود و بنا اتم نماز را



و اینها را که علی گشتی قریب است و دیگر که بیان آن نمودی آید اما از توحید است که از روی طایف است  
 و حضور بر پیشانی نم گفته بود که اگر این معنی نماید و میداری خلایق معنای میسر نشود از مطلقا از این امر باید  
 نگاشت تا در آنوقت شمار بطریق دیگر پیدا سازند و نگارنده شما و خوب فطرت افتاده باشد چون چند روز  
 چنین کند امید است که بی تکلف دوست دولت نیز گردد و فطرت دیگر احتیاط در اتمه است چه در کار است  
 که بهر جای که بخواسته بیاید و بر خود و ملا حظ و حل و حل است شریک دیگر و این که به خود نیست بهر چه و اندک کند  
 مولات و ادبیا طایفه که با و نمی خفتند و نموده است و در عدم رندست خود را متوسط انبیا که رندست است  
 حامل علم و صلوات و تسلیات بیان نموده است بی سعادت و بهر باشد که خلایق معنی مولات خود را آنگاه نماید  
 و بی اذن مولود ملک و ملک و ملک که شرم باید داشت رعایت رندی صاحب مجازی بیند و نیز آید  
 که دقیقه در میان خود نگاشت شود و مولای قبیله یکدیگر و مبالغه از امور دنیوی نمی بیند و بهر چه میگوید  
 التفات آن بی فایده این اسلام است یا کفر نیست فکر کنید و بنویسید هیچ نزن است و تمارک سابق مکن است که  
 انانیت من الزم مکن لا و نوب له بتاری است و مقصود از است ذلک اگر کسی معصوم بر ذنب بود آن خود  
 باشد منافق است صورت اسلام در حق تعالی است و عذاب او کمتر از و چه تا یکدیگر و مبالغه نماید و اینها  
 تخلیه الاشارة و دیگر در مواضع خوف و در حال استیلا احد از برای است در فایده است قرآن سوره لایات خوب  
 است اقل هر روز و هر شب یا زود با بخواند و در حدیث صفه صفیه علیها السلام آمده است  
 من نزل من لا یزال ان خود نکلمات الهیاتیات من شرفه ماضی لا یخیر فی حق ارجل من منزله ذلک والسلام  
 علی من اتبع الهدی مکتوب مفتاح و هم بولانا بعدا و احد لا بوری صدور یافته در بیان اسم او حق تعالی  
 کوچه خطی که چنانچه در انسان نموده عرش است نموده که بهر است و مایا سبب ذلک در انسان چنانچه قلب او  
 نموده عرش زمین است جلاله و ظهور قلب و انوفی ظهور شعی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است  
 که میانه است و از زمین و شمال یگان است و زمین سبب شده است از باب این دولت عظیم بلا صالحت انبیا و  
 علیم الصلوات و التسلیات و بتبیین و در است این بزرگواران از امتان ایشان هر که این دولت شرف است  
 و در محاب انبیا علیم الصلوات و التبیات هر که محب انبیا علیم الصلوات و التسلیات این دولت بیشتر بوده است  
 و بعد از زمان انصاف قلند پیدا کرده بعد از قرون متطا و له اگر کسی را این دولت بوراشت و بتبیین مشرف  
 سازد و تقم بود و کبریت احمد باشد و این شخص داخل زمره محاب کرام است علم الرضوان و از سابقین است

و صاحب این مشقه حلیه بدو است مرکز مکتوب تیز است بهر چه نفس مرکز محاب است اما بدو است سلطنت  
 مشقه است و از این ساجده و نایر و پیش ازین هر چه شش و در و چون فطرت الله سبحانه این نسبت علیه  
 بهر آروشنی پیش بر و بزدل آرد و نای و نشانی از آن نموده نسبت قسب چه نسبت غیر قلب او و این  
 اندک نظر نه یعنی نشان آن موطن است محاب این دولت ایضا استقیم اندک بهر مکتوب مجازی بقا و  
 است و آنکه این امر را بهین و شمال است و مکتوب از فطرت است اگر چه در فطرت است و متفاو است  
 انرا باید بداند فطرت قسم اندسه فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نیم دوست  
 بسیار است بهر که از صراط مستقیم بر آید اندک خرد و جدا افتد و تامل و دورتر است و در و مکتوب مکتوب بعد تر  
 به دوسه قسم نرسد که ای اخوان به کین به که تو میروی بکشتن است به شینا الله سبحانه علی الصراط المستقیم  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب مفتاح و هم بولانا بعدا و احد لا بوری صدور یافته در بیان اسم او حق تعالی  
 محمد سعید سلمه الله تعالی بدو ریافته لا اله الا الله محمد رسول الله تعالی متشخص انبیا و بتبیین است لغات  
 و تقدیر است ظهور بتبیین و در صورت مثالی بصورت نقطه اقب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و غرض  
 میشود و گردد بهر چه در آن مرتبه نقطه را انجایش است و نده و از راه آن خط طول را محال است نه غرض و  
 فتنه را الاجرم و در صورت کشف کلیمیت و در رنگ نقطه نماید و کلیمه رسول الله که بتبی از دعوت خلق است  
 که باجمام و جو ایه تعلیق دارد و طول و بسط را آنجا قدم را رخ است ناچار صورت مثالی این مقام در  
 نظر کشف طویل و غرض می در آید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلیمه نایب را  
 در رنگ دریای محیط میاید و کلیمه و بی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند انبیا است  
 این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلیمه نایب دریای است که در جنب آن  
 کلیمه و بی کا نقطه است و درین مقام صاحب فتوحات کلیمه نیز گفته است کتب محمدی الجمع است از جمع  
 بی پایان الی جلاله و چون بعبادت الله سبحانه و مستحقین بهر چه خواست و تقدیر است بر تو انما زود  
 احاطی یعنی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمامه باین طول و غرض علم جزو لا یتجزی بهر چه که نسبت بهر  
 سبب یا بیان چیزیست را که اول نقطه میافتد این وقت دریای سبب یا بیان بهر چه در یک محیط است  
 لا یتجزی خرد تری بیند از اینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت سبب است  
 اولی است و نبوت ملازمه کار نبوت است زیرا که اول نبوت عبارت از انجمنی هر دو کلمه خداست و خود

نبوت بکار اولی تعلق دارد و نزول آن به کلیه تائیه پس مجموع کلیتین داخل مقام نبوت باشد آنکه کلام  
تائیه حاصل مقام نبوت است چنانچه چنگل مان برده اند و کلام اولی را مخصوص ولایت داشته اند نه نخستین است  
بلکه هر دو کلام حاصل مقام ولایت اند و اخبار خروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند و خروج و نزول غایب باقی  
الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند کمالات نبوت را در مقام سکون هر چه گویند  
مخبر و اندوین فقیر نیز در سکرات ایشان شریک است لهذا در بعضی مقامات خود کلام اولی را مناسب مقام  
ولایت نوشته است و کلیه تائیه را مناسب مقام نبوت مگر در بعضی مقامات است که کلام اولی را در کفایت باسلام  
حقیقت بر نذر نیاید و ان شاء الله تعالی بعد از تائیه که در علم علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و بر محمد و عبد  
قال این مکتوبات دو دو مجلد و هر دو یکی خواجہ محمد معصوم صدور یافته و در میان آنکه عالم به بیت الله المقدس  
فوق تجلیات ظهور است و فوق ظهور شئی است و در میان الحاق و وصول بکلیه تائیه و شوق زیارت  
صورت بصورت کعبه مطهره احمد و سلام علی جواد الزین بطریق تائیه و شوق زیارت صورت است اما عالم که  
بیت الله مقدس بر او است فوق ظهورات و تجلیات است بخاتم ظهور و تجلی بودن نیک است تجلیات و ظهورات  
حکم محیط و در آن مرکز آن در حکم مرکز آن و اثره است و شک نیست که محیط و اثره با وجود و نیست  
ظل مرکز و اثره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را برین ساخته است و برنگ صد نقطه برآمده محیط و اثره  
گشته است و در این نقطه تغییر نقطه تغییر با قرب اشیا است و الا آنجا نقطه نیز در رنگ و اثره منقود است  
نه ظاهر را آنجا بحال است و نه مظهر و در آن موطن نه اصل تجلیش دارد و در ظل چنانچه از آن دولت سران و بزرگان  
ظل در راه مانده است چگونگی با تو از مرغی نشانه یک با غنای و هم آشیانه نیز غنای است نامی بیش مردم  
ز مرغ من بود آن نام هم نام کعبه انبیاء بنی اسماعیل علی نبینا و علیهم الصلوٰه و الطیبات که محضره بیت المقدس  
است کمالات ظهورات آن آخر جوع کمالات این که مظهر دارد و در خلق این سیر در هر اطراف را  
غیر از خلق مرکز چاره نیست طرق دیگر که رسد که مظهر است بطالب راه نیاید و اشتیاقه اسل  
لغاء العتبه المظهر قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع لنا من لذلک لی بکرم کار و هر  
للعالمین فیہ آیات بیات مقام ایمان و من دخله کان آمنا و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه  
سبیلا و من کفر فان الله عن العالمین هر چه بغض الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میر شده است و تزیینات  
سبب اندازد بعد از فوق و وصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت است و در خلق کبر

گشته است و امن طریق هم بواسطه علم سلامت تحقق شده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن  
توسیع و تسوین است و اخبار سفر سعادت کم بنایر و هر چند نیک مستوجب میشود و راه رفتن نیک شایر و وصول کعبه  
بتجلیش و آید چه توان کرد و تاخیر ادای فرض نیمه غرض با سودمند نیست به حال بقصد ادای فرض چنانچه توفیق الله  
سجانه از خانه باید برآمد و بدیده و سه قطع مطلق باید نمود اگر وصول میده شد نیست خطی و اگر در راه ماند  
امید واری تقدیر وقت است بنی آدم تا نور تا و اغفر لنا کل شیء تقدیر و علی الله تعالی علی سیدنا محمد و آل و صحبه  
و بارک و سلم مکتوب به خدا و وسوم بخت و خرد و ادبی محمد الدین خواجہ محمد معصوم سلم الله تعالی حمد و در  
یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و اینها سبب ذالک الحمد لله و سلام علی جواد الزین اعظمه انسان  
جبار از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینماید و عالم امر را حقیقت و  
باطن انسان میداند و اعیان ثابته که حقایق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن میمانند  
و آن اعیان و وصول اینها است چه حقیقت و ما هیئت ممکنات بآن ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال  
مکنات گشته اند و وجود ظنی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات و جوهره آنجا اثبات مینماید و فوق مراتب  
امکان آنرا میدارند زیرا که تعین و وحدت و تعین و احدیت را که در تائیه اعیان ثابته است تعین و جوهری گفته اند  
و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی تعین جسمی باشند تعین امکانی و انشائی تعین جوهری را که  
حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز و خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود که از مرتبه و موجب سبب شئی  
گو با حقیقت سنی است پس آنچه گفته اند که صوفی کائن و باین است یعنی بظاهر باطن است و بباطن ایشان  
جد است که با حق است بجهان را و در ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او خواسته اند و این مقام  
را که جمیع بین التوجیه است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه و دعوت الکا شته  
و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن آنست که شش خط باشد از نفس خواص که نسبت با مجموع  
عالم خلق و عالم صورت و ظاهر و باطن و جهان آنم بود که مبداء تعین او است با اسما و صفیات  
و دیگر که کلاصل اند و آن اسم را حق اتممت الی حضرت الذات المحمده من الشیون و الا اعتبارات این عارف  
اسم المعرفه چون معاد اب کلینه اسل کرده و وصول بآن اسم که قیوم است و او امیر شده است و اسما و ادائی  
او از مراتب امکانیه کنه شده بآن اسم سبطی گشته و ترتیب بر سبیل روح انا فاما مراتب فوق آن اسم  
که کلاصل امر آن اسم را انطباق یافته است و برین مظهر با حدیث مجرده رسیده پس اینهمه مراتب بظان





اینکه چنانچه کتب لا یکن نه طه و لا ادوک بالمعنی بجز عن الادوک و بجز عن العلم بالمعنی و این عجز و بجز در آن  
 موطن کمال معرفت است لکن اینها را چه نموده و لا شک ان اینها را این کمال را نه این دو و صفت گوید اعلت  
 اندازد محل بارمانت را این عارفی که منصب قیومیت انبیا مشرف شده است حکم فرمود که مقامات  
 مخلوقات را با دهم فروغ داشته اند چنانچه امانات از سلطان است اما دهم اول آنها بود توسط وزیر است  
 رئیس این دولت ابوالمیته حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و این منصب عالی بالا مقام  
 مخصوص با نبیاء و ائمه العزم است علیه الصلوٰه و التسلیمات و التبیات و توحید و وراثت بزرگواران هر که را باین  
 دولت مشرف سازند به اکر باین کار به شوار نیست و و الله اعلم فی ذلک و از نشان کتاب که برگزیده گان  
 از عباد و اتالی باین مقام انفسه است که منصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانی ازین  
 برگزیده گان که تعبیه از آن مقصد فرموده است آنانکه که دولت فطرت مشرف گشته اند و صاحب سر و  
 ابل مشورت اند هر چند معامله و کار و بار با و شاه است بوزیر بود است اما خلیل ندیم است و صاحب  
 انفس و لغت است این از برای فرست خود است و آن از برای محلات و دیگران است نشان  
 مابینا و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و  
 سرکره باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام بجانب مقام محبت است که طائفه ثانی است که  
 سابق با نبیاء از آن مقام اعلی مشرف گشته اند و وزیر ندیم و دیگر است و محبوب و دیگر اسرار  
 و معاملات که محبت و محبوب می گذرد و وزیر ندیم را انجا به مغل هر چند در وقت کمال انس و لغت  
 سر حقیقت محبت را بخلیل جلیل القدر در میان میتوان آورد و در احرام اسرار محبت و محبوب  
 میتوان ساخت سر حلقه بجهان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و سر گروه  
 محبوبان قائم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیمات و توحید و وراثت است این  
 صاحب دولتان بکر باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتی که مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات  
 این غیر ذکر یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
 همه داخل مقام سابقان است که نمیب فرقه ثانی است از و نشان کتاب ربنا آیتها این که لکن  
 رحمة و بی لئامن امرنا بشوا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب مقصود و محکم  
 بیز مظهر صدور یافت در بیان آنکه حق و بیات مرد و نشان را کفایت که تبریع و زاری عفو عاقبت

باید طلبید سلیم الله سبحانه عما لایحسب بخاکم در و حق و بیات دنیوی و مرد و نشان کفایت عز و عزالت ایشان را  
 انقض و زاری و التماس و انکساف و عاقبت از جناب قدس و تعالی باید طلبید تا از آنکه شما حاجت مفهوم شود  
 و تسکین فتن معلوم گردد و چند دوستان دنیا و ایشان در زمین کار اند اما صاحب معامله حق باین کار است  
 دار و خردون و پیر نیز نمودن کار صاحب مرض است دیگران مثل از جوان او نیستند در آنکه مرض حقیقت  
 معامله آنست که هر چه از محبوب خفقی برسد با کثافت حسین و فراتق سینا و را بخت قبول باید کرد بلکه آن  
 با گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است از محبوب بهتر از ناموس و تنگ و نام است که مراد نفس  
 است اگر این معنی در محبت حاصل نگردد و در محبت ناقص است بلکه کاذب است گر طبع خود از زمین این  
 خاک بر فرق قناعت بعد از این به جناب شریعت آب چون از خدمت برشته اند از احوال سفر و  
 تنگی احوال مسافران بیان نمودند و فاکه سلامت و عاقبت ایشان خواند و شد ربنا لا تأخذنا ان سبیلا و  
 اخطانا ربنا و اقل علینا اهل الکماله علی من تبتنا ربنا و کمالا الا طاقه لنا و اعف عنا و اعف لنا و  
 ارحمنا انت مولانا فخرنا علی القوم الکافرین بخان ربک رب العزوة علی المصنفون و سلام علی  
 المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب هفتاد و ششم بود از آن فریب حسین نمد و ریافته  
 در بیان حقیقت غرض که بزرگ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو رکنی دارد و ازین  
 ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن الحمد لله و سلام علی عباد و الذین تعفی عنش مجید از جناب  
 منصوبات حق است سبحانه برزخی است میان عالم خلق و عالم امر و عالم کبر که هر یکی ازین دارد و هم یکی ازین  
 او عالم خلق که در شش و خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کبریه خلق الارض فی یومین رکن  
 واقع شده است ایجادش بر خلق انبیا مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات و الارض  
 فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق فی الارض کریمه مفهوم میگردد و پس عرش مجید چنانچه از جناب ارض  
 نیست از جنس سموات بهم نیست چه از خلق و از عالم امر بهم دارد و انبیا از عالم غایبی الباب چون او را  
 به سموات مناسبت بیشتر است نسبت بر زمین ناچار محدود و در سموات است و الا فی حقیقت چنانچه از ارض  
 نیست از سما بهم نیست پس لازم آید آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقی مانده معامله کسی که اگر کریمه و سعیه  
 سموات و الارض مفهوم باشد و که کسی نیز از سموات جدا است او سبب جمع اینها است شک نیست که بی عالم امر  
 که از ارض در شش گشته اند و معامله عالم فوق دش است چون را عالم خلق بوده خلق و از سموات جدا باشند یا یکی خلقی او

در ماوراء این شش روز بود و درین روز بیست و نه روز خلق را درین شش روز خلق نموده است  
 تعالی که خلق را که از عالم خلق است در ماوراء این شش روز است و تقدیم دارد برین شش روز که گذشت و  
 چون معالط گری نیک بر یکشون نشده است تحقیق آفرین بر دلت دیگر نوزده که از کرم حق جل و علا میروا بریا  
 و ایم رب روی عالم ازین تحقیق و اعتراض قوی که گشت کی آنکه چون زمین و آسمانها نبود همین و شش روز  
 که گزیده بود و یوم الاحد از یوم تین چگونگی بود و شش و یوم الکشف از یوم الاربعاء چه فی عین زبده و یوم خمس از  
 یوم الاحد چگونگی متمیز گشته و چون بهشت خلقت عرش خلق انش و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد و شش  
 ایام بود و پنج آنجا میسر و احراز منتهی گشت چه در کار است که انبیا از ایام مخصوص طلوع و غروب آفتاب بود چه  
 در بهشت این طلوع و غروب نیست و ایام ثابت است که در وقت الانبیا را ختم دوم که  
 منتهی شد و مخصوص معلوم این تغییر است آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطان لا یسف ابی  
 ولا سانی و لکن یسف قلب جمعی المؤمنین ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد مومن  
 است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در کتابات خود خلاص آن نوشته که ظهور اتم  
 در شش مجید است و ظهور بقلب بعدا نیست از ظهور عرش و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام  
 عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحد است و سموات و سموات بجایش نبود و در عرش بود  
 آری زمین و آسمان با یکدیگر و دنیاها است قابلیت آن و سموات و غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت  
 است پس حصه و سعادت بی اعتبار این و سموات شد نسبت به محیی منوعات که شامل عرش مجید بود و تا خلاص  
 مفهوم حکایت قدسی متصور باشد فاندع الاخر ارض الشانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور اتم است و ظهور  
 و سموات را با یکدیگر دنیا است و تقابل آن بی اندام بی توقف ناچیز و فصل سیر و غدا و ثری زمین با بیانی اما القلب  
 انسانی که منصف برنگ است باقی نماز و شایسته میگرد و همچنین ظهور که در جانب فوق باور است عرش  
 تعقیب دارد که از عالم ابرص است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت  
 بعرض بوده است همچنین هر فوق را نسبت بخت خود همین حکم است لیکن عرش عالم الامم بعد از تمامی این اثره  
 معالطه نیست و قبل و اگر معرفت است هم مجهول الکفایت است که در آخر فصل و هم حادث نیست شمه از  
 کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم که عیب وی جلالتی هر شش نیز بگویم عرش نبی هر چند وسیع و  
 مظهر اتم است از اظم بحصول این دولت خود و در و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

صاحب شعور است و علم و معرفت خود بخود و معرفت دیگر و قلب را آنست که بیان می نماید نیک استماع نهانی مجموع  
 انسان که از عالم صغیر مانند هر چند که از عالم خلق و عالم ابرص است اما از این بهیئت و وحدانی تحقیق حاصل است  
 که آثار و احکام بران بهیئت مرتب است و عالم کبیر را این بهیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری است  
 پس فیوضی که از راه این بهیئت و وحدانی با انسان و توسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که  
 بچون قلب است مرآت عالم را ازین فیوض و برکات لیل انصیب است و اینها جزو اینی که فی الحقیقت  
 خلاصه مخلوقات است و با وجود و دوری قرب ظهورات است کمالات آن در مجموع عالم صغیر سرایت نموده  
 است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموع نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات  
 را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید  
 چون نیک ملاحظه نماید و اخل فضل جزئی است فضل کلی مظهر عرش را میا بر شل عرش و مثل قلب  
 چنان میاید که گویا آتش است و سبب که در شست و صحران نور ساخته است و از آن آتش مشت گزیده  
 که بواسطه حقوق بعثت امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست و شک نیست  
 که این زیاده و فی فضل جزئی اثبات نمی نماید و الله سبحانه و تعالی علیه تعالی الامور كلها ربنا اتم نور و اتم  
 انک علی شئی قدير و علی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین و بارک و علی جمیع الایماء و المرسلین  
 و الملائکة المقربین آمین بکتاب و مقتسم مولانا حسن برکی صدر و ریاضه در حجاب  
 ندانید که اکثر اصناف بطور کلام صوفیه نموده بود و در آخر کتب نوشته بود که گویا هر علی از  
 احکام شریع در یک ایست که موصفت بشهر مقصود و در تفسیرهای دیگر که نموده شد انور و سلام  
 علی عباده الذین صطفی صیغه شریفه خوی شیخ حسن الله تعالی حاله رسید چون بوی از شرع و صفات  
 داشت خوشوقت گردانید نوشته بود که که سلوک که کشور است و مقدر سالکان که مفهوم ما است این است  
 که مبتدی را ذکر بایر گفت تا وقتیکه دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل لهامات تجلیات  
 شود و سالک بمقام فائز رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک  
 آنچه سیم بالغیر است خست بر بند و بغیر از واجب تعالی و تقدس و دید و دانش سالک نماند که از انشود  
 و شاهده و غیره گفته اند مقصود آنکه بزم خود حق رای مید تعالی و سخی بالغیری میند و دین را مسترک بقیت  
 می مانند نوشته اند که تغییر را این معارف و مانند این معارف از جای میبرد و اگر مقصود ایشان نیست که

حق را پس از اطلاع از دنیا به بعضی بجهت دیدن و اگر باین شهر و دور و دیر شود و از نرسیدن ایشان نیز متبرک  
 طریقت باشند و اگر این معنی شود و از نرسیدن نیز خبر میدهند نوشته اند که آنچه میخند بکل وجه من الوجوه خوا و بکل  
 صورتی باشد خواه منسوبی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میداند و علامت حیثیتی که بجز  
 معنی بالغیه است ظهور و میسر از این فقیه حاصل دور از کار است و خلاص نفس که در این مکتب نشی و در کیم  
 لا در که الا بصرا باشد این معنی است پس این قوم چندی بنشیند و چه میداند که میگویند که فی حق می بینم حل و علا و  
 غیر اینهم که از عبارات از مشهور و مشایخ کرده اند این همه اندیشه ها که بر مردم اهل و بحال خود مینمایند است  
 بیانه بر اینند و آگاه باشند که این همه در آن فیهما و غیر اصناف نالافت که بر پیشانی طریقت کرده اند قدس الله تعالی  
 و مراد هم فتای آن نارسائی است برادر این بزرگواران توضیح شود که یکی را در این است مربوط به  
 انسیان ماسوای است از ضروریات طریقت این بزرگواران است اما این نشود از اگر تفری اغیار طریقت  
 نگردد و شما باین دولت و بار باین دولت تخریب مینمایند شود و درایت که در عبارت اکابر طریقت  
 الله تعالی است و هم واقع میشود کنایات از حضور حق و است تعالی و قدس که مناسب مرتبه تشریه است  
 و از حیث ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور و در دنیا مخصوص بباطن و دشته  
 ظاهر را هم وقت از دور بینی چاره نیست انداخته اند و عالم کیم یا آنچه شکر و موجود است در عالم غیب نیز شکر  
 و موجود است باطن کامل همه وقت موجود است و ظاهر آن شکر بباطن کامل بخدا باشد حل و علا و  
 ظاهر او در تیر اهل و بحال بود و هیچ مخلوق لازم نباشد بر اعتراف من تا فحیدگی است ز نماز این قسم سخن کنند  
 و از غیرت خدا و نوری جلوس طایفه تشریف عیان اینوقت ظاهر اشیاء و در شورش می زنده لایحظه بزرگان خرد  
 اگر بر محبتات و محضات مدعیان سخن کنند بچایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد این راه است  
 آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیه دیده اید که از توحید شود و چه قدر نوشته  
 است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایست این مندر استفساری نمودید و بحسن ادب  
 سوال میکردید این طریقت که از محارقت مرحومی مولانا احمد علیہ الرحمۃ تنگفته است در حیوة مولانا بهر  
 این قسم سخن از شما بطور رسمی آمدنیک واقع شد که نوشتید و تنبیه یافتید و بیشتر هر آنچه روید و نویسید و لایحظه  
 محبت و تکریم کنید اگر معنی است باعث مسرت است و اگر تقسیم است سبب تفرقه است به حال روشن  
 نقاد کنید بزرگسالان که بابت شما همراه قافله می آید در رساله یکبار هم نصائح و در هر صوره و ریست

از آن

سازان ننویسند و چنانچه بانه پسند را و تفکیر میکنند بر سید بود و ذکر قلب از حلقه ظاهر است یا از حلقه باطن ظاهر باطن  
 عارف و از مکتوبی تفصیل نوشته است بلا جدائی و با هم گفت که نقل آن بشما شد از آنجا لایحظه نمایند و اینها  
 پرسیده بود و در طریقیکه بی تجلیات و کشیفات طریق شناختن متوسط و حتی آن طریق چیست بدانند اگر این سالک  
 که علم بر او حاصل خود را در دو خدمت شیخ کامل مکمل راه و آن را در این است علم این شیخ بحال و کافی است با علم  
 و توسط و انتهار را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد و تعلق داده است احوال یران  
 و مراد ای کمالات او خواهد گشت و از آنجا مطالعه و تفسیر و کمال خود را خواهد نمود و علامت و دیگر برای معرفت انتها  
 است که سالک را نیز از حق سبحانه و تعالی هیچ یاقینی ندارد و سینه او را جمیع یالیهامی ماسوا خالی و صاف شده  
 نهایت را مرتب بسیار است یعنی باقی بعضی و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته و آند سحانه فوق  
 نوشته بود و معارفیکه این بی فصاحت را سلی میبرد معارف شریعه است گویا هر حکمی از احکام شریعه در یک است  
 که موصل است بشفه مقصود و نشانده است از آن شایه بی نشان و این بیت نصب العین است مابقی  
 می و هم هر هم تا شاکر است مبر او میر و هم که همه عالم در است نه این همه معرفت شما بسیار تعلی است و بسی  
 عالی است و امید واری بخش است مطالعه این معرفت بسیار بحدود سلامت و تامل است اول مکتوب را  
 از آنکه بگردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه مقصود را سانا و پرسیده بود و در که بعضی از رجال و نشاء  
 آیند و طریق التماس مینمایند و از آنکس که بر او حاصل میگردد و بر نیز میکنند و میگویند که با حلقه شرعی آراسته  
 بسیار هم مقتضی طریقه هست یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب با جناب محرم نمایند شاید برکت طریقه  
 از آن آینه بهر آیند و دیگر از آن دو علم سفید که در جانب شرق مقبب بگردن ظاهر شده بود و در استفسار  
 نموده بود بعد از استفسار یاران در نیاب مکتوبی نوشته است بلا جدائی و با هم گفت که نقل آن بشما شد از آنجا لایحظه نمایند و اینها  
 از نقل آنرا نیز بشما شد و اینها پرسیده بود و در که نعم کلام الله کردن و نماز نفل گردان و وسیع تسلط کردن و  
 اواب آنرا بوالدین یا استاد یا اخوان دادن بهتر است یا بکس ندادن بهتر باشد که دادن بهتر است  
 بهر نعمت بغیر است و هم نفع بخود و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید طفیل و مکران آن عمل را  
 قبول فرمایند و استلام مکتوب مینماید و مستقیم برادر اب خان صدور یافته و در بیان محبت خلاص  
 این مکتوب علیه که آن محبت و اخلاص بترتبی فی الله و بقا باشد است و ما میناسب ذلک الحمد لله  
 و سلام علی عباده الذین مطیعین دولت است خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می آید یا وجود





الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی امیر مسلم مبادی این نیک فرجام بخیر خدایت نیای و نیکه که بطاعت و  
صلوات دارد و در رنگ طفلان فریفته گردند و بر لالت و تمسکین از صبح بشتبه و از شنبه بمرگم گرایند و  
از سولای خود جلوسان بختل و شترنده مانند و در توبه و انابت قدم را بر دشت و منهیات شرعیه را  
سم قائل باین گناشت سه همدان در زمین تبو نیست که تو طفلی و خانه رنگین است به حضرت حق سبحانه  
و تعالی بکریم خویش دائره مبلح را بر عباد و وسیع ساخته است میدویتی باشد که از تنگی سینه انهمه وحت  
تنگ انگاشته و ماروای این دائره وسیع قدم نهد و از حد و دمه غیبی که از نایزد و در شنبه و دهم اقدر که تم  
حد و دمه غیبی بایر بود و دمه موسی از ان حد و دمه باز نماند و گزیران و روزه داران بر دمه و عادات  
بسیار اندازد و نیز کار ان که مخالفت حد و دمه غیبی نمایند اقل قبل از وفاتیکه کنی را از بطل جدا سازد  
بهین بر نیز کار نیست چه صوم و صلوة بصورت زهر و دود و بی یقال علیه و سلم آله الصلوة و السلام  
و نیکم الودع و قال علیه و سلم آله الصلوة و السلام لا تعدل فی شئ یا ان به خیر طاعتی بر کفایت خود نمودن  
با سهای بر شوق میوشند الا لذو و انتفاع و طعام و لباس فقر است که آن وادیشا بان بنیای  
این داد و از ان تا این فرق بسیار است چون از رفای موی جلوسان تبعید است و این برضی او  
تعالی از دیک نیز محاسنان قبل است و محاسنان حقیت ربنا گنا من رنگ رفته بیتی از می از ان بفرموده  
سلطان مراد توفیق و توبه و انابت یافتست و طایفه را از خود از حضرت حق سبحانه و تعالی انابت  
و استقامت مسؤل است و اسلام علیکم و علی سائر الانخوان مکتوب چشتا و دودم بخواجه  
شرف العین حسین صدور یافت و در اجتناب از دنیای دنیه و تحریص نمودن بر شیت غر و انیاس  
تو الک اللهم صغیر دنیا و غنا و کبر لاخرة فی قلبنا بجزیه جیبک علیه و علی آله الصلوة و السلام فرزند عزیز بنی  
زندان بخرافات دنیه را غلب شوی و بطرف اوقات فائده فریفته نگردی و سعی نمایی که در جمیع حرکات و سکنات  
بمقتضای شریعت غراکل نمود و برون رفت ملت زهر از زنگانی کرده شود اول نفعی عقاد بمقتضای آرا  
علام اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیمم ضرور نیست بعد از ان احکام معامله فقیهیه علیه است  
در ادای فرائض اتمام تمام بایر نمود و در صلح صحتی با بایر فرمود و عبادات نافله در جنب عبادات فرائض  
کاملط روح فی الطریق انوار اعتبار ساقط انرا اگر مردم این وقت در ترویج نوافل اند و در تحریب فرائض  
در ایستادن نوافل عبادات اهتمام دارند و فرائض را غرا و لیه اعتبار شمرند مبلغ کنی بتقریب و

فی تقریر حق غیر مستحق میدهند اما یک حقیل و راوای زکوة ایشان را در معرفت دادن متعسر است نمیدهند  
که یک حقیل و زکوة ایشان را در معرفت دادن به از کله صندقه نافله است و راوای زکوة محراب و مثال بر مکتوب  
است جلوسان و در صندقه نافله بسیار است که منشای ان هوای نفسانی بود و در فرائض ریا را انجا نیست  
و در فعل جولانگاه ریاست از ریاست زکوة راوای زکوة لایق است که نفی تحت نماید و در صندقه نافله اعتبار بهتر است که  
این قبول است باجماع الزام احکام شرعی چاره نیست تا از معرفت دنیا رنگاری متصور شود اگر بحقیقت  
ترک دنیا میسر گردد و از ترک حکمی دنیا کوتهی کنند و ان الزام شریعت است و توان فعلی انرا سبب انفاق  
و اسلام علی سائر الانخوان مکتوب چشتا و دودم بایر نمود و در معرفت و محبت این طایفه علیه که سراسر  
جمع سعادت است و انیاس بزرگ است الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی احوال اوضاع فقر و انجند  
مستوجب محبت مسؤل من الله سبحانه و سلام و عافیت و شاکم و متفقا شکر علی جادة الشریعة لمصطفویه  
انفی صاحبها الصلوة و السلام و ابهر که و اجماع طایفه که انوی غری ازین فقیر اند نموده بودند هر چند  
بوسط خلعت در ریاضت محبت که اصل فقیه است نزد این بزرگواران بر نجات و مرآت لافقه بیان اند و شربت  
انشر و باشوا انرا شکر از انجا طبعی که از لوازم طایفه است انرا با شد و لایق است غنی لمان از محبت حب  
برکت اولی که در محبت اول مبتدی رشید این طایفه علیه را حصول فی بیور و دوام توجه قلب است مطلوب  
حققت حب سلطانه و در اندکی فرست این دوام توجه پریشان با سوا کیم سامو که انرا فرستاد طالب هزار سال  
و فاکند خیر حق سبحانه و در اول و طور کند و وسط نیاسنیکه و از ان سوا حاصل شده است اکثر تکلیف و عمل سوا  
را بسیار و بر بنداید و چون این نسبت حاصل شود قدم اول دین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و  
الرابع الی باشا و الله تعالی چه نوید اقلیل یل علی کثیره و القطره منی علی البحر اخیر مقصود و مرغیبا جاست  
حضرت حق جل و علا نافع گرداناد و میان بعد از کم کیفیات جناب محبت اخلاص پیشا از انانی بیان موهوبین  
انقلوا و در اسلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و الزم متابعه علی علیه و علی آله الصلوة و السلام مکتوب  
چشتا و چهارم شمع تمیز نکالی عدد و یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی  
از شدی میان شیخ خیر علی نر و اختیار نمود که سلام و بیام اجماع انجا نشکر که است درین هفت و ششت  
سال که کتاب از جانب شمار سید بر نمود تا تمام و بی ساجی که انجا بنام می و معلوم نیست که بشمار  
یا نه شمع غیری چون متوجه وطن خود بوده با و گفته که کینه خود بشمار رساند و بر احوال شمع ملل گردد





اثری که آن باز دشمن زیاد چه تصدیق و بدو ملت و موری و معنوی حاصل و مکتوب نمودم بمرزا  
عرب خان در سفارش صدور یافت یکم تقدیر بجهان و انعم علی الاعمال آفاقه و الاغنیة بحکم من البلیات  
الصوریه و المعنویة قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلق دیان صدق ابی الله صلی الله علیه و آله  
حق سبحانه تعالی متعلق از راق خلایق گشته است پس خلایق در رنگ عیال و باشند تعالی پس هر که  
بعیال کس موهبت کرده باشد و بار او بر داشته باشد بر آینه نیکو محبوب صاحب بیال خواهد بود که  
او را بسکارساخته و مونس او را بر خود گرفته بنا و علی ذلک تنبیح جزا است نیکو که حافظ جان و مرد دل  
و تا آن تفران مجید است که بیال و در مشوش میدار که از عده کسان نمی تواند برآورد کرم ایشان  
مداد و اعانت مشارالیه است که بر این کرم بهانه کافیست و اسلام مکتوب نمودم بحضرت خود مزایای  
تو را چه محمد صمد که از اسرار قباب تو سین او ادنی بتفسار نموده الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اسعفوا علیهم  
و مقام قباب تو سین او ادنی بشنود که چون انسان کامل بعد از تمام سیرانی الله سیر فی الله متحقق  
شود و تخلیق با خلق الله گردد و با جمال این سیر را به تمام کند و دایره ظهور کوس اسرار صفات را که بواسطه  
سیر فی الله بود و بانجام رساند شایان آن می گردد که معشوق باصاله بی شائبه غلیظیت و سلب توهم غایت  
و خللیت در وی ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفاک نیست ناچار  
ظهور ذات مع صفات و مرین عاشق خواهد بود و دو قوس بمحول خواهد بود و قوس که قوس صفات و قوس  
بود و این مقام اعلا مقام قباب تو سین است که متعلق بظهور صلی است بی شائبه غلیظی و اگر بعینیت الله  
سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بدات معشوق پیدا شود و بگوید که از اسم و صفات هیچ نخواهد بود و  
بفضل خدا و نری حل سلطان اسم و صفات تمام از نظر او نیز و جز ذات بیچ پدید خواهد شد و او را در هر چند  
صفات موجود باشد تا مشهور و او نمرد در خیال سر او ادنی بظهور آید و از تو سین ازین زمان تا نظام اعلا  
چون بیو طو اوق شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد گشت که آن عنصر پاک  
با وجود و موری و مجوری اقرب موجود است بعالم قدس نجیب کار و بار است اگر عروج و صعود را اعتبار نکنیم  
عالم امر را اقرب موجود است امین نیم بلکه خدای عالم امر را از ازم اقرب میباید بعالم قدس چون نبرد و اولی  
نظمی اندازیم دولت اقرب بعالم خلق میباید بلکه بعین عنصر خاک میباید بی نقطه اولی از دایره چون  
جانب عروج و اولی از نقطه ثانیه است از ان دایره دور

جانب بیو ط که ملاحظه نمودیم بی یزاتب نقطه آن نقطه اولی نقطه ثانیه آن دایره است آنقدر فرق است که آن  
نقطه ثانیه در مجموع معضی آن نقطه اولی است و این نقطه ثانیه قبیل و متوجه همان نقطه اولی است نشان این  
المعنی و باقی نقطه ثانیه سیل ظهورات نقطه اولی دارد و نقطه ثانیه نیز است ظهورات نمود ذات ظاهر را و باقی است  
این معنی در ذلک ربنا استامین لک ربک جمیع و سیلی لاسن امرنا شره و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب  
نمود و دوم بجهت نمان عدد و یافته در بیان آنکه ولایت از قربا نیست و خوارق و کرامات شرط آن  
نیست و در بیان حکم سجد و تحیت مرسلین را و این سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اسعفوا علیهم  
آب انوی انمی میباید نمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شش شرط ولایت نیست  
و چنانچه علمای کثرت حصول خوارق میبندد و اینا به بطور خوارق کثرت نیندر ولایت جبر است از قربا نیست و چنانچه  
که بعد از بیان اسوی با و بیا و خود که است فی بعضی را این قرب طافا میباید عا احوال غیبات مدناش بی اطلاع  
آید و بعضی دیگر باشد که او را هم این قرب بند و هم اطلاع بر غیبات نبیند و بعضی ثالث از قرب هیچ نرسند و  
اطلاع بر غیبات نبیند و بعضی ثالث از ابل ستر ارج و بعضی از غیبات با کثرت غیبات مبتلا سائیه است و  
در حالات انرا خسته کردیم بیوان هم طریقی الا انهم بر الکاذبون استخوانی است سلطان انسا هم بر سر بلند و است  
حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم انی مرون نشان حال شایسته شغل و دل شخص تاسه که  
بر ولت قرب شرف از او لیا الله انرا کثرت غیبات نه در ولایت نشان می افزاید و عدم کثرت غیبات اینها  
نه در ولایت نشان نقصان می رو تفاوت آنها اعتبار درجات است بسا است که صاحب کشف معنی  
از صاحب کشف آن مود و فضل بود و پیش قدم باشد بر سطح مرتبت ترقی که او را حاصل شده است صاحب  
خوارق که شیخ الشیوخ است مقبول جمیع طوائف در کتاب خوارق خود تصریح بنیمه نموده است که اگر کس  
این سخن را از من بگوید بگو آن کتاب بروج نماید آنجا که گشت بعد از کرامات و خوارق که این تکرار است  
و خوارق مواجب حق و جل ساطع نگاه است که قوی را بان شکا شرف مشرف سازند و این دولت را بربند  
و نگاه دست که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی زین طائفه که ادراک از کرامات و خوارق در هر زیر که انچه که  
از برای تقویت یقین عطا میفرماید و گشت را که در یقین واد شده است او را بان کرامت حاجت نبود  
و این که کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب است بدگر که بلا ذکر بافتدا است استیسه و  
ایمان این الله و اجمع عبد الله الفاضلی که لقب شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده

که فرستاد برود نوع است اهل معرفت است اهل جود و اهل ریاضت است فرست  
 اهل معرفت متعلق به شافعی است و اهل جود متعلق به شافعی است و اهل ریاضت متعلق به شافعی است  
 و فرست اهل ریاضت و اهل جود و اهل معرفت متعلق به شافعی است و اهل ریاضت متعلق به شافعی است  
 اکثر از خلایق اهل انقطاع اند از جناب تبار حق جل و علا و شرف و کمال و بزرگواری و ایشانی با اهل شافعی است  
 و با جزایقیات محسوسات است ایشانی نزد شافعی است و اهل جود و اهل ریاضت متعلق به شافعی است  
 سبحانه و اعراض می نمایند از شافعی است اهل معرفت و اهل جود و اهل ریاضت متعلق به شافعی است  
 می نمایند و گویند که اینها از اهل حق فی بطن و اینها از اهل حق فی جود و اینها از اهل حق فی ریاضت است  
 غیبی اواز احوال غیبی سائر مخلوقات و چون ایشانی اقدار بر کشف احوال نیست چگونه قدرت  
 خواهر بود بر کشف امور که اطلاع است از احوال مخلوقات و کشف می نماید فرست اهل معرفت را که  
 بذات و صفات و احوال و اشیای بسلطان و قدرت و ارباب قیاس و سلوک و محرم و نذر این جود و اهل  
 علوم و معارف و این بزرگان و نذر اهل معرفت و اهل جود و اهل ریاضت متعلق به شافعی است  
 است از ملاحظه خلق و خصوص گروان و دست ایشان از جانب قوس خود جل و علا و شرف و کمال و بزرگواری و ایشانی  
 با سوای خود از جهت حمایت ایشان و غیر فی که بر ایشان دارد و اگر ایشان با احوال خلق متعلق می شود  
 حضور بنابر تقدیر و ایشان فی مابین کلامه و اشیای این جهان در کفریم فرموده است و اهل معرفت  
 خواهر خود قدس سره شنیده ام که می فرموده که شیخ فی این باب بنی بر این نوشته است که بعضی اولیا و کرام که  
 کرامات و خوارق از ایشان بسیار ظهور آورده است در آخر نفس ظهور این کرامات نادم بود و در وقتیکه میفرمود  
 که کاش نیمه خوارق از این ظهوری آرد و اگر تفضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی نه است برین طریقه  
 نداشته سوال چون ظهور خوارق در ولایت شریط نبود ولی از غیر ولی چگونه می شود و حق از بعضی چه نوع  
 جدا کرد و جواب گویند که تمیز نشود و حق و بطلان هیچ بود و شفاط حق باطل از هم این نشاء و نبودی است  
 علم ولایت ولی تمیزان در کار نیست بسیار است از اولیا و کرام که بولایت خود اطلاع ندارند  
 حکایت دیگر به اطلاع بر ولایت شان لازم بود و در بعضی از خوارق جاریه بود و بعضی از غیر نبی  
 متمیز نشود که علم به نبوت نبی واجب است و ولی چون ایشانی نبی خود نبوت می نماید و بعضی نبی او را کافست  
 و اگر ولی با و از شریعت نبی خود نبوت می نماید و از خوارق جاریه نبوده و چون دعوت او مخصوص به شریعت

نبی است خارق هیچ در کار نیست علماء و دعوت بظواهر شریعت می نمایند و اولیا هم دعوت بظواهر شریعت  
 می نمایند و هم باطن شریعت می نمایند و اول مریدان و طالبان حق را توبه و انابت و لالت می نمایند و باطن  
 احکام شریعت ترغیب می نمایند و ثانیاً بزرگ حق جل و علا سلطان را در می نمایند و تأکید می نمایند که جمیع اوقات  
 خود را مستغرق در ذکر الهی حل سلطان دارد و بعد که ذکر استیلا نماید و غیر ذکر هیچ چیز را در دل ندارد و آنکه  
 نیایق از جمیع اسوای مذکور حاصل گردد که اگر بکلفت یاد شیا نماید می آید و شش نیایق یقین است که ولی را  
 از برای این دعوت که بظواهر شریعت و باطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است بی و م یزدی  
 عبارت است از این دعوت که بخارق کار ندارد و دیگر است او را مساس نیست با آنکه گویند که م یزدی و  
 طالب استعد بر ساعت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس می نمایند و در معانی نبی بزرگان  
 از وی مدوی سخنان و میا بر ظهور خوارق نسبت بر گیران در کار نیست اما نسبت به بیان کرامات در  
 کرامات و خوارق در خوارق است چگونه می آید احساس خوارق پیر کند که پیر دل مرده را زنده گردانیده  
 است و بشا ه و کار شافعی رسانیده نزد عوام احیای جسمی بظلمت ایشان است و نزد خواص احیای روحی  
 به زبان رفیع انشائست و آنچه پیر ساقی است سر در ساله قدسیه می نماید که احیای جسمی پیش اکثر  
 مردم چون اعتبار داشت اهل اندازان احیاء اصحن نموده با حیای روحی بر دخته اند و متوجه احیای  
 اول مرده طالب گشته اند و اشیای که احیای جسمی نسبت با حیای قلبی و روحی کامل روح فی بطریق است و  
 انظر بهین و اخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیای وسیله حیات حق است  
 البته گویند که فی حقیقت وجود اهل شریعتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را به مجلس سلطانه جمعی است  
 از جمعی حق جل سلطان و احیای قلوب موات آتی است از آن بیانی که ایشان باطن را در شرف و کمال  
 روزگار از همه بزرگان و بزرگواران در شان شایسته کلام شان و است و نظر شان شرف هم مجلس سلطانه  
 قوم را شایسته مجلس و تاجیب نسیم خلاصه که بحق این طائفه از سلطان می آید و ان شاء الله اگر تفضل باشند  
 که استقامت بر شریعت داشته باشند و مجلس دول را بکثرت حق سبحانه و تعالی علی و توحیدی پیدا می گردد و  
 بروی از اسوای مفهوم می شود و آن شخص شرف است در همه اولیا است علی تفاوت درجات این مجلس  
 در باب مناسبت است فی مناسبت بعض محرم مطلق است هر که او روی به بهبودی داشت به درین  
 روی نبی سود داشت به در مکتوب شریف شرف از حسن انشاء خدا طلبی سلطان عهد اندازان یافته بود

مرغی از عدالت و احترام احکام شرعیه رفته بود مطالعه آن فرستاد و آن حال گردانید و وقتی پیرا گشت  
حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور هدایت بادشاه وقت منور ساخته است چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی  
را نیز بحسن اتمام ایشان نصرت و عزت بخشید و تحت کمال الشرف تحت کسبیت روان شریعت امیر بود که بکمال  
سلاطین عظام است اینهمین بندگان است که نفع پیدا کرده است باچار اسلام ضعیف گشته کفار هندوئی که  
بهم مساجد میمانند و راجع به معبد بای خود میسازند و در دین خود غرض از کسبیت مسجدی بود و مقبره  
مردمی آنرا هم کرده بکافی آن دیر و مکان راست ساخته اند و نیز کفار بر لامر آنکه کفر بکافی آنرا و مسلمانان  
در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند و روزیکه اکل و شرب میمانند اهتمام دارند که در آن  
روز و روز طوبی اسلام پیچ مسلمانان در روز نایب و وفور و شرف و راه مبارک رمضان بر طمان و طعام نیز  
و میفرستند و بکافی آنرا و روزیکه مسلمانان در روز نایب و وفور و شرف و راه مبارک رمضان بر طمان و طعام نیز  
است و ما فقیهان باین نوبت و خیالی با کرام و اعزایین صاحب و ولایت اسلام رونق داشت  
و علماء و صوفیه عز و محترم بودند و تقویت اینها در روز شریعت بکوشیدند و شنیده اند که روزی صاحب  
امیر تیمور علیه الرحمه بگوچه بخارا میگذشت اتفاقاً در ایشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره  
در آن کوچه گیمهای خانقاه خواجه را می افشاند و از گرد پاک میکرد و میزد و از منشیان مسلمانان  
که داشت در آن کوچه توقف فرمود تا گرد بای خانقاه را بجای آورد و در آن خود ساخته بیکای فیض در ایشان  
شرف کرده که باین توابع و فروتنی که باطل اند و در بگوچه خاتمه شرف گشت منتول است که حضرت  
خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر تیمور در میان بر و میدانی که در خطبه روز جمعه نام  
سلاطین را که در زمین پایان فرود آمد و بخواند و جوش صیصیت این توضیحات که سلاطین عظام  
نسبت با فخر و کبر و شرف و علیم و عظیم و سلوات و تسلیمات نموده اند و جاز از نشاند که  
اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه نرود و شکر الله تعالی بر این ای برادر سجده که بخانه  
از چنین بزمین نهادن است منتقم نهایت تذلل و کسار است منتقم کمال توابع و فروتنی است  
لذا این قسم توابع مخصوص عبادت و حبیب و جود و سلطانه داشته اند و غیره و راجع به آن  
تموده و منتول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام روزی بر این میرفتند اعرابی آمد و بفرمود  
طلبید تا ایان آورد آن سرور و تود علیه و علی آله الصلوٰه و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبند

آن درخت از جای خود جفیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیه و علی آله الصلوٰه و السلام اعرابی چون بیک  
را مشاهده نمود سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمانی ترا سجده کنم و غیر خدا را جلالت سجده  
نمایم نیست غیر حق را جلالت سجده اگر سجده کنم بجز تو نمیگویم بیکم که در آن شوی و خود را سجده کند بعضی از فقهاء  
هر چند سجده بیکم بسلاطین تجویز نموده اند اما لایق حال سلاطین عظام است که درین امر بکسرت حق سبحانه  
و تعالی توابع نمایند و این نهایت تذلل و کسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را  
سخر ایشان گردانیده است و منتقم ایشان ساخت شکر این است بکافی آنرا آورده توابع چنین را که  
بنی از کمال عجز و کسار است بجناب قدس او تعالی اسلمه دارند و درین امر با و شکر کنند و هر چند جمیع  
تجویز این بنی نمایند احسن توابع ایشان باید که تجویز این معنی کنند علی السلام الا الاحسان چون بادشاه  
وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده در آن خلافت آمده است بیک که این فقیر مشیت حق سبحانه  
درین نزدیکی بدر آن خلافت خود را رساند و الباقی عند التانی را السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت  
المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات اهل مکتوب بود و سوم بخواجده اشتم بخشی در بیان  
آنکه هر که امر از لطافت عالم خلق و عالم امر بهم ظاهر دارد و بهم باطن و حقوق این باطن با هم قیوم عارف  
و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقلب ظاهر و باطن متوجه دعوت عبادت است عالم خلق و عالم  
امر عارف تام المعرفه به چند بر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت با هم قیوم که وجه خاص او است که نه  
احقیقت باطن و حقیقت آن عارف چنانچه بحقیقت آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت  
را بحدت نظر کجمن فضل خداوندی جلالت موهبت گشته است ملاحظه مینمایم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا  
میکرد و صورت و حقیقت هر دو را میشود که عالم خلق را تمام ظاهر با هم و عالم امر را باطن چنانچه قبیه  
الکمال برده اند بلکه در هر لطیف از لطافت عالم خلق و عالم امر هم صورت است و هم حقیقت غرض خاک هم  
ظاهر را و در هم باطن و همچنین اخفای هم ظاهر و باطن باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلیق  
دارد و در روز توبه و عمل صالح بلکه بعضی موهبت خداوندی جلالت موهبت که باطن با هم قیوم مر بوط است  
طوبی و سیکر و با هم باطن باطن چنانچه فی مابین ظاهر و باطن هر چه بود حق میگرد و الحاق این باطن با هم  
قیوم نه با هم باطن باطن در آن هم حال میگرد و باطن با هم قیوم پیدا میکند که آن اتحاد است  
سبحان من لا یمیر بیداته و لا یغفاته و لا فی السماء و جودت الاکوان بلکه این باطن را باطن اسلمه پیدا



میشود و بهیول کیفیت که هم حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که سبب قلیت بقیت  
 امکان است حقیقت و وجوب تعالی و تقدس که کمال عقلی است و در شریعت زندقه است و آن ظاهر ندر  
 باقی میماند چنانچه که عالم شریعت است که مشهور و معروف است اما منصف برنگ باطن است اگر چه باطن را حقیقت مشهور  
 و ادراک برآمده است و طبع غیبی شده و رنگ پیدا کرده و اگر چه باطن بیرون میماند و از حیطه ادراک چون بیرون  
 نرود و درخت از شهادت غیبی نشانه از بیرون حقیقی غیبی بیاید و از غیب غیبی مطلع نگردد و باید دانست که این طایفه  
 باقی مانده را تمام روح بختی است و طاعات و عبادات شرعی با و مبط است و معالجه و درخت و تکمیل نیز با و مبط  
 و باطن این عارف صاحب تکمیل خواهد بود مراتب امکانی دارد و در ذرات بقایات و وجوب بود نیز متوجه  
 ظاهر است و بهر چه ظاهر بود و ادروی او نیز همان سوی است از جهت تکمیل تربیت و عیم عبادت چه  
 این دارد و اصل است و انیموطن موطن دعوت است حقیقت مشهور و مشاهد در آخرت است معالجه کشف  
 و معالجه در پیش است عبادت معبود جلجلطانه و انیموطن به از است و از معبود است تقاضای و انتظار مطلوب  
 اینجا که ناشی از محبت است به از است و ملاک در مطلوب است از باب سکران را با و در و از و این توجه ظاهر  
 و باطن که عارف صاحب تکمیل اینجا خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ جل است که منتهای مقام  
 دعوت است و چون اجل رسید بر سر موت آمد و قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و به ویت حمل  
 و انقیاد به محبت اینا مشرف خواهد گشت سه نیت لا باب لغیم نیت ما به و للعاشق مسکین با تجمیع به  
 ربنا الله انزلنا و انزلنا لک علی کل شیء قدیر به و صلوة و اسلام و انجیته و انیر که علی خیر خلق الله و علی  
 خواند و الاکرام و صحبه العظام الی یوم القیام مکتوب بود و چه با هم بمولانا عبد القادر انبانی صدور  
 یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جانشین عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجاورت بهر سائیه  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین حقان کلمات بعلین  
 فقیر خواجه در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عبادات است که نشاء هر شهر و نقص است با عکوس  
 صورت علیه سماء و صفات الهی جلشانه که در آن عبادات ظهور یافته اند غایت مافی الباب آن عبادات  
 و در رنگ بیوی اند و آن عکوس و در رنگ صورت که در بیوی حال گشته است شخص و تمیز عبادات آن  
 عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس با آن عبادات تمیز و این قیام در رنگ قیام معنی خود نیست بلکه  
 در رنگ صورت است که بیوی گفته اند و شخص بیوی را بصورت داشته اند و چون بیوی فیک الله جل

سالمک متوجه جناب قدس خداوندی جلشانه بزرگوار و تمیز و وساطه فضا و از اسواس اعراض نماید  
 و آن عکوس بهر علیه و صفات و انجی جلجلطانه در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و برترین خود که عبادات  
 است استیلا و تسلط میابد بر آنان و باطنی هم انیموطن معالجه باطنی به سبب عبادات نه بیون اصل و بهیول  
 بوده است و عکوس را در وجه استتاری آن رنگ تمام از نظر سالمک یعنی میگرداند و غیر از عکوس با اصول و بهیول خود  
 و در نظر و بی با ندر عکوس که با باطنی اصول نمود اند و از نظر یعنی میگرداند و چه ای را از حقیقت چاره نبود این مقام  
 مقام فساد است و پس بلند است و اگر این سالمک فانی را با نیت نشاء و بهیول با ندر و اندک عدم خود را در رنگ  
 پوست تنگ که قیامی بدن است و با نیت و نزدیک است که از غایت فی مناسبتی که بعد پیدا کرده است  
 تعبیر از آن به پیراهن شمر نماید و از خود میماند یا برامانی حقیقت در موطن عدم از وی مبان نشاء است  
 و داخل مظان انامی اوست با نیت عدم درین مقام جز و غلب و مستورا و سست و از حالتی  
 که داشت فرو آمده است و تابع بلکه تمام آن عکوس که با و قیام و شست و شسته اند گشته است و این  
 انیموطن سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیراهن شمر از خود جدا بیافته و بعد از انقیاد و استیلا  
 بیون خدایات بیغایات خداوندی جلجلطانه شامل حال و شست و شسته دیگر آن جز و غلب و این ترکیب کمال  
 یافته مفارقت گزیده و شست و شسته که بهیول آن عکوس پیدا کرد و بهیول و مفقود ساخت و بعد از مطلق گویا بیگشت  
 در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد است سازند و قیام آن بان کالبد دهنه چون صورت درست شود  
 و نبات در سوخ پیدا کند آن کالبد را شست و شسته و قیام او را کالبد دور ساخته خود قائم را در نود ویر  
 مانن نیت نیز این عکوس که قیام با و شست و شسته یافت که قیام خود بلکه با اصول خود پیدا کرد و در این دم عباد  
 انظر تا جز و عکوس و احوال آن عکوس نماید و جز و عکس گویا با و ساس داشت و یافت که حقیقت فنا  
 درین موطن صورت سست فکامی سابق گویا صورت این فنا بوده است و ازین مقام چون ببقا  
 آورده و بهیول با ندر و اندک عدم را که نسبت جز و عکس داشت و اصل و غلبه مر او را  
 بود با ندر و اندک مجاور و در ترین او ساخته و از حقیقت و صورت او مبان گردانید و از طلاق انظر تا پیر  
 کن و در برای حکم و مصلح آنرا با ندر رنگ پیراهن شمر پوشانید و در خیالات اگر چه عدم را با ندر و در  
 با قیام آن عکوس را با ندر و سست و شست و شسته بلکه عدم را با ندر عکوس قیام نمیشد و نیت با ندر قیام سابق  
 در شست و شسته گاه در آن بقا این نسبت با ندر و شست و شسته که حقیقت بقا است این نسبت برود هم خواهد بود

نخایه بانی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی  
 مستتر میگردد و اگر سرد است بسردی متاثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر می یابد  
 و اثر او در تمام بدن ساری و پدید می آید آنکه این تاثیر و وسایط بیرونی است نه درونی عرضی است  
 لذاتی از مجاورت خارج آید و است و از مجانس داخل اگر شرف نقص است که از آن عدم ناشی گشته  
 بهم عرضی است و خارجی نزداتی واصلی صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در  
 مدد و معفات بشریت با دیگران ساهم اما زوی و از انبانی نفس وی ظهور صفات بشریت عرضی است  
 که از مجاورت آمده است و دیگر ذاتی و اصلی نشان ما بینا عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص  
 بلکه انحصار خاص را در رنگ خود با تصور کرده و در مقام انکار و اعراض می آید میزد و میماند که بگوید نقالو البشر  
 بید و نماند و کفر و کفر و قالوا الحمد للہ الرسول یا کل طعام قدس فی الاسواق نشان حال نشان است  
 بنیات انسانی هر چه از صفات بشریت در خودی بیندیشد که حاصل آن صفات آن عدم مجاورت است  
 که در کلیت وجود است و سرایت کرده و خود را تمام و کمال از آن صفات پاک و مبرا میداند و شکر از آن  
 در خود حساس نمیکند و سجدان الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاورت ظاهر میشود و در رنگ نسبت  
 شخص لایس لایس شرف است بسرفی لباس مجاورت شرف میباید اهلان چون تمیز در ان شرفی مجاورت شخصی را شرف  
 آن شخص دانسته حکمای غلات و رفع منتسب میبازند هر کس فسانه بخواند انسانه است و آنکه در پیش نقد  
 خود مانده است به آب نیل است بقطعی خون نموده و قوم موسی را نه خون بود آب بود و ربنا لا تزعقلونا بعد از این  
 و هب الناس لردک رحمة الکل انت الوب و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و حکم بقصود علی  
 تبریزی و رسوال از کفر حقیقه صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفوا  
 معین شریفه رسید استفسار بجنه از سخنان صوفیه رفته بود و خود را وقت و مکان هر چند تقاضا گفت  
 و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود و بجز وقت چند کلمه نوشته آمد محل کلام در حل جمیع آن  
 مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت  
 اگر شریعت نقص است و اسلام کمال است و طریقت نیز کفر و طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر  
 طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین وطن مفقود است چه مشهود  
 سالک در نیم وطن در میان جمیل و زلیله جمال و حدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را

چون مظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار به  
 در مقام صلح است و همه را بر سراط مستقیم میباید و این کریمه ترک میباید و امن و امان آفرینان صیانتان ربی  
 علی سراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را عین حق می کار و در لوب را عین رب میداند و  
 گفتم است که از مرتبه جمع می شکند و تصور درین مقام گوید سه کفرت بدین الله و الکفر واجب و لکن و  
 خدا مسلمین قبیح بدین کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و هر چند کافر شریعت مردود است مستحق  
 عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کفر و استتار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی  
 شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلاي جهل و قردید است  
 ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد از جمع که موطن تمیز است و حق از باطل  
 و نیز از شریعت تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت  
 بحال میسر نسبت اتحاد با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت از فرق و در میان اینها  
 بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت  
 شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت است و او در آن است و آسمان نسبت به  
 آدم فرو و در زمین عالیست پیش خاک تودیه و از مشال محمد رسال الله تعالی اسرار هم به که بشیعیات حکم  
 نموده است و مخالف مخالف شریعت است گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروی میفری است و گاهی  
 که بدولت اسلام حقیقت شریعت گشته اند از انشال این سخنان پاک و مبرا اند و بظاهر باطن اقتدا با نبیا  
 و از در و تالیف ایشان علیهم الصلوات و التسلیات پس شخصی که کلمه بشیعیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه را  
 بر سراط مستقیم انکار و در میان خلق و حق اثبات نمیکند و بوجود آینه قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده  
 است و کفر طریقت تحقیق گشته است و نیان ما سواي نموده مقبول است سخنان ناشی از سکر اند از ظاهر  
 منصف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول به درجه اولی از کمال با این سخنان متکلم است و همه را  
 بر حق و بر سراط مستقیم میدانند و تمیز باطل از حق نمی نمایند از ناوخته و ملاحظه است که مقصودش بطلان شریعت  
 است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التحیات کلمات خلافیه میزد و حق را  
 میشود و هم از سطل حق را بیکجا انداخته و بطل را هم قائل و در رنگ مادیات کثیفی را سکران را از سکران و  
 و بطلی را خون ناگوارین تعاقب نموده است هم غییر زایل اسلام تقلید سخنان اکابر ارباب سکران را مستقیم

منحرف نشسته پس کوی ای ضلالت و ضلالت اندوزین خود را بر باد و اندر انداخته اند که بول بن بخان  
 مشروط باشد انط است که در باب سر و جو و اندوز را ایشان گفته اند نظم این شمه انطاسیان با سوامی حق سست  
 اینجا که و طیزان قبول است صدوق و نیز از حق انطاس است بزمیت سست و عدم استقامت بزمیت  
 آنکه حق است با وجود سکوتی و بی نیازی می روی استکباب خلاف شریعت نخواهد بود و منقول با وجود قول ناخوش  
 و بر حسب در زمان باز بنگران با ائمه دعوت نماز افلا و امیر و ملایم که دوست ظلمه آن می سیده اگر چه از  
 وجه حلال بود و نیز دو و آنکه بطل است ایشان احکام می بودی چون کوفت من بران است کریم  
 که علی بن ابی طالب با وجود این نشان حال نشان ربنا آتیمان در ذات مقدسین که ما را بشود و اسلام علی من  
 اتبع الهدی مکتوب بود و ششم خواجگ و حسن نبشی و حاکم که علی بن ابی طالب علیه و سلم در مرض موت طلب  
 قرطاس نمود و در آنجا بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 علی بن ابی طالب و بی سواد حضرت رسالت فی سبب علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت  
 طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 از این صاحب کرام نبی شد تا بی سواد حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 کتاب شد و گفت ایضا بر من آن نمود و حضرت رسالت علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت  
 میفرمودند که قال الله تعالی و ما یطیق من صوفی ان یصلوا و حی یوحی و من و وحی که است که ما قال الله تعالی  
 و من لم یحکم بالانزال فقد فارقکم جمیع المکرمین و ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 ششم و آن که فرمودند و زمره است حل این شبهه تو چه حیثیت بران از شد که الله تعالی و پاک سواد اهل این  
 شبهه و امثال این شبهه را که بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و بر سایر ائمه کرام نبی الله تعالی و سلم  
 ایراد نمایند باین تشکیکات و ایشان خواهند که بر سر انصاف بیایند و شریف محبت خیر بشیر علیه و سلم  
 که اهل تسبیح و اسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در محبت خیر بشیر علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام  
 باز و او پس مری شد و در زمینهای شان از عداوت و کینه یک نشسته و دانند که ایشان از اکران  
 و کبر ای اسلام که بدل نمود و اوطافتهای خود را در اعلائی کلمه اسلام و حضرت سیدنا نام و اتفاق فرمودند  
 اموال خود را در اعلائی کلمه اسلام از برای آیند و یقین در لیل و نهار و در سه و چهار و گن شسته  
 اند و شاکر و قابل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مسکن خود را و عیون و زروع خود را

و اشجار و انهار خود را از جهت محبت رسول علیه و سلمی و اهل بیت و اهل تسبیح و اهل تسبیح و اهل تسبیح و اهل تسبیح  
 بر نفوس خویش اختیار کرده اند و حضرت رسول را بر حسب خویش و بر حسب فریاد و اموال خویش و ایشانند  
 نشان بدان وحی و ملک بیند بانی معجزات و خوارق میا که غریب ایشان شهادت گشت است و علم شان بدین  
 حق الذین اتی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید نبی الله صمد و زین العابدین و اهل بیت و اهل تسبیح و اهل تسبیح  
 هر گاه جمیع اصحاب کرام و دین کرامات شریک باشند از اکران نبی که خلفا و زواری ایشان باشند از بزرگمای ایشان  
 چه و نمایر جهان فاروقی است که حضرت حق سبحانه و تعالی و ایشان از رسول خود را فرمود و یا ایها النبی جبک  
 الله و من ابغضک ابغضت الله تعالی انما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام  
 حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شریف محبت خیر بشیر  
 علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 ائمه دکان و تشکیک پیدا کردند که این شهادت را چه رنگ مفاطمی و سفطی است زر  
 انز و و تصویر نمایند و از وجه اعتبار ساقط اند اگر چه با و غلط و او را نه می بخشش کنند و عمل سفطی را تعین  
 تا نمایند اقل جملا این قدر شاید دانند که موقوف این تشکیکات و حاصل این شبهات بی حاصل است بلکه ضلالت  
 بر اوست و ضرورت اسلامیه است و در و خط و کتاب و سنت است مع ذلک در جواب آن سوال دور  
 تعین مواد غلط آن شبهه چند مقدم میون الله سبحانه و تعالی آید استماع نمایند دل بن تشکیک و روجه که ان یعنی چند  
 مقدمه است بر چند مقدمه جواب است علامه اول آنکه جمیع منطوقات و مقولات آنحضرت علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام  
 و انجیمه در مرض موت طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 منطوقات او علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 از نزوح حل شاه اعراض دارد و تشکی و عفو از ان گناهش داشت قال الله تعالی انما بالنبی علیه  
 و سلمی که اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 که می فاعلمه و یا ادلی الابصار و کریمه و شاد و هم فی الامر محاب کرام را آن سر و علیه و سلمی که اهل تسبیح و اسلام  
 و اهل تسبیح و اسلام و انجیمه در مرض موت طلبیدند و فرمودند و بی نوشت و حضرت فاروق ایضا بر من آن نمود و صد و یازدهم احمد شد و سیلام  
 رد و بدل صورت ندارد و در قتل و فدیه بسیار است بر که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق  
 قبل حکم کرده بود و وحی موفقی را س فاروق آمد و بر اخذ فدیه بعیذ نازل گشت آن سر و













معنی لغوی خواب بود و الا وجود کما و نبود کما وجود را بآب گشتن و شهود و از اهل نظر و استدلال  
 باین حقیقت واجب بود و تعالی گفته اند ثبوت از عقول و تالیف است نشان باینها قائله وجود چنانچه  
 مبدا و چنانچه و کمال است و نشان چنانچه و جمال عدم که مقابل است هر آینه مبدا و هر شرف نقص بود  
 و نشان هر چه و فساد اگر و بال است از و ناشی است و در تضاد است هم از و پیدا است ذلک نیز با  
 نیز و روی موع است و خوبیهایی هم در روی کمون در مقابل خود را نیست مطلق ساختن لا تسبی  
 محض گردانیدن از خوبیهایی او است و نیز خود را و قایم وجود ساختن و شرف و نقص را و خود را و نقص  
 از بهر بای خوب او است و نیز بر آن وجود و نقص آن کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در هر  
 خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن از جهات و تفصیل آوردن از صفات و تحسین او است و باینکه خداوند  
 وجود را و بر پایست و حسن و جمال و کمال و وجود را از هیچ و شرف و نقص او پیدا است استغنائی وجود  
 از اعتقاد او است و عز وجود از ذل و غفلت و کم یافتی و وجود را بر او اسطغفل و ذوات او است  
 و شرافت و وجود از خاست او پیدا است و خواجگی و وجود از بندگی او پیدا است و استوار است  
 کردم و بسلامت خود را آزاد کردم و باینکه نیست یعنی که نشاء و بفساد و تضاد است از عدم هم شرف تر است  
 و بهر آنکه در عدم کائن است آن بیرون است از آن هر با هم بی تمییز است قول انچه منکاز و س  
 محاذ شده است جسم را و خیزش از حق نیست و بشرف است صرف و ذوات نموده عدم چون مبی و بلا شکیست  
 خود بود و مقابل نموده تا چارم و دو و مطر و شد و شرف مقابل را از عدم باید آموخت که مقابل هست به  
 نیستی بینا و در مقابل کمال نقص مبین می آید و چون مغرت و جمال در طرف می افتد بزل و انکسار  
 خود را و بینا و مبین مطر و گو یا شرف و تنهایی عدم را بعلت کبر و کم و کم داشت خود کشیده است و باینکه  
 که در عدم غیر از خیریت کم چیز است که شرف به تاخیر نباشد و آن مظهر غیر ممتنع از شد و بجل عطا یا الملک  
 الامط یا ه مثل مشهور است و معلوم گشت که المبین بدرین کار خانه عالی درگاه بوده است که گناه  
 نمودم به بله بای همه را بر سر خود بگیرد و تعلیم و بکاران نماید اما آن بیرون است چون از راه کبر و ترغیر و آرد  
 غیریت خود را و نظر و آرد و عمل خود را باینکه از اند و از جرم و مانده در دنیا و الاخره فی حقیقت نشان  
 حال او است بخلاف عدم با وجود و شرف است و نفس اقی و نیستی ذی کدشت از آن بر آرد و بهر آنست حضرت  
 وجود و شرف گردانید و گفت که من هم شکر خود و به نشانی که بلند شرف خود و در سوال و را باینکه

کثرت شرف از کجاشی شد ما و ای عدم وجود است که شرف را و در آن بیافته است جواب عدم چنانچه است  
 وجود است و مظهر و کمال است وجود نیز بر آن عدم است و مظهر شرف و نقص است طبع علیه الفقه و در جانب  
 عدم شرف است از عدم گرفته است که آن عدم مطلق شرف است و در جانب وجود نیز شرف است و مظهر را و خود  
 است که از راه آیتیت و مظهریت عدم در آن وجود را هر شده بود و این حال شرف است از مظهریت شرف ذاتی و مظهر  
 اعلی و علی سبب چار را و خلیه و وجود شرف است و در آن از مظهریت و لا یستلزم که از صفات عدم بود و مظهر ساخته  
 است ذلک در جانب وجود شرف است که از عدم آیتیت عدم مظهر شده بود و نیز انصیب و از آنجا باینکه شرف  
 رسانیده باینکه مظهر از مظهر و بهر آنکه شرف است از عدم آیتیت و لا یستلزم که از صفات عدم بود و مظهر ساخته  
 علی من الهم متابعه المصطفی علیه و علی من الهم متابعه المصطفی علیه و علی من الهم متابعه المصطفی علیه  
 عدم در یافته و در جواب سوالهای که کرده بود و بهر آنکه شرف است از عدم آیتیت و لا یستلزم که از صفات عدم بود و مظهر ساخته  
 بهر سبب بود و بهر آنکه شرف است که سالک در وقت عروج خود از مقامات محاب دنیا عظیم بقوات و انجات  
 که با جماع از فضل از دنیا بهر بلکه با است که خود را در مقام انبیا علیه بقوات و انجات میا بقیقت این  
 معالیه است یعنی مردم از اینجا مساوات آن سالک با باب آن مقامات تو بهر میکنند و شرف کئی او را و شرفا  
 با علی آن مقامات و شرف می آید و باین تو بهر و شرف و مظهر او بینا و در آن لامت و شرفیت در حق  
 او در آن میکند شرف عطا از وی این معالیه را و خود را باینکه شرف است که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 از قبیل و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 خواهند و از و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 که این و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 کند و باینکه مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 بود و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 مبی بود که از این و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 مقام است و در مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 در و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که  
 می بکند و مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که در مصل و مقامات عالی گاه هست که































و دیگر فقیر در رفتن و ماندن شایان است از سبک درین ملاقات شایسته است بفرق شایسته می تواند کشود  
 و بماندن هم در آنست میگوید اندک بود که با سبب فوت مصالح جمع کثیر باشد بقدریست که اگر برودند خواج  
 محراب ششم را از دست بکشند روزی صحبت باشد و اخذ بعضی علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر  
 میشود و مشارالیه در این شایسته و مذاق و ان خفاستفسار بآرا و با وجود آنکه جواب گرفته باشد  
 شایسته اند و السلام که توب دوم حضرت جامع الاسلام و العلوم محمد زاهد است که می خواجده معصوم  
 سلاطین و تعالی و در دیافقه در مواظبه انقص از خلق و توسل بعبادت حضرت حق سبحانه و تعالی و احکام  
 رب العالمین فی السرا و العز و فی اللطیفه فی الرحمة و الرحمة و فی الشیء و فی احوال  
 و فی العیة و الیل و الشکار و العنوة علی بن ماوردی بنی شلاله و الشکار و العنوة علی بن ماوردی بنی شلاله  
 رحمة للعالمین و سید الاولین و الاخرین و فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و عجزه است اما اگر فرصت  
 و وقت منقسم است که در وقت چون شمار فرصت داده اند و هر چه احیاء آورده متوجه کار خود باشند  
 و یک لحظه و لحظه غایت بر خود بخوانند و یک از هر چیز بدین خانی از آن باشد تا وقت و آن مجید  
 و ادای نماز بطول و قراة و کلام طیب لا اله الا انت باید که بکمال رضای آید و با نفس خود نماید و دفع  
 مقام و مراتب خویش کند و خود طلب این دعوی الوهیت خود گردان است باید که هیچ مادی را  
 در محاسن سینه گنجش نبود و هست در متیل نه حقیقت بندگی منتقم شود و در او خود است و متیل نه  
 دفع مراد مولای خود است و معارضه کردن است بصاحب خود این یعنی مستلزم غنی مولای خود است  
 و اثبات بولویت خود و قیام این امر باینکه در یافته غنی دعوی الوهیت خود نماید تا زنده بماند و بماند  
 پاک گرداند و جز مراد مولای خود ندانند و بمانند این یعنی بغایت اندک است که در آید و در  
 اوقات ابتلا دولت سرگردان در غیر این ایام این جواب و بوسه ساسد است که در گوشه  
 خیزیده باین شغل باشد که فرصت مقتضی در زمان قتل را به بیایا قبول نمایند و در غیر زمان  
 فتن ریاضات و محاسنات شاکر است خبر شرط است ملاقات دائم شود یا بصحیف است که مراد  
 و بوسه تمام و الله خود را نیز بخشنه طلب سازند و ولایت نمایند باقی احوال این نشان چون گذرند  
 است چه در معرض میان آرد بر خود دان شغف دارد و بخواندن بر غیب نماید و با حقوق را تا تواند از  
 جانب ارامنی سازید و به عاس سلاستی بایان مده و معاون باشد که در نوشته میشود این وقت را

یا مورد ظالم صرف نکنند و غیر ذکر آنکه چنانچه باید که هیچ چیز نذر دانه اگر مطالع کتب و کلام طلبه بود وقت ذکر است  
 بهوالبه نفسانی یا الله یا الله اندک است لا آرم تا تمام جنتی شود و هیچ مرادی و مقصودی در سینه نماند که  
 خلاصی من که یا انقل از اجماع صد شایسته نیز باید که مراد شایسته و بقدری فعل و اراده او تعالی ارضی  
 باشد و در جانب اثبات کلام طیب غیر زعیب هویت که در است و اس معلوم است و تحلیلات است هیچ نباشد  
 غم خوشی و سرا و چاه و بل و کتب و اشیا و دیگر در محال است باید که هیچ چیز از اجماع وقت نماند و در غیر قضیات  
 حق حل و حل مراد و منی نشانند اگر است مراد بر همه شایسته است که در حیات مافته باشد هیچ فکر نکنند و ایاد  
 این امور را بافتن خود کند و اندک با اختیار او تعالی این امور را بگذارد و حکمی می آید و باید که از  
 مضعفان باشد و بقیه لام جای که نشسته اند بماند و بطن انکار و حیات چند و زده هر چه که در باید که بیاد حق  
 جانشانند و مدعا و دنیا سلسل است توجیه آخرت باشند و الله خود را تسلیم بدهند و غریب آخرت نمایند و اندک  
 ملاقات بیکدیگر اگر حق سبحان تعالی خواست باشد شایسته خواهد شد و اما بقدری او تعالی ارضی باشند و اعانند که در  
 دار السلام جمع گردیم و در فی ملاقات دنیا را بکرم او تعالی در آخرت حواله نماید و بماند علی کل حال که توب دوم  
 بیاد است که بیکدیگر در و در و یافته در بیان معنی کلام طیب لا اله الا الله الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین اصطفی لا اله الا الله غایت هیچ احدی که استحقاق الوهیت و عبودیت داشته  
 باشد که خدای بی همتا باشد چنانکه واجب الوجود است و از سبب نقص و حدوث منزله و بر است  
 زیرا که مستحق عبادت عبارت از کمال تزل و خضوع و بیکار است کسی است که هیچ کمالات او را  
 ثابت است و جمیع نقائص از وی سلب است و همه ضیای در جو و اتق و در محتاج است و او  
 هیچ چیز در هیچ امر محتق و در ظرف و مدار است و هیچ بی اذن او هیچ یک ضرر و نفع نمیتواند رسانند  
 و غیر این صفات که در غیر او تعالی نیست و نشانید که باشد چه اگر غیا این صفات کاغذی زیاد است  
 و نقصان تحقق شود و غی نخواهد بود و ان ازین شماران و لا تأیر و اگر اثبات غیریت با اثبات نماید  
 تا نایم لازم است آید نقص او کفایت الوهیت و عبودیت است زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات کنیم  
 تا نایم پیدا کنند لازم است آید نقص او باین که جمیع نقائص از وی سلب است تا نایم نیز نقص لازم است  
 و اگر اشیا بوی محتاج نباشند باین چه مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بماند از اشیا لازم است  
 از امور محتاج بود و ناقص باشد و همچنین اگر ناقصه شمار نباشد اشیا را با وجه احتیاج بود و هر چه









الایه بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی ما اتمکم الربوا فخذوه و ما نکلکم عنه فانتهوا و اتقوا الله  
 ذکر القوی بعد ذکر الامثال للاشارة الى انهما عن المناسبات اشاره الى اهتمام الامتداد الذی  
 هو حقيقة النفس و انه یوناک الدین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وبارک ملاک  
 و نکلک الویج و قال علیه الصلوة و السلام فی موضع آخر لا تعجل بالارعة شیئا و الرعة یو الویج  
 و الوجه لهذا الاهتمام و الله سبحانه اعلم بالصواب ان الامتداد اعم و جودا و اکثر نفعا لسانه یو جود  
 فی ضمن الامثال ایضا فان الاتیان بالامام انتها عن منته و هو ظاهر و اما اکثره فی الامتداد بغير حجة  
 عمومی فلهذا فی النفس مع النفس لا یختلف فی صور الامتداد فان النفس  
 قد تیز ذریب و کل مافیة زیادة فی النفس لا شک ان اکثر نفع و اقرب طرق النجاة  
 فان المقصود الاصل من التلیفات الشریعة نفس لانا انقصب بمعادات الله  
 سبحانه و رد فی الحدیث القیاس عاد نفک فانها انقصب بمعاداتی کل مافی من طرق النجاة  
 لکون رعایة الاحکام الشرعیة فیما یتکون اقرب طرق الی الله سبحانه و جود و کثرة النجاة  
 مع النفس لادبوا طریق النفس فلهذا قال سیدنا و قبلتنا الشیخ بهار الدین المشتمر  
 بنقشبند قدس سره و جدت طریقا اقرب طرق الی الله سبحانه و جود و کثرة النجاة مع النفس و اما  
 بیان زیادة رعایة الشریعة فی هذه الطريقة فما لا یخفى علی المتصف الفطن الخالص فی طرق النجاة  
 و مع ذلك فبنیه زیادة الفلاح فی بعض الرسائل و الله سبحانه اعلم بقیة الحال و هو سبحانه  
 و نعم الوکیل و صلوات الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم و بارک و السلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب دهم بیادت و ارشاد بنیامیر محمد خان در تفسیر آیه کریمه و اذا سالک عبادی منی فانی قریب  
 الحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالی و اذا سالک عبادی منی فانی قریب قریب  
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر چند چون و چگونه است اما دهم را گفتیش چو لاگاه است احویت او است  
 تعالی که از خط و هم خارج است و از دایره خیال بیرون لکن اقرب دان بسیارانه و اقرب دان را قریب  
 قریب نهایت قریب تا حصول اتحاد است بر چند اتحاد هم بود تو هم است و اقرب از که شست اتحاد  
 است در جانب قریب اگر چه عقل از خود نزدیکتر را غیر از بعد تصور نکند این از کوه  
 نظر عقل است که دور بینی عاده کرده است و از خود نزدیکتر را در نیافته و السلام

مکتوب یازدهم بیادت پناه شمس الدین علی خلیلی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزا  
 عشره و عالم احوال است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید و ائمه و سلام علی عباده الذین اصطفی  
 آدمی نسبت به جامع که مرکب از اجزا عشره است از عین صراطی و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و ریش  
 و احش و قوی و جوان دیگر که انسان است بعین اجزا است و این اجزا را یکدیگر تقاضا و انتقاد و عارض  
 البیة یکدیگر نظایر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر هویدا است و بیگانه عالم هر یک با هر یک  
 مخصوص است و یکبارگی فسوب و نفس ناطقه خود را بآن هوای خود است بیچ کیسه سری خود می آرد و  
 عنایت خداوندی جل سلطان این اشیا را تقاضا و رانندگی است کامل خود است که هر یک را شکست جمع و  
 است و درین خاص و بیات و وحدانی عظم خود بعد از حصول مزاج خاص و بیات و وحدانی تجلیت با خدا  
 خود صورتی او را بخشیده است تا حفظ اجزای متفرقه تقاضا و اذایا برین مجموع را نسبت به انسان گردانیده  
 باعتبار جامعیت و حصول بیات و وحدانی بشریت استعداد خلقت مشرف ساخته این دولت  
 بعد از انسان هیچ یک را میسر نشده است عالم گیر گرچه بزرگ است اما از جامعیت خالی است  
 و اویکیات و وحدانی بی غیب این ماجر در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان  
 درین غیبه شرکت دارند باید دانست که اکثر اجزا عام گیرندش مجید است و نتیجه مخصوص به آن  
 فوق تجلیات اجزا دیگر است زیرا که آن نتیجه جامع است و آن ظهور است اسامی و صفات و جبه است  
 احوال و تقدست و ایضا آن نتیجه دائمی است که بیانش اقینا زنده و قلب انسان کامل را نامت  
 بعرض دارد و از اسرارش ان میزاند از آن نتیجه غیب و از او در و خد کامل غایت مانی  
 و لبیب آن نتیجه است و این تجلی نسبت به آن جزوی است اما قلب مزیت و دار و دگر در  
 عرش نیست و آن شعور به تجلی است و ایضا نسبت به خلق است که گرفتاری بظواهر خود دارد و خلایق عرش  
 که ازین گرفتاری خالی است پس بپای قلب را بواسط این شعور و گرفتاری است و قوی ممکن است  
 بلکه واقع تر آنکه بجزک امر معین احب قلب با کسی است که آن گرفتاری دارد و مشغول محبت  
 او است اگر محب اسما و صفات با اسما و صفات است و اگر محب ذات است تعالی و تقدس است  
 آنچه درست کرده اگر گرفتاری است اسما و صفات در گذشته بخیال عرش مجید که نتیجه مجوز از  
 اسما و صفات در حق او غیر واقع است و السلام مکتوب دوازدهم بیادت پناه



میر محمد نعمان در فوائد تفسیر و نیاز و ذکر و تلاوة آن و قبول قنوت و نماز و غیره و سلمه علی بن ابی طالب  
 الصلوة صحیفه شریفیه است چنانچه اخوی و قبول یافته مسرور گردانیده و نوشته بود که این کتاب و تفسیر و دیگر  
 و دوام آنجا بخت حسن سعادته بقدر است یا اگر گفتن بپیشین روشن نمائیم بیکدیگر از ذکر گفتن مبارک است  
 یا اینهمه هر چه شود و ولعت دارد و قبول بیکر نماید و این چه است و غیره و بیک کتاب است و شایع  
 ذکر اند و نیز پیاده بود که ازین سبب چه کدام چیز بهتر است از نقل و اثبات و تلاوة قرآن و نماز  
 بطول قنوت ذکر گفتن و اثبات و زیارت و غیره است که شرط از دست است و قدرت دست نشود و شرف  
 در نماز منوع است همچنین تا معامله نماند بنام منوع از انقضای دو ایست و شرف بیکدیگر از حیث است  
 تا فایده داخل و بیاض است اول از اندام منوع و باید دست که بوی طاهر بکشد و ثبات است بعد از آن  
 بعبادات و حشرات و دیگر که در رنگ غذاست صاحب نموده و این چه در خواست پیش از زوال  
 مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و فاسد است مصلح هر چه بگوید دست شست شود و در خواست این  
 معاطل لازم نیست که تعیین نمود و آنکه آن حالت خود گویا است قائل خود است بوقت بود و دیگر چه باشد  
 بنام چه کسی بجل خود پیش ازین بجز بپایان فایده نوشته بود که با سبب و سبب سبب و در جواب که بت  
 شما حالا هم همان سخن است بهتر از آنکه نخواهد بود و در اول انگیزانی توان گفت که بجانب  
 شماست و چون در بدست نشستن شما در اگر چه معلوم نیست بهتر است در جواب است از چون در تلاوة تا  
 خالی است بی اعتبار است بقیه آنچه آید یا باشد و از آنکه از جمیع بریده و توجیه و طریقی باشد  
 و مشتاقان آنجانی را سرور سازند و اگر چه در زیارت آنجا در اول خود را بگذراند و در زیارت  
 والده محمد زین موقوف باشد و عیسمت و آبرو بود و آنچه به باب در اول آنکه نوشته بود و در بدست  
 در آید هر چند چیز با سبب خوش و کند بسیار در او مانده است که با سبب به سبب است یا باشد و فایده که ازین  
 قسم و اوقات با یکدیگر متباین باشد و توجیه و استغفار و تقاضای نایب و تقاضای دیون و در خیرات فانی باشد  
 مضمون است و نقل باین مضمون نشود و مبتدا بگذرد و پیش ازین که در اول آخرت بود و در بدست که در اول باشد  
 چه کار است که لذت تمام در ذکر سپید شود و چیز را در نظر در آید آن خود داخل بود و لعب است  
 در ذکر که هر چند شغقت بود و بهتر باشد تا این وقت از نموده اوقات را بیکر آنی جل شانه  
 مسرور دارد و به استاذ ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غایت

فانست در رفاه جوی شما باشد و ثانیة خلیه بجانب ایشان بر وید و برقی تمام بجانب خود کشیده و در حالت  
 محضات نمایند و السلام مکتوب سیزدهم سیادت پناه میسر باشد و بکلیوری صدور یافته و در تحریر  
 اسوخ بتا البت صاحب شریفیت عزرا علیه و علی آله العلقوة و السلام و البت پیر مسدیت  
 بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریفیت سیادت کاب اخوی میر سید محمد الله رسید مقدمات مابین که از اول  
 اضطراب و اضطراب اندراج یافته بود و بوضوح آنجا سیدنا امیدی گرفت است و در یافته و اگر درین دوام  
 اسوخ و از درین مضمون نیست مبتا البت صاحب شریفیت عزرا علیه و علی آله العلقوة و السلام و اعتقاد  
 و محبت شیخ طریقت واقع باشند و متوجی و متفرع بود که درین دو دولت قصور نرزد و دیگر هر چه باشد  
 سهل است و غنی آن مکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت مکتوب که ره اند به آید و این  
 اختیار گفتن مثل که مبارک باشد شما عکس فید به نقل مبارک هم که دلالت نمود احوال نیز همان سخن است  
 امشب بنظر در آمد که گویا رخت شمار از نامک بپوشیده بآید و بپوشیده اند با شما و یا نه اختیار کنید و او قائل  
 بود که اگر کسی جل سلطان محمود دارد و بیکس کار نداشته باشد مگر در کف و اثبات باشد و هیچ مرادات  
 را اختیار این کار طبع از ساحت سینه بر آید تا مقصد و مطلوب محبوب جز یک باشد اول از ذکر گفتن  
 مانده شود و بزیان بگوید و بشیر و انفاق که هر درین طریق ممنوع است باقی روش و او مناع طریق را  
 معلوم کرده اید تا او انید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلافت  
 طریق او خطه با است زیاد چه نویسد و السلام علی من اتبع الهدی و التزام متابعت المصطفی علیه السلام  
 آله و صحابه العلقوة و التلبیات التماس و اکیدا مکتوب چهاردهم به میر شمس الدین علی در جواب  
 سوال او از وجود واجب بقاعی در و یافته انکه الله و سلام علی عباده الدین المصطفی صلی الله علیه و آله  
 شریف که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند و معالیه آن مخلوقا بکند و گشت جزا که الله سبحانه و تعالی  
 اندراج یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی بپایست خود موجود باشد و عینا کان او از اند  
 پس تعالی بیان واجب الوجود که ذات الله سبحانه و تعالی اعتبارا لاجوب والوجوب است و میان  
 متمتع الوجود چگونه تحقق شود و اطلاق واجب الوجود ذات معرا از وجوب وجود و بجهت وجوب توان  
 نمود و اثبات استحقاق عبارت که منوط بوجوب وجود است چگونه خواهد سفد و اطلاق واجب  
 الوجود بر ذات عدیم الوجود و الوجود بجهت اعتبار او اید بود و متحد و با جواب این السواله

در این کتاب  
 به بیان  
 سبب

تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلده شان که ظاهر انبار کی از فقیر نادار با است اندراج یافته است اگر ملاحظه  
فرمایند متحیل که غدا نیند با بخل تواند بود که ما نسبت واجب جنگل سلطان بخوری خود موجود بود و انبات و جوب  
اطلاق و جوب در آن حضرت جلشانه از قبیل منتزعات عقل باشد و قد اقل لا علی و چنانچه جوب و جوب  
از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز در آن حضرت جل سلطان از منتزعات است آنجا که انت کلمات  
است محل و معانی که نسبت و جوب و جوب نسبت امتناع عدم نمیست چنان نسبت و جوب و جوب  
پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم مقابل اوست نیز میباید داشت و نسبت استحقاق عبارت که تفرع  
بر و جوب وجود است به نظر آید که آن که در کتب معتدنی در آن کتب من نسبت و الا اعتبارات  
در آخر است نسبت که انت قابل و السلام و الا و آخر آن مکتوب پانزدهم بابت پناه میر محمد نغان  
و رو یافته در بیان که نسبت ایام محبوب و نظر محب از اقامه او زیاتر است انکه شد و سلام علی  
عباده العزیز استقیه سیادت پناه اخوی میر محمد نغان با سلام بود و باشد مقصود شد که بر چند  
یا بیان خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدیم و در میان این خیر فیاضی الله سبحانه و تبارک  
ازین امر بقیه نهای بشریت حرم پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بقضل حق  
جنگ سلطان اینهمه حزن و تنگی سینه بفرج و شرف صدر رسید گشت و یقین خاص است اگر ادا این  
جماعت که در صد و آزارند موافق مراد حق است جلشانه پس کرده و تنگی سینه بقیه است و منافی  
و عوسه محبت است چنانچه محبوب در رنگ انعام و نیز محبوب در غوب محب است محب چنانکه  
از انعام محبوب لذت میگیرد و از ایام او نیز لذت میگیرد و یکد و ایام اول لذت بیشتر میباشد که از شانه  
خلفش و مراد او میر است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که تمسیر مطلق است آزار انبساط  
خواسته باشد هر آینه این از دلا اوقات نیز در نظر نیست معنای است او سبحانه تعالی که جمل است  
ایکده سبب الله از است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه و این بر سر بیان است  
به آینه مراد اینها نیز نظر سخن موجب است از است فعل شخصی که ملاحظه فعل محبوب بود آن فعل شخص نیز در  
نگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعد از این نظریه در نظر محب محبوب بود آیه عجیب معانی است  
چند چنانچه از این شخص پیشه مقصود بود در نظر محب زیاتر می آید که نمایند که صورت غضب محبوب نیز  
دارد و کار دیوانگان این راه و از گونه است پس بدی شخص خوشتر و دوسه بد بودن منافی

محبت محبوب بود که شخص شایسته از مراد فعل محبوب هیچ نیست محبتی که مقصدی آزارند و نیز محبوب چنانکه  
نسبت بغض با حق میار آن بوسید و تنبیهای سینه را و بسازند و بجا مذکور و آزارند و نیز شایسته و بجا  
فصل نه نذرت گیرند آری چون بدی نامور و حضرت حق سبحانه و تعالی را و باقی و تشریف و آری خوش  
می آید رعایه دفع بایه می نمایند و سوال غفور عافیت کنند و انکه مراد است صورت غضب گفته شد و نیز  
حقیت غضب نصیب اعدا است با دوستان بصورت غضب است و حقیقت همین است  
است در بصورت غضب چنان منافع محب و ولایت ندهد که چنانچه در دین و صورت غضب کبر و ستان  
عظیم میفرمایند خدای جامع ملک است و نعمت ابتدای اینها و معنی عبارت شیخ محمد العزیز عربی قدس سره  
معلوم نود و باشد که گفته است عارف از نسبت نیست یعنی محبتی که مقصد در لغت و سبب است  
نیز که چون طبع عارف از محبوب داند و از محبوب تصور نماید یعنی آن چنان نیست بند و در حق آن  
چنانکه خواهد اگر چه بصورت و عارف در زبان آید از نسبت انشال امر دعا الهی حقیقه می نماید و بجا  
است و است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بولانا انما نحب و در و یافته در سوم  
اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایه شمشاد انکه و سلام علی عباد الرحمن  
اعظم مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و علوم و معارف این طایفه  
بسیار نمی یابم مع ذلک و شخص طالب راه را که طریق گفتیم خیل تا شکر گشتند و احوال عزیز پیدا کردیم  
و وجه آن چه باشد مانند احوال اید در آن و شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در مرایای  
استعداد آنها بطور آمده و آن و شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند و شمارا  
نیز دلاست به علم حصول آن حال مستور کردند و رنگ آینه که دلاست حصول کمال است خفی شخص نماید  
و هنرمندی بتواند او را و ساز و مقصود حصول احوال است علم آن احوال دوستی است و دیگر جمعی را این  
علم میبند و جمعی دیگر نه میبند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابر بودند و نامنظم  
و مناسن جل مقرر این طایفه است از عدم علم با احوال خود در آزار نباشند مع ذلک  
احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بکل احوال و اصل گردد و علم با احوال اگر به توسط مشرکان خبر  
اشود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطاع نمایند و از راه مطاع خبر بیاورند احوال باید علم با احوال  
اگر به توسط میر نشاند امید است که توسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاه به عبارت از

بناست که دل را در بعضی مشاغل ذیلولی ازین آگاهی احساس مینماید تشخیص آگاهی در دوام آگاهی باینکه  
بدانند که آگاهی عبارت از حضور یا غیبت بجناب قدس خداوندی بسلطانیه تشبیه بعلم حضوری  
که دوام لازم است بچشم شنیده اید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذیلولی نسبت  
بوجود پیدا کند غفلت و ذیلولی در علم حصولی تصور است که مغایرت در میان است و در علم حضوری  
همه حضور در حضور است اگر چه باینکه در حضور و در غیبت است و حصول در غیبت است پس آگاهی را دوام  
لازم آمد و آنچه دوام نبرد و غیبتی است مطلوب که اشتباه آگاهی مذکور دارد و دوام آن تعدد است  
که ثابت بعلم حصولی دارد که دوام قبل الغیب است و مثل ان لا یطابق علم حصولی و علم  
حضوری نسبت بجناب قدس واجب بسلطانیه تشبیه و تظایر است چه آنکه در نزد بزرگوار و تعالی شانه  
از ضبط علم حصولی و علم حضوری بیرون باشد یا ببقول جبرئیل آن را تصور تواند نمود و از خود نیز دیگری  
را تصور تواند دریافت آنرا از یک ارباب معلوم لدنی این معنی واضح است و بجنابیت خداوندی  
جل شانه بهیولت حاصل ربنا آشنایم که کس حجت و بیانی نامن از ایشان شد و دیگر یادت پناه  
ماوی چون بر شما حقوق بیار دارند و از آمدن شایسته نصرت در آزارند باید که بی توقفت خود را  
در ملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر بخصت ایشان می آمدند مضائق بود باید که ملافت  
مرضی ایشان عمل نمایند و بخصت بیایند زیاده چه نویسد مکتوب بقتدیم بعباده از اهل الادب  
در بیان عقائد دینی و ترغیب بر عبادت شریعه الهی و التذی نعم علینا و بدانی الی الاسلام و جلال  
من الله محمد سید الانام علیه و آله الصلوٰه و السلام باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی  
نعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس او تعالی مملو بود است و اگر  
بقا است هم از آن حضرت بسلطانیه عطا است و اگر صفات کامل است هم از دست شماست  
سبحانه و تعالی زندگی و دانی و بیانی و شنوایی و گویایی هم از آن حضرت جل شانه مستفاد است  
و انواع نعم و منون کرم از خود و عبودیت است هم از آن جناب قدس مفاضل از الله عز و جل  
شدت اومی فرماید تعالی و احاطت دعوت و دفع بلا اومی نماید سبحانه و رزاق است که انکمال  
رانت خود را رزاق عباد را بعلت گناهان شان منع نکند تا رست که از وفور غنم و سب و ز  
هنگام حضرت شان باریکاب سلایک نماید علیم است که بمواخذه و عقوبت شان

استعجال فرمایید که میست که عموم کرم خویش از دست و دشمن باز ندارد و اعلیٰ اعظم بن نعم و اعز و اکرام شما  
دعوت باسلام است و هدایت باسلام و دلالت بتابعیت سید الانام علیه و آله الصلوٰه و السلام که  
حیوة ابدی و تسلیت سرمدی بدان مربوط است و رضای مولای تعالی و سبحانه و تعالی آن منوط باجرا نعم و کرام  
و احسان باو تعالی انهم من الشمس است و اعلیٰ من انوار انعام و یلان با قدر و کمین اوست تعالی و احسان  
شان از قبل معلوم من المصور الال من الفیقر نادان در رنگ دانایی یا جمعی قرار داد و غیبتی ذکر این امر  
معترف است بیست گز بر تن من زبان شود هر سونی یک شکوهی از هم از تو انم کرد و شک نیست که  
بدرایت عقل حکم بوجوب شکر نعم نماید و تقییم و توقیر و لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی  
که نعم حقیقی اوست سبحانه بیدار عین و احب گشت و تقییم و ذکر که او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق  
سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و ولوث از کمال بی متبینه چه  
در بیان که تقییم او تعالی در جمیع و تکریم او سبحانه در کمال است با است که اطلاق بعضی امور را  
بر آن جناب اقدس ایشان شخصی دانست و فی الحقیقت نزد او تعالی که مستحق باشد و تقییم خیال کنند  
تو من بود که تصور فایده تحقیر باشد پس تا زمانیکه تقییم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه  
مستفاد نشود شایان شکر و توجیه باشد بعبادت او نبود تعالی چه حمد که از نزد ایشان باشد و تکریم  
است که بچو بود و حق گردد و تقییم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است  
نسبت با همین شریعت حق است علی صدرها الصلوٰه و السلام و التذی نعم علینا و بدانی الی الاسلام و جلال  
حق همین شده است و اگر شای سالی است هم آنجا سرن اعمال و افعال جوارح را نیز تقییم صاحب  
شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان شریعت گشت قلباً و قالماً  
اعتقاد او علماً و هر قسم تقییم و عبادت او تعالی که با و راست شریعت او دانوده اند و شایان اعتقاد نباشند  
بلکه بار است که محصل اضداد بود و حجت متوجه فی الحقیقت علیه باشد پس بلا خلاف بیان مذکور  
عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر نعم تعالی بی اتیان آن تعدد گشت و شریعت دو  
چیز دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از این نجات  
نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او تصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مغضوب بشیعت  
اوست سبحانه و تعالی اگر چه او عفو فرماید و اگر چه او بقرع عذاب کند خلود در امار مغضوب بقا



اعتقاد است و مقصود بر کفر و ریاضت دین فاعله عمل اگر چه معذب شود یا مأخوذ و فاعله حق و مقصود است چون  
 اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام چار میان آن ها میاید و در تعلیمات با وجود ذوق  
 چون که تفصیل است و حال اینها مکتب نقد شده شمه در ترغیب بپیش از تعلیمات ضروری نیز بیان خواهد نمود  
 انشاء الله تعالی اعتقادات الهی تعالی بذات اقدس خود وجود است و حق او تعالی بخودی خود است  
 و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب اقدس و تعالی  
 راه نیست چه واجب و چه مکینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم مکینه کنش آن با گناه محذور  
 و او تعالی یکی است که شریک ندارد در وجوب وجود و در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک  
 و حتی در کار بود که او تعالی کافی خود مستقل نباشد و آن نقص است که منافی با وجوب الوهیت است  
 و چون کافی بود مستقل باشد شریک بیک و یا ندویشی یافت و آن نیز علقه نقص است که منافی  
 با وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الله یکین گشت که منافی شریک است پس  
 اثبات شریک مستلزم نفی شریک آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد  
 و او را سبحان صفات کلام است از حیث و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصیرت کلامه و کمون و این  
 صفات ثانی را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج موج اند و در ذات وجود ذات تعالی و تقدس  
 چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سیم و غیر از این شش خدایت تعالی تسعیم وجود  
 صفات زائده از فرق مخالفان بیکس قابل نیست نه که صوفیه متأخرین ازین فردا نیز صفات را  
 عین ذات گفته اند و مخالفان موافق گفته اگر چه از نفی صفات تخاصی دارند اما از حصول  
 و از تباد عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال را از نفی صفات کماله نگاشته اند  
 و بعضی خود از تصور قرآنی جدا افتاده با هم الله سبحانه سوار الصراط و صفات دیگر را اعتبار  
 اند یا سلیه همچون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست  
 عرض و جوهر نیست مکانی در مانی نیست حال و محل نیست محدود و متناهی نیست از جهت  
 یحیت است و از نسبت بی نسبت کنایت و شکیلیت از جناب اقدس او تعالی مسلوب است  
 و ضدیت و تدریت در آن حضرت جل سلطان مقفود از مادر و پدر و از زن و فرزند یک و مجزأ  
 است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات در جناب اقدس او تعالی است

منه  
 و صفات  
 و صفات  
 و صفات

و چون فاعله نفس از آن حضرت جل سلطان مسلوب با محله صفات امکان حدوث که کسر نقص و شریک است و اند  
 بعد از جناب اقدس او تعالی سلب باید و شریک و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و دانسته اسرار  
 و خفیات و در سموات و در زمین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بل چون غافل  
 جمیع اشیا اوست سبحانه باید که آنرا هیچ آنجا نباشد که خالق را از علم خلق چاره نبوده و دل آن چند اند که  
 حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم جزئیات ندانند که آن بعضی ناقص خود کمال انکار چنانچه از کمال  
 بخیردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود و جلاله صادر ندانند و آن هم با جناب با منظره با خفایا  
 و هنر از کمال انکار و عجب جلاله که جل کمال تصور نمایند و منظره را از اختیار دارند و از جلاله  
 که دارند اشیا دیگر را مستغیر او دارند و بی عقل فعال اند و خود را شایسته خدمت را با و منسوب  
 دارند و خالق سموات و زمین را معقل بکار دارند و این فاعله نیز و این فاعله نیز و این فاعله نیز و این فاعله نیز  
 بوجوب بیایه است سبحان الله تعالی مستند کلام پیدان را با باب معقول تصور مینمایند و بحکمت  
 منسوب میدانند که احکام کاظمه ایشان را مطابق نفس امره انکارند و بنا لا تزع قلوس اعدا و بیا  
 و بسبب آن من لایک رتبه انک انت الوهاب و اقله از ازل تا ابد بیک کلام شکم است  
 اگر اما است از جهان یک کلام است و اگر نه است بهر از آن و همچنین اخبار و اخبار تا شش  
 از همان یک سخن و اگر تو نیست و انبیل است بهر آن سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است  
 بهر از آن کلام نشان است و همچنین سائر صفت و کتب که بر اینا علیها الصلوات و السلامات نازل گشته  
 تفصیل بیان سخن است بهر گاه در آن و اید باین دست و دست او آن آنجا و حدیث و کتب و اینان هم  
 ندارد که بحدیق آن آنجا بوجه شایع عبارت واقع است پس کلامی که در آن صادر شود  
 بیک کلام یک حرف یک کلام یک نقطه خواهد بود و اطلاق فقطه آن در رنگ اطلاق است که  
 بواطنه عبارت واقع است و الا فلفظ هم آنی لفظی عبار و دست در ذات و صفات آن حضرت  
 جل سلطان از عالم جزئیاتی و تفکیکی است ازین دست و یکی که از صفات امکان است  
 پاک و منزه است و او را سبحانه مومن در شریک خواهند دید بعنوان حق و بیگونی چه رویته  
 که متعلق به وجود آن رویته نیز بی چون خواهد بود بلکه کسی نیز از بی چون خطا و فریبایدانت تا بی چون را  
 نخواهد دید لایس عطا الملك الامطایه امروز این مقام را بر خص خواص از اولیای خود دل ساخته اند و

مختلف گردانیده این سلسله مفسر نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از اینست  
 و یکس از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست و در حق ماصل سلسله غیر این  
 بزرگواران همه محال می آید و مستشهد می آید قیاس غائب بر شایده است که باین فساد است  
 حصول ایمان باین قسم سلسله مفسر به نوبت است و نیست سینه طلا جها القلوب و السلام و اجماع  
 مستد است به لایق دولت بود هر سر به باز می کشند هر چه به عجب است جمع که ایمان  
 بدولت رویت نداشته باشد چگونه حصول آن عادت است مستعد خواهد شد که نصیب منکر حرمان  
 است و این نیز عجب که در پشت باشند و نه بپند زیر که آنچه بخوار از شرع است حصول دولت است  
 است مرجع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی دیگر نخواهند دید  
 در حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی نبینا و علی القلوب و السلام که در سوال فرموده  
 قال الله تعالی حایا علمنا قال فیما بال لقرون اولی قال علی علیه السلام ربی فی کتاب لا یفعل الذی  
 جعل لکم الارض مهادا و سکن لکم فیها سلا و انزل من السماء ما یاید و انزلت که بهشت و ماورای بهشت  
 همه نسبت بحق سبحانه برابر است که همه مخلوق دیند قاع و او را سبحانه در هیچ یک از اینها حلول و  
 تمکین نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار و اجبی نیست جل سلطان و بعضی را است  
 آئینه لیاقت ظهور مورد ارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است با وجود نسبت  
 مساوات از آن حضرت جل سلطان به این قاعده یاد دارد آنجا که خداست و نه جزو و نه کل  
 نه ظرفی منظور است و در تیار ویت و حق نیست این محل لیاقت ظهور آن دولت ندارد و هر که  
 در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب و مغتری است و غیر حق را سبحانه حق دانسته است این دولت  
 درین نشان اگر میسر شد حضرت کلیم الله علی نبینا و علی القلوب و السلام از دیگران بآن با حق بود حضرت  
 پیغمبر ما علی آله الصلو و السلام اگر باین دولت مشرف گشته اند و وقوع آن در دنیا نبوده است  
 بلکه بهشت رفتند و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا برآمده یا خبرست محلی گشتند  
 و دیدند و تعالی خالق سموات و زمین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و شمار  
 است و خالق معاون و نباتات است چنانچه آسمان را بخلق ستارها مین گردانیده است زمین  
 را بخلق انسان مزیین ساخته اگر بیط است با ایجاد و تعالی کاین گشته است و اگر مرکب است

هم بخلق او سبحانه پیدا شده با یکدیگر اختیار از کرم عدم وجود آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او  
 سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدم نماید جمیع اهل ملت بر حد و ث ماسوای او سبحانه اجماع دارند  
 و اتفاق غیر او سبحانه قدم ندارند و یکدیگر قدم اینها قائل شود و تفصیل بلکه تکبیر او حکم ینانید امام چه السلام  
 در رساله مفید عن الفضل حضرت باین معنی نموده است و حکم تکبیر جماعه که شریخی را نیز قدیم دانند  
 کرده و جمعی که تقدم هموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید بکذب اینها  
 می فرماید که قال الله تعالی الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی  
 علی العرش و امثال اینها از آیههای قرآنی بسیار است سینه بود که بقصیل ناقص خود خدمات  
 مخصوص قرآنی نماید و من ثم یصل الیه نور فلامن نور چنانچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال  
 عباد نیز مخلوق او دیند قاع و همه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که بقصور قدرت  
 مقدم است و بقصر علم تصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه نبوده در افعال اختیار یابد  
 دخل دارد کسب دوست که بقدرت و اراده نبوده و واقع است خلق فعل از حق است سبحانه  
 و کسب فعل از نبوده پس فعل اختیار یابد مجبور کسب نبوده و خلق حق جل و علا و واقع است  
 و اگر کسب و اختیار نبوده را اصلا در فعل او دخل بود حکم رتش پیدا کند اختلاف محسوس و مشاهده  
 است بیدار می بینیم که فعل مرتش دیگر است و فعل ممتاز دیگر و این قدر فرق از براسه مشیت  
 کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را در فعل  
 نبوده تابع قصد نبوده ساخته است و بعد از قصد نبوده ایجاد فعل در نبوده میفرماید پس ناچار نبوده مودع  
 و طوم بود و عاقب و شاب باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به نبوده داده است هر دو  
 جهت فعل در ترک دارد و نیز تفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیاء علیهم الصلو و السلام  
 بیان فرموده است با وجود اینکه نبوده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از آنکه طام بود یا مودع و کسب  
 نیست که حضرت حق سبحانه نبوده را آنقدر قدرت و اختیار داده است که از عهده او امر و نهایی  
 شرعی تواند بود چه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تمام بخشد آنچه باید داده اند منکر آن بهاد  
 پیام است و مرض قلبی دارد که در امتیان شریعت در مانده است که علی المشکرین مانه عویم الیه  
 این سلسله از مسائل غامضه کلامیه است نهایت و بیان آن سلسله همین است که درین اوراق









از آنچه صاحب شریعت علیه السلام القلوات و التیمین فرموده است خود نگاه باید داشت و نجات  
بدو شرعی باید که اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خروگوش تا چند خواب بود و نه غفلت و گوش  
ناکی از بیداری خواب و غفلت خوابند بر داشت آن زمان غیر از نداشت و حیرت  
فقد وقت خواب بود و غیر از نجات و خسارت حاصل نگر نگر است و عذاب  
گو تا گون آخرت طیار و آماره نجات فقد است قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و مسو و گنند  
بیدار شوند و بمقتضای او امر و توای شرعی که کنند و خود را از عذابها که گوناگون اند و گوناگون  
قال الله تعالی قوا انفسکم و آلکم ناراً و قوا بالناس و النجاره علیها ملائکه یعنی که هر اید آنها  
خود را و اهلها خود را از آتش که میزند آن آری و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از ایمان  
اعمال صاحب بمقتضای شریعت حق علی صاحبها الصلوة والسلام و آنچه اوقات خود را بزرگوار  
معمور باید داشت و از یاد او قانع نباید بود ظاهر را اگر خلق مشغول دارند باید که باطن بچون باشد  
جل طاعت و بجا آوردن و تامل و تنذ و باید بود این دولت در طریق حضرت خواجگان ما قدس الله تعالی  
امر را هم مبتدی را در اول قدم در صحبت فتح کامل کمال معنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان بدین  
معنی شاید حاصل شده باشد بلکه نصیب اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا از یاد  
و در خاطر آن باشند و امید دارند و بی بوند و چون در طریق حضرت نقش بندیه قدس الله تعالی  
بهر هم اندر آن نهایت در بابیت است اگر ازین طریق اندک است هم بسیار است که در بابیت  
از ناسیت خیر و است و مبتدی را باید که چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن  
خاطر خود هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود است از ذکر قلب زوال گرفتاری دادن حق است  
بجانه که من قلبی عبارت از آنست و از دل این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب  
نمود و در او اسه او امر و توای شریعت و سوسولت میسر نماید بیت ذکر گوید که اگر تراجاست و بانی  
دل نذر در حان است و در مقام خوردن باید که خط انفس مطلوب نبود بلکه نیت قوت و استطاعت  
بر عبادت بود اگر این نیت در ابتداست و بدو باید که بکلفت خود را برین نیت اندوخت و متفرغ بوند  
که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزین از برای عبادت و ادب  
نماز بود که در قرآن مجید آمده است خذوا زینکم عند کل مسجد مقصود از جامه های مزین پوشیدن نمودن خلقت بود

که نموع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکات و استقامت رضامندی مولای خود و تسلط و نظاره  
بود بمقتضای شریعت حق و عمل کرده شود درین زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی در یاد حق  
بوند جل و علائق خواب که بر سر غفلت است چون نیت دفع غلبه سیل و درای طاعت کرده خود  
آن خواب با این نیت عین عبارت گردد و در آن خواب بود و گویا در طاعت بود که نیت اهل طاعت  
است و در خواب آمده است و در اعلا عبادت هر چند میداند حصول منفی امر و از نشاء معتذر است که حجم  
مواضع است و التزم رسوم و عادات که منکورتنگ و ناموس است که نیت بشیرت غدا در نماز  
چه شریعت از برای دفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع غلبه ناموس که ناشی  
از هواست آمده است اما جوین الله سبحانه و ما دوست بر ذلک فی سبیلنا و سبیلنا و سبیلنا و سبیلنا  
بشرط آنکه او کند و در حل و حرمت شرعی که احکام احکام نماند تحیل که جلال عین ظاهر شود و خود را در غلبه  
گواند وجه دیگر از برای نوشن این قسم نصایح است که اگر چه عمل بمقتضای این نصایح حاصل نشود  
اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز ذلالتی است که هر کس که بجاقت و دلتی یافت عظیم  
و آنس که نیافت و در نیافت برین است عیاذ الله سبحانه از آنکه نیاید و از یافتن خود را بزرگوار و کند  
و از نا کردن خویش بشیای نشود مگر جابل متمر و باشد که سر از رقیه بندگی بر آورده بود و بیا از فید نیست کشیده  
ربنا آخاس لدنک رحمة و بی لسان از یاد شده چند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن  
نیکو که چیزی نبوید اما چون شوق و رغبت شاد و بر وجه کمال دیده بکلفت خود را برین امر آورده  
سطری چند تسوید نمود که حال الدین جبین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی بمقتضای آن که است فرمایند  
و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب میزدیم سیارت پناه میر محمد نعمان در و دیافت و در بیان  
بی تعلقی از ما و است و ترغیب صحبت حال بیان حق تعالی الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
که مقصود از این سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعذر حصول گشته است امیدوار باشند  
خان مع العسر و یسران مع العسر یسران عباس بن فریادین غیب عسر سیرین از احوال پیران  
چه نویسد و دوستان را به بزم سازد مع ذلک همذاران هزار شکر است که در عین  
جلا عافیت است سبحان من جمع بین الضدین و قرن بین المتضامین و در زکات تفسیر







اهل عرف چند درجه مختلفه است اما انصاف حکما است بمقتود اصلی ازین تصدیق و ازین اطلاق کلام است  
 که بر خلافی در حق نمایند و حکم عموم نجاست شان میکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اختلاف کفار که از ان چاره  
 آنکه بریت بخش ندانند و از علم و اثر به مسلمانان بعلت نجاست توهم اجتناب نکنند و ازین راه از همه  
 تبری نمایند و این را احتیاط نه انکارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیق در بهر بیت اندکی بیش تو  
 قفتم غم دل برسد به که دل از روی ورنه سخن بسیار است و السلام مکتوب است و سوم  
 بخواجه ابراهیم قاریانی و بر آنکه او تعالی بواسطه انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود  
 و اعمال در تنیه و نامرئیه عباد که عقل را در ان مدخل نیست الحمد للہ الذی نعم علیہ و انالی لا سلام  
 و جلال من الله محمد طایفه علی آله الصلوٰۃ و السلام انبیا و مرئیه عالمی از علیهم الصلوٰۃ و التلیات  
 که حضرت حق سبحانه و تعالی بواسطه بخت این بزرگواران علیهم الصلوٰۃ و التلیات از ذات و صفات خود  
 یا ناقص محققان و قاصدا ساکنان رنج داده است و اندازه نموده که به کمالات ذاتیه و صفاتی خود  
 اطلاع بخشیده و مرئیه خود را از تائید منی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و دُخروی را از مغایرت  
 ممتاز نموده اگر توسل و جود شریف شان نبودی عقل بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بود  
 و در ادراک کمالات او بماند ناقص و قاصر آمدی قدر اقله که خود را اکابر اباب عقول بخیر  
 متکبر صانع بودند و اشیا را از نقصان عقل بهر منسوب میساختند و مجادلہ نمودند که بادشاه روی  
 زمین بوده است بجنرت خلیل علیه نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام در اثبات خالق سموات و ارض  
 مشهور است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من الٰه غیری  
 و نیز فرعون بجنرت موسی علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام خطاب کرده گفته است لکن اتحدت  
 الہا غیری بجللک من یومئذ و نیز آن بیدولت بهمان گفته است یا بمان ابن لی مرحبا  
 لعلی ابلغ الاسباب الاسباب سموات و الارض فاطلک الی الذی و انی لاعتد لک بجللک عقل در اثبات  
 این دولت عظمی قاصر است و بدون پادشاه این بزرگواران باین دولت را غیر متد و چون  
 بخواهر انبیا علیهم الصلوٰۃ و التلیات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه  
 اشد تر یافت و کلمه این بزرگواران را این گشت شفا به هر وقت که در ثبوت صانع  
 تردد داشتند بقی خود مطلع شده به اختیار بوجو در صانع قائل گشتند و اشیا را

و چون چو

یاو تعالی مستند ساختند این نور است که از نور انبیا مقبوس گشته است و این دولت است که از  
 خوان انبیا بر روی کار آمده علیهم الصلوٰۃ و التلیات اسکے یوم التلا و الی الابد آباد و بخیرین سائر  
 سمیات که به تبلیغ انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام بار سیده است از وجود صفات کمال  
 واجب جل جلاله در بخت انبیا و از عصمت ملائکه علیهم الصلوٰۃ و التلیات و التلیات و البرکات  
 و از حشر و نشر و از وجود و بخت و دروغ و تقیم و تقدیب را می اینها و امثال آنها که شریعت بآن مطلق است  
 عقل را در ادراک شان قاصر است و بی سوا ازین بزرگواران در اثبات آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه  
 طور عقل و راسه طور حس است که آنچه بکس مدرك نشود عقل در ادراک ان میناید بچشمین طور نبوت و راسه  
 طور عقل است آنچه بعقل مدرك نشود توسل نبوت مدرك در آید و بکبر و رای طور عقل طریق از برای معرفت  
 اثبات نمی نماید فی الحقیقه سطره نبوت است و مصادم به اینه است پس از وجود انبیا چاره نبود  
 تا بکبر نم چنانکه بکبر عقل احب است دلالت نمایند و تنظیم مملای نظم جل جلاله که علم و عقل تعلیم دارد و از  
 قبل او بجهان معلوم ساخته ظاهر سازند چه تنظیم او تعالی که از نزد او بجهان مستفا و نشود شایان شکل و نیست  
 تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بیا است که غیر تنظیم او را بجهان تنظیم او تعالی  
 انکار در ادراک خود به بخور و در طریق استفاده تنظیم آنحضرت جل شان از ان حضرت تعالی و تقدیر مقصور برین  
 است و منحصر به تبلیغ انبیا علیهم الصلوٰۃ و التلیات و الهام که اولیا را هست مقبوس از انوار نبوت است  
 و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیهم الصلوٰۃ و التلیات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد  
 فلا سئلون ان که مقتداست خود عقل را ساخته اند و تیر ضلالت می مانند و حق را بجهان از همه بشیش  
 می شناختند و حال آنکه جابل ترین مردم در ذات و صفات و تباری جل سلطان اینها اند که  
 حق را بجهان بکار و عقل دانسته اند و غیر از یک چیز و آن هم با بجا نب با خدایا و تعالی مستند ساخته عقل خل  
 از نزد خود تراشیده و او شرا از خالق سموات و ارض باز داشته با و سبب میارند و از اثر او بر  
 حقیقی جل سلطان منع نموده آنرا اثر نتوانند نمود میدانند چون زانها معلول اثر علت قریب است  
 علت بعید را در حصول معلول تاثیر دانسته اند و بهر حال این عدم است و اشیا را با و قاصی  
 کمال او بجهان تصور نموده اند و تحلیل را تحلیل انکاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه خود را  
 بخلق سموات و ارض می ستاید و مدح خود رب المشرق و رب المغرب

چو چو



میفرماید این نفسان را بر عزم قاصد خود با حضرت حق بسی نه و تنانی هیچ احتیاجی نیست و با و سبحان هیچ  
سزای نه در وقت منظر او احتیاج یا یکدیگر به عقل فعال خود بیچرخ نمانید و قفسه حاجت خود را از او  
خواهست که ملاحظه را با و رجوع داشته اند یک عقل فعال نیز چون بر عزم آنها موجب است نه محتاج قفسه  
حاجت از وی خواستن هم عقول نیست. انکسین لامولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام ایشان نماند و  
جوادت با و مستند باشند نفس وجود و نبوت او و نیز این سخن است چه حقیق و حصول او مبنی بر بقا است  
از راند و دفعه فیه است که حصول قفسه اسلامی تا هم و تا فوج مماند است بود که ایشان را از قافله محفل شانه  
باز داشته باشند تا اینچنین از مویع مستند سازد و یکبار ایشان را از آن محفل و عار است که بهجوت فلسفی مستند  
باشند بلکه ایشان بعد خود را منی و خیرست بودند هرگز نیل وجودند و نیز از آنکه استند و وجودشان بجهول  
مستند نموده آید و از سعادت انتخاب بقدرست قادر مختار قفسه استند که در تکریمت کلمه تخریج  
من افواهم ان بقولون الا که با کفار دارا محراب بود و است برستیما از بیجا عد احسن حالت که  
بحضرت حق سبحانه و تعالی و ملا در تنگته التی دارا و بجهول را وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند و عبت  
آنکه بجهول این شمارا حکم است نامند و حکمت منسوب می دارند اکثر احکام ایشان شیان در آگهیات که  
مقتصد استی است که از اندوختن کتاب و سنت اطلاق حکم بر ایشان که سراسر جهول مرکب نصیب  
شان است که ام اعتبار نموده آید که بر بیس حکم و استند گفته خود و یا از قبیل اطلاق بهیچ  
بر اعلی نموده آید و تب ازین سفما که سه التزام طریق انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات تقلید موقوفه  
آنکه که در هر عصر از زمان انبیا بوده اند غیسم الصلوٰۃ و التسلیمات طریق ریاضت و  
مجاهدات اختیار نموده اند و تصفای وقت خود و مغرور گشته بر جواب و خصال خود اعتماد کرده  
ند و کثوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا و افصلوا نمیدانند که این صفای نفس است که راهی  
تسلیمات دار و نه صفای قلب که در کمال هدایت است صفای قلب منوط بر محبت انبیا است  
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تزکیه نفس مربوط به صفای قلوب و سیاست اوست نفس را نفس  
که صفای پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدیم است حکم آن دارد که با غیبت برافروخته  
از برای تاراج کردن دشمن کین که ایدرین بود با بکار طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق فطری  
استلال و قفسه اعتبار را تا پیدا کند که مقرون به صید انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات که از قبل حق جل و علا

تسلیم نمایند و تا پیدا و سجاده موی اندک ریخته این بزرگواران نزول ملائکه معصومین آنکند و مکر دشمن معین  
محفوظ است ان عبادی پس یک علیهم سلطان نقد وقت شان است و دیگر از این دولت فیه نشسته است  
و از دام نافرمانی جام لعین را باقی تصور گشته که التزامت محبت این بزرگواران نموده آید و بر اثر  
ایشان رفته شود و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات محبت محال است معنی که راه صفای توان رفت  
جز در پی صفای علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و التسلیمات است سبحان الله اخلاطون که کس فلاسف  
است دولت نیست حضرت عیسی را علی نبینا و علی الصلوٰۃ و التسلیمات در یاد و خود را از انبیا دلی  
مستند و استبان حضرت گردد از برکت نبوة مبرور گیر و من بحکم الله و انما انزل من نور قال الله تبارک  
و تعالی و لقد بعثت کلنا نبیا و انما المرسلین انهم لهم المنصورون و ان چند عالم الغیوب عجب عالم است  
عقول ناقصه فلاسف گوید از طرف نقیض ظهور نبوت افتاده است هم در میدان و هم در محاد و احکام آنها  
مخالفت احکام انبیا است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات نه ایمان باشد درست کرده اند و نه ایمان با حق  
بقدم عالم قائمند و حال آنکه اجماع عین است بر مدوشت عالم هیچ اجزا از خود و همچنین با شقاق سموات  
و انتشار کواکب و اندک کجبال و انفجارها که بروز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر خیر جاد و  
و انکار نصوص قرآنی می نمایند و متاخران آنها که در زمره اهل اسلام خود را در ضل ساخته اند چنان بر جهول  
فلسفه خود را رخ اند و قدیم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و جدم فادهاک اینها حاکم قوت  
ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و وزن شان انکار ضروریات دین عجب مومن اند بخدا و رسول  
ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاهت ازین نیکتر در سه فلسفه  
چون اکثرش باشد سفیس کل آن هم سف باشد که حکم کل حکم اکثر است و اینجا خود را در تعلیم و تعلم  
آلتی که عاصم از خطای فکر است صرف کردند در ان باب و قتها نمودند و جل بقدر قفسه  
ذات و صفات افعال و اجبی رسیدند جل سلطانه دست و پا به خود را که گردند و آنکه عامه را  
از دست داده خطیما خوردند و در تیره ضلالت ماندند در رنگ شفق که ساهبات آفات حرب را  
تیار سازد و در وقت حرب دست و پای خود را که کرده کار بنبرد مردم ملوم فلسفه را منق و منتظم  
دانند و از غلط و خطا محفوظ می انکارند بر تقدیر تسلیم این حکم در ملوی صادق باشد که عقل را در آنها  
استقلال و استبداد است که خارج از محبت اند و ضل و انحراف و الا یعنی اند و آخرت که عالمی است کار ندارد









ترقی مراتب که بزرگترین و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود انحراف و سلام علی عباده الذین یعلمون  
طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بکار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل  
مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسیار است که از قبیل او را دایم بود که نتیجتاً آن ثواب است  
نه درجه قرب که بقریبان قلع و آبرو که گفت بسیار است که از قبیل او را دایم بود که نتیجتاً آن ثواب است  
که فضل خداوندی جل سلطان بے توسط شیخ تربیت طالب نماید و ذکر ذکر او را از مقربان سازد  
بلکه رواست که بے نیاز ذکر او را بمراتب قرب شرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط بقیه  
اکثر است و بر دو فن حکمت و عبادت است و چون بفضل خداوندی جل سلطان معامله که ذکر اوست بود  
تمام شود و از گرفتاری آنکه بواسطه خلاصی میرسد و اماره یا ملینان آید آن زمان ترقی اندک گرفتار  
حاصل نمیشود و ذکر آنجا حکم او را دایم برپا میکند در آن مطلق مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن  
و اداسه نماز بطول قرات است آنچه اول از ذکر گفتن میرسد بگشت این زمان تلاوت قرآن  
علی الخصوص که در نماز خوانده شود و میرسد با بجز در وقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول  
از قبیل او را دایم برپا بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا توسط از مقربان بود و عجب عباد  
در وقت ذکر اگر بگویند قرات قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است  
و با استعاذه شروع نموده آید همان فاکه میسر دهد که از تلاوت قرآن میرسد و اگر بگویند قرات  
تکرار کرده نشود در رنگ عمل ابرار است هر عمل با مقامی است و موسمی که اگر در آن موسم جای آورده شود  
حسن و ملامت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده نشود بسیار است که خطابه را اگر چه چنان باشد  
قرات فاتحه در آوان تشنه خطاست اگر چه ام الكتاب است پس پیردین راه از ضروریات  
آمده تعلیم او هم از اهم مقام گشت و بدو خط القادعین میسر فرموده است بیت از اندوی کرم  
تست احوال که میسر تو نیست اول و السلام علی من اتبع الهدی الکتوب است و ششم  
بیاد پناه میر محمد نعمان و رو یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود موجود  
است نه بوجود چنان بذات خود حق و عالم و موصوف بصفت غنی است نه بصفت زائده و ما  
نیاسب ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین یعلمون حضرت حق سبحانه و تعالی رقیس وجود در کلمات  
توابع وجود و از حیوة و علم قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

و

کلمات تحت بصفت زائده نیست هر چند بصفت کما لا یراه غیر او را سبحانه کاین است پس او تعالی  
چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود چنانچه بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست  
تعالی و بذات خود زنده است نه بصفت قدرت و بذات خود زنده است نه بصفت بصر و بذات خود زنده است  
نه بصفت سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود در میراست نه بصفت اراده و بذات خود گویاست  
نه بصفت کلام و بذات خود سدید ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم توسط تکوین  
و سایر صفات است چنانچه تحقیق اینست که غریب خواهد آمد این تکوین در ارادت است چه در قدرت  
است فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل تعیین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد  
از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت منده است که علما را اهل حق آنرا مقرون فعل منده است  
اند و رای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت هیچ در طرف فعل و ترک است و ارادت مرجع  
یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت تکوین تحقق دارد اگر اثبات قدرت کرده نشود که سمع و بصر  
است ایجاد لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند بمانند قدرت هیچ ایجاد است  
و تکوین مباشرت ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علای با تدریج آن متکشف اند و اشعار چون  
اصناف و خلق او را بشایسته تر یافته اند از صفات اضافیه انکاشته اند و الله تعالی حق و هو هیولی السبل خلق  
و تزیین و احیاء و امات و افعال و انوار را چنانچه تکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیم بر سر  
گفته شود و قدماست شکر و بی ضرورت اثبات کرده شود پس لازم شد که هر چه دیگران را ایجاد او تعالی بصفت  
میرسد او را سبحانه بذات خود بے توسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بمیل خطا میسر و اعتبار  
جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه بنفس و تجزیه در آن حضرت مفقود است تمام دانایی است  
و تمام شنوایی است و تمام حیالی است علی هذا القیاس سایر الصفات مع ذلک او را سبحانه صفات بعد از  
شأنیه که علما را اهل حق شکر الله تعالی میسر بود و آنها قائل اند باینست که این صفات کمال قدیم اند  
تلا ال آن کمال ذاتیه اند و ظاهر آن کمالات و توان گفت که بپوشش آن کمالات و محجب آن انوار  
کنونه اند و احوال چون ذات او تعالی در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چنانچه اثبات کرده و در قول  
بوجود و قدر و قیاس گفته آید از اظراف و سبیل القیاسات نموده اند و از وجود و قدر و قیاس گفته آید از اظراف و سبیل  
گفته اند و آب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کمالات کافی است اما در تکوین و تخلیق شایا

از صفات زانکه چاره بود چه ذات اوتعالی در نهایت ستره و تقدس است و در غایت عظمت و جلال  
کبریا بی است و کمال بقادر اثبات است و کمال بپناستی است و او را با شیءان الله یعنی عن العالمین  
و بمقتضای حکمت و بر وفق عادت و رفاده و استغناء از ما سمع بشفیقه و تنفیض چاره بود و صفات  
نذیکه که در منزل فرموده طلیعت پیدا کرده اند و با شیءان ما نسبت و لونی بخلاف حاصل نموده اگر چه صفات نبود  
حصول شئی از اشیاء تصور نباشد زیرا که اشیاء در سطوات اشعه نور حضرت ذات تعالی و تقدس جزئیها که  
خدا و ایزد و افعال و تعبیه نیست بیکسانند که اثبات صفات نمایند و با اشیاء ذات بحت جل جلاله منسوب  
دارند صادر اول چه بود که بی در ده صفات و در سمات وجه ذات اوتعالی محمل و آنچه گرد و حال قلاسه و معتبره  
هر چند صفات را در خارج اثبات نمود و اما با اعتبارات طلیقه که گفته اند و در علم کلمات ذاتیه متناظر دانسته  
پس ایجاد اشیاء ذات بحت منسوب گشت که بود اعتبارات پیدا شد جواب ایجاد عالم در خارج محصور عالم در خارج  
موجود است پس از محبت خارجی چاره بود تا او را وسیله وجود خارجی اشیاء شده تواند اشیاء را در خارج  
از انحراف و استهلاک محافظت کرد و اعتبارات علمی بوجود ذات خارجی بکار نیاید و جواب علمی در محبت  
موجودات خارجی کفایت کند بعضی از صوفیه که عالم را جز در علم موجود دانستند اعتبارات علمی اشیاء را نشاید  
نفع کنند و تا وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این خارج قائل آن خارج  
بود و این وجود قائل آن وجود باشد پس از محبت خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره بود پس  
صفات حقیقت یاب که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیاء نماند و کلمات ذاتیه را بواسطه خود در طریقی  
عالم جلوه دهند و در منظر ظهور آن صفات هر چند محبت ذات تعالی آنکه کلمات ذاتیه بود و خود اینها  
مربوط است بجاب اینها در رنگ بجاب ملک است که سبب نمانند است این ظهور و این نمانند گشت  
هر چند بطلان است اما چه توان کرد که در عالم انفعلی مربوط ساخته اند و با را بجاب پرداخته ما بالذات  
لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از جنبشش کرد که خود رنگ است و در آن بعد نماند و قی صفات  
و نکته خطی لدیه بنده حق نشود جل جلاله انما یفضل الوقعای از حق جدا نشود بحد انرا مع من احب  
هر چند حق سبحانه و تعالی را با اشیاء نسبت بمعیت حاصل است اما این بمعیت که متناظر  
آن بمعیت است دیگر است بمعیت پیدا کنند این بمعیت دانند و چون در محبت نیز درجات  
تفاوت است با اندازه آن در محبت نیز تفاوت حاصل است بمعین بمعیت است که سبب خاص می

از ظلیت است و همین معیت است که از وسط اضداد کلیت است و همین معیت است که در منزل قیامت  
است و ثبوت حریت در عین عبدیت و عین معیت است که خدا انانیت است بلکه از انانیت در جرات کمالیت نایب است  
که در معیت عامه خود را با ایشان فرموده است و موجود حکم در معیت خاصه بکبر حدیثه الموضع من احب  
ایشان با وی انقضی بنفسه معیت شان با عین المعین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طرفین  
است و در عامه معیت از ان طرف است پس آن را احمران لازم بود در عین و جلال یا حشر تا غلبه  
فطرت نے جنب الله عالم هر چند ظلال صفات است و متوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است  
اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس توسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی و از صفات  
که اصول دمی اند عروج بی کیفه بالا رفته است و اصول را گذاشته باصل اصول پیوسته اما پیوستن  
بی کیفه و از ان اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال باصل در وقت  
داشت و وصل غلبه او را همیشه میر بود کثرت کماصل را در رنگ نخل زینیه باید ساخت و بیال محبت با  
باید رفت فهم این عروج را فرموده اند که هر گز نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن مقبول را باب  
نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران یکی با بند دولت مشرف است و سران معنی بروی متکشف  
است معیت هزار نکته باز گیر و مواجی است و نه هر که سر برتر اند قلندی دانده سوال این طریق  
است یا الفی جواب نه آفاق است و نه الفی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخوانند و  
این معاطره را سه دخول و خروج است هر چند نزد ارباب نظر منظور است هرگاه مطلوب از دخول و خروج  
و قدس بود نتیجه که با و پیدا شود تا چار از دخول و خروج منزه باشد و این سیر را این اشکال باین  
وقت نزد ارباب ابن میر که از ارباب عالم بودند در رنگ سیر دلی و اگر است که معلوم تفسیر است  
و منزه از منزه دیگر است تنبیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات  
فعالی اما این ظلیت را در جرات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان قد سبحانه  
سبعین الف حجاب من نور و کلامه خفیده باشند تا محب تا باها خرق نشود از ظلیت نزد و مراد از خرق  
حجاب ایجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جزا منع خرق جمیع محب آمده است مراد از ان  
خرق وجود است که منع است که منزه رف صفات تقدیه است که محاسن اما چون معیت غیر  
متکلفه حاصل است کم خرق وجود دارد و یا محب به محب است که نیست نقد و قیامت





آنقدر قربانیت کرد چنانچه عادت بود بعد از آن بر و حانیت آن بیت نیت کرده و او درین زمان  
 دوران بیت ناخوشی و اندوه احساس نموده و کلفت و کمدرت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام روداد  
 وجه ناخوشی کلفت ظاهر نشد با وجود آنکه محسوس شد که برکات غلظه از آن قصدی که آن بیت رسید تا فرج  
 و سرور در و سه ظاهر گشت و همچنین بعد از بارگاه مبلغ نذر آن سرور نمودم علیه السلاوة والسلام و سائر  
 اعیان اکر ام را علی بنیاد و علیه السلام و التسلیمات نیز در آن نذر داخل ساختم و طبع آن حضرت علیه و  
 علیه السلام و التسلیمات مرثی آن حضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضی اوقات که در بعضی اوقات  
 اگر در تبریر سائر اعیان نیز مرثی آن سرور در آن ظاهر نشد علیه السلام و التسلیمات و التعمیات  
 یا جو در آنکه معلوم شده است که اگر بر و حانیت یک قصد کرده سائر مومنان را شریک سازد  
 همه برسد و از آن نفس که نیست و داده و هیچ نقصان کند آن ربک و اسح المغفرة برین تقدیر  
 وجه ناخوشی و عدم رضا بود و این اشکال خدشه داشت آخر الامر بفضل خداوندی جل شان  
 ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه به شرکت بهیتی داده شود آن بیت از جانب  
 خود بطریق حق و هدیه آنقدر را در ملازم آن سرور علیه السلام و التسلیمات و السلام خواهد بود و وسیله  
 آن برکات و فووض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه و نیت آن سرور بکنند علیه السلام و التسلیمات و التعمیات  
 نیت را چه نفع بود در صورت شرکت بیت را اگر صدقه قبول افتد ثواب بکل صدقه است  
 و در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فووض اتخاف و  
 اهدای آن صدقه است از نزد حبیب رب العالمین علیه السلام و التسلیمات و التعمیات و همچنین هر شخصی را  
 که شریک سازد باین نسبت کائن است که در شرکت یکدیگر ثواب است و در عدم شرکت و در وجه آنرا  
 بیت از جانب خود یا بکنند یا بخواهند معلوم گشت که هدیه و تحفه که غرضی بخدمت بزرگی بربی شرکت  
 احدی اگر بطلب باشد آن تحفه را بکنند یا بخواهند بهتر است یا شرکت نیت که به شرکت بهتر است  
 و آن بزرگ برادران خود از نزد خود هدیه بهتر است یا آنکه بیکس تفوضی دیگر آنرا داخل سازد و آل و  
 و صاحب که در رنگ عیال آن سرور علیه السلام و التسلیمات و التعمیات ایشان را بکفیل داخل هدیه آنحضرت  
 علیه السلام و التسلیمات و التعمیات ساختنی شود مرثی و مقبول مینماید بی تعارف است که در  
 جویات مرسومه اگر بزرگ اعیان و اشتریک سازند از ادب و رضامندی

او بعد بنماید و اگر خدشه او را خطبه او ساخته به فرستند مرضی می آید که از خدا فراز دوست پس علوم شد  
 که بشیر مقامندی موتی و از او صدقه است نه در اشتراک صدقه یا بیکس هرگاه صدقه بیت نیت کند اول  
 باید که نیت آن سرور علیه السلام و التسلیمات و التعمیات و السلام به هدیه جدا سازد بعد از آن بیت تصدیق کند که حقوق آن سرور  
 علیه السلام و التسلیمات و التعمیات و السلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بکفیل  
 آن سرور علیه السلام و التسلیمات و التعمیات این تقدیر بعضی صدقات موتی که در تصحیح نیت خود را عاجز مینماید  
 علایج به ازین نمی باید که آن صدقه را بنیت آن سرور علیه السلام و التسلیمات و التعمیات نیت نماید و آن نیت را  
 طبع ایشان سازد امید است که بکسرت تو سدا ایشان قبول اقتدر فرموده اند که صدقه آن سرور علیه السلام  
 و التسلیمات و التعمیات اگر بیا و سمع او کرده شود مقبول است و بآن سرور علیه السلام و التسلیمات و التعمیات  
 آنرا وصول است اگر چه ثواب بکل بعلوه فرستند نرسد که ثواب اعمال مربوط تصحیح نیت است  
 و از برای قبول آنحضرت که مقبول و محبوبیت ههنا کافی است که یکدیگر و کان فضل الله علیک علیها و در  
 شان آن سرور نازل است علیه السلام و التسلیمات و التعمیات و السلام و جمع خواند الکلام من الایمان و السلام  
 العظام الی یوم القیام مکتوب است و شتم بیادست پناه بر محب الله در بیان فهم کردن بعضی  
 کلمات قدسه آیات قرآنی سابقا چون از تصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی  
 خدشه و تردید پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میشکست و در دفع وسوسه ابلیس ابلیسیت الله سبحانه و تعالی  
 طلبت نمیدانست که با خود می گفت که این نظم قرآنی را بکلام خدا جانشان اعتراف مینمائی و ایمان  
 آن داری یا نه اگر ایمان نداری کافر و از بحث خارج و اگر ایمان بآن داری پس تصور در  
 فهمیدن نیست نه در نظم قرآنی که کلام خالق از من و سموات است و مبیع عقول و او در آکاست  
 و چون بفضل خداوندی جل شان ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بوده آن دوسه باین ترتیب  
 مفصل و ناچیزی گشت و از نزد و نجاست می یافت درین آوا و بفضل الله سبحانه و تعالی  
 رسیده است که در نظم قرآنی هر محله که آنجا از تصور ادراک گنجایش نرسد و خدشه است همان محل  
 باعث از یاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور را میزاست و در قرآن و آن  
 و غلاق را از شعب اعجاز تصور مینمایند و آن اشکال را بیکدال باغت به امت محمول  
 میدارد که بشیر و قسم آن عاجز است آنقدر ایمان که در تفهیم قرآن حاصل است





بیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گشت و الهی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید  
 صورت و قبح آن عقوبت که برای آن سنج گشته است و از برای تنبیه و انیسی ابروی ظاهر ساخته اند  
 و عذاب قبر ازین قبیل است که حقیقت عقوبت است و صورت و شبهه عقوبت و نیز الهی که در خواب  
 احساس نموده می آید اگر در دنیا حقیقت بر داشته باشد از اینها می بینی و بود و عذاب قبر از عالم عذاب خرد  
 نشان مایه چه عذاب دنیوی را نسبت به عذاب اخروی عذابا است سنج نه هیچ مقدار و اعتباری  
 نیست اگر خسرا که از آتش نوزخ در دنیا افتد بهر یک بسوزد و مثلش گردد عذاب قبر را در رنگ  
 عذاب خواب و نشن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز نشان این شقیه  
 تو بهر جهانت عذاب دنیاست بعد از خیرت و این بطل است برین بطلان سوال از کماله متفرقی الا انفس  
 حین موتها و لکن در کثرت منافع از مفهوم میشود که توفیق چنانچه در موت و در خوابست نیز عذاب یکبار  
 از عذابهای دنیا شمرود و عذابهاست دیگر از عذابهاست آخرت یعنی یکبار و چه است جواب توفی  
 نوم از این قبیل است که شش از وطن مالوت خود بشوق و رغبت از بر سر و دوشا برودن آید تا فرج و مرور  
 حاصل کند و فرم و شادان و وطن خود باز رجوع نماید و دیگرگاه او عالم مثال است که متضمن عجب ملک  
 ملکوتست و توفی موت چنین است که آنجا هر دم وطن مالوت است و تخریب بنای عمو از اینجا است  
 که در توفی نوم محنت و کشت حاصل نیست بلکه متضمن فرج و سرور است و در توفی موت شدت و کشت است  
 پس بر وطن متوفای نومی دنیا بود و محاله که باو نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی بعد از تخریب وطن  
 مالوت خود احتمال با خبرت نموده است و محاله او از معاملات اخروی گشته من مات فقد است  
 قیامت شش نیده باشد زنها و کثرت خیالی و ظهور صورتی اعتقادیات مفرده اهل سنت و جماعت را  
 شکر الله تعالی بهمین دست ندهند و خواب و خیال خود را بنوعی که بخت است باعث این فرقه ناجیه صورت نیست  
 خوش طبعیها را موقوف داشته اگر از زوایا بخت و در آنجا بخت دل در اتیان این بزرگواران کوشند خبر شرط  
 است از علی الرسول الا البلاغ انشاء عبارت تمام را در توهم تراخت که نزدیک است که این بختیلات را  
 از تصدیق این اکار بر سیر و آن رد و قبح کثرت خود ساز و عقوبت سنج نه من و من شمر و انفس و من طلیات  
 و محال شیطانی دشمن توفیست و آنست که از هر طریقی که میسر شود چنانچه از موت مفارقت تا یک  
 مال هم مخفیست است چه باشد آن اعیان که در این عالم است و اهل سنت و جماعت و انحصار بخت

و تصدیق این بزرگواران میگردم که فراموش گشت که سختی است خود را مقتدر خود گردانیده و شایسته را را برود  
 تفرع ساختند احتمال ملاقات با محب ظاهر بسیار بعد بنیادین از زمانیکه نشسته امید بخت است  
 نشو و نما تا من گذشت و بهی لسان امر نایب و اولاد السلام علی انبیاء الهدی کتب سی و دوم  
 و بیان آنکه خطرات از اسباب و منسل گفته اند از آنرا که محلی موری است و در تحقیق حقیقت کثرت و میده  
 و مایه سبب لک احمد و سلم علی عباده الذین صحت نوشته بودند که هر دو از راه وانی پرسیده که  
 از هر دو خطرات پیشان گفته بخت مناس و هو علی کل شیء یحیط چون احاطه و تحمل مطلوب معلوم است خطره  
 از اسباب منسل باید فرود آمد از وجو بخت فصل و بیوسه ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و در وقت  
 را مسدود و درین سخن باندازه محلی موری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین  
 مومن اگر وصل است هر چینی تحقیق نشسته است با بخت نهوت و اگر مشاهده است چند فی الواقع  
 مباحده است هم ملاحظه صورت بخت و این محلی از آنرا که برای مایه از حیر اعتبار ساقط است که گفته  
 وجود سالک نیست و نیز محلی مطلق برین محلی شکر است و از آنجا که هند و فلا سحر و توان نیز ازین محلی ناخبر  
 اند و از علوم و معارف این مومن محظوظ و متسلطه غایبانی ابواب محلی را این دولت از راه صفای قلب  
 حاصل میشود و مطلق را از راه صفای نفس تا چار آن بیدار است سیر و این بختیالات می آرد اما هر دو  
 اگر فراق صورتند از منتهی بخت صورت پرست غافل معنی چه را از آنرا که گویا محلی جانان پنهان چه  
 دارد و لیکن محلی را احتمال بخت از صورت کائن است و مطلق شکر در صورت بی انتزاع است  
 علیهم السلام و تسلیمات خلاصی اگر فراقی صورت محال است و ایضا بخت صورت داخل دایره  
 علم است لیکن چون حال و ذوق دوری به قومی انداز آن مطلق نامیگرد و نیز در محلی شهود کثرت است  
 لیکن بعین ان منظریت وحدت و شهود کثرت به عنوان که بود و بال و در و بال است باید که در  
 نظر باطن از کثرت و شهود کثرت نامی و دشانی نماند و شهود جزو حقیقت هیچ نبود و تا فساد قدم اول است  
 درین راه سیر گردد در گرفت حیات از انسان ماسوائی است از باطن پس ثمرت را در آن مومن چنانچه  
 بود و شهود کثرت آنجا چه باشد خطره را که از اسباب منسل و از ابواب مشاهده گفته است مرا از آن  
 و منسل و مشاهده و منسل مشاهده صورت است که عین مفارقت و دوری است زیرا که منسل نزد اکابر این  
 طایفه علی وجهی است در تمام بختیالات که بعد از فتن و لیکن جمیع ماسوا حاصل می گردد

[illegible]

که بنای آن بر تقدیر است و اجزای او عدد و عید صاحب شریعت کبلی اثر تعصبات و صوفیه نیز این  
مضمون فخر و جبر شکاف تطبیق کن بشریعت نمایند و آنچه علم خود را به شکاف معادق است و بی کل  
مطابق و هیچ غبار که در صورت ندارد و اثبات وجود مستقل تبعه نشینان را گنجی نشیمن بود و شرکت بوجه  
بیدار است تعالی و جو حقیقی مفاسد و ستار از غیر است اثبات بنیامند به باب تحلیلی است بهما لا کایدین  
اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است تا پس ماندگان دین و شریعت را از علما  
گرفته ایم و مذنب و مکت را از برکات ایشان اخذ نموده اگر ایشان گنجی نشیمن بود اعتماد از  
شریعت و مکت مرتفع گردد و لهذا اطاعت سلف را ضل و بدعت گفته اند و عین او را از اسباب قبیل  
و تنگ کرد دین شمرده بطلان او حکم کرده نوشته اند و بپوست قناعت نموده مانده که صورت مغر حیا  
آورده و تنزیه اوست چه دعوت و گرفتاری علما به تنزیه است و مشهور و مطلوب صاحب تجلی مورس  
صورت و اشکال نصاف باید در آن کلام گرفتاری غیر است و کلام بپوست و مانده است اما در آن کلام که  
اوستی نسلال سین ربا اتان من لدنک رسته و بی نام من امر باشد و السلام و لا و آخر آن مکتوب می شود  
بلا شمس و رو یافته در بیان تحقیق این سخن خیر شرف الدین محلی میری گفته تا که فرمود و سر برادرش به  
نمود و جفت نشود مسلمان نشود و ملا شمس با ستقامت باخیزد پریده بود که شیخ المشایخ و شیخ شرف الدین  
محلی میری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا که فرمود و مسلمان نشود و تا سالک سر برادر خود را  
خیر و مسلمان نشود و تا با خود حقیقت نشود و مسلمان نشود و در این کلمات صیبت بیانه که مراد از آن کلام  
است که عبارت از تفریع جمع است که موطن استوار است و مقام عدم اعتبار است باین اسلام و تفریع  
که در کلام که اسلام را حسن می دانند که آنجا حسن می باید و هر دو را ظاهر اسم الهادی و هم المفضل یافته  
از هر دو حقیقت میگردند و این آن کلام است که مشهور از آن خبر داده است و در آن بوده  
است و بر آن مرده گفته شعاع گفت میرزا شمس که فرمود واجب و لدی و مکت السلیمن قسج به  
شعاعیات مثل قول الحق و قول سبحانی و قول السلیمن فی جنبی سوی الله به انما آن شجره جمع اند که  
منشای آن استیلا شب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که تیر محبوب از نظر شان مستور گشته  
است و مشهور در محبوب مانده این مقام مقام جمل است و مقام جسد است نیز آن  
جملست که خود است و آن حیرت است که مدح است و چون بنایت الله سبحانه

ازین مرتبه بحد ترسیر واقع شود و علم باین جبل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از لشکر هجو آید دولت اسلام حقیقی ظاهر نماید و حقیقت ایمان میر آید این اسلام دایان از زوال محفوظ است و از طریقان کفر ممان در ادعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسئلك انما تالیس بعد کفر این همان ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و الا هم یخفون ایمان حال بل این ایمان است چه ولایت به این ایمان مخموریت چند در مرتبه جمیع اطلاق اسم ولایت میتوان نمود انما نفس قنبر همه وقت دانست که آن مرتبه است چه حال در ایمان و حقیقت نه و کفر و بل سرفروجه بل که باشد پس راست آمد آنچه شایسته گفته تا کفر حقیقت متحقق نشود اسلام حقیقت مشرف نگردد و آنچه گفته که تا بلز خود را کشد مسلمان نشود و اما باز در عجز از شیطان داشته که قرین اوست و همیشه او را ولایت بشیر و فساد مینماید و حدیث آمده است علی قال لا یضو و السلام که پیغمبر آید و منیت مرا نکند و اقرین ازین است یرسیند یا رسول الله شمار اقرین جنی است فرمودند نسبت اما خدا تعالی مرا بروی اعانت داده است که از شر او سالم بماند اما این برین تقدیر است که لفظ فاسلم در حدیث واقع شده است بعینه لشکر را وایت کرده شود و اگر بعینه ماضی روایت کرده شود معنی چنان میشود که آن قرین من مسلمان شده است بمعنی اخیر مشهور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و ثواب و زار داشتن است او را سوال آدمی با وجود عقل و فرست بر مغلوب آن شیطان میگردد و بدلات خود او مساعرت مینماید و مرکب نام فضیلت حق جلشانه میشود و جواب شیطان فتنه و بلا است که حضرت حق بخانه و قلعه از بر است و آیه انما الله عباد مسلط ساخته است و او را از نظرشان مستور فرموده است و بر احوال او ایشان را اطلاع نداده و او را احوال ایشان بنگار ندیده است و در برگ دیوستان در رنگ خون جاری داشته سعادت باشد که آنکس را که چنین بلا حفظ خداوند است و معصوم باشد و معصومیت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید که او را یقین یافد فرموده است و سعادت مندان را در این باب باطلت نموده و بتسلط شیطان بآن تسلط حکم ندیده در دویچه اندر افضل او شیره ندیده است که تو مراد ده و دلیلی برین روی خوش خوان و شیرین من جواب دیگر آنکه شیطان از راه هوا به آدمی می در آید و بشبهات او را ولایت مینماید اما باینکه شیطان را که دشمن خانی است بدوی نصرت میباید و او را

شفا خود بسیار و کید شیطان فی حد زیاد ضعیف است که بسیاری دشمن خانی کار خود میکنند و الحقیقه باینکه ما اماره است که دشمن جان ما است بچگونگی دشمن خود نیست مگر این دشمن بیرون با ما داد و کار خود میکنند پس اول نفس خود را باید پرید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زاری باید داشت سر برادر دشمن این چهار بریده خواهد شد و خوار و زاری خود بگشت حجاب راه انکس نفس انکس است و برادر خارج از بحث است که از دو بشیر و دعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل مقیم بخواند بعد از انقیاد نفس دفع آن دشمن خارجی با ما دشمنان و جلی سلطان باطل و چه تصور است ان عبادی لیس ملک علیهم سلطان بنشانه است مر آن عباد که از زبانت نفس برآمده اند و عبارت معجز حقیقه ساخته و نه سبحانه الموفق و آنچه گفته تا با حقیقت خود مسلمان نشود و تواند شد که از ملو را و عین ثابته او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است در خاب و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته با و تعبیر آمده است عزیزی فرموده و لدست علی ایما ان داس لعیب ما را از ارم عین ثابته خود داشته و پدر آن ام ام الکلی را جلشانه تو است که عین ثابته طلوع ملک و پر تو آن اسم است جل شانه و چون طو آن اسم جلشانه در خارج توسط آن عین ثابته است تعبیر از ان ظهور بولایت نموده با جمل یاد میگویند و عین ثابته میخوابد و این عین ثابته را تعیین و جوی میگویند زیرا که تعیینات نزد این طائفه علیه پنج است که از تاملات نفس گویند و حضرت تمسیر گویند و تعیین در مرتبه وجوب ثبات نمایند و تعیین در مرتبه امکان ثبات میکنند و تعیین و جوی تعیین وحدت و تعیین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق با جمل تفصیل علمیت و تعیین که در مرتبه امکان ثبات مینمایند تعیین روحی است و تعیین مثالی است و تعیین مبدی و چون عین ثابته در مرتبه واحدیت است تا با تعیین آن و جوی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابته است که تعیین و جوی دارد و این شخص کانتل است مر آن عین را پس با این شخص از عالم وجوب بود که او را عالم امکان نامور داده است و حقیقت شدن با و بعینه است که این تعیین امکانی شخص بآن تعیین و جوی که حقیقت اوست متحد شود و هر ممکن گرد امکان بختانه بجز واجب در وجهی نماند و بعینه تعیین امکانی از نظر او محقق شود و انانی خود را تعیین و جوی اطلاق دهد تا بعینه تعیین امکانی فی نفس الامر با تعیین و جوی متحد گردد و آن محال است و مستقر احوال و نزق و نیکه معارف آخیه و درست اگر زوال تعیین است و خلق دارد و اگر اتحاد است تمسیر است و است مبیت از آن این گردد و در





استند است و انتقامت که متانی تقدیر الایام است که عز و ذل و غلبه و تسلط از او لازم است جواب این  
 اشکال آنست که حیات عالم برنج که موطن قبر است از قبیل حیات دنیوی است که حرکت اراده و  
 احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مر بود این دو امر است و در حیات برنج حرکت هیچ  
 و کار نیست بلکه نمائنده آن نشاء برنجی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان المر و عذاب  
 نماید پس حیوة برنج گویند نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آن بخانه خلق روحی است  
 بدن که در نشاء دنیوی پوره است که موتای غیر مدفون بحیوة برنجی احساس عذاب و الم نمیدید  
 حرکت و اضطراری حیوة برنجی از آنها بود و نباید و آنچه خبر صادق فرموده است صادق باشد عذاب  
 آنکه القلوات و التسلیمات آنها و الکلیات یا آنکه گویم جسم ماده این اشکال و اشکال را نمیکند بطور نفوت  
 بطور عقل و فکر است امور که عقل در ادراک آنها قادر است اثبات آن بطور نفوت نمود و ای دیگر  
 عقل کفایت میکرد انبیا را براسه چه بعوض می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیمات سبحان علیه من و عذاب  
 اخروی را چه بهشت ایشان و بود میساخته قال الله تبارک و تعالی و ما کان معذرت من یشت رسولاً  
 عقل بر چرخ حجت است اما حجت بالغیب است و در حجت کامل بحجب بالغیب اثبات تحقق گفته است  
 علیه السلام و التسلیمات و زبان عذبتکف را به قال الله تبارک و تعالی و ما کان معذرت من یشت رسولاً  
 تبارک و تعالی و ما کان معذرت من یشت رسولاً و کان الله عز و جل یکنی و چون ادراک عقل با بعض امور  
 قصور نیابت شد پس جمیع احکام شرعی را بیزان عقل مجید نسیج سخن باشد و فی الحقیقت  
 اکثر هم تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طوری نیست باشد اما ذاتاً الله سبحان عن ذلک اول  
 فکر ایمان بر رسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود  
 و بسبب آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاص میسر آید اصل بابا معقول باید ساخت  
 تا فرود بی نکات معقول و معلوم گردند هر فرع را به اثبات اصل معقول ساختن بسیار است  
 و اقرب طرق بوصول این تصدیق و محمول اطمینان قلب ذکر آنکی است جل سعادته  
 قال الله تبارک و تعالی و ما کان معذرت من یشت رسولاً و کان الله عز و جل یکنی و چون ادراک عقل با بعض امور  
 قصور نیابت شد پس جمیع احکام شرعی را بیزان عقل مجید نسیج سخن باشد و فی الحقیقت  
 اکثر هم تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طوری نیست باشد اما ذاتاً الله سبحان عن ذلک اول  
 فکر ایمان بر رسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود  
 و بسبب آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاص میسر آید اصل بابا معقول باید ساخت  
 تا فرود بی نکات معقول و معلوم گردند هر فرع را به اثبات اصل معقول ساختن بسیار است  
 و اقرب طرق بوصول این تصدیق و محمول اطمینان قلب ذکر آنکی است جل سعادته

که مقتدا بنیاد ثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه علیهم الصلوات و التسلیمات  
 از مستدلانست و تقلید و مرئیان این اکابر را در نفوت نیست استدل است ثبات نفس که اصل  
 باستدلال ثابت نموده در نفوت فروغی که از ان اصل ناشی گردند همه مستدلان استدل  
 خواهند بود و باستدلال اصل در اثبات جمیع فروع متعل خواهد بود الحمد لله الذی هدانا لهذا ما کان  
 لنا لهدی و لولان به ان الله قد جارت رسل و انبا الحق و اسلام علی سن اجمع المذاهب و مکتوب است  
 ابو لانا محمد طاهر بخشی صدر یافته در بیان آنکه هر چه از جمیل مطلق سبحانه آید میل آید الحمد لله  
 رب العالمین را نگاه داشته کل حال اگر چه بصورت جلال نماید آنانی الحقیقه جمال باشد این  
 سخن بيقول محمول نباشد و بر تفوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سر امر مغز است بيقول  
 و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات میسر شود و آنها و الامعالمه باختر نزدیک است  
 بشارت المرحوم من احب شیء من محبوره ان است صحیفه شریفه که بصوب در ویش محمد علی  
 کتبه بر سر اساله داشته بودند رسید و آنچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه بيقضای وقت  
 نگنجید نوشته فرزندان و دوستان بجمیع باشند و در مکان خود ثابت بودند و بيقضای اوقات  
 را ضعی باشند مکتوب سی و هشتم در و یافته بکلام سید در جواب سوال او از منته حدیث  
 ستفروق استی و در جواب فقر باید دانست که مراد از قول سرور علیه السلام آداب القلوة  
 و السلام که در حدیث تفرق این است به فدا و در و قد واقع شده است کلمه فی النار  
 الا و اعمده دخول شان است و در نار و کشتن است و عذاب آن نه خلود در نار و دور و ام  
 در عذاب آن که زمانی ایمان است و مخصوص کفار است غایه نانی الباب چون باعث دخول  
 شان در نار معتقدات سور شان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و یا اندازه نبشت اعتقاد  
 معذب گردند بجنات آنکه کفر فقه معتقدات شان نجات بخش از عذاب نار است و سبب  
 فلاح شانست اینقدر است که اگر بعضی از آنها تکلم عمل سو گردند و آن اعمال توبه و شفاعت  
 معقول گردد و جائز است که بقدر ذنب بعد از تابا گردند و دخول نار در حق ایشان تحقق گردد  
 پس در فرق دیگر داخل در حق جمیع افراد اندک این است اگر چه خلود نبود و حق این فرق ناچیز دخول نار مخصوص  
 بعضی است که اگر تکلم عمل سو نموده اند و کلمه کفر در دست باین بیان که ناچیز و چون این فرق معذبند و باین

در تکلیف آنها جرات نباید نمود تا زانکه اگر ضرورت و فیه نمایند در دستورات احکام شرعی بکنند و قبول  
 عالم مجتهدین الدین با ضرورت بکنند علمای فرموده اند اگر نود و نه وجوه را بشود و یک وجه اسلام باشد و  
 تعصیب از خود بیاورد و حکم بکشد تا بگوید که در این کتاب علم و حکم و نیز باید دانست که مراد از تعصیب یکم گفتاری  
 این است پیش از اغنیای آن مرتب بر پشت خواهد رفت یا نه سال نویی است زیرا که یکم نمود  
 حق جل و علا هزار سال است و آن بویاعتد یک کالفت سه مائت و نون شاهرا برینیت و تقدیر آن  
 مدت معوض علم الکی است جلشانه به آنکه روز و شب و سال و ماه و تعارف متحقق شود و مراد از فقیر  
 فقیر صابر است که از تسلیم ایتان احکام شرعی نموده است و از محظورات شرعی اجتناب فرموده و در فقر  
 درجات و مراتب است بعضیها فوق بعضی و اعلائی مراتب آن در مقام فاقورت می بندد که غیر از  
 حق جل شانه همه را ناجیه گردانند و نشان ناید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است و از آنکه  
 بعد از آن مراتب دارد و در بعضی پس با وجود فاقورت ظاهر هم دارد و افضل است از آنکه با فاقورت ظاهر  
 ندارد و فاقور مکتوب حیلیم بخدمت خواهد رسید امام الدین احمد در و دیافعه در جواب طلب و مشورت  
 آنجناب بفرج مع توفیق الحمد لله و سلام علی عباده الذین استغنی احوال و اوضاعه فقر را بخواهد و  
 مستوجب حمد است المسئول من الله بجاه سلام و عاقبتکم فی شرفه کاذر و شرفقت و مهربانی  
 نامزد این فقیر ساخته بود و بمطالع آن شرف گشت اظهار اشتیاق فرمود بود و ندانم که در یکی از زمین  
 شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد و مکارفتن متعلقان بنظر نمی آید بلکه نزدیک است  
 منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بودند بنظر مستحسن می در آید و امید است که سلامت ببرند و الامر  
 الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت کتب نوشته بودند که اعلیای بفر آن حکم اند شفق آثار ابر حنیف اعلان  
 نموده می آید در نظر پنج ضروری از آن نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از اجناس محسوس بگذرد که غیر ظلمت این  
 ضرر است تا و حیث چه باشد یا بکلمه ضرر اعلیای مفقود است و الله سبحانه اعلم السلام مکتوب حیلیم و یکم  
 یکی از مساحات و رود یافته در فصل ضروریه سار در زمین تاویل کنیم یا بهیا البته اذاجار که المومنان  
 الایة قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جاک المومنان بیا لیتک عطان لا یشکرن بآتشیا  
 و لا یسفرن و لا یزمن و لا یقتلن اولادین و لا یاتین بیتان فیتزین بن ایدین و ارجین و لا یسفرن  
 فی معصوف فیا یهین و استغفر لمن الله ان الله غفور رحیم و این

آن یکم سه در روز فتح که نازل شده است و آن سرور علیه آله الصلوة و السلام چون از بیت  
 رحال خان گشت شرف در محبت سار فرموده محبت آنحضرت علیه علی آله الصلوة و السلام بنا  
 بجز قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه علی آله الصلوة و السلام به دست نشای بافتات  
 نرسیده است و چون ذمات و اخلاق ردید در سانسبت بر حال بسیار بوده است بنابر آن در وقت  
 محبت سار حضرت زاهد و برجست رجال در میان آورده است و از جهت اقبال از خداوند  
 جل سلطان سار در اوقات نیمی از آن ذمات فرموده است شرط اول آن هیچ چیز را با و تعالی شریک  
 نباید ساخت چه در وجود و چه در استحقاق عبادت که کمال حال او از شایب ریا و سمع  
 پاک نباشد و از نفع طلب اجزا غیر و تعالی و لو بالقول و ذکر التمسیل میرا نمود و آنکس از  
 دایره شرک بیرون نباشد و موحده و مخلص بود قال علیه علی آله الصلوة و السلام الشکر  
 فی اسمی الشکر من دبیب النمل التي تدب فی مینة نظمت علی مخرجه سودا بیت لاف بی شکر  
 مزن کان از نشان پای مور و در شب تاریک بر سنگ سیه نهان تراست + قال  
 علیه علی آله الصلوة و السلام و اتقوا الشکر المصغر قالوا اما المصغر قال علیه علی آله الصلوة  
 و السلام الریاء تقییم مرسم شرک و موسم کفر و همه را قدم را رخ است و شرک معصوق و  
 مسین از اهل شرک است و شش بموع احکام اسلام کفر و شرک تیری از کفر و اسلام است و تیری  
 از شایب شرک توحید و توحید و توحید و طاعت در دفع امراض و اقامت که در جلال اسلام شایع  
 گشته است عین شرک متعالی است و طلب جوان از شکای تراشیده و نازیده نفس کفر و انکار  
 از او حبیل بود و تعالی و تقدس قال الله تبارک و تعالی شکای عن حال بعضی اهل الضلال برید و آن بجا  
 اے الطاغوت و قد امر و ان کفر و ابد و برید الشیطان ان یصلیم ضلالتهم لا یبید اکثره فان بواسطه کمال  
 اهل که در اندامین استوداموع مبتلا اند و طلب دفع طایزین است و ای کسی نمایند و با و اسع اسم شرک  
 و اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص اینجها از نیک و بد ایشان در وقت عرض مرض جدی که در  
 زبان هند سینه معروف است مشهور و محسوس است کم زنی باشد که از دقایق این شرک خالی بود  
 و بر سر از رسوم آن در خفا اقدام نمایند الا من عصمها الله تعالی و تحطیم نمودن ایام منقطع نبود  
 و ادبیا آوردن ایام رسوم متعارف وجود را نیز مستلزم شرک و مستوجب کفر است چنانچه



در ایام دهه اولی گفته رجاء اسلام علی انفسهم زن این رسوای کفر بجای آورده و عید خودی سازند  
و در ایام ششمیه بهر ایامی که کفر خفاهای دختران و خواهران و رنگهای شرک بفرسیند و طعنائی خود را  
در رنگ کفار در آن موسم رنگ می کنند و بهین خورشید آنها را بر کرده میفرستند و آن موسم را  
اعتبار و اعتنا میدهند به شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یوسوس الیک  
یا مکرر الا و هم مشرکون و حیوانات را که در مثل کتبی کنند و بر سر قبر باشد ایشان رفته آن حیوانات را  
فروغ بینانند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و در بنیاب مباحثه فرموده و این فوج  
را از جنس ذبیحان حکاشته اند که منوع شرعیست و داخل و اهره شرک ازین عمل اعتقاد  
باید نمود که شائبه شرک دارد و دوجه مذکور بسیار است چه در کار است که نذر ذبح حیوانی کنند  
و در کباب ذبح آن نمایند و ذبیحان جنین سازند و تشبه عبیده جن پیدا کنند و ازین عالم  
است صیام نساکه بنیت پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر نامهای ایشان را از خود تراشیده  
روزها را خود را بنام آنها بنیت کنند و در وقت افطار از برای هر روز خاص و وضع مخصوص  
تعیین مینمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزها  
مربوط میسازند و بتوسل این روزه از دنیا خواج میخوانند و در وای حاجت خود را از آنها  
میدانند این شرک در عبادت است و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن  
است شراعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است  
که او تعالی فرموده الصوم لی و لانا اجزی به یعنی صوم مخصوص برای من است و غیر مرا در  
عبادت صوم شرکست نیست هر چند در هیچ عبارت شرک با و تعالی جائز نیست اما تخصیص صوم  
از برای اهتمام این عبادت است که تا کیست فقه شرک در آن عبادت کردن است و حیل است  
انچه بعضی از زنان در وقت انظار غایت این فعل گویند که این روزها را برای خدا نگاه میداریم  
و ذیاب آن را بپیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه در کار است  
و تخصیص طعام تعیین اوضاع شنبیه مختلفه در افطار برای چیست بسیارست که در وقت افطار  
در کباب حرمت نیست و افطار بایام حرمت نمیکند و بواجب سوال و گدائی کنند و بآن افطار  
نمکنند و تقاضای حوائج خود را مخصوص باین کباب این مجرم دانند این خود مدین ضلالت

است و ذیل شیطان لعین است و الله سبحانه العاصم و شرط دوم که در وقت عیت نمازیان  
آورده اند منی از سرقه برده است که از کباب سلیات است و چون این ذمیمه در اکثر افراد  
زمان متحقق است که منی باشد که از ذوق این ذمیمه خالی بود منی این ذمیمه خطا عیت  
شان آمد زمان که در اموال شوهران بی اذن ایشان تصرف شوند و بی تقاضای تلفت و خسار  
آن مینمایند داخل سارقان گردند و بیکه سرقه متحقق باشند نشینند در عموم سارقان گفت که ثابت  
باشد و این خجسته در جمیع افرادشان نزدیک است که متحقق شود الا من علمه ما الله سبحانه  
کاش بخفته را سیه بشمرند و بالتصور نمایند استحلال نسبت باین سیه در حق شان غالب است  
و خوف کفر از او این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم معلق جلشانه بعد از منی شرک زمان را  
منی از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بواسطه شیوع استحلال آن از ایشان قدس  
را سبب در کفر دارد و از سارق کباب سلیات در حق ایشان منکر است و چون زمان را بواسطه  
محرور اخذ اموال شوهران ملکه خجاست پیدا بشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زایل میگردد  
و در نزد که در اطاک غیر شوهران نیز بعدی تصرف نمایند و بی تقاضی در اموال دیگران خیانت و سرقه  
کنند نزدیک است که این فاعل و مع و لایع گردد و پس متحقق بشود که منی سرقه در حق زمان از اهرم  
هم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن تعیین نیست بمثل روزی حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که سارق السارقین کیست یعنی بدترین و زودان  
کدام است عرض کردند بنده اینم فرماید حضرت فرمود علی علیه السلام القملوات و التسلیمات که سارق السارقین  
کس است که از نماز خود بزد و در اوقات نماز تمام و کمال ادا نماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری  
آمران بدترین و زودان نباشد بحضور دل نیت نماز باید کرد که به حصول نیت عمل صحیح نبود  
قرارت را درست باید خواند و رکوع و سجود را با طمینان بجا باید آورد و قومه و جلوس را نیز  
با طمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار یک سجده در استقامت  
درنگ باید کرد و در میان دو سجده دست باید نشست و بمقدار یک سجده نشستن کمکت  
باید نمود تا در قومه و جلوس طمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل  
سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در نسبت نساکه مخصوص است منی از نا است



مخبر صادق فرموده است علی آله الصلوٰۃ والسلام پنج هیدم مکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام  
 را برپا داشتند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علی آله الصلوٰۃ  
 والسلام طالب دنیا و دین عین برپا آورده دین شایع است و آن عبارت از ترک نهیات شرعی  
 است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود از در رنگ غم باید دانست و محرم دستگیر باید داشت  
 و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل محرم و حرام است و آمده است که انظار رقیه  
 الزمان یعنی عافون زن است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که منوع  
 شرعی است و نیز خمر و زنا و موسن بیاختن هر وجه که باشد نهی شده است اجتناب از آنهم ضروری است  
 و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا نیز مانند و نیز مرفی یکدیگر است نه اندک تجاوز کند و از مرئی بعضی  
 برسد که مخبر صادق علی آله الصلوٰۃ والسلام ازین هر دو منع فرموده است لاطیره و لا عددی  
 یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرفی یکدیگر می رسند بخلق متحققند و سخن کاهن و منجم را  
 اعتبار نکنند و امور غیبیه نمانند از آنها استفسار نمایند و اینها را عام یا مورد غیبیه نمانند که در تفسیر  
 مبالمفسر و منع آن آمده است و سخن کنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام قطعی است  
 و قسم رابخ و کفر دارد و هیچ کس را از محروم ساحری نزد کمتر بفرست اجتناب باید کرد که دقیقه  
 از قاضی آن فعل نباید کلمه است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد و حر از دست در و دو دنیا  
 و چون ایمان از دست جدا گردد اعازنا الله سبحانه آن زمان هر از دست متحقق شود پس گویا سحر  
 و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا ماخلط  
 در کار خانه ایمان نیست و دشواری این حل اسلام از دست نرود با بخله پنج مخبر صادق فرموده  
 است علی آله الصلوٰۃ والسلام و علما در کتب شرعی نیز بیان فرموده اند بجان و دل در  
 با قتال آن باید کوشید و خلافت آنرا هم قاتل باید اندیشید که بکوت ابی رساند و بعد از پاس  
 گوناگون جنگا گردانند و چون نسا را با نجات اینهمه شر را قبول نمودند آنرا علی آله الصلوٰۃ  
 والسلام مجبور قول یا اینها بیعت فرموده با مرقن جل و علما ایشانرا طلب مغفرت نمود و تقاضای  
 از ان سرور علی آله الصلوٰۃ والسلام با مرقن جل و علما در حق جامع بود و توغاید امیدواری  
 تمام است که با جابت رسد و آن جماعه مغفور گردند و همه زوجه ابی سلیمان

نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها بوده از زبان آنها او سخن میکرد ازین محبت و استغفار  
 در حق او امیدوار است پس از زبان هر کس این شکر الاعتراف نماید و بمقتضای آنها عمل کند  
 حکما درین بیعت داخل شود امیدوار بکات آن استغفار گردد و قال الله تبارک و تعالی بالفضل  
 بعد از این فکر کنم و استم یعنی چه کار دارم خدا تعالی بعباد شاکر را شکر جایز آید و ایمان درست  
 کند فکر کجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و بمقتضای آن عمل نمودن  
 است طریق نجات در راه استگاری همین متابعت صاحب شریعت است علی آله الصلوٰۃ  
 والسلام در اعتقاد و عمل شاد و پیرای آن غرض میکند که دلالت بشریعت نمایند و برکت ایشان  
 تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود آنکه مریان هر چه خواهند کنند و هر چه  
 خواهند خورد و پیران سپارند اگر دهند و از عذاب نگاهدارند که اینجاست متمناست محض است آنجا  
 به اذن که شفاعت تواند کرد و تا عمل مرتضی بود شفاعت او کند و مرتضی شفاعت شود  
 بمقتضای شریعت عامل باشد و موجب بشریت زنده اگر از دست واقع شود شفاعت تبارک  
 آن مکن بود سوال مغرب را کدام اعتبار مرتضی توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانه  
 و تعالی مغفرت او بخواد و وسیله از برای عفو او در میان می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضی  
 است اگر چه بظاهر مذنب است و الله سبحانه الموفق ربنا آتامن لدنک رحمة و بی لسان من از ایشان  
 و اسلام مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد شمس کشته در بشارت او و رو یافت بعد از حمد  
 الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرزا محمد شریف بیضاوی قاضی فتح احداث سال داشته بودند رسید  
 چون نقمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود فرست بخشید و وقت مطالعه کتاب شما  
 انشاء الله و انیت شما در نواحی بسیار نظر در آمد امیدوار ساخت الله سبحانه و تعالی و انیت علی ذلک زیاده  
 چه نویسید محبت اطوار معلوم شد که ترک مراسلات سعادت آب میر محمد نعمان را باعث چباشه  
 اگر تو هم از بخانب دارند هیچ وقوع ندارد و کمال صفات تصور نمایند فقیر در محافظت میر  
 حمایت سعی مری میبارد تا مباد افتوری و کار طلب طاری شود و سدر راه ساکنان محرم و در  
 رنگ مرغی که محافظت بجان خود نماید و دیگر دو ماه نزد یک است که فقیر صنعت دارد و تو بد  
 جواب بعضی سوال که در مکتوب سابق اندیشیده بود و ند عاجز است اگر محبت خدا انشاء الله تعالی



[illegible]

ف  
غدا بذر ناب  
جن از ظاهر این  
عبادت نمود  
که ثواب بود  
چونکه در بزم  
اعظم باشد  
نابش شمرند  
که ثواب دهن  
جنت برسد  
چون نب ۱۲

بحسب حرکت است قوت آن هر چه کمتر شرط تقلید و محازات احساس البصار اشیا باشد  
 چیز آنقدر که در لغت آخرت که قوی و بایق است همان دو قطعه عصیه را قوی عطا فرماید که بی شرط مقابل  
 محاذات البصار مرئی نماید و جمع محاذات بود که آن مرئی ثانی جبت باشد اینجا استبعاد حبسیت  
 و محال که کم زیرا که فاعل جل سلطان در اعلا مرتبه اقتدار است و قابل استعداد احساس البصار غایب  
 مانی الیاب در بعضی گفته و مصباح شرط محاذات و تعیین جبت را در احساس البصار مرعی داشته است  
 در بعضی گفته و از منته دیگر اعتبار این شرط لغز موده و حصول این شرط رویت البصار مقرر نموده که مع طین  
 بر موطن دیگر اعتبار خوردن با دو امکان خلقات و مقتضیات موالین از انصاف دور است و انصاف  
 نظر است بر محسوفات عالم ملک شهادت و انکار است از عجایب عالم ملکوت خالص الملوت و لا غیر  
 سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید که محاذ و مدرک بصیر گردد و آن تنگرم حدود نبات است  
 تعالی الله عن ذلك علو کبریا جواب گویم بر او باشد که مرئی بود و محاذ و مدرک بصیر باشد فقال الله  
 تعالی و لا تدرک الا بصار و هو یرک الا بصار و هو الکیف الخیر یؤمنان در آخرت حق را به بینند  
 جلشانه و یقین و جیدانی بیانیه که حق را می بینم جل سلطان و التذازی که بر رویت مشرب شود  
 نیز بر وجه کمال در عود یابند اگر مرئی بیج مدرک ایشان نشود و بیج حاصل از مرئی بدست نیاید  
 و غیره از وجدان رویت بغیر التذاذ و دیدن بیج چیز از مرئی نقد وقت شان بود سمیت غفا  
 شکار کس نشود دام باز چین به کایجا همیشه باوید نشست و دام زاید نقصانیکه در رویت متوهم  
 می گردد و احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن نفوذ است مجوز ثبوت رویت بیجبت و  
 التذاذ که در آن رویت حاصل شود بیج نقص و قصور ندارد بلکه کمال اقام و احسان  
 مرئی است که جمال پر کمال خود را برینوختن ناز به محبت جلوه گیر سازد و بزلال وصال رویت  
 ایشان از التذاذ و سیاب گردد بیج نقص و قصور بیجایب قدس او تعالی عائد نشود و بیج جبت  
 و احاطه آنجا می آید تا در سه از انظرقت پند و کمال او نقصان به و زین طرف شرف و درگاه  
 من باشد به یا آنکه گویم که مقابل و محاذات اگر در حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه  
 که در جانب مرئی شرط است در جانب رایی نیز شرط باشد زیرا که مقابل نیست است  
 که بتقابلین قائم است که راست و مرئی باشند پس لازم آمد که حضرت حق سبحانه

هم اشیا را میند و صفت رویت اشیا و اشیاء باشد تعالی و تقدس و آن مخالفت مخصوص و آنی  
است قال من تعالی و الله با حقون بصیر و هو السميع البصیر و سیری الله عظمه و ايضا ملزم نفس است  
و سلب صفت کمال است از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب  
تعالی عبارت از علم است با شیا امری دیگر و راسه علم که مستلزم حجت بود نیست جواب  
گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کمال است و با استقلال مر و واجب را بجا نبصیر  
قرآنی ثابت است ارجاع آن علم خلاف ظاهر است و لکن از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات  
در وی لازم نمی آید گویند علم در حق متعالی که محاذات معلوم در دست نیست و قسم دیگر  
آنست که محاذات در اینجا مشروط است که نسبت به رویت است و آن در ممکنات اعلا  
اقسام علم است که در مرتبه المیزان قلب است و معقولات از معارف و هم منی حاصل نیست  
محسوس است که ازین معارضه دارسته است و ازین نظر جسته و از نجاست که حضرت خلیل الرحمن  
صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ایمان و یقین با حقایق موی سبکی رویت احیای موی نمود  
تا المیزان قلب بآن حاصل نماید بدینست که رویت که از صفات کمال است هرگاه در واجب تعالی  
کائن بود در ممکن از جایز بود که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است ممکن آن کمال است که در مرتبه  
حضرت او تعالی و تقدس کائن و ثابت بود و خدا کند که ممکن بود در واجب باشد تعالی و  
تقدس چه ممکن فی حد ذاته نفس است اگر کمالی است در وی عاریتی است از مرتبه حضرت و واجب  
تعالی و تشریف که هر چه در کمال است نسبت به او در مرتبه از مرتبه چیز نیست و تو دانی به چیز من نیست  
و جواب دیگر اصل سوال را گوئیم که این اعم از وجود واجب هم متعین است تعالی و تقدس  
در رنگ نفی رویت نفی وجود هم نمیدارد از جناب قدس خداوندی جل شان پس این اعم از  
صداق نبوت که ملزم بحال عقلی است بآنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در مرتبه  
از جهات این عالم بعد در فوق خواهد بود و از تحت و در بین خواهد بود و در  
شمال و آن ملزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی  
و تقدس من ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات  
عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته و راسه عالم خواهد بود زیرا که در انست لازم

نقد

غیرت است و الا نشان متعارفان قضیه مقرر که از باب عقول است و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند  
که نفسی ازین قسم شیئات زائرند و در غیر حقیقه التزام فرق است در میان احکام غیبی و احکام شهادت  
و عدم قیاس کردن است غائب را بر شایع چه تواند بود که بعضی احکام در شایع صادق باشند و در غائب  
کاذب و در شایع کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تبیین احکام است علی الخصوص که در میان  
مواطن بون بعید بود و بالقراب و رب الارباب حضرت حق سبحان و تعالی و با که باین توهمات و خیالات  
مشبه انکار نفی و قرائن نمایان و کمذیب احادیث صحیح نبوی مکتفه ایمان باینست که احکام منزله باید آورد  
و کیفیت آنرا مفوض بعلی چون حواله باید نمود و قصور را در ک کیفیت آنرا بخیر و راجع باید داشت نه آنکه  
ادراک خود مقدار ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صواب دور است تواند بود که چیزهای  
بسیار که در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصه ما مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد  
مثل ابی علی سینا که مقتداست از باب عقول است در جمیع احکام عقلیه محتمل بود و غلط نمیکرد  
حال آنکه یک سنان او احد لا یصدر عنه الا الواحد آتقدیر غلط کرده است که بر ظاهر صفت بارانی  
شامل جامع است درین مقام امام فخر رازی عن او ینتاید و باین عبارت ایرادی کند و انجیب  
من یعنی عده فی تعلیل الاله الخاصه عن الخطای العقل و تعلیها ثم اذا جازالی هذا المطلب الاشرع  
و وقع اشیا یفیک من الصبیان علمای اهل سنت نمکر الله تعالی معیم اثبات جمیع  
احکام شرعی دارند عقول المعنی باشند آن احکام یا نه و علت عدم دریافت کیفیت اینها  
نفی آن احکام منی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکر و دل صراط و میزان اعمال و  
امثال آنها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتداست خود کتاب و سنت  
را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیده اگر تو استدراک نمودیها لاقبول احکام شرعی  
نم نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود میدانند و در رنگ و رگران که هر چه  
عقول شان قبول کند خود را در یافت قبول می نمایند و هر چه در ورک عقول شان نماند  
قبول نمی نمایند مگر نه و اندک بعثت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه  
قصور عقول است از بعضی مطالب مدنی مولای چون و چگونه عقل هر چند حجت است  
اما حجت کامله نیست حجت کامله ببعثت انبیاء تمام شده است علیهم الصلوات









مجمع الاصداد و بنا آتسان به یک مرتبه منی لسان امر باشد و السلام علی من اتبع الهدی  
بقاضی انصر که در و ریافتد فرق میان ابدال ملل را خدین و استهلال این بنامها را از اثر مؤثر  
استهلال از اثر مؤثر و در موقوف بخالت جلیس سلسله هم کارها را است و هم کارها را استخفاف که کارها را  
انبیاء علیه الصلوٰت و التحیات علیهم السلام از علم بوجوه و موقوف علم و بوجوه موقوف پیدا میکنند و در و  
دلیل بر وجود مؤثر ساخته ایمان و یقین بر وجود مؤثر و من یقین و علم را یقین که در حیات کمالات  
اولیت را قطع کرده ایم و نام دعوت که ساخته ایمان است با الصلوات علیه السعوات و التحیات و یقین  
تجدید از حصول تجلیات و مشاهدات است لال از اثر مؤثر پیدا میکند ایمان ازین را در مؤثر حقیقی است  
چه در اثر مؤثر که استهلال از اثر مؤثر پیدا میکند و بوجوه از ظاهر مظهر بود و در نمایان نشی و تحقق عدم نمایان  
و یقین کرده اند که ایمان به یقین بل استهلال در مومن میسر نیست بچاره و با استدلال من آرد و مظهر  
از مظهر لال طلب می نماید و چون این بزرگواران را شربت محبت با انتخاب قدس دارند و ما سوسی را  
قدس محبت غلبه حقیقی ساخته اند با بکار خود که مع من احب از راه استدلال مطلوب حقیقی میسرند  
و از تنگنای تجلیات و مظهر است که شرب اظهار است و ارسته باصل الاصل می پیوندند و  
مقامی که آنجا علم علما ظاهر پیدا بین بزرگواران بقباب محبت منجذب گشته خود را میسرند و اتصال  
بجوت پیدا میکنند این فرق از راه محبت آید که محب است از غیر محب گشته است محبوب  
ت پیوند در این محبت ندارد و بکار محبت میکند و از مقتضی میدانند که جایگاه بزرگان خود را میسرند  
علم ایمان به بکار سرده نهایت علم بر تقدیر محبت تا دلیله مطلوب است و آنکه اصل مطلوب است  
با مطلوب است محبت میوه دلیله را میگذارد که نصیب شود و بزرگ گوید عینه با حق میسرند و شربت  
بوقته امتثال لایحه بنده باید شد از بندگی با سوسه باید رست و الله سبحانه و تعالی الموفق مکتوب بخانه و کم  
بملاحظه لاجوری در و ریافتد و در فرق میان تصدیق قلب یقین آن که در سلام علی عیاده الذین اختلفوا  
سوال بعضی از محققان حلیین که حقیقت ایمان گویدین دل گفته اند بومن یعنی آن حدیث  
و گویدین عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بومن یا امر از کمالات بر نفس تصدیق و  
یقین دل آن مصدق به جواب گویدین دل و راسه یقین دست هر چند و راسه تصدیق نیست  
لیکن متغیر است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت غلبه و تسلیم و التقید و بومن

یا جود و آن ربان و سلامت تسلیم و انقیاد رضا قلب است بومن به و تشریح صدر است آن و  
سلامت جود و انکار که هست قلب است بمصدق به و تشریح صدر است آن و تبارک و تعالی انرا بر و الله  
ان بنده به تشریح صدره الاسلام و من یردان لفضله یعمل صدره به تشریح صدره که از عیاده السلام که ملک  
یعمل صدره بر جس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد و تبارک و تعالی انرا بر و الله  
و یقین آن بومن بومن است و یقین آن بومن است و یقین آن بومن است و یقین آن بومن است  
است که ایمان را بومن است آن گفته اند جانشان و منشای جود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین  
بمصدق به رسوخ و تدرین صفات در نفس اماره است که بجنب جاد و مظهر در یاست خود بخوبی  
است و بومن قبول در بومن تصدیق آن به مظهر و مظهر که مظهر از آن است و یقین آن بومن  
کرد و او تصدیق و یقین آن بومن تصدیق آن بومن تصدیق آن بومن تصدیق آن بومن تصدیق آن بومن  
تسلیم و انقیاد و تبارک و تعالی انرا بر و الله تصدیق آن بومن تصدیق آن بومن تصدیق آن بومن  
بنیای عظیم الصلوات و التحیات که با او از مسیبه از مشرب است و مومن و بومن تصدیق آن بومن  
گردانید که در رضا است ایمان و گویدین را بملک و تبارک و تعالی انرا بر و الله تصدیق آن بومن  
تبر آور و باید و ملت کشای که در ایمان مظهر است و در باره از امر مصدق و مکتوب و یقین  
و عاصی بار سال رسل و انزال کتب ایلین مبین فرمود محبت را بر یقین درست خود مکتوب  
به بجا و دوم بقیه محمد شریف در نمای قلب نفس و ذوال علم حصول و حضور و در و ریافت  
تأ عبارت در نمایان با سوسه ای حق است بجان و ما سوسه دو قسم است آفاق و انفر بنیان آفاق  
عبارت از ذوال علم حصول است نسبت بافاق و بنیان انفر عبارت از ذوال علم حضوری است  
نسبت با نفس چه علم حصول بافاق تعین دارد و علم حضوری با نفس ذوال علم حصولی اشیا مطلقا به  
به چند قسم دارد که نصیب او یا است از ذوال علم حضوری مطلقا یا از هر قسم تصدیق که کل است  
از اولیا نزد ملک است که بجز آن بکار نفس اماره نماید و عدم حضور درک را بر دیگر که مظهر از آن  
چه حضور شکی نفس شکی ضروری است نزدشان از ذوال علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لمح باشد مجوز بود  
قدیست که ذوال علم مطلقا شود و یقین لا یوراد و بنیان آن که نسبت به علم حصول است بفاصل طلب تعین  
و لود و بنیان ثانی که نسبت به علم حضوری است متلزم فاعلم است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا



ورفع الاشقية اثباته من السبورة والريحية لم يمتع زوال السنين ولا زنى الوجود ايضا  
حالت قلت انصباغ الشئ بحيث يغيره احد ما تخلع من احكامه ومنصباغ احكامه لا يورث  
رفع الاشقية عنها فيكون الحاد او زنة فان الانسان الملق في معدن المسخ ما تجد  
مع المسخ وما زال اثنيته بل حصل له من جوار المسخ وسلطانة خارج عن نفسه وعن صفاء  
او بقاء بالمسوخ واحكامه مع بقاء الاشثية غاية ما في الباب باهذه الالبه الاشثية شبه  
باشثية النقل مع الاصل لا استقلال لها وتلك الاشثية الزلزال نوع الاستقلال  
في نظر العوام فلا فتيته باقية بعد فلا احاد ولا زنة واما في الكتب والرسائل  
عن الزوال الوجود فيقول على تصور قسم العوام فانهم يعمون منه في الاشثية  
ويعتقون في الاحاد والزنة تعالى الله عما يقولون الظالمون علوا كبيرا في ان  
الشيء الذي يقي من ذلك الانسان بعد تميزه في الحكماء هو في الحقيقة صورة المسخ  
الذي انصغ ذلك الانسان بصيغتها بصورة الانسان الا انه ليس في ذلك المثل على  
قياس شي من ذلك الانسان وصورة بصورة لانه يقي شي الانسان في اثره تميزه  
ولكن الشي في العلم الذي يقي بمقياس صورة الانسان لكن بل واقع واما نحن بعدوه  
فليس كذلك فله المثل الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شئ ولا يتحد معه شئ ولا يتحد  
بالاشياء ولا يتفصل الاشياء عنه تعالى ولا شياء اليه غير متصل به سبحانه ولا يتفصل  
عنه سبحانه من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسمائه بحوث الاكوان فهو سبحانه الا ان  
لما كان على عرافة التنزيه والتقديس فهو تعالى قريب من العلم بالقرب والمحيث  
المجهره كقيمتها ولا تقرب الخبم مع الخبم ولا تقرب الخبم مع الخبم  
بما جمل صفات الامكان وسات احد وثكلها مسلوقة عن جناب قدسه عروج الاوليا  
لا يزيد في قرب سبحانه للبعد ووصول الاصفياء لا يتصل اتصاله مع الله والبقا  
احوال العرافة غير انهما العقلاء وزوال السنين ولا اثر له معنى لانه همه الامن رزق له  
ذلك كما سيجي تحقيقه فانه كلام لم يزل في الظن والقبول ولا تقسم مسته  
له لولا ان الله به ومناه المطابقة فانه ربما تعلق في غلطا فاحشا ففصل وقيل والله سبحانه

الموفق الملم بمقاصد فان قلت قد جوزت زوال العين والاثر من الانسان فما تقول فيما  
جاء في النسخة ان المجيد في شان خاتم الرسل عليه السلام الصلوات والتسليمات قل انما  
انما بشر خلقه وحي اياه في حديث النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انما بشر خلقه وحي اياه في  
انما انما بشر خلقه وحي اياه في حديث النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انما بشر خلقه وحي اياه في  
قلت ليس كذلك ولا دلالة على بقاء الاثر الا انما انما اراد ارجاع الانسان الكمال  
ببداية البقاء البقاء في العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه وتعالى مع الصفات  
البشرية والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات  
بينه وبين العالم بعد ذلك والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات  
المناسبة والحكمة الاخرى هذه الصفات البشرية والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات  
المعجزة من اية انبثاق من الطيب ويخرج المذهب من المصدق ويحصل الايمان  
بالنبي بعد ما ليس الامر في الحال يرجع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى  
ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبنا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنى زوال العين  
والاثر من الانسان الكمال في الحال انما انما اراد ارجاع الانسان الكمال في الحال  
ببداية البقاء البقاء في العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه وتعالى مع الصفات  
البشرية والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات  
بينه وبين العالم بعد ذلك والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات  
المناسبة والحكمة الاخرى هذه الصفات البشرية والصفات الانسانية الزائلة بعد كسب هذه الصفات تحصل المناسبات

البقاء بمولها ثابتي الحاصل من تبدل الصورة النوعية ونحن لا نقول باللبوس ولا بقبورها  
بل نقول ان انقضاء البقاء اعدام وايضا ومن القادر المختار جل جلاله جازي الخلق  
لكلوت السموات من لم يولد مرتين كانا اشارة الى ما يجب ان يولد بالولادة الثانية  
واما قالوا البقاء بانه تجوز او شبهها زوال الصفات الزائلة وحصول الاطلاق  
بمعنى كانهما شبهة بصفات مرتبة الوجوب تعال وتقدس وقد حقت في  
غير موضع ان ذات الممكن هو العدم ليس هو فلا معنى لزواله فان الممكن ممكن في جميع  
الاحوال حال البقاء كما كان في حال عدمه والواجب تعالى واجب على الاتقان  
الادام لا يلحق بحدس قدس في ولا يفصل عنه امر ونفس ما قيل في الشرا القاري  
سواء في الممكن در دو عالم جبار كنهه الله اعلم ولا يخفى عليك ان بقاء الامكان  
في الممكن ليس بجارية عن بقاء الاثر في الممكن وبقائه ثبوت في مرتبة من مراتب الثبوت فانه  
ثبات للبقاء لا اتم والفا في هذه الفناء بعد زوالها انما هي اية الالف واللام  
المتكاملة في اية الصلابة من الوجود وقوا بعد كل ما من الصفات الكاملة والصفات  
الخاصة بحق هو بالعدم الصورت الكامل في العلم بحيث لم يوجد فيه اضافة ولا نسبة  
الى شيء ولا اسم فان وجود الاضافة في العدم يعني ثبوت ولو في الجملة مكتوب بجاه  
وچارم بخان حيان در اجتماع شرع مبین ومخارجه اعداء دين حق سبحانه وتعالى  
توفيق مرضيات خود را که امت فرموده سلامت و معزز و محترم دارا بالبنیة والایجاد  
عليه وعلیه الصلوات والتسليمات في كسب توفيق وسعادته در میان انكده انكده  
سبب بیدار در نمی آید سوار از اجزای شده تلذذات و تنمات و دیو قانی  
آمی نوار افتد و تجلیل رود که در ضمن آن عمل مقتضای شریعت عز انوده آید و یا خرت  
نق شود و الا حکم حکم قائل دار که بگذرد اندوده اند الی رایان فریب دانه دانے اگر  
معایزه آن تیرایق حکیم مطلق جل شانه آید و تانی آن بشیر نی و تخی او امر و نوای شریعت  
از ره شود و یا بگذرد کسبی و تدر و بروفی شریعت که نیل آن برهولت است ملک بدی  
ست می آید و باند که غفلت و فراغت آن دولت جاد وانی از دست میرود

عقل و داندیش را کار باید نمود و در رنگ طفلان بجز ز موی ز سر عوض نباید کرد همین خدمت  
 که در پیش دارم اگر آنرا با بیان شریعت مصطفیٰ علی صدرها الصلوٰۃ والسلام و ائمتہ  
 جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیہم الصلوٰۃ التسلیمات و درین معین را منور ساخته  
 و محو گردانیده مافقران اگر سالها جان بکنیم درین عمل بگردانیم شاید از آن ترسیم  
 گوئی توفیق و سعادت در میان انگندہ اند پس بیدان درمی آید سوارانرا چه خدمت  
 اللهم و فقنا سائب و ترضی بقیہ المرام رافعان رقیہ و عافنا ل ما بیننا و ما بین خواجه محمد سعید  
 و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند بر قدر که رعایت احوال ایشان خواستند فرمود  
 موجب ائتمان فقیر است امر کم اسطو و شاکر ارفع مکتوب پنجاه و پنجم به میرزا خان  
 افغان در نکو بخش رجوع از فقر بقنا الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اقبلوا  
 میان میرزا خان از نگناهاست فقر که نیت التجا با غنیا آوردند و تلبذ ذات و تنفات  
 آن در ساختن دانا شد و انا الیہ راجعون نیک تفہیمہ اند اگر بسیار ترستی در دنیا  
 در صحبت اغنیا می گفتند بزار میگردند و مانسنگہ پنجاه و یک یا هفت هزار  
 بود از و بالا نیکند زند اگر فضا منصب مانسنگہ برسد فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگ  
 حاصل نموده بقسمه نماند در فقر هم میرسد الحال نان چرب تر از آن بنورید یا تنسم  
 میگذاشت و باین هم خواہد گذشت اما تصور کنید کہ کدام امر از دست شما میرفت  
 و تا مستقیم و مفلس تر میکردید الراضی بالضرر لایحق الشفقه یعنی کیکی بضر خود  
 راضی است مستحق شفقت نیست چون مجلس شد اید سے کہید کہ طریق استقامت  
 و التزام شریعت از دست شما نرود در شغل یا ملن ہم فخر نیتد ہر چند آنرا بدینا جمع شدن  
 مشکل است کہ جمع شدن است اینقدر است کہ درین وضع کہ اختیار کرده اند و آن  
 خدمت و تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح  
 نیت مشکل است امروز این خدمت است کنی البکریک فردا شاید خدمتی فرماید کہ میں ہاں  
 باشد و با بیک کار مشکل است ہزار باشد خبر شماست و السلام مکتوب پنجاه و ششم بحباب  
 پیرزا و حضرت ایشان خواجه محمد عبد اللہ و خواجه جمال الدین حسین و لدخو اجسام الدین احمد

انظر

در آنست بر فوت صحبت گذشته و ایامی اسرار جدیدہ قرنی المعینین و سرقی الاذین خواجہ  
 محمد عبد اللہ و خواجہ جمال الدین محمد کعبیت صورت و معنوی متعل با شد عجیب تقاطعی و زبیدند  
 و تا ہر بانی نمودند کہ با وجود حصول قرب و جوار در سر ہند رسیدند و این غریب را پیر رسیدند  
 و حقوق آشنائی بجای نیارند از خواجہ محمد افضل چہ گلیہ ناید کہ در آشنائی خود را از ایشان  
 بر احوال دور تر میدارد بیک از آشنائی ماہر سان است از میر منصور چہ گوید کہ ہمیشہ آرزو صحبت  
 دارند و از وقت بقتل نے آید قول فقہای عظام است الراضی بالضرر لایحق النظر شک  
 ہر چند در باب غلطیات است اما قسمن آجیات است در اینجا جنایات اشد بجانہ و لو  
 علی سبیل اللہ و آن گوہر بدست می آید کہ درجا ہاے دیگر اگر شمع آن گوہر میر شود  
 منقش است ہر مبارزیکہ قدر و قیمت پیدا کردہ است در استیلائی اعدا و را  
 میر شدہ است ہر چند سلامتی در زاویہ است اما دولت عزاد و شہادت  
 در مرکز است کج ذرا دیہ باہل ستر و ارباب ضعف مناسب است در حدیف آمدہ است  
 المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف حسب لا قطب لا قطب نوشتہ شد کار مردان  
 اقویا بیادرت و معرکہ کبری است قل کل یعمل علی شاکلہ فکل اعلم لمن ہوا ہدے سبیل  
 بعد از مضی مدت رخصت چون متوجہ عسکر شد فرزندے محمد سعید را بغیر ورت در حاشا  
 گذشتہ آمد چون فیض برکات و علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فردنی ظهور آرد ہر ملاحظہ نمود  
 از مفارقت او بیجان شد و فرست را غنیمت شمرده طلبیدہ خرد زریہ ہمہ آمدہ اند یا مید آکلہ ازین  
 برکات در روز مناسبت عجایب معاظرات گوئیا در جرگہ لامیہ ایم و در زمرہ قلند رہا و خوا  
 آکا از رفیقین جدا ایم و کار و بار علیحدہ داریم شمد از علوم جدیدہ بقتنہ عنوان مکتوب است  
 قال اللہ تبارک و تعالی ہل است علی لاشان حسین من الدہر کمین شینا مذکور لا عینا  
 ولا اثر ادلا شہود و لا وجود راے آخرہ و شاد مکتوب دیدہ ایکہ من زوال وجودی را از  
 تبیل الحاد و نزقہ شمرده ام و اینجا باین عبارت نوشتہ ام و صلاح آن کرم اللہ سبحانہ نمود و حق قیاس  
 از گلستان من بہار ماہ اینقدر دل از برکات این واقعات است تو لا ہا لما جدت ملک ربنا  
 اتمم لنا ذرا و اغفر لنا کمال علی کل شی قدیر مولانا محمد را چون ستر و کان حدودہ و دکر نوشتہ آمد



الحاقه باینکه مکتوب پنجاه و هفتم بوالا محمد احمدی در بیان حدوث عالم در عقل فعال  
 آنکه قدر رب العالمین و السلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است  
 و هستی او بجهان بخودی خود است و اوقات چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم  
 سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او بجهان راه نیست چه وجود و چه کینة خاتم آن درگاه  
 مقدس است و سلب عدم کینة کناس آن بارگاه محترم و ماسواست و تعالی که مبدء عالم است  
 چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از بیانات و چه از مرکبات همه با بجا و او  
 اصل سلطانة موجود گشته است و از عدم بوجود آمده قدم ذاتی و زمانی بجناب قدس او را ثابت  
 است و پس وحدت ذاتی و زمانی غیر او را بجهان کائنات چنانچه زمین را دور و روز خلق فرموده  
 است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دور و از عدم بوجود آورده است که فیض الانبیا فی  
 یومین کریمه و بهترین سبع کموات فی یومین مصداق این سخن است نفیسی باشد بلکه منکر فی ذاتی  
 بود که بقدم بعض ماسواست لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بساطا عناصر را قدیم داند و عقول  
 و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل فیت بر حدوث ماسواست حق جل و علا منعقد گشته  
 است و باتفاق حکم بوجود ماسواست بعد از عدم سابق فرموده اند چنانچه امام جواد علیه السلام در رساله  
 المنقذ عن الضلال تصریح باینکه فرموده است و جماعت که بقدم نیستند از اجزای عالم محال هستند  
 ازین راه کفیر آتفا فرموده حتی الله تعالی غنیست حکم بقدم شی از انبیا ممکن خروج از ثبوت است  
 و دخول در فلسفه و چنانچه ماسواست حق را جل سلطانة عدم سابق کائنات است عدم لاحق نیست  
 و انگیزه است کواکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین  
 و جبال نیز برچرخ خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه فیض قرآنی بیان مطلق است  
 و اجله جمع فرق اسلامیه بران منعقد حضرت سبحان تعالی در کلام مجید فرموده است فماذا نفع  
 فی الصور نفور واحدة و حملت الارض و البحال قد لا تدرك واحدة فیومنه و وقت الواقت  
 و انشقت السموات فی یومئذ و هی ذریه و فرموده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا البحال  
 بمرت و فرموده اذا السماء انقضت و اذا الکواکب انثرت و فرموده اذا السماء انشقت و  
 فرموده کل شیء باک لا وجه لا حکم و ایه ترجمون و انشال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار

در

و در است جا بی بود که انکار فی اینها نماید ایضا بقدر آن نداشته باشد و یہ موهبات فلسفه  
 مفقون بود با بحکم له اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از  
 ضروریات دین است و ایمان بآن لازم و آنچه بعضی از علما گفته که نفی چیز را که عرض و  
 کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح باشند فانی خواهند شد و باقی خواهند ماند بآن  
 معنی است که اینها قبول فانی کنند و قابلیت ذوال ندارند حاشا و کلا ملکات در مختار و جل شان  
 هر را خواهد بعد از وجود قانی سازد و هر که را خواهد باقی دارد از جهت حکم و مصالح بلیغ الله  
 ما یشاء و حکم مایه ازین بیان لاحق گشت که عالم جمیع اجزای خود مستند بواجب است  
 تعالی و در وجود بقایا و بجهان محلی چه بقا عبارت از استقرار نفس همان وجود است در زمان  
 ثانی و ثالث اما شاد الله تعالی امر ذاتی نیست بر آن وجود که مبدء بقایا باشد پس نفس وجود  
 و استقرار وجود هر دو یاراده و تعالی مفقون باشند عقل فعال چه بود که سرانجام اشیای نماید  
 و حوادث با او مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او به اران سخن است چه عقلی و حصول  
 او مبتنی بر مقدمات ندارند و در فلسفه است که باصول فقه جمیع اسلامیة تا تمام و نافع  
 اندلیس بود که اشیاء از قادر مختار جل شان باز داشته یا بچنین امر موهوم مستند سازد بلکه  
 اشیاء را به اران تنگ و عارست که بنبوت فلسفه مستند باشند بلکه اشیاء بعد از خود راست  
 و خورسند باشند بر گزینیل وجود نمایند از آنکه استناد وجودشان بمجول قطعی نموده آید و از  
 سعادت انساب بقدر قادر مختار جل سلطانة متنت گردند کبریت که در سخن افوا هم ان قبولون  
 الا لکن بامکتوب پنجاه و هشتم بوالا محمد احمدی در بیان حدوث عالم در عقل فعال  
 و هم است که اتفاق یافته است کان عدم ممکن مدعی و چون خواست که کمالات کمون خود را  
 ظاهر سازد بلکه از اسمای آنی جل سلطانة طلب مظهری از مطالبه فرمود تا کمالات خود را در ان  
 مظهر جلوه فرماید و مظهریت وجود توین وجود را غی از عدم قابل نیست چه مظهر و مآت شی میسان  
 و مقایل شی است و میان و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحان تعالی  
 بجمال قدرت خویش در عالم عدم بر است از اسماء سلطانی از مظهر تعین فرمود و  
 آنروز مرتب پس و و هم برگاه گشته است و هر طور که خواست خلق فرمود خلق اشیاء متشی

و معامله ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست که منافی عدم خارجی است نه ثبوتی که  
در مرتبه حس و وهم پیدا کند که بآن بوی بوی متفاوت ندارد در ثبوت عالم از مرتبه و وهم  
حس است نه در مرتبه خارج تا منافی او بود پس رواست که عدم در مرتبه حس و وهم ثبوت پیدا  
و بطن خداوندی جل سلطانة اتقانی و رسوخ آنجا و حاصل شود در آن مرتبه طریق انعکاس  
و تلیت می و عالم و قادر و مری و بینا و شنوا و گویا و در مرتبه خارج هیچ نامی و نشانی از دی  
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات و اجبی جل سلطانة هیچ چیز ثابت و موجود نبود و این معنی  
توان گفت الآن کماکان مثال آن نقطه جواله و دایره موهوم است که موجود همان نقطه است  
و پس و دایره در خارج معدوم است و نامی و نشانی در خارج ندارد و ذلک آن دایره در  
مرتبه حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است در آن مرتبه بطریق تلیت و انارة و اشراق اولیای مست  
ازین تحقیق استغفای حاصل میگردد و از آن مقدمات مبسوط که حضرت شیخ فی الدین و قانعان  
او در تکوین عالم فرموده اند و بیان تنزلات نموده و تعینات علمی و خارجی ساخته و حقائق  
و اعیان ثابته را در مرتبه علم و اجبه جل سلطانة ثابت کرده و عکس آنها را در خارج که ظاهر  
وجود است مقرر داشته و آثار آنها را خارج نامیده که ما یخفی علی المتصف الناظر فی  
کلام المصطلح علی اصطلاح این تحقیق معلوم گشت که هیچ چیز غیر از این جل و علای خارج موجود نیست چنانچه اعیان  
و چه آثار اعیان بلکه ثبوت اینها در مرتبه حس و وهم است و هیچ مظهر لا از منیت و چه این  
نه موهومی است که اختراع و هم ثبوتی پیدا کرده است که با تعلق و هم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن  
بطن خداوندی جلشانه در مرتبه و هم است و ثبات و تقرر و اتقان و استقامت درین مرتبه  
دارد و معنی الله الذی اتقن کل شیء ازین بیان واضح گشت که حقائق ممکنات و مصادرات  
آنکه در خارج علم و اجبی نیز تعین پیدا کرده اند و بطن خداوند جل سلطانة مرتبه ثانی در مرتبه  
حس و وهم ثابت گشته بعضی از آنها را یاسی اسمای الهی جلشانه شد و درین مرتبه بکمال تلیت  
و انعکاس می و عالم و قادر و مری و بینا و شنوا و گویا گشته و تحقیق شیخ و متابعان او حقائق ممکنات صورت ملیه  
اسما را الهی است که یکی از تنزلات حضرت و حکمت یا جل و فهم این فقیر حقائق ممکنات مصادرات اند  
و نزد حضرت شیخ وجود است تنزله و حضرت شیخ نمودار گشت را در خارج اثبات کرده است و گفته

که صورت ملیه تنگه و حقائق ممکنات اند و تعبیر از آنها با عیان ثابت کرده است و در مراتب ظاهر و خفای که جز او  
در خارج موجودی نیست منکسر گشته و خارج نموی پیدا کرده اند و نمایند و در خارج اندونی و تحقیق شیخ را  
قائل در خارج موجودی نیست میفرماید که هر یک از صورت علیه را در وقتی از اوقات بظاهر وجود که کلمات  
است و آن صورت را نسبت به محمول الکلیفیه پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد و اگر نسبت  
محمول الکلیفیه معلوم احدی نیست حتی که انبیا و انبیا ازین سر اطلاع نداده اند و غیره الصلوات و التسمیات  
و اظهار این صورت را در خارج که بعد از حصول آن نسبت به محمول الکلیفیه است خلق گفته است و ایجاد  
اشیاء دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مهت گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجود نمی  
نمودی هم اشیا را بظاهر خارج بر همان بیگونی خود است نه وجودی است غیر از درمی نه نمودی نه نشانه  
اگر نموده است او را در مرتبه و هم است و اگر ثبوت است بطن خداوندی جل شانه هم در مرتبه و هم است  
با جمله نمود و ثبوت او در مرتبه است نه آنکه نمود او در جانی است و ثبوت در جاسه دیگر مثلا دایره موهومی  
که ناشی از نقطه جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبه و هم است نه در خارج و نمود و هم در آن مرتبه است  
زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمودار گردد و غایت مافی الباب نمود وی را نمودار سبب  
می انگارند و رنگ آنکه صورت مثالی را در عالم مثال در نقطه کس باطن می بینند و خیال کنند که آن صورت  
در عالم شهادت حس ظاهری می بینند و تفسیر اشتباه بسیار واقع میشود که کبریه را بر مرتبه دیگر مشبه میسازند  
و حکم کلی بر یکس می کنند پس در این دایره موهومی که در خیال مرتبه گشته است بشیر خیال در مرتبه  
که مرتبه است می بینند نه اینچنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه جواله است نامی و نشانه  
نیست تا دیده شود و صورت مخفی که در آئینه منکسر گشته است بهرین منوال است که صورت را در خارج  
نه ثبوت و نه نمود بلکه ثبوت و نمود و صورت هر دو در مرتبه خیال است و شد بخانه اعظم این از که شیخ قدس سره  
خارج دانسته است اشیا را در آن طریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج نیست مرتبه و بر است  
که بطن خداوندی جلشانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج موهومی می شود و خارج و را از است  
که از شهود و احساس با برتر است آنچه مشهود و محسوس و معقول تمیز است هر دو داخل دایره موهومی  
موجود خارجی جل سلطانة نادیده اند اما است هر آینه اینجا چه گنجایش دارد و کلام صورت بود که  
در آن حضرت نبیانه منکسر گردد و مریا و صورت به در مراتب لظلال است که با آنرا و هم در مرتبه و هم در

ربنا اتقنا من لدنک رحمة وحبی لنا من لدنک شداء مکتوب پنجاه و نهم تجاوه شرف الدین حسین  
در ارجاع حوادث یومیه بار اوده اولی و ثانی و ثالث و رابع و خامس و ششم و سابع و رابع و  
صاحبها القلوة و السلام و التیمه استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد  
فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیه چون بار اوده واجب الوجود جلاله کائن است و بفعل  
او تعالی ثابت اراده خود را تابع اراده او تعالی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت  
و بان ملتذبا بدید بود اگر بدست این نسبت باید پیدا کرد الا با از بندگی کشید نیست و بمولا خود  
چل شانه معارضه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلیاتی  
فیطلب رباً مساوئی و یخرج من تحت سمائی آسمه مردم فقر و سائین و جاعه زیر دستان  
بر عایت و حمایت شما آسوده و مرده الاحوال بوده اند و چون ایشان هم صاحبی دارند کافی  
است ینکامی شما بانی ما ندید است حضرت حق سبحانه و تعالی چه اهل و اجل کرامت  
و باید و السلام مکتوب شصتم پیر زاده ایشان خواجه محمد عبدالعزیز در بیان حدیث  
ذات انسان دین آنکه ذات انسان نفس ناطقه اوست با ذکر نفس و قلب و زوال علم  
موصی بواجب الحسین سبحانه من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی اسما و بحدوث الاکوان زیر که در حدیث الاکوان  
هر تغیر و تحولی که رفته است در مراتب عدم است و در حضرت وجود تعالی و تقدس هیچ تنزلی  
و تبدلی چه در خارج و چه در علم راه نیافته بآتش آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست  
که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد و در جمالی و مریایه اشیا جلوه دهد هر کمالی را  
در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست باضافه از سایر اعدام تمیز است از براسه مرتبه  
آن کمال تعین فرمود و مرتبه مقابل شئی است و سبب ظهور آن شئی و بعد از تعیین الاشیا  
و کان اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات دارد هر گاه خواست در مرتبه حس دو هم ایجاد  
حسرمود استقرار و استحکام بخشید و آن همه کمالات را در آنها منعکس ساخت و باین انعکاس  
آن اعدام را در آن مرتبه حس و عالم و قادر و مریه و سمیع و بصیر و حکم کرد و انید لیکن محسوس گشت  
که اول در عدم تعریفی میفرمایند که در درجه دیگر سازند و آن را بآن نفس طاهر و نرم  
می سازند و بعد از آن آنجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکه اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد از آن از تصور و اشکال چپا آرند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی است  
پس منافی اتحاد او که در مرتبه و هم واقع شود وجود و ثبوت و بی بوی جنگ ندارد با آنکه گویم منافی عدم وجود  
است که نقیض اوست و عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ مخلوق را از منافی چنانچه در وجود  
آنکه اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقایق اشیا علیم  
اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدس در آنها منعکس گشته است و آنها با بی دغدغه و مندی جل سلطان  
تحقیق و ثبوت و بی پیدا کرده اند و در مرتبه حس دو هم استقرار و استمرار حاصل نموده گویا ذوات  
اشیای آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پا پس اعدام اند و قوس و  
جوارح آنها بعد از تمیز این مقایات سخن چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلق دارند ذکر  
میسازد و بگوش و گوش باید شنید بدان ارشد که الله تعالی و بیاک سوار الطریق که حقیقت انسان  
ذوات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا بقیه از آن نفس نفس اماره مینماید و هر  
فروغ از انسان بلفظ انا اشاره با و میکند پس ذات انسان نفس اماره باشد و سایر لطافت  
انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مراد او چون عدم فی ذات شرمش بوی از خیریت  
ندارد و نفس نیز شرمش بود و بوی از خیریت در و نه باشد از شرارت و جمل است که کمالات  
منعکس را که در و نه بطریق خلقت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باطلشان  
ثابت است نفس خود نسبت میکند و خود را بان کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی سری  
پیدا میکند و بخدا خود جل سلطان در کمالات خود را شریک می سازد و حول و قوت از خود تصور  
مینماید و متصرف خود را می انگارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه  
دوست تر میدارد و دیگر براسه خود دوست میدارد و نه براسه ایشان و ازین تمیلات  
فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جلاله پیدا می کند و با حکام منزل او تعالی نه گزید  
و متابعت بواجب نماید و در حدیث قدسی آمده است فاد لفسک فانما انت صفت بعبادتی  
و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت و رحمت خود انبیا را بسوخت ساخته علیم الصلوات  
و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت حق فرمایند جل سلطان و تخریب کار خانه دشمن  
نمایند و او را به تعلق و مولا و اولالت کنند و ازین جمل و غیث برآرند و بقیه شرارت



اول اطلاع دهند بر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل خویش خود  
 بازگشت و منقاد احکام منزه شد باید دانست که طریق تشریک نفس بر دو نوع است طریقی است که  
 بر ریاضات و مجاهدات تعلق دارد و آن طریق انابت است که بمجربین آن مخصوص است و  
 طریقی دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتناب است و بهر ادا آن تعلق دارد و دشمنان مابین  
 این طریقین طریق اول رفیق است بجنب مطلوب و طریق ثانی بر دشمن است بمقتضای از رفتن  
 مابعد آن تفاوت بسیار است و چون بسا بقدر که صاحب دین را خواهند که بر راه اجتناب بر نهند و راه  
 جذب و محبت بجنب قدس عطای فرمایند و کسان کسان می برند و درین میان سعادت مندی  
 بود که او را بجهل نماند و از ویروا نش با سوسه را باند و از آفاق و انفس بگذراند  
 پس آن آفاق و البسته بطنای قلب است و فتنه انفس موقوف بر تنای نفس آماره در  
 اول زوال علم حصولیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری تصور نبوی و زوال  
 انفس حاضر تحقق شود چه تا زمانیکه حاضر بر اوست علم حضور بر جاست زیرا که علم حضور  
 عبارت از انفس حاضر است نه امر از اندر آن پس زوال شهودی که در فناء انفس است عبارت  
 از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فناء قلب است  
 گویا میشود که مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهید و استخفاف از اندر شاه حاضر است  
 فناء احدی مستلزم فناء دیگر نیست **تنبيه** ساده لوحی چنان کند که  
 زوال انفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید و جو را میسر میشود حاصل است چه حاضر در آن  
 موطن حق است بجان نه نفس سالک که نتوانسته است گویم که حاضر در آن مقام نفس سالک  
 است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که انبیا و ائمه  
 و ازین حضور منزه و مبرا است از ان قبیل است که گفته اند معراج بواب اندر که موشی شتر شفا  
 انجامد و زوال علم نفس حاضر است که از قسم حصولیست نه زوال انفس حاضر که مستلزم زوال  
 علم حضور می گردد و زوال انفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نه زوال علم نفس حاضر  
 نشان اینها مکتوب **شصت و یکم** بحضرت محمد و زاده خواجہ محمد سعید مدظلہ در آنکه  
 عارف را بگاه رویت بعضی منظر عروج است که دروغ نیست و لکن و چون معاشرت

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و در آن موطن عروج  
 مستقر میشود و بی غلاقه و تعلق بر آمدن دشوار مینماید در یقوت گاه باشد که بکار النظرة الاولى تک  
 نگاه اول که بنظر جمیل تعلق کند در مقام مد نماید و بسبب بالا بردن و از جاد که نظره حقیقت  
 نکته المد بحقیقت رساند اما در یقوت محافظت از نظره ثانیه که النظرة الثانية ملک فرموده اند  
 لازم است که مضروب و قائل است امداد و اخلاص انجامد چه تصور بود با جمل اصدانک بجان  
 فی انظار استغفار محسوس گشته است که اگر بطبیع خامه نظر ثانی واقع شده است غالی افتاده است  
 و در رنگ سائرسنگ و کلوح یافته و جمعی که نظر بای ثانی و ثالث و رابع را که بنظر جمیل تعلق کند  
 سفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت الکاغذ از ارباب استدراج اند و حقیقت که بآن  
 عروج نمانند از عالم مجازست که بر تملک المؤمنین فیض امن البعاری و حفظ فرموده در دنیا و آخرت  
 کافیت و گاه بود که درین وقت ظلمات جوار نافع آید و کفر و فسق بسیار ادا کند چنانچه ظلمت  
 بیش بود امداد زیاد نماید نه با یعنی گفته اند که فیوض وارده بر جامه که غرق ظلمت غفلت باشد  
 از زمانه قایت آن فیوض با نماندیر سد بلکه متوجه بشخص میشود که با حضور در جوار انبیا بود و شخص  
 فیوض و دیگران ترقیات نیاید که اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف  
 توان گفت که آن فیوض دارد و بجای او نه سند چه جای آنکه امداد عروج او نمایند کارخانه این  
 بزرگواران بلندست مرعی و فیض آغا نافع نیست بلکه اینجا سرایت و ترقی که برابر باب آن  
 شکفته است اینقدر در و اینانید که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کمال است و بقدر ترقی  
 الاشیا روشنید و باشند و چون از تکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جوار را هم چنانچه  
 داشته اند و در ظهور نور که نور الی نور است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را  
 خصوصاً ادا در انفس را در آن موطن چه النفع بود و چرا امداد عروج نماید گویم که چنانچه نافع نیست چون  
 امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد مستعد به که سابقاً متحقق میگشت در یقوت حاصل  
 نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و اشالی انما نافع نه و اشتهر سبحان اعظم  
 بحقیقه اسما که بآنک لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العظیم العظیم و السلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب **شصت و دوم** بحضرت محمد و زاده خواجہ محمد سعید مدظلہ تعالی در تنای

وجودی از انسان بنابر هم ذاتی و حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است با حفظ  
و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انکس وجود صفات وجودیه خود را موجود بهم نموده است و حی  
و عالم و قادر با استقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیره جدا و تصور نمود  
و بخودش علم انکاشته و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده و شرارت و انفس ذاتی خود را  
که ناشی از عدم است که شرمش است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطان حق  
او در رسد و از جعل مرتب و تصدیق کاذب او را در با نداند که این کمالات از اجاسه دیگر  
است و این صفات کامله از دوست و دشمن با و و اند که حقیقت و ذات او عدم است  
که شرمش است و نفس خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و در دست کمالات رابع صاحب  
آخبر و ادای این امانت با نکل باطل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت و رضو  
ندید این زمان نامی از وی ماند و نشانی نماند و نه اثری که عدم لاشعش محض است  
در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را ثبوت تحقق بود و جمع کمالات  
از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کماست بلکه ام کمالات ازین تحقیق لازم آمد که این فنا اتم  
و اکمل است زوال وجودی ذاتی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است  
تا زوال تصور شود و عدی بود که جوهر وجود خود را بر پا داشت و چون این توهم زائل گشت  
و زوال شود و تحقیق عدم صرف ماند که بالک و لاشی است پس از زوال نمودی چاره نبود  
و زوال وجودی هیچ در کار نباشد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال **مکتوب شخصت سوم**  
بیمر تصور در کشف سر اعظم و قرب سعیت او تعالی و راجع داشتن این عظیم محل شکل کتاب اکرم  
و قرب و سعیت و اعظم و سرایان در صل و اتصال و توحید و اتحاد و اشاک نهادن حضرت  
جل سلطان از قبیل مشابهات و شیطیات است آن قرب و سعیت و آن وصل و اتصال که در قسم ما  
در آید و متصل باشد و خباب قدس خداوندی جلشانه اذن مدرک و معلوم شود و میراست لیکن در آخر کار  
این قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره غیبیه بان قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی  
که در آن آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود و مبهم است و چون  
حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقه است و عالم در مرتبه حس و دوم مخلوق گشته است ناچار

س

قرب و اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود و مبهم بود و هیچ مخلوقی ازین قرب نیست  
بجانب قدس او تعالی ماند نشود و اشیای خسیسه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و اعظم با نفا حاصل  
کرد و هیچ نقیصه با نینه راه نمی باید هیچ خسته در وی سزایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیاء  
خسیسه متوجه را در انزاجه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت مافی الباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و دوم خلق فرموده است و میخواهد که این مرتبه را اثبات و تثبیت  
بدین احکام و آثار می که بر موجود مرتب است برین موجود جاری ساخته است و آثار موجود را بر موجود مرتب  
کرده اند از قرب و اعظم موجود را در رنگ قرب و اعظم موجوده اثبات فرموده و از احکام صادر ساخته  
نمی بینی که رویت صورت جمیل در خارج چنانچه مستلزم التذاکر و لکن ری است همچنین تا بصورت که در آئینه  
منعکس شود و ثبوت و بی انجا پیدا کند نیز موجب التذاکر و لکن ری است تا بآنکه صورت اولی موجود است  
و ثانیه موجود و در حصول اثر بر دو مرتبه است دارند چون کرم خلوعی جلطان موجود را با موجود در  
ترتیب احکام شرکت پیدا شده و اثر با در موجود در رنگ موجود مرتب گشت امیدوار پس موجود  
تا مر او را از موجود پیدا آمد و بشارها از دولت قرب و اتصال موجود او را حاصل شده  
**مثال** باب النعم نسیم و العاشق اسکین یا قیصر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل  
الاعظم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بر معنی که تصور کنند و متعقل  
سازند بی شبهه و تشبیه و تمیز نخواهد بود و اگر آیه ایان آرند و اشتغال بکیفیت نمایند و مفوض بعلیه  
حق دارند جل سلطان و چون این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از مشابهات  
بر آورده داخل بجهل یا شکل ساخته شود و گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال  
**مکتوب شخصت و چهارم** به حضرت محمد و مراد باسه که با جمیع الاسرار و العلوم  
خواجده محمد سعید و خواجده محمد معصوم سلیمان الله تعالی سبحانه و ابقا با در فتنای اتم که مربوط زوال  
عین و اثر است با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقای ثبوت و عود  
آن فتنای اتم و تمتع تحقق شود که زوال عین و اثر از فلسفه حاصل گردد و نامی و نشانی از زوال  
نماند **سموال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته جماله هماد  
صفات واجب جل سلطان گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

که بر تقدیر زوال حدال این فنا نامی و نشانی از خدا که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز در ممکن  
 و در مستی هیچ نمود زیرا که یک از دو نقیض است یا هم حصول نقیض دیگر است اما ارتقا نقیض لازم نیاید  
 و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخف صفات اوست سبحانه و بر هر تقدیر واجب حقیقت  
 لازم است و آن مستلزم اتحاد و زوال است **جواب** نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب  
 است تعالی یا از اخف صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم مطلق است از ظلال آن وجود و کسبی است  
 از عکس آن باطله هر وجود که عدم در طرف او افتد از مظان امکانات و احتیاج بر رفع عدم نقیض  
 اوست و از صفات واجب جلشانه اگر چه از دائره امکان خارجند اما چون احتیاج بذات واجب دارند  
 تعالی و اعدام متقابل هر کدام را ثابت است از شوب امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی  
 از تنگی شان است اگر چه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک نفس احتیاج دلیل امکان است  
 اگر احتیاج بغیر است نفس کامل دارد و داخل دائره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بوسی  
 از امکان دارد و اگر چه داخل دائره امکان بود چنانچه صفات واجب تعالی که کمال اینها دون کمال  
 ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس تحقق شود که از مظنه  
 نقص و شائبه تصور منزه و بر است و صفات واجب تعالی هر چند قدیم در دائره وجوب دارند اما چون محتاج  
 بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات تعالی چنانچه وجود شان  
 را از عدم نقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا وجود ذات را نقاضت هیچ عدمی مقابل  
 نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر چه واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد یعنی وجوب بر رفع  
 آن نقیض و احتیاج از ذات نقص است که مناسب حال امکان است تعالی امدن ذلک ملوک اکبر الپوشیده  
 تمام که در صفات واجب حق سلطانه از اطلاق لفظ امکان تمکینی باید نمود که موثر در حدوث و صفات  
 اقدس قدیم اند هر چند صفات واجب واجب اند ذاتا نیستند آنرا نظر بذات واجب جلشانه واجب اند  
 که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی هر چند غیر امکان است اما از هر عاوت خالیست و عدم  
 حصول نقیض که عدم باشند و وجود واجب را تعالی کشف است و شهود است اگر چه بقوت کمال  
 نمود آید در رنگ اند بر باری معنی بصورت است لکن اگر اند بر اصل سخن آید و در جواب سوال  
 آنکه بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا خیر از وجود چینی می آید در وسعتی ماند و بجز ثبوت

محقق نصیب او نباشد که عدم تعین و اثر وی منقذ گشته است لیکن این آن وجود ثبوتی که ممکن را  
 در مرتبه و هم حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مرتب ساخته و مرات کالات مرتبه حضرت واجب  
 تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته در رنگ عدم ذایل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت  
 پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آزاد مرتبه حس دوم ثابت گردانیده و امکان  
 بیان ثبوت بعد از زوال عدم با محسوس ثابت او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بنحو و شیب داشته  
 و کارخانه عدم بوی بر پانده و این کارخانه که بیابست عدم بوده است تا بحدی بر پا است که  
 نقیض آن ثبوت بر جا است و امکان را بقا است و چون معادله از نقیض ثبوت بالا رود و وجود  
 تعالی نماند بلکه عدم را محال تقابل او نبود و امکان را اصل کجایش نباشد در نفیوت کار و بار  
 است و ساز و خنکسار دیگره او ادنی اینجا باید جست تا هر جا که ثبوت امکان و محال عدم است هیچ  
 بقاضت باشد داخل قاب قوسین است و چون ممکن و عدم یکیت ذات خود بر بستند و کسب غلت  
 زواری کالات او ادنی در پیش است نه باشع که در نفیوت ممکن ذات واجب گردد و تعالی بلکه قیام  
 او بذات تحت تعالی ثابت میسر و در قیام که مطلق از ظلال ذات بود و نقاضت ذایل میشود  
 کس که در خدا شد خدا نیست بد قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالی و رنگ قیام صفات  
 اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او مرتبه است که اینجا از صفات هیچ لحاظ نیست هر چند صفات را از  
 ذات تعالی انفکاک نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و قدیم دارد و قیام و زانی نیست  
 و بدایع حدوث اسم آصفیات را نقاضت است که اعدام باشند مثلا عدم ظم و عدم قدرت و سمانه  
 این عارف از نقاضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پس شهود نماند که معایب چون  
 از نقاضت عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محالست گویم واجب و نقاضت  
 اگر دو که وجوب خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه و هم حس ثبوتی نیست وجوب وجود ازلی متصور  
 ازین بیان فرق دیگر در بیان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود نهایی  
 است و قیام عارف باعتبار وجود نهایی اگر ثبات و تقرر دارد و مبداء است باید دانست که  
 بقا که انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم ذایل گشت تا از امور بی  
 نماند که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه طویل الذیل است و ثبوت هر چند



ذات ممکن گشته. اکثر آثار آنجا موردی نیست تو بیا وضع لفظا تا از برای حقیقت حدیث بوده است که از  
حقیقت شریعت لغت داشته باشد چنانچه در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه ممکن از عدم  
چنین شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و در ممکن که دامنه امکان است از عدم بود اگر گشته  
آنکه گفته در ممکن است بر از او عدم است و اگر امتیاز است هم از او وی وجود حق ممکن مستعار است  
و آنکه تمیز و توهم است اگر چه ثبات و استقامت او در بداند صفاتی که بذات واجب و جلیسلطانه قیام دارند  
ذات عزتشان به تمام بر یک بر یک از ان صفات ظهور می یابند آنکه چندی از ذات متصف بصفتی  
بود و چنانچه دیگر متصف بصفت دیگر چه در ان حضرت بقض و تجزیه نیست بسیط حقیقت است بهر آنکه  
آنجا اثبات نمایند باینکه کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه اراده و کلمه قدرت و کلمه  
عارف از ذات و بجهت جل سلطانیه و لفظ اسما و صفات پیدا میشود و نیز ازین قبیل است  
که بکلیت بر آنک می بر آید و بر عکس مریایه دیگر تشخص او را بر خود را و ادانیا در فهم من خود  
است قیامت یعنی سعدی برین شریعت سخن گفتن و مسلم نیست طوطی را بد و رانت شکر خانی باشد  
این طوطی را که مرآت بکلیت بر رنگ صورت بر آید اگر عارف را بعد از فکری که تم تعالی آن ظهور پیدا  
شود و اکل تعینات او خواهد بود که وجود و مویوب تعینات که بولادت ثانی او را سر گشته است  
و این تعین با وجود حدوث و مکان چون ناشی از مرتبه جمیع است بر تعینات دیگر که ازین مرتبه  
ناشی از مرتبت و فضل دارد در رنگ مزیت و فضیله که حروف و کلمات قرآنی راست بر حروف  
و کلمات دیگر چه بر روی و ث و امکان مسم انداخته بود که بر ظاهر مبنی این تعین را بان تعینات  
و کلمات بر مبنی این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر ساس و اندازنی نقصان  
در باب و مرتبت او بر دیگران مثل مرتبت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمائی نیست  
هر کس افشاء فو افشاء است به و آنکه دیدش تقدیر مردانه است به بخوبان که محمد رسول خداست  
علیه و سلم را بشهر گفتند در رنگ سائر بشهر تصور نمودند ناچار متکبران و صاحب دوستان  
که او را علیه الصلوة و السلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر اناس  
مست و دیندار دولت ایمان مشرف شدند و از اهل لغات آمدند تنبیه در اداس بعضی از مطلق بقیع  
که با ذات و صفات واجب جل شان تعلیق دارد بواسطه تنگی میدان عبارات الفاظ موردی صفات ممکن

که ممکن نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ از ظاهر هر معرفت باید داشت و جناب قدس خداوندی را  
جل سلطانیه جمیع صفات نقص و کمات قصور منزه و سیر باید دانست و اطلاق بعضی الفاظ که در شرع  
بآنحضرت جل شان وارد شده است بتقلید شیخ عظام بطریق تجویز نمود می آید مثل مراتب و غیر از ان  
عمران و لرزان است ببالا و افغانان سینا او اخطا تا اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور تجلی و مثال آسمان  
که در عبارات تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجود و مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته اند  
و حال آنکه توانکار تنزل وجودی نباشد و چه آن چسبیت گویند که تنزل بر تقدیری لازم می آید  
که منظر را بین ظاهر سیل و چنانچه دیگران گفته اند اما اگر بین گویند که تنزل چنانچه باشد و چنانچه  
فقیه عدم عینیه ظاهر است با مظهر و اسرار مجاهد الموفق **مکتوب شخصت و تجزیه**  
ظفر احمد رومی بعد از بقایه ذات عارف را بر صفت از صفات و بر لطیف از لطف لفظ  
بکلیت ذات بر آید عارف کامل تمام المعرفة را بعد از بقایه ذات چون صفات و اخلاق  
کامله عنایت فرمایند بر صفت از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بود آنکه  
بعضی از ذات متصف بصفتی باشد و بعضی دیگر متصف بصفت دیگر مثلا ذات او تمام عدم  
خواهد بود و تمامه بصرف و تمامه سمع خواهد بود و چنانچه محققان صوفیه در صفات واجب جل شان گفته اند  
که ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه قدرت و کلمه سمع و کلمه بصیر مثلا ازین است که مومنان جمیع بسیط  
در مرتبت بجهت خواهند دید که بکلیت خود بصیر خواهند بود و چون تمام بصیر باشند جهت  
چه نگذارش باشد گفته اند که آنچه خوانم مومنان را بعد از اللیتا و اللیتی در آخرت نیر خواهند شد  
اولیایا که خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود که نسیم آمانا تقدیر آنها است نسیم آمارا  
ازینجا قیاس باید کرد و قیاس کن رنگستان من چهارم را فلک فضل الصدیق تیر من  
یشاد و الله ذو الفضل العظیم و همچنین بر لطیف از لطائف آن عارف در نبوت بر رنگ کلیت  
اوست بر آید تمامه عارف لطیف از روح می گردد و تمامه لطیف قلب می شود و علی بن ابی طالب  
سائر اللطائف الانسانیة من النفس الناطقة و السراکنه و الاخفی و هم من منوات  
بر جزو و از اجزای او هر عنصری از عناصر او که حکم کل پیدا می کند مثلاً در  
تمامی خود را عنصر خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور می نماید و چون لطیفه قلب با کفایت

جاءه است بر تمام کل منصف میگرد و دو قطعه که او را بمقتضای قلبیه بوده زائل میشود و مضمون این زبان فلسفه  
 میماند و در رنگ جسد بی روح نماید و چنان تخیل میگردد که درین رفت و آمد گردد و ازین راه  
 بوی ز سید است و او بر صرافت اصلی خود است و در رنگ آنکه در یک پنجه دانه خام بر صرافت  
 اصلی به طایفه حراستی از آتش در و سه اثر کند و نه بطوری از آب بوی رسد غایبانی الباب بعد  
 از قطع تعلق و بعد از منصف رنگ سائر اجزا میگرد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل میکنند  
**مکتوب شصت و ششم** بجهت تقصیری در جواب سوال او از معنی الهیاء قطره الحقیقه که از خود  
 خود تقوی بر سیه و بود که الهی قطره الحقیقه بجهت تقصیر اندک اندک مجاز ظل حقیقت است که از ظل اصل  
 شاد را داشت و است که از این اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستند معرفت  
 اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کان است پس سبب انکشاف اصل بود لان صورت  
 انشئی با تکیه است بر ذلک انشئی لیکن بدانکه که الهیاء قطره الحقیقه بر تقدیر سه است که گرفتاری  
 بجهت بویان نماید و منظر ثانیه کشد نظره اولی است که قطره الحقیقت است که بجز صادق  
 آنرا النظرة الاولى کف فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام گویند با مفضلک اشاره  
 بمحصل ایند دولت کرده اگر عیاناً باشد همان گرفتاری بجهت در میان آمدنکه منظر ثانیه  
 کشید آن مجاز سدره و حصول حقیقت است قطره چه بود است که بر سرستش خود  
 اینجو بد و بوی است که از حقیقت میگردد و اندک اندک بجز صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام  
 نظره ثانیه را مضروا نشد النظرة الثانية عليك فرموده کدام چیز سفر از آن بود که از حق  
 باز آید و باطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی و ثانیه نافع است که با اختیار  
 بنویسد و اگر با اختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد که بر سر قبال المؤمنین یفصلوا من البها بهر در اثبات  
 این مطلب کافیست البهائم صوفیه فام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط گرفتاری با  
 بصورت جمیل پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطبع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند  
 و معراج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سدره مطنوب است و حاجب حصول مقصود باطل  
 است که در نظرشان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاد جمعی اینها را و چنانکه صورت  
 حسن حق و البته جل شانه آیداری باطنه عین گرفتاری بحق می دانند و مشاهد آنها را مشاهده

حق بی انکارند بجهت ادنیاه گفته است امر و چون جمال تو بی پرده ظاهر است بهر صیرتم که وعد و فردا  
 برای جنیت بدتعالی الله تعالی چون طواکیر این حق را همان این کوه نظران چه گمان برده اند و حسن و  
 جمال او را چه تصور نموده مگر نشیند اندک اگر فرماتا رے موسی حور بشت که از خلق است  
 وی است بخود در دنیا انداز انوار است و اشراق آن موسی هرگز در دنیا شب نیست و  
 خلعت نشود و قعنه سوختن کوه طور و پاره شدن آن بیک تنی حق جان و علا و افتادن  
 و میوش گشتن کلیمه احد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن تعلیمها بآن منزلت و قرب  
 نبی قرآنی ثابت شده است و اینان باین بخیر می میرد و وقت بے پرده حق را بینان  
 و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقد استکبروا فی أنفسهم و عتوا الحق کبیرا علمای  
 اهل سنه و جماعت شکرتند بر سیمیه جاهد کننده اند و بر این تعلی بر مخالفان اثبات  
 رویت اخروی کرده که غیر از اهل سنه از فرق مخالفه یکس چه از طبعین و چه غیر از طبعین  
 بر ویت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلی است انکارند و اهل سنه همه آن را  
 باکیف گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته داین بوالهوسان و درین نشاء فانی حصول  
 این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود فرسند گشته ربنا آتسنا من لدنک  
 رحمة و میهنی انسان امر تار شد او السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی  
**آله الصلوات و التسلیمات انما و اکملها مکتوب شصت و هفتم** بجهت تقصیر در حقیقت  
 کائنات و فرق میان مکتوبات حضرت ایشان و صاحب فتوحات و این عرصه کائنات که کائنات  
 و مشاهد و منبسط و سطح و طویل و عرض تخیل میگردد و نزد حضرت شیخ فخر الدین بن العرب سلو  
 با بیان او حضرت وجود است که جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است  
 سبحانه که آنرا ظاهر وجود نامند که بواسطه انعکاس و تبلیس صور علیه شکله که آنرا باطن وجود  
 میگویند و معبر با عیان ثانیه اذ آن وجود که بر وحدت و بساطت خود است شکله و منبسط و طویل  
 و عرض در تخیل می در آید میفرمایند که مشاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص در آن صفی در  
 کسوت کونی و در صور و اشکال تمایز حضرت حق است سبحانه که عوام را مقصود عالم میگردد و خاتم  
 اصلا از خانه عالم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته عکس آن صور علیه است

که در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته نمودی در خارج پیدا کرده خواه را در تو هم وجود خارجی خود داشته  
 مولوی جامی علیه الرحمۃ مجموع کون را بقانون سبق بنکر دیم بعلی و رقاب بعد و سبق بنح که  
 ندیدیم و نخواهیم در و بنج ذات حق و شکون و ایتحق بن و آنچه کثوف و معتقد این فیه است  
 آنست که این عرصه عرصه و هم است و این صورت اشکال که در آن عرصه است صورت اشکال ممکنات  
 است که جمیع خداوندی جل سلطان در مرتبه حسن و در هم خفته پیدا کرده است و اتمان یافته است  
 و هر چه نشود و محسوس است درین معنی از جنس ممکنات است به چند بعضی از سالکان را آن میشود  
 متوجه بواجب گردد و بعونان حقیقت ظاهر گردد و اما فی الحقیقت از افاد عالم است و اولی و اولی و اولی  
 الوداد است و از دید و دانش ماجداست و از کشف و شهود مایه است و خلق را در کمال و کمال  
 در کمال آئینه در آید و بنایت مافی الباب این عرصه منور بطل آن عرصه خارجی است که شایان  
 مرتبه حضرت و جواب است تعالی و تقدس چنانچه وجود انیمه بطل وجود آن مرتبه است و این مرتبه  
 و هم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبه خارج است خارج تویند گوییش و در چنانچه باعتبار وجود ظلی او را  
 موجود دیکه گویند و این عرصه و هم در رنگ عرصه خارجی نفس الامری است و احکام صادره دارد  
 و معاطا ابدی بآن مربوط است چنانچه مجرعات از ان خبر داده است علیه و علی آل الصلوٰۃ و السلام  
 ملاحظه باید نمود که ازین دو کثوف که اسمی که تفریه و تقدیس خداوندی جل سلطان اقدس  
 و الباقی است و بجناب قدس او تعالی اولی و الباقی و ازین دو کدام مناسب است بدایت و توسط  
 حال وارد و کدام مناسب حال اینهاست سالها این فیه معتقد کثوف اول بود و است و اول  
 عجیب و مشاهدات غریبه در آن موطن گزرا نموده و مظلومی و افروز ان مقام حاصل کرده آخر الامر خیر  
 بفضل خداوندی جل شانہ معلوم گشته که هر چه دید و شنید و دانست شد بمرحمت حق است بجان که نفی آن از دست  
 و ابی اللیث و النبی کریم خداوندی جل شانہ معالذ نفی با نفا آمد و باطله که طویر الحق و انمود بود و از دید  
 و انش و فریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از  
 حادث تنیز آمد حاصل کثوف ثانی است المولف را باعی در عرصه ممکنات با وقت نموده  
 بسیار گذشتیم بسرعت چون سمر پاشتم به چشم ندیدیم در و بنج جنس صفات آمد ثابت در و  
 الحمد لله از سبب بماند و اما کن از سبب که لولا ان بداننا افتد لغت جات رسل ربنا

بج

بالحق و السلام مکتوب شصت و شصت فیه محمد اکرم شعی در تحقیق مرتبه و در که عالم را از مرتبه نمود  
 وجود دارد و ما نیاسب و آنک عالم را که موهوم میگویم بن آنست که عالم شحوت و معقول هم است چنانچه شحوت  
 و هم بود که در و بنج از جمله عالم است بیکر آنست که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبه و هم خلق فرموده است  
 و هر چند و هم در آنوقت بوجود نیامده بود اما در غرض سبحانه بوده و مرتبه و هم عبارت از نمودن بود  
 که در رنگ دانه که از لفظ جوال در و هم ناشی گشته است که نموده و در و بنج بود و دیگر طریقی است  
 عالم را در مرتبه خلق فرموده و نموده و شحوت و شحوت و شحوت و از غلط تحت آورد و از  
 بصدر کشید و نفس الامر باخت فادانید بدل اشد تیات حساسات مرتبه موهوم عجب مرتبه  
 است که از با موجود و بیج مزاحمت نیست و بیج مزاحمت بیج جسته و زجرات با و اثبات نمی نماید  
 و بیج حایه و نمیت از پیدایکند دانه موهوم را با لفظ جوال موجود بیج جسته و بیج جسته  
 از جنات این را با اثبات نه و بیج نمیت این لفظ را بعد و ش این دانه پیدای عنوان گفت  
 که نکته در عین دانه است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات  
 مرآن دانه را نسبت بآن اشیاء است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگران  
 است و از وادی از جنات بیج ثابت نه و نیز این لفظ را بعد و ش این دانه بیج حادی و نهاسیت  
 پیدا نشده است و بر جرات عالم سابق خود است و لشد التکل الا علی ازین بیان و ازین تخیل  
 حال عالم با صانع عالم جل شانہ در باب که او را سبحانه با کجا و این عالم حایه و نهاسیت حاصل  
 نشد است و جتی از جنات که مان گشته این نسبت اینجا چگونہ تصور گردد که در آن مرتبه عیا اذیتان  
 نامی و نشانی نیست و تصور نسبت نمود آید بید و لکان چند از کوه نظری حصول این نسب  
 او ثبوت انجبات را و حق مصالح عالم جل شانہ نسبت بعالم تصور نموده نفی روت و هب تعالی نواهند  
 و از انوال رنگ شته و جبال مرکب و تقدیق که ذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده کن بود و  
 که اگر حق جل و علا مرسته شود و البته در جته انجبات خواهد بود و از انکی و قن مستلزم حد و نهاسیت  
 است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت بیج ثابت نیست روت  
 اثبات کنند یا نه روت موهوم بود و جت نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود و اگر دانسته اند  
 که این محظوره در وقت وجود عالم نیز کاین است زیرا که در وقت مصالح تعالی از عالم در جته



از جهات او خواهد بود و نیز در عالم خواب بود و آن سترگم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند  
حد و نهایت را چه خواهند گفت و که لازم و وراثت است و نیز فساد جهت بواسطه سترگام نهایت است  
و آن خود لازم است خلاصی از ان مضیق و را اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از  
اشکال بهت و نهایت دارند و در موهوم گفتن هیچ مخطور لازم نمی آید که آن در رنگ موهوم موجود  
احکام صادر دارد و معامله ابدی و نعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر  
است که موقوفاتی بخیر و آن فانی است که آن اختراع بهم و تراش خیال است نشان ما بینها  
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که دائره موهوم را تا که از لفظ جلاله است با آن نقطه هیچ جهت  
تجربیت نیست و آن لفظ بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً آن دائره تمام بهر گرد و بهر آینه  
آن نقطه را به جهت خواهد دید که جهت در میان اینها مفقودست و با سخن فیه الکرسی تمام  
بهر گرد و در حق راجع و غلبه جهت بیند چه مخطور لازم آید و در پشت موشان تمام بهر گشته خواهند  
و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیای را که مخلوق باطلاق تقدیر دنیا آیند دولت حاصل نیکو و دو تکامل بهر  
نیکو و نه بهر چندی رویت نمود که مخصوص با خیر است اما حکم رویت دارد این که گفته که حکم خلقت با فلاح است  
نیز اگر در واجب تعالی فرموده اند که ذات او تعالی کلمه بهر و کلمه سمع و کلمه علم متکلمان را ازین  
اخلاق الهیه نصیب است بر صفت ایشان نیز در آن مقام هر یک کلیت ایشان می برآید بهر سزا و ایشان  
و سایر مؤمنان را در آخرت این نسبت که است فرموده دولت رویت مشرف خواب را خیر انشاء الله تعالی  
بیچ مخطوری و شبهه به بر بنیاد لازم نیست و اندک بجا اهل حقیقه محال **مکتوب شصت و نهم**  
بقاضی موسی شویین در ترغیب التزام شریعت و محبت ارباب جمعیت بعد از حمد و تسبیح  
الدعوات میرساند که احوال فقر را نمی رود مستوجب محبت صحیفه شریفه که بمحبوب درویش رحم علی مرسل  
داشته بودند رسید خوشوقت ساخت سلامت و استقامت باشد طلب انصاف اندراج یافته بود و خود را  
انفجاری الدین و متابعه سید المرسلین علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات غایه فانی الباب من باب است  
ایستقامت آن ایمان احکام شرعیه است و باقی قسام را فیه در مکتوبی که بعضی از محبان نوشته است تفصیل  
فرموده است خواهیم گفت انشاء الله تعالی که نقل آنرا بشما فرستد با جمله مدار افاده و مستفاده این طریقه  
بر محبت است گفتن و نوشتن کفایت نمی شود حضرت خواجۀ نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

با محبت است و احوال کرام بدلت محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات از اولیای است  
افضل اندک بیچ ولی برتره محابی نزد اگر چه اولیای قرنی باشند المسئول من الاخوان الدعا و السلامه  
لایان ربنا آتاسن لکن رحمة ربی لئاسن امرنا رشدا رحم علی ورق خود گردانید است و  
باصلاح آمده است حضرت حق بجا استقامت و با دهنشام **مکتوب هفتاد و دوم** بولانا احق  
ولد قاضی موسی در تحریف بر محبت ارباب جمعیت الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی **مکتوب**  
شریف که بمحبوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون بنی از ذوق و شوق بوده  
مشرت بخشید و در کاغذ علمیه و واقعه که رو داده بودند نوشته بودند از مطالعۀ آن فرحت بر فرحت  
انجامید این قسم واقعات بشهر است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش با خوش  
رسد امر و که تذکر تفصیل ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و بتسلیف و تاخیر نباید  
انداخت حضرت خواجۀ احرار قدس سره فرموده اند که جمیع از درویشان بودیم سخن تراعات  
مرد که در روز جمعه و ولایت نهاده اند در میان آمد که اگر میسر شود در آن ساعت از حضرت  
حق بجا و تعالی چه باید طلبید هر کس چیزی گفته چون نوبت بمن رسید گفت محبت ارباب  
جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میرساند بعضی مکاتیب را نقل گرفته بمحبوب  
راغ فرستاده است حضرت حق بجا و نقلی منتفع گرداناد و دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاه است  
که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسد از دوستان توقع دعا است ربنا تمکنا و اعف لنا  
آنک علی کل شیء قدیر و التلاطم علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی الاصلوات  
و التسلیات **مکتوب هفتاد و یکم** بجناب میرزا و خواجۀ محمد عبید امد و در تیز سیان قانع  
موسوم که عالم است و بیان موجود حقیقه که صانع عالم است و مدانش الاله لفظ جلاله  
دائره اذ دس در و هم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در و هم هم موجود لیکن  
آنجا به روپوش نموده و از او است و آنجا باین روپوش و سوج و در خارج و در و هم نه بلینست  
کرد بهر مرتبه وجود علمیه دارد کلا بلکه یک موجود است هم در خارج و هم در و هم که آنجا بی روپوش دائره است  
و آنجا بار و پوش و این دائره موهوم که در و هم نموده دارد به بود که از فلفله پیدا گشته است  
اگر از در آن مرتبه موجود گردانند اثبات فقر و بند و نمود با بود سازند بهر آینه از

خاطر حس خواب برآمد و نفس امر خواب گشت و احکام صادره بیا خود بکلیس این دایره در دهم حقیقت است  
و معصوم که حقیقتش همان نقطه جوهر است که آن به پا است و معصومش همان دایره است که ثبوت  
و ثبات پیدا کرده است این صورت به حیث عین آن حقیقت نیست که صفات و احکام در میان  
دارد و اما از حقیقت دور نیست و جلالی ندارد و حقیقت است که باین نحو خود را تکمیل گردانیده  
است و خوشتر آن باشد که سر دل بر آن نگفته آید در حدیث دیگران به حضرت شیخ محمد الیوم  
این امری قدس سره در مقام گوید و آن شدت قلت استحقاق من وجه و خلق من وجه  
و آن شدت قلت با حیرة عدم التییز بنوعی لیکن باید دانست که این تیز در میان حقیقت و صفت  
به چند درجه است تا چون صورت در آن مرتبه بیا خود او ندی جلیس طایفه موجود گشته است  
و ثبات و تقعر پیدا کرده بر آئینه نفس الامر شده و تیز نفس الامر حاصل ساخته بطریق  
غیبت و وجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه غلظ وجود حقیقت است مرتبه نمود و بعد از حصول بود  
ظن خارج آمده پس تیز در میان حقیقت و صورت چون که نفس الامری بلکه خارجی شد حاصل یک  
بر دیگر مرتبه گشت و یک عین دیگر پیدا و آنکه عین گشته است زیاد و به تیز و بی تمییز  
و در این مقام عین الله سبحان الله مرتبه دوم بواسطه ایجاد و اندک عین شانه که  
نور آن مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمده و در این علم و خارج که تصور  
است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است تا چار درجه مرتبه دوم را جدا نموده و نقطه  
جوهر موجود و خارج گشته و دایره که از آن ناشی است موجود یافته عجب معامله است صورت  
که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت دارد و هیچ جدا نیست و اما از حقیقت نیست  
بجز و او از حقیقت جدا ساخته اند و از تیز و تحقق آورده تمییز و بی را خارج گردانیده  
اگر چه صانع الله العالی اقل کل شیء ملاحظه باید کرد که لاشعش محض را بقدرت کامل خود  
گردانیده است و در این مقام و قادر و مرید ساخته بزرگ گوید چون که او شدت خوش چشم و  
دست و پاس به خیره ام و در چشم بندی ای خدا به چشم بندی چنانچش و از زیر اگر چشم بند  
در جای ثابت است که غیر واقع را واقع نماید و با قدرت خداوند جلشانه غیر واقع را  
واقع گردانیده است و احکام که ذمه ساک در آن مرتبه کائن بود و ماده ساخته

شیخ میفد ما بعد عدم التییز بنوعی و حال آنکه در میان عباد و رب بنوعی و از سال راه است که کریم  
تقریر الملکة و الروح الیه فی بیگان معذور بین الفنا سنه اشارت آن است شیخ خود نیز  
باین دوری راه معرفت است از بنیست که بچرت فانی شده است ساد و لوحی از دوری این  
راه حق را سبحانه بجبهه انکار و در خود و در فناء سبحانه قریب بل قریب الیه جبهه  
نفس العبد بلکه این بعد اعتبار درک و معرفت است نه اعتبار بیکان و مسافت نقطه خود  
نزد و کثیر بن نقطه است بعد از دایره لیکن چون پشت او بر یک جنب بسیار ساخته اند و در  
او را بطرف دیگر گردانیده تا چار یافت او با وجود قریب از بسیار دور افتاده است و بعد از  
جمع نقطه مربوط گشته است اسکان و تیز با پر ساخته به بعد نزدیک تو دور انداخته به  
هر که دور انداخته و دور تر از چنان حید است او به تیز تر به باشد تا شایسته نماید جدا شد و دور  
قریب نماید صانع الله سبحان الله و خیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بمقتاد و دوم  
بناب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تلویحات عسکر بار با ب جمیع تکلیف است با جواب  
استفساری که در باب مرید و خاندن نموده بود آنکه هند و سلام علی عباد الله الذین اصطفی الخ و شریف  
و ملاحظه نموده که از دوسه کرم و شفقت نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالع آن مشرت گشت  
مدیحه الله و الله که بصوت و غایت اند و از آنکه احوال دوستان دور افتاده و غایت  
احوال و اوضاع فقرای انجی و در سحر حب محبت که در عین بلا غایت است و در میان فقر  
جمیعت فرزندان و دوستان که همراه اند و اوقاتشان جمیعیت است و احوال ایشان در مرتبه  
و تزیین عسکر و حق ایشان غایب شخص است که در عین تلویحات اشکریان تکلیف ایشان است  
و در عین گرفتاریا به شتی که از لوازم این موطن است گرفتاریا یک مطلب اند که را ایشان  
کار به و نه ایشان را از آنکه باره مع ذلک مسلوب از اعتبار اند و بدولت حبس و قید گرفتاریا  
عجب جبهه است که ربانی را در عرض آن بگویم و خرد و طوفان قید است که اطلاق را از بنی  
به پیشین نه ستانند الله سبحان الله و غایت علی ذلک و علی جمیع نعمه العظام محذ و ما مقصود  
از فرستادن کتاب به قرة العین انظار رحمت بود بر فرستادن نعمت الله که در حوز وطن  
حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و محبت داشتن آنجا بود بعد از ایشان است

که ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و دفع و ضرر انیملی را بیشتر می شناسند از اراج یافته بود  
 که اگر نبوی که از افاضات محفوظ تر باشند و باینند الخیب عند الله تعالی فافهم الله سبحانه که از علم امامان  
 اکبر است سبحانه با وجود کثرت اختلاف با باب لفرقه یکس را تا این زمان آفت نقره نرسیده است  
 و از سلب سبب از غناشته دیگر در باب مود و خوفا اراج یافته بود در نقص قرآن خواندن  
 بصورت حسن در قصاص لغت و منقبت خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر جود  
 قرآن است و الزام رعایت مقامات لغت و ترویج دعوت آن طریق امکان بالقصیق مناسب  
 آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بنویسند که تحریف در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصاص  
 خواندن شرط مذکور تحقق نگردد و آنرا هم بغیر من صحیح بخیر نمایند چه مانع است محذوران با خط فقیه  
 میرسد این باب مطلق کنند بود الهوسان ممنوع نه میکردند اگر اندک تجویز کردند بخیر بسیار  
 خواهد شد قلیله تفسیر اے کثیره قول مشهور است و السلام مکتوب هم فها و موسوم  
 بحضرت خواجه حمزه و مزاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که فوق علم است و در بیان آنکه  
 علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا سایر الصفات حضرت شیخ  
 محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته اند یقین اول از اجمال حضرت  
 علم اعتبار ننموده اند و آن را حقیقت محوی گفته علیه و علی آله القلوات و التسلیمات و کشف  
 این تبیین را تبخیر ذات دانسته و فوق این تبیین لا یقین میدانند که مرتبه ذات بکت است  
 و احدیت مجرده از جمیع منصب و اعتبارات پوشیده مانده که فوق شان اعلم شان الحیوة است  
 که علم تابع اوست و او ام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه علم حصولی و چه علم  
 حصولی و این شان الحیوة شایسته است عظیم الشان شیون و صفات دیگر و جنب آن حکم  
 جدا و اول در مرتبه نسبت بدریاس محیط عجب است که الفخ بزرگوار باین ملک و وسیع سیر نظر نموده  
 است و از کشفنامه این گامی علوم و معارف نه چیده و هر چند این شان بحضرت  
 ذات عز شأنه اقرب است و بهالت و عدم ادراک انشأ اما چون شایسته تنزل اولیات  
 و از سلطان علم و معرفت است قل او کثر در الوقت که این فقیر را بکرم الله سبحانه  
 میرسد در ان شان عظیم الشان افتاده بود و نه آن مقام بهسانت بعیده مشهودش و بود

که شیخ انجا کلمه دارد که در ان افاضت و زنده است شاید در آخر با خط از مقام فرار گشته باشد بعد از  
 درین طور بعد بای بخون بدو اعتبار نتوان گفت تنگی میدان عبارت است با صورت مثالی آن  
 بعد بخون در عالم مثالی بعد ساقفت مشهود است بجا نیک لا علم لنا الا ما علمنا اما انت اعلم بحکم  
 و السلام علی من اتبع الهدی فصل بانیه ازین بیان لازم آمد که علم در مرتبه حیو که فوق است  
 ثابت نبود چه علم حصولی و چه حصولی و چون در مرتبه حیات ثابت نبود در مرتبه حضرت  
 ذات عز شأنه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض اثبات  
 بود نقیضه الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا یعنی ازین اشکال منجی بر معرفت و قیقه است  
 که کم کس از اولیاء الصداکان لب کشاده است باید دانست که علم واجبی جل شانه مثلا  
 چنانچه از صفات ثنائیه حقیقت زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند از شیون و اعتبارات  
 ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات نقیضه متعلق آن نیز  
 با سوای ذات سبحانه عالم باشد سوای با صفات زائده واجبی جل سلطانه چه آنچه باطل است  
 شمر گشته است اسم زیادتی پیدا کرده شایان مرتبه مقدسه حضرت ذات القلوس و تقدس بنود و  
 متعلق بآن جناب قدس پیدا کنند حصولی باشند آن علم حضوری اگر حضوری است نیز بظلی از ظلال حضرت  
 ذات تعالی متعلق است اگر چه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چنانچه تبه اتحاد  
 نیز ظله از ظلال بمرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان غیبت آن برده اند و قسم دیگر که از  
 شیون ذاتیه غیر ذاتیه است متعلق آنحضرت ذات و پس تعالی و تقدس و بالاتر است  
 از آنکه با سوای ذات او تعالی و تقدس عز سلطانه متعلق پیدا کند بالجمله علمی که زائد است  
 متعلق آن مقصود با سوای ذات است تعالی و تقدس و علمی که زائد نیست و محجوب اعتبار متعلق آن  
 مقصود بر حضرت ذات است تعالی و تقدس و علمی که در مرتبه حضرت ذات تعالی متعلق  
 است همان علم زائده است که شایان آن مرتبه مقدسه نیست که ظل آن شایان علم غیر زائده  
 است از انتقائے آن علم ثبوت نقیض آن که جعل است لازم نیاید هر گاه که علم از  
 صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است چه  
 گنجایش دارد که در ان حضرت بار یا بد غایت مافی الباب این هر دو نقیض از ان





و مثال سه برادر المومنون بغير كيف + و ادراك و ضرب من مثال + لان روية التمثل  
روية كيف و ايدى ليست روية لالتعالى بل روية مخلوق او عبده و اظهر بطريق التمثل  
و هو تعالى و راء التمثل و المثال و راء التوهم و الخيال و كل ذلك مخلوق لا تعالى  
و عجب من كبر العرفاء انهم تسوا بالتشبيه عن التنزيه و باحداث عن التعريف ما ذكره  
بالمثال و عكفوا للتمثل و ظني ان ذلك لم يضر حدث لهم من قولهم بالتوحيد  
و الاتحاد و اصرارهم على تصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون روية اى  
فروى من افراد العالم روية له تعالى عندهم للاتحاد و منها من بنى على بعضهم بالشعر  
الفارسى من امر و زوجون جلال توبه بده ظاهر است به در جبرتم كه وعدة فردا  
بر اى صيبت به الا ان الشيخ اخفى من بين تلك الافراد خاصا صاحب حاصل  
بطريق التمثل و هو لا يحدى لثغارة قدس سره بوفور علمه بالكتاب و السنة و اقوال  
العلماء و تبنه على شناعة القول باطلاق الروية و الحكم بان روية مطلقا روية  
سبحانه مع ذلك فنبهه السكر و فوت حال التوحيد فخلص مضيق التشبيه مطلقا  
و انصرف لتفصيل كمالات التنزيه سفر داهل زعم ان المنزه الصفت قاصر و ناقص محدود  
تعالى كالشبهه ففر عن التنزيه الصفت و جزم بان الكمال فى الجمع بين التشبيه  
و التنزيه و الحكم بين احدهما من الآخر ليرفع التحديد و التقييد مطلقا و لا يخفى  
عليك ان التشبيه معدوم فى الخارج عده و انما الموجود فى الخارج هو التنزيه  
الصفت فلا يكون احدهما محذورا و مقيدا للآخر على قياس الوجود و لعدم  
الخارجيين فان العدم غير محدود للوجود و لا العكس فان الوجود على الإطلاق  
مع العدم اطلاقا مع الوجود غير مقيد احدهما بالآخر ولو كان العدم محذورا للوجود  
لكان ينبغي ان يحكم بان الكمال فى الجمع بين الوجود و العدم و يكون احدهما  
عين الآخر و هو سفسطه ظاهرا فلا يكون القول بالتنزيه الصفت تحديدا لثغارة  
و لا يكون الجمع كمالا بل نقصا و اسما قاصدا للنقص بالكمال و معلوم ان المركب من النقص  
و الكمال ناقص بل هو الصورة المعلومه لاسماء بالاعيان الثابتة عنده ثابتة فى العلم

و هي ايضا لا تستلزم تحديد الموجود الخارجى حتى يحكم بالاتحاد و بينية بينهما و انما يحكم  
الموجود الخارجى مثله بالموجود الخارجى مثله و اما الموجود العلى فلا يحكم بالموجود الخارجى  
و لا يزاحم له لبيان المرتبة ان لا ترس ان تصور شرك الباري تعالى و ثبوتة فى العلم  
الحكم عليه بالاستحالة لا يزاحم الباري تعالى الموجود فى الخارج و لا يحدى و لا يعيده  
اصلا حتى يتبين فى دفعه محلا غير واقع بان عبده عين الاخرى و لا ترجع الى كلام الشيخ  
فى التجه الذى و انما به فتقول ذكر الشيخ بعد ذكر هذا الشيخ حاشا ان هذا التجه منته  
التجليات و ثمانية العروجات و ما بعد هذا الالعدم النقص فلا قطع و لا تعقب نفسك  
تجصيل العروج فوته و الوصول و راءه فلا مقام باطل من هذا العروج من العلى الذاتى  
مكتوب بنقدا و و تحمير از بن حقيق محمد باشم كشمه و بيان انكه تجله افعال و تجلى صفات  
و تجلى ذات سبحانه اخوى خواججه محمد باشم كشمه بدانكه تجله افعال عبارت از ظهور نسل  
حق است سبحانه بر سالك برنجيكه افعال عباده ظلال آن فعل نماید و اين فعل را  
اصل آن افعال در ياد و قيام اين افعال را بان فعل واحد شناسد و كمال اين  
تجلى آنست كه اين ظلال از نظر او تمام مخفى گشته باصل خود ملحق گردد و فاعل  
اين افعال را در رنگ جمادى و حركت يابد و آنچه ارباب توحيد وجود كه بعينيت شيان  
تاملند و همه اوست ميگويند درين موطن گفته اند و اين افعال متكشفه عباد و افعال يك  
فاعل جلشانه دانسته آنجا اختفاء انتساب افعال است كه به فاعل خود داشته و  
حدوث انتساب است آن افعال را بفاعل واحد و اختفاء نفس افعال است  
و اسحاق آنها باصل شثمان باينها و ان ريك و ان يخفى على البعض تجلى صفات ذات  
و ظهور صفات حق است سبحانه بر سالك برنجيكه صفات عباد و از ظلال صفات واجب و ان  
جل سلطانها و قيام آنها را باصول آنها در ياد علمه ممكن را مثل ظل علم واجب يابد و قائم  
باو داند و چنين قدرت او ظل قدرت او تعالى داند و قيام آن باو تصور نمايد  
و كمال اين تجلى آنست كه اين صفات ظلال تمام از نظر سالك مخفى گشته باصول خود  
مخفى گردد و خود را كه موصوفات باين صفات بوده است در رنگ جمادى بى حيات و

بے علم باید اثری از وجود و کمالات و توابع وجود در دنیا بدو ذکر باشد آنجا  
نه توبه نه حضور می بود نه شهودی بعد از کوی باصل اگر چه توبه است خود بخود متوجه است  
و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیب که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا وستی  
انتقالی استساب کمالات است که بر مسم خود آن کمالات را بخود متب  
می ساخت و ادای امانت است بابل امانت که بهمت و کذب آن امانت را از خود  
می انگاشت و نیز زوال مورد کلام است بعد که اگر او را ببقای با صدف شرف سازند  
نیز بر گزانا را موردی نباشد و تعبیر از خود با نیتواند که در چند خود را بجان اصل  
خود باید گنجایش اطلاق کلام انا بران اصل میسر نباشد و خود را بعین اصل خود نمیواند  
که خود می از وی بر طرف شده است و انا نیست زائل گشته انا محقق گفتن از عدم  
حصول این نسبت است و سبحانی بر زبان آوردن از نارسیدن بایند دولت لیکن  
این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده محل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان  
و راه آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی است هر چند  
فتها به تجلی صفات است اما حصول آن از بر توجیه ذات است و ذات متجلی نشود  
این دولت فنا میسر نیاید بلکه تجلی صفات نیز با انجام نرسد تا نیایی نرسد از تجلی ذات  
که آن بقیه عارف که در نظر او در رنگ جمادیت میجو و نیز زائل می گردد و آن  
حدی بوده است که اصل هر مکن است که بواسطه انعکاس صفات کامل حضرت و جوب  
تعالی و تقدس در وی امتیاز و تشخص پیدا گشته بود و باین آئینه داری از عالم  
بر که جدا شده و چون این ظلال منعکس با حصول خود ملحق گشت مابیه الامتیاز درین اعدام  
ماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از غارت نه ناس ماند و نه نشاسته و نه  
اسی ماند و نه رسمی لا یبقی و لا تری و وجود و توابع وجود چنانکه از وی در اعرفه رفت عدم  
از وی جدا شده باصل خود لاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر که بواسطه  
حصول ظلال صفات در وی حاصل شده بود باعتبار توهم بوده است و فی حقیقت در وی  
هیچ نفعی کائن نبوده در رنگ مایه دیگر که حصول صورت در انا باعتبار توهم است و چون

حصول ظلال در وی باعتبار توهم بود امتیاز او نیز مایه باشد پس وجود مکن چنانچه  
باعتبار توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دایره توهم و او را قدامتگاه اندر چه  
فی حقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود نه متنزل  
آمده است و نه این را مرتبه کمال امتیاز صالح است لغای که در مرتبه توهم از این و ازین  
عالمی را خلق فرموده است و اتفاق تمام داده و معاطه ایست و عذاب و ثواب سر وی  
بوی منوط گردانیده و با ذلک علی افتد بغیر و آنکه در بالا گفته ایم که حصول بایند دولت فنا  
از بر توجیه ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول بایند دولت فناست  
که تا نرسد نیایی فرق در میان بر توجیه در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب  
در یاب در وقت اسفار بر توجیه آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب است  
که بعد از بر توجیه انداختن تجلی بعضی را بنفس تجلی مشرف سازند و بواسطه عرض بعضی عوارض  
بآن دولت قصوی نرسد اسفار را در یابند و بعد عرض علت مایه یا بعضی بطریق عقاب  
ممتد نشوند و ایضا در مشهود اسفار کمال قوت با صره در کار نیست شهود آفتاب است که کمال  
قوت با صره میطلبد و مدت نظر بخود خفاش سکین در ادراک اسفار قادر است و در ابصار  
آفتاب عاجز دیده و دیگر میاید که بآن ابصار آفتاب نماید و لب باشد که استعداد بر توجیه ذات بود  
و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد بر توجیه آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب است  
سخن میگویم سر بسته شاید نافع آید بعد از انقضاء تجلی صفات و بعد از حصول فنا صفات  
و ذات عارف را تجلی روید که گویا و بلبر تجلی ذات است و گویا رخ است در میان  
تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را که ازین تجلی گذرانیده پیش بیزاید تجلی ذات بقدر استعداد  
او را غیب است و این تجلی بر دخی بر عزم این فقیر اصل است و آن تجلی ذاتی را که شیخ محمد بن  
بن العزلی قاضی سرولستر از ان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات الایکون لا یجوز  
التجلی فالتجلی له ما را اے صوت صورت فی ذات الحق و ما را اے الحق و لا یکن ان  
براه و شیخ این تجلی را منتسب به تجلیات گفته است و فوق این مقامی نه انشده گفته  
و ابعد هذا استیفاء الالعدم النفس فلا تطمع ولا تعجب فان الرقی من بزه الدرجه من تجلی



الذاتی عجائب کار و بار است و معلوم مطلوب حقیقی در ماوراء این تجلی است و شیخ از آنجا  
می ترساند و بگوید و یکدیگر که اصل نفس تمذیر و تمذیر میفرماید ما آواره شدگان اگر در  
طمع کنیم و در حصول آن لقب کشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بجز ف ریزه سلی گشته  
غایت ما فی الباب نصیب از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از بچین میسر گردد و بچین  
خواهد بود که چون راه بچین راه نیست پس معنی یکبارنه تعلیق گیرد و در رنگ معرفی است  
که به چون متعلق شود که این معرفت را کجایش نیست از اینجا گفته اند که العلم فی ذات  
الله سبحانه جمل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم المکن فانه من مقوله الکلیف  
ولا کیف و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که اول تعالی  
ماورای تفکر و تحلیل است و از سبحانه بارتوان یافت نه بفکر و خیال ربنا اتنا من لیک  
رحمة و یحیی لنا من امرنا رتدا و شیخ قدس سره بایسته سیاحت و بعد از آنکه الوجود  
الصرف والنور المحض بعد از آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که غایب منقاست  
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدند نه انجین است عارفیکه از صفات که  
اصل اوست بالا نرود و از شیون و اعتبارات ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشند و بر  
چه آمده نمای و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل خود و لیر  
ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده و تحرق بالنار من لیر جان  
ومن هو النار کیف یحرق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسد از ترس فوق  
نمی ترسد و نمی ترساند لیکن حسن ظن تعالی آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطان  
آن بزرگوار ازان مقام ترس فرموده باشد و حقیقت کار را در یافته حال بزرگوار بنیان  
قال او نباید بنجد شاید آزاد را ابتدا و توسط گفته باشد و از آنجا بر اصل گذشته من تنوی  
یوماه فهو منبون و الله سبحانه الموفق ان یسکله ذات چه نویسد چه تواند نوشت که در حق  
هر که یافت یافت و من لم یذق لم یدرس قلم اینجا رسیده و سرشکست و انقار یافته  
که تجلی ذات در حق این عارف گزینا رسد او بالا ذکر یافته است و انجی دیگران  
کالمست و او را بر دوام است بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست تجلی ذات

گفته اند تجلی شانه از شیون ذات است که سریع الاستتار است بر تجلی ذات است و بی ملاحظه  
و اعتبارات است دوام آن لازم است و استتار آنجا مقصوره کونیات تجلیات از صفات  
و شیون نشان میدهد حضرت ذات تعالی و تقدس که از کونیات منزله و مرتبه است و استتار را  
آنجا کجایش نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم مکتوب بنفاد و ششم  
بحضرت محم و مزاده خواجهم معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که مرتبه است  
بنور صرف شان العلم به چند تابع شان الحیوة است اعلم را در مرتبه حضرت ذات تعالی و  
تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و کجایش نه که حیات را با سایر صفات  
و شیون خود چه رسد مرتبه است در مطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بود تجرد بنفیر مایه الکلام  
که علم را نیز آنجا کجایش است نه آن علم که از حصول یا حضور می گویند که آن با هر دو قسم خود  
تابع حیوة است آن علم بچین و بچین است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس بهر شعور  
است بچین به اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه است که علم را در ان مطن در  
سائر شیون نجایش نیست آنجا به نور است که اصل آن شعور است بچین و بچین است  
و چون ظل آنحضرت نور بچین و بچین بود از بچین اصل که عین نور است چه گویند و چه  
تواند گفت و همکالات چه و چه امکان لظلال نورند و بنور بر پا اند و چه از نور وجود  
گشته است و بعد از آثار شده مرتبه اولی چون از مرتبه حضرت نور صرف را نچه اخطا دارد  
و جامع شعور نور است بجز صادق علیه و علی الصلوات و السلام آنرا مخلوق گفته است  
و تعبیر ازان گاهی بعقل فرمود آنجا که گفته اول ما خلق الله العقل فکافی از انور یا در حق  
و گفته اول ما خلق الله نور است و هر دو یک است هم نور است و هم عقل و شعور و چون آن  
سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور را نسبت بخود داده است و فرموده  
نور می توان گفت که این مرتبه حقیقت محموی بود و تعین اول باشند آن حقیقت تعین  
اول که متعارف گشته است آن تعین از ظلال این تعین باشد بهر مغلطه است چنانچه  
اراد این عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطلو ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند  
و آنرا خداوند در کثرت ساخته باید دانست که بهر تعین است را نچه امکان دارد و شوی از

عدم با وی همراه است که باعث تعیین و تمیز وجود گشته است تعالی و بعد با تعیین الاشیا در صفات و جوی است  
 بل شانه که تعیین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدیم واجب لذات آنها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند  
 که حاصل آن وجوب بالذات است که از تمام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان در صفات  
 قدیمه تماشای لازم است که مومم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات واجب  
 آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجانیش است که وجوب نشان لذات آنها نیست  
 و از غیر آمده است هر چند غیر نگویید و غیر مصطلح خواهند اما اثبنتیت مستقطنه غیریت است  
 الاشیان متغایران قضیه مقرره از باب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی  
 دو تعیین را وجوبی گفته است و سه تعیین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ غلیظت و راح  
 امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است که قدیم و دیگره حادث بود اما بهر دو از  
 امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند هر چند قدیم را که نور صرف است و بلا تعیین متعین آن را  
 ذات بکت واحدیه مجرده در رنگ دیگران خیال کنی که آن نیز حیاتی است از حجب نور نیست حرف  
 که آن صد سبعین الف حجاب من نور و ظلمه هر چند تعیین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است  
 اگر چه آخرین حجب بود و اول تعالی و راه الود است این نور صرف چون داخل در الوهیت  
 از ظلمت عدم منوره و مبراست و شد المثل الا علی مثل بان مثل شش نشان نور است  
 که حجاب قرص اوست و از زمین قرص ستر گشته حجاب او شده است فی الحدیث  
 حجاب النور و این مرتبه علیا فوق تجلیات ذایته است از تجلیات نعل و صفت چه گوید  
 زیرا که تجلی به شوت تعیین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما نشاء آن تجلیات  
 ذایته بان نور صرف است و تجلی توسط او صورت بند و لولا لما حصل التجلی و حقیقت کبیر ربانی  
 انکارم که حضرت آن نور است که سجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هرگاه ملاذ و لمجاو  
 تجلیات ذایته این نور بود و سجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل عنایت خداوندی  
 جل سلطان عارفی را از هزاران بوصول بایند و است شرف سازد و بلفاس و بقا و غیو طل و مفر از فراط  
 تواند که بقا این نور یافته از فوق الفوق خط و افرد یا بد و بنور از نور گذشته باصل نور برسد  
 و لک فضل الله لیتیم من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچه و راست طر نظر و نگار است

و

در ای طور کشف و شهود است نیز از باب کشف و شهود در فهم این علوم و در رنگ از باب علم و عقل اند و نور است  
 جوت باید که بدولت متابعت اینا علیهم الصلوات و التسلیات بدرک این حقائق هدایت فرماید و دریافت  
 این علوم و معارف دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سائر انوار عاشاره شامیه از امکان  
 داشته ممکن باشد و از جنس جوهر عرض بود مرتبه است که غیر از نور بر روی هیچ چیز اطلاق  
 نمی توان کرد اگر چه وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنبلیه ازین بیان کسی توهم نکند که خرق  
 جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف تحقیق گردد و چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است  
 و آن متنوع است بدینکه که لعل کرده اند از صد سبعین الف حجاب من نور و ظلمه که کشف است  
 لافقت سجات و جود مانتی بالیه زیرا که این تحقیق و بقا حجب است که معذات یکدیگر اند نه خرق حجب  
 شتان با جنهار بنا آتیا من لدنک رحمت و مینی لسان امرنا شد آ و السلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب بنفتاد و مافتهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار  
 حقیقت کبیر ربانی با دقایق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نف و اثبات  
 بحکم الله الذی برانا لهذا و اکنا لننتدی لولا ان هاما امد القذبات رسل ربنا بالحق بعد از تمیز  
 علیا نور صرف که از این فقر حقیقت کبیر ربانی یافته است و نوشته مرتبه است پس علی حقیقت  
 قرآن مجید یحیی است جل سلطان کبیر مظهر سکر قرآن مجید قبل آفاق کشته است و بدولت سجودیت  
 همه مشرف شده امام قرآن است و ماموم پیش قدم کبیر مظهر این مرتبه مقدسه با او وسعت  
 بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز بهر اعتبار بیچون و بیچون گنگ آن حضرت  
 آن درجه علیا است وسعت و دران درجه مقدسه نه از درازی طول و چینی عرض است  
 که آن از سادات نقص و امکان است امره است که تا آن تحقیق نشود نه دریابد  
 و همچنین اعتبار دران مرتبه مقدسه نه بهر ایله و مبینه است که آن سلسله بعضی تجریدی است  
 که از لازم جسم و جبهانی است تعالی امث سجاد عن ذلک دران مطن فرض شش غیر شش  
 مستعور نیست که غیریت منی از معایرت و اثبنتیت است بلکه فرض هم گنجانیش ندارد که از  
 قبیل فرض محال است من لم یدق لم یدرس و چگونیم با تو از مرثی نشان که که با حقا بود  
 هم آشیانه که زعنا هست ناست پیش مردم نه زرخ من بود آن نام هم که در آن مطن

هر شئی که فرض کرده شود اگر فرض محال بود و در آن شئی هر چند دور دور رفته شود اگر هیچ  
رفته نشود و هرگز امری انجام پیدا نشود استیاس بآن شئی داشته باشد و در شئی دیگر مفروض باشد نشود  
و مع ذلک امتیاز در آن دو شئی مفروض کائن و باین بود و احکام یک از دیگر متمیز باشد  
فبما من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفتة عجز از معرفت نصیب اکابر اولیا است  
عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلا حکم بعدم امتیاز در آن موطن مقاس نمودن  
و بهر حال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراد و اینجا  
عدم معرفت است بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت  
که امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جعل است و عجز از معرفت علم  
بلکه عجز متضمن دو علم است علم شئی و علم بعدم دریافت که آن شئی از جهت کمال غلظت و کثافتی  
آن شئی اگر علم ثالث را هم درج کنیم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که میگوید مقام عبودیت  
و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جعل است بسا است که آن جعل مرکب گردد و جعل خود  
جعل نماید و علم انکار و در عجز معرفت از این مرض نجات نام است بلکه این مرض آنجا  
گنجایش ندارد که احتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یک باشد  
بهمه نادانان عرفا بودند و جعل شان واسطه کمال شان بود بلکه آنجا بر که جابل تر بود  
عارفتر باشد که معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از معرفت این مقدم  
صادق است که هر که عاجز تر از معرفت بود عارف تر در معرفت باشد عجز از معرفت معنی است  
که شباهت بهم دارد و عدم معرفت معنی صریح که را از روح ندارد و رب زدنی علما  
کمال العجز عن معرفتک بملک شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه  
میفرمود که این فقیر باین ممتد گفته است بجز معرفت را بجهل یا دیگر که و آنرا عدم علم  
معنی شمر آنجا که گفته متناس علم و متناس جعل فقال العجز عن دیک الادراک ادراک و بعد از آن علوم  
شیخ اول بیان نموده است و بآن مبایات فرموده و آن علوم را بنموده است و گفته که  
خاتم الانبیاء نیز این علوم را از خاتم الاولیاء اخذ نمایند و خاتم الوالیة الهدیة خود را گفته و این  
را در مورد مطاعن خلایق گفته و شراح فصوص در توضیحات آن صریح نموده اند

و نیز گفته اند که توان گفت فی الحقیقت این علوم که شیخ گفته است بزرگ باین تر از آن عجز است بلکه  
باین عجز نسبت ندارد که بطلال و بسته است و عجز در انمولین نمل است بجان الله قائل این قول  
حضرت صدیق است معنی اندر چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این عجز و معنی الله تعالی علیه که  
راس عجز و رفیع صدیقان است طریقه بود که از آن عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که از آن  
عاجز پیشتر باشد طریقه هر که از عجز صدیق معنی آله الصلوات و السلام چنان گوید اگر چه صدیق  
چنین عجز بود که توان کرد عجب معاد است شیخ باین گفت و گو و باین شیخ خلاف جواز از مقبولان بنظر  
ای در آید و در احادیث و اولیاء شایسته و روح پرورین کار با دشوار نیست باینکه گفته بود که در بعضی  
انجند و کاتب بود که بدین نامی خندند که کند و شیخ در خط است و قبول کننده و یا سخنان او نیز در خط شیخ  
قبول و دیگر دو سخنان خلایق او را قبول نباید کرد نیست طایق و وسط در قبول و عدم قبول  
شیخ اختیار این فیه است و الله سبحانه اعلم بحقیقه کمال بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که  
این مرتبه سجد سر که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد  
و در مرتبه سجد کلمات و ذرات نوریه در راه مانده آنجا غیر از وسعت بچکان و امتیاز بچکان هیچ  
پیشتر از گنجایش نمی یابد و گرنه فی جمل من الله نور اگر مراد از نور قرآن بود و گوئیم که با اعتبار  
ازال و تمیز باشد چنانچه گفته اند در ایام بآن دارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است  
بس عالی که حقیقت صلوات است که صورت آن در عالم شهادت بمصلیان ارباب  
نهایت بریاست تواند بود که ایام باین حقیقت معلوم رفته باشد آنجا در قصه مسیح  
آورد است که گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فان الله یبلی عبادیک شایان مرتبه  
تقو و متقو بود که از مراتب و جوب صادر گردد و از الطوار قدیم بظهور آید فاعباد الله الله  
بجنب قدس تعالی هی العنارة من مراتب الوجوب یا غیره و اعدا به و العباد و درین مرتبه  
مقدمه کمال و وسعت و اتیان و بیرون است چه اگر حقیقت کعبه است جز و اوست  
و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوای جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است  
که به نسبت اصل کائن است چه عبودیت صرف آنرا تحقق است و حقیقت صلوة  
که جمیع عبادات است و غیره عبادات است مرتبه مقدسه را که فونی اوست که



استحقاق معبودیت صرف مرآن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملازمه در آن موطن و معیت  
نیز کوتاهی نماید و امتیاز هم در راه میانه اگر چه چون دیگران باشد منتهاست اقدام کامل از انبیا و کما  
اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاً و آخر آتیه است مقام حقیقت صلوة است که نهایت  
مرتبه عبادات است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچکس را در آن دولت بجز خود شرکت  
نیست تا قدم بالاتر نهد تا بهر جا که شوب عبادات و عابدیت قدم را در رنگ نظر کنی شش است  
و چون معامله معبودیت صرف نهد قدم کوتاهی کند و سیر با تمام رسد لیکن بعد از آنکه سجده نظر را از  
آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده است بلا بودی اگر این هم نبود و گنجایش  
دارد که در امر حق یا محمد صلی الله علیه و سلم + اشارت به این کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ممکن  
باش است محمد صلی الله علیه و آله و سلم قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوة که از مرتبه وجود  
عبادت است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا جلا نگیرد نیست و  
گنجایش نه و حقیقت کلمه طایفه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و منفعت عبادات آله غیر  
سحقه آنجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او سقی عبادات نیست درین مقام  
حاصل میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجاست که میگوید میگرد و عابد از معبود  
کما یشبهه جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت به حال منتیان لا معبود الا الله  
است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا معبود و لا وجود و لا مفقود گفتن نسبت  
بابتدای او وسط است و لا مقصود و فوق لا معبود و لا وجود است که در یکجه لا معبود الا الله است  
باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر وحدت در بصیرت است عبادات صلوة است که منتیان است  
عبادت دیگر که در تکمیل صلوة مدفرا میزند و نقص آنرا شاید تلانی کنند از آنجا که اندوخته ندارد پس  
لذا گفته اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حزن لذت و آمانیت مکتوب هفتاد و هشت  
بکفرت مخدوم و مزاده ای عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم و را اخبار اشتیاق و شطاق با ایشان  
با ذکر خیرات عسکران محمد و الصلوة و السلام علیه رسول الله و فرزندان ارامی هر چند مشتاق و  
خواهان دوام محبت مانند ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع  
آرزو با میسر نیست **ع** تجری الراح بالاشقی السفن + درین طور عسکر بے اختیار

درین رغبت مانند بسیار منتظر میماند و یکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره و آنکه دیگران  
مینماید از آنجا که میسر است که درجا باشد و دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف  
آن موطن جاست و احوال و مقامات این محققان طایفه منتهی که از جانب سلطان است آنرا  
درینجه کمال یافت در نه منتهی مونس خود میماند جل شانه و سعادت خود درین جسد  
بسیار انکار دهمی انصوحی دین آیات مشا جرت عجب کار و بار است و درین اوقات  
بجز فقر و غراب غنچ و دلال لیکن به دولت تازه بود محبوب که روز بروز میسر سفر زندان دزل  
نمکنند و از دوری نایافت آفتاب که در مضطرب میباشند انکار که عشق من بر شوق شایع  
و غلبت و مقدر است که انقدر که پدر خوابان پسر است پسر خوابان پدر نیست هر چند تغییر اصالت  
و فرخیت منتفی نیست معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و ذرع را سر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین  
آمده باشد شوق اصل را ثابت نشد است **ع** در خانه که خدای اندام هر چه + اگر دلی است بشما  
همسایه است و اگر آره است بکرم الله سبحانه و تعالی و استلام مکتوب هفتاد و هشت  
خواجه محمد سعید و در آنجا بیعتی ذات محبوب غایت و تقوی عجب ذات و رویت اطراوی چون  
معاظه عارف از شیون و صفات بالا بود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدس فوق انجا  
و از تمامیکه تغییر ازین حقیقت صلوة نموده و بجز تقوی پیداکن توجه متوجه آنجا در رنگ متوجه الیه  
اینچون خواهد بود که چون را بهیچان راه نیست و آن متوجه ذات عارف است و حذف جمیع وجوه  
و اعتبارات از وی و گفته عبارت از همان ذات بجز دست که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات  
و گفته معبود و مطلوب خود است و آنکه تغییر که گفته عبارت از ذات بجز دست زیر اگر گفته شده است  
که بار را جمیع وجوه و اعتبارات شسته بود و ذات شسته همان است که ما را جمیع وجوه اعتبارات  
شسته چه هر چه از وجوه و اعتبارات شسته اعتبار کرده شود ذات شسته ما را همه آنهاست در مرتبه ذات  
اثبات هیچ که گنجایش ندارد و بهر چه اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و  
ذات ما را و در آن است غیر از سلب و سبب در آن مقام امر متصور نیست اگر علم باقیان  
است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است همه سلب و بهر چه که اثبات را در آن گنجایش نمود  
و بجز از سلب در تعبیر نایافته تعبیر از بیچون دارد و بمحلول انکیفیت است و آنچه که

در مرتبه ذات اثبات منوره و آیین ذات متوجه خواب بود و وجه اعتبار ذات چه جمیع وجود و اعتبارات در آن مرتبه مسلوب گشته است و بنابر این کلمات فائده پس ناچار آن توجه که غیر ذات نیز نصیب از بقیه خواب داشت پس راست آمد که توجه و متوجه در رنگ متوجه ایست  
 بیچون خواب بود هر چند از بیچون تا بیچون شرف بسیار است با اعتبار در باب الارباب لهذا در توجه و متوجه نصیب از بیچون اثبات نموده است که بیچون حقیقت متوجه ایست فقط و هرگاه ذات و کینه ممکن مجهول کیفیت و بیچون باشد و بیچون در اثبات بنیاد ذات واجب تعالی که در کمال لطافت و تقدس و متزه است چگونه درک شود و کدام حاصل از آن بیست  
 سه اگر از خوشی چو نیست چنین مد چه خبر دارد از چنان و چنین و ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سراسر چون است نصیب از بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقت آگاه بپیدا کند در قناریه آن حاصل نماید و لا راضی من کاس الکرم نصیب و آنکه معرفت کند ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خود بود که از عالم که کیفیت و چون است تعلق آن بیچون محال است اما امر که از عالم بیچون بود و با اعتبار بیچون بیچون و اصل گردد و حفظ از آن دولت عظمی و اگر چه در محال بود معرفت غریبه و مستند  
 عجیبه قلنا نظرت الی الان من اهل الکشف و العرفان این ذات مجرد که نصیب از بیچون می باشد و بتفصیل بیان یافته است معمول بعاریت تمام معرفت است که و اصل معرفت ذات مجرد گفته است تعالی و تقدس و قنای و بقای در آن درجه عطا حاصل کرده و این دولت اثر آن بقای ذات است و سایر کمالات را که سواهی آن عارف باشد نصیب از ذات نیست و این ذات ندارد کمالات ایشان بآن قائم باشد بلی وجود نشان ظلال اسما و صفات است  
 محسوس شیون و اعتبارات که قیام باصل خود و آنکه اسما و صفات باشد با مر به که تعبیه از آن به ذات نموده آید بطالع سبع الناس که جامع ترین کمالات است اگر حفظ است و اگر حفظ اثر صفات است و جباله و در حاله او پر تو اسما و اعتبارات ذات  
 تعالی و تقدس از نفس ذات در وصف تعبیه لفرموده اند و قیام آن با آن ذات  
 مذکور سوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیام نشان بذات است تعالی

و تقدس دیگری با آنها چگونه قائم باشد جواب نمیدم که یکس بآنها وقتی قائم نمیشد که مروج بود و اگر آن در مرتبه تو بود و بهر شرف و بهر قدر پدید آرد و بهر چه با اینها قائم نباشد که ضعف است و آنکه فقیر و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ است که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات عدم و لا ذات که هر دو یک معنی است هر چند با قیام فلسفه تعالی در بیان این دو مفهوم پیدا کنند اما حاصل ندارد و در حقیقت مرتبه شان است بود و در این مرتبه نیست بدین کار آید و خود را نفی انداخته است و بر سر را چگونه بر دارد و حقیقت بحث است که چون محسوس اسما و صفات در مراتب عدم است نشانه است بقای قیام آنها بآن مراتب می نماید و آن مراتب در ذات آنها با اعتبار قیام و تخیل می شود و در حقیقت قیام آنها باصل خود است و تعلق بمراتب ندارد و جز در توان آنها را بمراتب عدم کار نیست جوهریت ذاتیه آن مراتب اینجا هیچ گنجایش دارد عدم قابلیت مدعی بودن ندارد و جوهر چگونه بود و این عارف تمام معرفت که اصل مرتبه ذات است تعالی و تقدس و بقای ذات یافته و همه وقت حکم عنقا است مغرب دارد که عزیز العزیز و غریب العزیز است بعد از قیام بقا ذاتی جوهریت فرموده است که قیام این طلال و محسوس و اسما و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول آنها را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما اقیام به پر تو آن ذات باشد که بعاریت عطا فرموده است پس این عارف که کتب از جوهر و غرض باشد و سایر افراد ممکن مجزا اعراض باشند از جوهریت شده اند و در خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم الحرفین مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد تا شیخ قدس سره و در دقیقه را این فروگذاشته است آنکه عارف اکمل را از این حکم استعنا و لفرموده است دوم آنکه قیام او بذات احد داشت تعالی و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند بذات تعالی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است قیام عالم بآن درجه عطا چه رسد و عالم چه باشد که محسوس قیام بآن ذروه قصوی نماید  
 اما نشان آن کوه دست بود و درخت بین لایه بود و معانی این عارف از عالم جدا است و حکم از اسما و صفات نیست و محبت ذاتی حکم از اسما و صفات است و اصل خود

گذاشته معیت باصل صل خود پیدا کرده است و خود را در آن اصل موصول قافی ساخته اگر چه الکریم  
بمقتضای کرمیت بل جزا الاحسان الا الاحسان مکانات فناء او را ببقا او فرموده است و در آن  
قافی شده بود آن باقی گردانیده و مظهر ذات و انوار و صفات ظهور کرده و مراتب جامع ساخته  
پس سایر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق کفر قطره داشته باشد نسبت بدیسه  
محیط چه اسما و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدر کم و مقدار نیست قطره را  
هم قدر است نسبت بدیسه و اینان را در جنب آن توان گفت که آن هر نیست ازینجا  
علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیسه قیاس باید کرد و غطر و علو و درازنای  
باید نفیید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم این صاحب دولت را که بقیه  
ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی داده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات  
باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در رنگ سایر افراد عالم وجود این بقا و  
اکمل اطلاق کلمه انما که از وی ذائل شده بود و خود می نماید و در هیچ مرتبه از مراتب بقا  
الطلاق انما بر خود می تواند کرد و زیر آن بقا که اکمل متفرع بدقت است که نام  
و نشان اطلاق کلمه انما برابر داشته است بگنجایش بود هم نگذاشته الزامی لا یجوز  
تقصیه مشهوره است و آنکه خود می نماید ذائل نموده است مغلوب و ستر شده بود و در  
عارض سر کشیده است و غالب آمده و آن المغلوب قلیب باید دانست که نصیب از مرتبه عنیا و  
حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که حصول ذات باقی داشته  
است و صفات او تعالی قیام داشته ماسوا که آن هر قسم فنا و بقا که پیدا کند نصیب او  
از آسمان و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هر چند اسما و صفات را از ذات تعالی  
انفکال که نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از صفات دیگر اگر چه عین عدم  
انفکال که صفات از ذات جمیع را در تو هم اندازد و نصیب صفات را نصیب ذات دانامد  
لیکن هر کدام را علامات و انوار است و دیگر است و علوم و معارف دیگر که برابر با موصول این  
دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماید که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگی نیست  
رواست که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از انفس ذات تعالی نشود چه تجلی غوی

ظلمت می طلبد که ظهور در مرتبه ثانیست و نصیب انفس ذات که گفته شد شایسته ظلمت را بر تابد و انفس  
تجلی و ظهور هم رویوش گردد ظهور ذات که نصیب از صفات کائن گردد آنم ظهور ذات است  
در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس  
چه ذات غرضانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی  
ذات بود **سوال** شیخ محی الدین بن العربی و ابجانب او قدس الله تعالی اسرار هم تعین اول تجلی  
ذات گفته اند و آن ظهور ذات است تعین علی جمیع اعتباری از اعتبارات ذات است که چه جامعیت  
**جواب** آنچه معتقد بن درویش است آنست که آن ظهور علی جمیع که تعبیر از آن تعین اول  
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیوه از شیوئات ذات است تجلی ذات جامع جمیع  
شیوون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیوون و اعتبارات اعتبار علم آنها در رنگ سایر اعتبارات  
ذات است که دست و موصول شان از دامن غنا آن مرتبه مقدس گویا است اگر گویند ظهور  
در مرتبه ثانی مقصور بر علم است چه در خارج انفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی و غنا  
علم خواهد بود و ظهور در علم است یا خارج حق ثالث سبب نموده است تا آنجا ظهور را ثبات نموده اند  
گویند قادر است که بشان علم که اعتبار است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که  
بر آنچه ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر آنچه ظهور نماید که اعتبار علم  
و سایر اعتبارات را آنجا بگنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ماورای مرتبه خارج و مرتبه علم بود  
که ظل خارج بود و بعلم کارند داشته باشد و تجلی ذات را مقید به تعین علم ساختن در باره بگویند  
در آوردن است بلکه آب را در سرب جستن شاعر گوید که در زمین کما جی قلیه جود  
اصناع العمر فی طلب الممال که آری اعتبار علم جامع ترین سایر اعتبارات ذات است آنجا  
کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتبار نیست اگر بسبیل تجویز ظهور علم را ظهور ذات  
گویند و بر آن اطلاق تجلی ذات نمایند بگنجایش دارد اگر چه اطلاقات ایشان بعید است  
و از مذاق شان مستبعد که لا یکنی علی الناظر فی کلامه **سوال** شیخ محی الدین بن  
العربی قدس سره روایت اخروی را بصورت لطیفه با مثنوی مقرر ساخته است معتقد  
درین مسئله چیست **جواب** روایت صورت جامع مذکور روایت حق نیست بل معل



رویت فخریت از مطالب کمال است که در عالم مثال معلوم می شود است و یاده الموفقین  
 بیکرین و او را رک و مضرب من شال و دریت حق سبحانه و تعالی صورتی که در اودان فی الحقیقت نفی  
 رویت حق ربین است جل و مانده صورتی که در عالم مثال حاصل گردید و هر چند جامع باشد باقی  
 غایب شال خواهد بود و مانده شال به چند وسعت و در یک از عوالم عقویه اوست لغایب جامعیت  
 صورتی که در دست بود و کج نش و دره که جمیع کمالات و جوهرات جامع باشد و همه را ضبط نماید  
 تمام آت آن مرتبه مقدم کرد و رویت و جوهریت آن شود و بعد از آن که جمیع کمالات  
 و جوهر است و جامع ترین معانی فایده کنش نه از آن که جامع جمیع کمالات و اعتبارات فایده بود و در  
 تحقیق آن با گذشت و در مثال آن که در عوالم عقویه و در دست جامع جمیع کمالات و جوهر  
 باشد و از آن تقدیر آرا جامع بود و در مثال آن مرتبه مقدم کرد و رویت و جوهریت آن  
 فی الحقیقت رویت مثل خواب بود و محض صادق غایب و غنی آن الصلوات و السلام رویت و جوهر  
 رویت قدر الیه البدر تشبیه فرمود و در هیچ فایده نداشت و رویت مثل در رنگ قرص است و طشت  
 آب که از آب فطرت حیه آنرا به پند آید و در آن می آید که در آن مرتبه مقدم کرد و در مثال  
 خانه علی تو را که در اصل گرد و از نظر مرتبه خارج شوی پس آن که تمام و آن ظهور و در آن ظهور  
 بود که تعبیر از آن تبیین می نمود و در مثال آن در عالم مثال و در عالم عقوی و در عالم غیبی  
 علی نماید و این خلل با سببش که بصورت لطیف در عالم مثال می آید و در بصورت انسانیه  
 کمال باشد که جامع ترین معانی است آن همه خلق و در عوالم عقویه و در عوالم غیبی و در عوالم  
 اعتباری آمده باشد اما رویت حق است جل و عظمای را بر اسب ظهور است و صورت بود و از عوالم  
 بی کیفیت و چون باشد ایمان رویت اخرویه با آیه و در هیچ نیست و چون بنیاد پر است  
 خلق و وجود آخرت را متحقق و وجود دنیا بیچ نیست نیست آنکه هر یک را بر دیگر است  
 قیاس نموده آید و هر یک را دیگر است و هر یک را دیگر آید و در هر یک را دیگر است و هر یک را دیگر است  
 و لذا در فرق آنرا سه لطافت و لطافت است و این را خشت و کثافت و تنج قدس سره  
 حق را جل و علا در هر یک و آن خانه ظهور و بی اثبات نمی نماید و در او را سه مجامع و نظایر ظهور  
 مشاهده و رویت تجویز نمیکند آن ایشانند و من چنانچه می یارم چه توان گوید و من عرض می کنم

شیخ است قدس سره که کاتبی بادی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان را بنیاد نهاد است  
 و شرح و بسط داده و اوست که در تجوید و اتحاف و تفصیل سخن گفته است و فشا و قدس سره  
 و مکتب را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کمال حق داده است جل و علا و عوالم  
 موجود و تفصیل ساخته و اوست که تنزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را  
 جدا کرده اوست که عالم را همین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن  
 مرتبه تنزیه حق سبحانه و را عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزه و میرا دانسته  
 شایخی که از شیخ مقدم اند و درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و بارمود گفته اند و بشرح  
 تفصیل آن نیز داخه و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تقلید شیخ اختیار  
 کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده و پس اندگان نیز از برکات آن بزرگ استغافه  
 نمود و ایراد از علوم و معارف او خط وافر گرفته جز از اقتدر سبحانه معانی را بخانه خایه مالی الباب  
 چون بگویم بشریت مظان خطا و مجال صواب با یکدیگر غلط است و انسان گاهی در احکام غلطی  
 و گاهی مصیبت است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید دانست  
 و مخالفت آنرا دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد بجز صادق فرموده است  
 علیه و علی آله الصلوٰه و السلام علیکم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکلیف مناسبت  
 بیلاحق افکار است و اختلافات انظار را سیمبویه را هر چه توان گفت که بانی حکام نظر خوا  
 اما مخفی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظارشان کمال و تفتیح پیدا کرده است چیزه  
 دیگر است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوح دیگر گشته است و احکام علی و افت  
 ر بنا آتاسن لذتک رحمت و عینی لاسن امر نارسد ا مکتوبات هشتم نیز مختصر  
 محمد و مزاده محمد مصحوم سلمه اقتدر سبحانه در استناد شیا بذات محبوب عارف احمد قدر الذی  
 بدانما لهما و ما کنا لنتدری لولا ان بدانما اقتدر جات رسل ربنا با حق غلیم الصلوات  
 و التسلیمات بر نخله را با صل خود شا هر چه است و بیج خار سه و خشک در میان شان  
 مائل نیست اگر خار و خشک است اقبال او بخود است و آنرا من او از اصل و ظل پیش از  
 امانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال وجود و توحید وجود و استفاد از اصل است

سر است که به توسط اصل مگر نفییب او شده باشد و آن لاشه کف است و مجرد اعتبار و این  
 فعل از کمال نادانیه اصل خود فراموش ساخته امانات او را از خود انگاشته است و خیانت در  
 امانت نموده با وجود جمیع دانسته که از راه عدم دار و خود را حسین و کامل دانسته لیکن  
 با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را بجهت وسیل طبعی باصل خود کامل است دانند  
 یا ندانند بلکه بجهت که بخود دار و همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است در آن که حسن و  
 کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و نتیج از خود چیز دیگر ندارد که  
 محبت بآن تعلق گیرد کما حق غیر مرده و چون بکرم خداوندی جل سلطان این مرض خود بینی از  
 زایل گردد و از جل مر کب که داشت با د آید و امانت را از اهل امانت داند و بواسطه  
 اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبال آن  
 سبیل شود و این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایت  
 مافی الباب چون ظاهر ظلال اسما و صفات واجب است تعالی اصول آن هم اسما و صفات خواهد بود  
 و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود است که اسما و صفات باشند و جوهری در میان  
 انجانیست که بوی قائم بود و نظام ادست و لیکر ان الکل و با قدیم صدق برین سر آگاه شده  
 گفته است که عالم تمامه اعراض است و جوهری در میان انجانیست که بوسه قائم باشند اما  
 خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفسها گفته است و از اصول انجانی غافل مانده که  
 آن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض محبتهم  
 نموده است و قیام آنها بذات حق دانسته جل و طلاله با اسما و صفات که موصول آنهاست  
 قیالیست شعری با معنی القیام بالذات المحرودة عن جمیع الوجوه و الاعتبارات و لا یحلی القیام  
 به الا بالاختصاص الناعت و لا لغت که فلا قیام و اینهم ان القیام من جنس الوجود  
 الاعتبارات المستغنیة فلا معنی ناشیاء فی ملک المرتبه المقدسه و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات  
 باشند باچاره موصول شان باصول شان خواهد بود که اسما و صفات باشند و اگر باصول اصول  
 هم بر سر منتهی بذات مجرد و مقدس نخواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و اصالت با جوهر  
 انجانیست که نیست که عطا ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را  
 انجانیست نباشد لیکن عادت اسما و جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون  
 متطاو له و از منته متباعده صاحب دوستی را بعد از فنا و انزاع بقا اکل می بخشد و انموذبه  
 از ذات قدس او را عطا میفرماید که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند  
 اسما قائم باین انموذج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب  
 حقیقت او بود و کمال انسانی او با انجام رسد و نعمت در حق او تمام گرد و گشتن سیکلیم نیک شایع  
 عالمی که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند  
 چنانچه اول قیام اسما و صفات داشتند اسما قیام آنها بآن ذات موهوب مربوط ساخته اند  
 و بآن یکذات همه را قائم گردانیده و خاص کنند بنده معلومت عام را + سر فلانست انسان که در  
 کریمه الی جا عل فی الارض خلیفه آمده است انجا تحقیق میگردد و حقیقت خبر ان الله حق آدم  
 علی صورت در عیاقم واضح میشود و آنکه انجانیست که انموذجه از ذات اقدس او را عطا می فرماید  
 از تنگی میدان عبارت است والا انموذج را آنجا چنانچایش است و کدام چیز است که بقدر او  
 بر آید و صورت را آنجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود  
 هرگاه بعد از قرون متطاو له پیدا شود نقد و آن در یک عصر چه صورت دارد و اگر تعین مدت  
 ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا با و رکند و بنا آئنا من لدنا رحمة و بی لسان  
 امر را شد آ باید دانست عطفی را که بقا است ذات مشرف سازند آن ذات موهوب بچون  
 خواهد داشت و در جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه چون است معید بوجه و اعتبار  
 است تا بچون نشود و از وجه و اعتبار نزدیک فاعی را که نفییب از بچونے دارد و شاه راه است  
 بذات بچون حقیقه جلشانه چنانچه وجه و اعتبار نخل را را می است بوجه و اعتبار که اصل و  
 ذات مجرد نخل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات مجرد بچونی و این ذات موهوب کند  
 عارف است چه کند آنست که درای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماوراء جمیع اعتبارات  
 و سایر افراد عالم را که نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبارات ذاتی نیست ماوراء اعتبارات  
 که آنرا گفته شود پس چون در ایشان کند نباشد از کله اصل چه نفییب شان بود کند است

که گفته راه دارد و وجه را بکثرت چه مناسب است که گویا محاذی که افتاده است و وجه را از آنکه محاذ است  
گفته چنانچه رسد هر چند دور تر رود و دور تر افتد **س** هر سه نرسد بکعبه است اعراضی بکین رو که تو  
میروی بترکستان است به اطلاق محاذات که برکنه از تنگه محال عبارت است محاذات در آن  
حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی چون در صورت شالی چون بصورت محاذات تمثل  
سگر دو اطلاق محاذات بسبیل تجویز نموده می آید بنا بر آنکه خدا نا ان نینا او اخطا نباشند  
بشوق چون افراد عالم را که اعراض محبته اند قیامی بذات محبوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت  
نسبت نیز اینان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه بود اگشت نصیبی احاد و اولاد  
ازین راه از ان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف است گویا بتوسط  
ذات خود در ارتباط بچون بذات بچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس  
بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است تنگنه غریب بشوق  
هر کس که بذات خود انتساب بذات اقدس است جلشانه و وصول است بچون آن  
مرتبه مقدسه آن کس را خافیه مض و نکات از ان مرتبه مقدسه اصالت و استقلال و قدرد  
و توسط در میان نیست و سائل در مادیون آن مرتبه متذکر است هر کس را از او اصلان  
آنها بقدر استعداد و خویشتن است بطریق اصالت و اتمه سبحانه اعلم بقایق الامور که  
و استقامت علی بن اربع الهمدی مکتوب **هشتاد و یکم** نحو جلال الدین حسین در محل محال و غیر  
واقع او بعد از احوال و القلوات و تبلیغ الدیارات معلوم فرزند می اغزی نماید که صحیفه شریفه  
که ارسال داشت بود و چون تکمیل یافت و بصورت صورتی بود و فرست بخرید  
واقع که رد داده بود و نه نشسته بود و تفسیر از او است اندازد اراج یافته بود که در بعضی  
بود که یکبار میوش گشته افشا و گویا جان از بدن برآمد و چون باز با فاقه آمد نور می دید بشال  
آفتاب و خشنه که از قایت لطافت هیشک ساخت بود چنانچه شخصی محبوبه را بین و در بر تو  
جهان می نمود و در دایره و نشانه از دایره ناکشوات فرزند میس با و که انسان مرکب  
از ساطعت سبغه مشهوره است و به لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال و موجود  
و دیگر تا این زمان احوال از دایق فرزند است لکن بطیفه قدب داشته و به کتبیات قدب

متلون بود و الحال این وارد قوی که بشعور ساخته بود و به لطیفه روح تو فرو آمده است و روح  
در صرف خود آورده ان الملوك الا و غنوا قریه اشند و با و جعلوا الغرة المبالا ذله چون بشاد  
و شعور که روح بوده است مغلوب وارد می گشت بیوشی نقد و وقت آمدن وقت کار و بار شما  
بطیفه روحی متعلق است در معلقه امروزه پاره امداد و امانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است  
و ظهور اثر آن شده و شده معلوم شد که و سسته پیدا کرده است و در مدد سیه است حضرت  
حق سبحانه تعالی با تمام رسانا دو واقع دوم که پوشیده بود و در تلاقی پروین و نباتات انش را  
در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعه ایست که جمیع نسبت قلبی نسبت روحی است  
تلاقی این دو قسم کوکب نموده اند پروین چون انتظام کوکب است بقلب مناسب است  
و نباتات انش چون انتشار دارد بروح مناسب واقعه دوم از بعد از واقعه اولی نظیر گشته است  
درست است و جمیع حصول و نسبت نموده و آرایش است بهر دست است چه بسا است که نسبت  
حاصل گردد و در ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد از ان بواقع دیگر ظاهر ساخته اند و واقعه  
سجانه اعلم بالصواب سجا که لا علم لنا الا بالعلمنا و استلام **مکتوب هشتاد و دوم**  
حضرت محمد مزاد اخواجه محیی و خواجه محمد معلوم و ظننا و را علی آلام مجازت با بعضی بیانات  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا فرزندان گرامی بحیث صورتی و معلومی تحقیق  
باشند درین سفر و کلمات صحیح الی برابر غزوت آن دو فرزند عزیز می یابند و است که از ایشان  
فارغ باشد هر چند وصول تو نیم از حتم حقیقه جلشانه بشیه تذکره که در افتاده و زیاده و رسوخ  
جدید در روز بروز و در رسوده می آید و بیاض می رسد اما کسیکه در کنگر است و آن و آنکه حظ  
گیر و کدام خواجه محمد با ششم غفر است که ذوق نعم کن و در دینی اجماع متذکر میگردد و لیکن درین سفر  
اجیه از شدت سخن از خلصان صحیح العذر گشته است چند است و مگر موافقت کنند حسبنا الله و نعم  
الکریم و رفا هم لم المذاذ و حق لم الیس احد لکاف عبده و یلزم مفارقت شما و از آرد بوده شی  
بشد و نماز تجدیدی بنید که شاهر و برادر با یک ازین یاران پیش وکیل با و شایسته اند و نو که شاهر  
اگر دید و تجویز نوکری را آن وکیل اغویض نموده اند که هر کرای بل و اند نو که بر دو هر که تجویز  
نیکمند بر ورسته چهره او مینه پسند و نو که گریه ازین بر سر شاهر هر دوی شمار نشسته است



و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکری نگرفته من از شما میسرسم آن ثالث را چرا چهره  
نوشته شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزد یک روی او آورد و نیک ملاحظه نمود  
گفت سیاهی دارد و از یک باین لفظ چیزی گفته و نوشته حمد الله سبحانه که خاطر از جانب  
بر روی شما جمع گشت که قبول کردند اما از آن یار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد کاش  
بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبه با سیزده مکتوب هشتاد و سوم بحضرت  
مخدوم و ذاب کبار سلیمان عبدالقالی در برکات حکم که بودند در آن با اختیار است فرزندان گرامی  
بجمعیت باشند مردم همه وقت کنت بی بار در نظر میدارند و فحله ازین مضیق میگذرانند  
که در نامادی و بی اختیار می دانامی چه ملائحت و جمال است و کدام نعمت برابر آن است که این  
کس را بی اختیار از اختیار او بر آرد و با اختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیار او را بر نایب آن  
بی اختیار می آساخته از دائره اختیار او آرند و کالیت بین یدی الغسال در ایام حسن کتابی که  
مطالع نامی و بی اختیار می خودی نموده و عجب حظ سیرگرم و طریقه ذوق میافتم بی ارباب فراغت  
ذوق ارباب بلاراجه دریا بند و از جمال بلاسه او چه درک نمایند طفلان را حظ مختصر شیرینی است  
و آنکه از تلخی حظ فرار گرفته است شیرینی را بچوبه نیمه و ع مرغ انشوراه که لذت  
شناسد و اندر آید و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و چهارم بحضرت  
عبد الغفور در آداب انضباط علیه محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید  
که بعد تصحیح عقاید بموجب آراء صاحب اهل حق شکر امد میسر و بعد از علم با حکام لغتیه ضروری  
و بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی باشد که در اندیشه بشرط آنکه آن  
ذکر را از شیخ کامل کمال اخذ کرده باشند زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر هر شیخی  
مسموم دارد که بغیر از ادای فرغ و منن مکنده هیچ چیز پذیرد و مستی که عاوت قرآن و عبادات  
ناقله را نیز موقوف دارد و با وضو و بی وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده و بین کار مشغول  
باشد و در آمد و رفت و در خور و غفلت از ذکر خالی نباشد ذکر تو ذکر تا ترا جان است بی  
پاکی دل ذکر عزیزان است بی چندان بدوام ذکر پردا که غیر مذکور از ساحت سینه او خست  
بر بند و از ماسوله مذکور نام و نشانه در باطن او نماند آنکه ماسوله بطریق خطره هم در دل او

خطر نکند و اگر تکلف احضا غیر نماید میسر نشود و بواسطه سیاهی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است  
و این نسیان که دل را از جمیع اسما و مطلوب حاصل گشته است مقدم حصول مطلوب است و میسر  
و حصول اوست از حصول مطلوب و حصول یقینی بمقصود زیاد چه نویسد که در او و او است  
کیف الوصول الی سعاد و دونها بقلل اجمال و در ضمن خیانت و چون برادر عزیز این سبق را  
بنایه الله سبحانه با تمام رسان طلب سبق دیگر نماید و اقد سبانه الموفق و السلام علی من اتبع الهدی  
مکتوب هشتاد و پنجم بحضرت محذوفه خواجہ محمدمعصوم در وعظ حفظ اوقات احوال  
و اوضاع این دو دست و دست و دست است السؤل من الله سلاما و استقامتکم بمشیته و سعادته  
اگر اجمیر رسیده شد و ازین عقیبات شد اندر آید اگر راست مفرط نباشد میسر گشت بشما خواهد نوشت  
و خواهد طلبید انشاء الله تعالی بجمعیت باشند و تحت خود را نامی مصروف مراضی مولا  
چاشانه سازند مبادا در فراغت افتند و مظالم نفس نمایند و بایل و عیال موافقت تمام بیکند  
و مقور و در کارخانه هم نمایند جزو مان و نداشت وقت نخواهد بود و مود و نخواهد داشت  
این صحبت و این دولت را استقامت و اندر با هم امور گذرانند بشرط است معارف  
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سرسری گذارند و بعد و بعد  
در مطالعه آن کوشند شاید در یکی از کفونات آن منکشف گردد و سرایه سعادت شود  
در ماده شما بشری یافته ام که در مکتوبه نوشته بخواجه محمد ششم کشی سپرده ام که بشما رسانند  
که بکم خود حق سبحانه و تعالی شایسته گزاری و قبول فرمایند اما ترسان و لرزان باشند و  
بلو و لعب گذارند بعد صحبت مبادا تاثیر نماید و بکفرت حق سبحانه تلج و متضرع باشند و بقدر  
ضرورت بایل حقوق اشکال نمایند و خاطر داری کنند و با جا و مستورات بلفظ و نصیحت و تذکرات  
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان درین گنند و جمیع الهامه را بناز و صلاح و اتیان کلام  
شرعی مرغیب نمایند تا کم سنون عن رعیت حق سبحانه و تعالی بشما را علم داده است محل بروفت  
آن نیز کرامت فرماید و بران استقامت و آیین مکتوب هشتاد و ششم بدویش حبیب خادم و کرامت  
ظهور خوارق و قلت آن را کتاب مفعول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص  
که کثرت مباحات مفعول بعد مشبه رساند و از انجا عبادت یا بعد مشبهان سجوا الی محرم آورد

اگر امانت نکند و خوارق کجا برین دانه و مباشرت مباح تنگ تر گرفته شود و بقد فرود است گفتا نمود آید گنجایش  
 کشف و امانات بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت  
 چه انظار نبوت واجب است نه انظار ولایت بلکه شرط و انظار در غیر تبادله است زیرا که آنجا دعوت خلق است  
 و اینجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را انظار لازم است و قرب را مستی مناسب کثرت ظهور  
 خوارق از وی دلالت بر غنی است او بر دیگران که آنقدر خوارق از ایشان بظهور نیامده است  
 ندارد بلکه و است که ولی باشد که اصلاً غارتی از وی بظهور نیاید فعل باشد از اولیای او که انظار خوارق  
 بخیر و اندیشه چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینست در کتاب خوارق فرموده است هرگاه در انبیا علیهم السلام  
 و السلام ظهور قنات و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب غفلت و منفویت نباشد  
 در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکارم که مقصود اصلی از ریاضات و مجاهدات انبیا  
 علیهم السلام و التسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت و مباحات را بر بغوس خویش تحصیل ظهور  
 خوارق بوده است که بر ایشان واجب و شرط نبوت شان بوده و وصول بدرجات قربانی  
 جل سلطان چه انبیا علیهم السلام و احمیات مجتبه اند که بقلب جذب محبت کشان کشان ایشان را  
 می برند و بی مشقت شان بدرجات قرب الهی جلشانه میرسانند انابت و ارادت است که ریاضات  
 و مجاهدات از براسه وصول بدرجات قرب جل سلطان آنجا در کار است که راه مریدان است  
 اجتناب راه مریدان مریدان بمشقت و محنت بپای خود میروند و مراد از انابت و تنعم می برند  
 ولی محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت  
 است و در راه اجتناب از مباحات شرط نیست مع ذلک نافع و سودمند است شل شخصه را که کشان کشان  
 سیرند و او بآن کشش و مشقت خود را نیز در بردن در کار دارد و دود و درود و آنکه سعی خود را  
 کار نفرماید هر چند و است که گاهی کشش تنها که اوقه بود کار بیشتر کند از آنکه کشش مرکب  
 مذکور کند پس سه و درود و مشقت در راه اجتناب شرط کمال و وصول هم نبود چنانچه شرط  
 نفس و وصول نیست آرسه احتمال نفع دارد و لوفی بعضی المحال و فوائد و منافع ریاضات  
 و مجاهدات که عبارت از اقتضای برض و ریاضات مباح است از باب اجتناب از نیز بغیر  
 این معنی که مذکور شد بسیار است شل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

بجای

الگوامات دنیایه و دینه چه هر قدر که از حوائج ضروری است داخل دنیاست و آنچه نفوس است  
 از دنیا است و نفع دیگر در ریاضات و اقتضای بر ضرورت قنات محاسبه و مواظده آخر وی است  
 و ایضا سبب ارتقا در جات اخروی است چه هر قدر که در دنیا محنت است ضمانت آن در آخرت  
 مست است پس وجه دیگر هم از براسه ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم السلام و التسلیمات  
 سواسه و حجه که بالان ذکر شد پیداکشت پس واضح شد که ریاضات و اقتضای بر ضروریات مباحه  
 اگر چه شرط وصول در راه اجتناب نیست اما فی حد ذات محدود و محتمل است بلکه نظر بر فوائد مذکور  
 ضروری و لازم ربنا آتامن لدنک رحمة و انبی لنا من امرنا رشد و السلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب **بشماره دوم** بمحمد الانا صاحب کوالانی در اسرار مرادی  
 و مرید حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله و سلام علی عباده الذین اتقوا من  
 ربهم و هم مراد از مشرکشان سلسله ارادت من به توسط باب الله متصل است  
 قنات و دیدن نائب مناسب با قدر است بمانه و ارادت من بخیر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بواسطه کثیره است در طریق نقشبندیه بیت و یک واسطه در میان است و در طریق قادریه  
 بیت و پنج و در طریق چشتیه بیت و هفت و ارادت من با صد قنات قبول ساطت  
 نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول اقتضای صلی الله علیه و سلم و هم هم مرید  
 نزد او صلی الله علیه و سلم بر خوان این دولت هر چند طفیل ام اما ناخوانا و نیا من هم  
 و هر چند تا بهم اما از اصالت بی بهره نیستم و هر چند اسم اما شریک دولت من شریک که از ان دعوت  
 بسری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با محمد و ممانه طیبیده اند بر سر و این دولت  
 حاضر نشده ام و تا نخواسته اند دست بایند دولت در اندکده هر چند و بیسته ام اما بر بن  
 حاضر و ناظر دارم هر چند در طریق نقشبندیه پییر من عبد الباقی است رضی الله تعالی عنده اما نقض  
 تربیت من الباقی است جل جلاله و عمر لواله من بفضل تربیت یافته ام و برهه اجتناب از سلسله  
 سلسله رحمانی است که من عبد الرحمن ام چه رب من رحمن جلشانه و هم احسانه و مرید من  
 ارحم الراحمین و طریق من طریق سبجانی است که از راه تریه رفته ام و از اسم و صفت جزایات  
 تقدس و تعالی آن خواسته این سبجانی نه آن سبجانی است که بطایم آن قائل گشته است که از

این ساسه نیست آن از دایره نفس نه برآمده است و این ماورای نفس و آفاق است و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گرد است از تشبیه بوی برسد و آن سرچشمه از شکل جوش زده و این از عین مجرب آمده است از هم الرحیم در حق من اسباب تربیت را غیر از معادلات ندانسته است و علت فاعله در تربیت من غیر از فضل خود را نشانفته از کمال کرم اتهام و غیره که در حق من در و نقایع و نقیصه تجویز نمی فرماید که فعل دیگر در تربیت من مدخلی باشد و یا من بدگیرم در نیمنه متوجه کردم مراد می آید ام جل شانه و محبت با فضل و کرم نامتناهی او تعالی ع با کربان کار با دشواری است

الحمد مقدس البخل والاکرام والمنته والصلوة رسول الله و التحية اولاً و آخراً  
مکتوب هشتم و دو ششم بحضرت مخدوم زاد عالمیریه خواجه موسی سید احمد تعالی صا سراف  
فلت غلیل و اثبات تعین وجود و حق سبانه و نقایع بند را که بدولت خدمت  
خود که بالا صلا مخفوس بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مشرف سازد  
و بولایت ابراهیمی هر فردا که داد او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفت  
که از لوازم خلقت است در میان می آرد و چون نسبت خلقت که از لوازم آن انس و الفت است  
در میان آمد قیج و کرامت اخلاق و اوصاف غلیل از نظر ملاحظه گشت چه تیج آرد در نظر باشد  
باعث نفرت و بے الفتی خواهد بود که منافی مقام خلقت است که سر اسرافت است سوال  
از تفاوت قیج اوصاف غلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که رواست که درین موطن نسبت خلقت  
قالب آید تیج اوصاف غلیل راسته سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علمش کما هو است قیج را غیر  
قیج و التفت و مغلوب نسبت خلقت شدن جائز نیست جواب در هر قیج وجهی از وجود  
حسن کائنات است پس تواند که قیج را نظربان و حسن حسن و اند و حکم کائن آدمی فرمایند باینست  
که هر چند در آن قیج حسن متعلق پیدا شده است اما چون وجهی از لحاظ و منظور موصی جل شانه  
است است ناچار بلکه الا ان حزب الله من الغالبین بر سایر وجود قیج آن غالب آید است  
و بمس را برنگ خود ساختن و تحسن گردانیده فادانک یبذل الله سیما تم مناسبت  
بدان ارشد که احمد تعالی موار انظر اذ که نسبت و بیان خلقت و محبت عموم و خصوص است

خلقت عام است و محبت فرد کامل او چه افراد انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد  
و میفرماید و بے آرامی آرد خلقت سر اسراف انس و الفت و آرام است محبت است که نشاء گرفتاری  
پیدا کرده از الزام دیگر خلقت متغیر گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنر است که محبت درین  
امتیاز پیدا کرده است از سایر افراد خلقت در و و حزن است و نفس خلقت بمهرش عیش  
و فسخ در فرح و انس در انس است از نجات او اند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی غلیل خود را  
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در دنیا که دلبر من است اجر عمل کرامت فرموده و بعد در  
آخرت قال احمد تعالی فی حق و اینشاء اجسره فی الدنيا و انه فی الآخرة  
من العاصمین و چون محبت نشاء در و و حزن آید پس در هر فرد که محبت غالب باشد  
در و و حزن بیشتر بود از نجات گرفته باشند گان رسول الله علیه و سلم متوسل  
الحزن و او فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ما اودی منی مثل ما اودیت چه  
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام و چه چنان  
محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اما چون نسبت محبت در میان آمد  
محبوب نیز در رنگ محب و الی گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الا برار الی  
تعالی و اما الیسم اشد شوقاً اینها سوال است مشهور که شوق در مفقود باشد  
و چون از انحضرت جل و علاهیچ حسین مفقود نیست شوق چه بود و اشد شوق چه باشد  
جواب گویم که مقتضای کمال محبت رفع اثینیت است و اتحاد محبت محبوب و چون که اثینیت  
مفقود است شوق موجود است و چون متناسخ اتحاد با مالت در محبوب کائن است چوب  
شاید که بجز و وصل محبوب هم قناعت کنند تا چار اشد شوق در جانب محبوب بود و متوسل  
الحزن صفت محبوب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و هر چه بخواهد او را  
میسر است پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق تحقق گردد جواب تنهای ابراهیم است  
و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از ارادة او سبحانه تملک کنند تا بشود و ارادة حصول آن  
بود و وجود آنرا نخواهد ع در عشق چنین بود اما محبیب باشد پگاه است که در عشق مجرب و در غلظت  
باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب گریزان



باشند این ادویه ای عشق است بلکه از بهر با عشق من لم یزق لم یدر بر سر اصل سخن در و هم  
و گویم که خلقت پس مقام عالیت و کثیر البرکت است در عالم مجاز بر کسی که با دیگر است و لغت  
در سکونت و آرام است همه از لظلال مقام خلقت است و همچنین بر سبط و لذت و آراست  
که از صوره حسن و منظر جمیل کائن است از مقام خلقت است و محبت و دیگر است و لذت و آراست  
و انفس و لغت آن در میان بود هیچ مر که بوجود نیاید و هیچ جز و او با جز و دیگر  
منه انحصار که نسبت تضاد داشته باشد منظم نشود بلکه هیچ وجودی با ما نیستی منم  
نکرد بلکه هیچ ماله در تحت ایجاد واجب تقدیر داخل نیاید چه حب است که سلسله  
از یاد را در حرکت آورده است و باعث وجود اشیا شده ان اعرف خلقت الخلق  
اصدق قدسی است و حب فرد کامل خلقت است چنانچه تدریج پس اگر خلقت نبود هیچ چیز  
موجود نگردد و یکس با دیگر جمع نشود و لغت تکرار وجود و عالم و نظام او هر دو مربوط  
به خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز در رنگ وجود و مفقود گردد پس خلقت اصل ایجاد  
هم در جانب موجود و هم در جانب موجود چه خلقت است که ممکن را بقبول وجود و مانوس ساخته  
است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم بر در قوت خود با خود بدولت خلقت آرام یافته است  
و با نیستی خود ساخته بلکه به نقیض خود نیز لغت و انس گرفته مرات کمال است و اوست و واسطه  
بر هر رقصات آن پس خلقت از جمیع اشیا سابقه بر کات او شامل موجود و معدوم گشت  
چون معارف و وقایع مقام خلقت دانستی و عموم بر کات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی نظام  
بالامالت مخصوص نبضت ابراهیم است علی بنیاد علیه الصلوة والسلام و ولایت آن  
ولایت ابراهیمی است پس بدانکه اکنون برین فقر بنو سل بر کات این معارف ظاهر  
سلطه اند که تعین اول تعین حضرت ذات تعالی و تقدس حضرت وجود آن تعین اول  
و هم در رب حضرت غلیس است علی بنیاد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة و التحية و البرکة و السلام  
نما او امام همه اندانی جاعلک للناس اماما و سید البشر بنیاد تعالی است او امور گشت اربعه  
بر ابراهیم صلی الله علیه و آله بنیاد علیه الصلوة و السلام و بعد از صیبه  
جوش است امور بنیاد تعالی و اوست علی بنیاد علیه الصلوة و التحية و البرکة و السلام و در

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علی محلی است در ضمن اوست و اگر تفصیلی است هم  
مندرج در و از اینجا تامل بود که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام ابراهیم علیه السلام  
با جوت یاد میکرد و سائر انبیاء را با خود علی جمیع الصلوات و التسلیمات و اگر سائر انبیاء بر نبوت  
یا و میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علی  
جمعی گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و آنچه در صلو منوطه  
آمده است که اصلیت علی ابراهیم تامل بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات  
تعالی و تقدس به توسط تعین اول وجودی و به توسط تمامی کالات ولایت  
ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اول مر آن مرتبه مقدسه را اوست و اوست که آئینه داری  
غیب الغیب فسر مروده است و البطن بطون را بطور آورده پس یکس را ادا  
توسط او چاره نبود خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات امر متابعت او فرموده  
ما به تبعیت او بولایت او برسد و ادانجی بحضرت ذات جلالت تخریر فرایده علی جمیع الانبیاء الصلوات  
و التحیات سوال ازین بیان لازم آمد که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل فضل باشد  
علی جمیع الانبیاء الصلوة و السلام و حال آنکه اجماع بر فضیلت خاتم الرسل است علیه و علیهم  
صلوات و التسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالامالت نصیب حضرت غلیل بود و دیگر آن  
به نسبت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالامالت مخصوص به خاتم الرسل  
است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگر آنرا به تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوة و السلام  
جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر  
و باعتبار قدم یعنی نظر و اصل است یا ناظر بنفس خود و اصل آن قسم که وصول نظری است  
بالامالت نصیب حضرت غلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است  
که رب است چنانچه گذشت و تا آن تعین نزد نظر ما در آن آن نفوذ کند و آن قسم که باعتبار قدم  
بالامالت مخصوص بحضرت حبیب است که محبوب رب العالمین محبوبان را جاس بر نذر غلیلان از اینجا  
در اندازد که به نسبت شان بر و غلیل باید که نظر او تا مقام وصول برین محبوبان علیه و علی آله  
الصلوة و السلام برسد و در راه کوتاهی نه کند تجلی ذات به کوه بالامالت مخصوص بحضرت غلیل

و دیگران تابع وی اند علی بنیاد علیه الصلوة والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالا صالت مخصوص کفر است  
خاتم الرسل است و دیگران تابع او اند علیه و علیه الصلوات والتسلیمات و چون درجه ثانی  
اقوی و افضل است در مراتب قرب تا چارتج ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل  
علیه و علیه الصلوات والتسلیمات بوی پیدا گردد و او مصلی علیه و سلم از حضرت خلیل  
و از سایر انبیاء علیه و علیه الصلوات والتسلیمات و التیمات افضل آدم پس فضل عقی در میان  
انبیاء الغیب این دو بزرگوار آمده هر چند یکی از دیگر فضل بود علیهما و علیه السلام لصلوات  
والتسلیمات و البرکات و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات چون رئیس  
مجان است چنانچه حضرت پیغمبر ما رئیس محبوبان است علیه و سلمی اتمام الصلوة والسلام تا چار او را  
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکلمه فرود مع من حجت بحضرت ذات تعالی عقیته است و دیگر را  
نیست و نیز در آن حضرت او را تقدیم است که بتوسل محبت او است و پس دیگر را آنجا  
مستحق نیست اما این فضل را مع حجتی است که توان گفت که مدیل کلی است چه جم غفیر انبیاء  
علیه الصلوات والتسلیمات در عیقام تابع او اند علیه نبینا و علیه و علیه الصلوات والتسلیمات  
مع ذلک فضل کلی همان است که غیب خلیل و حبیب آدم علیهما الصلوات والتسلیمات و هر چند بر یکی  
یک وجه تابع دیگر است در وصول نفرتی حضرت خلیل صلی است و حضرت حبیب تابع او علیهما  
صلوات والتسلیمات و در وصول قدس حضرت حبیب صلی است و حضرت خلیل تابع او  
علیهما الصلوات والتسلیمات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوص حضرت کیم را علی نبینا و علیه الصلوة  
و السلام آن قدر که این فقیر ظاهر شده بخاطر است که در کافیه ملایه ثبت نماید انشاء الله تعالی  
باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسد علیه و علیه الصلوات والتسلیمات  
آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا مائل نیست و انبیا را از حضرت ذات  
بالا صالت غیب است غایت مافی الباب و وصول بان درجه ایشان را مربوط به تبعیت آن نبی است  
علیه و علیه الصلوات والتسلیمات بخلاف آن نیست نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان مائل است  
مگر آنکه فروسی از او است را بالا صالت از حضرت ذات تعالی غیب بود آنجا نیز حیل و نبی مفقود است  
و تبعیت او موجود علیه الصلوة والسلام و خلیل ما هم باقی است سوال برین تقدیر فرق در میان

آن فرد است و سایر انبیا چه بود که حیل و هر دو مفقود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فروست  
با اعتبار بشرح است تا متابعت شریعت نبی نکند نزد و تبعیت در انبیا با اعتبار آنست که نبی متوسل  
و وصول بان درجه اولاً بالذات است و دیگر از انبیا و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب  
است و دیگر از اطفال او خوانند و به تبعیت او طلبند اما همه مجلس یک سفره اند و در یک مجلس  
علی تفاوت الدرجات استیفا و لذات و نعمات میفرمایند ایشانند که زله برادر ایشان اند و  
الوش خورشان گمردی از افراد ایشان که بکرم خداوندی جل شاناه مخصوص شود مجلس  
مجلس اکابر گردد چنانکه گذشت باکرمان کار با و شوار نیست به مع ذلک است  
است است و پیغمبر نیست هر چند سراسر از گردد و علویا بر پا کند و لیتی است که سر او پای  
پیغمبر برسد قال الله تعالی و لقد سبقتم کلنا لعبادنا المرسلین انهم هم المنصورون  
و ان جئنا لهم الغالبون سوال مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر آن مأمور شد  
چیت و با وجود استقلال شریعت او امر به تبعیت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات  
والتسلیمات جواب استقلال شریعت به تبعیت جنگ ندارد و است که حضرت پیغمبر ما علیه  
و علی آله الصلوة والسلام شریعت را با صالت افزوده باشند اما بواسطه حصول آن مأمور بحیات  
حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوات والسلام کردند چه آن امر از خصائص آن متبع است که مأمور  
بتابعیت او شدند و حصول آن امر حصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادایه فرض  
از و الفرض نماید مع ذلک نیست متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما داده است  
ما هم ادانیم برین تقدیر امید است که سوله خواب ادای فرض خواب متابعت جدا یابد و آن  
نبی مناسبت پیدا کرد و از برکات استفاده نیز نماید و تقیض آنکه مراد از متابعت ملت  
متابعیت تمام ملت است یا بعضی و اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه است باید  
و اگر بعضی است هم به حد نیست حل آنرا علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب  
علمای ظاهر است بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد بجهان اعد سحافی از من ظاهر میگردد که از غیب  
آن نزد یک است که انبیا مجلس هم از من نفرت پیدا کنند و محران نیز در مقام تنبیه و محرم گردد  
مراد حصول آن مآثر چه امتیاز است که در اخبار آن چه کار و بار دانا نیند که تعین اول تعین و حدوث

و آن رب حضرت غلیل است و بعد از تعیین او علی بنیاد علیه الصلوة والسلام درین بزرگوار  
 هرگز کسی نه شنیده است که تعیین اول وجودی بود و آن رب غلیل الرحمن باشد  
 علی بنیاد علیه الصلوة والسلام در متقدمین این عبارت متعارف نبود و تعیین و منزلت انجلیش  
 نه در متاخرین که این اسم مخفی متعارف گشت تعیین اول تعیین علی قرار یافت و آن رب  
 خاتم الرسل مقرر گشت علیه الصلوات والتسلیمات امرود که خلافت مقرر اند که ظاهر غوثیانی  
 باید کرد که بر سر او چه آمد و چه سان مطعون و ظلم گردند انکارند که تفصیل غلیل چیست نباید و  
 حبیب راجز و غلیل میسازد علیه الصلوات والسلام زیرا که سایر تعینات را مندرج در تعیین اول  
 میداند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اند و نیست که آن  
 اعتقاد نماید و آن شفا شسته گردید چه توان کرد و جهل و عناد و تعصب را علاج نیست مگر  
 آنکه مغلوب القلوب بقدرت کامله خود و لهائے ایشانرا بگرداند و محال قبول استماع حق سازد  
 بزرگی حضرت غلیل و علو شان او از امر اتج که به حبیب خود فرموده است توان دریافت  
 علیه الصلوات والتسلیمات که متبوع را با تابع چه نسبت است اما مجبوتی که نصیب خاتم الرسل ام  
 علیه و علیه الصلوات والتسلیمات بر جمیع فاعل و مراتب قرب چربید و از همه پیش مستم  
 ساخت بزرگ مراتب قرب یک نسبت مجبوتیت برابر نیست اند شد محب محبوب را از الفسخ و  
 عزیز تر میخواند بدگر آن چه رسد که بوی مشارکت طلبند **سوال** تو در رسائل نوشته که رب  
 حضرت غلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیه الصلوات والتسلیمات  
 اینقدر فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از  
 وصول بحقیقت این ولایت خلقت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق شود محال  
 چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است و الله سبحانه  
 الملکم للصلوات ازین معارف واضح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعیین است  
 اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعیین  
 لا تعین نگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تعنی عبارت  
 است **سوال** این تعیین اول وجودی را که تو یافته آن تعیین اول علمی چنانکه دیگران

یافته اند چه نسبت است و در بیان این دو تعیین تعیین دیگر هم هست یا نه **جواب** تعیین وجودی  
 فوق تعیین علمی است و فوق تعیین علمی که مرتبه حضرت ذات و لا تعین گفته اند همین تعیین وجودی  
 است که تعیین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در بیان این دو تعیین شان  
 انجوتی است که اقدم جمیع شیوانات است بعد از ان شان العلم است اجمالا و تفصیلا و تابع  
 اوست لیکن این تعیین بیانی را منظر در نظر نمی در آید و او سناست حضرت ذات تعالی انجوتی  
 بیشتر دارد و استغفار ذاتی در دوسه بسیار جلوه گریست اینقدر مفهوم میگردد که فیوض  
 و برکات آن خصوصاً بر وانیان مستغاثین است و اندر سبب ان علم بحقیقت احوال جهانک  
 لا علم لنا الا ما علمنا انک انت العلیم الحکیم **تنبیه** آنچه بالا گذشته است که وصول فقر  
 بالا صالت نصیب حضرت غلیل است و وصول قریبی بالا صالت نصیب حضرت حبیب  
 علی بنیاد علیه الصلوة والسلام نه بان معنی است که آنجا شهود و مشاهده است و یا قدم را  
 آنجا گنجایش است آنجا شهود را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قدمی و وصولی است  
 مجهول الکفایت اگر در صورت مشابه بنظر مرسوم گشت و حصول نظری میگویند و آنرا بقدر قبول  
 قریبی و الا نظر و قدم از ان حضرت جل شانهد هر دو واحد و حیران است و اسلام علمی من اتبع  
 الهدی **مکتوب هشتم** و نه هم تقاضی اسماعیل فرید آبادی در شرح سخن شیخ روزبهان نقی  
 بیضی و قائل توحید وجودی و قال الشیخ الولی روزبهان البقلی قدس سره فی تبیین غلطات متقدمین  
 دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات متفرقه حادث یکایات خواهند و بر یکدیگر  
 گویند که ما خود اویم پس آن کافران را صد هزار خدا باشد و خداوند تعالی و تقدس  
 از جمیع و تفرقه میثبات منزله است و احد است که جز و را بر و راه نیست طول نه پذیرد و طولون  
 نشود بدین قول کافران و نه خود را دانند و نه فدا را که اگر کسی حق بودی که فنا شدند  
 تو می را غلط در روح و انبیا را در جسم است قاطعاً الله سبحانه استی پوشید و مانند کلمات  
 همه اوست هر چند در قدام صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم متعارف نموده است  
 اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی تعنی هواد و امثال آنها بوده بسیار است که مؤدی این  
 عبارت و آن عبارات یک است **ع** آب از سر چو گذشته است چه یک نیز چه صد نیز مثل من و زن





نیست و همچنین بر توحید نبانی شمرده و خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سزا  
 اوست بلکه خلاف واقع آن مشهور است از کمالات اوست بجهان و او تعالی و راه  
 الورا است ثم و راه الورا نیز هر چه شمرده است نمایان نفی است پس حق بنوعی محال  
 خواجه نقشبند یغرا بید قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر حق است  
 بجز آن حقیقت که لا نفی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر است درین سلسله و مناسبان تقدیر  
 و تنزیه است عبارت همه از دست نه آن معنی که ملایط ظاهر بر آن اعتبار نمایند و گویند  
 صده و خلق همه از دست این خود صادق است مع ذلک اینجا علاوه دیگر هم است که ظلمات  
 مستثناة اند و صوفیه بدربار یافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و غلیظت است  
 یعنی اگر وجه ممکن است نباشد از وجود واجب است لعل ویر توحید وجود اوست سبحانه و  
 تعالی اگر چه حق است ناشی از صفات حیوة اوست سبحانه و پر تو آن حیوة مقدسه است  
 علی بن الحقیاس العبد الذلیل و الارادة غیره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از دست  
 سبحانه و تعالی است و او ناشی از آن کمالات منزه و تعالی شایع وجودی که ممکن  
 داده اند امری است که بسبب خود باشد و است تعالی او را حاصل بود که آن وجود بر توحید وجود واجب  
 تعالی و همچنین حیوة و علم و غیره که ممکن بخشیده اند امور سه آنکه است تعالی شایع از مصالح تعالی  
 پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از مصالح تعالی اینها ظلال کمالات و سه اند سبحانه و  
 اشغال آن کمالات بهین ارتباط اصالت و غلیظت و صوفیه بآن همه گشته اند معامله صوفیه را  
 با علامی علین برده است نه بلفظ و بقا رسانیده بولایت خاصه تحقیق ساخته و چون ظاهر را  
 باین دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسیده بولایت خاصه تحقیق نشده و صوفیه کمالات  
 خود را ظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجوده سایر توابع وجود را عکس آن کمالات  
 دانسته ناچار خود را پیش از آنکه در کمالات او نماند و غیر از کمالاتی آن کمالات نیافته  
 چون بگردان تقدیر آن تو و الالهات انی الجبارین انست را باطل است پس از آنکه  
 کمالات را در دست بدوق باصل بدین خود را مدوم یافته و دست اند چه وجود حیات چون  
 باصل رفت مدوم و دست ماند و فنا تحقیق گشت مدوم می سه چون ندانستی تو او را گشته

و

سوی آنحضرت لب کردی درست به و آنکه دانستی که ظل کیستی به فارغی اگر مردی و اگر زیستی به  
 بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازد مرة ثانیة وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا  
 خواهند فرمود و بولایت ثانیة تحقیق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد  
 مرتین **سینه** لا ارباب انیم نعیمنا به بار خدایا از تعلق عبارات الفاظی که شرح باطلاق آن وارد  
 نشده است در رنگ ظلیت و غیر باطلاق میایم و میگویم وجود ممکن ظل وجود واجب تعالی و  
 صفات او ظلال صفات کامله او تعالی این اطلاقا ترسان و لرزان اند و چون اولیای تو  
 باین اطلاقا سبقت نموده اند امیدوار غفرم بر آنان تو اخذ آنان نسینا او اخطا نا باید نیست  
 ازین تحقیق که سابق نموده اند و دفع گشت که صوفیه که قلند بیکلام همه اوست عالم را با حق تعالی  
 متحد نمیدانند و حلول و سرایان اثبات میکنند و حمله که مینمایند باعتبار ظهور غلیظت است  
 نه باعتبار وجود و تحقیق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجود سه متوهم شود اما حاشا  
 که مراد شان آن بود که کفر و کفر است و چون حل یک بر دیگر با اعتبار ظهور گشت نه اعتبار  
 وجود سنی بر اوست همه از دست که ظل شسته ناشی از آن شی است و هر چند در غلبه حال همه است  
 گویند اما فی الحقیقت مراد شان از این عبارت همه از دست باشد باجمل فی الفاظی که کل هو و محکم  
 بتفصیل قایم و تغیر میاید که ظن شسته عبارت از ظهور شسته است در مرتبه ثانیة یا ثالثه یا  
 رابع مثلاً صورت زید که در آت منعکس شده است ظل زید است و ظهور زید است در مرتبه ثانیة  
 و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود اصلی خود است که بظنی خود را در آت ظاهر ساخته است بے آنکه در  
 ذات و صفات او تغییری و تغیری رود چنانچه گذشت ربنا انکم لانتورنا و اعقرنا انک علی کل شی  
 قدیر و سلام علی من اتبع الهدی **مکتوب** لودم بفقیر باشم گشته در جواب سوائی  
 که نموده از حقیقت مشایخه عرفا راجل و علا پر سیده بودند که بعضی از محققان صوفیه اثبات  
 رویت و مشایخه او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند ما قال الشيخ العارف فی کتاب العوارف  
 موضع المشایخه بصر القلب الخ و شیخ ابوالحسن کلان دمی قدس سره که از قدیمی این خالفه علیست  
 و از روشای ایشان در کتاب معرفت می آورد اجموعه علی نه تعالی لایم می الدنیا بالابصار و  
 بالقلوب الا من جته الیقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و راسته تو بر که امر

باین اطلاقا سبقت  
 نموده اند و غفرم  
 بر آنان

و اجماع با وجود اختلاف بجهت معنی است بدان ارشاد که اصل لغت است که معنا این فقیر درین سلسله توانست  
تقریباً ست قدس سره و میداند که مکتوب را درین نشاء از ان حضرت جل سلسله نیز از ایتان شبیه  
نیست آنرا رویت الکارند به مشاهد و چون قلب را رویت بدو و بعد راجع بود که او در نشاء  
در نیما حد بیکار و معطل است غایت مافی الباب معنی ایتان که قلب را حاصل شد بهست و عالم  
مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف به بصورت مرفی چه در عالم مثال بر معنی را بصورت  
مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت که لایقین در رویت است آن ایتان نیز بصورت رویت  
در مثال بی هر سبب و چون ایتان بصورت رویت ظاهر شود موقوف آنکه موقوف بهست ناچار بصورت  
مرفی اینجا ظاهر گردد و چون سانسک آنرا در مراتب مثال مشاهده می نماید از سلسله مراتب زائل  
گشته و بصورت را حقیقت دانسته می شود که حقیقت رویت او را حاصل آشته است و مرفی  
پیدا آمده نمیداند که ان رویت صورت ایتان اوست و آن مرفی بصورت موقوف به او این از اغلاط  
صوفیه است و از تعلیمات صورت بقالی و همین دید چون قالب می آید و از باطن نظر بر می تراورد و لک  
در توهم می اندازد که رویت بر می نیز حاصل شده مطلوب از گوش باغوش آید و میاندازد که حصول معنی چون اصل  
به بصیرت است نیز مرفی بر توهم تمسک است بهر که درین نشاء فرج اوست چه در رویت او را کجا حاصل شود  
در رویت قلبی هم غیر از صوفیه در توهم افتاده اند و موقوف آن کرده و در رویت بقیه مرفی ازین طایفه در توهم  
و قیام آن افتاد باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی چه در سوال موقوف به راجون صورت  
در مثال پیدا شد لازم آید که مرفی به آنجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که حق را بجا نه برین مثال  
اما مثال بهست و روادشته اند که در مثال بصورت ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره  
رویت اخروی را نیز بصورت جامع لطیفه مشابه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن بصورت  
موقوف بصورت حق نیست بجا در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایتان است که ایتان و آن تحقیق  
گرفته است و آن مکشوف بعضی جوه و اعتبارات ذات حق است بجا ذات حق جل جلاله و چون معامله خاتمه  
بذات میرسد جل سلسله این قسم تعلیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرفی تمییز نمیکرد چه در  
اقدس بجا را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی و نماید و ایتان آنرا بصورت  
رویت و نماید یا آنکه گوید در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات و چون عالم ظاهر است

و صفات است از ذات بهر غار و جانی تحقیق آنرا در مواضع متعدد نموده ایم پس ناچار تمام از قسم معانی  
باشد و در مثال آنرا صورتی کائن بود و در کمالات و جوی هر جا صفت و شان است که قیام بذات  
دارد و از قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و بولیا نقص گنجایش دارد اما ذات  
او را بجا نه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت سلسله بخداید و تعلیم است و تعلیم  
در مرتبه که باشد بجا نه در مرتبه مراتب بلکه مخلوق اوید بجا نه گنجایش دارد که خالق خود را می و در موقی سلسله  
هر که تجویز مثال در ان حضرت جلست نموده است باعتبار وجه و اعتبارات است نه باعتبار عین ذات لکن  
و هر چند تجویز مثال در وجود و اعتبارات ذات تعالی هم برین فقیر گران است مگر آنکه در نظمی از ظلال  
بعیده آنرا تجویز نموده آید از این بیان واضح گشت که در عالم مثال از تمام صور معانی و صفات را که  
ذات را تعالی پس اینجا حجب مخصوص تجویز رویت اخروی بصورت مشابه نموده است چنانچه گذشت آن  
رویت حق نیست تعالی بجا نه رویت صورت حق بهر نیست بجا نه چه او را بجا نه صورتی نیست تا تو  
بان تحقیق پیدا کند و اگر در مثال صورتی هست نظری از ظلال بعیده او را کائن است پس  
رویت آن رویت حق چه را باشد بجا نه شیخ قدس سره در نفی رویت حق جل و عطا آنرا  
و فلاسفه هیچ که بائی میکنند بلکه اثبات رویت بر هیچ نیاید که سلسله نظر رویت است  
و آن المانع در نفی است از صریح نفی لان الکنایه المانع من المانع قفیه مقرر است بقدر فرق  
که مقتدا است این جامع عقل تحقیق است و مقتدای شیخ کشف بعید اصحت لانا که اوله غیر  
تا نه فاندن که در تشخیص شیخ شسته کشف او را نیز درین سلسله از مکتوب منحرف گردانیده است  
و باطل بجا نه شان ساخته و چون از اهل سنت بوده است صورت اثبات آن نموده است و بان  
الکنایه که آنرا رویت الکارند به مشاهد و چون قلب را رویت بدو و بعد راجع بود که او در نشاء  
در نیما حد بیکار و معطل است غایت مافی الباب معنی ایتان که قلب را حاصل شد بهست و عالم  
مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف به بصورت مرفی چه در عالم مثال بر معنی را بصورت  
مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت که لایقین در رویت است آن ایتان نیز بصورت رویت  
در مثال بی هر سبب و چون ایتان بصورت رویت ظاهر شود موقوف آنکه موقوف بهست ناچار بصورت  
مرفی اینجا ظاهر گردد و چون سانسک آنرا در مراتب مثال مشاهده می نماید از سلسله مراتب زائل  
گشته و بصورت را حقیقت دانسته می شود که حقیقت رویت او را حاصل آشته است و مرفی  
پیدا آمده نمیداند که ان رویت صورت ایتان اوست و آن مرفی بصورت موقوف به او این از اغلاط  
صوفیه است و از تعلیمات صورت بقالی و همین دید چون قالب می آید و از باطن نظر بر می تراورد و لک  
در توهم می اندازد که رویت بر می نیز حاصل شده مطلوب از گوش باغوش آید و میاندازد که حصول معنی چون اصل  
به بصیرت است نیز مرفی بر توهم تمسک است بهر که درین نشاء فرج اوست چه در رویت او را کجا حاصل شود  
در رویت قلبی هم غیر از صوفیه در توهم افتاده اند و موقوف آن کرده و در رویت بقیه مرفی ازین طایفه در توهم  
و قیام آن افتاد باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی چه در سوال موقوف به راجون صورت  
در مثال پیدا شد لازم آید که مرفی به آنجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که حق را بجا نه برین مثال  
اما مثال بهست و روادشته اند که در مثال بصورت ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره  
رویت اخروی را نیز بصورت جامع لطیفه مشابه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن بصورت  
موقوف بصورت حق نیست بجا در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایتان است که ایتان و آن تحقیق  
گرفته است و آن مکشوف بعضی جوه و اعتبارات ذات حق است بجا ذات حق جل جلاله و چون معامله خاتمه  
بذات میرسد جل سلسله این قسم تعلیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرفی تمییز نمیکرد چه در  
اقدس بجا را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی و نماید و ایتان آنرا بصورت  
رویت و نماید یا آنکه گوید در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات و چون عالم ظاهر است



سببی که سلاست و بجا نیست اندر این اسوه اندراج نموده بودند و جواب آن آنچه بخاطر رسید  
 نوشته شد نیک توجه نمایند سوال اول آنکه در بیان معرفت و ایمان حقیقی چه فرقی است بجهل  
 آنست که معرفت دیگر است و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گردیدن شناخت بود  
 و گردیدن نبود اهل کتاب را در حق پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام معرفت بود و می شناختند  
 که پیغمبر است کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون انبیاهم اما بواسطه غنا چون گردیدن نبود ایمان  
 متحقق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت ایمان  
 و حقیقت معرفت است در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان است که حضرت حق سبحانه از  
 کمال رفت در محبت خود و در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است و آن گردیدن  
 قلب است با وجود انکار و تمرد نفس آماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود  
 جهل آماره حقیقت معرفت آنست که آماره از جهالت جلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند  
 و حقیقت گردیدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او بعد اماره که طبیعه او بوده  
 اگر گویند که در شریعت تقدیق قلبی اعتبار کرده اند این گردیدن عین آن تقدیق است یا  
 امر است و رای آن تقدیق اگر در رای تقدیق باشد لازم آید که در ایمان سه چیز معتبر باشد  
 اقرار و تقدیق و گردیدن و این خلاف مقرر علامت و عمل را که بعضی ظاهرا اعتبار در ایمان نمودند  
 جز و چهارم ایمان میشود جواب گویم که گردیدن عین تقدیق است زیرا که تقدیق که حکم  
 عبارت از اذعان است که مبر گردیدن است اگر پسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را علیه و علی آله  
 الصلوٰه و السلام چون بعنوان نبوت میدانستند با چهره نبوت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام میکردند و  
 اذعان و گردیدن ایشانرا حاصل میشود چه فکر برین تقدیر عین گردیدن است پس ایمان در حق  
 ایشان چه متحقق نشود و کدام علت از کفر بر این جواب گویم که بعنوان نبوت میدانستند با واسطه تعصب و غلبه  
 ایشانرا اذعان حاصل نمیشد تا حکم نبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تقدیق گردد  
 و ایمان رساند و از کفر بر کرد و فرقی دقیق است بشنو و بوجدان خود و با وجود دعای نبی الله فعل کذا  
 توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود دعای نبی الله نمیتوان گفت زیرا که در صورت افعالی تصور است  
 و حواله بجهل مشهوره است و در صورت ثانیة تقدیق است که جنبی بر اذعان و گردیدن است

و اگر

و چون اذعان نبود تقدیق چه صورت چند و البته در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست بلکه  
 اثبات فعل است و در صورت ثانیة مقصود اثبات نبوت است مثلا و از برای تمایز این اذعان  
 چه صورت دارد اگر فرضا بی حصول اذعان تقدیق و تکمیل باشد و آن نیز داخل تقدیر است و  
 صورت تقدیق تا اذعان پیدا نشود و حقیقت تقدیق صورت نمیدان ایمان حاصل نشود و این  
 از اسباب مسائل کلام است و بسیار دقیق است قول علامه در محل آن در مانده اند بعضی از اینها  
 که ثانیث در ایمان افزوده اند و گردیدن را از اید بر تقدیق داشته و جمعی دیگر که تقدیق را عین  
 گردیدن گفته اند محل این معاکاش نیست نموده اند و با جهل گذرانیده اند و الله الذی بدانا لهذا  
 و انا لکنا لعلیم لولا ان بداننا الله بشنو مرکب تقدیری و مرکب توصیفی مثل نبی الله و غیره  
 بر چند تفسیر حکم است با ندینی و مثل است بر معرفت او بعنوان نبوت حصول تقدیق با ندینی  
 موقوف بر اذعان است که ثبوت ایمان است فلام زید فعل کذا و در محل صلی الله علیه و آله و سلم اذعان  
 ایمان صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان خداست و صلاحیت ثابت است تا اذعان نبوت  
 که تقدیق به غلامت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که تا اذعان نفس بعد از  
 اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را ایمان تقبی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول  
 و تقدیق طبع اذعان نفس گرفته اند از اذعان قلب سخن نگفته جواب گویم که ارباب معقول  
 و نفس روح بخیر اند و گاهی قلب اراده نمایند با عقله تحقیقات فلسفه ایشان در جای دیگر است که  
 اکثر آن لاطائل است اینجا آنها معطل و بی کار اند و حکم عوام دارند نبوت تقیق اینها بصوفیه پیدا  
 که با حکام هر لطیفه تسلیم میکردند و از بر کدام لطائف بر سر و سلوک بالا میگذاشتند و نفس را از تقدیر  
 میسازند و روح را از سر غلبه و فنی را از فنی تمیز میکردند و ارباب معقول را از غیر از معقول  
 اینها معلوم نیست که تخیس باشد نفس آماره را فلاسفه شش بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده اند  
 و روح ناسه نموده اند و از سر و فنی فنی شده اند و ان قد یجاء لک یسوق الابل الی الابل جواب  
 دیگر گویم که ارباب معقول نظر با حکام عاقله غری اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است  
 و اگر کرده اند سخن ما در تقدیرات احکام شرعی است که نفس را بالذات از آنها انکار است  
 اذعان چه بود این انکار است که منکر را بجهل عاقله و صاحب آن حکم رساند نفوذ با شرع شرع

الفنا ومن سیئات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده طاد نفسک فانما انت صفت بمعاد است  
 ارحم الراحمین از کمال مهربانی در او اهل حال اذعان نفس را منظورند شت و باذعان  
 قلب بجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بحض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد نور علی بوز  
 و سرور علی سرور و وصول علی درجات الاولایه و حصول حقیقه الایمان نوشته بودند که جواب حق  
 فهم و دانش غیر نوشته شود که معلوم توانم کرد مسلماً بسیار دقت دارد و عمل آنهم بیوقت شکل است  
 بلکه نفس من وقت میطلب گناه عیارت چیست بایستد این فکر را اول میکردند و لبوال حل این  
 طور معاجرات نمی نمودند فلانکومونی و نوموا انفسکم سوال دوم آن بود که زبان و عیاب و ایمان  
 حقیقه شرف اندیانه جواب اگر بر مرتبه مقربین برسند و نفوس شان طهرانه گردد بایمان حقیقه برسند  
 سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که نشاء آن کفر حقیقه است اینها را عارف چون  
 توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم شد که چیست خود عبارت مطلق میگوید و دیگر از  
 منع میکنند اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بچگونگی توان گفت جوابش آنست که  
 کافر طریقت هم خیار باشد بیگانه شناخته است و اساساً او را محو و ستاداشی ساخته عارف است  
 اما عارف مطلق نیست که از تیز بر آمده است چون تیز آید عارف مطلق گردد و بایمان حقیقی  
 شود و السلام مکتوب نو و دوم بفقیر محمد باشم کشتی در جواب سوال که نموده از استماع کلام  
 صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و لغایه بدسید بودند آنکه بعضی عرفا فرموده اند با کلام  
 حق را میشنودیم و با او لغایه مکالمه میشود چنانچه از امام بهام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه  
 منقول است که گفت ما لست اراک لایه حقه سمعنا من اشکلم بها و نیز از رساله خورشید که منسوب بجهت  
 شیخ عبد القادر جیلی است قدس سره مفهوم میگردد بچگونگی است و تحقیق آن نزد تو چیست بدان  
 ارشد که الله تعالی که کلام حق جل جلاله در رنگ ذات حق و سایر صفات حق جل جلاله بچگونگی و بچگونگی  
 است و استماع آن کلام بچگونگی نیز بچگونگی است زیرا که چون راهی بچگونگی راهیست پس آن استماع مربوط  
 بهما سمع نباشد که سر اسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است بتلقی روحانی است که نصیب از بچگونگی  
 دارد و به توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است به با تقای روحانیت بی حروف و کلمات  
 کلام نصیب از بچگونگی دارد که مسرور بچگونگی میگردد و یا آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

بچگونگی

حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا نیز بجمیع بچونی استماع میفرماید و به توسط حروف و کلمات و  
 به تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند از لایه جری علیه تعالی زمان است فیما تقدیم و تاخیر و در آن  
 موطن اگر بنده سماع است بکلیت سماع است و اگر کلام است هم بکلیت شکم تمام گوش است و تمام  
 زبان است و در ذائق ذرات هر چه قول آنست هم بکلیت سماع خود شنیدند و بکلیت خود شنیدند  
 بلی گفته تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان تیز بودی سماع و کلام چون حاصل نمیکند  
 و شایان ارتباط مرتبه بچون کشتی لاجل عطایا الملک الامطایه غایه مالم الباب انفسه لطیفه  
 که از راه روحانیت اخذ نموده بودند ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بعتر حروف  
 و کلمات مترتبه تمثال میگردد و آن تلقی و افعال بصورت سماع و کلام لفظی رسم میشود چه هستی را در عالم  
 صورتی است اگر چه کفایت بچون بود اما ارتسام بچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بآن  
 مربوط است که تصور از ان ارتسام است و چون سالک توسط در خود حروف و کلمات حشر به یاری  
 و سماع و کلام لفظی حساس نمیدانند خیال میکنند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است ولی تفاوت  
 از آنجا اخذ کرده و بنده اند که این حروف و کلمات مورد خیالیه آن معنی تلقی است و این سماع و کلام لفظی  
 تمثال سماع و کلام بچونی عارفان تمام معرفت باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را ب دیگری  
 تمسک نکرده اند پس سماع و کلام این اکابر که مرتبه بچونی مربوط است از تمسک تلقی و تقای روحانی  
 است و این کلمات و حروف که تعبیر از ان معنی تلقی بآن نمیدانند از عالم صور مثالی و گرویی که  
 گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطانه استماع ینماییم و در فریق المریکی از ان  
 دو فریق که احسن حالت میگویند که این حروف و کلمات ما در سوم حال اند بران کلام نفسی قریب و  
 فریق دیگر اطلاق قول بملح کلام حق جل جلاله نمیدانند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میگویند  
 جس و ملا و فرق نمیکند در میان آنکه لائق ایشان بود تعالی که ارام است و کلام است که شایان جباب  
 قدس او نیست سجاد و هم اجمال البطل لم یعرفوا ما یجوز علیه و لا یجوز علیه تعالی سبحانه  
 لا اعلم الا ما طعنوا انک انت العلیم الحکیم و الصلوة و السلام علی خیر البشر و آله و صحابه  
 الا طهر مکتوب نو و سوم بجهت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در تحقیق یقین  
 اول وجود و در تفریق میان مبادی تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیم الصلوات انچه

در آخر کار بکر مفضل مکشوف ساخته آنست که تعین اول مرحضت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت  
 وجود است که محیط بهر شیاست و جامع جمیع اعدا است و غیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از  
 مشایخ این طایفه علیه السلام تعین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده بجهت غایت وقت  
 و لطافت دارد که چشم هر کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت لهذا تعین او در حد  
 متحقق ماند و از متعین تمیز نداشت و چه غیر از اینهاست برستی اند و معبود و مطوب و اورا ای آن غلیظ  
 او بعد از آنکه راجی او را دانست و کون او را در حق او را شکست و این تمیز حق انادون حق دولتی بود  
 برای این سکین و ایس مانده و غیره داشته بودند و این بشارت غیر معبود و معبود و معبود مانده بود  
 از انبیا علیهم الصلوات و التسلیت که برای این دلبردارشان نگاه داشتند و بشارت میدادند که ای انا لکذا  
 و انا لکذا ای لولا ان بدانان بعد تقدسات رسل ربنا با حق مکشوف ساخت که این تعین  
 اول وجودی رب غلیظ الرحمن است علی بنیاد و علیه الصلوات و التحیات و بعد از تعین او  
 و تعین خلقت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف الوجود است در اجزای دیگر  
 نسبت اقریت باصل دارد و رب حضرت حبیب الله است و نیز بعد تعین او تعین محبت او علیه و علی  
 جمیع الانبیا و الصلوات و التسلیت **سوال** تعین اول چون رب حضرت غلیظ بود پس منجی غلیظ و علی  
 حلیل الرحمن الصلوة و السلام که مدعی فرموده است اول خلق الله بودی مرکز دایره است اجزا دایره است  
 نیز جزو را تقدم است بر کل پس باچار بعد از تعین که تعین از آن بنور بر خود فرموده است از هم  
 سبق باشد علیه و علی الصلوة و السلام مرکز دایره است و دایره است و دایره است و دایره است  
 تا آن جزو است که سایر اجزای کل از وی منبسط شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دایره  
 انحلال آن جزو است که مرکز آن دایره است اگر آن جزو نبود از دایره نامی و نشانی نباشد پس  
 واضح شد که رب و بعد از تعین حضرت غلیظ تعین اول است و نشانی تعین اول که جزو مرکز دایره است  
 است و رب باری تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و التسلیت پس سابق بر حقیقت خاتم نبوت  
 و فاشا ظهور دیگران بر او باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات از انجاست که در حدیث قوی آمده است  
 و در شان حبیب الله و لک الافلاک انظر انظر الیه و چون بعد از تعین حضرت خاتم الرسل  
 و بعد از تعین و تسلیت مرکز دایره تعین اول که مرکز تعین حضرت غلیظ است علی بنیاد علیه الصلوة

و السلام چار دایره محوی که نشان آن محبت است مرکز ولایت غلیظ باشد که نشان آن خلست  
 علی صاحبها الصلوة و السلام و ولایت غلیظ با وجود اولیت و ربان و ولایت محوی و ربان حضرت  
 ذات تعالی و تقدس عاجز و محال باشد چه مرکز دایره از دایره سبقت ذاتی دارد پس غایت محال  
 سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از بیک سبقت و قرب این مرکز بشود چون بعینت بعد از آن  
 درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین لفظ که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردد  
 و معصومیت دارد پس باید شود که مرکز آن محبویت است و محیط آن محبت بعد از ولایت موسوی  
 است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام و محبویت آن بعد از ولایت محوی علیه و علی اگر  
 الصلوة و السلام پس این مرکز محبویت از مرکز محبت که دایره گشته است پیش قرار دارد  
 و حضرت ذات تعالی نزدیکی گشت چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره است  
 و همچنین این مرکز را نسبت به محیط دایره نیز سبقت و قرب است که محیط نسبت به ولایت  
 محوی از ولایت موسوی بهر سبق آمده و اقرب علی صاحبها الصلوة و السلام و وجه دیگر از بیک  
 سبقت و قرب ولایت محوی بشود چون بقلل بعد بجهت درین مرکز محبویت دور دور رفته میشود  
 آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن محبویت صرف می نماید و محیط آن محبویت  
 متمم محبت نظیر سبقت و در تعین فرمودی از افراد است اوست بتعین او علیه و علی الصلوة  
 و السلام بلکه جمیع ولایت موسوی نیز علی بنیاد علیه الصلوة و السلام که مناسبت به محیط  
 دایره دارد و از آنجا آمده است که ولایت محوی همه وقت مرکزی است و نشان محبت نیز  
 از برکات آن ولایت است که با تمیز آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگر از بیک پیدا شد  
 باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برود و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت با مرکز  
 که باید بشود نسبت به دایره برین و قاطع و اسرار چه و انموده آید و از او رب تعین اول است  
 چه گفته شود و چند در تعین اول نیست که جزو است یا جزو و او بیک واسطه باید و واسطه انادر  
 نظر کشنده بر اهل تعین اول سبقت دارد و بعد از آن از او مطوب نزدیکی است **سوال** هر کالی  
 که جزو را بر سر کرد و رانیه بر سر است زیرا که کل عبارت از آن جزو و از اجزای دیگر است پس سبقت  
 و قرب که در جزو پیدا شود و در کل نباشد و چه آن چیست جواب کلی که در جزو و بطریق



احوال پیدا شود و در کل تبعیت و وساطت جزو خواهم بود و بطریق محال و مشک نیست که است  
را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل را قریب است که فرج را ندیش اگر مرکز دائره در کمالات  
مخصوصه خود از دایره پیش قدمی نگیرد گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل  
وقتی سرایت نماید که آن کمال از اذیت اصلی آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمال باشد در جزو  
که بعد از انقلاب مایست جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب  
مایست خود جزو آن کل نموده است تا سرایت بآن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن بهل کسیر طلا گردد  
و از مایست نقره بایست طلا انقلاب نماید یعنی آن گفت که کمالات ذبیت این جزو و بغض که کل  
او بود است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نماند است تا سرایت کند  
فانهم و حق علیه معترف ما نحن غیره سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علی دارو  
ولس و یکدیگر ازین در تردید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احدی  
موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تنزلات ناسی و نشانه و اگر ثبوت علی گویم لازم آید  
که تعین علی از وسع سابق باشد و آن خلاف مقرر است جواب گویم در نفس اثبات است  
و اگر ثبوت خارجی هم بگویند بآن منته که در ما و را سه علم هم او را بخوبی است بهر گنجایش دارد  
و الله اعلم بالصواب مکتوب نمود و چهارم بحضرت محمد و مراده خواجهم مصوم که است  
در وقایع کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و تعین تعینات جمیع و غلیل  
و کلیم علیه السلام از آن دو مرتبه و بهر تعین حضرت ایشان ازین ذات حضرت حق سبحانه  
و تعالی فی مددائه جمیل است حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمال که مکتوف  
و مدرک مگر در دو مرتبه و غلیل مادر آید مع ذلک در اکثر مرتبه است اقدس که این حسن و جمال  
هم از غایت عظمت و کبریا بی آن بآن مرتبه نمی تواند رسید و حسن و جمال منصف علیه السلام ساخت  
تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول بنا و از آن مرتبه  
اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریا بی هیچ تعینی تعیین نگردد  
و در کدام آمینه در آید مع ذلک سری و نشان از آن مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین  
اول و ولایت نموده اند و نشانه آنجا تعیین نموده اند چنانچه تعین اول نشان و ولایت غلیبی است

آن سر و آن نشان که در مرکز این تعین نموده اند نشان ولایت محوی است علی صاحبها الصلوات و التسلیات  
و آن حسن و جمال ذاتی که تعین اول ظل آن است شباهت به صحبت دارد که در عالم مجاز  
از قبل حسن و جمال خال است و آن سر و نشان که در مرکز ولایت نموده اند مناسبت بکمال است  
و دارد که در او رشاقت قد و صحبت هاست و در آن حسن و جمال خال امری است ذوقی  
تا ذوق ندهند در نیا بدشاعر گوید که آن و از آن نگار که آن است هر چه است مد آنرا که است  
حرفان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در میان این دو ولایت در باب هر چند هر دو از  
قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردد اما مرجع یک کمالات ذات است و معاد دیگر است  
صرف ذات تعالی و چون طاعت فوق صحبت است پس وصول است بعد از طاعت  
صحبت صورت بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میرسد و وصول بحقیقت  
این ولایت که دوز و علیای ولایت محوی است میرسد یا نمی صاحبها الصلوات و التسلیات  
ازینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و التسلیات مأمور بتبایع ملت حضرت  
ابراهیم گشت علیه الصلوات و التسلیات و السلام تا وسیله این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و  
ازینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از آن بکمال است رفته است تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را  
برگزید دائره ولایت خلقت مناسبت ذاتی است که بقرت اجمال ذات اقرب است و محیط آن دائره را  
که است که در تطبیق کمالات ذات دارد تعالی و پس تا کمالات محیط آن دائره تحقق نشود و ولایت خلقت  
تمام نگردد ازینجا است که در صلوات منطوقه آمده است که حدیث علی ابراهیم کمالات ولایت خلقت تمام  
او را میرسد که چنانچه صاحب آن ولایت را میرسد به بود علی بنیاد و نایه صلوات و السلام و چون مکان  
ولایت محوی خط مرکز دائره ولایت غلیبی است علیه الصلوات و التسلیات و نیز مقصود بمرکز آن دائره  
ناچار او آنجا بر آمدن و محیط آن دائره و آمدن و آنکه صاحب کمالات آن کردن محسوس باشد و خلاف مقتضای  
طبیعت بود پس متوسط باید از افراد است او علیه و علی الصلوات و التسلیات و السلام که بطبیعت او علیه الصلوات  
و السلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت محیط آن دائره داشته باشد و کتب  
کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه تحقق گردد و پیغمبر مبعود و بحکم من سن سنه  
حسنة فله اجر و اجر من غل بها توسط وصول آداب کمالات نیز تحقق شود و مراتب ولایت

نخستین تمام کند بیان سران متو که برین غیر ظاهر است که آنست که نقطه کرده و لایه فلات که  
از سائر نقطه آن اعتبار محبت یافته است آنچه در محبت است اعتبار محبت اعتبار  
محبوبیت است معصوم و دایره پیدایک و از آن مرکز دایره پیدایک و در محیط آن اعتبار  
محبت است و مرکز آن امتیاز محبت و نشاء و لایه موسوی علی نبینا و علیه الصلوات  
و السلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشاء و لایه موسوی اعتبار محبت است که مرکز آن  
دایره است حصول حقیقت محوی این تصور باید نمود و بعد از ارسال این نقطه مرکز دایره  
ثانی که حقیقت محوی آن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و اعتبار در و سه بودی داشت  
و بصورت دایره بر آن مرکز آن محبت هر دو است و محیط آن محبت محتج بر محبت و نشاء  
و لایه موسوی بر آن مرکز آن دایره است و احد هم دوم آنست و در علیه الصلوات و السلام که در اهل سموات  
آن اسم معروف است چنانچه گفته اند انجبا تو انما بود که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات  
و السلام که از اهل سموات گشته است بشارت قدوم آنست و در باب اسم احمدی است و این هم بر یک  
بازات احدی باشد فیلی تقریب است و یک مرکز آن اسم دیگر حضرت ذات جلاله نزد یک است چنانچه  
مبین گشت و این اسم از اسم مبارک احدی یک حلقه پیدا شده است که بعد از محبت است که باعث  
ظهور و ظهور گشته و این اسم که در احمدی اندراج یافته است از خروج قطعات قرآنی است که در اهل  
صورت مثل گشته است و از اسم ارغافه است و این حرف مبارک هم را با آن سر و خصوصیت خاص است  
که باعث محبوبیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است بر سر اصل سخن رویم و نویسم  
که محیط آن دایره که عبارت از محبت است که محتج بر محبت بود و نشاء و لایه موسوی از افراد  
آنست آن سر و علیه و علی اگر الصلوات و السلام که با وجود حصول و لایه موسوی مرکز  
مناسب محیط دایره داشته باشد و کمالات احرام که مستحق و معلوم شد که این دولت ثانی او را از  
ولایت موسوی حاصل گشته است و او را طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات مرکز و محیط شد  
و مقرر است که هر گاه که است را میسر آید به غی آن است نیز آن کمال حاصل است بکرم من سن ستم  
حسب این آن سر و علیه و علی اگر الصلوات و السلام توسط آن فو کمالات محیط آن دایره نیز  
میسر شد و لایه فلات در حق او علیه و علی اگر الصلوات و السلام نیز تا گشت و دعای الهی حاصل علی محمد

که اصلیت علی ابراهیم بعد از ارسال با جایت مقرون گشت مسؤل سبحان شد آنسر و را علیه و علی  
اگر الصلوات و السلام بعد از تمامی ولایت فلات کار و بار آنسر و نشاء است که در مرکز و لایه  
نموده اند و تعبیر آن کمالات یافته است و آن فو در از برای حراست و محافظت است از آن مقام  
باز گردانیده خود در فلات خود غیب بغیب با محبوب فلات داشته **س** حینا لا رب الا انعمینما و علی  
المسکین یا یخرج ذبیرا و انت که محیط کمالات بر چند نسبت محیط مرکز تعیین اول معنی نماید اما جمیع  
است چه هر چه حضرت ذات جلاله نزد یک است جامع تر است مفران در رنگ منزه شان باید است  
که با وجود مفران جامع ترین جمیع اصناف عالم است و این شخصه که کمالات این محیط تحقق گشت  
و از اجمال مرکز تفصیل محیط آمد آن به مناسبت که محیط و تفصیل داشت زایل شد و بی تکلف  
از تفصیل رفت و کمالات آن تفصیل نیز تحقق گشت بشنوب وجود کمال اقتدار چون نظام  
عالم حکمت منوط ساخته اند و در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره بود و در حین  
وجود و سبب پیش از جان دنیا شد و دنیا و از و پوشش قدرت بود ستمه الله تعالی قد فلت من  
بل و من تجر ستمه الله تعالی تا مقبضه غنی هر چند بیفیه کمالات را توسط فردی از افراد است  
خود حاصل نماید و توسط او بعضی مقامات برسد و انقص ان غنی از این راه لازم نیاید و آن  
فرد را مرتبه باین توسط بران غنی حاصل نشود و چه آن فرد این کمال را متابعت آن غنی یافته است  
و بفعیل او باین دولت رسید و پس آن کمال فی الحقیقت از آن غنی است نتیجه متابعت  
اوست و آن فرد پیش از خادم او نیست که از خواص او خرج کرده لب سهاسه مزین پیدا کرد و از  
که باعث مزین و جمال خود میگرد و در عظمت کبریائی می افزاید اینچو کلام نقص خود است  
و کلام تربیت خادم امداد و اعانت از بگنان نقص است اما از خادم و غلمان که امداد و اعانت  
واقع شود و حین کمال است و موجب از دنیا و جاد و جلالت نقصه باشد که ربه بایسته خط کند و در  
تو هم نقص است افتد و شما باین با مداد خدم و شمه که میگوید و قلمه فتح نیاید ازین امداد و غیر از  
غفلت و اوجت بادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و چشم هیچ خط میگرد و همان خدم  
و غلمان انبیا اند علیه الصلوات و التسلیات اگر از دنیا امداد باین بزرگواران برسد جاسه تو بهر  
منقصت شان نیست و آنکه گویند که این بزرگواران اصلا محتاج بامداد نیستند و جمیع مراتب

کمال الشرف بافضل و صل است مکاره و مکر است چه این بزرگواران نیز بنندگان خداوند جل و  
 امواره از فیوض و برکات فضل و رحمت او ایوارند و همیشه خواهان ترقیات الدن و دهر است  
 اند و است من استوی یوازه و منین و اند و مراتب و فرموده است علیه و علی الصلوات و السلام  
 سوابی اویا و ایف و رحمت صحت است که آن رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح جعاب  
 المعارجین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی الصلوات و السلام در جنگها طلب فتح میکرد و توسل فقره از  
 مهاجرین اندی طلب و انداد و اعانت است جمیع انداد و اعانت استان را و در حق این بزرگواران  
 تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را متوجه با انداد و اعانت نمیدانند نظرشان بر بزرگی انبیا  
 افتاده است علیه الصلوات و التسلیات و علو درجات شان در نظر انبیا آمده مع ذلک  
 اگر نظرشان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بولاس  
 خود و اندر جانشان معلوم شان میگشت از انداد و اعانت انکار نمی نمودند و از اعانت قیام و علم  
 شان استعاده میکردند و بنا بر آنکه نورنا و اخفرت انک علی کل شیء قدیر و الصلوة و السلام  
 علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکة الکرام العظام مکتوب بود و پیغمبر  
 بمیرا لانا صلی کولابی و اسرار که مخصوص بولایت حضرت ایشان است مد ظله العالی  
 ولایت این فقیر هر چند مرایه ولایت محمدی و ولایت موسوی است علی صاحبها  
 الصلوات و السلام و بطیفه این دو اکابر علیها الصلوات و التسلیات مرکب از نسبت  
 محبوبی و نسبت محبی است که در پیش محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و در آس  
 محبان حضرت کایم الله علی نبینا و علی الصلوات و السلام ابوسید استابعت حضرت خاتم الرسل  
 علیه و علیهم و علی اهل الصلوات و السلام با ولایت من کار و بار دیگر است و معاملة ملحده  
 بان مربوط است اگر چه اصل این ولایت ولایت پیغمبر خود است علیه و علی الصلوات و السلام  
 که ولایت محمدی باشد که منشا آن باصالت نسبت محبوبیت صرف است ولیکن چون  
 منشا ولایت موسوی که باصالت ناشی از محبت صرف است باین ولایت ضمیمه گشته است و  
 منصف بر آن نیز شده چنانکه دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقت دیگر گشته و دیگر داده  
 و تجویز کرده و آورده خوش گفت از ان فیون که ساقی در می آید و در حلقه اندازد سر آمد و دستار

ربنا آتئنا من لدنک رحمة و نبی لنا من رسلک و اسلام علی من اتبع الهدی فصل باخیر  
 شمه الا ان کار و بار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و باشارت ازان معاملات که باین دو  
 ولایت منوط است ظاهر سازد قطع البطلان و دفع الکفوم هرگاه ابوسیریه در اظهار بعضی علوم که از حضرت  
 پیغمبر گرفته است علیه و علی الصلوات و السلام قطع البطلان گوید و دیگران چه گفته اند غیر از این  
 است جل سلطان که با خضر خاص عباد خود در میان میدارد و ناخره را در حوائی آن نمیدارد و حضرت  
 خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن  
 اسرار را ابوسیریه و غیر خود زیان آورد و قابلیت استعانت دانسته آن درای مکنونه را با ایشان اختیار فرمود و  
 مثل من غفلت که مضاقت از تذکر و خطور آن اسرار هر انسان و از ان است و بگونه مناسب خود را  
 باین خرابی و آوارگی بآن مطالب علیا یعنی باید اما سید اندام مصرع با گریان کار و دشواری است  
 بیست هزار چنین باید جشاده و داسه را اینچنین کرم شاید این کرم در حق با مروت است  
 مشت خاک مارا از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و بنیابت خود قیوم است یا  
 گردانید و بیواسطه او تعلیم اسامی جمیع اشیاء فرمود و ملائکه را که عباد و مکرم اویند نمایند و گردانید و  
 انیان بآن بزرگی امر بجد و او نمود و ابلیس را که طعنه بخدمت مکتوب بود و در طاعت و عبادت  
 شان خلیفه داشته چون در سجود او با آورد و تعظیم و توقیر او نمود از درگاه مسلامی خود را ندید و چون  
 و مطرو و گردانید و ملائمه و مطعون ساخت و آن مشت خاک را قدرتی و جتنی خشک که تحمل بر امانت او  
 نمود که سموات و ارض و جبال اینچنین آن با نمودند و ترسیدند و نیز او را قوسه عطا فرمود که بآن رحمت  
 قابلیت رویت خالق سموات و ارض را چون و بگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد بآن  
 جبل بآن صلابت بیک تنهی او سبحانه پاره پاره شد و خاکستر گشت آن خدای که تدبیر الاحسان  
 و ارحم الراحمین است توانا است که مثل من واپس اندگان را بدرجات سابقان رساند  
 بطیفه شان شریک دولت شان گرداند است اگر بادش بر دیویر زن بیاید تو اس  
 خواجیه ملت بکن تنبیه حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه بر تنزه و تقدیس خود است و از صفات  
 عباد و سمات نقص نبرد و بر است تغییر و تبیل را در ان حضرت جل سلطان با نیست اتفاق و انفصال را  
 در ان بارگاه کجاش نه و تجویز حالیت و محلیت آنجا لغت است و حکم آنجا نیست عین الحاد و زندق



لخواص عباد اولیٰ تعالیٰ بر چند دران حضرت قرب و وصل پیدا کند از قبیل قرب جسمی بخوبی و قرب روحی  
 اتصال جبر بر نفس زنجی اگر قرب است بچون است و اگر وصل است بچون بجای کار و بار این نزدیکی  
 و در شخصیت جل سلطان از عالم بچونی است و عالم چون نسبت به عالم بچون نکر قطره در نسبت به دریا  
 بر آن گمن است و این واجب تعالی و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان گمن است و حال بچون از گمن  
 و این است و از زمان و مکان گذشته آری عبارت و تعبیر دران عالم تسبیح و درین  
 غایت و تباریک مخلوق من العبارة و بعد من الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد خود را  
 انصیب از بچونی داده در عالم بچون سر داده است و بمحالات بچونی مشرف ساخته است  
 اگر فرضه تعبیر از ان بچونی بچون نمایند بعد تر از ان است که با لغات لذت جامع را بنابر سیگان  
 لذت قند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر و مبدل و دو عالم  
 اعتبار و ناچار چون کسی تعبیر از بچون بچون نماید و بچون احکام چون اجرا کند بجای آن دارد  
 که سرور وطن و طرد کرد و با محاد و دزد قهر شود پس وقت و غرض آن اسرار از راه عبارت  
 به تعبیر آمده از راه تحقق و حصول آن زیرا که تحقق شدن آن اسرار امان ایمان است  
 تعبیر نمودن از ان بچون بعبارات چون عین کفر و کفر من عرف الله کل لسان اینجا  
 کار باید کرد زیرا اتم لنا و اوفی لنا انک علی کل شیء قدیر و اجماع اول و آخر  
 و الصلوة علی رسولنا و آله و سرمد **مکتوب نود و ششم** بفقیر با ششم کشته  
 در اسرار که متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حضرت پیغمبر اعلیٰ و علی آله  
 الصلوات و السلام سبی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مکتوب است فرمود  
 محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح امده احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را و الله  
 اعلم است ولایت محمدری هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوات و السلام اما آنچه  
 محبوبیت صرف کائن نیست مزجی از نشاء محبت نیز دارد اگر چه آن مزج بالا صالت و امانت باشد  
 اما مانع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شایسته نیست و این  
 ولایت از ولایت سابقین قدم است و یک مرحله بطلوب نزدیکی است و محبوب مرغوب تر چه محبوب  
 چه در محبوبیت تمام شود و متعلقا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب زیاده تر و عارفان

و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفته و دال تر گرداند نه تنها آنتم زیانی اوست نه بلاست  
 من دنیا و دانی اوست نه و مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است و همان امد محب  
 اسی است که مرکب از کلمه مقبولة احد است و از طلق حرف میم که از خواص مهر آتی جلشاند و عالم  
 بچون گنجایش ندارد که در عالم بچون تعبیر از ان سر کنون بغیر از طلق میم توان کرد و اگر گنجایش  
 سیاحت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک است و طلق  
 میم طوق محب و دیت است که بنده را از مصلی تمیز گردانیده است پس بنده چنان طلق میم است و لفظ  
 احد از برای تعظیفه آورده است و اطهار اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوات و السلام است  
 چون نام این است نام آور چه باشد که مکر تر بود از هر چه باشد بعد از هزار سال که از تأخیری نماید  
 در تغییر امور عظام عالم آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدری بولایت احمدی بنمایند  
 و کار و بار از دو طوق محب و دیت یک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف الف که در مرکز است  
 اوست نمکن گشت تا نحو احمد شد علیه و علی آله الصلوات و السلام بیانش آنست که دو طوق عبودیت  
 از دو طلق میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله علیه و سلم و آله و صحبه و سلم و بارک اندراج است  
 است تواند بود که ان دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام میم  
 و ان تعین جدی بشری است دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطه عرض و صفت  
 فخر رفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال است تا آن اثر نیز  
 زایل شود و نشان از ان تعین نامده و چون هزار سال آخر آرد اثری از ان تعین نامده و یک طوق عبودیت  
 از ان دو طوق گشته و زوالی و فنا می بآن طاری گشت و الف الوهیت که از در رنگ بقای با قدر  
 توان گفت بجای آن نیست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدری بولایت احمدی انتقال فرمود پس  
 محمد صلی الله علیه و سلم و آله و صحبه عبارت از دو تعین آمد و احد کنایت از تعین باشد و پس این اسم  
 بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم دور تر بود **سوال** فناء بقا که شایع قرار داده اند و ولایت از ان  
 مربوط ساخته بچونی است و این فناء بقا که در تعین محمدری گفته شد بیک معنی جواب فناء بقا که ولایت بآن  
 مربوط است فناء بقا که مود است از فناء و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم  
 باعتبار نظر انجا صفات بشری را اعتبار است نه زوال و فنا فی این تعین انجین است بلکه اینجا

صفات بشری را از حال وجودی متقی است و اخلاق از بسدی بروی کائن و در جانب بقا آنچه نیز چند  
 بند حق نشود و از زندگی نه برآید با حق نزدیکی افند و جمیع پیشه پیا ایستاده از خود و برشته  
 احکام بشری از وی سلب تر سبک و باید دانست که این عروج محمی که مربوط با انتقام صفات بشری  
 به چند کار و بار او علیه و علی اثر الصلوات و اسلما و یا از بر و بر و غنیه رسیده و از کشش خود  
 و یا شاید با بر آستان او علیه و علی اثر الصلوات و اسلما و یا از بر و بر و غنیه رسیده و از کشش خود  
 بشریت بود که توحید که بکمال این واپس مانده گان داشت قدرت پیدا کرد و بکلیت متوجه  
 حقیقی گشت و ای برهان آن را با کمال بادشاه با کمالی شان نیز در دو بکلیت بحکم خود متوجه شود  
 از اینجا است که بعد از هزار سال خلالت کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و هدایت  
 نقیضات پیدا کرده و بنا اتم ن نورنا و اغفر لنا رب علی کل شیء قدیر مکتوب نود و نهم  
 بصورتی قریب آن جدید در سر موم بود و غنیه موفیق که عاقل را موم بود گفته اند با حق است  
 که فاعل نفس اختراع و تراش و هم هست که مذہب سلفی را بخیر درست بلکه موم بود آن معنی است  
 که در مرتبه و هم خلق خداوندی جلالت مخلوق گشته است و در آخر به بعضی او تعالی ثبوت و  
 استقرار پیدا کرده لیکن غیر کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجودیت تعالی و تقدیر و حق  
 از ظلال کمالات آن مرتبه مقدس و شریف نفس که در وی کائن است مستعار از عدد است و حق است زلال  
 شری و تعالی که در آن عاقل موزون است که نشأ هر شریف و نقص است و چون سائل مستعد سالک بحکم  
 تربیت خداوندی جلالت این امانات را در دست بابل آن امانات بپرو و خیر دکان را بابل آن بر  
 و شرابا بلی شرعاً نماید تا چار جدولت تا تحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند از خیر و در وی شری  
 نه از شر او را مری متوقع گردد چه بر چه بود و شرف از خیر و شرف مستعار از عدم و وجود بوده پس در او خیر  
 خود چیزی نیورده است بنزد وی بیش از امانت داری امری دیگر نموده و چون امانات را تا به بابل  
 امانات را ندید لاجرم از دست منی و مالی خلاص شود و بنف و نیستی محق گردد و مکتوب نود و نهم  
 بحکم عبد اللطیف خوارزمی در شرائین از حسن صورتی خیر و کمال محال بر جهان است  
 اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب او جو جلالت آن در ممکن چنانچه وجود از آن  
 حضرت جل جلاله بقایات متکسر گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدس به طریق خلایق آمده و

ذاتی ممکن بواسطه عدم ذاتی او شریف نفس است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود است  
 بر چند از وجود آمده است آنچه در امرات عاقل عاقل شده است حکم مرات گرفته نصیب از قبح یافته  
 است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آنقدر حفظ و لذت که از آن حسن و زیبایی از حسن  
 خالص که مبداء از این حسن است منی و یا به چه نسبت با این بشیة دارد نسبت با آن کمال را بواسطه  
 نسبت لذت که از آنکه منته کائن است از آنکه عین نیست نقص مشهور است که کمال است از جمیع عاقلان  
 گذشت از طرف بوی خوش ناخوش گشته بهوش شده افتاد بزرگ از آن راه میگردد شت چون  
 بر سر عالمه مطلع شد فرمود که نه است نزدش ما او بگذارد که از بوی ناخوش آن خوش نشسته بود  
 این چنان کرد که بهوش آمد مکتوب نود و نهم بحکم سی و دهم کتاب ارشاد پناه و میر چون غنی  
 در انظار شکر لفظ به به و باینکه که معنی از برکات اکابر او آراء النهر است الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین صلب من لم یشرک الناس لم یشرک الله حق و علما و شایخ ما و آراء النهر شکر الله تعالی  
 همه بزرگ ما واپس مانده گان و در افتادگان بیکه بر کافران اهل اسلام بند و ستان  
 از تقدیر است که در ضمن تقریر و جود می آید درستی احق و در وقت آرای صاحب اهل سنت کثر بم تقدیر  
 سبحانی الامیر از تحقیقات این بزرگواران انکساب نمود ایم و محبت عمل بوجوب مذہب حکما  
 حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل گردیده و نیز سلوک طریقه حلیه  
 صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقدر شریفه مستفاد است و تحقیق  
 مقام جذب و سلوک و فنا و بقا و سیرالی اند و سیر فی الصبر که بهر تبه ولایت خاصه مربوط است از بوی  
 اکابر آن در عذرتی که مضامین باجمد از کلام است اصلاح اینجا یافته است و اگر باطل است فلاح را اینجا حاصل  
 نمود و شکر فیض تو جبین چون کنایه ای ابر جبار که از خار و گل همه پرورده است به حر ساس  
 اندر سخنان و احادیثی من الاوقات و البلیات بجهت سید استادت علیه و علی الصلوات  
 و التسلیمات یا رانے که بقدر نیات از آن دیار طلیا باین دیار سفلی می آید الطاف حضرت  
 ذوی البرکات انجاس علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت و افاضت است و  
 سله الله تعالی نسبت باین حقیران را می نمایند که عالیجناب نجابت آیات ایشان را بتوحسین علی کائنات  
 و بعضی علوم و معارف ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندید این قسم شتارت

از بزرگان باعث ازو یاد آید واری میگردد و بر تحریک بعض اذواق و مواجیه و لیسایز و چون  
 ورین امام تبارگی شیخ ابوالکلام صوفی آمده انظار لطافت ایشان نموده انواع مباحی میان فرموده تا چار  
 اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمه تصحیح گشت و خود را افزاید ایشان داد و چون نقل بعض مسودات  
 این فقیر را اخوی محمد باشم که از دوستان حاجتمندست بمصوب صوفی مشارالیه مرسل داشته است  
 آنکتابان نموده حرفی از مقوله علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیبه من راجع ساخت از غنیات  
 و اشفاق حضرت امیر آن دارد که اوقات مرجوعه از دغاسه خیر و فائز که سلامت خانه منی  
 نخواهند فرمود و بنیان من لدنک رحمت و بی لئاس امر را شاد و دعوات فقیر را این فقیر را  
 بحضرات آن عالی درجات بر کرم جناب نقابت و نجابت بناد و اذلال اصد سید میرک شاه  
 و جناب افادات و سنگه علامه الهوری مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ المملکت  
 قاضی نوابک ارام اصد لعلی بر کاتم تبایخ فرمایند بخدمت زاده بانی گرامی مایه از فقیر زاده با  
 عرض و ناموده التماس فائز بنیاید مکتوب **صدم** شیخ نور الحق و کشف سر گرفتاری حضرت  
 یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضی اسرار غریبه و علوم عجیبه انکرمه و سلام علی عباده  
 الذین انطق فی فضائل و کمالات اخوی اغری شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را  
 بحضرت یوسف بود و صلوات اصد سجاد و تسلیات لعلی بنیاید و علیهما با تمام و شوق تمام بتفسار  
 نموده بودند و این فقیر نیز مرتباً بود که شوق انکشاف انمعنی داشت چون شوق ایشان علاوه آن  
 شوق شایلی اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و در بادی انظر ظاهر ساخت که خلقت او کون  
 حال او علی بنیاید و علیه الصلوة و السلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشاء و نیویست و ظاهر  
 گشت که جمال او از جلس جمال بشتیان است و مشهور گردید که با وجود این انشاء صاحت  
 او را شباهت بحسن جوهر همان است بعد از ان انچه بتفصیل در ان باب بکر و فضل خداوندی  
 جل سالیانه فائز گشت در قبده کتب آورده مرسل داشت بجا که لا علم لنا الا ما علمنا **س**  
 در پس آینه طوطی صفت داشته اند و انچه استاد ازل گفت جان میگویم **سوال** انیمه از خط  
 محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی بنیاید و علیهما الصلوات و تسلیات  
 از کلام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی او را و آباء و اکر ام او را صلی بنین

و علیهما الصلوات و البرکات و التحیات اولی الایدی و الا بصار میفرماید و نیز در شان آباء و اکر ام او می فرماید  
 ما اخلصنا بهم نجاسته و لکی اندر و انهم عندنا من الصطفین الاخیار پس ایتا رسه با دون حق جل  
 چه تمام است شان انبیا و اولی الایدی و الا بصار باشد و مخلصان برگزیده را انیمه تعلیق بخلوق  
 چه گنجایش دارد گفته نشود که این گرفتار رسه با دون حق نبود نقاسی که مخلوق پیش از مرآت  
 حسن و جمال او نیست سبحانه چنانچه صوفیه گفته اند و مشهور و وعدت را در مرآت کثرت تجویز کرده  
 و سواسه رویت اخروی درین نشاء در مجال و مظاهر صور ممکنات مشاهده و مکتشفات  
 نموده زیرا که این قسم کشف و مشهور که سالکان صوفیه را در غلبات لوحید درین نشاء فانیه  
 دست میداد نزدیک است که خواص امتان انبیا را از ان مستنکات بود و انیان از ان  
 مکشوف و مشهور و تماشایی و متزهد نمایند هرگاه عالم انچنین بوده انبیا برگزیده ثبوت این نوع  
 احوال راجع احتمال است بلکه مقصور انمعنی در حق این بزرگواران عین و بال است جواب  
 این سوال منجی بر مقدمه است و آن آنست که حسن و جمال آخرت و همچنین تملذذات و نعمات  
 آن موطن نیز در درگاه حسن و جمال و دیوسه است نه شل تملذذات و نعمات انجائی زیرا که  
 آن حسن و جمال خیر در خیر است و آن تملذذ و تنعم مرضی و مقبول موی جلشانه و این حسن و جمال هم  
 شمر و نقص است و این تملذذ و تنعم هم نام مقبول و غیر مستحسن لعدا و آخرت دارد و نامده  
 و در دنیا و در غضب مولا گشت جل سلطان سوال حسن و جمال در مکن چون ستعار از مرتبه  
 حضرت و جواب بود نقاسی و ممکن پیش از مظهر و مرآت آن مرتبه نباشد چه ممکن از خود و هیچ خار و دونه  
 دارد و ستعار از حضرت و جواب است لعلی تقدس پس تفاوت درین دو موطن از جایزه و جزایی  
 مرضی و مقبول دیگر نام مقبول و غیر مستحسن گردد و جواب منی بر چند مقدمه است مقدمه اول  
 آنکه عالم تمام مجال و مظاهر اسما و صفات و اجبی است جل شام و مرایه کالات اسمائ  
 و صفات او نقاسی مقدمه دوم آنکه صفات و اجبی جل سلطان مایه چند داخل و اندر و جواب آن  
 اما چون استیاج در وجود و قیام انیان را بحضرت ذات تعالی ثابت است انچه از مکن و دنیا  
 کان است و در جواب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چه در جواب شان بخود نیست بلکه ذات واجب است  
 انچه انبیا انچه ذات گویند اما از غیریت چاره ندارد چه انیمیت در میان اینها کائن است



والا نشان متغیر آن قضیه مقرر در باب معقول است مع ذلک اطلاق ممکن در حق شان نباید کرد  
که موصوف حدوث است لان کل ممکن حادث عن محتمل و محتمل بالغير نیز در آن موطن نباید بود که موصوف  
الافکاک شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس متعالی ثالث آنکه هر کجا را که امکان است عدم را  
فی حدودات آنجا گنجانیش است اگر چه حصول آن عدم محال بود لیکن آن احتمال ناشی از نفس و غلبه  
است بلکه از جای دیگر آمده مقدمه را به این که اسما و صفات واجب را جل سلطان چنانچه در جانب وجود  
شان محتمل و محال کامل است در جانب محال عدم شان نیز محتمل و محال ثابت است از جهت این که در مرتبه  
حسن و وهم بود که مناسب عدم است و هر چند مستعار از جواب باشد که عدم را فی حد ذاته غیر از شرف و قبح  
نصیب نیست وجود است که هر سه خبر در کمال است و تمامه حسن و محال باید دانست حسن که در  
نمودار گردد در رنگ آنست که غفل را بشکر خلافت نمایند و شیرین را نماند مقدمه فاسد آنکه بگویم قدر  
سجده بنظر کشف لایحه گشته است که درین نشان جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت ننوده آزاد در مرتبه  
حسن و وهم بصنع کامل خود نبات و متغیر بنشاید اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب محال عدم شان  
نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشان آخرت جانب وجود ممکن را از ترجیح داده و مظهر حسن  
و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگانه معلوم گشت  
تفاوت در میان حسن و جمال این نشان و حسن و جمال آن نشان واضح شد و قبح یک حسن و دیگر لایحه  
گردید و غیر مضمی از مضمی تمیز پیدا کرد این تحقیقات هم حل این سوال شده و هم توضیح مقدمه شد که  
جواب سوال اول منبری بودی بوده است کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمه واضح گشت  
در جواب سوال اول گویم که بفضل خداوندی حل نشانه بکشف هر کج معلوم گشت که وجود حضرت خود  
علی بنیا و علیه القلوه و السلام هر چند درین نشان پدید آمده است اما بر خلاف سایر موجودات این  
نشان وجود او از نشان آخرت است و جانب وجود او را ترجیح داده او را مظهر حسن و جمال که تعلق بوجود  
اسما و صفات داشته ساخته اند و شایسته حدیثه را که بنفس او یا باصل او تعلق گیر و منتفی گردانیدند  
و از علت عدم که نشان هر قبح و نقص است او را اصل او را پاک کرده غیر از استیلائی جانب نور  
و بر آنکه نصیب بشیئان است در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری حسن و جمال  
بهشت و بهشتیان محو آمده نصیب کل گشته و هر چند محب کامل تر بود در گرفتاری حسن و جمال

آن نشان بیشتر باشد و در مضمی مولی جلشانه قدر بیشتر شد چه گرفتاری آن نشان عین گرفتاری است  
بصاحب آن نشان که آن نشان پیش از علم حکمت او نیست جل سلطان و در رنگ رفای کبریا و در پیش  
جبال پر دلی و امدید غوغالی دار السلام نفس قاطع است و امدید الافرقة بر مضمی محبت واضح و آنکه گرفتاری  
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و درای گرفتاری مولی جلشانه ساخته حقیقت آخرت  
را کمایی نداشته است و غائب را بر شایه با وجود فارق بین قیاس کرده را بعدی چاره اگر حقیقت  
بهشت را کمایی میداشت قدر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری آنرا و راه گرفتاری مولا  
آن جل سلطان نمیدانست و دیگر گفته است که کرمی تنگ من برید دنیا و تنگ من برید الاخرة  
شکایت از فریقین است حضرت حق سبحانه العناش و با و چگونه تصور کرد که حضرت حق سبحانه  
و تعالی دعوت به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت  
نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بود یا شایه ذم داشته بهشت و ارض  
انگشته که رفاه او نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا مضروب آیدی علت غضب  
باعث ذم عدم است و بیخبر قبح و نقص است و نصیب دنیا آمده است و بسبب این دنیا گشته چون چیزی  
از عدم حاصل گشت شایه ذم و قبح زایل شد ناراضی و نامقبول نصیب باعدا آمد و جز رضای قبول  
وجود و نور و غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نماند بجز مایه و قفود است علیه و علی الاقلوبات  
و السلام که در بهشت به تسبیح و تلیل و تمجید و رخسان بنشین یعنی بهمان اند گویند و در بهشت بنشینند  
معنی تنزیهی که انجا کسوت این حردن و کلمات پدید آمده است است آنجا بصورت دوشه متمثل شود که گرفتاری  
آن درخت و تلمذ ازادان درخت عین گرفتاری و تلمذ معنی تنزیهی باشد علی هذا القیاس موفیه علیه  
که آنهم و قاطع و اسرار در توجید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر این جمیع نشان فرود آورده اند و عشق کردند  
و در ضمن اینها شهود و مشاهدات ثابت نموده و حسن و جمال اینها حسن و جمال مولی دانسته جلشانه کی گفته  
و تمثال بی کل طعام لذیذ و دیگر گوید امر و چون جمال تو در پرده ظاهر است به درجی که هر که وعدة فرود  
برای پیست به و تلمذ گوید است عا طشان گردن قرچ آب خورند در درون آب حق را  
ناظر اند به درین نشان صدق اشال این سخنان از فم و در یافت این فقره و درست درین نشان  
طقت تحمل این نازک معنی یاید و آنرا قبل قبول این تلمذ دولت نمیداند اگر طاعت و قبول

سیداشت مغلوب مولی جلشانه نمی آمد پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰت و السلام الدنیا ملعونه بمنی قمر سود  
و بهشت است که سزاوار کرامات است و قابل این مقامات و تکیه فی کل مقام لذیذ و طعام  
بهشتی صادق است نه در طعام و دینی که مخلوط بر سر آب عدم است لهذا اگر کباب این سخن بنیاده نزد  
این نفیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الهی است جلشانه که سید را تعیین آن شخص است و آن  
اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و کسوت و ولدان و فلان ظهور فرموده است چنانچه در  
اسماء الهی جل سلطان تفاوت است و باعتبار علو و سفلی و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت در حیات نیز باید از  
آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و شاید اثبات نموده آید سخن و زیارت و وضع شے  
در موضع خود است اما در غیر این موضع اشغال این سخنان اطلاق نمودن بر اوست و وضع شے  
در غیر موضع خود اما که مونی علیه از فطرت و کمال شتیاقی که بطلب و ابراهیم که را می طلب  
بشام جان ایشان میرسد منتظر دانسته آن استیلائی که بکسوت عین مطلوب مقصود نگاشته اند و  
کف نفس مطلوب باید که دایمی در میان آورده و مظهر برده اند و مگاشته اثبات نموده بزرگی گوید  
بیوهی تو از جامه مست و بخود پند زهر سو که او را پاست بر آید بنی این قسم معاملات در عاشقیت و  
در بے آرایسمای محبت مجوز است بلکه سخن که زبانی خدا است و از ادوات و شوق نقای مطلوب  
بے مبتاست خطای ایشان حکم صواب دارد و شکر شان حکم محو و در خبر آمده است حسین بلال  
عند الله شین ع بر اشتهار تو خنده زلمه صمد بلال بنی باید دانست که مکشوف این فقر است  
که رویت هر شخص بهشتی در بهشت نیز باشد از آن اسم الهی است جل سلطان که سید را تعیین آن شخص  
اوست و کسوت اشجار و انهار و حور و فلان بهشتی ظهور فرموده است با معنی که بعد از چند کلام  
خداوندی جل شانه اشجار و انهار و غیرها که مطابق آن اسم مقدس بوده اند زمانه حکم  
عینیک پیدا میکنند و وسیله دولت رویت غیر مگاشته آن شخص می گردند و باز بحالت صلی  
می آیند و او را بخود مشغول میدارند و بکنایه ابد الابدین در رنگ تجلی ذاتی برقی که درین  
اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مرستعدان آن دولت را همیشه در برده اسما و صفات  
اعجاز چند کلام و زمان بیهر حجاب این اسما و صفات مرقع میشود و حضرت ذات بی پده اسما و  
صفات تجلی میگردد و چون آن اسم الهی جل سلطان اعتبار از اعتبارات حضرت دانست

تعالی ناچار متعلق رویت هر شخص بهر آن اعتبار ذاتی خواهد بود که رب آن شخص است از کجا که  
تو هر بعض و تجزیه بر زیر که ذات غرضانه تمام آن اعتبار است نه بعض آن ذات اعتبار است  
و بعض دیگر اعتبار دیگر که آن علامات نقص و محدود است تعالی امد بجان عن ذلک گفته اند  
ذات امد تعالی تمام علم و کامل قدرت و کلا اراده و هر چند اعتبار تمام ذات است اما در بی جهان  
اعتبار است نه اعتبارات دیگر سر لایه که الایضا را اینها باید حجت گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز بلود  
هر کجی عین ذات باشد تعالی متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیر و بچ معنی باشد  
زیرا اگر گوئیم که این اعتبارات بر چند عین ذات اند بلکه عین یک یک را تمیز و امتیاز چون که نزد انظار عالم  
چون معتبر است ندارد اما امتیاز تجوی در میان شان کائن است و صاحب دو نشان که از عالم چون عالم  
ایچون پیوسته اند پیوستگی چون امتیاز تجوی شان برایشان نیز واضح است و آنرا رنگ امتیاز گوش از  
چشمه نیاید آرسه صاحب دوست که مبدل تعیین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوت الدرجات  
و نوعی سبیل الاحمال و از ارجع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیب است و رویت انجم  
آنها متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمال که نصیب اوست همه وقت دانست که اوست احاطه در  
در حق او نیز مقصود باشد و کریم لایه که الایضا صادق و من اصدق من الله حدیثا باید دانست  
بنده را که حضرت حق بماند کرم خود مخصوص ساخته بدولت فناء اتم مشرف میگرداند و  
از قیود عدم که مایست اوست و بود خلاص میسازد و عین و از اذوی میگذارد و او را بعد  
از نچین فنا و وجودی می بخش که شبیه وجود نشاء آخرت بود و تعلق بر جمع جانب وجود ممکن و با باشد  
و نظر کمالا جانب وجود اسما و صفات الهی جلشانه بود و چه تحقیق آن سابقا ذکر یافته است  
حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوٰت و السلام بوجود نخستین باین دولت مشرف شده بود و این  
عارف بوجود ذاتی بولایت ثانی و چون آن جیل بود حسن ظاهر نیز در اعطای فرمود و این چون  
بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن انکشف نمود و حسن ظاهر او را ذخیره از بر اے آخرت دانست  
انچنین دو لقمه سدی بعد انبیا علیه الصلوٰت و التسلیات غریز الوجود است و اقل قلیل این  
بزرگوار هر چند نبی نیست اما بهر جمع انبیا شریک دولت فاضله انبیا است عظیم بقولات و اگر طفلی است  
اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است اما بهر نشین مخدومان است

و آن تابع است که صاحب و مبر از متوکلان است گاهی بود که اسراری با وی در میان آرند که انبیا در آن  
خط نمایند و شرکت با وی خواهند عظیم صلوات و تسلیات چنانچه بفرمایند نیز علیه صلوات و تسلیات  
آن خبر داده است اما این قسم ملامت داخل فضل جزوی شخص یکی را نمیدانست علیه صلوات و تسلیات این  
فضل هم او را چون بدو است متابعت شان نیز گشت است از ایشان است او پیش از امانت دار ایشان نیست  
که به نقد بقت گشتن انبیا و المرسلین انهم لم یستفروا و ان جندنا لهم الغالبون نفس قرآنی است  
که شان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نفرت داده و غالبانته سوال  
این وجودی که بعارف نام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سایر موجودات این  
نشا دور مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است  
یا نه و حال آنکه مقرر فرمود است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب  
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه وهم هر چند  
باعتبار ثبات و تفرق حکم نفس امر پیدا کرد بود اما منتهی الحقیقت نفس امر نبود که نفس و راه  
آن مرتبه است گویا این مرتبه برتر است در میان وهم و خارج موجودات نشاء آخرت هم در مرتبه  
نفس امر بلکه صفات واجب جلشانه سوای صفات ثانیه حقیقیه هم در آن مرتبه اند و در مرتبه خارج  
غیر از ذات اقدس واجب جلشانه و غیر از صفات ثانیه اولیائی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات  
را به مرتبه پیدا شد مرتبه وهم که نصیب اکثر افراد این نشاء است البتة با جمیع عظیمات و تسلیات  
که ازین مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا وعلیم بصلوة و التسلیات که وجودشان مناسب  
وجود نشاء آخرت است و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند و از وهم نفس امر ملحق  
گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجب جلشانه آنجا کامل است و ملائکه کرام نیز  
در آن مرتبه موجود اند و وجود نشاء آخرت نیز در آن مرتبه ثابت است و همچنین انبیا اقلی از اولیای نیز  
آن مرتبه رفته اند عظیم و علی اتباعهم بصلوات و التسلیات انیتقدر است که صفات واجب جلشانه در مرتبه  
آن مقام است که اشرف اجزای او است و سایر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی حسب استعداد  
مرتبه سوم خارج است و موجود در آنجا ذات و صفات ثانیه واجب الوجود است تعالی و تقدس اگر فرق است  
باعتبار مرکز و غیر مرکز است که اشرف با قدری نسبت سوال از مرتبه و برجه نفس امر رفتن که از مرتبه دار و ملائکه

قرب بآن مربوط است جواب بنشاء بر غیر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود در این چنانچه است و تقدر  
بیشتر پیدا شود و ظهور این صفات کامله آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود و بی اتوی و مثبت است  
پس ما چنانچه و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال او تعالی  
موجود گشته است و بعضی صفات فاعلیه و از قیله حق جواب پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین  
ثبوت کمالی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگرچه از امالات صفاتی بود و همه در مرتبه حس و وهم است که  
از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زایل نگردد و شایان وصول مرتبه نفس امر نگردد و اگرچه در مرتبه  
و بی درجات است باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتن مرتبه وهم اتم باشد و چون  
ضعف گردد و رفتاری کمتر بود بسیار از اولیای کرام و ملائکه از مراتب عدم گذشته و غیر از اثر عدم  
و کما باقی مانده است چنانچه آن اثر باقیست داخل مرتبه نفس امر میشوند اما از مرتبه وهم که همیشه نقطه نهایت  
آن میسر شد و نظار لیا این مرتبه نفس امر میزدند و نصیب ازین مقام حاصل میکنند محسوس می گردد  
که انبیا کرام و ملائکه عظام علی تفاوت درجات علیه صلوات و تسلیات و همچنین بعضی از  
متبعان انبیا اگرچه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر رسیدند و همه که از آنجا علی  
تفاوت درجات موطنی است خاص و متناهی است علیه حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردد  
و بنمایند که مقام انبیا فوق مقام انبیاست علیه بصلوات و تسلیات گویا ازین مقام برآمده اند  
و بمقام فوق نارسیده در میان بر رخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات  
و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج غیر بجهان نه این حروف و کلمات  
چون سات حدود دارند قابلیت وصول آن مقام اند اما از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند  
و چنانچه در اسناد و کلمات خود زده اند و بنده گاهی که در مثنای مرتبه نفس امر اقامت نموده اند نظار لیا این  
مرتبه فوق اند و کمال گرفتنی در رنگ تمام چیز گشته گران بجناب مقدس اند و بجهان است که این بزرگواران  
باین توطن و اقامت بجز که امر واجب با محبوب خود نیست محمول الکلیفیت دارند و خود را به اند و به  
اتحاد و غنیمت با مملوک خود مانوس و امانت اند درین اثنا که معیت حروف و کلمات قرآنی را بآن  
مرتبه مقدسه ملاحظه نموده اند معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبت نیست  
این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطون مربوط است نعم مخلوق را



آنجا که گنجایش قرآن کلام اصغر مخلوق آمده است از علوشان این حروف و کلمات مقدمه معلوم میگردد و کلام  
نفسی همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی غفره تحقیق آن نموده است و به تقدیم و تاخیر همین بار کلام قدیم  
نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنرا علامه بقصورت حالت حدوث داشته سوال اگر همین حروف و کلمات کلام  
نفسی باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام نیکنند و در حقیقت  
جواب این حروف و کلمات چون در اذان بان تقدیم و تاخیر مذکور شد و اندک چار باین ملاحظه نظر گشت که  
داخل شدن در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانی بی ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده اند بشود و گشت که داخل اند  
و باصل خود یعنی بلکه تحلیس نیست شان بمعیت دیگران چه نسبت دارد که آنجا اتحاد است و در معیت دیگران  
اتحاد گنجایش ندارد و همان افسه همین حروف و کلمات قرآنی چون کلام قدیم بخانی بود و ظهور آن درین نشاء  
بجای سائر صفات قدیم نفس خود خواهد بود چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس اویند و روپوش  
آن غیر از تقدیم و تاخیر فارضی که از راه قصور آله شکم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین  
اشیا بجناب قدس خدا و مدعی جمل سلطان قرآن مجید که گردے از ظلیت نبوی رسیده است و خوش  
خاشاک تقدیم و تاخیر از چشمه حجابان انداخته باصالت خود در داخل لال جلوه گرفته است لهذا افضل  
عبادات تلاوت قرآن مجید است و شفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک  
مقرب و چه شفاعت بنی مرسل و تالیج و ثمرات که بتلاوت قرآنی حشر میشود و تفصیل آن توان نمود  
و بیاست که تالی را بر داشته بدرجائی برده است که مورا آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف و کلمات  
قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سائر کتب منزله نیز با وی درین دولت شرکت دارند  
و به کلام قدیم نفسی اند جواب بجهت را درین دولت شرکت است اینقدر فرق در نظر گشتی متمثل  
میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دایره است و سائر کتب منزله بلکه جمیع آنچه بدان ازا دل تا ابد  
تکرم واقع شود همه گویا محیط آن دایره پس قرآن اصل همه آمد و اشرف جمیع کتب گشت چه در  
اشرف اجزاء و از آن است و اصل جمیع نطق و از ده است گویا سائر نطق تفصیل اویند و اوجمال الکمل  
قال الله تعالی فی شان و انه لانی زیر الاولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاء در  
ضمن مقام هر جمیل بشود و مشاهد که گفته اند واقع نیست و انیان را قابلیت مظهریت آن مرتبه مقدمه  
نداد و باین مظاهر درین نفس بشود و مشاهد تحقیق است جواب آنچه حقیقت این غیرت است از فیض این

نشاء ایقان است که رویت بصری و مشاهد که عبارت از رویت قلبی است طی تفاوت الدرجات  
تجدید و تکرار اوست که باخت مراتب مربوط است صاحب لغت که از اکابر این طایفه علیهم است در کتاب خود  
اجماع مشایخ را در میناب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جمل علایق درین  
نشاء بشود و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن سوال مقرر این و آنست  
علیه است که یقین راسته درجه است علم الیقین همین یقین و حق الیقین علم الیقین عبارت از استدلال از  
مبهور لغت اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلا که از راه استدلال از علم بوجود و دخان حاصل گردد و یقین بیقین  
عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلا و حق الیقین عبارت از تحقیق شان با آتش داشته و چون رویت قلبی بجهت  
نیز یقین کدام معنی راست آید و اجماع مشایخ بر عدم رویت مطلقا چگونه صادق بود جواب اب توند بود  
که مراد از اجماع مشایخ آنست که مراد از رویت و متاخران بخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و زودیت  
این حکم ثابت نشده است و این تجویز به ثبوت نه میسر است و این درجیات ثلث است که یقین گفته اند همه داخل  
علم الیقین است و از استدلال نه بر آمده و از علم الیقین گرفته و آنچه در علم الیقین رویت آتش گفته اند  
رویت دخان است که از آنجا بوجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم الیقین است بلال  
از علم دخان بوجود وجود آتش آنجا از رویت دخان است بر وجود آتش این یقین ثانی اتم است از  
یقین اول بواسطه تفاوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و این رویت دلیل است و یقین در حق الیقین  
بدخان تحقیق شد نیست نه با آتش و از آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو است  
اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش مینماید و از نفس مآفاق  
فرق واضح است قال الله تعالی سنجید آیاتنا فی الافاق و فی السموات حتی یخین لهم حق قول الله  
تعالی و فی الارض آیات لم یؤمن بها الا القلیل و فی السموات آيات جبرون آنچه در آفاق و انفس دیده میشود  
همه آیات مطلوب است نه نفس مطلوب پس مرسته در آفاق و انفس دشمن بود  
که آیت آتش است نه آتش پس معالیه در آفاق و انفس استدلال باشد که حقیقت  
علم الیقین است و حق الیقین در راه و آفاق و انفس باید تشخیص نمود و سبحانه  
بزرگان یافت مطلوب را در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس به افضل و از حد  
فرایست بچو باینجا به هر سوی دست نه با خود زیر گیم است آنچه هست نه دیگرست گوید پس چون

جلوه آن جمال بیرون ز توفیق بنیاد و امان و تحریک اندر کش پناهی گوید در هر گرس نیک  
 گرس بد بود اگر چه عمری نگزند در خود بود صاحب مقصود فرماید اقبی سن الذات لا یکین الا  
 بصوره آنچه برزگه دیگر فرماید اهل اصد بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و چه می شناسند  
 در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست و فی انفسکم افلا تعقلون و نزد فیه النفس نیز در  
 رنگ آفاق بی حاصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نه که در آفاق و انفس  
 است استدلال است بمطلوب و دلالت است بمقصود و حصول مطلوب با و از آفاق و انفس بوط  
 است و بواسطه سلوک و جذب منوط چه سلوک سیر آفاقی است و جذب انفسی پس سلوک و جذب سیر  
 آفاقی و انفسی هر داخل سیر الی اصد باشند آنچه گفته اند که سیر سلوک آفاقی سیر الی اقص است و سیر  
 و سیر انفسی سیر فی اصد چه توان کرد ایشان را جان فاما نیند و مرا چنین بیجا نال علم لنا  
 الا ما علمنا من سلکین الخورشان را چه یار اگر سخن غلات مذاق شان گوید اما چون معالده  
 تقلید گذشته است ناچار هر چه می یابد بیگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابو یوسف رحه را بولند  
 گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفه که استناد او است ربنا لا توخذنا ان شئنا او  
 اخطانا سوال این در جات ثلث یقین چون داخل علم یقین گشت و عین یقین نزد تو چه بود  
 جواب عین یقین مثلاً عبارت از اتمالت است که نفس دُخان را آتش کائن است و چون سبیل  
 بمنتهای درجه دلیل برسد که دُخان باشد او را نیز حالت آتش پیدا خواهد شد که دُخان را آتش  
 ثابت است نزد فیه این حالت معبر بعین یقین است که فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و  
 انفس است و چون برده استدلال از میان برخاسته است که نهایت مرجه علم است ناچار از علم  
 بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور انجا می رسد باید دانست که شهود و حضور دیگرست و در وقت  
 و حساس دیگر ضعیف البصر را در وقت ششمان نور آفتاب کائن است و در وقت و حساس آن تحقیق بطن  
 تحقیق شدن بر دُخان و درجه دارد و شامل علم یقین و عین یقین است تحقیق که ذکر یافته تا زانکه تحقیق  
 بر دُخان جمیع لفظ از اطل کرده به نقطه آن آخر رسد علم یقین است چه به نقطه که مانده است  
 حجاب اوست که مستلزم استدلال است و چون به جمیع نقطه تحقیق شده و بنقطه آخر آن برسد  
 از استدلال بر آید که حجت بتمامها ارتقاع یافته است و در رنگ نفس دُخان عین یقین او را

ثابت بود و فافهمه از حق یقین چه نوشته آید که کمال تحقیق آن مربوط بشما از وی است و اگر نصیب اذن دولت  
 در دنیا کائن است بخصوص بانفس خواص است که سیر انفسی که شباهت بحق یقین دارد و نزد ایشان  
 داخل علم یقین شده و انفس آن حکم آفاق گرفته و عدم حضور وی ایشان که بانفس بوده است  
 عدم حضور گشته و عین یقین در ماورای آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و تمیز امر حتمه  
 حسه در بین حسن و جمال محمدی علی صاحبهما الصلوٰه والسلام که تحقیق محبت پروردگار عالمیان گشته است  
 جانشانه و اوصی اصد تعالی علیه و سلم بان جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف به چنین تعبیراتی که  
 داشت محبوب حضرت یعقوب بود دوست علی بنیاد و علیه الصلوٰه و التسلیمات حضرت پیغمبر اکرم را در اسرار  
 است بملاحظه که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است علیه و سلم الصلوٰه و التسلیمات و انجیات  
 و زمین و زمان را بطیف اوفیق فرموده است که و در باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق  
 سایر افراد انسانی نیست بلکه خلق بیخ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که اوصی اصد علیه  
 و سلم با وجود نشان عصری او نور حق جل و علا مخلوق گشته است گمانا قال علیه و سلم ان الله یصلو  
 و السلام خلقت من نور اصد و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان این دقیقه  
 آنست که در ما سبق گذشته است که صفات ثانیة حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطان به چنین  
 داخل دائره وجوب است اما بواسطه احتیاجی که انبیا بحضرت ذات ست تعالی را کمال امکان  
 در انبیا کائن است و چون در صفات حقیقیه قیامه را کمال امکان را گنجایش گشت در صفات  
 اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی باشد و عدم قدم شان نیز  
 اول دلیل باشد بر امکان شان و کشف صریح معلوم گشته است که خلقت آن سر و علیه و سلم الصلوٰه  
 و التسلیمات ناشی از این امکان است که صفات اضافیه خلق دارند اما اینکه در سایر ممکنات عالم  
 کائن است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آن سر و آنجا مشهود و  
 بلکه مشاء خلقت و امکان او علیه و سلم اگر الصلوٰه والسلام در عالم ممکنات نباشد بلکه فوق این  
 عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شهادت سایه هر نفس انشخص لطیف ترست و چون لطیف ترست  
 از وی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد علیه و سلم اگر الصلوٰه و التسلیمات بشنود بشنود  
 صفت عدم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خاص است و چون آن صفات را

اضافه عارض شود و بآن تقسیم یا بدیش علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه  
خواهند بود و داخل دائره ثبوت نفس امر که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهور دیگر دو  
که علم جمعی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء عصری بعد از انقباض از انقباض باقی  
شده و مقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که حسن تقویم است ظاهر نموده است و کسی بگوید و مشهور شده  
نیست اما باید نمود که اینقدر اجمال بر چند علم مطلق را مقید نگردانیده چه اجمال علم عبارت از نفس علم  
است نه امر از نظم و نظم بطلان تفصیل علم که تقاضای جزئیات مشکوه می نماید تا تفصیل متصور  
گردد و محبت قید است که مظهر اطلاق است و طریقه مقید است که نفس مطلق است بهین قسم نازک و مطلق  
علم نسبت بذات عالم جلشانه طاقط باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم متقوا اند بود چنانچه  
در علم حضور ی کائنات است بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت که قدرت عین قادر  
و عین مقدر است و ارادت عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم تجردی است و محلائی که غیر  
را نیست از اینجا قرب احمد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت علم است امر است  
که اینجا و بطلوب و در و پس جایست را در اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حسن است و از آنکه غیر از این صفات  
این حسن ثابت نیست لهذا بزم این فقیر محبوب ترین صفات و اجبی نزد حق جل و علا صفت العلم  
است و چون حسن آن شایسته جوئی دارد و حسن در ادراک آن قاصر است او را که تمام آن حسن مربوط  
بنشاء آخرت است که سوطین رویت است چون خدا را عز وجل به بیند جمال محمد را در یابند هر چند  
و برین نشاء و دو ثلث حسن بحضرت یوسف مستم و ثلث ثانی به تقسیم شده اما در آن  
نشاء حسن حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیه الصلوات و التسلیمات که محبوب  
خدا و ندرست جل سلطانة پلوه حسن دیگر است را با حسن صفت علم مشارکت که حسن او بواسطه  
اتحاد است بطلوب حسن عین مطلوب است و دیگر است را چون اتحاد نیست آن حسن نیست  
پس خلقت محمدی علیه و علی الصلوة والسلام با وجود وحدت مستند بقدم ذات گشت  
تعالی و ادیکام او نیز شرفی بود که ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات آمد تعالی که شایسته غیر  
حسن است که این است چون چنین شده چنانچه متعلق محبت حسن طلق گشت و محبوب او اما

تعالی تمیز محبت اجمال سوال کریم حکیم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه و تعالی اولی اقد علیه و  
آل و سلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشد و وجه تسمیه آن محبت کرد و دیگران محبوب  
نیست جواب محبت دوست محبت است که بذاب محبت متعلق است و محبت است که بغیر از ذات  
او متعلق دارد و قسم اول محبت ذاتی است و اعلا اقسام محبت است چه یکس بیخ چیز را دوست  
ندارد چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اولی است که بغیر و غرض عارضی زوال نه پذیرد و نیز  
متعلق این محبت محبوب صفت است که شایسته محبت ندارد و بخلاف قسم دوم محبت که عرضی است و  
دوال پذیر است و متعلق او هر چند من وجه محبوب است اما از وجود متعلق و محبت نیز دارد و چون حسن  
جمال خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و التسلیمات مستند بکن جمال حضرت ذات است تعالی چنانکه  
گذشت تا چنانچه سوال کرد ذات جل و علا متعلق است با و علیه و علی الصلوات و التسلیمات متعلق  
باشد و در رتبات ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله تعالی علیه و علی آل و سلم و علی آل و سلم و علی آل و سلم  
و دیگران را چون آیند دولت میرشد است و از حسن ذات قلیل انصیب اند و قسم دوم محبت  
بایشان متعلق باشد و یک وجه ایشان را محبوب گرداند محبوب متعلق است صلی الله علیه  
و آل و سلم که در رنگ ذات محبت همیشه محبوب است محسوس بیکر و در آن قسم غلبه محبت که حضرت  
موسی راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت راس در میس مجبان آمده همان طور افراط  
محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و التسلیمات چنانچه این فقیر در  
این دو محبت خواصی بنماید که تف و نه در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبت خالق  
راست از محبت مخلوق شدید تر میاید اما ان حزب الله و هم الغالبون بیخ تفاوت ظاهر میشود  
گویند این دو محبت را بمنزله عدالت برابر نمیده اند و سر موی تفاوت کم و بیش  
تجویز نموده سوال صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجله اسماء الهی داشته اند جل سلطان  
و حقانی اشیا را با همان اسمایافته و اشیا را اطلاق آفا و دانسته پس تمام عالم ظهور اسماء الهی داشته اند  
جل سلطانة و تفسیر که ظهور بعضی اسماء را بخلقت آن سرور نموده و علی الصلوات و السلام  
چنانچه گفته شد وجه آن چه باشد جواب حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابت اند که صوفی  
علیه الهی اند جل سلطانة اسماء الهی بانفسها و این عالم را ظهور آن صورت علیه اند اگر چه



برسین بجای آنرا ظهور اسمانیز گویند بلکه صورت علی شی نزد انجانیه عین شی است نه شیج و مثال  
آن شی و آنچه این فقیر در خلقت آنسرور گفته است ظهور نفس اسمانی است جل سلطانة ظهور  
صورت علی آن اسم نشان مابین نفس الشی و بین صورت العلیه آتش را که ظهور مابین صورت علیه او  
آن اشراق و افادت کجاست که کمال جل آتش پیدا بوده است و در صورت علیه آن پیش از شیج و  
مثال آتش کائن نیست ارباب معقول از اینند زیاده بلکه عین آتش گویند اما کشف حدیج ماکذب  
حیثیت است و صورت علی آتش جز شیج آتش نیست که در خارج موجود است محسوس میگردد و آنچه ظهور  
صورت علی اسم است امکان وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبه و هم یعنی  
خداوندی جل سلطانة ثبات و تقریب اگر کرده است و آنچه ظهور نفس اسمانی است جل سلطانة چنانچه  
در خلقت آنسرور گفته است علی الة القلوات و السلام امکان از قبیل امکان صفات  
اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبه نفس امر مقرر است و بقیه آنسرور علیه و  
علی الة القلوات و السلام یکس در نظر نمی در آید که ظهور نفس اسمانی باشد تعالی الاقرآن مجید که آن  
نیز ظهور نفس اسمانی است جل سلطانة چنانچه از ان بالا ذکر یافته است غایه مافی الباب نشاء ظهور قرآنی  
که از صفات حقیقه است و نشاء ظهور محمّدی از صفات اضافیه ناچار از اقدیر غیر مخلوق اعتقد این  
را حادث و مخلوق و معالیه کعبه ربانی ازین دو ظهور اسمی بحسب ترتیب که آنجا ظهور معنی تنبی است  
بی کسوت صورت اشکال چه کعبه که سجود الیه ملائحت است عبارت از سنگ و کلوخ نیست و زمین جدا  
و سقف نیست چه اگر انجانی باشد کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت  
نیست و این از عجب عجایب است بشنود بشنود چه درین دولت خاصه محمّدی دیگر بر آتش است  
اما انقدر می یابد که از ان دولت خاصه او علیه القلوات و السلام بعد از تنبلیقی  
و تکمیل او علیه و علی الة القلوات و التسلیات بقیه مانده بود که در خوان دولت ضیافت  
اگر باین زیادتی لازم است که او ش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بیکه از دولتین ان است  
او علیه و علی الة القلوات و السلام او ش گویا عطا فرموده اند و آنرا خیریه یا ساخته تحمیر طینت او نموده و بیت  
و وراثت او شریک دولت خاصه او گردانید علیه و علی الة القلوات و السلام باکرایان  
کار با دشوار نیست و این بقیه در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیه القلوات و السلام

که نصیب خلقت درخت فرموده است که اقال علیه الصلوة و السلام اگر موعظه شکر الحامه فاما خلقت  
عن یقینه طینت آدم بی و لا راض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ علی الدین بن العربی  
و البان او حقیقت محمّرا عبارت از حضرت اجال علم داشته اند و آن را تعین اول گفته و بقیه  
ذات دانسته و فوق آن مرتبه را تعین ظهور نموده که حضرت ذات بخت است جلشانه و توان را  
قسم علم داشته در صفات اضافیه داخل ساختی که درون صفات حقیقه است چه آن صفت  
جواب شیخ محی الدین در خارج جز ذات احدیه مجروره را موجود ندانند و وجود صفات را اگر حقیقه  
باشد جز در علم اثبات نمی نماید پس ناچار تعین اول نزد او علم حلی بود و ثبوت صفات بعد از ان صورت  
بند که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشا را ثبوت نمیدانند پس علم از هم سبق باشد  
و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه کثرت شده است آنست که صفات حقیقه ثانیه در رنگ  
ذات واجب جلشانه در خارج موجودند اگر تفاوت است باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است  
چنانچه گذشت و این قول موافق آملای اهل سنت و جماعت است شکر بعد تعالی سیمم  
که وجود صفات را از اندر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم حلی در تعین اول گفتن معنی ندارد  
بلکه اطلاق تعین نمودن هر گنجایش ندارد و سبق جمیع صفات صفت انجوت است که صفت بعد تابع است  
علم را بر و سبق و اذن صورت ندارد و علی الخصوص که علم تقدیر منفر شده باشد آن از مطلق  
علم باین ترست و داخل اضافات است چنانچه گذشت آرسه از علم حلی را تعین اول علم گویند  
گنجایش هر دارد که تعین ثانی آن علم تفصیل باشد سوال شیخ محی الدین که علم حلی را حقیقت  
محمّدی گفته است و این نشاء عنصری را ظهور آن دانسته مراد از ظهور نفس اسمانی چنانچه گفته  
یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ملکات است جواب صودت اسم زیرا که تعین اول  
نزد او قدس سره تعین علمی است چه دو تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخر را تعین  
تجاری تعین علمی صورت شان بلکه در خارج از تعین ذات گفته است و در علم صورت آنرا اثبات کرده  
و آن صورت علمی که حقیقت محمّدی باشد در نشاء عنصری بصورت انسانی محمّدی ظهور نموده است بلکه نزد  
شیخ با ظهور است ظهور صورت علمی است اگر چه صفات واجب باشد جل سلطانة چه صفات را نزد او  
ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بخت هیچ چیز نزد او موجود نیست سوال در آن مرتبه اتحاد

علم و عالم و معلوم است که حاصل آن علم حضور می است پس صحت اسم را آنجا گذاشت خود چه حصول  
 صورت در علم حصول است و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است در صورت معلوم جواب آن مرتبه  
 مرتبه فاعل نیست بل ملطافه لهذا آنرا تعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون  
 در خارج موجود نشد و ادب ثبوت علی چاره ندارد و لهذا آنرا تعین علی گفته است و ثبوت علی از صورت  
 معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضور کسی هم صورت معلوم با وجود حضور نفس  
 معلوم کامل است که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتباری در وی را داشته است که آنرا از  
 نفس بصورت آورده فهم هر کس باین وقت نرسد و تا بذات بخت جلشاده و وصل نشود به وصل بخونی  
 این دقیقه را در دنیا بدست نماند من فقیر در مانده و پس افتاده را چه یار اگر بعد از هزار سال از پشت  
 خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار را که بر اینها و الی الغیر بر زبان  
 آورم علیه الصلوات و التسلیمات و البركات و در دامن معارف آورده و فایده کمال است مبدء را بیان نایم  
 ولی چون شمر بر داشت از خاک بدست و گدازانم سر از خاک بدست من آن خاکم که اگر بر تو بسیاری  
 کن از لطف بر من قطره باری بدست اگر بر تو دید از حق صد دانه بخم بدست و شکر بطنش که توان بدست  
 انحراف از دست بدست و انحراف از دست بدست و انحراف از دست بدست و انحراف از دست بدست و انحراف از دست بدست  
 باحق الصلوة و التسلیمات بخاطر بود که شمر از صحبت و ملاحت که در حدیث نبوی آمده است  
 اخبر یوسف الصبح و انما لم یسجد علیه الصلوة و التسلیمات و بر من و اشارت در مناجات سخن گوید مانند که  
 رزم و اشارت در اراده مقصود و قاصد است و معنی آن عاجز و حرف مقطعات قرآنی همه موز  
 و اشارت است بخاطر احوال و دقائق اسرار که در میان محب و محبوب کائن است لیکن گویست که آن را در یاد  
 علمای را چنین که حکم خدام و غلمان میباید که عالمین دارند و خدام را جانشین است که بعضی اسرافیه  
 مخدوم اطلاع بود بلکه تبعیت مخدوم با خدام جانشین است که معاطات در میان آید و بطریق او شکر  
 دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شمر از ان منتهی اظهار نماید فائز بود و سر خود را بر باد بد و قطع  
 البطلوم که ابو هریره فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری و لا یطلق لسانی افتد  
 وقت است ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی  
 القوم الکافرین و السلام علیکم و علی سائر من اتبع المذی و التزم متابعت المصطفی

و فی

علیه و علی آله و اصحابه البرة الحق مکتوب صد و یکم شیخ عبد الله در تفسیر تاول یاقان  
 بطریق مذاق فلاسف علم الله سبحانه و عاف لم عن البلیات کتاب تبصرة الرحمن را که مرسل داشته  
 بودند بعضی از مواضع آنرا مطلقا مفسر و این فرستاد و مکرر مفسر این کتاب خیلی میل بدرب  
 علامه دارد و نزدیک است که حکما را عدیل انبیا سازد و علیه الصلوة و التسلیمات آیت در سره  
 ابو و نظرد آمد که بیان آنرا بطریق حکما که خلاف ظاهر انبیا است تعلیم الصلوات و التسلیمات کرده است  
 و تشویه در بیان قول انبیا و حکما داده و گفته است در بیان کریمه اولئک الذین لیس لهم فی  
 الآخرة الا بالنفاق الا انهم و حکما الا انهم الا انهم و حکما الا انهم و حکما الا انهم و حکما الا انهم  
 آنجا پیش دارد و در عذاب آخر می قول شایسته اعتبار است علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود  
 تعلیم الصلوات و التسلیمات فلاسف که عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصودشان نفع عذاب جسمی است  
 که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و مواضع دیگر آیه های قرآنی را موافق مذاق حکما  
 بیان میکند هر چند مخالف مذمب است این بود و علامه این کتاب بی ضرر برای تحفیه بلکه علیه نیست  
 اظهار این محنی لازم دانسته بجهت کمال سعادت گشت و اسلام مکتوب صد و دوم بجناب میر  
 محمد نعمان و ترغیب مجاهدات و انزاد و تربیت طالبان حق جل و علا الله و سلام علیه  
 عباده الذین اتصفوا بحال و اوصاف فقره ای چند و متوجع حدیث الله سبحانه و الحمد و المنة  
 و انما و علی کل حال بدست که بر احوال خیر مال خود اطلاع نداده اند امید است که آن ورق را  
 گردانیده باشند و با کمال میل آمده اند از فراغت بیجا ده رو آورده وقت گشت و کار است در نوم خور و  
 خواب نصف شب برای خواب معسرانند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این بهمت  
 نتوانند و زبیر بیدار نشی شب را که از نصف تا سوس مست ملتزم باشند و سعی فرمایند که در دوام حصول  
 این دولت قیوم رزود یا خلق همان قدر احتیاط و انبساط نمایند که ادای حقوق آنها نموده آید  
 انصوة تقدیر بقدر انبساط یا خلق زیاد بر قدر حاجت فنیست و داخل مالیه و بسااست  
 که ضررهاست عظیم به آن تغیر شود و داخل محظورات شرعی و طریقت گردد و چنان که با مردمان  
 افراط در انبساط نماید مردمان را با پار از ارادت بر آورد و در طلب شان فتور آرد و  
 و عیاد با الله سبحانه و من لک شیخ این معنی را نیک دریافته با طالبان بنوعی سلوک نمایند که

سبب انس و الفت شان باشد موجب کثرت و نفرت شان از خدا و از خلق ضرورتیست که مقید  
حاجت آشنائی باین سم قابل است شمارا بتوفیق الله سبحانه این معنی سهولت میرسد بآباجل  
چگونه که بر دوام بار باب تفرقه مشورانه در این نعمت به اندیشه مقتضای آن عمل نمایند نیک از  
حال طالبان خبردار باشند و بظاهر و باطن توجه تربیت شان شود و زیاده چنانچه مکتوب  
**صد و سوم** به شیخ حمید احمدی در تربیت و برقصه احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال  
الحمد لله و سلام علی عباد الله بنی المصطفی مکتوب شریفی است از سوی انجمن شیخ حمید رسیده و خوشوقت  
ساخت چنانچه است درین مورد زبان بر فتن و صحبت نفسی جمعی را بجناب قدس خاندی جل سلطان  
رعیتی پیدا شود و از اسوامی اله تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد و بدین دولت که برادر  
باین دولت مغرور گردد و از کار خود غافل باشد که مثل مشورت که هنوز دلی دور است  
معلوم نیست که از صد کی سرانجام یافته باشد و این اسوال که طالبان و ادرابا رویه به  
و ذوق و لذت می بخشد در رنگ آن است که گفتند ان سبق الف و با آنوقت سازد کار آنست  
که از تبحر بیولویت برسد و از ادواق و لذات بذرب و ولایت خاصه داخل گردد  
هنوز این استغناء بلند است به تر فکر رسیدن ناپدید است و باید که اوقات خود را معمور  
سازد و بشیرعت و طریقت بظاهر و باطن بجای باشد تا تکمیل و گیر می فرغ کمال خوب است  
که درین ولایت خاصه مست نماند چون در صحبت طالبان را رشت می پیدای شود و احوال و  
مواجیه روید و اگر چه فتاو و بقا نزد هم غنیمت است و در وقت حکم کبریت احمد دارد و آنرا  
هم می کرده باشد اما بعد از اختار و توجهات به که تعلیم طایقت گویند مناسب است  
بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند بباد که ازین اشیطان برشاید این شود اعادنا الله  
سجانه عن شره عدد که شما گفته بودید اگر تمام کرده آید و و چند آن عود را بکار داری بعد از آن  
خبر کنید تا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یا انی الله انما بوط الله و عارسانه صحیفه  
شریفه که سید بخی نوشته بودند نیز رسیده الله سبحانه در وقت که کمال قرب قیامت است و الله و الله  
علی الله اناس در نه آمده و لهامی و در کفایت حق سبحانه تعالی بخند است و الا شوقین آن درگاه  
اقدس از جل سلطان توفیق از اجبه دعای الله العلیب است و فاخته سلامتی خاتم

بناتم لنا و نورا و غفرنا انک علی کل شیء قیود اسلام اولاد آخر مکتوب صد و چهارم  
حضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد سعید و بشارت قبول  
بیشتر مراتب مرا ایشا از الله و سلام علی عباد الله بنی المصطفی فرزند آن گرامی بآتی است  
که از احوال ظاهر و باطن خود نوشته اند شاید بواسطه تمامی ایام مفارقت دنیا فی  
بحال دور افتاد بجان طاری شده باشد اما هم اتم الراحمن و اتم الراحمن الله جل جلاله و علی  
غزایی نامزد است عجب کار به یار است با این همه ناپروا می شما غافل نیستید توجه احوال شماست و  
خواهان کمال شما دید و زحمه از نماز با اذین سلوک داشتیم ظاهر شد که شتم از من جدا شد  
و خلعت و دیگرین متوجه شد که بجای آن خلعت نشین بظاهر که این خلعت را از کسی خواهند داد  
یا نه و از وی آن شد که اگر آزار دهند بفرزند می ارشد می محضوم به من بعد از الحیدر که بفرزند می حجت  
فرمودند آن خلعت را و ابراهیم پشانیه باین خلعت را که کثایت از معالمانه است بوده است که بر تربیت  
و تکمیل تعلیم داشته و باعث اقبال با این غصه بختد او بوده و این خلعت نبوده و چون معالمانه  
با عجم برسد و تحقق خلق گردد امید است که از کمال برید آن بفرزند می اعسری محمد سعید عطا  
فرمانید این فقیر توار به تبع این مسامت می نماید و اثر اجابت می نمود و فرزند است استحقاق  
این دولت می باید که بکریان کار و دشواریست به اگر اسعد او است هم داد او است  
تعالی می نیاید و از افاضه چیزی می بخشد به تو و او می همه چیزین خیر است و قال الله تعالی  
اعمال آل داود و شکر و قلیل من عباده می اشک رسیده اند که شکر عبارت از صرف عبد است  
بیت ما انعم الله علیه من انوار رح القوی الظاهریه و الباطنیه الکی باخلق و اعطاه لاجله  
اولاد ما حصل الشکر و الله سبحانه الموفق این سه علم از امر اخفیه است هر چند بصرف گفته  
می شود اما احتیاجی آن لازم است که مردم مفتون نگردند و دیگر آن شکست که داشتیم آن معالمانه  
و عالم شمال بود درین ایام حل شده و خافیه نامه شاید که درین معنی روحانیت خواججهین الدین  
ایم بدین باشد محضوم آن شکل را شاید در خاطر داشته باشد و السلام مکتوب صد و  
پنجم به شیخ حسن برکات دیوبند کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بر احیای  
مست و تمهید از بدعت الحمد لله و سلام علی عباد الله بنی المصطفی شریفه



انوی انگری شیخ حسن حسن الله آله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف اندراج یافته بود  
مطالعه آن فرحت بر فرحت افزوده و همه الله سبحانه که علوم عمیقند و معارف عماد و طریق کتابت الهی  
حقان فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرمایند و تمامی مقاصد عالیله سازند از رفیع و عظیم نوشته  
بودند چنانچه است که درین طرز ظلمات برکت صاحب دولت و توفیق رفت به حق از بدست یابد و احیای  
سنت اوین نماید و احادیث صحیح آمده است که هر که احیای سنت نماید بعد از آنکه غسل بکند  
سنت واقع شده باشد آنکس را ثواب صد شصت ازینجا بزرگ این غسل را دریا است  
اما این قدر دقیقه رعایت کند که کاتب یا قلمناقصه نکند و یک حسنه باعث ثواب بیاسیه نگردد  
که آخر الزمان است و او ان ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعہ آن فرستاده و او را حمد و ثناء  
سباز که در علوم و معرفت مابین فقیر بیارست و در کشف مطابقت اقتضای است و نظر باری  
بیک بلند رفته کتابت شمار از تحفین حالها و علوم انتشار یابد یا خودی محمد کسشم کشمی سپرده بودیم  
که در وقت جواب نوشتن حاضر ساز و اتفاقات کم ساخت بنا بر آن در تفصیل اجوبه بوقت واقع شد  
انچه بجا طرمانده بود از نوشتن محلا آنکه احوال پندیده است و صحت علوم کان دیگر بزرگیت  
و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد سی بلخ دارنده و کاتب ظاهر باطن م است مرعی نماند  
و سایر یاران حاجتمند بالله جمیع اهل اسلام آن بقعه را احوال بزرگیت و التزام سنت نماند  
و از ایشان به عت تمید و تخریر کنند و الله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجہ  
محمد باشم نویسنده بشا فرستاده است ختمی گرفته اوقات غیر مختلف است در بعضی اوقات رغبت  
بر تدوین علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و بر اوقات دیگر بآنکه اسرار غریبه افانند بنیامند از وقت  
افت پیدا میکند و تا حدیکه دست قلم گرفتن خوش نمی آید بنا بر آن در تفصیل جواب کتابهای شما که  
میرزا نور می افته و تلمیذ افه ب تکلیف چیزی نوشتن باقی احوال مستوجب حمد است از همه را به  
حکم بنیت الله سبحانه بخیر میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی با استقامت و تلاطم جمیع یاران  
آنجامی ا دعوات مخصوصه است و السلام مکتوب صد و شصتیم بخضرات مخدوم زاده  
سلم الله سبحانه و ربان آنج که آن سرور اصلی الله علیه و سلم ده و از و بشا بهتای علیا یافته  
صحیفه شریفه فرزندان کرامی رسیده الله سبحانه که به صحت و عافیت از معالیه که بتاثری امروز

روی داده است میو سیم یک سماع نماند که شب که شب شنبه بود بحال سلطانی رفته بودیم  
بعد از یک پیر شب گذشته آمده سه سیپاره از حافظه بنفوذ و زیاده از و پیر شب گذشته بود که خواب شب  
شد بعد از حلقه صباح چون کوفت شب داشته بود و بخواب می بنید که حضرت رسالت پناهی الله  
علیه و سلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت شایع است که خلفا را می نویسند و یکی  
از یاران ما جتهدین درین معاد است دین اشای گویا ظاهر گشته است که در امضای این اجازت  
نامه خودی از فتور است تعیین و جتهدین در آن وقت معلوم است آن یار که تصدی این بخت  
است بار دیگر گویا این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه و علی که اصلوات و تسلیات  
و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسنده این شخص است اما البت  
بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن مبرخود و فرین فرموده الله علیه و علی که اصلوات و السلام  
مضمون این اجازت نامه آنست که در عوض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و مقام  
شفاعت نصیب عنایت فرموده و کا فم طولانی است و بطر می بسیار نوشته اند من از ان یار  
میسریم که اجازت نامه اول که ام است و ثانی که نوشته اند که ام و من در آنوقت میبایم که من بآن سرور  
علیه و علی که نصیوات و السلام دیک جاکم در رنگ پیر بایه رزندگان یا چنانچه حضور آن سرور  
و اهل بیت آن سرور علیه و علی که نصیوات و التسلیات برین غریب نیست و آن کا فم را پیچیده  
بست خود نماده در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلمات امرات معشان  
و او حضور آن سرور در بعضی خدمات با مقام میفرمایند میگویند که انتظار تو داشتیم چنان و چنان  
باید کرد درین اشا افتاد روی دوا و خاطر رفت که وجوه آن فتور چه بود معانیه میباید با فقه که  
چشم و امیشت خصومیات آن واقع از خاطر میرفت بجا طر شایان مانده بود که در نیاب سخن  
بیشتر نیم زد که میگردم که این نسبت علیا عجب است که باز از آن خبر نماند می کند بجا طر میگردم  
که ظم آن ظاهر از خبر و برای آخرت بود و نعم البدل میسر آید ازین واقع شکی آن تردوات حاصل گشت  
آزب قیامت است و وقت تراکم ظلمات که در خیریت و چه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه السلام  
که بخلاف ظاهر تایید یافته ترویج آن نمایه فکرا اللغه ادوز طعما می تلون فرموده ایم  
که بر و حانیت آن سرور علیه و علی که اصلوات و السلام بزد و مجلس شادی سازند رضوان







فقال عنهم اثم است وبقیه انکه اثنی عشر سر است آن مشو میگردد و او را آنها اینست محسوس نمی شود  
و السلام مکتوب صد و یازدهم به شیخ نور محمد تهرانی بعضی از سران غریبه قیام قاب تو سین و ادنی  
و سر آنکه عارف کامل مثال خود را در می یابد این معارف نیز منتقل یعنی دست و معاملت قاب تو سین و ظاهر  
زکی از مظهر میوه است که ذاب عین و اثر را سالک محسوس نیست چوستان خلاف معامله او ادنی که آنجا است حکمی  
و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبه ثانیه ایا مظهر اوست باشد مستفاد از مرتبه و جواب آن خلعتی است که ظاهر  
عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل عنایت فرموده اند و تغییر از آن با فائده صورت نیز توان  
کرد این سر است پس نامش شایسته تفسیل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه و تعالی یا بدین مظهر درین  
معامله اوست بود که بوی از عدم آنجا راه نباشد و شایسته امکان را آنجا باریزد پس اگر انفعالی  
در آن مرتبه اثبات نایم از خود بخود بود و از غیر که نشان از غیر نماند و وجهی من و وجهی قمر  
و بعضی من علیه کل هر چند انفعالی که در مرتبه قاب تو سین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهور که در آن  
مرتبه بود و ظهور اصل ابالی شایسته ظلیت نیست و شایان آن مرتبه علیاً انفعالی که شایان آن  
مرتبه مقدمه باشد است که بوی از ظلیت به و را در نیافته باشد و غیر می راستی وجه در میان حق  
چون دریر اگر غیر از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون نه آید اگر انفعالات مراتب  
خلال چنان بود که گنجایش دارد و باید است که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف  
کامل مثال خود را در می یابد سرش است که مثال او هم من گرفته زیرا که مثال از تقصیسات عدم بود  
اما از انت احکام عدم فالقی الا الوجود و الصفت پس شمه مثال بل کلتایه به سجاده عین فائده  
و الاقصد فی الزندقه و چون سر از نامضه و معارف غریب را در یافته است شمه قال الله  
سجاده تم و قد قدی به انکه تحقیق این و نوبه از تحقیق با سر را ادنی است که بالاد کریمه است  
زیر که تا حکمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم بهر آنکه شمه او را لیاقت این و نیست  
بعد از تحقیق این و نوبه است که به و پنهان دل دارد چون مدنی تحقیق کرده و عارف بکلیت  
آزاد این زمان صورت تو سین ظاهر گردد هر چند از تو سین اول اثری و کسی نمانده است لیکن  
چون در ابتدای شرف میازند صورت تو سین در وقت تنویم میگردد پس از مدتی فکان قاب تو سین  
مسرود که این وقت صورت تو سین ثابت است نه حقیقت آن او ادنی بل ادنی اولی

من القوس افانی خاک اثر و لا حکم فدا تو سین مهنه حقیقه و نه المعارف من اسرار الله  
سجاده نظیر با علی شخص الخواص من عباد و السلام طه من اتبع الهدی و الهم متابعه المصطفی  
علیه و علی الصلاة و البرکات الحله مکتوب صد و دوازدهم به شیخ تهرانی بعضی از سران غریبه قیام قاب تو سین و ادنی  
در بیان آنکه صفات حقیقه او تعالی زمین دارند و نه غیر ذات سجاده الحمد لله و سلام علی عباده  
الذین اصطفی علما من اهل سنت شکر الله تعالی سعیم و صفات ثانیه حقیقه واجب الوجود  
لغالی چه بلایا گفته اند که لایو و لا غیره این معرفت و رای طور قتل است که بهر فرست و  
برکت متابعت انبیا علیهم الصلو و التسلیمات دریافتند و عقلا ازین عبارات اقبال عینین می فهمند  
نه انسته اند که در حصول تئاقص اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در آنحضرت جل سلطان  
امکان و زمان گنجایش دارد و تئاقص یکجا تصور گردد و آنچه علماء در تئاقص و لا غیره تصرف  
کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته است و کما نیست بلکه نظر کشف مع این تحقیق می نماید و نفی غیرت  
بهر معنی که باشد اثبات میکنند میبایک صفات واجب جانشان چنانچه عین ذات اقدس او تعالی نمید  
که زائد از غیر ذات او سجاده هم نمیند اگر چه زائد از تعالی و نقضت نسبت شینیت پیدا کرده  
و اینجا آن قضیه مقرر را بر معقول که الا نشان متغایران خلف کرده است نقض حصول شان نموده  
و آنکه گفته شد که در این طور عقل است بان معنی که قتل بان ممتد میگردد و از او را که آن قاصد است  
و آنکه عقل بر خلاف آن حکم میکند چگونه خلاف آن حکم نماید که آنرا تصور هم نموده است بلکه احیط  
او را که او بیرون است حکم با ثبات و نفی آن چه صورت بند در بنا آسان لکن رحمة و مری لانا  
امن از انراش از مکتوب صد و سیزدهم به ملا سلطان سرمندی در بیان آنکه صفات اول تعالی  
بجیات و علم و سایر کمالات مستفاد از تحقیق معنی قیام صفات ذات جل سلطان صفات  
واجب الوجود جل سلطان که قیامی ذات او در نه تعالی و تقدس مثل الحیوة و القدرة و العلم و غیره از  
کمال تقدس و تنزه و بی انتیبتی صفات ممکن ندانند که صفات ممکن عرض اند که قیامی بخواهد از صفات  
واجبی جل سلطان مقدم بر او را که قیام بر او بنا است و ایضا صفات ممکن حکم میزند از حد و بعضی از  
از حیوة و علم غیر مادی فیض انقدیه است که ممکن توسط شان می و عالم و قادر میگردد تا آنها با نفسهای  
و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود و تعالی و تقدس که در نظر کشف این حقیر

اینها نیز در رنگ موصوف خود شجاعتی و عالم اند و تفصیل کمالات مندرجه و دانی و شغوف لیکن علمشان  
 اقبیل علم حضور بی فیه میگردد و از عالم علم حصول و همچنین معرفتی و شانی که در مرتبه و جوب تعالی  
 و تقدس اثبات نموده می آید به حیثیات و علم کثوف میگردند و نورست نظری در آید گویا آن  
 نور یکی حیث است و یکی علم و انکشاف و این دو صفت کمال و آنجا بین و هویت بخلاف صفت دیگر  
 اتقوا و اداست و غیره بلکه باین وضوح آنجا کثوف میگردند و یکی از این دو کار است در آن موطن انکشاف کمالات  
 است که بصفت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیله است از بصفت حیله همه جا به بود و قدرت و  
 ارادت مقدر و در او بطاعت و از سب و بصرف علم انکشاف آن نمود و مقصود و اکلام نموده است و اولین  
 از این ای کثوفات است مع ذلک بصفت چون جامع است ناچار این کمال و روی کاوان است  
 انکار و نظر گفته نشود که این بیان از علم قیام معنی بصفت بر کمال و عالم باشد از قیام حیات و علم آنها  
 چاره بود گویم که هر دو قاعده است واجب تعالی کی بهالت و دیگری بصفت پناهی طایفه تعالی عرض  
 گفته اند که عرض و بقا عرض بر دو قاعده محلی است که تحقیق این بصفت است که صفات اجبی بل سلطان  
 بذات اقدس و تعالی اند و رنگ قیام عرض است بچهره کل بلکه بصفت قیام مصنوع است بسانه سالن قیوم  
 مصنوع است بر چینه آنجا انصاف است اینها انصاف نه بلکه آن قیام در رنگ قیام بیست بذات خود  
 انصاف فرقی است که آنجا یادتی ثابت است و اینها یادتی متوزن است آن یادتی به غیرت رساننده  
 است و لا غیر فرموده اند پس در برده با تفایه استباری ثابت شده و قیام تحقیق گشت و حصول آنها  
 اینجا انصاف انسان است همانند انصاف جوهر است بصفت بلکه گویم در آن موطن که ذات اقدس صفات  
 حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اندیش لا خد صفت انصاف آنجا کانون نیست از حضرت ذات  
 موصوفت است و در صفات مقدسه موصوفات است بر کمال وجود و جوب بود و از حضرت کجایش بود  
 صفت انصاف را چه محال باشد که فرع وجود در موطن مقدس غیر از نوعی غیر از این مایش نیست و آن هم  
 چون اگر حیله است نورست و اگر علم است نور علی هذا القیاس این نور اقدس چون اگر طوری در شانی  
 نورست و انکشاف اثبات نموده آید هر چه قابل ظهور است از غیر از وجودی و در این بود و این نورست و این نورست  
 آنکه کثوف است از تعالیات مع این معین دل امر چینه اطلاق لفظ تعین اینجا بصفت علوم این غیر از تعالیات  
 در اول چون در قوم این لفظ متعارف گفته است ما هم در اطلاق آن مسأله نامیم بنا انکم ان نورنا

و انفرناتک علی کل شیء قدیر مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات و اجبی تعالی کثوف تعالی علم  
 او تعالی به کمالات خویش و در میان آنکه معنی از قیام بعین چاره بود اما اثبات کل و از هیچ  
 و کار نیست و بیان تعین وجودی و بیاد تعین اینها متعین اینها را بعین ناما که نام علی البنا علیهم السلام  
 و السلام و بیاد تعین او لیا و عوام موسنین و کفار و موجودات نشات انوری صفات حقیقیه که در مرتبه  
 حضرت ذات او تعالی اثبات می نماید هیچ تعینی از این اثبات در آن حضرت بل سلطان تشریف پیدا  
 میگرد و در مرتبه دیگر و راس مرتبه اولی ثابت نمیشود و در جوبی از وجه انکشاف شان صورت  
 نمی بند و اما مرتبه ثانی تحقیق نشود و انکشاف که بوجه از وجه حاصل نکرد و تعین تشریف صورت  
 نمید و حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سجا نه گویا در یک مرتبه کانون اند با وجودی یادتی گویا  
 عین ذات اند تعالی و تقدس و بر چینه این صفات مقدسه اقبیل کمالات مندرجه حضرت ذات  
 سجا نه آنکه حکم شان از حکم سایر اجمال و تفصیل علل شده است چه اجمال در مرتبه است از تفصیل در  
 مرتبه کانون نیست بلکه مرتبه اقبیل و در مرتبه اجمال است و در آن حضرت بل سلطان  
 این معنی مفقود است و تفصیل در مرتبه اجمال است و این معرفت و رای طوطی عقل است  
 که نظر گشته بان متذکره است و علم و اجبی بل سلطان در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است  
 در رنگ علم بذات خود و علم به کمالات مندرجه ذات خود علم حضور است و اینها با وجودی یادتی گویا  
 عین عالم اند حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است که کمال تباد شان بحضرت ذات تعالی که هم غیر  
 از صوفیه صفات اعیان ذات گفته اند تعالی به کار یادتی صفات نموده اند و وضع لا به کرده اثبات  
 الا غیره فرموده کمال است که با وجود تصدیق لامبو اثبات لا غیره نموده آید با وجودی یادتی سلب  
 غیرت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیاء است تسلیم الصلوات التسلیمات و مطابق رسا  
 صابیه فرقه ناحیه اهل سنت و جماعت شکر الله صمیم باید دانست که انکشاف ذاتی در مرتبه که بحضرت  
 ذات تعالی و صفات مقدسه او سجا نه تعلق دارد و اقبیل علم حضور است چه صفات مقدسه را نیز  
 حکم حضرت ذات تعالی و تقدس سجا نه گشت و آنکه گفتیم که اقبیل علم حضور است  
 زیرا که علم حضور عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها  
 علم حضور بی نباشد اما چون بصورتی از آنها متذکره میگرد و در حضور نفس شان کانون است از

فیل علم حصولی بود و احتیاجی که بصفت علم تعلقی دارد از قبیل علم حصولی است آنکه گفتیم که قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورتی است که معلوم در علم و در این فقره تحقق و کثرت گشته است که صورتی است که علم و در حقیقت نیست و علم او تعلقی محل و متبع صبر است معلوم نه تعلیق حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلیق است معلوم و بحث فیست آن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خدا عالم از جمیع نفوس و علوم و علمیه تعالی و مصفاست مع ذلک لا یغرب عن علم شقال در ذی الارض و لانی پسنا ایضا بکثرت میگردد که چون علم او تعلقی معلومی تعلقی می گید و این تعلیق صورتی از معلوم متفرع میگردد و قیامی آن علم پیدا می کند بی آنکه حصولی در علم پیدا کند و چون او تعلقی علم صورتی از معلوم متفرع میگردد و قیامی معلوم پیدا می کند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلقی کمالات مندرج ذیل او تعلقی پیدا می کند اما چنانکه از ان کمالات باین تعلیق صورتی علم متفرع خواهد شد و قیامی معلوم پیدا خواهد کرد و اگر چه حصولی در حصولی از آن علم ثابت نباشد سوال این صورتی اقامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صورتی است معنی را چنانچه اقامی معین چاره نیست از تعلیق معین نیز او را چاره نبود و جواب بله معنی را از قیام معین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کمال نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام است آن را فراموش قیام هرگاه در جوهر مجرد ممکن که کمال اطلاق اند مر آن صورتی است و آن صورتی تعینات این جواب از گفته شد که میباید هیچ محلی و مکانی ثابت بلکه هیچ در کمال نیست اگر حصول این جواب مجرد در محل نباشد چه گنجایش است که این صورتی در یک اعراف تصور نمائی که قیام بعید و از دور قیاس اعراف و اثبات محل شان نمائی که این صورتی معلوم بلکه مبادی تعینات جواب از که قیام اعراف با مناسبت به اعراف چه رسد بلکه در اعراف هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای اثبات قیام است اما مناسبت به محل نه آنکه محل بتعلق مقصود باشد تحقیق آنست که این صورتی در مرتبه و جواب کائنات محل و مکان آنجا گنجایش نیست و نیز قیام آنجا مقصود از صفات حقیقیه واجب الوجود و تعالی که حضرت ذات اقدس قیام از در هیچ است و محلیت آنجا کائنات نیست و ثبوت ذمینی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تعلیم یافته است زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را بهرگاه وجود دارد آنحضرت صلی الله علیه و آله

وجود ذمینی و خارجی را که اقسام او بی آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خلق آنجا وجود را گنجایش باشد پس این صورتی ثابت باشد و عالم بصفت علم بودند و هیچ ثبوت علی و خارجی و انبیا تحقیق نشود بلکه وجود علمی و خارجی عاقلان بود که اصفا و کمال آن است حدوث است فان کل ممکن حادث غده هم و در مرتبه و جواب بود چند و جو ثابت آنست که آن ظرفیت تلخیص و علم مر آن وجود و پدید آمده که ظرفیت و ظرفیت را آنجا مجال نیست بلکه اجتماع می نمائی صورت معلوم عبارت از نفس علم حصول آن و حلو می او بر علم بچه سخن باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صورتی علیه که عبارت از اعیان ثابته اند و حقایق ممکنات اند ثبوت شان در ذات علم است و پس در خارج علم بود که از وجود باینما نرسیده است لیکن عکس آن صورتی چون در ذات ظاهر وجود که جز بود و خارج موجود می نیست افتاده است متوجه میگردد که آن صورتی در خارج موجود و در ذات صورتی که چون در ذات متغیر می گردد و متغیر می شود و در ذات صورتی قیامی است می نامد او را لا اله الا الله و مانع حصول الصور فی العلم و الاصول فی الاشياء الا ان العلم و فی الغایت علم تعالی از بی تعلیم بسیط و جدا می تعلیق معلومات متکثره حاصلت من تعلیق صور متعدد و متمیزه و التکلیف المعلومات من غیر اشیای است معلومها و معلوماتی در کمال علم از بی این تعلیق امور متعدده و قیامی و متغیر و متعین و الاقسام المحل و فرض شیئی غیر شیئی و محلول جبه ترکیب الشائی للقدم و الاصلیه بحسب معالیه است ارباب معقول صورت حاصله معلوم را و ذمین اثبات کرده اند و معلول آنرا در ذمین دانسته اند و در علم پس آن صورت نزد شان معین علم است نه حال و علم و متبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول آن صورت است و علم که از باطن وجود گویند و جو سمانه علم باید دانست که این صورتی علیه که از تعلیق صفت به کمالات مندرج ذیل او تعلقی ثابت گشته اند بطرف شرف الای می گردد که ایشانرا حیات و سم ثابت است و بحث فیکه مناسب علم حصولی بود ایشانرا نسبت به کمالات که در انا مندرج است کائنات چنانچه یقین این بحث در کتب فی تفصیل بیان نموده است اگر از غریب انفعولت غفائی بماند و احتیاجی بقا آنجا هیچ باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس او تعالی و صفات مقدسه او سبحانه و تعالی و تبه کائنات اند و ثبوت یا ذاتی صفات معینی تنزلی و آنحضرت صلی الله علیه و آله است به آنکه این مرتبه مقدسه آنحضرت ذات مع استقامت است



تعالی در مرتبه قانیه ظهور است اول بنیاد تغییر و تبدل و آن نزوان حقیر از وی گفت و شهادت بر این حضرت  
بودست که خیر من و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیره و در این  
بودست شریف نشد است لهذا اگر علی بآن مرتبه مقدسه شوق و اشتیاق کمالات او نماید چنانکه  
گفته است بر آئینه اول چیز که از آن حضرت بنیاد متغیر گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات نیز تابع  
او خواهند بود از اینجاست که بر تفسیر از موهب و غیره وجود این ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود  
الاعتین انکاشته و ثبوت این تعین سبق ماورای علم خارج است چنانچه تحقیق این معنی در میان  
کثیر و بیان یافته است این حضرت بموجب طریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتی است و حال  
و این مرتبه جامع اجالیه التفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزی که در مرتبه تفصیل  
ثبوتی پیدا کرد محض الحیوة است که ام جمیع صفات این صفت حیوة گویا ظل آن صفت  
حیات است که در مرتبه حضرت ذات تعالی که مرتبه لاغیره در حق او ثابت نبود و او بارخ  
غیریت متمم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه صفت الحیوة که در  
کائنات است و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدره و الارادة و غیره را با وجود  
استقلال گویا اجزای او نیز زیرا که این صفت را بجهت ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد  
و غیره و نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و  
مقدور متحد نگشته است و در ارادت و تقدیس احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست  
صلی القیاس و نزوان حقیر بر اعتین حضرت غلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بالا صلات  
تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف اجزا است بالا صلات بر اعتین  
حضرت خاتم الرسل است علیه و علیه الصلوة و التسلیات چنانچه در کتب توفیقی این بحث تفصیل  
ذکر یافته است و چون ولایت حضرت غلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ولایت اسرار است  
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بر آئینه به اعتین حضرت اسرافیل نیز چون تعین وجودی باشد  
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و بعد از تعین بر پیغمبری و رسولی بالا صلات حصه است از حصص  
این تعین اول بودی و از امتان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیا علیه الصلوة و التسلیات بر تعین  
وجودی نبی باشد و همگی انفا از حصص بقطه آن تعین مبداء تعین آنکس بود مجوز است بلکه

واقع آمدن تعین مبداء تعین پیدا شود و وصول بجهت ذات تعالی بالا صلات گنجایش ندارد و ملاک  
ظلیت را که قربان حضرت است علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیات نیز سبب تعینات و تعین  
و بعدی است که وصول بجهت ذات تعالی مربوط است باید دانست که این صفت اعلم که در مرتبه  
تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هر چه حصه است از حصص آن تعین وجودی و چون حالت  
و از گویا در یک نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین است لازم اجمال است و تفصیل اجمال حکم  
مرکز دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کما یظن مرکز آن تعین اول  
بودی است و بیان علامه حلی تعین کرده اند که مبداء تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیه الصلوة  
و التسلیات اجمال حضرت علم است لابلکه این اجمال ظل مبداء تعین است علیه علی الصلوة و السلام  
که مرکز تعین اول وجود است کما در نیز این اجمال بر اعتین اول گفته اند و مرتبه فوقی را تعین و ثبوت  
و تعین حضرت و بعد از انکاشته بی عین وجود است اما تعین مشوب است چنانکه گذشت پوشیده  
نماند که تعین اول هر چه حصص مبداء آن مبداء و تعینات انبیا و کرام و ملائک علیین و عظام  
علیه الصلوة و التسلیات آمدن در مرتبه چون اجمال کائنات مبداء هر کدام علی و تفصیل حاکم  
حق گرد و بسنی باسته کرده میشود و چون تفصیل یافت مبداء هر کدام متمیز گشت و نام علی  
یافت مثلاً یک حصه آن تعین اول وجودی اسم الحیوة است و حصه دیگر اسم اعظم است  
علی القیاس و بشود دیگر دو که اسم الحیوة باعتبار با صحتی که دارد مبداء تعین ملائکه  
علیهین عظام است علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیات و نیز حضرت روح الله را که نسبت بلاء  
اعلی دارد این مقام نصیب است علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیات و حضرت مهدی علیه الرضوان  
نسبت خاص بجهت روح الله دارد از این مقام امیر و است علی نبینا و علیه الصلوة  
و السلام باید دانست که هر کدام از صفات ثمانیه که در مرتبه تعین ثانی تفصیل یافته است مبداء  
و مرکز پیغمبر بزرگ مقتدر ارحم الراحمین علم مثلاً مبداء تعین خاتم الرسل است علیه الصلوة و التسلیات  
و قدرت مبداء تعین حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیات و تکوین مبداء تعین  
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و جزئیات این اسماء کلیه مقدمه مبداء تعین است  
انبیا است علیه الصلوة و التسلیات هرگز و بی این بزرگواری که نسبت بسبی خاص از دوی خاص مقتدا

ایشان را نسبت به جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان است اولیائی که بر قدم پیغمبری از ایشان  
مقتدا کنند از عظیم الصلوات والتسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند جزئیات آن اسم را که  
سید تعین آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و همچنین تعینات سایر مومنان جزئیات اند جزئیات  
آن اسم را که مبدء ایشان پیغمبری است که اینها بر قدم اوینه علیه الصلوة والسلام و مبادی تعینات  
اکفار باهم الفصل تعلق دارند و ازین مبادی مذکور هر علمیده اند چون مبادی تعینات ممکنات محکوم  
گشت به آنکه تمامی دائره و جوب بر فتهای این تعینات است از گذشت آن شروع در دائره ممکنات  
است حضرت حق سبحانه و تعالی خوست که انکمال کرم و احسان خود فیوض و انعامات خود را  
به دیگران عطا فرماید و گنج بخشش نایز خالق را آفرید و از کمالات خود توابع وجود خود به ایشان بخشید  
بنی آنکه از اینجا چیزی جدا شود و اینجا ملحق گردد که آن از سلمات نقص است تعالی الله عن ذلک  
علو اکبر المقصود از خلق افاد که انعام و احسان است ایشان تکمیل و تمییم کمالات اسمائی و  
صفاتی بوسل شان حاصل و کلا اوصاف فی حد ذاتها کامل اند و هیچ احتیاجی بظهور و ظهور ندارند  
حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن مربوط باماری بود اگر شود  
و مشاهده است که در آن حضرت جل شان از خود بخوبی است و اگر علم و معلوم است همه خود عالم و خود عالم  
و همچنین در خود تکلم است و خود ساجد کمالات اینجا مفصل و تمییز اند لیکن بعنوان پیچیده که  
چون را بچگون راه نیست خلق چه باشد که مرآت کمالات و سجده گردد در کمال آئینه در آید  
و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جلشانه درین اجمال تفصیل است و درین حقیق  
و سعت و چون تفصیل و وسعت اینجا بچونی است متوهم میگردد که اجمال را تفصیل در کار است که  
خلق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال با تفصیل است و حق آنست که انجام اجمال است تفصیل  
لما و دانست و اشیع علم باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شدیم که از اینجا هیچ فزاحت و  
افزایش آن در مرتبه نیست وجود احدی موجودین هر چند متعین نمید و وجود آخرت اما آن  
تأخذه اینجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهایتی بان وجود اقدس پیدا نکرد است  
و هیچ نسبتی و حقیقتی اثبات نموده صوریکه در مرآت متوهم میگردد و ثبوت او در مرتبه کان است  
و این ثبوت اینجا فزاحت و مدافعه بربوت زید که اصل آن صورت حاصل نیست ثبوت این صورت

بیحد و بی و نهایتی در ثبوت اصل خود پیدا کرده و هیچ نسبتی و حقیقتی حاصل نموده و وجود عالم دیگر  
و جوب آن صورت است که در مرتبه و هم کان است که هیچ فزاحت باصل ندارد که در خارج موجود است و این  
ثبوت و همی صورت هیچ تحدیدی و نهایتی و حقیقتی در آن ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدا نشد  
و لیه المثل الا علی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبه و هم کان است یعنی  
عالم در مرتبه خلق یافته است که آن مرتبه شبیه مرتبه و هم است که در صورت منعکس است باهم نسبت  
باصل خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبه مقدس از قبیل تشبیه  
و نظیر بود که خارج از اینجا بایش نیست هر گاه وجود از آن مرتبه اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فزاحت  
و جوب است و قسم است خاتمه مستند این همه مبادی تعینات که مذکور شد از تعین وجودی علمی بود  
و تفصیل نسبت به وجودات ممکنات این نشانه بنویس و وجود و شخص موجودات این نشانه مربوط  
ایان مبادی عالیه است اما موجودات ممکنات این نشانه بنویس و وجود و شخص موجودات  
این نشانه مربوط بایان مبادی عالیه است اما موجودات اخرویة میشود و میگردد که متوابعان مبادی  
مذکور نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگر است آن امور نزد این فقیر کمالات است  
که گردی از ظلیت به امان پاک شان رسیده و اندراج در آن مرتبه اقدس دارند بلکه در آن مرتبه  
مقدس مفصل و تمییز اند تفصیل و تمییز بچونی آن کمالات مفصله ذاتیه مقدسه هر که امم سید العزت  
موجود است از موجودات آن نشانه اخرویة وجود اهل بهشت گویند اساس نیست آن تعینات  
وجودی علمی و تفصیل که به نشانه دین و تعلق دارند و موجودات آن نشانه کانه متوابعان از آن مرتبه  
مقدس را بر غلش موجودات این نشانه که از مواجبه قلیل النیب از موجودات آن نشانه اند  
چه بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه چه قسم نصیبها حظها دارند و بنیایا را باهم نصیبها  
و من بعد از این صفات بعد از آنکه حظی اند و اجل ربنا لا توخذنا ان شئنا او اخطا  
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و یازدهم بفرمان پادشاه احسان الدین محمد  
در جواب استفسارها الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع  
نقدرا انیم و مستوجب حدیث المسؤل من الله سبحانه سلا متکرم و عايتکم سیمیه  
شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بود و بطالع الله آن شرف گشت

انظار اشتیاق فرمود بود که در یکی از حرمین شریفین بمطالع ان متوطن مدنون گردید و محمد باکر  
 زین متعلقان خطرانی را آید بلکه نزدیک است که منصفم شود اگر ایشان حریه و بزه نظر تحریر آید  
 و امید است که سلامت و سلامت و الامر الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت تاب نداشتند بودند  
 که اعلیٰ حضرت آن حاکم اند و محقق آثار او نظر فقر هر چند بالامان نمود و آمد و میفرستد  
 و ان باره نمی ناید غیر از آنکه یک طلعتی آنجا محسوس میگردد که غیر طلعت این ضررست و پیش  
 باشد باطله نظر اعلیٰ محقق دست و طلعتی که مست از راه دیگر است و الامر الی الله سبحانه و دیگر  
 محمد سبیه شریف بسیار کشیده شد سبحانه الحمد و المنتشر که رو بجهت دارد و بجایست آمده دعا  
 مسکول است خرقه العین خواجه جمال الدین حسین باخوان و اخوات از کتابات آخر الزمان  
 محفوظ باشد حضرت خرد فراد می کرام جمیع سوری و مسعودی محلی باشند  
 مکتوب صد و شانزدهم بخواجه ابو الکلام در غریب بنی متکلم می خلق الله حضرت  
 حق سبحانه و تعالی بر وجه اعتدال و مرکز الت استقامت کرامت فرایید چید و بستی است که  
 حضرت و امب العطیات جل سلطان بنده را مخصوص بعضی از فضائل و فرایید گردانیده کلیه حاج  
 جمعی از بندگان خود را بید بقرت و احوال فرایید و او را ملازم و لجا آن جماعت گردانید چندی است  
 که جمعی از خلایق را که از کمال کرم ایشانرا عیال خود فرموده است و در طایفه و تربیت ایشان را  
 یا و تفویض نماید سلوکندی بود که بجهت این دولت قیام نماید و میفرمندی باشد که بشکر این  
 مقام بام بام نماید و در متکلمی بال صاحب خود را سعادت خود دانند و تربیت عباد و امام  
 و لای خود را شرف خود و احکار و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه در خیر ایشان طلب اللسان اند  
 و حدیث کرم ایشانرا بر زبان دارند مکتوب صد و هفتادم بود اما شیخ غلام محمد بیان  
 آیه کریمه ان فی ذلک لکرمی الایه و بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
 سلام علی عباده الذین اصطفی قال الشيخ الاجل قدس سره فی کتاب العوارف فی الباب  
 الثانی منه فی بیان معنی الکرمیه ان فی ذلک لکرمی لمن کان قلبه و لقی السمع و البصیر  
 قال الواسطی ای لکرمی لقوم مخصوصین لاسرائالنا سیم الذین قال الله  
 تعالیٰ فیهم اومن کان سنیاً فاحسیناً قال الواسطی فیضا المشامده

تذکر و الحجب نفهم لان الله اذ انزل علی النبی نزل و شمس قال الشيخ و قد لایه قاله  
 الواسطی شیخ فی حق اقوام و هذه الایه حکم بخلات فی الامر لقوم آخرین و هم  
 ارباب التلکین بیع نعم من المشابهة و الغنم لای یخفی ان ما قاله الواسطی اولاً  
 یل علی الذکر لاهل التلکین خصوصاً لانهم الذین احیاهم الله سبحانه  
 بعد الموت ای البقا هم بعد الفناء و اهل التلکون لانقار لهم و لا بقار فلاحیة لهم  
 موجوده ثانیاً لانهم فی وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتها و قوله  
 الثانی ان ذکر التلکین خصوصاً لانهم الذین احیاهم الله سبحانه بعد الموت  
 ای البقا هم بعد الفناء اهل التلکون لانقار لهم و لا بقار فلاحیة لهم موجوده ثانیاً لانهم  
 فی وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتها الی میناد قوله الثانی ان ذکر فی بیان  
 الآیه یل علی ان الذکر لاهل التلکون فی حال الاجتباب و الاستتار لافی وقت  
 المشابهة و الکاشفة لانه اوان الذبول فیتا من هذا القول قوله الاول ان  
 ذکره المعرفه فی توسط حال فی موضع آخر لانی بیان هذه الآیه  
 فلا منافاة و الاغراض للشیخ قدس سره بان ما قاله الواسطی صحیح فی حق اقوام  
 ای لاهل التلکون و هذه الایه حکم بخلات فی الامر لقوم آخرین و هم ارباب  
 التلکین لان الواسطی من فی سنه الآیه ان الذکر خصوصاً ارباب التلکین  
 لانهم هم الاحیاء بعد الموت لاهل التلکون غایه ما فی الباب ذکر ثانیاً معرفه  
 براسه فی بیان احوال اهل التلکون لالتعلق لها ببيان الآیه قلاً و احتیاض  
 علیه بانها تخالف حکم الآیه لان الآیه و ردت فی حق قوم و هذه المعرفه  
 بیان احوال قوم آخر و لو ان الواسطی لم یخص الذکر باهل التلکین  
 اولاً و اثبت الذکر لاهل التلکون ایضاً فی حال اجتبابهم لقوله الثانی  
 لا حصل المناقاة من قولهم لا و رد اعتباره من الشیخ علیه و الظاهر  
 عند من ان الکرمیه بیان حال الفریقین فمن کان له قلب ارباب  
 القلوب الذین تلونت احوالهم و هم اصحاب التلکون و قوله و لقی السمع و البصیر



بیان حال اہل التکلیف فانهم القدر سمع المقسم فی حال عین الشہود الا ان الذکر  
للقوم الاول فی بعض الایات ولشانی فی جمیع الاحوال کما ترے ولو قال  
الشیخ قدس سرہ ونہد الآیۃ حکم بخلاف ہذا الامر لقوم آخرین اہل الکمال  
انہ بکلمۃ او لمخ الخلو فلا ینافی الجمع بین القسریین فی الذکر ثم  
قال الشیخ بعد ذلک فوضع المقسم محل المحادثۃ والمکالمۃ وهو سمع القلب موضع  
المشاہدۃ بصیر القلب فمن ہو فی سکر الخیال انیب سمعہ فی بصرہ ومن ہو فی  
حال الصحو والتکلم لا انیب سمعہ فی بصرہ التملکۃ ناصیۃ الحمال فینسب بالوعار  
الوجودی المستعمل المقال لان المقسم سویدا الالہام والسمع والالہام یتبع عیا  
وعاء وجودیۃ الوجود لیکون موجودا متشاہدا متشاہدا للتلک فی مقام  
الصحو وموہبہ الوجود الذی تیلانی عنہ لمعان نور المشاہدۃ لمن جاوز  
على عمر الفسادل مرقا البقاء انتھ فوضع المقسم محل المحادثۃ والمکالمۃ  
ای مع اللہ غرض بل لغیب سمعہ فی بصرہ ای لا یقیم وقت المشاہدۃ وهو  
حال اہل التلبس ینہل عنہ المشاہدۃ کما قالہ الواسط لا یغیب سمعہ  
فی بصرہ ای یقیمہ فی عین المشاہدۃ وهو حال التکلم یجمع بین المشاہدۃ  
والغیب کما مر من جاد متعلق بقولہ سوہو یا ای سوہو بالمن جاد عن القناع  
ووصل الی البقا ولا یخفی انہ ما مغمی المشاہدۃ فی اہل التلون والمشاہدۃ  
انما ینکون فی الذات کما قالوا وہو غیر واصل بعد الی الذات فالاولی فی حقہ  
المکاشفۃ باصفیات التخیلۃ المتلونة وما ہو فی الذات لالتلون لہ والافیسر  
فی تلک الخضرۃ المقدستہ تارۃ الذہول واخری الشعور بل شعور فی عین  
الذہول ومنہم فی نفس الشہود والظاہر من کلام الشیخ قدس سرہ جواز وقوع  
المشاہدۃ فی الدنیا بصیر القلب وصاحب التعرف قدس سرہ وهو الملم المطلق من روتہ تعالی  
فی الدنیا بالبصر وبالقلب معا وادعی الاجماع علیہ وقال اجمعا علی انہ تعالی  
لا یرى فی الدنیا بالبصار وبالقلب الا من جهة الایقان فاما صاحب التعرف قدس سرہ وازرب

الی الصواب عند بل ہو الصواب لان ما تخیل انہ سبحانہ یرى فانما یرى روتہ  
خیال ای کشف صورتہ فی الخیال للایقان الذی حصل للقلب والموقن بہ انصافا  
صورۃ کشف للقلب فانہم جردوا المثال للیق سبحانہ وان لم ینکون لہ تعالی مثل فلید مثل  
الا علی وانما اترسم فی الخیال صورۃ الایقان وصورۃ الموقن بہ وان لم ینکون لہ تعالی  
صورۃ فی الواقع لان المعانی الحاصلۃ للقلب ولسائر اللطائف بل کما وجہ  
ویوجد بہا صورۃ فی الخیال الذی ہو مثال الذی ہو سمع العوالم کلمہ اقلین ہما  
الایقان للقلب وصورۃ الیقان وصورۃ موقن بہ مثل فی الخیال بصورۃ  
روتہ مرے ولا روتہ فی الحقیقۃ للقلب لہ تعالی فضلا عن ان ینکون للبصر وانما یرى  
روتہ مثالیہ للقلب مثل ایقانہ بصورت الروتہ مثل موقن بصورۃ المرے  
نظن منہ انہ راہ حقیقۃ وما ہی الا روتہ خیالیہ بل نقول ان صورۃ الموقن  
بلیت بصورۃ مثالیہ للیق سبحانہ بل صورۃ کشف للیق الایقان بہ  
ظہرت فی الخیال وما شائئہ ان ینکون لہ تعالی صورۃ ولو فی الخیال وانما ہی صورۃ  
بعض کشفات قلب السالک من الوجوہ والاعتبارات الیہا تعلق بالذات  
تعم ولہذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی تم تحیل لیشہذ الخیال فلیس لذاتہ  
تعالی صورۃ ولو فی المثال والخیال لیس لہ تعالی مثال عنده کما لاشہذ لہ  
سبحانہ اذ الصورۃ یتلزم ما بعد النہایۃ ولو فی مرتبہ من المراتب ووسیجہ  
منزہ من التحدید والتقیید وجمیع المراتب مخلوقۃ لہ تعالی فانہم الحمد للہ الذی  
اعطانا سلطان الخیال وجعلہا مآرۃ یحصل صور معانی الکمال ولولا الخیال  
لما درکنہ درجات الاتصال عن درکات الانفعال ولما علمنا واردات الاحوال  
فان لكل منہ وحال صورۃ فیہ ان کشف یدرک ہا ذلک المعنی والجمال فشان  
المطائف السبع السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال وشان الخیال ارادۃ  
وجبات السیر والسلوک الحاصلۃ للسالک بصورۃ بالمرتبہ وارادۃ تزیید الرغبۃ الی  
الفوق وایضا ارادۃ تحصیل السیر علی بصیرۃ ویسر سلوک علی معرفۃ ولساطع فخرج السالک

عن الجمل ويكون من اهل العلم فله سبحانه وره والسلام على من اتبع الهدى  
مكتوب صدق وشهدوا بآلهما عبد القادر ابن ابي طالب قال الشيخ رضي الله تعالى عنه  
في الباب الثاني من كتاب التوارف في بيان الحديث المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه  
سلم ما تروى من القرآن آية الاول ما ظهر بطن وكل حرف وكل مد مطلع  
سبحانك سرى ان يكون المطلع ليس بالوقوف لفهم على دقيق المعنى وتامض  
السرى في الآيه ولكن المطلع ان يطالع عند كل آيه على شهود انكم بها لانها مستور  
وصفت من اوصافه ونعت من لغوه فيجوز له التحليلات تبلاوة الآيات و  
سماعها وتفسيره ما يابنه عن عظيم الجلال اى آخر ما قال نرى تأسد هذا  
الوجوه شره ويخطى بآلى بكرم الله تعالى ان النظر على القرآن الباقى اى  
به الامجاز والبطن تفسيره وما يليه على اختلاف صفاء الفهم على دقيق المعاني  
وقاصص السرد والحد ونهاية مرات الكلام وهو شهود الحكم بها وهو التجلى النعتى البنية  
عن عظيم الجلال والمطلع بالموقف ذلك التجلى النعتى وهو التجلى الذاتى المعروف  
عن الذب والاصبارات اقبلت لحد الكلام ونهاية جميع مطلع فيكون المطلع به الكلام  
ووراء نهاية الكلام صفته تعالى وشهود المتكلم في رأت تلك الصفته تجلى تلك الصفته  
ونهاية لم اصب كما لها والاطلاع على وروى تلك التجلى يكون بالترقى منه الى تجلى ذاتى لا محالة  
فالوصول الى الذات هنا يكون توسط صفته الكلام وتبوس لما دة النظم القرآنى  
الذال على تلك الصفته فلا يذ من الخطون خطوة من النظر الدال الى المدلول الذى  
هو الصفته والخطوة الثانية من الصفته اى الموصوف قال  
المعارف قدس سره خطوتان وقد وصلت وما ذكر الشيخ قدس سره الا  
الخطوة الاولى واثم بهان السير وقد قامة التلاوة بها لا غير سبحانه لا علم لنا  
الا ما علمنا انك انت العليم الحكيم وقال الشيخ بعد ذلك انه قد نفقت من  
سبحر صادق روى عن آباء الكرام اى ان خير معشيا عليه وهو فى الصلوة  
فكل عن ذلك فقال ما زلت اردو الآيه حتى سمعت من الحكم بها فاصونى لما لا احتل

ناصية التوحيد والحق سمع عنه سماع الوعد والوعيد وقلبه بالتفلس بما سوس  
الله تعالى صار من يد الله حاضر اشهد ايرت لسانه لسان غيره فى التلاوة  
الشجرة موت على نبينا وعليل الصلوة والسلام حيث اسمع الله تعالى منها خطابه  
اليه باني لا الله فاذ كان سماعه من الله واستماعه الى الله بما سمع بصره  
واصبر سمع وعلم علمه وعلم علمه وعاد آخره اوله واوله آخره الى ان قال  
فانما يتحقق الصوفى بهذا الوصف صارت له سرى وشهوده مؤيد او سماعه  
نه اليا سبحانه واقوله فالصوفى لما لاحت له ناصية التوحيد بيان لقول الامام  
عليه السلام بانه من المتكلم بان الصوفى لما غلب عليه حال التوحيد وزال  
عن نظره شهود الغير صابرين يدى الله حاضر اشهد اى بحد كمال سمع كلاما  
من نفسه او من غيره انه سمع من الله سبحانه ويرت لسانه لسان غيره  
كشجرة موسى على نبينا وعليل الصلوة والسلام فالامام كلما كره الآيه سمعها  
من نفسه ومن لسانه الى ان لاح له فى انوار الكبرياى حال التوحيد فسمعت من الحكم بها  
وان كان صدر منه ومن لسانه فانه وجه لسانه كاشجرة الموسوية فالكل ما ظاهرا  
من اللسان كالكلام الظاهر من تلك الشجرة فى ان كلام الله سبحانه اقوال  
وبالله سبحانه العظمة والتوحيق ان النبوة من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه  
الاجازة حتى وانكره احد كان كافرا او المسموع من الالهة ليس فى الحقيقة كلاما وان  
تحليل الصور فى عتبة التوحيد ان كلام الله حتى لو انكره احد لم يكن كافرا بل يكون  
محقا صادقا لانه حصل من حركة اللسان واعتماد الخارج ولا كذلك فى الشجرة فابن  
الكلامين من الآخر فان الاول يتحقق والآخر يتحلى والعجب من الشيخ المايل قدس سره  
انه بالغ مهابا فى التوحيد حتى جعل التحليلات وجعل الكلام الصادر من العبد فى غلبته  
الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انكر فى موضع آخر من كتابه الاقوال الصادرة فى التوحيد  
عن اربابها فى ثبوت الحال وحملها على الحكايات من الله سبحانه فزارا عن شاكبة توحيد  
العلول والاتحاد وما فرمها عن شوب العلول بل حكم بالا اتحاد العينية والحق فى

في المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبته الحال تحصيل لا يتحقق سواء كان الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فبما ان من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسماءه بحدوث الاكوان لا يتحد مع احد من صفاته فمر ولا افعال احد مع افعال سجاة فهو سجاة هو موجود الممكن ممكن حادث في الذات والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلوينات العشق وغلبات المحبة والسكران فلا يواحدة عليهم شأبه المحلول ومظنة الاتحاد المستلزقة للكفر والاتحاد فانه غير مرادة لهم ان الله سجاة ان يكون مرادهم ما هو غير لا يقع بجناب قدسه ثم فانهم ادلوا بالله واجباره سجاة المحفوظون من تجوز لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال و بدون صدق بطلوا بجلالهم ونسبوا انهم غير مراد انهم فوقوا في الاتحاد والزندقة حتى شقوا المحلول والاتحاد مع الله سجاة وعلموا المنبر ورة الممكن واجبا فتم الزنادقة الخارجة من حيث قائلهم اني يؤكلون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام عز و ان صدق في حق قوم من اهل التلون استدل عليهم السكر غلب عليهم التوحيد لكنني عني بشأن الامام لا يجوز صدقه في حق رضى الله تعالى عنه لانه عندي من اكابر ارباب الحكمة والصواب ليس عنده التخييل بالمتحقق والاسماع من الغير بالسماع من الحق سجاة فليطلب الكلام محل حسن مناسب بحال غير نه الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبينا وعليه الصلوة والسلام فان قلت ما سمع كلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون العبد اذا صاح متخلقا باخلاقه يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة بيهتية الوهم الناضية من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مضيق الزمان المتقنة المرتب والتقدم والتأخر والغائب لا يجري عليه زمان ولا تقدم ولا تأخر ولا ترتب فجاز في الغائب ثبوت اثار لا يجوز في الشاهد فليعلم الله سجاة علم بالصواب التحيق السماع

ان كان بجاسته السمع ظاهرا ان يكون السمع حرفا او صوتا او اذا كان السماع بكل جزء من اجزاء السماع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حرف وصوت من السمع فانما يسمع بكل جزء من اجزائها كما لا يسمع من بعض الحروف والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات فينبغي تعلم ان الكلام المأخوذ من السمع اى كلمة كان اولها مجردا عن الحروف او الصوت فليس ثانيا في الخيال بالحرف والصوت الخيال يقرب الى النعم والافهام على اننا نقول ما هو اعجب منه ان الله تعالى يسمع كلامنا المكتبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقنة المتأخرة لكن سماعه تعالى انما يكون بلا واسطة حرف وكلمة بل ترتب وتقدم وتأخر لان الكلام المركب المترتب التقدم المتأخر كقصة زمانا ولا يجري عليه زمان وهو تعالى خلق الزمان فجاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا واسطة حرف وكلمة فاولى ان يجوز سماع الكلام الذي ليس من جنس الحروف والاصوات فانهم ولا يمكن من القاصر لان العقل الجاهل بين والله سجاة لهم للصواب والذي العت به ثانيا بعد تنويع هذه السطور في تحقيق هذا الكلام ان فهم العبد المستعد خطا به تعالى واخذه منه سجاة انما يكون ولا يتلق روحاني بلا واسطة صوت وهذا ثم ثلث هذا المعنى المتعلق في سلطان الخيال الذي فيه يتم صور الاشياء كلها بصورة حرف وصوت لان الافادة والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بوساطة الافاذا والحروف ويجوز ان يطلق على هذا التلق سماع بلا كيف الا ان يكون اسماعه ايضا بلا كيف ولا سبيل لآيه الى الا كيف فيه ففتح انه يجوز ان يسمع كلامه مجردا عن الحروف والاصوات بلا كيف ثم به ذلك ثانيا الكلام في الخيال بصورة حرف وكلمة يحصل الافادة والاستفادة في عالم الباطن انما هو من حيث يتلقى على هذه الحقيقة زعم بعض منهم وهم حسن حال انهم يدعون كلامه تعالى ان هو بوساطة حرف وصوت فقلت ما فائدة من الله تعالى وانهم اعتقدوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يبق قوام بل يبق بشا عودا لا يبق وهم الجهال البعال لم يسمع قولهم يجوز على الله تعالى ان يجوز الحق احققت بغيبس الله سجاة



و احسانه تعالى قوله صار سمع بصيره و بصيره سمعه الى ان قال و فاد آخره  
اوله و اوله آخره اى احدث سمعه حكم بصيره و بصيره حكم سمعه اى سمع بجلية اى بجلية و علم  
بجلية لانه ان سمع بجلية و بصيره بجلية لا يكون السمع عين البصير ثم  
بين قوله و فاد آخره اوله و اوله آخره بجلية و فاد الله سبحانه فاطب الذر  
بقوله المست بر كم سمعت الله اى بلا واسطة على غاية الصغار ثم لم تزل الذات تغلب  
فى الاصطلاب و تنقل فى الارحام حتى برزت الى اجسادها فالتجست بالحكمة  
عن القدوة و تراكم ظلمتها فى القلب فى الاطوار فاذا اراد الله تعالى بالعبه حسن  
الاستمالة بان يصيره صوفيا ما لا يزال يرقية فى رتبة الزكية و التجانية حتى تخلص  
الى قضاة القدرة و يزال عن بصيرته القاذرة حجاب الحكمة فيصير ساعدا بالست  
يزيد كشافا و عيانا و توحيدة و عرفانا و بربا حيث اخذ لسانه و لسان غيره  
فى حقه حكم شجرة موسى يستمع منه كلامه تعالى كما سمع موسى من ملك الشجرة فصح  
انه عا و آخره اوله و اوله آخره حيث سمع كلامه تعالى آخر كما سمع اوله و عليه حل  
قول البعض انه قال اما ذكر خطاب الست بر كم اى كان ذلك الخطاب الذى سمع  
الا ان منه تعالى على الاستدانة و لا يخفى عليك ان الخطاب الاول منه تعالى كان حقيقة  
وسماعه الذى منه تعالى كان على سبيل الحقيقة و هذا الخطاب المأخوذ المسموع من  
الاستدانة كما يكون خطاب الله على سبيل التخييل و التوسيم كما مر فان احد هاتين الاخر  
فالعجب كل العجب ان الشيخ قدس سره مع جلالة قدره جعل احدهما عين لاخره لم يفرق  
بين الحقيقة و التخييل و ما هو الا عين السكينة و صرف التوحيد شمله مثل قوله انا الحق  
و تبارك و ليس فى بيتى سوى الله و عجب من هذا ما قال بعد ذلك فاذا  
يتحقق الصوفى فى هذه الوصف صار وقت سرمد و شهوده مؤيد او سماء  
منه اى يتجدد و لا يذهب عليك ان الصوفى فى هذا المقام ما يتحققه الا بالانجاء  
الغوى الصفاة كما هو مقام البلدين لا غير من اين صار وقت سرمد او  
شهوده مؤيد بالوام و السرمد للوقت الا فى الوصول الى الذات تعالى و غاية لانه ان

الحق

و كذا لك شهود المشاهدة لا يكون لا للوصول الى الذات تعالى كما قالوا و ا  
حصل فى مرتبة الصفات يسمى بالمشاهدة و الشهود و اسمه هو نصيب ارباب العاكفين  
الواصلين الى الذات لا اهل التلويح المقيدون بالصفات فانهم ارباب القلوب و حجاب  
القلب سبحانه الاطمینان الا ما علمنا انك انت اعلم الحكيم مكتوب صدق و نور و هم هولاء  
شيخ سود و محمد قال الشيخ قدس سره فى الباب السابع من كتاب العوارف فى ذكر من  
اتمنى الى الصوفية من جملة اولئك قوم يقولون بالحلول فلهذا سمى الله سبحانه  
و يزعمون انه سبحانه يحل تخيم و يحل فى اجسامهم ليعطوا و سبق الى فهمهم معنى من  
قول النصارى فى الملاموت و التاموت و منهم من يستخرج النظر الى المسخات اشارة  
الى هذا الوجه و يخال له ان من قال كلمات فى بعض نيات كان ضمنه الشىء ما  
زعموه مثل قول الحلاج انا حق و ما يكى من ابى زيد قوله سبحانه جاني حاشا الله جانا ان  
نعتقد فى ابى زيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى و قد ينبغي ان نعتقد  
فى الحلاج قوله ذلك و لو علمنا ان ذلك القول مضروب من الحلول و قد ناسم كما نرسمه اى نيات  
شعرى اى معنى الحكاية عن الله تعالى و ما وجه تعيين ارباب السكر بمثل هذا القول على  
معنى الحكاية المهم الا ان يقال انه قد سره اذ ان القائل بمثل هذا القول انما كان  
هو العبد كما هو الظاهر من الالكه فاما ان يكون نية من الرتب تعالى فان  
العبد لا يصير بالكن القائل به فى حقيقة هو الرب سبحانه و لسان العبد  
مثل الشجر الموصوفية فلا اعتراف على الحلاج و لا تعرض على ابى زيد قدس سره  
اسرارها و اخطاها من عبارة الشيخ انه لو لم يل على معنى الحكاية لئلا يفسد من الحلول  
وليس كذا لك اذ يجوز ان يقول ذلك عن غلبة التوسيم و استنار ما سوسى  
الواحد الشبه و من بعد ان نور الشهود بالاشارة ملول و اتحاد شفع قوله انا الحق عند  
انتقائه عن نظره است انما شىء و اما الموجه و الحق لا انى سجد مع الحق احوال فى الحق  
فان كفو و منافع للتوسيم الشهودى فان المشبه و فيه ليس الا الواحدة الاله و سجد تقديرا  
الحلول و الاتحاد الشهود و متعدد و لو على منة الاتحاد و غاية قوله قدس سره من يتبع النظر الى المسخات

اشاره الی هذا الوهم ای الحلول والعجب عن الشيخ الاصل انه یقسم من امثال  
 هذه العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المتبادر من هذه الاقوال الظهور و  
 هو درار الحلول لان الحلول کینونة نفس شئ فی شئ مثل کینونة نفس دیدنه  
 البیت والظهور کینونة نفس شئ فی شئ مثل کینونة نفس زید فی المرات والاول حال  
 فی مرتبه الوجود ونقص تلك المرتبه المقدسه والثانی مع الثبوت ولا نقص  
 عنه حصه فان الاول یتلزم التغير المنا فی القدم والثانی لا یتلزم کما لا یخفى  
 فلو ظهرت الکمالات الوجودیه فی مایا الاعدام والامکانیه لم یلزم منه حلول تلك  
 الکمالات فی تلك المایا ولا تغییرها ولا اتفانها المنا فی القدم وانما هو ظهور واداره  
 کما فی مرات تجوز شهود کمالات تعالی فی مایا الامکانیه لیس تجوز حلول تلك الکمالات  
 فیما بل هو تجوز ظهور الکمال فی المراته ولا نقص فیها وانما کان التجوز لثبوت الشهود صاحب  
 نقص غیر مستقیم علی الماده لکن المقصود رفع همه الحلول عنه الاثبات کماله وکونه  
 علی شئ والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما مکتوب صد وستم فی مضمون در بیان اقلید  
 کردن عزت الله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحائف شریفه اخوی انری تعالی کبرکیم  
 خوشوقت ساختن خدمه الله سبحانه که باوجود اسباب بی مناسبتها و محبت و ارتباط فقره اشتد  
 تلونی راه نیافته است و منافی و سبب فقره نگشته بلکه در ان ارتباط قوت بخشیده حضرت  
 حق سبحانه در محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید که سر مایه سعادت است  
 شفقت شعارا درین فرصت شوق از و انالاب آمده گوشه نصیحتا که به است غیر از مجرب  
 غیر و به جامست پنج وقت در جهان زاویه منعه می شود و راه ملاقات مردم مسدود گشته  
 اوقات بسی بجمیت بسربرد و متمای تمام عمر گویا حال امیر شده و حمد الله سبحانه عن ذلک  
 باقی احوال صومئ هم بعافیت مقرون است و فرزندان و عیال هم جمیت می اندر اند  
 جناب خواجہ عبد الله پیش از ماه مبارک رمضان بلی تشریف برده الله سبحانه که خواجہ درین  
 آمدن فوائد بسیار حاصل کردند و ورق را تمام گردانید و از غلبات توحید به یاری تری غوطه خورده و  
 متوجه حق اند و از ظاهر باطن بلکه باطن بطون سیر و تفصیل احوال اچون ملاقات با الدین انجا آمده

۱۰۰

شاید تفصیله بگویند مکتوب صد و سبت و یکم در حل عبارت مکتوب که مضمون امر است  
 الحمد لله و صل علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی نافذ و شفیع را  
 بود بمطالع ان مشرف گشت اندراج یافته بود که غریزی بر عبارت مکتوب که در اجمیع نوشته  
 بود می اعتنا نمود و در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون یقین مواضع اشتباه نوشته  
 بودند بانه از ان چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد  
 نخواهد ماکر میسر مادی و سیر مریه ادرست که بوجه ان صاحب تعلیق دارد و الزام ادرست  
 که تعلیق پیشته باشد پس تحت و بران بر اثبات ان طلبید ان گنجایش ندارد و مع ذلک  
 کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیده داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب ان تکلیف  
 ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جلشانه که او بان ممتاز است شاید کند  
 تواند بود که حکم سیر و ادوی او نماید و بی محتاج بدلیل نبوده و رنگ آنکه بعد ملاحظه قریب و قریب  
 و مقابل و اجتماع که مرا با شمس است حکم کند که نور مستفاد از نورش است اگر چنان معنی غریب  
 در باب حدس تحت بود و نیز حضرت خواجہ با قدس سره در اول حال سیرین قیام را سیر مادی  
 مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این آیات شغومی  
 مطابق حال فقیر دانسته میخوانند عشق عشق و عشق و عشق و عشق و عشق و عشق و عشق و عشق  
 طبل و نطق و لبیک عشق عاشقان تنه کند و عشق عشق و عشق عشق و عشق و عشق و عشق و عشق  
 گشته است بر راه اجتنابی رفته است و اجتناب مخصوص بانیا نیست علیهم الصلوات التسلیمات  
 صاحب خواند قدس سره در بیان بجزوب سالک و سالک مجذوب تصحیح باین معنی فرموده  
 است و را برید از راه انابت را برید از راه اجتناب الله تعالی تعالی تعالی تعالی تعالی تعالی  
 و لیه من نیب می راه اجتناب بالاصالة مخصوص بانیا نیست علیهم الصلوات التسلیمات  
 کمال است تعیبت ایشان است که آنکه اجتناب مطلقا مخصوص بانیا نیست علیهم الصلوات التسلیمات  
 و امتنان را از ان اصحاب نیست که ان غیر اتع است محمد و ما وصول فیوض و سالک  
 بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه علی آله الصلوة و السلام تا زمانی است که حقیقت ان سالک که  
 محمدی بشر است بقیقت محمدی منطبق گشته است و ان متحد شده و چون بکمال متعالی گشته باشد

در مقامات خروج این حقیقت آن حقیقت اتحادی حاصل شد توسط بر خاست چه توسط جلیولت در  
مغایرت است و اتحاد توسط و متوسط و حاجب مجوب نبود آنجا که اتحاد است معالیه شریک است اما  
چون سالک تابع و الحاقی تلقینی است بقبل شریک تمام بود و با مخدوم و آنکه لقمیم که حقیقت او را  
با حقیقت آن سر و جایه علی آله الصلوٰه و السلام الطباقی اتحادی پیدا میشود بیانش از حقیقت  
محمدی علیه علی آله الصلوٰه و السلام جامع جمیع حقانی است از حقیقت الیقاق گویند و حقائق دیگران در  
رنگ اجزایند و این جزئیات زیرا که اگر محمدی شریک است حقیقت سالک در رنگ جزئی است  
و آن کی . و معمول است بروی و حقیقت غیر محمدی شریک در رنگ جزئی است و آن کل و غیر  
معمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی شریک اگر اتحادی در خروج پیدا شود با حقیقت  
پنجویی خواب بود که این بر مقام او است معمول بران حقیقت خواب شد و شریک در کمالات  
مناسبت او را پیدا خواهد کرد لیکن انهم شریک تمام بود و با مخدوم چنانچه گذشت و چون این  
جزئیات را بعلاقه کمال متابعت بلکه بعضی فضل محبت خاص یکی خود پیدا میشود و شریک  
وصول آن و انگیزه دیگری در آن قیام کلی را به جزئی آورده بود و فضل خداوندی جل شانه  
روزی و آن می آورد و به سجده بعد از نازل این جزئیات آن کلی الطباقی و الحاقی حاصل میشود  
و آنکه لقمیم محبت خاص پیدا میشود و رنگ آنکه بعضی نفس این تغییر پیدا شده بود و در تعلیقات  
آن محبت می گفت که محبت حق سجد از آن جهت است که او تعالی رب محمد است  
صلی الله تعالی علیه آله و سلم و بیان شیخ تاج و یاران دیگر این بقول آن محب میگوید که انکار که از  
انما ما شامیم گرفته باشد و تا این محبت پیدا نشود الحاق و اتحاد چگونه تصور بود و رنگ  
آن فضل الله یوتیه من یشاء و الله اعلم بالصواب و حقیقت آنست که توسط اربابان بنیادینیک  
استماع فرمایند طریقی جنبه را چون که شریک بجانب مطلوبت عنایت الهی جانشان متکفل حال  
طالب است ناچار قبول و ساطت نمیکند و در طریقی سلوک چون که انابت طالب است از وجود  
و ساطت چاره نبود و نفس جنبه به ساطت و ساطت انابت است اما این جنبه منوط بسلوک است  
که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیره با جنبه منقسم نگردد و جنبه نا تمام و  
اتبر است بسیار می از نمود و ملاحظه را دیده ایم که جنبه از این ناچار که متابعت صاحب شریعت علیه

علی آله الصلوٰه و السلام نقلی نگشته اند غراب و تبراند و غیره از صورت جنبه نصیب ندارند سوال معمول  
جنبه مخفی از محبوبیت میطلب پس کفار را الهام الله انهم نصیب از جنبه تنگوار نبویز نموده آید  
جواب تواند بود که بعضی از کفار مخفی از معنی محبوبیت داشته بودند که باعث حصول جنبه  
نشان شده باشد و چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰه و السلام تلقینی است  
خامس و معمول نماند و آن جنبه غیر از محبت بر ایشان دست نکرده که غلام مستی از ایشان نموده  
که بجهل و غنا از از قوه بفعل نه آورده و اللهم الله و لمن کانوا لله یومنون و طریقی جنبه اگر  
توسط متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰه و السلام که عبارت از سلوک است  
و معمولی مطلوب میسر شود و میسر است و بی حیولت امری نماید و بگویند که لقمیم لو لقمیم علی الله  
یعنی اگر کشیده شود حضرت حق سبحانه و در ساندیده شود به بطن بطون سر آید و در میان شما  
و در میان حق جل و علا حیولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بنا بر طریقی شایسته باشد  
که حضرت خواجگان من سره میفرمودند که و معمول از راه حجت که حق را جل سلطان با بنده  
است اگر میسر شود ناچار بی توسط امری خواهد بود که مناسب حجت است و اگر واسطه است  
در سلوک تربیت است که عبارت از سلوک است و راه حجت کی از طرف جنبه است حدیث  
المربع من احب علی صاحب الصلوٰه و السلام نیز تا یکدین معنی میفرماید زیرا که در باجموع خود  
چون حجت مشهود است پیوسته است و رفع گشت استماع فرمایند هر طریقی را با محصل خود  
شایسته است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر بنا بر حجت خداوندی جل شانه  
باصل خود میلی پیدا شود و کشته با و جوید اگر و بدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی  
آله الصلوٰه و السلام آن طریقی را با آن محصل و معمولی و الحاقی حاصل آید و این بی حیولت امری  
خواهد بود و چون آن طریقی است از اسامی الهی جل شانه ناچار و بیان اسم و سمانی او مانا  
خواهد بود و معمول طریقی از این راه باصل الهی که سمانی آن همه است میسر خواهد بود و این  
و اصل حضرت ذات است تعالی بومول حیوانی توسط حیولت امری و حق او تقدیم است به نگاه در  
صورت و معمول بجهت ذات سبحانه حیولت و حجابیت صفات الهی جل سلطان و ملاحظه که در حجابیت  
و حجابیت غیر صفات چه نجایش و در و سمانی صفات الهی جل شانه ناچار و بیان اسم و سمانی او مانا



جائز باشد ارتفاع حیالات صفات از میان و اصل و موصول البتة بچشمی بود جواب سالک را  
چون وصول و تحقیق باصل نمود که اسمی است از اسرار الهی مثل شانه و آن سالک نعل اوست حاصل گردد  
بر آنکه در میان حضرت تعالی بیچ و میسلی و حیلولی نخواهد بود چنانچه در میان هم و ساسی و حیالات اری  
کائنیت پیش ارتفاع لازم که در آن فکاکه مثل این تحقیق بالا گفته است و در میان اتحاد حقیقت  
سالک و حقیقت محمدی علیه علی آله الصلوٰه و السلام و نیز شمه ازین بیان در بیان وصول  
نعل جمل هم که گفته تنبیه ساد و لوحی ازین هم توسط که در طریق جنبه و غیره گفته شده است  
استغنائی از حیث خیر البشر علیه علی آله الصلوٰه و السلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است  
و انکار است از شریعت حق و انبیا علی آله الصلوٰه و السلام و بالا گفته است که جنبه متوسط  
سلوک که عبارت از ایتان شریعت است علی صاحبها الصلوٰه و التیمه ابر و ناتمام است  
و نفقت است که بصورت لغت برآمده و محبت با صاحب جنبه ناتمام کرده با بمجلس  
الکشف و التوحید و الهام و غیره یقین پیوسته است و بیچ و میسلی از دقایق این راه و بیچ و میسلی  
از معارف این قوم بر او ساد و متوسط متابعیت انبیا علی آله الصلوٰه و السلام میرفت  
و قسری را در رنگ بدی و متوسط فیض و برکات این راه بی محبت و بی تحلیل و حاصل نه  
محالست سعی که راه صفا تواند رفت نیز در مصطفی و اخلاطون از پیغمبری صفای که  
و نفس خود از ریاضات مجاهدات یافت خود را از محبت انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیات  
استغنی دانست و گفت من قوم محمدیون لا حاجه بنا الی من عیدینا ندانست که این صفا که  
بر ریاضات متوسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوٰه و التسلیات تکمیل آن را در کس میاید  
بر اند و سازند یازده را بشکر خلافت کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوٰه و التسلیات که  
حقیقت من استقلب گردانید در خالص ساز و نفس از امارگی پنهان کردیم طلاق جمل و علاء  
بیش انبیاء و وضع شرائع این بار علیهم الصلوٰه و التسلیات از برای تمیز و تفریق با راه قرآن و شریعت  
و خوانی او را بلکه اصلاح او را غیر متابعت این بزرگواران نه داشته علیهم الصلوٰه و التسلیات اگر  
بزرگان ریاضات و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوٰه و التسلیات کرده شود و در  
اما کی او کم نکرد بلکه از یاد و کسری او تامل ع هر چه که بگوئی علی علی آله الصلوٰه و التسلیات

علیم الصلوٰات و اتجبات و به و نه خراط القلوب باید دانست که جنبه بر جنبه از سلوک چاره نیست مقدم  
باشد جنبه بر سلوک یا موخر آن افضل در تقدیم نهد به راست که سلوک خام اوست و در تاخیر جنبه  
سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک را جنبه شیر شده است و در تقدیم نهد به تاخیر است  
که او بالذات مطلوب دعوت الهان مراد و آن مرید و راس مرادان و رئیس مجسومان  
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم که مقصود ذاتی و مدعوی ازین دعوت اوست علیه  
و علی آله الصلوٰه و السلام و دیگر از انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیات و طایفه هاند و ادان باشند یا درین لوله لما خلق الله  
خلق و لما اظهر لربوبیه کما در جهان دیگر از انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیات و اوقصود اصل ازین دعوت  
بود علیه علی آله الصلوٰه و السلام تا چار همه محتاج او باشند و توسط او فیوض و برکات اخذ  
نمایند علیه علی آله الصلوٰه و السلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه علی آله  
آله الصلوٰه و السلام که همه پس روا و نبی و متوسط او کمال اخذ نمی نمایند چه هرگاه وجودشان  
متوسط وجود او صورت نهند و کمالات دیگر خود که تابع وجود او متوسط او چه صورت دارند  
علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بی محبوب رب العالمین چنین باید استماع فرمانیه کشوف گشته  
است که محبیت او علیه علی آله الصلوٰه و السلام بآن محبت و حبیبی جلشانه کائنات است که  
بمات بخت او تعالی بی لاناظ شیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن  
محبت محبوب گشته بخلاف محبومیت دیگران که بآن محبت کائنات است که تعلق بشیون اعتبارات  
دار و تلبس با ساد صفات است یا انظلال اسما و صفات طی تفاوت الراجح است  
فان افضل رسول الله لیس له به مدح غیر عندنا طاق بفهم علیه علی جمیع انخوان من الانبیاء  
و المرسلین و الملائکة المقربین الصلوٰات و التسلیات و الحیات البرکات تحقیق این مقام است که توسط  
آن سرور کائنات علیه علی آله الصلوٰه و السلام به مدحی تواند بود که او صلی الله تعالی علیه علی آله  
و سلم حائل و حاجب بود در میان سالک و در میان مطلوب مستغنی دوم آنست که سالک افضل او  
توسط بیعت و متابعت او علیه علی آله الصلوٰه و السلام مطلوب اصل گردد در طریق سلوک  
پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائنات مست بلکه می انکارم که در بین طریق از  
شیون هر که در میان آمده است متوسط و حاجب میشود سالک است ای اگر او را خدیه تدارک آن نماید

در این  
مجلس  
مجلس  
مجلس

در این  
مجلس









چرا فرایده علم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شیء هر چند بلند تر بود و پختنریه اقرب باشد  
مظهر آن حقیقت در عالم غایب است و در بعضی اشکات بشریت بیشتر تلبیس باشد پس وصول این  
مظهر بطریق مزج آن حقیقت متضمن عسر بود و ماتی که حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ  
و السلام عطا شده است شاهره است در حصول حقیقت ابراهیمی که در جواب حقیقت محمد و واقع  
شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم همین راه با بخاریه است بنا بر این امر شده که  
که متابعت آن ملت نموده بحقیقه الحقائق و حصول فرایده و انشور و کمال صلیت فرموده علیه علی آله  
الصلوٰۃ و السلام که صلوٰۃ و جهت بروی نایه السلام بعد از حصول دولت و حصول حقیقت است  
با آنکه گویم گاه هست که فاضل را متابعت فضول او کند و ازین امر متابعت است و قصوری  
در فاضلیت لازم نیاید قال الله تعالی لنبینا علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام و شاور هم فی الامر امر  
المشورت باصحاب خالی از تعین امر متابعت شان نیست و الاثورت اسبق فایده باشد که حقیقت  
حضرت صدیق یعنی رب او از اسرار الهی جل سلطان که سید اربعین است و متوسط ادبی مثل حقیقت  
محمدی است برینجه که هر چه در آن حقیقت کائنات است بطریق تعین و وراثت در آن نخل ثابست  
از اینجا است که اوصی الله تعالی عنه اکمل و افضل و از این است که قال علیه الصلوٰۃ و السلام  
ما سمع الله شیئاً فی صدره فی الاوقاف و تبتیه فی صدره فی بکر و نیز لاجل گشت که حقیقت اسرار فی سلی  
علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام تیرسان حقیقت محمدی است علیه و علی تبع اخوانه الصلوٰۃ  
و السلام بطریق اصالت و علییت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه  
نخل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند علیت در میان  
حاصل نیست اگر فرق است علیت و ذمیت است چه انشور و کل است علیه علی آله الصلوٰۃ  
و السلام لهذا آن حقیقت سبی باسم او است علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام و حقائق ملاکه کرام علی  
نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام و التسلیمات ناشی از آن حقیقت بر فی سلی است علی نبینا وعلیه علی جمیع اخوانه  
الکرام الصلوٰۃ و السلام سوال عارف از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است بطلان که ریاست  
ترقی بعد از وصول بان حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بان حقیقت بعد از طی مراتب سلک که  
جبارت از تمامی سیرالی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که حصول آنجا نخل ابراهیم است و

مظاهر و جوهر خود را بحقیقت خود و انموده است و رنگ اصل برآمده و این اقتباه درین راه بسیار است  
و عقیده غلطیست و سالک اگر بعضی فضل ازین عقیده غلطی نشیر شود و شک نیست که ترقی ازین نخل  
حقیقت نامبارک است بلکه واقع و اگر وصولی بعضی حقیقت خود واقع شد ترقی از آن به طفیل  
و تعین دیگری جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعدا ذاتی است اما اگر بطفیل او را  
بحقیقت دیگری که فوق حقیقت است رساند جائز است بلکه واقع این سیر گوینا سیر سیری است  
که درای سیر طبیعی استعداوی است چنانچه شمه ازین در سابق در بیان حصول حقیقت محمدی گذشت  
است علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است و حقیقه از  
حقائق ملکات فوق آن نیست جائز است یا نه و در سائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی  
واقع شد حقیقت این عالم چیست جواب جائز نیست بلکه فوق آن تبتیه تبتیه لا تعین است که وصول  
و الحاق تعین بآن محال است وصول و الحاق بی تعین مستحکم و تفویض تعین از رسیدن  
بحقیقت معانی بآن تسلی نموده می آید اما بعد از حصول بقایات کار حکم بمهر وصول و الحاق  
لازم است که رب را در آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد و  
از آن حقیقت نخل آن حقیقت بود و هست که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و معبر بود و حدت  
کرده و آنوقت شبیه نخل بود و اصل جوان پیش فضل خود از می بل سلطان از آن نخل ابراهیم نخل  
مشیرش معلوم شد که ترقی از آن حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه بکند که قدم اینجا بر شستن و پیش  
نمودن قدم در جواب ماندن است و از امکان بر آمدن که حال عقلی است شرعی سوال ازین تحقیق  
لازم می آید که حضرت خاتم المرسل را علیه السلام و التسلیمات نیز از آن حقیقت ترقی واقع  
نشد و جواب آنحضرت علیه السلام و التسلیمات نیز با طو شان و بآن جاه و جلال همیشه  
ممكن است و سرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب نخواهد بود که تلبس تعقیق است بالو همیشه  
قالی الله ان کیون لده و شریک و ع ما اوتیته النصاری فی مهبلم لم سوال تحقیق سابق و مزج گشت که  
دیگر از این بطفیل و اشعار علیه السلام و التسلیمات وصول بحقیقه الحقائق و الحاق و اتحادی  
آن ثابت است و شریک در حال خاص امکان پس برین تفریق در میان متبوع و در میان اصل  
و طفیلی درین کمال که متضمن رفع حجاب از اقل و واسطه است فوق جمیع کمالات مستحسره بود و کدام

زیرت باشد در متبوع و امیل که در تابع طفلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران با حقیقت  
از قبیل الحاق خادم است بخدوم و وصول طفلیست به امیل اگر وصل از شخص خاص است که اقل  
خود خادم است و اگر از انبیاست طایفه الصلوات و التسلیات هم طفلیست و خادم که اولش تحت  
او را چه شرکست بخدوم و کدام عزت و آبروست در جنب او و طفلیست بر چند حبلیس و  
همه طایفه است اما طفلیست طفل است و آن که با کنه علیه تبعیت بخدوم میرسد و از انعمه مخصوصه  
اولش بجز رزق و عزت و احترام می یابد از بزرگی بخدوم است ملازمت و متابعت است گوینا خدم را  
یا وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از یاد او بقاء شان او بنیاد نیک  
استماع نام که در حدیث بخوبی آمده است علی صاحب الصلوة و السلام من سئمت من فله اجر او اجر  
من عمل بها پس متبوع را دست حسن او بر چند تابعان بیشتر باشد او را مثل بجزر شان زیادتر بود  
و بوجوب زیاد و منزلت او باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکست باشد و کدام مساوات بخدوم گردد  
بشدت بشود و است که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت بودند اما با یکدیگر شان معالمت  
باشد و متبع کی را از دیگری اطلاع نبود از واج مطهرات در بهشت آن سرور در یک مقام باشند و  
در یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه علی المیهیة الصلوة و السلام لیکن معالمت که با هم و با شد آنها  
باشد و الله لای و سروری که او را باشد اینا را بنود علیه علی آله الصلوة و السلام و اگر آنها را در جمیع  
امور آنجا شرکت با او بود و تفصیلت آنها نیز در یک تفصیلت او بر همه لازم آید علیه علی المیهیة الصلوة  
و السلام که تفصیلت اینجا معنی کثرت ثواب عند الله است سوال این معنی جی که تعیین اول است  
و حقیقت محمدی است علیه علی آله الصلوة و السلام ممکن است یا واجب حادث است یا قدیم  
صاحب خصوص یعنی اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعیین از ان بهجت کرده همچنین تعیین  
ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که از احقائق ملکات گوید و آفریده اثبات نموده  
سر و تعیین را تعیین و جوی سیکوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را که جوی و شمالی جوی  
بر یقین اسکانی و محققه قدرین سه طایفه است جواب نزد این فقیر هیچ تعنی معنی نیست  
که ام یعنی بود که لا یقین استیقین سازد و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محمدی الدین قاسمیان  
اوست قدس سره و تعالی اسرار هم در عبارات اینهم الفاظ اکر واقع شود از قبیل صنعت شاکله باید و است

بهر حال گوئیم که این تعیین معین اسکانی است مخلوق حادث است قال علیه علی آله الصلوة و السلام  
اول ما خلق الله نوری و لحدیث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور آمده است چنانچه فرمود و قبل  
خلق السموات باقی عام و ایشا له و هر چه خلوق است و بسوق بعد است ممکن است و حادث بخون  
حقیقه المتعاقبات که سابق حقائق است متعاقبات ممکن گشت - تعاقبات دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود  
و اسکان و وحدت خواهند داشت عجب است که شیخ قدس سره حقیقت محمدی را بلکه تعالی  
جمیع ممکنات را که اعیان ثابته گفته است از کمال حکم بوجوب شان می کند و می بیند انوار الزام  
خلاف قول مغیره می نماید علیه علی آله الصلوة و السلام ممکن به اجزای خود ممکن است و  
مستبعد است و حقیقت خود ممکن تعیین و جوی حقیقت ممکن برای چه بود حقیقت ممکن البته  
باید که ممکن باشد که ممکن را با واجب تعالی اشتراکی و انساب نیست غیر از آنکه ممکن خلوق  
اوست و او تعالی الخالق او و شیخ چون در بیان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید  
بعد المتیقین فیها اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب باک نه ارد اگر  
معذ و روشن فرمایند کمال کرم و عفو است ربنا لا تؤاخذنا ان سئنا او اخطانا  
سوال تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت اصالت و تالیفات اثبات  
کرده و ممکن را نخل واجب تعالی گفته بودند واجب تعالی باعتبار اصالت حقیقت  
ممكن که کامل است اوست نوشته و معارف آئینه بران متفرع ساخته و اگر باین اعتبار  
شیخ قدس سره نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چه منظور لازم می آید و چرا ملایم بود  
جواب این قسم معلوم که اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع  
به ثبوت آنها وارد نشده است همه از معارف سکریه است و از نارسائی است  
بحقیقت معالمت ممکن چه بود که نخل واجب باشد و واجب تعالی بجز نخل بود که  
نخل موسوم تولید به نخل است و منی از شاخه کمال لطافت اصل هرگاه چهر رسول الله را از  
لطافت نخل نبوده ان چهر را چگونگی نخل باشد موجود در خارج بالذات و بالاعتقال حضرت  
ذوات تعالی و صفات ثابته حقیقت او تعالی و قدس و مساوی آن مرتبه باشد با بجا  
او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ خلوقه نخل خالق خود نیست



و غیر از آنکه نیست و اما بی غناقی تعالی ما بانی آن نسبت که شرع بآن واردست نه ارد  
 این عبادت غلبت عامه سالک را و بسیار بکار می آید و نشان نشان باصلی بر و جان کمال  
 در این سالک نظر را می کرد باصلی بر حسن فضا او تعالی می یابد که این اصل هم حکم  
 خاص است و نشان این مطلوبیت بوده که باغ امکان ششم است و مطلوب ما و راه  
 حفظ او که اصل و اتصال است و نشان این که رنگ رحمت قهری انسان امرنا شده  
 و فضا متصل با و کمالات انساب و در حسن شمیری و بلوی حسن انفس بجا و احواله  
 و حسن آثار سالک فقر فرستاده و در آنجا از این فقره طلب حل آن کرده و  
 چون حال آنها متعین که بعضی بوده است باصلی بر باغ و فقر جواب آن جرات نموده  
 و نشان میگیرد اینچنان مثالی را بر فقر حق میگویم بود است که بحسن و االست ایشان  
 و به است حضور و نایب پناه حادی طریق اندراج انماست فی البلیه شستن شده  
 و بین انفس و باقی این طایفه را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات سبب اندازده را  
 و نسبت ایشان استقلال نموده تا چنانچه بعضی اصول را که مناسب علم این سالک  
 بوده است در ذیل این رساله درج کرده و الله سبحانه و تعالی الی سبیل الرشاد  
 پرست و بود که کمالات صوری معنوی و ظاهری و باطنی علمی و دینی و اخروی  
 بر چه در نوع بشر ممکن باشد و حضرت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام الی  
 يوم الحشر بالفعل حاصل و تکلیف است چنانچه از حدیث نفیس انما سید ولد آدم و لا  
 فراد آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمه فعلت علم الاولین و الاخرین و مثال  
 اینها قائم میشود و آنچه مشروط به چیزی یا موقوف بر وقت خواهد بود هم با حسن و جوجه جلوه  
 خواهم نمود پس برین تقدیر خزن آن سرور علی آله و سلم که بدوم و کثرت  
 موقوف و معروف است چراست و از اسباب چیست چه خزن اندوه را سبب البت  
 فقدان چیزی است که آنرا میخوانند و ما استبعاد خزن و فقدان کمالی از آن حضرت  
 خاتمیه علیه و علی آله الصلوٰه و التحیت نظر بجا و جلال معنی و نظر بعنایت خداوندی  
 بل سلطان که شامل حال خیر کمال است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام

مسلم و حسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و شریعت او علی الله تعالی علیه و آله و سلم نموده آید و  
 ملاحظه عزت و جلال و عظمت و کبریا و استغنائی ذاتی او تعالی کرده بشود حصول حزن و  
 فقدان کمالی از کمالات بی نهایت او تعالی در حق آن سرور خیز علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
 هیچ مستبعد نبوده بلکه شایان حال بندگ باشد که میسر و لایحظیه ان به علماء و کرمیه  
 آیه که الا بصار سرور و برین من گواه حال اند و اثبات نقصان در حق  
 عمل مینماید پس ممکن بر چند درجات علیار سه از حقیقت واجب چه در یابد و حادث  
 از قدیم چه فراموشی و معنای بی چگونگی احاطه غیر متناسی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع  
 بشر ممکن است در حضرت خاتمیت بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بی  
 فضل که بر کل مخصوص بآن سرورست علیه و علی آله الصلوٰه و السلام تا کمالی باشد  
 که ارجح لغفل خبری بود و است که مخصوص به بعضی از انبیای کرام و ملائکه عظام باشد  
 علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و هیچ قصوری و فضل که او نموده علیه و علی  
 آله الصلوٰه و السلام در احادیث صحیح آمده است که بعضی از کمالات در افراد ایشان  
 که انبیا غیبه آن نمایند علیهم الصلوات و التسلیمات و حال آنکه فضل که و انبیا است  
 بر جمیع افسر و ایشان و نیز در حدیث آمده است که شای فی سبیل الله بینید  
 چیز را انبیا و فریت دارند شما را را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد و بر شما  
 نماز جنازه نیامده است چنانچه در باب امام شافعی است و بر انبیا نماز جنازه باید کرد  
 و در قرآن فرموده که شما را بشامو قی نه بداید که احیاناً انبیا را موتی فرموده  
 اینهمه فضائل جزیه اند قصوری و فضل که انبیا اند پس تو اند بود که بسبب فقدان  
 بعضی از این فضائل جزیه خزن و اندوه نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
 طاری گردد که بسبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً یا نبوت درجه نبوت  
 جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در آن شریعت  
 بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰه و السلام گریم که چون محبت علیا  
 آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بآن کمالات

اكتفا حقی نایه دل من مزیه گویان شوق فوق میفایید و چون کمالات فوق از اسکان حصول  
بشری خارج اند با جبار و ام حزن و افراط اندوه نقد دست تحقیق این بحث است  
والله سبحانه اعلم ببقیة الحال که مدار کار در طاعت و حقیقت در قربت و معرفت بر خاست  
و بر زوال بشریت و احکام اسکان ۵ یعنی کس با انگر دو افتاد نیست در بارگاه کبریا  
هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه بان قدرت و ارتفاع صفات بشریت  
با کل دلیل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرماید ۵ نمی بینی که  
شایی چون میبرد نیاید فقر کل تو برنج کم برده فقر کل زوال صفات بشریت و  
اسکان با کل خواست که حصول آن تصور نیست که مستلزم قلب حقانیت  
چه ممکن اگر ترقی نمود از اسکان خود متخلع گردد بر آمینه واجب شود و آن محال  
عقلی است و شرعی و آنچه بزرگی گفته است ۵ چون ممکن گردد اسکان بر نشاندن بجز  
واجب درویشی نماید محمول بر ثبیل تشبیهست نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر  
واقع است غریزی فرمایند ۵ سیر روی زمین در دو عالم بدیه اسیر گرفته و الله اعلم  
سوال بقای احکام و آثار اسکان در مقام قلب تو بین غایب است که قوس اسکان قوس  
واجب آنجا بر پاست آثار مقام او ادنی که با اصالت مخصوص آن سرورست علیه و علی  
آله الصلوٰة و السلام بقای احکام اسکان بجهت معنی است جواب مابه الامتياز در وجود  
و اسکان عدم است که طرفی از اسکان است چه طرف دیگر از اسکان که وجود است قدر  
مشترک است در میان وجود و اسکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم و بر زوال می آرد  
در رفع امتياز تو بین نیاید آنکه اسکان با کل مرتفع می گردد و انقلاب بوجود می نماید  
که آن حال است که این قدر است که در مقام قلب تو بین از حجت غلظت در بر آمده است  
که از آثار عدم است و در مقام او ادنی اگر حجت است نورانی است و از راه  
طرف وجود اسکان آمده است و برین توجیه توان حمل کرد معنی بیت آن بزرگ را  
که بالا گفته است و از نشاندن گرد اسکان زوال احکام عدم آنکه سراسر  
آن در است و از توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از اسکان

زائل گشت و مابه الامتياز که در اسکان و وجود بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر اسکان  
است و در رشته کس است در میان وجود و اسکان در اینجا نمانده است لازم آمد که اسکان از  
حقیقت خود متخلع گشته بود و وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد معنی  
بیت آن بزرگ که مذکور شد بجز واجب و چیز می نماید بر حقیقت محمول گشت بوجه  
این وجود که در طرف ممکن کائنات است ظل آن وجود است که در وجود ثابت است  
نه عین آن وجود است و این وجود که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است  
وجود بال غیر است که قسم از ممکن است و وجود بالذات تا قلب حقیقت لازم نه آید  
چه ارتفاع این عدم انده ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال نماید  
آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلا می وجود حضرت واجب الوجود  
و قهرمان حضرت واجب است تعالی و تقدس بزیادت ممکن و متبادر از وجود  
که در مصرع سابق واقع شده است وجود ذاتی است نه وجود با غیر وجود  
قدر مشترک گفتن در وجود و اسکان انقبیل اشترک لفظی است نه معنوی اگر چه آنرا  
کلی شلک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ مشترک نیست  
ما کلیه و جزئی تصور شود سوال فناء بقا که صویر طیه گفته اند و ولایت  
عبادت از ان ساخته بجهت معنی است هرگاه ارتفاع صفات بشریت تصور نباشد  
فنا چه گنجایش دارد و جواب آن فنا که در ولایت بعبادت با اعتبار شعور و شعور است  
که عبارت از فانیان ماسوای حق است سبحانه ارتفاع ماسوای فانیان بلای صانع  
فنا و ظلمات فیکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انکار و آن را ارتفاع ماسوای  
می نمند و آن سلی می یابد و اگر بعض فضل او را ترقی داده بدولت صوم شرف سازند  
و صاحب تیز کنند می داند که آن فانیان اشیا بوده است نه اعدام اشیا  
این فانیان اگر زائل گشته است گرفتار می باشیاست که ممکن داشته و در عدم بود  
و نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست و از نفی و اعدام و تمنع  
الاتعنا و رخ سیاهی از پیشی که رود که خود زگشت و چون بفضل این در

و این فیض عطا شد آن مثلی زایل گشت و بجای آن حزن و اندوه بے آرامی نشست  
و دانست که بود او مرضی مست که بسبب و اتهام او نابود نشود و یافت که در رنگ  
و و پائے طالع سس که همیشه جانکاد است نقص امکان و تصور حدوث همواره  
جانکاه او خواهد بود عجب معاملت عارف هر چند بالاتر می رود و در حقیقت است  
و عود جات بیشتر می نماید این دید نقص در دس زیاده تر می گردد و تصور بیشتر  
در نظر او می آید و بے قرار و بے آرام می سازد و همان نقص شاگرد رسن ثابت که از روی  
تعجب باشد خود گفت که هر چند کار بیشتر می کنم دور تری افتد مگر از نیجاست که  
آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام که در ایالت ب محمد خلق محمد آفرین  
فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تا او ذمی بنی مثل ما اودیت مانا که در اذن این ایذا  
همین دید نقص و تصور است که موجب کمال حزن و اندوه است چه این ای دیگرو این ای  
و دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و سلیم الصلوٰۃ و التسلیم حضرت نوح علی نبینا  
و علیه الصلوٰۃ و السلام نه صد و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و ایند الهای  
گوناگون کشیده متقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آفتد رنگ بروی  
می نهند که از بیاری شک باری بیوش شده می غلطی و می افتاد و در دستگما  
مستدر میشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد و قوم با د همان قسم  
معامله پیش می کردند آنی ان یبلغ اللثاب اجله باید دانست که این دید نقص و  
تصور نه از دور است بلکه از قرب و حضور است چه که در وقت اندک در  
عمل صفا و نورانی بسیار نظری در آید و که در وقت بسیار در عمل مکرر و ظلماتی اندک و آنکه  
در اسبق گفته شد که هر کار که قرب و معرفت بر فناست زیرا که سالک تا ان خود فانی نشود  
و باطل از صفات بشریت و امکان خود نیز بر که مطلوب نرسد چه جمع و با مطلوب انجیل  
جمع و تقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در وجوب سلب عدم ضروری  
و تا به مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه در یا به و کمال او را غیر مثال کمال خود چه  
در ک کند لایه رک الشی الا بالیقاض و یفسد فی فیض مقرر ارباب

معقول است مسمی که لذت جامع نرسد است اگر از کمال آن گویشترین خواهر گفت و تلخ و  
شیرینی آنرا رنگ شیرینی نبات عابد دانست که وجه انی او غیر آن نیست این کمال کمال  
اونست بلکه کمالیت که محمول و محتر آن صبی است که فی الحقیقت ارجح با دست نیا پس  
هر چه از مطلوب از قبل خود بی اعلام او گویش از خود گفته باشد و هر چه از دستاید خود را  
مستوده باشد اینجا ما را فی فرمایند که در کریمه و ان من شی الا یحجمه و همیر حمد  
راجح باشد یعنی چه چیز تسبیح و تقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال  
البطای سبحانی لا عاده التسبیح الیه خوش گفت ای شایده هم در حال خوشی  
می پرستی هم خیال خوشی هم قسم خلاقان را خیال دران کمال است اگر بهر هم نمی باشد خیال  
گر به مشوق خیالی در دست نیست معشوق آن خیال دیگر است به صاحب قصص  
فرمایند و التجلی من الذات لا یكون الا بصوره المتجلی له ما در اسے سوے صورتی فی  
مرآة الحق و ما را می الحق و لا یکن ان یراه عدم مکان رویت از روی متابعت گفته است  
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز است و در آخرت واقع و چون فنا ک  
کلمیه سالک متنفس شود وصول و اتصال بمطوب بے آن ممنوع گشت و معرفت  
بے وصول صورت نه نسبت ناچا بجز از معرفت لازم آمد و بجز از معرفت عین معرفت  
گشت آفته نشود که بجز از معرفت چگونه معرفت باشد که تقیض اوست زیرا که بجز معرفت  
جبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه  
البحر عن دیک الادراک ادراک سبحان من لم یعمل المثلقی الیه سبیل الا بالبحر  
عن معرفت بزرگی فرمایند سبحان خالق که صفاتش زکیر لایه بر خاک عجز می فاند  
عقل انبیا و مرگه انبیا و سلیم الصلوٰۃ و التسلیم در معرفت صفات کبریا عاجز اند  
با آنکه کرام علی نبینا و سلیم الصلوٰۃ و التسلیم سبحانک ما عودک حق معرفت صدق  
که نیست و اس این اقت خیر الامم است اعتقاد بجز نبینا و دیگر می چه بود که هم از معرفت  
گمار که جبل مرکب خود را معرفت افکار و غیر حق را حق شناسد و این بجز از معرفت نهایت  
نهایت مراتب عروج است و منتهای فایات مدارج قرب تا نقطه آخر رسد و بی ترنم کلمات



و ظهورات نماید و وصل به اتصال را که مدت ایام نرسد به حدیث فصل انفصال نیاید  
بدولت این عجز مشرف نشود از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق نداند سوال پس  
و جوب معرفت خدا اجل شایسته یحیی بود و جواب و جوب معرفت بآن معنی است که هر چه  
شرع بآن وارد شده است معرفت ذات و صفات اجبی جلالتش شناختن آن واجب است  
و بر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد و نزد فقیه آنرا معرفت خدا گفتن جبراست  
و بطن چنین بر حق حکم کردن جل و علا تقو لونی علی الله ما لا یسلون کما یرغبوا  
نقشه باشد سراج است و امام المکمل امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه  
سجنانک با عبادناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر  
اکثری گرانست اما قابل توجیه و جیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را  
بجای این شریعت بآن ناطق گشته است از کمالات و تزیینات و اقلیات او  
مقالی شناخته شود و چه او را ای آن از معرفت چیزی نمانده است که مانع حق  
معرفت گردد و سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوات و  
لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیاء علیهم الصلوات  
و التسلیمات که همه را حق معرفت حاصلست این مسئله در رنگ آن کلمات است  
که امام اعظم فرموده است الا انسان لا یزید و لا ینقص و در آنجا گفته اند  
که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عام مومنان مثل ایمان انبیاء بود  
علیهم الصلوات و التسلیمات جواب حل این شبهه توجیهی بر دقیقه است که این فقیر را  
بجسب فضل و کرم بآن مهتم ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که بآن  
معارف شریعی عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت و ادب گشته است  
به ثبوت صفت علم و واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی همچون و  
بجمله است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرد و به شناخته  
نشد آنگاه آنجا شناخت مجعول و مختراع خودست معرفت مسلم حق که  
صفت کمال اوست سبحانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه بود اگر عالمه او از قیاس و تمیز عجز آید و به وجدان و حال یا به که آنرا نمیتوان شناخت  
بود آنکه نصیب از ان غیر از ایمان نبوده این صفت کمال بیخ نیست این زمان هم  
معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق  
معرفت است که و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق  
معرفت با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت  
نفس معرفت بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت  
صورتی است و حقیقت آن معرفتی که عین حق معرفت است حقیقت معرفت است که  
مربوط است بعجز از معرفت و صورتش آنکه بعد از این عجز نرسد و از شایسته مقایسه صفات مکان  
نیز چنانچه گشت از کمال فضل است که صورت معرفت نیز در نفس ایمان اعتبار کرد و البته  
و نبات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و  
در قبول جنت را بآن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافیست و  
در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را  
نیز در فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه  
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیاء شد که انصاف خواص اند  
علیهم الصلوات و التسلیمات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر باید که ماکملت  
دارند و در حقیقت ایمان چون عجز از معرفت مانع معرفت باشد لا یعرف و موجود  
به آئینه زیادت و نقصان آنجا مقفود باشد چه معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت  
درجات نیست ثبوت است که آنجا تفاوت درجات است پس در حقیقت ایمان زیادت  
و نقصان بود چنانکه سبحانه اعلم بحقیقه الحال سوال ازین تقریر لازم آید که عوام و معارف  
کشفیه صوفیه علیه از خیر اعتبار ساکت باشند و معرفت حق جل و علا بآنها هیچ مربوط نبود که  
حق معرفت معلوم شد عیبه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آنرا بتلاش اکتساب نمایند  
پس صوفیه را از ملایم معرفت حق جل شایسته بیخ مزیت ثابت نگشت جواب  
عوام و معارف کشفیه صوفیه معذرت اند و آن عجز را که نهایت انهای منتهیان

ایشان را میسر نگردد و این بزرگواران بر ترسهای این معارف کشفیه بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله حصول حق معرفت است و ذریعه وصول بان تحقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شده کمال منحصر در عجز است پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند یک معنی بود و از علم یقین و عین یقین و حق یقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله با قوم شایسته است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم یقین و عین یقین و حق یقین را حضرت جل سلطان اشارت نموده و در تمثیل آورده اند علم آتش را که با استدلال از دکان حاصل شود علم یقین نسبت با آتش گفته اند و درین آتش را عین یقین تصور نموده اند و تحقق شدن حق یقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیات کیدال الهی حضرت ذات واجب جل سلطان فرود آورده است و علم و عین و حق در دال گفته اند و در لول که آن از علم و عین و حق بر ترست و در تمثیل علم و عین و حق نسبت به خان دانسته نسبت با آتش است چه اگر علم خان با استدلال حاصل گشته است علم یقین است نسبت به خان که مستلزم آتش است و اگر دکان را دیده است و از آنجا استدلال بوجود آتش کرده عین یقین است نسبت به خان و اگر به خان متحقق گشت و از آنجا استدلال با آتش کرده حق یقین است نسبت به خان و این استدلال اتم است از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از انفس که به خان متحقق گشته است و اینها در عین یقین و دکان واسطه است و در حق یقین واسطه نیست بلکه همان نسبت که دکان را با آتش کائن است و از این همان نسبت حاصل میگردد و باطلای مدارج قرب میرسد که ما درای علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه مرتفع گشت و رویت متحقق شد که عین یقین است زیرا که گویم ارتفاع واسطه محقق رویت کفایت نمیکند چیزی بای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون مراتب یقین همه را جمع آیات گفت و معرفی نماند که راجع به لول باشد ناچار عجز از

معرفت در لول لازم آید و معرفی غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سه گانه یقین را جمع آیات کرده نشود و در لول راجع باشد عجز ازین معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب عدد و سبست و سوم بنو محمد تماری در بیان آنکه راه های که موصل الیه بنیاب قدس و دانند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله کسلاط علی عباده الذین اصطفی راه که بنیاب قدس موصل اند و دانند راهی است که یقین ثبوت تعلق دارد به اربابها الصلوة والسلام و موصل اصل الاصل است و اصلان این راه با الاصلات انبیاء اند عظیم الصلوات بالتسلیمات و صحایه ایشان و از سایر اشغال تا کربا میزد و ملت بنوازد اگر چه طفیل بودند بلکه اقل و درین راه توسط و حیوانات نیست بر که ازین و اصلان فقیه می گیرد بے توسط احدی از اصل اخذ نمی نماید و هیچ کیکی دیگری را حائل نیست در آسپه است که تشریب ولایت تعلق دارد اقطاب و ایتاد و به لا و بنجا روعانه اولیاء الله همین راه و اصل اند راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه بنده به متعارف نیز داخل به همین است و توسط و حیوانات درین راه کائن است و پیشوای و اصلان این راه به سر گروه اینها و توسع خفیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی است کرم الله تعالی و وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان ایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم بسیار رک آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بفرقی مبارک است کرم الله تعالی و وجهه حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالی عنهم درین مقام ایشان نه یک اند آنکه امیر حضرت امیر قبل از نشاء عصری نیز ملاذ این مقام بوده چنانچه بعد از نشاء عصری در کربا خفیض و درایت ازین راه میرسد توسط ایشان به سید چه ایشان نیز نقطه انتهایی این راه و مرکز این مقام با ایشان تعلق دارد و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر و حضرات حسنین ترقیا فیض و سلام گشت و بعد از ایشان بهر کی از آنکه اتقا عشر علی الزیبت و التفصیل قرار گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از احوال ایشان هر کرا فیض و درایت

میرسد توسط این بزرگواران بوده و بحکم ایشانات هر چند اقطاب و  
نجایای وقت بوده باشند و ملاذ و لمجاز همه ایشان بوده اند چه اقطاب را  
تیر از حقوق بزرگواران و غیرت تا آنکه نسبت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید  
آه من سره و چون نسبت این بزرگوار شد منصب مذکور باوقدس سره  
مفوض گشت و ما بین آنکه مذکورین و حضرت شیخ سیکس برین مرکز مشهودی گردد  
و وصول فیوض و برکات درین راه بر که باشد از اقطاب و نجایا توسط شریفان او  
مقوم می شود چه این مرکز غیر از مرکز نیست و از اینجا است که فرموده شعری  
افلت شمس الاولین و غمناک ابد اعلی افق اهل الاخر بزم و از شمس اقطاب  
فیضان هدایت را رشادست و از اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود  
حضرت شیخ معالیه که با ولین تعلق داشت باقرار گرفت و او واسطه وصول  
رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معالیه توسط فیضان  
برایست تبویل اوست تا پاریز است که که اقلت شمس الاولین و شمسنا اخی  
سؤال این حکم مقتضیست بجدالت ثانی زیرا که در بیان معنی مجد و اقلت  
ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هر چه از قسم فیض در این وقت  
باستان برسد توسط او باشد هر چند اقطاب و اولاد باشند و بدلا و نجایا وقت بودند  
گویم که مراد بجد و اقلت درین مقام نائب مناسب حضرت شیخ است و  
بنیابت حضرت شیخ این معالیه با و مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر  
ستفاد من نور الشمس ظاهرا و در سوال معنی مجد و اقلت که بالا مذکور شد شکل است  
زیرا که در وقت آنکه حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام خواهر نزول فرمود  
حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهر ظهور نمود و معالیه این بزرگواران برتر از آن  
است که توسط احدی از فیوض نمایند جواب گویم که معالیه توسط  
مربط بر او می است از دورا مذکور که عبارت از قرب و ولایت است و در راه  
اول که عبارت از قرب نبوة است معالیه توسط مفقودست هر که بآن واصل گشته است

و هیچ حالت و متوسط در میان ندارد و بی توسط احدی از فیوض و برکات می نماید توسط  
او حیوانات در راه اخیر است فقط و معالیه آن موطن علی حده است چنانچه گذشت حضرت  
علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و حضرت مهدی علیه الرضوان براه اول  
و اصل از دنیا چنانچه حضرات شریفین رضی الله تعالی عنهما براه اول و اصل گشته در ضمن  
آن سرورانه علی علیه الصلوة والسلام و آنجا نشان خاص دارند علی تفاوت  
چنانچه تفسیر باید دانست رواست که شمس از راه قدس و ولایت بقرب  
نبوة برسد و در سر دو معالیه شد یک باشد بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التلیات  
او را آنجا هم جا دهند و کار خانه با و مربوط سازند و اینجا هم معالیه با و منوط گردانند  
ح خاص کنند و بصلوات عام را به ذلک فضل الله یستسمن یشاء و الله ذو فضل  
العظیم سبحان یک رب عزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

### تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

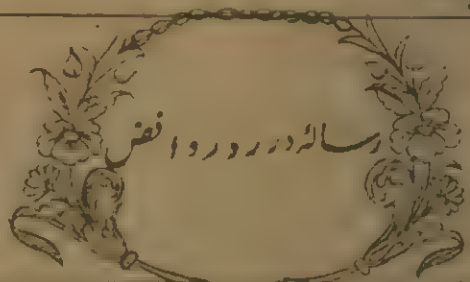
#### مکملته و افادته بندی از حال ابرکات

سرشمه فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سرمنده می لقب بجد و اقلت ثانی  
احرار می نقشند می پیشوای محمدیان قدس سره مرقوم می شود  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اعطی انما بعد این مکملته ایست در بعضی از احوال تقیم سروقات  
اجلال و اقل استا جمال حضرت شیخ احمد سرمنده می الفاروقی نقشند می که مقتدای ارباب  
عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است بچکس حقائق شریعت و طریقت  
در مصنفات خود چنان فیوض با و مربوط نموده است که می در مکتوبات خود بظاهر ظاهر  
و باطن الوری مجید مظهر در مقامات احمدیه می گوید که ولادت حضرت مولانا  
در سن ۹۰۰ و مقتدا و یک بوده است و پیش از آن نورانی از ایاام طفولیت  
انوار شد و ولایت و آثار لطیف و عنایت ظاهر می شد تا آنکه هر آن  
مدت بخدمت صاحب مال و قال حضرت شاه کمال الطبریه لایقه قاصد در آمد



و مورد الطاف بزرگانه شده و حفظ کلام الله نموده و از پرنخود شیخ عبدالحامد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده در سلسله پیشینیه اجازت ارشاد یافته قائم مقام ایشان گردیده و در هر هفته سه سالگی که آغاز شباب است و حکم حدیث نبوی که شباب شعبه ایت از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقرا ن محمد گوی سبقت بود چنانچه سعدی شیرازی فرموده  
 قطعه شب تلک دوستان خدای بی تاج چو روز خشنه این سعادت بزر را بزمیت  
 آن بخت خدای بختنده به آخر در دلی بخت صاحب الشریعت و الحقیقت و الحقایق حضرت  
 خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابر آن تئوین اندیش و اسطه نجاب بهار الملة  
 و الدین خواجه بهار الدین نقشبند رحمة الله علیه می رسیده اند ملائقه ائمه ایشان  
 نموده در دو ماه کم و بیش دیده اند و رسید با نچه رسیده که خواجه در آن روز با یکی از  
 مخلصان نوشته بود که شیخ احمد نام مردی است از سرزمین کثیر العلم و قوی العمل و زوی با تقیر  
 مستی نشسته و بر خاست کرده بود و بی عجاب روزگار از او مشاهد و می شود و بان می ماند  
 که آفتابی شود دید عالم اذان روشن گرد و وفات شیخ در بست  
 و تقسیم مفسر سن یک هزار و بیست و چهارست و او را در سرزمین مزار

تمام شد جلد ثالث  
 مکتوبات امام ربانی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله که اکثر طبیبان مبارک فی مبارک عید که یک ربنا و بیست و الف صلاه و استدم است این  
 محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود و الامم کما نیا سب علو شان و جری و علی الخفافه الراشدین  
 المدینین و ذریه و البیة الطینین الطاهرین و سایر الهی و اذ شین کما ینقیر بر اتم الفیض و در جاتهم العلیا  
 اما بعد بگویند که متعین است برست خداوند واحد صمد خادم علی ال سنت و جات محمد بن عبد الله  
 العمری الفاروقی انبیا که چون درین ایام رساله که شیع و در وقت محاصره مشد مبدا ۱۰۰ و را الهی نوشته  
 بودند در جواب رساله آنها در باب تکفیر شیع و ایا حققت و اموال آنها مرسلان را بود  
 باین حقیقت البیضاء رسید که حاصلش بعد از مقدمات البیاضیه تکفیر نه خدای تمشه است و دوم  
 و تشیع حضرت و الله صمد بقدر رضی الله تعالی عنهما و بیضا از طلبه شیع در سر در و خد و بودند باین  
 مقدمات افتخار و مباحات می نمودند در مجلس امر و ستمین آن مغالطات را شهادت  
 میدادند و این حقیر چند در مجلس و معارک مشافهه بقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد  
 و بر غلطیهای صریح ایشان را اطلاع میداد تا آنروز که حقیت اسلام و بوجوب حدیث نبوی  
 علی صدره التسلوة و اسلام که فرموده از اظهت الحقن او البیضاء و سببت الصغابی  
 فی نظره العالم بعد من لم یفعل ذلک فحیه لفة الله و الملائکة و ان من یعین لا یقبل انت لاحد  
 به خدا باین قدر و از اراکین است میگرد و شورش سینا بی کینه تنفی نیافت و بخت طغیان قرار یافت  
 که اظهار تقاضای ایشان تا در زمانیکه در قید کما بت نه در آید و در حقیقت سرین فالدو عام و تنفی  
 حکام و بخت شریعت سقیمان الله الصمد بود و در هو الخیالین عایشین اساجه الموعی

و العین و التوفیق ومن عنده تحقیق علما احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه علی آل و سلم حضرت علی را میدانند که امام است از و از اولاد و بیرون نسب و  
و ان خرجت قاتلکم یون بن غیرهم و تبقیه منه و من اولاده و ایشان با کثرت طرد و قتل و  
صنایعت و در فرقه اند و بعضی از ایشان کافیه بعض دیگر میکنند و اغلب رقیب و دشمنان آنها  
می نمایند و کفایت ائمه اثنی عشر بقا لکم و ما پیش از شروع در تصدیق چه گروه ایشان را بیان کنیم  
و بر حقیقت مقاصد ایشان اذعان دهم تا حقیقت مذموب ایشان بر وجه اتم معلوم شود حق از باطل  
متمايز گردد و این گویند که بنی اقدم در ایشان عبد الله بن با حضرت امیر و راجع بنی بر این اخراج  
کرد و بدو هم گفته که این طبع علی را گفته که شیطان را که بصورت ایشان شده بود کشته اسف  
و علی در پی است و از او است و بمن تازه است و است و تا جان عبد الله در ساق او از حد  
سیکند که علیک السلام یا امیر المؤمنین و طائفه کا عیار ایشان که اصحاب ابوکامل اند تغییر اصحاب  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه آله و سلم میکنند ترک بیت علی و کفیه علی می کنند بترک طلب حق خود و جناس  
توان و در آنند بنیه که اصحاب بیان بن سماعند میگویند که خدا بصورت انسان است و او تمام  
جسم و گوشت و روح خدا در علی حلول کرد بعد از آن در پیرو محمد بن حنفیه بعد از آن در پیرو  
پاشم بعد از آن در بیان طائفه غیره که اصحاب غیره بن سماعند میگویند که خدا بصورت مرد  
انسانی است که بر سر او جایی است از نور و دل او بی حکمت است و طائفه جاحیه اصحاب عبد الله بن عباس  
بن عبد الله بن جعفر و انجمن جناسه ارواح قاتل گشتند و می گویند که روح خدا اول در آدم  
حلول کرد بعد از آن در شعیث و همچنین در اعیان و آنکه علی و اولاد او منتفی شد بعد از آن در  
عبد الله حلول کرد و این گروه کثرت یافتند و محرمات را حلال میدانند کافیه و المیتة  
و از تاهیه با و طائفه منصوره اصحاب ابی منصور علی بن محمد است امام بنی هاشم بوده و خلافت بر سر امام  
و طایفه ادعی الامامه بنفشه میگویند که ابی منصور بر آسمان رفته بود و حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او  
سج کرد و فرمود یا بنی از مذهب منع منی بعد از آن بر زمین فرود آمد و ابو الکلف است که  
فی قول تعالی و ان یرد کساف من السماء اقطا یقولوا اصحاب مرکوم و هم ایشان میگویند که رسالت  
مستقیم نشود و حجت عبارت است از امام که با محبت آن مومنین و تارک است از ان شخص

که با بنفشه او کجاست میگویند ابی بکر و عمر و همچنین فراتس عبارت است از ان جماعت که با محبت آنها امر  
فرموده اند و محرمات آن طائفه که با بنفشه آنها حکم کرده و طائفه خطایه اصحاب ابی خطاب است  
که در خدمت امام حقیق صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلبه و راجع بنی را  
کرد از و بزرگشت و از محبت خود بر آورد و بزرگ است ادعی الامامه بنفشه میگویند که بنی هاشم  
حناسه انبیا و ائمه جعفر صادق است اما ابی خطاب از و از علی است و بکولایست بکولان تمهاده  
الزود لموا انقسم علی من الفهم و نیز میگویند که حجت بعد دنیا است و تارک امام است و دنیا به گزشتانی  
نخواهد شد و محرمات و ترک و الفس را مباح میدانند و طائفه غزایه از ایشان میگویند که بنی هاشم  
مشابه جری و از مشابهت غراب بغراب و کس کس و حضرت حق سبحانه تعالی و بی کجاست علی بنی هاشم  
فرستاده بود جبریل از کمال مشابست غلبه کرده و جی را بخت صلی الله علیه و آله و بارک و نام برسانید  
و شاعر ایشان میگویند غلبه الامین بنی زبایع حیدر و ایشان حضرت جبریل علیه السلام را لعن  
می کنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی بنی هاشم است محمد صلی الله  
تعالی علیه آله و سلم را بموت ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوی  
خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه بر که ام علی و محمد را صلی الله علیه و سلم آله میدانت جمعی از ایشان  
محمد صلی الله علیه و سلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند جمعی دیگر علی رضی الله عنه را و گروهی  
از ایشان قاتل اند که اصحاب یا باشند محمد علیه السلام و گفته و گفته حسن و حسین بنی هاشم  
میگویند که این برین شی و احسان و روت در اینها علی بنی هاشم حلول کرده است و هیچ کس را به دیگر است  
مزیت و فضیلت نیست و ایشان قائلند تا زانیش بگویند تا شعیب عن و صمه ان نیست و طائفه  
یونس یونس بن عبد الرحمن می گویند خدا بر عرش است و هر چند طایفه او را بر داشته اند  
اما او از طایفه قوی است در گنگ که بنی و در پیگرد و از هر دو پای خود دکان و بقوت تر است  
و طائفه مقومنه از ایشان میگویند که خدای تعالی در حق راضی کرد و بگوید علیه السلام تقوی بنی هاشم  
راخت او را بر حریفه در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را علی بنی هاشم  
و طائفه اسماعیلیه بر من و آن قاتل بنی هاشم میگویند نسبت به من انقباض بنی هاشم  
لب است بقشر و یک که تمسک بلفظ هر آن میکنند بعد از اب و شفقت که آتش

ادامد و احتساب از خودی است گرفتار است باطن آن بر عمل ظاهر آن میسرساند و درین طلب  
 باینه که میگوید میگویند قال عز وجل ضرب منهنم لیورله باب یا عتبه فی الرمد وظلمه من  
 غیر اعتداب و ایشان محرمات را صلح میدهند و میگویند پیغمبر انکیه بشرایع طایف اند نیست اند  
 آدم و نوح و ابراهیم موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلوة و محمد مهدی از اسل میگویند  
 از اصل دعوات ایشان باطل شرایع و در کلام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند فاعلم  
 را چه و نه نقد گفتند نه از وجوب غسل از منی چه باشد از بول و در بعضی از نمازها بر رکعت  
 جز فرض شد در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت و در بعضی یک رکعت و شرایع را تا دیلات  
 میکنند و ضرورت از موالات امام میدهند و نماز را کنایه از رسوای و باین آیت تشکیک میکنند  
 و ان الصلوة تنفی عن النشأ و المنکرو و حلاله و حرامه از انشی سرایسوس تا اهل سید اند  
 و غسل تجدد و عداست و زکوة بر کینه نفس بمعرفت دین خیار کرده اند و کعبه نبی است و باب  
 علی و صفایح علیه السلام و مرده علی و طواف بفتکانه عبارت از زیارات است بعد میدهند و جنت  
 راحت ابدان است از محالیت و تاشقت ابدان است بطولت محالیت و از مثال انیم  
 خرافات میار دارند و نیز میگویند که خداوند موجود است و معدوم نه عالم نه جا بل نه قسار نه عاجز  
 چون بن محمد صلیح ظاهر شد تجدید دعوت کرده بنیاست خود از امام که بر عوا ایشان هیچ زمانه  
 از امام خانی نیست و ایشان میگویند عوام را از خود اس در علوم و خواص را از نظر در کتب حقیه  
 بر عقل و قبل از ایشان مطلع نگردد و جنگ در دهنها قیاسند و اند و شبه الیغ استمه میکنند  
 و طایفه زیدیه که منسوب بنزین علی بن العابدین اند سه گروه اند یکی از مناس مسمی  
 بخار و ریه اند که بعضی نفعی بر امامت علی قائمند و کفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی  
 بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و قوم یمنانیه اند گویند امامت شوری است در میان خدا و  
 و ابو بکر و عمر را امام میدهند اگر چه از مردم خطا واقع شده که با دجو دغلی با ایشان بیعت نمودند  
 اما این خطا بعد فتنه میسرساند و عثمان و طلحه و زبیر و عاتقه رضی الله تعالی عنهم را کفیری میگویند  
 و سوم بیری اند که بسیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان و اکثر زیدیه درین زمانه تقلیدند  
 در اصول معتزله را جاع اند و در فروع بدیه امام اعظم بر حقیفه رحمه الله

و الله اعلم

بسی که در چند مسئله و طائفه امامیه از ایشان بعضی جلیه خلاف علی قائمند و کفیر اصحاب میکنند  
 و امامت را امام جعفر بن اتقاق میسرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند و آنچه  
 مشهور است و معتزله و جمیع از ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر بن ابی اسامه موسی کاظم فرست  
 و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد از محمد بن علی اسقته و بعد از علی بن محمد النقی و بعد از حسن بن علی و  
 بعد از محمد بن یحیی و بعد از امام المنتظر و اول ایشان از تهادی ایام بنفشی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب  
 مشقیه بنی آخر بیان فقیه الصلوة المعقده و چند گروه دیگر ایشان را از ان ذکر کرده که در اصول  
 و عقاید بطولت مذکور و موافقت کردند و در چند مسئله که اختلاف نیستند در امر بنو شیه نه اند  
 هر شخصی که او را ایه و نبیه دارد و بر حقیقه مطالب ایشان اطلاع یابد یا آنکه رجوع بدلائل نماید  
 حکم بر نداد و چنانکه چند ان مقاصد بود و بنیه الفسار و بداهة البطمان اند و ایشان از کمال جهاد  
 خود را با اهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را انداخته نسبت میکنند و متابعت و موالات  
 آنها را عینانید حاشا و کلا حاشا و کلا ایشان از محبت مفروض بر دارند و بیعت قبول نمیدارند  
 و محبت ابن ابی کثیران در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسی علیه نبیه و علی  
 الصلوة و السلام که از فرد متقلد او را بنیادی می پرستند و او از ان محبت سیرا بود  
 و یونیه ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال له النبی صلی الله تعالی علیه و سلم و الله  
 و ستر فیک شل من عیسی بنی الفیاض ایهود و بنو اسرائیل و انما عیسی بنی الفیاض ایهود و بنو اسرائیل  
 محبت از حقان ملک فی جلدان محب مفرط فی بلیس نه و بعضی از همانی علی ان نبی  
 و قول بجان اذ بنیر الذین اتبعوا النشان حال ایشان است یعنی و حق که منیر عان از تابانان  
 بنیر از شوم و متبع قبول ندارند در ست لا تنفع قلوبا بعد از بدینا و بیعت است من لید تک  
 برکت انک انت الوباب قال ان شریقی بنی ابی اعمه انما هم الوبابیه مقتضا بجل امامه الملک  
 الکریم علی ما شاء قدر و یلاجه سید قال علما و اولو النهر شکان تعالی معهم حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم کمال تعظیم و توقیر خلفا خلفه میباشند و در مع هر یک احادیث  
 کثیره دارد گشته و مع اقوال و افعال آن حضرت کثیره و مانع عن الهوی ان هو الا وحی  
 یوتی بموجب دینی است و شیعه که مذمت ایشان میکنند مخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است

۳۰



شعیه در جواب آنها اول بطریق معارضه گفتند که از دلیل صحیح خلفائی نشد و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح موافقت از آدمی که از اکابر اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در مرض موت فرمود که ای تو ای بقرطاس کتب بکم شیدا لا تقبلوا بعدی و عمر رضی الله تعالی عنه باین امر راضی نشده گفت آن الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسنا پس صحابه اختلاف کردند تا او از بیمار شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم از بیمه آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من خزانع منوا و انصیت و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه مزبور ه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن جری را و بعضی از آن جمع مختلف نمودند و بعضی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسیده آن حضرت کمر میبافد فرمودند که جزوا حیث اسامه بن جری است و گفت عنه و مع هذا بعض تخلف کردند و متنبه نبودند پس گویم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند متنبه نکرده و وحی است و منی که عه نه کرده منع در وحی است و ردی کفر است علی ما عترتم به و علی ما ولی علیه قولی که من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون و کافران خلافت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و نه تخلف از عیش اسامه بن جری و تقضای دلیل زکوایف است و متخلفان خلفائے شت اند با اتفاق و چون حضرت در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فصل حضرت وحی است و الواقع ایضا کذا لک پس گویم انرا چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را از مدینه با ضرورت وحی است و آوردن عثمان را و تقویض امور باد و تنظیم او کفر است بدو وجه اول دینی که حضرت فرمودند وجه دوم قولی تعالی لا تحبه قوم یؤمنون بالله و الیوم الاخر یؤمنون من حادته و رسوله اولو کافوا آیا هم او انچه هم او خواهم او غیره تمام قول و بالله العصمه و التوفیق و انکم که تبع اقول و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی است و استشهاده ایشان بکرمیه غیر تمام است زیرا که آن شخص بقول آنست قال القاضی البیضاوی و منی قولی شیخ و یقین علی الهوی

و ما یصدر لقلقه بالقرآن عن الهوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی میبود بعضی اقوال و افعال آنسور علیه الصلوة و السلام اعتراض در نمی شد و عتاب نمی آمد کافی قول تعالی یا ایها البنی لم یحرم ما حل الله لکم تقبی و منات از واجب و قوله عز وجل عفا الله عنک لم اذن لهم و قوله سبحانه ما کان لینی ان یکون له امری حتی یجن فی الارض تریه و ن عرض الدنیا و قوله تعالی لا تنفس علی احد منهم مات ایداکم بروایتی در و این بعد از ادای نماز آنسور است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم برای منافق و بدو ایست پیش از ادای نماز بر آن و بعد از عزیمت بر ادای آن و بهر تقدیر منی از فعل متحقق است سوا آن محل الجواهر فی القلوب و امثال ذلک فی القرآن کثیره پس تواند بود که بعضی افعال و اقوال آنسور علیه الصلوة و السلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز وجل ما کان لینی الا ان اذنه و دلیل علی ان الانبیاء یکتهدون و ان قد یکون خطا و لکن لا یقرون علیه اصحاب کرام در امور عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساع خلافت داشتند و در بعضی از اوقات وحی موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساس رای بدر مطابق رای امیر المؤمنین علیه السلام آمده و حجت آن سرور با مو عقلیه کثر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوة و السلام اتی بیوم یوم یومین امیر ائمتهم العباس و عقیل بن ابی طالب فشا و فیم فقال ابو بکر بنو کک و اهلک استقیم عمل الله تعالی یوب علیه و خدمت فمدیه یقوی بها اصحابک و قال عمر بن الخطاب عن ائمتهم ائمه الکفر و ان الله اغتاک عن الفدا و کنی من فلان و کن علی و حقه من انوارها قلن ضرب عناقهم حکم یهود و رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله وسلم و قال ان الله لیسین قلوب رجال حتی یکون الین من الین و ان الله لیسده قلوب رجال حتی یکون اشده من النجاة و ان شکک یا ابابکر بنش ابراهیم علیه السلام و علیه و آله فضل الصلوات و التسلیمات قال عمر بن العاصی فانه غفور رحیم و شکک یا عمر مثل لوح علی انبیا و علیه و آله الصلوة قال لانه زعمه الارض من الکفرین دیا را فخر اصحابه و اخذ الفدیة فزنت آیه ما کان لینی الا فضل عمر علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا اهدوا ابو بکر بنی سبکبان نقال یا رسول الله فخرین فان احد بکرمیت و لا تباکیت فقال ابی سعه اصحابی فی اخذهم الفدا

و لقد عرض علی عبدیهم اولی من هذه الشجرة تجزئة قریة قال نقاضی البیضاوی الیه روی انه  
 علی الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر وسعد بن معاذ وذلك لان ابا  
 یسحاق الفزائلی کویته واما بود امر آن حضرت بایمان قرطاس و تحبیه حبش اسامه و حبشین اخرج آن  
 حضرت مردان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق برای و اجتهاد باشد و مخالفة آنها لازم کفر است  
 زیرا که ازین قسم مخالفة اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان نزول وحی  
 انکار بران مخالفت وارد نشده و عتاب نیامده حال آنکه اندک چیز از سرور ادب نسبت به آن سرور  
 علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد چنانکه در تعالی الحال از افعال منی میکرد  
 و بر سبب آن وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم  
 فوق صوت النبی ولا تجهموا له بالقول کما یجهم بعضکم بعضا ان تحبط اعمالکم و انتم لا تعلمون  
 قال شارح المواقیف نقلاً عن الآدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی الله تعالی  
 علیه وآله وسلم علی عقیده واحدة الا ان کان یطبق التفاق ویفترق الرقاق ثم نشأ الخلاف  
 فها بینهم اولاً فی امور اجتهادیه لا یوجب ایماناً ولا کفراً و کان عزیمت منها اقامه مراسم الدین  
 و اداء مناجاة الشریع القوم و ذلك کا ختل فم عند قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مرض موته  
 ایتونی بقرطاس ان کا ختل فم بعد ذلك فی التخلف عن حبش اسامه و مخالفت قوم بوجوب و اتباع  
 لقول علیه الصلوة والسلام حبش اسامه را لعنه من خلعت عنه و قال قوم بالتخلف  
 انتظار لما یكون من رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی مرضه انما کسک تنوی  
 و اثبات مقدمه منوعه ناید کثیروت و اجتهاد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از وحی بوده  
 پس صادق آمد که جمیع افعال و اقوال آن سرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است  
 حدا حکام اجتهادیه میرین تقدیر بموجب وحی شده گویم که در جمیع افعال و اقوال هر قول فعل  
 دست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خاصه علی سبیل التفصیل کما یختفی علی فطن المتأمل و الا  
 یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین و افعالهم بموجب الوحی لان اجتهاد بهم ثبت بالوحی و النص  
 فاعتبروا یا اولی الابصار علی ما نقول اثبات تلك المقدمه لا یجیدی نقلاً لانا لفتح المقدمه  
 انما لعل بان نحا اقتضا کفر و سنه ما فافهم و انچه در بدایه عبارة علی ما در انوار النورانی

جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموجب وحی است مراد از ان و احدهما  
 اعلم سواک امور اجتهادیه که از ان سرور علیه الصلوة والسلام صادر شده سوا دکان با وحی  
 الجلی و بعضی دین قدر از تقسیم در مدعا ایشان کافی است چه احادیثی که در مدایح خفیه منی نشد  
 وارد گشته اند از قبیل اخبار از صفیات اند و موطن طریق الوحی لا غیر و لا مدخل للراسی  
 و الا یجتمعا فیه قال عز وجل و عند صفح الغیب لا یعلمها الا هو و قال سبحانه عالم الغیب  
 فکأنه علی غیبه احد الان ان النبی من رسول الله برین تقدیر لازم است که از کفریه و ما یطعن عن الهوی  
 عامه از قرآن و وحی منی مراد از انکه لا یخفی شک نیست که از انکار و مخالفت چنین افعال  
 و اقوال انکار برخلافت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است و الا حدیث الوارده  
 فی مدحهم الدلائل انما من اعلام الله سبحانه کثیره بحیث وصلت کثره الطرق و تعدد الروایه  
 الی حد الله علی الی حد الله تر معنی فتنه کثرت عددها ما روی الترمذی عن النبی صلی الله تعالی  
 علیه وآله وسلم انه قال لانی کبریات صاحبی فی الفار و صاحبی علی الحوض و منها ما روی الترمذی  
 لا یقیم علیه الصلوة و است برانه قال انانی حبیبیل فاخذ بیدي فارانی باب الجنة انذی یدخل  
 امر من استی فقال ابو بکر یا رسول الله و دوت انی کنت معک حتی انظر الله فقال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اما انک یا ایا بکر اول من یدخل الجنة و منها ما روی الترمذی  
 و سلم عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال دخلت الجنة انی ان قال و رایت قمر  
 یقنا یجاریه فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاری ان اوخذ فافترق الیهما فذکرت غیر تک  
 فقال عمر یا بی و امی یا رسول الله عیبک اغار و منها ما روی ابن ماجه عن النبی صلی الله  
 تعالی علیه وآله وسلم انه قال ذلک الرجل الرفیع الی و رجت فی الجنة قال ابو سعید و الله  
 انک انما نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی سبیل و منها ما اخرج ابو سعید عن عمار بن  
 یاسر انه قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما قدمت ایا بکر و عس و کمن الله قد هماد منها  
 ما اخرج ابو سعید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انانی حبیبیل فقلت یا حبیبیل  
 حدثنی بغضائل عمر بن الخطاب فقال لوجه تک البس لوجه فی قوم ما نفدت فضاک و ان  
 عمر حسن من حنات ابی بکر و منها ما روی ابن ماجه عن علی بن ابی طالب عن انس

رضی الله تعالی عنهما علیه السلام قال ابو یوسف و عمر سیّد کبیر اهل الجنة من الاولین و الاخرین  
 النبیین و المرسلین و منها ما روی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله  
 علیه و سلم فی حایط من حیطان المدینة و جاور رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه و سلم افتح  
 و بشره بالجنة فتحت لفاذا ابو یوسف یسیر بهما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محمد الله  
 ثم استفتح رجل فقال لی اتع و بشره بالجنة علی بوی یصیب فاذا عثمان بن عفان یسیر بهما قال النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم محمد الله یسیر بهما قال و الله المستعان بذو الیقین و سلم که اخراج مردان  
 بطریق وحی بوده فلانم که اخراج و تقی دائمی در او آند و بود و باشد چنانچه اند و در اخراج موقت  
 و تغریب و جیل خواسته باشد چنانکه آند و علیه القضاة و السلام در حد زنا فرموده البکر بالبکر  
 جلد مائة و تغریب عام و چون امیر المومنین عثمان بن عفان فوتیت اخراج اطلاع داشت بعد  
 معنی مدت عقوبت و تغریب او را بدین آورد و لا یخدر و فیه و آیه لا تجز قوما الخ منع از مودت  
 کفار یکین و کفر مردان ثابت شده که مودت او منوع باشد فافهم و انصف و لا تعسف فتجذب  
 خط الشوا و تیز شینا یا بطریق منع و متافقت گفتند که در روایح خلفای شش از حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از ان نیست و آنچه دلالت  
 بر او کند مثل روایتین مذکورین و غیرهما در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضی از احادیث  
 تجویز وضع حدیث برای صلوات کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی دفع الاشکال  
 بطریق اثبات المقدمة المنوطة و ان سبانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد لمن سلف  
 و سب خلفای شش بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده و احادیث صحیح کار هر  
 و مناقب ایشان بی سند و دلیل حجج می کنند و تحریفات و تصرفات در آنها ینمائند حتی در کلام الله  
 که در اسلام بران است و از صدر اول تورات منقول است و بی شبهه با و راه نیافته  
 و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات متعدده و کلمات موزونه در می آورند و در آیات قرآنی  
 تصحیفات ینمائند چنانکه در کتب ان علینا جمعه و قرآنه فاذا اقرأناه فاتبع قرآنه باین طریق تصحیف  
 و تحریف میکنند ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه از کمال ضلالت میگویند که بعضی  
 آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدایح الملبیت بوده اند و آنها را

داخل قرآن نداشت و نیز سابقا گذشت که خلفا از ایشان شهادت زور از برائے نفع و صلاح گرفته خود  
 تجویز کرده اند پس بواسطه این مغایر مور من گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سایر طرف خدا  
 و کتب مدونه ایشان از درجه اعتبار ساقط شدند و حکم تورات و انجیل مؤثر گشتند و در کتب  
 اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتب الله است و صحیح مسلم و غیره عاجز از مدایح و تقطیع  
 خلفای شش نیست و آنچه ایشان از خدا و طبیقه و انوارات مزین خود ذم خیال کرده اند تصور باطل  
 و خیال فاسد است و از قبیل وجدان مغرض است که در مشکی را بخ و دایم یقین آن بالا که هست  
 و اما الذین فی قلوبهم ریح متعبون با تشابه است با عقاب الفتنه و آنکه گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث  
 برائے صلوات تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر است که اهل سنت کلام  
 آن بعضی را نکنند و در مقام احکام را بنویسند و انهم را کذب آن ننمایند و الواقع لیس کذکاک بلکه  
 ایشان در کتب خود کذب و افتراء را بر تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده  
 فلا یعود الیه من شیء و لا ینتسب الیه الا واضح بالاطل الظاهر البین بطلان و انقیاد شیعه در جواب  
 بطریق مع گفتند که مخالفت خبر واحد لا یرکض کفرست چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده  
 پوشیده نماند که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای شش دارند گشته اند اگر چه از روایح  
 الفاظ احاد ما از اکثره رواة و تعدد طرق آنها جدا تر معنوی رسیده اند که امر و تشکیک نیست  
 که احکام را بدلول کفرست و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام  
 ابو حنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد  
 و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضا شیعه بعد تسلیم و رد و قبح خلفای شش در جواب گفتند و منع  
 مقدمه صحیح نموند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بخلفای شش  
 قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و لاله حسن و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل صدور  
 عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست لعن حضرت امیر از عمل ابن طحیم خبر داده  
 عقوبت نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدایح ایشان دارند گشته اند دلالت بر حسن  
 و سلامت عاقبت می کنند و از امن فایز میگردند چنانکه از احادیث مذکور هم این دلالت مفهوم  
 میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانچه عقوبت



قبل صد و عیسان با آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست بمجین مع کسی که معلوم الازم و وجوب  
 حقوق هم است بر او نیست خورد المذیل صلح مستم حالا و باله اند حضرت بزر  
 ابن نجم را هر چند عقوبت نفرموده و من و توصیف او بپن و حبه کرده اعتبار تقییم و تو قیر او  
 هم داشته تحقیق این صحبت در کرسیه نقد رهنی اند عن المؤمنین مذکور خواهد شد  
 قال علامه و راه النهر رحم الله سبحانه خلفه بقیة الخلفاء که می بقدر رهنی اند  
 عن المؤمنین از میا یونیک تحت الشجرة برضوان حق ملک شان شرف شده اند پس  
 سب ایشان کفر باشد تنقید در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلزام مرضوان  
 ایشان را منع نموده و گفته که مدلول آیت عند الله تحقیق رضای حضرت اند تقاضا است  
 از فعل خاص که بعیت باشد کسی تنکیر این نیست که بعضی افعال منتهیه از ایشان واقع است  
 سخن درین است که بعضی افعال قبیه از ایشان بوجه آمده که مخالفت آن عهد و بعیت است  
 چنانکه در امر خلافت منی گفت نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمودند غصب خلافت  
 کردند حضرت قائم را اگر کرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوٰۃ در مناقب  
 آن حضرت علیها الرضوان منقول است که من اذا باقعد انانی ومن ازانی فقد ازی الله کلام  
 صادق بمضمون ان القرن یوزن الله و رسوله لعنم الله فی الدنيا و الآخرة فاطلق است  
 حاصل که بواسطه این افعال ذمیه و منعه و صیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خففت  
 از حبش اسامه مورد ظمن و مذمت شدند چه سلاست عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن  
 بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدسه المتوعدة و بیان الاستلزام و مدلول  
 آیه که در تحقیق و تدقیق رضای حق است سبحانه از عو مان در وقت بعیت ایشان بآن  
 سرور علیه الصلوة و السلام غایه مافی الباب ان التذیق یفرض الی علیه تعظیم ریشاه سبحانه عنهم  
 نعم کون البیعة مرضیه انما یفهم من انزال کانت غایه مرضاة کیون مجرور لا یسبها مرضیه  
 کیون بی مرضیه بطریق الدوسه و ایمان البیعه بی رضای علیها امالته مع عدم کون الموصوفین  
 بها مرضیه پس که زعموا انما لا یفهم احد کلا یخفی علی من له ادنی و رای فی اسالیب الکلام و لما  
 انفس علیهم اسحق سمو اخطا بهم تدقیقا پس گویم جماعه که حق سبحی و تعالی از آنها رهنی شده باشد

و دانسته باشند سر او و باطن ایشان را بکفایت و طاعتت بر آیتان ازل فرموده باشد کمال  
 علیه قول سبحی نه بعده عمل مانی قلوب فاقول السکینه علیهم و آن سرور علیه الصلوة و السلام ایشان را  
 بحسب مرتبه ساخته باشد از خود سر خاتمه و نقص عهد و بعیت مصنون و مامون باشند  
 علی انما نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از ان فعل خاص که بعیت است کما  
 زعموا گویم هر گاه که حق سبحانه از بعیت ایشان رضای شد و این قول را استحسین ساخت بمانه که  
 بآن موصوف اند رضی و محمود و العاقبه اند و آن آوان افعال را کفار رضی نیست و همچنین از  
 اعمال جامع که مذموم العاقبه و آن آوان افعال را مستحبین ساخت اگر چه فی نفسه احسن و  
 صالح باشد و در باب اعمال صانع ایشان می نماید و الذین اند و اعلم کما سبب بقیة  
 بحسبه الظان ماضی از اجاوه لم یجد و شیاء و رجاست دیگر میزاید من یرتد عن مسلم من دین  
 نیست و هو کافر و ملک جملت اعلم فی الدنیا و الآخرة پس فلیک در آخرت کار یابد و تاخیر  
 شود رضای حق سبحانه و تعالی از ان فعل بسیج معنی ندارد و رضای نهایت مرتبه قبول است  
 در و قبول خداوندی عز و جل باعتبار آل است انما العیة للتو اتیم مذکور و در نفس از حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم از برای خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت شده است  
 بلکه دلیل از اقطاع و رد و آن که اگر رد و می یافت تو اتر منقول میشد لانه مما یؤذله و اعی علی نقله  
 کفعل الخطیب علی النبویه از حضرت امیر این نفس احتجاج میکرد ابو بکر را از خلافت  
 منع می ساخت چنانکه ابو بکر از اقامه را از امامت میگردید و انما من قریش و انصار قبول کردند  
 و ترک امامت نمودند قال شایخ التجدید و کفایت بر عمر بن لادن سکته ان اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع انهم تجوز فی زعم و قتلوا اقرارهم و عشار هم فی نصره  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اقامه شریعه و انقیاد امره و اتساع طریق انهم  
 خالفوه قبل آن یقنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة و نظایرة الدالة النصوص علی الحاد  
 بل مبنا امارت و روایات ربانیة و جماعها القطع بعد من النصوص و بل انها لم تثبت  
 من یوثق به من الحدیث مع شدة تحذیر امیر المؤمنین و نقلهم الاحادیث الکثیره فی مناقبه  
 و کماله فی امر الدنیا و لم یعمل فی خطبه و رساله و مناقراته و فی صماته و عند اخره عن البیعة جعل

امرا خلافت خوری بین ستم نفوذ علی بن ابی طالب و قال عباس بن علی رضی الله تعالی عنهما  
 روید که حتی بقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بنی ابن عمه فلا یختلف  
 شک ایشان و قال ابو بکر و ددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 عن هذا الامر فینبوا و کنا لانتازعه علی بن معاویه بیعة الناس له لانهم من النبی صلی الله  
 تعالی علیه وآله وسلم و حتی ظاهر از آن حضرت قاطع علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است  
 مطلق بهر وجه که امر است نخواهد بود زیرا که آن حضرت رضی الله تعالی عنهما در بعض اوقات از  
 حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشته چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه وآله وسلم بعض اوقات خود را فرموده لا توفرنی فی عاتقه فان فی عاتقه نافی ثوب امراته عاتقه از  
 عاتقه را آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیق علیه السلام از حضرت امیر  
 آزار داشته پس گوئیم تواند بود ایذائی که در احادیث نبی ازان وارد گشته است مخصوص با  
 باید اس که از هواست نفسانی و اراده شیطانی بوده باشد و آزار است که از امر اظهار  
 کلمه حق که مطابق حدیث و نقل است حاصل شود مستوح و منعی عنه نباشد و معلوم است  
 که باعث آزار آنحضرت زهر علیها الرضوان از صدیق اکبر بود و اسطه منع ارث از فدک  
 بوده و صدیق رضی الله عنه آن تمسک بحدیث نبوی علیه الصلوة و السلام بوده که من معاشرة الانبیاء  
 لا نورث ما ترکوا صدقة تابع هو انفسانی داخل و عید نباشد اگر که گوید که چون  
 صدیق علیه الرضوان تمسک بحدیث بوده و حکمی که ازان حضرت سرور علیه الصلوة  
 و السلام شنیده بود نقل کرده و حضرت زهر علیها الرضوان چیدار غضب شده  
 و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقت آزار آن سرور بوده و هو منعی عنه در جواب گوئیم که  
 این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه مقتضای طبع بشری و جبلت غمهی بوده که  
 داخل تحت قدرت و اختیار نیست و منعی بآن تعلق ندارد و قاضی قال علماء ماوراء النهر  
 حضرت الله تعالی ابو بکر را صاحب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر  
 قابل زمر و من نیست شنیده در جواب بطریق منع گفتند که آن قال لصاحب جده و هو یحذره  
 الفرت ظل است بلکه صاحب سلم و کاف و حق است یا صاحبی السبحان ارباب

مفقون خیر امیر الله الواحد القهار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است  
 و کس را صاحب خود خواند که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجرب و صاحب پیغمبر بودن دلیل  
 خوبی نیست هرگز روی به پیرو دنداشت اقول منتها للمقدمة المنوعة که صاحب بت بشرط  
 مناسبت البیت مؤثر است و انکار تاثیر آن مصادم هایت و معارض عرف و عادت است  
 بزرگ میفرماید که از آثار صحبت منکر است جبل او را مقرر میشود و چون در میان مسلم  
 و کافر مناسبت متحقق خود را قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم با آنکه منقول است لکن در وجه است  
 از یکت صحبت حضرت یوسف علیه السلام سلطان شد و در از کیش مشرکان بزرگتر شد  
 پس حضرت صدیق رضی الله عنه با وجود مناسبت تام از سعادت صحبت آنحضرت  
 علیه الصلوة و السلام محروم نشود و از کمال و معارف او چون محروم ماند و حال  
 آنکه آنکه و علیه القادة و السلام می فرماید مناسب الله شیخانی صدی الا و قد صیبت  
 فی صدر ابی بکر بنی من سببت من غیره انما صحبت افزون تر لهذا حضرت صدیق رضی  
 از جمیع اصحاب افضل گشت و بیج یک از آنها بمرتبه او نرسید چه مناسبت بآن سرور  
 از جمیع مشیر داشت قال علیه الصلوة و السلام ما فضل ابو بکر بنی کثرة الصلوة و لا کثرة  
 القیام و لکن شی و قد فی قلبه علما گفته اند که آن شیخ منسوب به است مثل الله تعالی علیه و آله و السلام و القاضی بر  
 انصاف باید که در چنین مصاحبت پیغمبر قابل زمر و من باشد که خبر من افایم ان یقویون الذکری باقل  
 علماء الله که حضرت امیر با وجود کمال شیاعت و وفات بیعت مردم با خلفای آن بودند و منع نفوذ و خود نیز  
 متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و اگر نه تفنن آنحضرت لازم آمد ضعیف  
 در جواب بطریق تفنن گفتند و بالزام مشترک روان کردند و لیکن توجیه بطریق المنع الیه کمالا  
 شیخ علی بن ابی طالب در این درایت فی المناظرة و نمودند که قبل از آنکه حضرت امیر از پیغمبر  
 مکلفین قاضی شدند خلفای آنکه در تعقیب منی ساعده اکثر اصحاب راجع کرده بر اس  
 ابی بکر بیعت گرفتند آن حضرت بعد از اعلان بر اس قلت اتباع و هم باک  
 اهل حق یا باعث دیگر مباشرت هر چه شد تدفین دلالت بر حقیقت بیعت میکند  
 چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر و سایر صحابه

با کفار قریش جنگ کرده از که منظرها حسرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه گشتند در حدیث  
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر دو یکدیگر برای جنگ نکردن حضرت غیر و حضرت امیر  
و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می گنجد مع شانه از ادب و ظاهراست  
که حقیقت کفار قریش اصلا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است  
چه فرعون و چه دعوت خدائی چهار صد سال پسند سلطنت بوده و هر یک از خداد  
نمود و دعوتها نیز سالها درین دعوت باطل بودند و حضرت الله تعالی بکمال  
قدرت ایشان را مالک کرده هرگاه در ادحق سبحانه تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده  
تنها بطریق اولی می گنجد و آنچه سرمود که حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و توقع آن  
بلا کرده و تفسیر ممنوع است اقول فی حل الاشکال و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال که  
علمای ماوراءالنهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او  
بصدیق بنو ال بر حقیقت خلاف است ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست  
که آن منافق منشو دست نیز حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صبحه و سلم  
و یارک با کفار قریش و تاخیر مالک الله تعالی فرعون شداد و نزد راجع فتنائی از دلیل  
در اینجا اصلا متحقق نیست که نقض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و یارک حضرت الله تعالی غیر از زمست و شنبه ایشان فرموده و جز نبیدی  
یا ذکرده اند فاین باین ذلک و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله تعالی عنهما  
بجای انکار نداشته اند که این خبر بحد تواریخ رسیده و انکار آن مصادم بذهنیه عقل بود ضرورت  
با کراه و تفسیر قائل گشتند در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه بهتر ازین  
مجال سخن نیستند و مخلصه از برای خود ازین تواریخ پیدا کرد و فاقول فی بیان حقیقت  
خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه و رفع احتمال الاکراه و التفسیر که اصحاب کرام  
رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارک  
پیش از دین نصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقضای زمان نبوت  
واجب دیدند بل بعلمه اهم الواجبات زیرا که آنست در علیه الصلوٰه و السلام امر

فرموده بود و اقامه حدود و سد نفوذ و تمیزه جوش از برای جاد و حفظ اسلام و مسالمت  
او واجب المطلق الایه و کان مقدور انهم واجب لکن صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه  
گفت ایها الناس من کان لیسید محمد فان یما اقد مات و من کان لیسید الله فان الله حی  
لایموت لایلدن الامر من یقوم به فالظهور و احوال آراء که قوالو اصدقت پس اول حضرت عمر  
بصدیق بیعت کرد رضی الله تعالی عنهما بعد از آن جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله  
تعالی عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه بر منبر ایستاد  
و صحابه قوم را ملاحظه نمود زیر بار رضی الله عنه بیعت فرمود که حاضر سازند چون حاضر  
گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بکنی زیر بار رضی الله  
تعالی عنه گفت لا تشرب یا خلیفه رسول الله پس بصدیق رضی الله تعالی عنه بیعت کرد  
باز حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه در قوم ملاحظه فرمود و حضرت امیر فرمود بیعت  
فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی با جماع مسلمانان شکست آری گفت  
لا تشرب یا خلیفه رسول الله و بایع حضرت امیر و زیر بار ائمه تاخیر بیعت  
نمود و گفتند که اعضبتنا الا تاخیرنا عن المشورۃ و انما نری اباکم احق الناس  
بها انما اصحاب القار و اتا لغرت شریه فیه و لقد امره رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم بالصلوٰه بین الناس و هو یقول الشان فی حقه الله علی بایع الناس علی خلافت  
ابی بکر و ذلک انه اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یجد و اتهمت  
ادیم الی اخر من ابی بکر و قوله رقا بهم و ایضا اجماع است بر حقیقت خلافت یکبار  
ابی بکر و علی و عباس واقع شده بود و علی و عباس با بکر منازعت نکردند  
بل بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر تمام شد چه اگر ابو بکر حق نمی بود علی و عباس  
با و منازعت میکردند چنانچه علی بن ابی طالب و عتبه بن ابی ریحان و عتبه بن ابی ریحان  
طلب حق کردند تا آنکه علی بن ابی طالب و ادیم ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر  
لکون عتبه بن ابی ریحان و عتبه بن ابی ریحان و عتبه بن ابی ریحان و عتبه بن ابی ریحان  
و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکه زیر بار کمال شجاعت با وجود بنیام و



جمعی کثیره و متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر که نص بر خلافت او  
دارد نشده که قال بمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نفوس غیر متواتره چه در بول اجماع قطعی است  
و در بول آن نفوس مخفی با آنکه گوئیم بر او برگشته از برای حقیقت خلافت  
که مذکور است از محققین و المفسرین فیقول التهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره  
بعض المحققین انه علیه الصلوة و السلام لم یصلها نائبا جده لم یصلها لاجل ما ذکرنا قهر  
حقیقه خلافت العبدی و علی جهل الکراه و تنسبه تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل  
آن عصر تابع حق نمی بودند و بعبادت غیر القرون فرجی متعبد میگشتند قال ابن الصلاح  
و المفسرین الصحابة کلمه عدول و قال ابن حجر مذهب الصحابة کلمه من اهل الجنبه قطعا قال سبأ  
و تعالی لا یتوی منکم من اتقى من قبل الفتح و قال اولک بظن درجه من الذین اتفقوا  
من بعده قاتلوا و کلمه عدل استی انهم المحاطون فثبت لهم المحسلی و بی الجنبه و لا یتوهم  
ان التقیه بالاتفاق و القتال فیها یخرج من لا یصف بذلک منهم لان تلك القیود  
خارجت بحریج الغالب فلا یفهم بها علی ان المراد من الصفه بذلک و لو بالقوة و العزم  
و اتفق اکراه و تقیه مستلزم نقصان حضرت است که مراد است بجا و وجه زیر که در اکراه  
ترک عزیمت است و در تقیه گمان حق که منعی عنه است هرگاه مؤمن غای همان ترک اوفی  
راضی نشود و ترک منعی عنه نادر و تکلیف است و از حق نیست رسول الله صلی الله  
تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و صفوری بی نظیر و ترک چندین امور ناشایسته  
گرد و اجهت از کمال جهالت و فرط غلالت قدح آنحضرت راجع گمان کرده اند و نقصان او را  
کمال دانسته و این را سو و عله فرآه ستاد قول علماء ما و الفهرج و شیعه سب و لعن  
حضرت شیخین و ذی النورین و بعضه از ازدواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
که کفر است بخویش گفتد بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر امام بنابر ملک اعلام قتل و قمع آنها  
اعلام آنکه این سخن داخل لازم است و تخریب اینها اخذ اموال و اتمه ایشان حساب است  
شیعه در جواب لطیف مع لفته اند که شایع عقاید النقی در بیان سب شیخین کفر باشد  
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب موقت

نقد

برین دست و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ افعری شیعه را بل ابل قبله را کافر  
نمیدانند پس آنچه این حضرت در تکفیر شیعه گفته موافق سبیل موتان است و نه مطابق  
حدیث و قرآن اول مبتدا للمقدّمه المنوعه که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بر آن  
وال است منها ما اخرج المحلی و البیاضی و الحاکم عن عوف بن سعیده انه صلی الله علیه و آله  
وسلم و بارک قال ان الله تعالی اختارنی و اختارنی اصحابی فجعل منهم وزرا و اولی الامر و اولی الامر  
عمن سبهم فعدیته الله و الملاک و الناس جمیعین لا یقبل الله منته سرق و لا عدلا  
و کما اخرج الدارقطنی عن علی بن ابی حمزه عن ابي عبد الله عن النبی صلی الله علیه و آله  
وسلم و بارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الریفه فان اؤکتم قاتلوهم فانهم  
مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلایه فیهم قال لیرکبوا بالیس فیک و یعطون علی السلف  
و اخرج عن من طرق افعری نحوه و زا و عنه و آیه ذلک انهم لیسبون ابائکم و عمر بن سب  
اصحابی فعدیته الله و الملاک و الناس جمیعین و انما قال این حدیث بسیار آمده است کاین  
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و انهم سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان  
کفر است بجز من البعضهم فقد البغضه و من اذا هم فقد اذانی و من اذا انی فقد اذنی الله  
و ایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال حب ابی بکر و عمر  
ایمان و بغض ما کفر و راجع عبد الله بن احمد بن النضر مرفوعا انی لا رجوع لاشی فی حبیم مانی قول لاله  
الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان متعاضد باید کرد و لا تنها علی طریقی بغض و نیز سب شیخین  
موجب کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بکفر فاقول عذوانه و کفر  
کذلک احکام که قال و لا رجعت علی و ما یقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان خدا  
نمیشوند و بیشتر محبت اندیش تکفیر ایشان راجع بقا کائن باشد بغض است آنچه پیشتر بگویم  
این حدیث اگر چه خبر واحد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگر چه جاحل و کاذب و قد قال امام  
عمره البزیر عترة الرازی من اهل شیوخ الاسلام اذا رايت الرجل یقصد احد من اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاعلم انه زندق و ذلک لان القرآن حق و الرسول  
حق و ما جاریه حق و ما روی علینا ذلک کلام الامن الصحابه رضی الله تعالی عنهم من جملة اهل اذ

البطلان الكتاب واستحقاقون الجحيم القسح وحكم عليه بالزندة والصلوة والكذب والعتل  
ولا انفار بولا قول الحق وقال سهل بن عبد الله التستري وناهيك به علما وهدا معرفه و جلالة  
لم يمتن رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم بسبب اصحابه وسئل عبد الله بن المبارك و  
لغاك به جلالة و علما ايها الفضل معاوية او عمر بن عبد العزيز فقال الغبار الذي دخل الفت  
فمن معاوية رن مع رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم آله وسلم خير من عمر بن عبد العزيز كذامة  
اشار بذلك الى ان عقيدة سجد و روية صلى الله تعالى عليه وسلم آله وسلم لا يبعد اس  
شي و هاتفي غير كافي الصبيته رموان الله عليهم ممن لم يقم بالعبود روية صلى الله تعالى  
عليه وآله وسلم فمالك في من ضم اليه ما قال محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم افني زنة بامره  
او قل شي من الشريعة الى من بعده او قل شي من ماله سبيل هذا اما لا يكن ادراك  
فضل و شك نيت كه خي من ازا كبر مصابه اند بلكا فضل ايشان من تكفير لكة تقصيص ايشان  
موجب كفر و زنقة و ضلالة باشد كما لا يخفى في المسبوط لم يرد الله تعالى لا يجوز الصلوة خلف الوافق  
الا نتم انكر و اخلافة الصديق وقد جرت الصبيته على خلافة وفي اخلاصة من ان خلافت  
الصديق فانه كافر و كبره الصلوة خلف صاحب هوى او بدعة و لا يجوز خلف الرافضة  
ثم قال ان كان هوى كفيرها لا يجوز و لا يجوز و كبره و كذا من انكر خلافت عمر بن الخطاب  
بر كاه الحاخلافت ايشان كبر باشد فليست حال من سبهم او لعنهم بسبب ظاهر شد كه تكفير شيعة  
مطابق احاديث صحاح و موافق طرق سلف است و آنكه از بعضه ازال سنت عدم  
تحفير خيعة نقل كرومانه بر تقدير محتم و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه و تاويل است  
ليطابق الاحاديث و مذمب هم هو العلم و الاية شيعة از سب و لعن حضرت عائشة صديقه  
روجه ان حضرت عليها الرضوان بسبب مخالفة لغض و لعن و تشييع كافر شدند و گفتند كه  
انچه از خست و فحش در باره عائشة بشيعة نسبت كرده اند حاشا ثامنا اما چون عائشة  
مخالفت امر و قرن في بون كن نموده بصره در آمده و بحرب آن حضرت اقدام نموده  
و حكيم حديثه كه جني حرب حضرت از حرب حضرت بجا بر است صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
و محارب بجا مبريقين مقبول نيت سنا برين مورد لعن شده پوشيده ماند

كه امر بلا زمة بويت و نهی از خروج آنها مطلق كه شامل جميع احوال و ازمنة باشد مراد نيت و  
خروج بعضه از دلج آن سرور عليه الصلوة والسلام با او در بعضه اسفار بر آن دلالت  
يكند پس امر بلا زمة بويت مخصوص كشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در نيك  
عام مخصوص بعضه شد و عام مخصوص بعضه از دوس در اول ظني است مجتهد را  
جائز است كه افراد ديگر بر بعلة مشركه از ان اخراج نمايد و شك نيت كه حضرت  
صديقه رضی الله تعالى عنها عاله و بختسده بوده و ترندس از ابی موسی روايت ميكنند  
كه او گفته كه ما آنكل علينا اصحاب رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حديث قط فسان  
عائشة انا و حينا عند با منه علما و همچنين ترندی از موسی اين طبري روايت ميكنند كه او گفته ازين  
احد الصصح من عائشة رضی الله تعالى عنها پس تواند بود كه حضرت صديقه از خروج خود را  
در بعض اوقات يا بعضه احوال از برای بعضه منافع و مصالح ازان مخصوص كرده باشد  
ولا محذور فيه و لا لعن على اننا نقول انفا بر من آله نهی انخر و ج بلا سمر و حجاب كامل  
عليه قول سبحان عده و لا تجز من ترجع الجانية الا و له و اما خروج مع السرة و الحجاب خارج  
عن النسي و خروج حضرت صديقه از برای اصلاح بودن برای حرب كما قال  
بعض المحققين و اگر از برای حرب باشد چنانكه مشهور است فلا بأس به البتة لان من اجتهد  
لا عن هوى چنانكه شايع مواقف از آدمي نقل ميكنند كه و احوات جل و صفيين از روى اجتهاد بود  
و الاجتهاد و احكام مخليا لا سواخذة عليه قال القاضى البيضاوى في تفسيره لقائى لولا كتاب  
من الله لولا حكم من الله سبق اثبات في اللوح و هو ان لا يعاقب السخط في اجتهاده  
يا آنكه گوئيم خطاى مجتهد هم نزد خداى عز و جل هدايت است كما نقل رزين عن  
عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله  
وسلم و بارك يقول سالت ربى عن اختلاف اصحابى من بعدى فاوحى الله اليه لما محمدان  
اصحابك عندى بمنزلة النجوم في السماء بعضها اقرب من بعض و اكل نور من اخلاصها بهم  
عليه فوعندس على هوى ثم قال اصحابى كالنجوم يا هم اقتديتم ابدتيم و حديث حريه  
حرب تواند بود كه نزد حضرت صديقه رضی الله تعالى عنها به غوث نرسیده باشد

یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافت بر اسم عهده باشد و ایضا  
 از برای ترویج کتب باطله خود و تزئین کتب اهل سنت آورده اند که در کتب شیعه  
 چنین است که در وقت حضور این ام مکتوم اسمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 نقلی علیه و آله و سلم که از اهل آنحضرت عبور کرد حضرت پیغمبر ازینجا اعتراف نمود  
 که کافر هستی و اهل سنت آن کتب خود آوردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عاقله را  
 بحقیقت مبارک خود رد داشت تا شای جمعی کند که در کوچ سازینوا افتند و بعد از آنکه  
 فرموده یا حمیرا اهل شصت این عمل را بار ذل ناس نسبت نتوان کرد چه مشیده مناسند  
 تواند بود که این واقع پیش از نزول آیت حجاب تحقق شده باشد و منع از حضور این ام مکتوم  
 بعد از نزول آن و همچنین تواند بود که آن اسمی مشروع باشد مستوع چنانکه در اخبار  
 صحیح وارد است و تقریب مذکور خواهد شد که در سجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است و در آنکه هر دو آنرا او جدا اند  
 و تیر اندازی مشروع است قلند اما چه شد و نیز وقوع آن بعد از سجد و نیز عتیقه میکند که لا ینفخ  
 ولو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بود پس گوئیم که حضرت صدیق در آن وقت صغیر بوده  
 نه مکلفه که بفهم ماری انجاری و سلمی عاقله رضی الله تعالی عنهما قال استاذ لقله  
 رایت البی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و یارک یوم علی باب حجر فی الجبش یعیون بالجاب فی المسجد  
 و رسول الله تعالی علیه و آله و سلم سیرتی برد الا لظفر الیهم بن احمد و عاقله یوم من علی حتی  
 اکون انما اتی النصف فقدر و اقدار الحارثه السیقه علی السیقه ابدا و یارک یوم علی بکرامه در آن  
 و در میان ایشان حکما نمودن از کمال بی ادبی و فطری سعادت است و طریق سلم است که سازغات و آفاقه  
 در میان ایشان واقع شده و علم سجاد موقوف سازند و هم ایشان را جز علی یا نکنند و حبیبی شایسته را چه غیر علی الصلو  
 و السلام و اند من اجمیع اجمیع حدیث صحیح است قال الشافعی و یقول عن عمر بن عبد العزیز ملک و رطبه  
 عنهما ایضا فلیطع عنهما استنایا چون شیعه اصحاب را بیدی یاد میکنند و بسبب و من ایشان جرات  
 ینانید علان سلام را واجب و لازم است که در آنها نمایند و مقاصد ایشان را ظاهر سازند و ازین قبل است  
 بعضی سخنان که ازین حقیر درین باب بجهت آید چنانکه ذکر یافته را تا نخواهد تا ان نشیناد اخطا

در بنا و لا تحمل سلینا امرنا حمله علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا  
 و ارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین بذا ما تیسر لی فی ردیم و انما سارتنا عتیم یعون الله  
 سبحانه و است یوفیقهم و است الی الله سبحانه ان مشیت قلوبنا علی دینیه و یوقنا لما یجیبه صلی الله تعالی  
 علیه و آله و سلم و انتم الرساله بانما تهمند ذکر من قبل الی البیت و در آنهم و فضا لهم رضی الله تعالی  
 عنهم جمیعین قال الله سبحانه انما یرید الله لیدفع عکم الرجز الی البیت و یطهرکم تطهیرا اکثر المفسرین علی  
 انها نزلت فی علی و فاکرموا الحسین رضی الله تعالی عنهم لانه نزلت علیکم و ما بعده و فی نزلت فی سائر  
 صلی الله علیه و آله و سلم نقول سبحانه و اذکر ان یاتلی فی تکرر و نسب الی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما  
 و فی المراد البینه و حده و اخرج احمد بن ابی حنیده الخدری انها نزلت فی حسن البی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 و علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضوان الله تعالی علیهم جمیعین و ذهب الثعلبی لسان الملو من الایمان فی الایه  
 جمیع بنی آدم و الملو من الرجز الا تم و انما یجب الایمان به و ثبت فی بعض الطرق و جمیع علی النار و من جبرائی  
 و قاضی فی الله تعالی عز و جل انما نزلت هذه الایه نوح بنما و انما نزلت و عاقله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 و بارک علیا و فاطمه و شام و حسین فقال لهم یونان را بیتی یونان السورین الخرمه ان رسول الله صلی الله تعالی  
 علیه و آله و سلم قال فلیطع عنهما استنایا و فی ندره یزید بنی ما را بیا و یوفی ما را از ا و عن  
 الی هریره قال فرجبت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی عاقله من النمار حتی الی خیار  
 قاطره فقال اخر کلع یغنی حسنا قل لیست ان جا ایسی حتی یقتل کوا حد منها حد حبه فقال لهم انی احب  
 قاجب و احب من یحبهم و عن انس قال قال لهم من احبنا غلبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی  
 و قال فی الحسین ایضا کان استسهم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من فیدین ارقم رضی الله  
 تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یارک فیکرم و ان یسکر یکره و یفعل البیض یکره و یفعل البیض  
 جبل مد و من اسلم الی الارض و غیرتی و اهل بیتی و لمن یتفرقا حتی یرد علی احوض فافرد و اکیف  
 تحلفونی ینما و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علی و فاطمه و الحسن و الحسین  
 انما حرب لمن حاربکم و سلم من الماکم و عن جرج بن عسیر قال دخلت مع علی علیه و آله و سلم فی الله تعالی عنهما  
 فالت ای الناس کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قلت فاطمه فقیل من الرجال قالت  
 تو جه و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک قال ان الحسن بن الحسین یار جانتی





مراد از تکلیف و الیه شریعت است که از آن فرقی نگویند -  
 توحید تخلیص دل و تجرید آواز آگاهی بفرق تفسیر  
 تفرقه - یعنی دیران خلق بدون حق می پندگی دل  
 بسبب تعاقب باموتی - ده -  
 تجلی شهودی - ظهور موجودات و آن ظهور حق است  
 ترسانه مرشد کامل که توحید بیج موجودات با اوست  
 خود بطبع خواه بارود -  
 ترسانا بجه - کامل باشد که در اوست معنوی کامل دیگر  
 که متصف بصفات ترسان و تجرید نقصان بوده باشد  
 نرسیده آن کامل کامل دیگر بیجا بعد که طریقه ادبیات  
 تا سلسله حقیقت رسالت پناه علی الله مدد آید  
 پیوند دوم در اوست چنانچه هر حق میسر نمی آید -

ج

جمع - شهود حق بخلق -  
 جمع الجمع - شهود خلق قائم بحق  
 جلال - حجاب حق است از نظایر بصفات قیامی  
 مراد دارند -

جمال - تجلی حق است بوجه حق برای حق  
 جمعیت - آنکه از پیشه و راهی از است حق که در وجود  
 غافل شوی جدا که وجود تو تفرقه نفس است و نفس  
 نه مست یکی ماره که طبیعت مایل شود به سفلی باز  
 دوم بامعنی از غفلت پرست که در بهر حکمت گردید  
 سوم مظهر است که از خلاق رویه پاک گردید و در یاد او

اقبال آسوده شود -

ج

چشم - اشارت بشهود حق مراعیان را -

ح

حق - وجود مطلق غیر مقید هیچ قیسه -  
 حال - آنکه از حالتی بجای تر و در وقت مر  
 یعنی در مواهب و باب گاهی تر می کند و گاهی  
 تنزل و مانند را سیف قائم گفت اندر تیرا که  
 رفته باز نیاید و فرامانده را احضار نشاید پس  
 وقت را شایسته بود که در دنیا به  
 حجاب صفت ذمیمه -

خ

خال - مراد از لفظ باشد که مبد و منفصل  
 کثرت است -  
 خرابات - عبارت از آنکه سالک بسبب  
 تجلی قیامی موجوداتی گردد و گاهی مراد از  
 آستانه پذیر باشد  
 خار صفا که کون باشد  
 خط - اشارت بحقیقت محمدی و گاهی مراد  
 از عالم ابدان نیز -

د

دهان - سحر حق -

ذ

ذوق - لذت عشق و مستی او عاشقی را -

رای - ازین تجرید است -

ارواح - بی نظیر است -

ارواح - آنکه در بیرون خود است و نفس است  
 و آنکس که در بیرون است -

ص

صعودی - آنکه از نور برزخه میخیزد و با اخلاق است گردیده  
 باشد و از نور خود را نگاه دارد و گویند صوفی آن  
 باشد که باطنی و بیرون رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم را دیده باشد -

ع

عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متافیزیک  
 عرفانی آنرا عالم احدیست و عالم بیوت همزه اند -  
 عاشق - آنکه را مانند و تبه و احدیت و عالم  
 ماسون و عالم معانی و غیره گویند -

عقل کل - گاهی مراد بر عقل و گاهی عشق و  
 وقتی از کتاب و گاهی به شمع باشد

عالم مثال - آنکه تر از عالم تهاوت و تر از عالم  
 ارون و در تهاوت سایه عالم مثال است -

عدم - جارت از صوفیه  
 عشوه - تجلی جامه

عشرت - آنکه یکسان است با حق قابل ابراز عباد  
 عارف - مشایخ که کشف صفات و ذاتی آنها  
 را گویند یعنی از خود بیسته نباشند و با خلاق باشند  
 گردیده باشند -

عالم - مطلق ذات و صفات همی آینه را گویند -

غ

غیب - عیب شدن از خورش و ظهور حضور -

ش

شاهد - حق را گویند با عجب زبور -  
 شیخ - آنکه کامل در شریعت و عالم وفائی در  
 طبع ده باشد و مانند مشقت -

شراب - عشق و محبت مفرط -  
 شمع - پرتو الهی را می -

عزیزه - عبارت از خوف و رحا باشد -

ن

فیض مقدس - از فیض حق قال است برسد

فیض مقدس یعنی تجلی است به هر که جویت ظهور

که تعلق کرده است به خداوند و در دنیا و آخرت

فنا شد است از فیض حق و از نور حق و از نور حق

از انبیا و اولیا و از ائمه و از اولاد ائمه و از اولاد ائمه

فراوان غیبت را در مقام و در مقام و در مقام

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

فقر - عبارت از فقرانی است -

لب یا شمع عقلی از نور نور قدس -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

لطف - عبارت از لطف حق است -

خانم الطبع از جانب کارکنان مطبع

سید بن زکریا صدوق دو عالم بدین نعت...  
برون را خوش بود به این نعت...  
در این مشاهده...  
که طالب...  
نعم...  
باین...  
تو...  
مبارک...  
حق...  
اعلم...  
نیز...  
از...  
این...  
مصطفی...  
مذکور...  
قطب...  
عامل...  
صدق...  
ملقب...  
و کرامات...

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main content.

Small handwritten note at the bottom left of the page.



تخصیصات احوال شریف رقم پذیر گردید که نسب شریف آنحضرت بابت و شایسته حضرت عارف و قی  
رضی الله عنه خلیفه ثانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم میرسد و در کتاب مکتوبات احمی که از ان  
حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در مرقبه بودم که بغیر خدا انگلی اندک علیه السلام  
تشریف آورده فرمودند که آدم نزد تو بلای تو اجازت نماند تویم که تا حال ببری بچکس تو شسته ام  
تحریر فرمود و در این اشرت دادند که بر چندین که تا گذارم آن بریت را بخشیده در شبست بر بند و سب  
که اگر آدم نوری میوید که حضرت موصوف را در طریق عالی نشیند نسبت ارادت با حضرت  
شیخ عبدالباقی دهلوی بود و به قادریه حضرت شاه سکندر که تلمیذ و بسلسله جیشیه حضرت محمد دوم حضرت  
طیغ عبدالاحد فیض سلسله شهر و دریه نیز از حضرت شیخ عبدالاحد قدس اسرار هم بود پس از حالات  
یابریکات حضرت موصوف هر آنچه گفته شود مزید بر آنست آنصالح نگاشته که جلد اول مکتوبات را  
حب ارشاد فیض مینا حضرت ایشان شاه یار محمد الجلیلی بخش الطالقانی جمع نمود حضرت قدوة  
عارفان فرمودند که این جلد را هر کس بکشد و سیزده مکتوب ختم کن که مطابق عدد و غیر این در مکتوبات  
مکتوبات الله علیه مبین و نیز موافق عدد را اهل بدو و لغین و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب هایت  
آنحضرت شاه عبدالرحمن چاکر هادی متعهدی گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث بزمان نسق  
شاه محمد لغمان بن محمدی الشهبازی میر بزرگ بخشانی خلیفه آنحضرت تکفل شدند - خلاصه مرام  
اینکه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله در رد افق شمس و باحق رساله معطلیات منقول  
منجانب طبع نامی یکجا گردیده بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش نقطه بخیر خط در مطبع  
قیض شیخ قشقی نوش در صاحب سی آل ای مرحوم بسترستی عالیجناب راس بهادری پراگ نرائن صاحب  
بهار گودام اقبال مالک مطبع با تمام با و منوهر لال صاحب بهار گو سپهر نشانی مطبع  
بارش ششم بهار فزونی سلسله عیسوی بجلال انطباع آراسته گردید آسید از  
ورگه قادر فتح آنست که بهیچ وجه به بهار مقبول طباع جوهریان رسته بازار معانی  
گرداناد و با سرباز از منتهی طبع بارش ششم رساله بجهاد النبی و آلاء الامجاد و اصحابه لا و تا د

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
لغات الانس مع حواشی مفید از ملا عبدالرحمن جامی -	۱۰۰	زبدة المقامات - جامع حالات حضرت خواجہ باقی باشد شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی م و اورا نکه خلفاء و غیره کے حالات رحمتہ اللہ علیہم -	۱۰۰
النوار الرحمن - در لغظات از مولانا شاه عبدالرحمن جدید الطبع -	۱۰۰	رسالہ رموز الحقیقة - اس دو پستکی کتاب بین ایک ایک نکته ہزار ہا پرور سے بزرگ مکتوبی ہو -	۱۰۰
لمعة الانوار - معروف بہ ہدایہ المحاجة مؤلفہ حضرت شاہ محمد ممدی -	۱۰۰	مثنوی عطار از شیخ فرید الدین عطار -	۱۰۰
نغمہ عشاق - قرآن وحدیث کے نماز کیا گیا ی از مولوی نور اللہ مرحوم -	۱۰۰	بیسرنامہ - مصنفہ فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۹ء -	۱۰۰
مصابح الهدایہ - ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی -	۱۰۰	مثنوی راجہ -	۱۰۰
قواعد سعیدہ - از قاضی الرضی علیخان ولیوان حضرت شمس تبریز -	۱۰۰	معدن تہذیب - از مرزا حبیب الرحمن میاں دیر - قابل شنید از ملا محمد حسین -	۱۰۰
بند نامہ عطار از حضرت شیخ فرید الدین منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار -	۱۰۰	مثنوی شاہ بوعلی قلندر معروف مثنوی شیخ بہلول - حکایات عارفانہ -	۱۰۰
رسالہ سر رقب اردو -	۱۰۰	مثنوی مولانا روم - قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر تک مثنوی کاغذ سفید و حنائی و مصری از شاہ رفت علی -	۱۰۰
خواجہ الفوار مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اخلاق رضی -	۱۰۰	مثنوی مولانا روم - از ملا سحر العلوم مقبول عام سہ جلد کامل -	۱۰۰
مبایہ تنبیہ - روز شریعت قابل دیدہ از شاہ رفت علی -	۱۰۰	شرح مثنوی مولانا روم - از شاہ عبداللطیف معروف بہ لطائف معنوی -	۱۰۰
مرغوب القلوب - مصنفہ مولانا شمس الدین دافغ قلم -	۱۰۰		
ایضا - خطی قلم -	۱۰۰		



نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
الاقوال المحکم فی تشابه فصول حکم مصنفه	۲	قطب الدین بختیار کاکی -	۲
مولوی محمد حسن امرودی -	۲	شعوی سے رنگ - از حضرت خواجہ	۲
شرح شعوی مولانا روم - از علامہ رضا مسعود	۲	خود جگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ	۲
بہار کائنات رضوی -	۲	شعوی اسرار حقائق مصنفہ شعوی	۲
جواہر علمی - از حضرت مظفر علی شاہ	۲	مولیال کرشن	۲
اکبر آبادی بحث وحدت وجود و توحید	۲	مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم	۲
صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و	۲	از مولوی مظفر علی العطار -	۲
سلسلہ طریقت کاغذ کنندہ مطبوعہ قزوین	۲	لوح جامی - از مولانا عبد الرحمن جامی	۲
شرح شعوی مولانا روم - کامل درود	۲	شعوی الکلام معروف بہ جواہر سبب نظیر	۲
جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی	۲	گنجینہ عرفان - مجموعہ شش شویات	۲
ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن -	۲	شعوی اسرار العوارف -	۲
جواہر الاسرار شرح شعوی مولانا روم	۲	شعوی ذوق بحرین - معروف بہ آقا القدر	۲
دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت	۲	مولفہ مولوی سید اکبر علی خان صاحب	۲
مولانا حسین بن حسن بیداری -	۲	شیرازی عارف -	۲
تذکرۃ اللمی - احوال شاہ مظفر علی قدس	۲	کتب اخلاق و تصوف اردو	۲
سرہ از مولانا ابوالحسن صاحب فرید آبادی	۲	جللہ الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی	۲
فتوح الغیب - مع شرح از حضرت	۲	اوقات عزیز -	۲
غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از	۲	محبوب الاخلاق - اردو ترجمہ اخلاق محنی	۲
شاہ عبدالحق محدث دہلوی ارشادات	۲	بحار الحقیقت - اصلاح نفس میں	۲
فقر و تصوف بین -	۲	کیمیائے حکمت - حصہ اول بیان مشرق	۲
دلیل المعارفین - ملفوظات حضرت	۲	علم و ادب -	۲
سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت	۲	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق	۲

